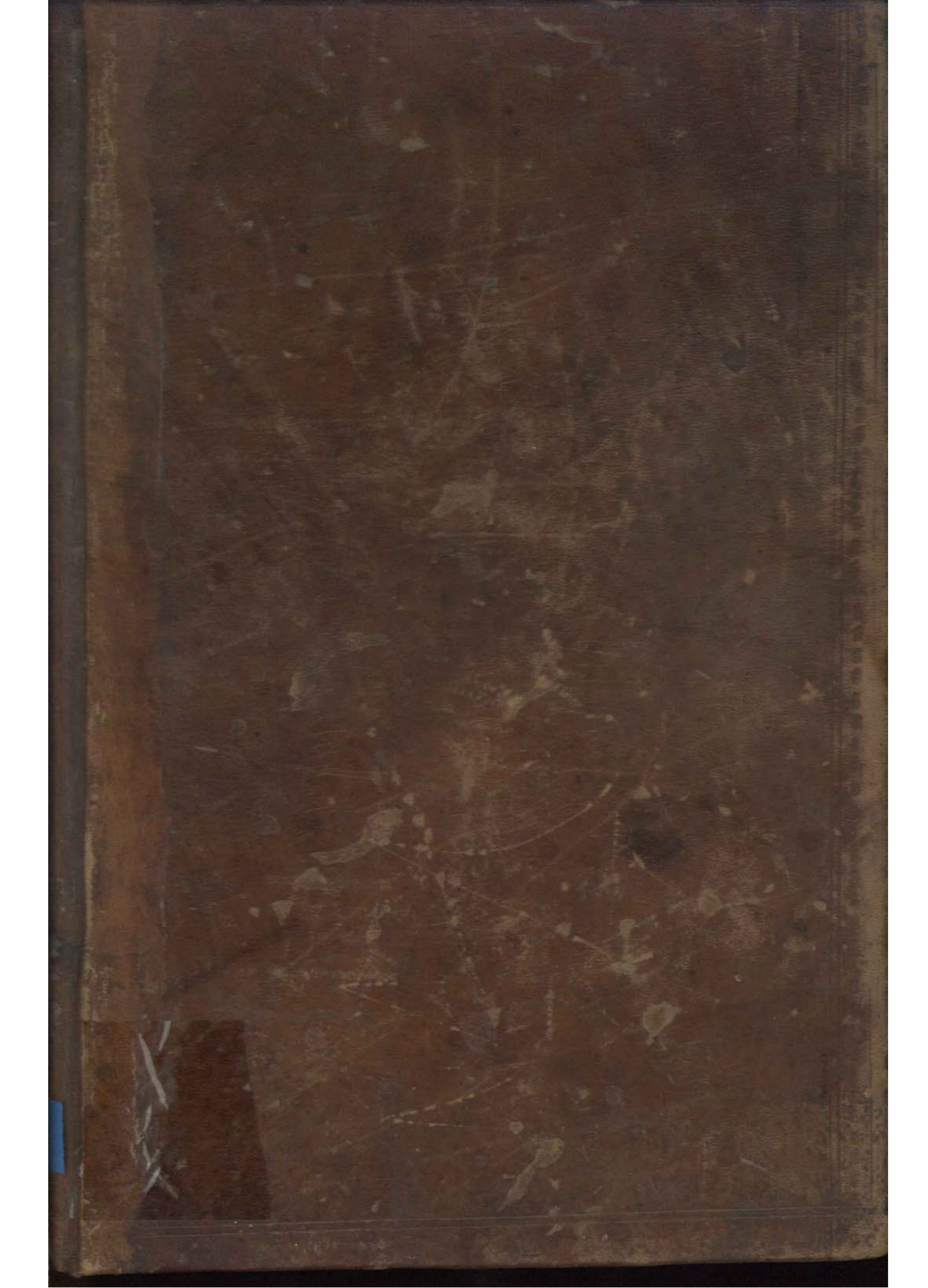


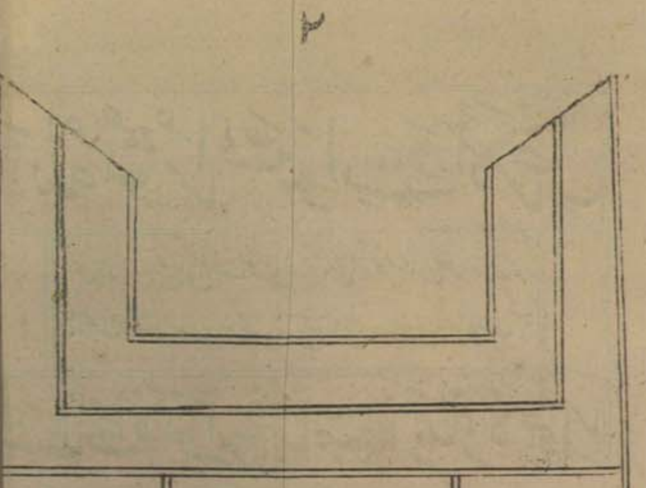
الله نور السموات والارض

الحمد لله که درین زمان برکت اقتران بتوفیق ایزد منان مجلد حدیث نور
که مجلد هشتم ست از مجلدات منهج ثانی کتاب عالی نصاب

عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار

سلام الله علیهم مدی اللیالی والاسحار تصنیف علی حضرت سنی المرتبت جلیل المنزلت رکن رکین دین
اسلام حصن حصین ملت خیر الانام علیه والٰه آلاف الصلوٰة والسلام حامی ثغور مذهب ائمه
کرام شرف محققین عظام فرمان روای اقلیم شرائع واحکام راس رئیس والامقام
ضیاء الامة کاشف الغمة مضئ الظلم المدلهمة نائب الائمة وارث العلوم
الجمة غوث الدین سلطان المتکلمین صمد ریعا سیب الاعلام المضطلع
باسرار احادیث الرسول واوصیائه الکرام المقتفی لهدی اجداده
المصطفین المجدد للدین المبین بعد الف ومائتین مقتدانا
ومقتدی الخافقین جناب مولانا السید
حامد حسین متع الله الایمان
والاسلام بدوام وجوده وزاد
برکة بقائه فی فخر الزمان وسعوده

در مطبع مشرق الانوار لکهنو سنه ١٣٠٣ هجری مطبوع گردید



بسم الله الرحمن الرحيم





الحمد لله الذی خلق النبیّ والوصیّ من نور واحد ✧ وجعل اتّحاد نورهما علی المساواة والمضاهاة التامة اصدق شاهد ✧ وصلّی الله علی نبیّه وآله المزیّنین للمکارم والمحامد ✧ المسلّم لکمال فضلهم وطهارتهم الاقارب والاباعد **وبعد** فیقول العبد المفتاق **حامد حسین** بن العلّامة السیّد محمّد قلی بن السیّد محمّد بن السیّد حامد صانه الله عن شر کلّ حاسد وحاقد ✧ وحماه ضیر کل متعصب مارد ✧ انّ هذا هو المجلّد الثامن من المنهج الثانی من کتاب **عبقات الانوار فی امامة الائمّة الاطهار** نقضت فیه علی ما ذکر المولوی عبد العزیز بن ولی الله فی التحفة المنحولة من الکلمات المدخولة ✧ والشبهات المعلولة ✧ فی الجواب عن الحدیث

الثامن من الاحادیث الاثنی عشر التی ذکرها فی باب الامامة وحصر استدلال الشیعة علی امامة علی علیه السلام فیها جسارة علی الفضیحة المنکرة المغسولة ✧ والله ولی التوفیق وهو الصائن عن الاقتحام فی المهالك المهولة **قال المحدث النحریر** حدیث هشتم روایت کنند که آنحضرت صلّی الله علیه وسلّم فرمود کنت انا وعلی بن ابی طالب نوراً بین یدی الله قبل ان یخلق آدم باربعة الف عام فلمّا خلق الله آدم قسم ذلك النور جزءین فجزء انا وجزء علیّ بن ابی طالب واین حدیث باجماع اهلسنت موضوع ست وفی اسناده محمّد بن خلف المروزی قال یحیی بن معین هو کذّاب وقال الدارقطنی متروك لم یختلف احدٌ فی کذبه ویروی من طریق آخر وفیه جعفر بن احمد وکان رافضیّاً غالیاً کذاباً وضاعاً وکان اکثر ما یضع فی قدح الصّحابة وسبّهم وبر تقدیر فرض صحت معارض ست بروایتی که این روایت فی الجمله بهترست ودر اسنادش متهمین بالکذب والوضع واقع نشده اند وهو ما روی الشافعی باسناده الی النبیّ صلّی الله علیه وسلّم انّه قال کنت انا وابو بکر وعمر وعثمان وعلیّ بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم بالف عام فلمّا خلق اسکننا ظهره ولم نزل ننتقل فی الاصلاب الطاهرة حتی نقلنی الله تعالی الی صلب عبد الله ونقل ابا بکر الی صلب ابی قحافة ونقل عمر الی صلب الخطاب ونقل عثمان الی صلب عفّان ونقل علیّاً الی صلب ابی طالب ومؤید این روایت حدیث دیگر هم ست که مشهورست الارواح جنود مجنّدة ما تعارف منها ایتلف وما تناکر منها اختلف وبعد اللتیا والتی دلالت

برمدعاندارد زیراکه شرکت حضرت امیر در نور نبوی مستلزم وجوب امامت او بلافصل نمیشود و
ملازمت درین هردو امر بیان باید کرد بوجهی که غبار منع بران نشیند ودونه خرط
القتاد و در قرب نسب حضرت امیر بآنجناب بحثی نیست اما کلام درین ست که این
قرب موجب امامت بلافصل ست یا نه واگر مجرد قرب نسب موجب تقدم در امامت می شد
حضرت عباس اولی می بود بامامت و خلافت لکونه عمه و صنو ابیه والعم
اقرب من ابن العم عرفا و شرعا واگر گویند عباس را بجهت محروم ماندن از نور
لیاقت امامت حاصل نشد زیراکه نور عبد المطلب منقسم شد در عبد الله و ابوطالب
دیگر پسران او را نصیبی نرسید گوییم اگر مدار تقدم در امامت بر قوت و کثرت نور ست
پس حسنین اولی و احق باشند بامامت از حضرت امیر بهر دو جهت قوت و کثرت المقوت
پس از انجهت که چون انقسام نور واقع شد و حصه پیغمبر به پیغمبر رسید از همان حصه
انشعاب حسنین هم شد بخلاف حضرت امیر که در اصل نور شریک بودند در حصه
پیغمبر و پر روشن ست که حصه پیغمبر صلی الله علیه وسلم از نور اقوی ست از حصه
غیر او و اما کثرت پس از انجهت که حسنین جامع بودند در میان نور مصطفوی و نور
مرتضوی و الاثنان اکثر من الواحد قطعا **اقول مستعینا بلطف الله الملهم**
الخبیر جناب مخاطب فخور و متحذلق جسور در انکار و ابطال تکذیب حدیث نور
بدستور قدیم دور از زور و عادت دیرینه و شنشنه مستحکمه مخالفت خدع و غرور
و غریزه راسخه مجانبت فتور و قصور راه رفته و مشابه صنیع بدیع جواب حدیث
تشبیه تسویل و تمویه بر روی کار آورده یعنی بقول خود روایت کنند چنان ظاهر ساخته
که چنانچه بزعم او حدیث تشبیه از روایات سنیه نیست همچنین حدیث

نور هم از روایات این حضرات نیست بلکه روایت آن مخصوص
بشیعه است بلکه من وجه توهین شان این حدیث شریف زیاده
از توهین حدیث تشبیه نموده زیراکه بجواب حدیث تشبیه نسبت
علامه حلی این حدیث شریف را به بیهقی ذکر کرده گو
بجواب آن راه مزید صدق و امانت پیموده انکار روایت
بیهقی آنرا بکمال مبالغه و اغراق نموده و ذکر حواله شیعه
حدیث نور باهل سنت بوجه من الوجوه ننموده لا فی
مقام نقل کلام الشیعة ولا فی مقام الجواب و اسناد
آن بیکی از علمای سنیه و لو تبعقیبه بالرد و الانکار هم نکرده
تا ظاهر شود که این حدیث بمشابه بی اصل ست که شیعه
هم اسناد آن باهل سنت نمی کنند بلکه خود روایت آن می کنند
و باز استدلال بآن بر اهل سنت می نمایند شاباش و آفرین
ب این کار از تو آید و مردان چنین کنند؛ و اگر چه جناب
مخاطب که رئیس المحدثین و فخر المحققین و صدر المنقدین
و بدر المستندین و عمدة المشایخ الاساطین الواصلین الی
الدقائق و امام الجهابذه الماهرین الخائضین فی الدقائق ست
بجواب حدیث ولایت و حدیث طیر و حدیث مدینة العلم
بسبب کمال ولا و بلند پروازی و مزید حلم تکذیب و ابطال
و رد و توهین و تهجین آن آغاز نهاده داد تحقیق و تنقید و اظهار

بتبحّر و مهارت و حذق و بصارت داده لکن بجواب حدیث تشبیه حدیث نور طرح نو انداخته یعنی بسبب براءت از اضطرام نار عناد و احتدام سعیر للداد اشتداد و احتداد مواد اضغان و احقاد بجواب حدیث تشبیه یکسر انکار بودن آن از احادیث اهل سنّت و انکار وجود آن در کتابی از کتب اهلسنّت و لو بطریق ضعیف آغاز نهاده و حدیث نور را بنسبت روایت ان بشیعه اظهار عدم استبعاد سنّیه بروایت آن فرموده بر محض کذب و ابطال آن مثل تکذیب حدیث ولایت و نقل تکذیب حدیث طیر و تکذیب حدیث مدینة العلم از بعض علمای متعصّبین اهل نحله خود اکتفا نفرموده زبان حقایق ترجمان را بدعوی اجماع سنّیه بر وضع آن آلوده و بر متتبع خبیر و ناقد نحریر انهماک مخاطب معدوم النظیر در نهایت احتراز از کذب و تزویر و غایت اجتناب از تدلیس و تلبیس پر تشویر و عدم تقصیر در تخدیع و تغریر و کمال متانت درین تقریر و تحریر و نهایت رزانت این تزویق و تحبیر و اقصای جسارت و تهور درین ابطال و ردّ و نکیر و منتهای صفا و ولای او با جناب امیر کل امیر علیه الاف التحیة من الملک القدیر ظاهر و مستنیر ست بوجوه عدیده که عنقریب بعون الله اللطیف البصیر مبین می شود و قبل ذکر آن اسمای صحابه و تابعین و علمای ناقلین این حدیث شریف مذکور می شود که بمجرد ملاحظه آن غرابت مزعوم مخاطب عمدة القروم متیقن و معلوم گردد

اسمای صحابیکه حدیث نور روایت کرده اند

اما صحابه که روایت این حدیث شریف نموده اند پس اوّل و افضل ایشان خود جناب علیّ بن ابی طالب علیه السلام هستند و حدیث نور را بروایت آنحضرت صاکحانی و کلاعی و سیّد محمّد بن جعفر مکّی و ابراهیم وصابی و محمّد واعظ هروی و محمد صدر عالم ذکر نموده اند دوم حضرت ابو عبد الله الحسین بن علی بن ابی طالب علیه و علی جدّه و ابیه و امّه واخیه و ابنائه الطّاهرین آلاف سلام ربّ العالمین روایت آنحضرت را عاصمی و اخطب خوارزم و مطرزی و شهاب الدّین احمد نقل نموده اند سوم حضرت سلمان و روایت او شانرا احمد بن حنبل و عبد الله بن احمد و ابن المغازلی و شیرویه دیلمی و نطنزی و شهردار دیلمی و اخطب خوارزم و ابن عساکر و حموینی و شرف الدّین محمود طالبی و علی همدانی و محمّد بن یوسف کنجی و محبّ الدّین طبری و ابراهیم بن عبد الله وصابی و محمّد واعظ هروی و محمّد صدر عالم ذکر نموده اند چهارم ابوذر غفاری روایت او شانرا ابن المغازلی نقل نموده پنجم جابر بن عبد الله انصاری و روایت او شانرا ابن المغازلی نقل کرده ششم ابن عبّاس و روایت او شانرا خطیب بغدادی و نطنزی و محمّد بن یوسف کنجی و حموینی و زرندی و شهاب الدّین احمد و جمال الدّین محدّث ذکر کرده اند هفتم ابو هریره

روایت اورا ابو المؤید ابراهیم بن محمد الحموینی ذکر کرده هشتم انس بن
مالک روایت اورا ابو محمد احمد بن محمد بن علی عاصمی در زین الفتی
فی شرح سورهٔ هل اتی ذکر نموده و امّا تابعین که از صحابه روایت
این حدیث شریف نموده اند و صدق و صلاح شان از اعتراف
خود مخاطب در باب مکائد همین کتاب تحفه ثابت و متحقق ست
پس اسامی ایشان این ست اول امام زین العابدین سید الساجدین
علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و تعدید آنحضرت
در تابعین بنا بر اصطلاح اهل سنت ست و چون آنحضرت از اهلبیت
طاهرین علیهم السلام ست و اهل بیت علیهم السلام افضل ستند از صحابه
و نیز حسب دلائل ساطعه و براهین قاطعه عصمت این حضرات
ثابت ست پس تنها روایت آنحضرت کافی و وافی باشد دوم زاذان
ابو عمر الکندی المتوفی سنة اثنتین و ثمانین و ابو عثمان ربعی سالم
بن ابی الجعد الاشجعی المتوفی سنة سبع او ثمان و تسعین او مائة و ابو زبیر محمد بن مسلم بن تدرس
الاسدی المکی المتوفی سنة ست و عشرین و عکرمة بن عبدالله البربری مولی ابن عباس المتوفی
سنة سبع و مائة و عبد الرحمن بن یعقوب الجهنی المدنی و ابو عبیدة
حمید بن ابی حمید الطویل البصری المتوفی سنة اثنتین او ثلث و اربعین
اما اسامی علمای کبار و ناقدین آثار و حاملین اخبار
و کاشفین اسرار و فضلای عالی تبار و نبهای جلیل الفخار که بروایت
و نقل این حدیث شریف حیازت شرف جمیل و احراز فضل جزیل

نموده اند این ست احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد الشیبانی
و ابو حاتم محمد بن ادریس بن المنذر الحنظلی الرازی و عبدالله بن احمد
بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی
و ابو نعیم احمد بن عبدالله الاصبهانی و ابو عمر یوسف بن عبدالله
المعروف بابن عبد البر النمری القرطبی و ابوبکر احمد بن علی
بن ثابت البغدادی المعروف بالخطیب و ابو الحسن علی بن محمد
بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی و ابو شجاع شیرویه
بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الدیلمی الهمدانی و ابو محمد
احمد بن محمد بن علی العاصمی صاحب زین الفتی فی شرح سورة
هل اتی و ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم النطنزی و ابو منصور
شهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه المعروف بابن الدیلمی و ابو المؤید
موفق بن احمد بن ابی سعید اسحاق المکی المعروف باخطب
خوارزم و ثقة الدین ابو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله المعروف
بابن عساکر و نور الدین ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصالحانی
تلمیذ ابی موسی المدینی و ابو الفتح ناصر بن عبد السید المطرزی
و ابو محمد قاسم بن الحسین بن محمد الخوارزمی و عبد الکریم
بن محمد بن عبد الکریم بن الفضل القزوینی الرافعی و ابو الربیع
سلیمان بن موسی بن سالم البلنسی الکلاعی المعروف
بابن سبع و محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی صاحب کفایة الطالب

ومحب الدین ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمد الطبری
وابو المؤید ابراهیم بن محمد الحموینی وشرف الدین محمود
بن محمد بن محمود الدرگزینی الطالبی القرشی ومحمد بن یوسف
الزرندی وسید محمد بن یوسف الحسینی المعروف بگیسو دراز
وسید محمد بن جعفر الحسینی المکی وعمدة عرفائهم جلال الدین
البخاری ورأس اولیائهم السید علی بن شهاب الدین
الهمدانی وجلال الدین احمد الخجندی وشهاب الدین احمد
صاحب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل وشهاب الدین
بن شمس الدین بن عمر الزاولی الدولتابادی
الملقب بملک العلما واحمد بن علی بن محمد المعروف
بابن حجر العسقلانی واحمد بن محمد الحافی الحسینی
الشافعی وابراهیم بن عبد الله الوصابی الیمنی الشافعی
صاحب کتاب الاکتفاء وجمال الدین عطاء الله
بن فضل الله بن عبد الرحمن الشیرازی النیسابوری
وشیخ بن علی بن محمد بن عبد الله العلوی الجفری صاحب کنز البراهین الکسبیة
والاسرار الوهبیة الغیبیة لسادات مشایخ الطریقة العلویة الحسینیة الشعبیة
وشیخ محمد الواعظ الهروی وسید محمد بن سید جلال ماه عالم ومحمد
صدر عالم سبط شیخ ابو الرضا صاحب معارج العلی فی
مناقب المرتضی وحسان الهند غلامعلی آزاد البلگرامی

ومخفی نماند که چون اینحدیث شریف را جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت فرموده
وآنحضرت حسب آیهٔ زاهره وبراهین قاهره وبنابر افادهٔ والد ماجد مخاطب
جلیل الفخار واعتراف خود مخاطب عالی تبار معصوم ست برای ثبوت وتحقق
آن روایت آنحضرت کفایت میکند وقطع نظر ازان چونکه هفت کس دیگر از صحابه
روایت اینحدیث شریف نموده اند تواتر آن کالشمس فی رابعة النهار هویدا واشکار
گردید ابن حجر مکی در صواعق بعد ذکر حدیث موضوع مروا ابابکر فلیصل بالناس
گفته واعلم ان هذا الحدیث متواتر فانه ورد من حدیث عائشة وابن
مسعود وابن عباس وابن عمر وعبد الله بن زمعة وابی سعید وعلی
بن ابی طالب وحفصة ازین عبارت ظاهرست که ابن حجر ادعای تواتر حدیث
امامت ابی بکر در صلوة می نماید بزعم آنکه هشت کس از صحابه آنرا روایت کرده اند
وچون حدیث نور را هم سوای جناب امیر المؤمنین علیه السلام هفت کس از صحابه روایت
کرده اند وبا آنجناب عدد ثمانیه تمام میشود تواتر آن هم حسب افاده ابن حجر کالصبح
اذا اسفر روشن واظهر ومسلم اهل فهم ونظر ومقبول ارباب اثر باشد وابو محمد علی بن احمد
بن سعید بن حزم در محلی در مسئله عدم جواز بیع ماء بعد نقل روایات منع بیع آن
از چار صحابه گفته فهؤلاء اربعة من الصحابة رضی الله عنهم فهو نقل تواتر
لا تحل مخالفته ازین عبارت ظاهرست که نقل چار صحابه نقل تواتر ست
پس اینحدیث شریف که بروایت ضعف این عدد مرویست بالاولی متواتر خواهد بود
وخود مخاطب در باب دهم همین کتاب بجواب طعن دوازدهم از مطاعن ابی بکر گفته
وآنچه گفته اند که فاطمه را بجز یک کس که خودش بود جواب داد دروغ محض ست

اثبات تواتر حدیث نور بسبب روایت هشت صحابه آنرا

ص ۱۷ / ۱۹۷
النص السابع من الفصل الثالث
من الباب الاول من ابواب الکتاب

ابن حجر ادعای تواتر امامت ابی بکر نموده بزعم ورود آن از هشت صحابه

ص
کتاب البیوع من السفر
الخامس

ص ۵۵۳ / ۷۷۶

زیراکه این خبر در کتب اهلسنت بروایت حذیفه بن الیمان و زبیر بن العوام و ابو درد[ا]
و ابوهریره و عباس و علی و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص
صحیح و ثابتست و اینها اجله صحابه اند و بعضی از ایشان مبشر به بهشت اند و در حق حذ[یفه]
ملا عبدالله مشهدی در اظهار الحق حدیث پیغمبر آورده که ماحدثکم به حذ[یفه]
فصدقوه و از جمله اینها مرتضی علیست که باجماع شیعه معصوم و باجماع
اهل سنت صادقست و روایت عائشه و ابوبکر و عمر را درین مقام اعتبار نیست
اخرج البخاری عن مالك بن اوس بن الحدثان النصری ان عمر بن الخطاب
قال بمحضر من الصحابة فیهم علی و العباس و عثمان و عبدالرحمن بن عوف
والزبیر بن العوام و سعد بن ابی وقاص انشدکم بالله الذی باذنه
تقوم السماء والارض اتعلمون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال لا نورث ماترکناه صدقة قالوا اللهم نعم ثم اقبل علی علی و العباس
وقال انشدکما بالله هل تعلمان ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال ذلك قالا اللهم نعم پس معلوم شد که این خبر هم برابر آیتست در قطعیت
زیراکه این جماعت که نام اینها مذکور شد خبر یکی از ایشان مفید یقین ست چه جای
این جمع کثیر علی الخصوص حضرت علی مرتضی که نزد شیعه معصوم اند و روایت معصوم
برابر قرآنست در افاده یقین نزد ایشان انتهی ازین عبارت سراسر غرابت که جو[هر]
خلل و زلل آن از کتاب مستطاب تشیید المطاعن واضحست بچند وجه کمال ثبوت [و]
تحقق حدیث نور ساطع و لامع میشود اول آنکه ازان ظاهرست که خبر یکی ازین جماعت
صحابه که اسمای شان ذکر کرده و از جمله شان ابوهریره است برابر آیت قرآنی و مفید یقین ست

و چونکه ابوهریره راوی حدیث نور نیز هست این خبر هم برابر آیت قرآنیه مفید یقین باشد
دوم آنکه بهر جهتی که خبر دیگر مذکورین یعنی زبیر و عبدالرحمن و سعد و امثال شان مفید یقین و
مساوات آن با آیه قرآنیه خواهد بود بهمان وجه یا اولی ازان برای افاده روایت این
صحابه که حدیث نور روایت کردند متحقق خواهد شد سوم آنکه جناب امیرالمومنین علیه السلام
هم روایت حدیث نور فرموده و افاده روایت آنحضرت قطعیت خبر و مساوات را
با آیه قرآنی از کلامش ظاهرست پس حدیث نور مساوی آیه قرآنی و مفید نهایت قطع
و ایقان و مثمر اقصای جزم و اذعان باشد چهارم آنکه مرتبت و خصوصیت امیرالمومنین
علیه سلام رب العالمین در باب افاده روایت آنحضرت برای قطع و یقین و مساوات
با کلام مبین احسن الخالقین از کلامش ظاهر لکن تقیید خصوصیت آنحضرت باعتقاد
اهل حق ظاهر ساخته و چون عصمت آنحضرت از کلام والد ماجد او در تفهیمات و افادات
او درین کتاب و تفسیر واضح و آشکارست خصوصیت آنحضرت نزد والد مخاطب و خود و یکر هم
ثابت باشد پنجم آنکه از کلامش ظاهرست که روایت این صحابه که جناب امیرالمومنین
علیه السلام و ابوهریره از ایشانند بالاتر از روایت عائشه و ابوبکر و عمرست پس
حدیث نور که آنرا جناب امیرالمومنین علیه السلام و ابوهریره و دیگران روایت کرده‌اند
بالاتر از روایت عائشه و ابوبکر و عمر باشد اما وجوه مفصله ابطال و توهین مزعوم
مخاطب فطین پس جمله ازان بعون الله الموفق المعین ببیان متین و تقریر رزین مذکور
میشود وجه اول آنکه حدیث نور را امام احمد بن محمد بن حنبل که یکی از ارکان ائمه
سنیان ست روایت نموده چنانچه ابوالمظفر یوسف بن قزعلی سبط ابن الجوزی
در تذکره خواص الامة فی معرفة الائمة در فضائل جناب امیرالمومنین علیه السلام گفته

حدیث فیما خلق منه قال احمد فی الفضائل حدثنا عبد الرزاق عن معمر
عن الزهری عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم کنت انا و علی بن ابی طالب نورا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم
باربعة الاف عام فلما خلق آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا وجزء علی
وفی روایة خلقت انا و علی من نور واحد و رواة این سند همه ممدوحین
ثقات و ائمه عالی درجات اند فضائل و محامد عبد الرزاق و معمر و زهری نهایت ظاهرست
ارباب صحاح سته کافه کاسه لیس و زله چین و خوشه بردار از خرمن افادات این حضرات
می باشند و روایات کثیره از ایشان در صحاح خویش آورده و آنرا صحیح دانسته اند پس طعن برایشان
درحقیقت طعن و قدح ست در صحاح سته که از جمله آنست صحیح بخاری و صحیح مسلم پس چگونه
کسی حرف تشکیک بر زبان تواند آورد مگر اینکه بگویند که گو روایات این رواة همه جا
مقبولست لیکن هرگاه نوبت بفضائل علویه رسید آنهمه توثیق و تعدیل برگشت و
اعتماد از اقوال ارباب رجال و ائمه تنقید و اصحاب صحاح که روایات شان مدار دین
و ایمان ست برخاست و قواعد اصولیه هم باطل گردید و لعبهٔ اطفال و ضحکهٔ نسوان شد
فلا حول و لا قوة الا بالله در مجلد حدیث تشبیه بیان کردیم که عبد الرزاق
بن همام حافظ همام و متبحر قمقام و محدث عالی مقام و از اکابر حذاق اعلام و اماثل
مشائخ عظام بلکه امام ائمه فخام و شیخ اساطین اسلام است اصحاب صحاح سته از روایات او
صحاح خود را مشحون ساخته اند و او را در غایت اعتماد و اعتبار و وثوق دانسته بافادات
دامنهای خود پر نموده و اکابر منقدین بمدائح عظیمه و جلائل اوصاف حمیده او را ستایند تا آنکه
می گویند که رحلت نکرده اند مردم بسوی کسی بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم مثل

رحلت کردن شان بسوی عبد الرزاق ابو محمد عبد الله بن اسعد بن علی الیافعی در مرآة الجنان
و عبرة الیقظان فی معرفة حوادث الزمان گفته و فی السنة المذکورة ای سنة احدی
عشرة و مائتین توفی الحافظ العلامة المرتحل الیه من الافاق الشیخ الاسلام
عبد الرزاق بن همام الیمنی الصنعانی الحمیری صاحب المصنفات عن ست و
ثمانین سنة روی عن معمر و ابن جریج والاوزاعی و طبقتهم و رحل الیه الائمة
الی الیمن قیل ما رحل الناس الی احد بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم
مثل ما رحلوا الیه روی عنه خلائق من ائمة الاسلام منهم الامام سفیان بن
عیینة والامام احمد و یحیی بن راهویة و علی المدینی و محمود بن غیلان
و عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب گفته ابو بکر عبد الرزاق بن همام الصنعانی
قیل ما رحل الی احد بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل ما رحل الیه
و حافظ عبد الغنی بن عبد الواحد المقدسی الجماعیلی الحنبلی در کتاب الکمال از محمد بن
اسماعیل فزاری نقل کرده بلغنا و نحن بصنعاء عند عبد الرزاق ان یحیی بن
معین و احمد بن حنبل و غیرهما ترکوا حدیث عبد الرزاق و کرهوه فدخلنا
من ذلک غم شدید فقلنا قد انفقنا و تعبنا و آخر ذلک سقط حدیثه
فلم ازل فی غم من ذلک الی وقت الحج فخرجت من صنعاء الی مکة فوافیت بها
یحیی بن معین فقلت یا ابا زکریا ما الذی بلغنا انکم ترکتم حدیثه و
رغبتم عنه فقال یا ابا صالح لو ارتد عن الاسلام عبد الرزاق ما ترکنا حدیثه
و نیز در کمال گفته و روینا عن عبد الرزاق انه قال قدمت مکة فمکثت ثلثة
ایام لا یجیئنی اصحاب الحدیث فمضیت و طفت و تعلقت باستار الکعبة

مراد عبد الرزاق راوی حدیث نور
ص ۱۰۵/۳۴
ابن معین و اسحاق
ص ۱۴/۹۰۴
نسبت صنعانی

راوى عبد الرزاق راوى حديث نور

فقلت يا رب ما لى كذاب مدلس انا فرجعت الى البيت فجاؤنى قال ابن خيثمة
سئل يحيى بن معين عن اصحاب الثورى فقال اما عبد الرزاق والفريابى
وعبيد الله بن موسى وابو احمد الزبيرى وابو عاصم وطبقتهم فكلهم فى سفيان
قريب بعضهم من بعض وهم دون يحيى بن سعيد وعبد الرحمن بن مهدى
ووكيع وابن نمير وقال احمد بن صالح قلت لاحمد بن حنبل رايت احدا احسن
حديثا من عبد الرزاق قال لا وقال ابو زرعة عبد الرزاق احد من ثبت
حديثه قال البخارى مات سنة ۲۱۱ احدى عشرة ومائتين روى له الجماعة انتهى
نقلا عن اصل الكمال من نسخة عتيقة صحيحة عليها خط بعض اهل الكمال والحمد
والمنة للرب المتعال و ديگر عبارات رشاقت آيات متضمن مدائح ومحامد عبد الرزاق
در مجلد حديث تشبيه شنيدى فارجع اليه وعبد الوهاب سبكى در شفاء الاسقام
فى زيارة خير الانام در مقام توثيق سند حديث من زار قبرى وجبت له شفاعتى
كه حديث اول از باب اول كتاب است گفته موسى بن هلال قال ابن عدى ارجو
لا باس به واما قول ابى حاتم الرازى فيه انه مجهول فلا يضره فانه اما ان
يريد جهالة العين او جهالة الوصف فان اراد جهالة العين وهو غالب
اصطلاح اهل هذا الشان فى هذا الاطلاق فذلك مرتفع عنه لانه
قد روى عنه احمد بن حنبل ومحمد بن جابر المحاربى ومحمد بن اسمعيل الاحمسى
وابو امية محمد بن ابراهيم الطرسوسى وعبيد بن محمد الوراق والفضل
بن سهل وجعفر بن محمد المروزى وبرواية الاثنين ينتفى جهالة العين فكيف
برواية سبعة وان اراد جهالة الوصف فرواية احمد عنه يرفع من شانه

ص ۱۲۸

جدا

لاسيما ما قاله ابن عدى فيه وممن ذكره فى مشائخ احمد ابو الفرج بن الجوزى
وابو اسحاق الصريفينى واحمد رحمه الله لم يكن يروى الا عن ثقة وقد صرح
الخصم يعنى ابن تيمية بذلك فى الكتاب الذى صنفه فى الرد على البكرى
بعد عشر كراريس منه قال ان القائلين بالجرح والتعديل من علماء
الحديث نوعان منهم من لم يرو الا عن ثقة عنده كمالك وشعبة ويحيى
بن سعيد وعبد الرحمن بن مهدى واحمد بن حنبل وكذلك البخارى و
امثاله فقد كفانا الخصم بهذا الكلام مؤنة تبيين ان احمد لا يروى الا
عن ثقة وح لا يبقى له مطعن فيه ازين عبارت ظاهرست كه حسب اعتراف
ابن تيميه امام احمد بن حنبل روايت نمى كند مگر از ثقه وعلامه سبكى باين اعتراف ابن تيميه
احتجاج واستدلال بر وثوق موسى بن هلال كرده وآنرا كافى مؤنت توثيق ووافى
براى سلوك طريق تحقيق دانسته پس وثوق عبد الرزاق بمجرد روايت احمد ازو حسب
افاده ابن تيميه وعلامه سبكى ظاهر وباهر گرديد وحاجت بوجهى ديگر باقى نماند اما معمر پس
محامد عظيمه ومناقب فخيمه او در مجلد حديث تشبيه شنيدى بعض عبارات درينجا هم گوش زد شود
ذهبى در كاشف گفته معمر بن راشد ابو عروة الازدى مولاهم عالم اليمن
عن الزهرى وهمام وعنه غندر وابن المبارك وعبد الرزاق قال معمر
طلبت العلم سنة مات الحسن ولى اربع عشرة سنة وقال احمد لا تضم
معمرا الى احد الا وجدته يتقدمه كان من اطلب اهل زمانه للعلم وقال
عبد الرزاق سمعت منه عشرة الاف حديث توفى فى رمضان سنة
ثلث وخمسين ومائة باليمن انتهى پس معالى زاهره ومحاسن باهره مآثر

احمد بن حنبل لا يروى الا عن ثقة ذكره ابن تيمية واستدل به السبكى على توثيق موسى بن هلال

ص ۲۲۹/۳۰۲ حرف الميم

مدائح معمر راوى حديث نور از كاشف ذهبى

جلیله و مفاخر نبیله او هم در مجلد حدیث تشبیه بتفصیل تمام شنیدی درین مقام اکتفا و اقتصار
بر بعض عبارات میرود ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته محمد بن مسلم بن عبید الله
بن عبد الله بن شهاب بن عبد الله بن الحارث بن زهرة بن کلاب القرشی
الزهری کنیته ابو بکر الفقیه الحافظ متفق علی جلالته و اتقانه و هو
من رؤس الطبقة الرابعة مات سنة خمس و عشرین و قیل قبل ذلک بسنة
او سنتین اما خالد بن معدان پس فقیه راشد جلیل الشان و نهایت وثوق و عظمت و
نباهت او متفق علیه بین الاعیان و غایت جلالت و نبالت او غیر محتاج باقامت شاهد
و اعلام و بیان بل مصداق عیان را چه بیان و چگونه چنین نباشد که او هم از ثقات ثلثه ساقیه
الدوات صحاح سته سنیان است ابو حاتم محمد بن حبان البستی در کتاب الثقات گفته
خالد بن معدان بن ابی کریب الکلاعی یروی عن ابی امامة و المقدام بن
معدیکرب و لقی سبعین رجلا من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم کنیته
ابو عبد الله و کان من خیار عباد الله قدم العباس بن الولید و الیا علی
حمص فحضر یوم الجمعة الصلوة و خالد بن معدان فی الصف فلما رآه
اذا علی العباس ثوب حریر فقام الیه خالد و شق الصفوف حتی اتاه و
قال یا ابن اخی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی الرجال عن لبس هذا
فقال یا عم هلا قلت اخفی من هذا فقال و الله لا سکنت بلدا انت فیه
فخرج منها و سکن طرطوس فکتب العباس الی ابیه یخبره فکتب الیه یا بنی
الحقه بعطائه اینما کان فالا نابلی ان یدعو علینا بدعوة فتهلک فاقام
طرطوس متعبدا مرابطا الی ان مات سنة اربع و مائة و قد قیل سنة

ثمان و مائة و یقال سنة ثلاث و مائة و ذهبی در کاشف گفته خالد بن
معدان الکلاعی عن معویة و ابن عمرو و عبد الله بن عمرو و ثوبان و عنه
بحیر و ثور و صفوان بن عمرو فقیه کبیر ثبت مهیب مخلص یقال کان
یسبح فی الیوم اربعین الف تسبیحة توفی سنة اربع و مائة یرسل
عن الکبار و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته خالد بن معدان بن ابی
کریب الکلاعی ابو عبد الله الشامی الحمصی روی عن ثوبان و ابن عمرو و عتبة
بن عبد السلمی و معویة بن ابی سفیان و المقدام بن معدیکرب و ابی
امامة و ذی مخبر ابن اخی النجاشی و عبد الله بن مروان بن ابی الحجاج الثمالی
و له ادراک و عبادة بن الصامت و ابی الدرداء و لم یکن سماعا منهما
و جبیر بن نفیر و عبد الله بن ابی بلال و حجر بن حجر الکلاعی و ربیعة
بن الغاز و غیرهم و ارسل عن معاذ و ابی عبیدة بن الجراح و ابی ذر
و عائشة و عنه بحیر بن سعد و محمد بن ابراهیم بن الحرث التیمی و ثور
بن یزید و حریز بن عثمان و عامر بن جشیب و حسان بن عطیة و فضیل
بفتح الجیم و کسر المعجمة و آخره موحدة ۱۲ تقریب
بن فضالة و جماعة قال یعقوب بن شیبة لم یلق ابا عبیدة و هو کلاعی
یعد من الطبقة الثالثة من فقهاء الشامیة بعد الصحابة و قال العجلی
شامی تابعی ثقة و قال یعقوب بن شیبة و محمد بن سعد و ابن خراش
و النسائی ثقة و قال ابو مسهر عن اسمعیل بن عیاش حدثتنا عبدة بنت
خالد بن معدان عن ام الضحاک بنت راشد ان خالد بن معدان قال
ادرکت سبعین رجلا من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم و قال

مدائح خالد بن معدان راوی حدیث نور

بقیّة عن بحیر بن سعد ما رایت احدا الزم للعلم منه کان علمه فی مصحف
له ازرار و قال بقیة کان الاوزاعی یعظم خالدا فقال لنا الله عقب فقلنا ابنة
فقال ائتوها فسلوها عن هدی ابیها قال فکان بعد ذلک یبیت ایّاما
عندها و قال اسمعیل بن عیّاش عن صفوان بن عمرو رایت خالد بن
معدان اذا کثرت حلقته قام مخافة الشهرة و قال یزید بن هرون
مات و هو صائم قال ابن سعد اجمعوا علی انه توفی سنة ۱۰۳ و قال
دحیم و غیره مات سنة ۱۰۴ و قال یحیی بن صالح عن اسمعیل بن عیّاش
مات سنة ۱۰۵ و قیل عن اسمعیل سنة ۱۰۶ و قال ابو عبید و خلیفه سنة ۱۰۸
قلت و ذکره ابن حبّان فی الثقات و قال کان من خیار عباد الله مات سنة ۱۰۴
و قیل سنة ۱۰۸ و قیل سنة ۱۰۳ و قال ابن ابی خیثمة عن ابن معین خالد
عن ابی ثعلبة الخشنی مرسل و قال ابن ابی حاتم فی المراسیل عن ابیه
لم یصح سماعه من عبادة بن الصامت و حدیثه عن معاذ مرسل ربما
کان بینهما اثنان و ادرک اباهریرة و لا یذکر سماعا و قال احمد لم یسمع
من ابی الدرداء و قال ابو زرعة لم یلق عائشة و قال ابو نعیم فی
الحلیة لم یلق اباعبیدة و قال الاسمعیلی بینه و بین المقدام بن معدیکرب
جبیر بن نفیر قلت و حدیثه عن المقدام فی صحیح البخاری و شیخ عبد الحق
در رجال مشکوٰة گفته خالد بن معدان بفتح المیم و سکون العین و تخفیف
الدال المهملتین بن ابی کرب الشامی الکلاعی بفتح الکاف تابعی فقیه کبیر ثبت
مهیب مخلص و یقال کان یسبّح فی الیوم اربعین الف تسبیحة کنیته ابو عبدالله

ص ۱۱۰ / ۳۹۹

مدائح خالد بن معدان از رجال مشکوٰة عبد الحق

مدائح زاذان کندی راوی حدیث نور

کان یرسل عن الکبار من اهل حمص عن معاویة و ابن عمر و عبدالله بن عمرو
و ثوبان و عنه بحیر و ثور و صفوان بن عمرو و قال لقیت سبعین
رجلا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم و کان من ثقات
الشامیین مات بطرسوس سنة اربع و مائة و قیل سنة ثلث

و اما زاذان پس او هم از تابعین باحسان و ممدوح و موثّق اکابر رفیع المکان است
مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از و در صحاح خود روایت می کنند ذهبی در
کاشف گفته زاذان ابو عمر الکندی مولاهم الضریر البزاز عن علیّ و ابن عمر و
یقال سمع عمر و عنه عمرو بن مرة و المنهال بن عمرو ثقة توفی ۸۲ و ابو الفضل
محمد بن طاهر المقدسی در کتاب اسماء رجال صحیحین در بیان افراد مسلم از تفاریق باب
الزای گفته زاذان الکندی مولاهم الکوفی کنیته ابو عمرو و یقال ابو عبدالله
سمع ابن عمر فی ملک الیمین و الاشربة روی عنه صالح بن ذکوان و عمرو
بن مرّة و از صدر کتاب اسماء رجال صحیحین مقدسی واضح است که حفاظ حدیث مثل ابن
عدی و دارقطنی و ابن منده و حاکم و سابقین و لاحقین ایشان که بعد شیخین تا وقت
محمد بن طاهر بودند نزد ایشان صحیح و ثابت شده که هر کسی که شیخین اخراج حدیث او
در صحیحین کرده اند حدیث او حجت است بسبب روایت شیخین از و در صحیح زیرا که شیخین اخراج
نکرده اند مگر از ثقه عدل حافظ که احتمال کنند سن او و مولد او سماع را از کسی که متقدم
بر اوست پس بنا برین یقینا و قطعا ظاهر می شود که حدیث زاذان نزد ائمه سنّیه
که بعد شیخین تا زمان محمد بن طاهر بودند خصوصا ابن عدی و دارقطنی و ابن منده و
حاکم حجت است و خود او ثقه و عدل و حافظ است و جلالت قدر و رفعت شان

توثیق زاذان کندی راوی حدیث نور از کاشف ذهبی ص ۱۰۹ / ۲۲۱

توثیق زاذان از اسماء رجال مقدسی

فضائل حضرت سلمان راوی حدیث نور

حضرت سلمان فارسی اعلی وارفع ازانست که محتاج بتوثیق فلان و بهمان باشد لکن توضیحا
لجلیة الحال بعض عبارات علمای مشتمل بر نبذی از احادیث سرور انس وجان صلی الله
علیه وآله با اختلف الجدیدان برای شرح صدور اهل ایقان مذکور می شود حافظ ابو عمر
یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمری القرطبی در استیعاب گفته سلمان بن
الفارسی ابو عبد الله یقال مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم ویعرف
بسلمان الخیر الی ان قال وکان خیرا فاضلا حبرا عالما زاهدا متقشفا و
ذکر هشام بن حسان عن الحسن قال کان عطاء سلمان خمسة آلاف وکان
اذا خرج عطاؤه تصدق به ویاکل من عمل یده وکانت له عباءة
یفترش بعضها ویلبس بعضها ذکر ابن وهب بن نافع عن مالک قال
کان سلمان یعمل الخوص بیده فیعیش منه ولا یقبل من احد شیئا قال ولم یکن
له بیت انما کان یستظل بالجدر والشجر وان رجلا قال له الا ابنی لک بیتا
تسکن فیه فقال ما لی به حاجة فما زال به الرجل قال انی اعرف البیت الذی
یوافقک قال فصفه لی قال ابنی لک بیتا اذا انت قمت فیه اصاب راسک
سقفه وان انت مددت فیه رجلیک اصابهما الجدار قال نعم فبنی له وروی
عن النبی صلی الله علیه وسلم من وجوه انه قال لو کان الدین بالثریا لناله
سلمان وفی روایة اخری لناله رجال من فارس وروینا عن عائشة ام المؤمنین
قالت کان لسلمان مجلس من رسول الله صلی الله علیه وسلم ینفرد به باللیل
حتی کاد یغلبنا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وروی من حدیث
ابن بریدة عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال امرنی ربی بحب اربعة

فضائل حضرت سلمان از استیعاب ابن عبد البر قرطبی

فضائل حضرت سلمان راوی حدیث نور

واخبرنی انه یحبهم علی وابو ذر الغفاری والمقداد وسلمان وروی قتادة عن
خیثمة عن ابی هریرة قال سلمان صاحب الکتابین قال قتادة یعنی الفرقان
والانجیل حدثنا خلف بن قاسم حدثنا ابن المفسر حدثنا احمد بن علی
بن سعید حدثنا عثمان بن ابی شیبة حدثنا جریر عن الاعمش عن عمرو بن
مرة عن ابی البختری عن علی انه سئل عن سلمان فقال علم العلم الاول والآخر
هو بحر لا ینزف هو منا اهل البیت هذه روایة ابی البختری عن علی وفی
روایة زاذان عن علی قال سلمان الفارسی مثل لقمان الحکیم ثم ذکر مثل ابی
البختری وقال کعب الاحبار سلمان حشی علما وحکمة وذکر مسلم حدثنا
محمد حدثنا حماد بن سلمة عن ثابت عن معاویة بن قرة عن عائذ بن عمرو ان
ابا سفیان اتی علی سلمان وصهیب وبلال فی نفر فقالوا ما اخذت سیوف الله
من عنق عدو الله ماخذها فقال ابو بکر تقولون هذا لشیخ قریش وسیدهم
واتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا ابا بکر لعلک اغضبتهم لئن کنت
اغضبتهم لقد اغضبت ربک فاتاهم ابو بکر فقال یا اخوتاه اغضبتکم
فقالوا لا یا ابا بکر یغفر الله لک وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم آخی
بینه وبین ابی الدرداء وکان اذا نزل الشام نزل علی ابی الدرداء فروی ابو
جحیفة ان سلمان جاء یزور ابا الدرداء فرای ام الدرداء مبتذلة فقال
ما شانک فقالت ان اخاک لیست له حاجة فی شیء من الدنیا قال فلما
جاء ابو الدرداء رحب بسلمان وقرب له طعاما قال فقال سلمان اطعم قال
انی صائم قال اقسمت علیک الا ما طعمت انی لست باکل حتی تطعم قال

وبات سلمان عند ابی الدّرداء فلما کان اللّیل قام ابو الدرداء فحبسه سلمان فقال یا ابا الدّرداء ان لربّك علیك حقا ولجسدك علیك حقا فاعط کل ذی حق حقه فلمّا کان وجه الصبح قال قم الان فقاما فصلّیا ثم خرج الی الصّلوة فلمّا صلّی رسول الله صلّی الله علیه وسلّم قام الیه ابو الدّرداء فاخبره بما قال سلمان فقال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم مثل ما قال سلمان ذکر علی بن المدینی عن جعفر بن عون عن ابی العمیس عن عون بن ابی جحیفة عن ابیه وله اخبار حسان وفضائل جمّة رضی الله عنه توفّی سلمان فی اخر خلافة عثمان سنة خمس وثلاثین وقیل بل توفّی سنة ست وثلثین فی اوّلها وقیل بل توفی فی خلافة عمر والاوّل اکثر والله اعلم وقال الشعبی توفی سلمان فی علّیّة لابی قرة الکندی بالمدائن وروی عنه من الصّحابة ابن عمر وابن عبّاس وانس بن مالك وابو الطفیل یعدّ فی الکوفیین وبیّنا عن سلمان انه تلا هذه الایة الّذین امنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم فقال زید بن صوحان یا ابا عبد الله وذکر الخبر

وعلی بن محمّد المعروف بابن الاثیر الجزری در اسد الغابه گفته ب د ع سلمان الفارسی ابو عبد الله ویعرف بسلمان الخیر مولی رسول الله صلّی الله علیه وسلّم وسئل عن نسبه فقال انا سلمان بن الاسلام الی ان قال واوّل مشاهده مع رسول الله صلّی الله علیه وسلّم الخندق ولم یتخلف عن مشهد بعد الخندق وآخی رسول الله صلّی الله علیه وسلّم بینه وبین ابی الدرداء اخبرنا عبد الله بن احمد بن عبد القاهر قال اخبرنا ابو محمّد

جعفر بن احمد القاری اخبرنا الحسن بن احمد بن شاذان اخبرنا احمد بن عثمان بن احمد بن السّماك اخبرنا یحیی بن جعفر اخبرنا حماد بن مسعدة اخبرنا ابن ابی ذئب عن سعید بن ابی سعید عن عبد الله بن ودیعة عن سلمان الفارسی ان النّبیّ صلّی الله علیه وسلّم قال من اغتسل یوم الجمعة فتطهر بما استطاع من الطهر ثم ادهن من دهنه او من طیب بیته ولم یفرّق بین اثنین فاذا خرج الامام انصت غفر له ما بینه وبین الجمعة الاخری رواه آدم بن ابی ایاس عن ابن ابی ذئب عن سعید عن ابیه عن ابن ودیعة عن سلمان ورواه ابن عجلان عن سعید عن ابیه عن ابن ودیعة عن ابی ذرّ واخبرنا ابراهیم بن محمّد بن مهران واسمعیل بن علی بن عبد الله وابو جعفر عبید الله بن احمد بن علیّ باسنادهم الی محمّد بن عیسی السّلمی قال حدّثنا سفین بن وکیع اخبرنا ابی عن الحسن بن صالح عن ابی ربیعة الایادی عن الحسن عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم ان الجنة تشتاق الی ثلثة الی علیّ وعمار وسلمان وکان سلمان من خیار الصّحابة وزهّادهم وفضلائهم وذوی القرب من رسول الله صلّی الله علیه وسلّم قالت عائشة کان لسلمان مجلس من رسول الله صلّی الله علیه وسلّم باللیل حتی کاد یغلبنا علی رسول الله وسئل علیّ عن سلمان فقال علم العلم الاوّل والاخر وهو بحر لا ینزف وهو منّا اهل البیت وکان رسول الله صلّی الله علیه وسلّم قد آخی بین سلمان وابی الدرداء وسکن ابو الدّرداء

الشام وسکن سلمان العراق فکتب ابو الدرداء الى سلمان سلام علیك امّا
بعد فان الله رزقنی بعدك مالًا وولدًا ونزلت الارض المقدّسة فکتب
الیه سلمان سلام علیکم امّا بعد فانّك کتبت الیّ انّ الله رزقك مالًا
وولدًا فاعلم ان الخیر لیس بکثرة المال والولد ولکن الخیر ان یکثر حلمك
وان ینفعك علمك وکتبت الیّ انّك نزلت الارض المقدسة وان الارض
لا تعمل لاحد اعمل کانّك تری واعدد نفسك من الموتی وقال حذیفة لسلمان
الا نبنی لك بیتا قال لم تجعلنی ملکا وتجعل لی دارا مثل بیتك الذی
بالمدائن قال لا ولکن نبنی لك بیتا من قصب ونسقفه بالبردی اذا قمت
کاد ان یصیب راسك واذا نمت کاد ان یصیب طرفیك قال فکانّك
کنت فی نفسی وکان عطاؤه خمسة الاف فاذا خرج عطاؤه فرّقه واکل
من کسب یده وکان یسفّ الخوص وهو الذی اشار علی رسول الله صلی الله
علیه وسلّم بحفر الخندق لما جاءت الاحزاب فلمّا امر رسول الله صلی الله
علیه وسلّم بحفره احتج المهاجرون والانصار فی سلمان وکان رجلا قویا
فقال المهاجرون سلمان منّا وقال الانصار سلمان منّا فقال رسول الله
صلّی الله علیه وسلّم سلمان منّا اهل البیت وروی عنه ابن عبّاس وانس و
عقبة بن عامر وابو سعید وکعب بن عجرة وابو عثمان النهدی وشرحبیل بن
السمط وغیرهم اخبرنا ابو منصور بن الشیخ اخبرنا ابو البرکات محمد بن محمد بن
خمیس اخبرنا ابو نصر بن طوق اخبرنا ابو القاسم بن المرجی اخبرنا ابو یعلی
الموصلی اخبرنا محمد بن الصبّاح حدّثنا جریر عن منصور عن ابراهیم عن علقمة

عن

فضائل حضرت سلمان راوی حدیث نور

عن قرثع الضبی عن سلمان الفارسی قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم
هل تدری ما یوم الجمعة قال قلت الله ورسوله اعلم قال هو الذی جمع الله
عزّ وجل فیه اباءکم او اباك آدم علیه السلام ما من عبد یتطهّر
یوم الجمعة ثم یاتی الجمعة لا یتکلم حتی یقضی الامام صلوته الا کان
کفّارة لما قبلها توفی فی سنة خمس وثلثین فی آخر خلافة عثمان وقیل اول
سنة ست وثلثین وقیل توفی فی خلافة عمر والاوّل اکثر قال العبّاس
بن یزید قال اهل العلم عاش سلمان ثلثمائة وخمسین سنة فامّا مائتان
وخمسون فلا یشکون فیه قال ابو نعیم کان سلمان من المعمرین یقال انّه
ادرك عیسی بن مریم وقرأ الکتابین وکان له ثلاث بنات بنت باصبهان
وزعم جماعة انهم من ولدها وابنتان بمصر اخرجه الثلاثة وهرگاه بعنایت الٰهی
نهایت اعتماد و اعتبار و صحّت اسناد این حدیث بحلیه ثبوت متحلی گردید باد نخوت
و خیلا و تغطرس و تکبّر و تبختر و تمطی و غرور بسبب انکار و ابطال حدیث نور که
در سر مخاطب جسور و کابلی مقهور پیچیده بود راکد و نار تخدیع و ازلال و شعله
تلمیع و اضلال شان باین سر و متین التنضد خامد و اتباع و اشیاع آن بحر و امام العج
الرعاع باین تبیان بالغ الاسباغ و وافی الاشباع ساکت و جامد و صامت و هامد
گردیدند و بسر حد ضربت علیهم الذلّة والمسکنة رسیدند فلله الحمد علی ظهور
بطلان خرافات اهل الزّور و ثبوت صحّة حدیث النّور کالنّور علی شاهق
الطور ولکن من لم یجعل الله له نورًا فما له من نور ولقد صدق الله
تعالی فانّها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور ولعمری

لا یجترئ علی تکذیب مثل هذا الحدیث الصحیح والنص الصریح الا تائه
جائر عن قصد السبیل حائر مقتحم فی اودیة التضلیل مفتون لابس
رداء الخدع والتسویل قامش للبدعات موثر للضلالات غار فی
اغباش الفتنة نازح من العقل والفطنة مرکو من آجن متضلع من آسن
مهیّم للحشو والرث وملفق للغو والغث خاتل خباط جهلات عاش
رکاب عشوات فانه قد انهارت دعائم الخدع واللبس وانهصرت
افنان الختل والالس ودرست سبل الجحود والتکذیب وعفت
شرک العناد المعیب وانحنی ظهر المکابرة والتعلیل وارتعدت فرائص
المجادلة والتهویل وانتکث فتل التلمیع والمذق وانجزم نجل الازلال
النزق وانجابت السرائر لاهل البصائر ووضحت محجة الحق لطالبیها
وسطعت حجة الصدق لراغبیها ولمعت آیة الصواب لرائدیها
واستنارت امارة الرشد لصامدیها واسفر الصبح لذی عینین و
همدت زعازع المین ورکدت قعاقع الشین وخمدت نوائر البهت
والرین وانقشعت ظلمات الزیغ والغین فالعجب من المخاطب الناقب
کیف ذهب به المذاهب وتاه به الغیاهب وخدعته الکواذب
فاقتص آثار النواصب وصدف عن اللقم اللاحب وتنکب عن قصد المآرب
وتعامی عن انجح المطالب ورمی بسهم افوق ناصل ذی سهم خائب ولم یزل
الخائض من الذائب وصرم اوداج الانصاف بسکین قاضب فالحمد لله
فی الصباح والرواح حیث ظهر وباح وانصدح ولاح بهذا البیان الموثق

له الفطنة

المورث

المورث للشفاء والانشراح المحیی لرمیم الاشباح بالارتیاح ان الحق
واضح کفلق الصباح وان ابطال المخاطب کهشیم تذروه الریاح وانه
کذب صراح وبهت بواح ومن اشنع الصیاح وانکر النباح فلا یمتری فی
الحق المبین الوضاح الا حائد مائن حائرون هم اشباح بلا ارواح وارواح
بلا اشباح ونساک بلا اصلاح وتجار بلا ارباح ومثل کلام المخاطب
المزوق الذی لا یخاف عذلا ولا ملاما کمثل غیث اعجب الکفار
نباته ثم یهیج فتراه مصفرا ثم یکون حطاما وجه دوم آنکه بعد ملاحظه نفائس
مدائح ومفاخر وجلائل فضائل ومآثر احمد بن حنبل هرگز کسی از عقلا وارباب حیا
جسارت نمی تواند کرد بر آنکه روایت چنین امام انام و رکن عظیم اسلام را از قبیل
مفتریات ومختلقات کذابین لئام قرار دهد و نبذی از مناقب ومحامد احمد بن حنبل
از کتاب الثقات ابو حاتم محمد بن حبان البستی وحلیة الاولیاء ابو نعیم احمد بن عبد الله
اصفهانی وکتاب الاکمال ابو نصر علی بن هبة الله المعروف بابن ماکولا وکتاب
الانساب عبد الکریم بن محمد سمعانی ووفیات الاعیان ابن خلکان وتهذیب الاسماء
یحیی بن شرف النووی وکتاب المختصر فی اخبار البشر تصنیف ابو الفدا اسمعیل
بن علی الایوبی وتذکرة الحفاظ وعبر فی خبر من غبر ذهبی ومرآة الجنان یافعی وتتمة
المختصر ابن الوردی ورجال مشکوة ولی الدین الخطیب وتهذیب التهذیب وتقریب
التهذیب ابن حجر عسقلانی وطبقات شافعیه ابو بکر اسدی وطبقات الحفاظ
جلال الدین سیوطی وکتائب اعلام الاخیار کفوی وفیض القدیر عبد الرؤف
بن تاج العارفین مناوی وشرح مواهب لدنیه محمد بن عبد الباقی زرقانی

ودر رجال مشکوة شیخ عبد الحق و انصاف شاه ولی اسد در مجلد حدیث تشبیه مبین شد فلتکن منک علی ذکر و نهایت مدح و ثنای احمد آنست که قیام مقام انبیا برای او ثابت می سازند چنانچه از افاده نووی در تهذیب الاسما ظاهرست که ابراهیم بن الحرث که از اولاد عبادة بن الصامت بود گفت که به بشر حافی گفتند که اگر تو هم قائم میشدی می گفتی انچه احمد گفت خوب می بود بشر حافی گفت که من این امر قادر نیستم بتحقیق که احمد قائم شد مقام انبیا پس چگونه ممکن ست که روایت شخصیکه قائم مقام انبیا علیهم السلام باشد در فضل جناب امیر المومنین ع لائق احتجاج و استدلال نباشد بار الها مگر آنکه بگویند که در باب فضل جناب امیر المومنین علیه السلام العیاذ بالله ارشاد خود انبیا علیهم السلام را قبول نمیکنم پس چگونه روایت کسی را که قائم مقام انبیا علیهم السلام باشد در فضل نفس رسول قبول کنیم و بیخ و بنیاد فضائل مصنوعه مناقب منحوته مشایخ خود بر کنیم و نیز از روائع بدائع آنست که ابن المدینی امام ائمه سنیه علی التحقیق حضرت احمد بن حنبل را بر حضرت صدیق و شیخ عتیق ترجیح و تفضیل داده چنانچه شیخ عبد الحق در رجال مشکوة گفته قال المیمونی قال قال لی ابن المدینی بالبصرة بعد المحنة یا میمونی ما قام احد فی الاسلام ما قام احمد فعجبت من هذا و ابو بکر قد قام فی الردة قلت بای شیئ قال ان ابا بکر وجد انصارا و ان احمد لم یجد ناصرا پس جای سیر بر سنگ نمونست که روایت چنین بزرگ که بر حضرت یار غار غار دامن کش از انواع شنار و عار ترجیح داده بمقابله اهل حق موضوع و مختلق و مکذوب و مفتری و آنهم باجماع اهلسنت وانمایند و حظ وافر از کمال استحیا و انصاف و شرم و آزرم ربایند

فالعجب کل العجب کیف یدعی المخاطب النحریر وضع هذا الحدیث الشریف المستنیر مع ان الامام احمد بن حنبل البصیر الذی قام عندهم مقام الانبیاء فی مقاساة المحنة و البلاء بل فاق و تقدم علی الشیخ التیمی الکبیر اعنی ابن ابی قحافة الحائز عندهم لانواع العلو و الفضل و الشرافة یرویه بسند صحیح و یعده من مناقب المنصوص علیه یوم الغدیر علیه آلاف سلام الملک القدیر فهل یخرج المخاطب الوحید هذا الامام الرشید و الرکن السدید عن اهل السنة و الصواب و یوجه فی زرافة الهالکین المبتدعین الاوشاب الاقشاب حتی یتم له دعوی اجماع اهل السنة علی وضع هذا الحدیث المستطاب و ان کان لا یتم الا باخراج جمع کثیر و جم غفیر من السنیة العالیة النصاب بل و لا یتم بعد ذلک ایضا لعدم ثبوت الاجماع بتقول واحد و اثنین او جمع من المتعصبین الداخلین فی العلم من غیر باب و الله ولی التوفیق فی المبدأ و المآب و هر چند معالی ظاهره و مکارم باهره احمد بن حنبل که سابقا در مجلد حدیث تشبیه مذکور شده برای تنکیل و تخجیل مخاطب نبیل کافی و وافی ست لکن بعضی از ان علاوه بر ما سبق درین جا هم مسطور میشود پس باید دانست که احمد بن محمد بن عثمان ذهبی در کتاب سیر النبلاء در مدح و اطرا و وصف و ثنای احمد بن حنبل قریب شانزده جزء نوشته چون ایراد آن بالتمام و الکمال موجب املال ست ناچار بر بعض آن اکتفا می رود قال الذهبی فی الکتاب المسطور الامام احمد بن حنبل هو الامام حقا و شیخ الاسلام صدقا ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حیان بن انس

مدائح احمد بن حنبل

بن عوف بن قاسط بن مازن بن شيبان بن ذهل بن ثعلبة بن عكابة
بن صعب بن علي بن بكر بن وائل الذهلي الشيباني المروزي ثم البغدادي
احد الائمة الاعلام هكذا ساق نسبه ولده عبد الله واعتمده ابو بكر
الخطيب في تاريخه وغيره الى ان قال رحلته وحفظه قال صالح سمعت
ابي يقول خرجت الى الكوفه فسكنت في بيت وتحت راسي لبنة فحممت
فرجعت الى امي ولم اكن استاذنتها وقال حنبل سمعت ابا عبد الله يقول
تزوجت وانا ابن اربعين سنة فرزق الله خيرا كثيرا قال ابو بكر الخلال
في كتاب اخلاق احمد وهو مجلد اصلي علي زهير بن صالح بن احمد قال تزوج
جدي عباسة بنت الفضل من العرب فلم يولد له منها غير ابي ثم توفيت
فتزوج بعدها ريحانة فولدت عبد الله عمي ثم توفيت فاشترى ام حسين
فولدت ام علي زينب وولدت الحسن والحسين توأمين وماتا بقرب ولادتهما
ثم ولدت الحسن ومحمدا فعاشا حتى صارا من السن الى نحو من اربعين
سنة ثم ولدت سعيدا قيل كانت والدة عبد الله عوراء واقامت
معه سنين قال المروزي قال لي ابو عبد الله اختلفت الى الكتّاب ثم
اختلفت الى الديوان وانا ابن اربع عشرة سنة وذكر الخلال حكايات
في عقل احمد وحيائه في المكتب وورعه في الصغر انبانا المروزي سمعت
ابا عبد الله يقول مات هشيم ولي عشرون سنة فخرجت انا والاعرابي
رفيق كان لابي عبد الله قال فخرجنا مشاة فوصلنا الكوفة يعني في سنة
ثلاث وثمانين فاتينا ابا معوية وعنده الخلق فاعطى الاعرابي حجة

مدائح احمد بن حنبل

بستين درهما فخرج وتركني في بيت وحدي فاستوحشت وليس معي الا جراب
فيه كتبي كنت اضعه فوق لبنة واضع راسي عليه وكنت اذاكر وكيعا
بحديث الثوري وذكر مرة شيئا فقال هذا عند هشيم فقلت لا وكان ربما
ذكر العشر احاديث فاحفظها فاذا قام قالوا لي فامليها عليهم وانبانا
عبد الله بن احمد قال لي ابي خذ اي كتاب شئت من كتب وكيع من المصنف
فان شئت ان تسألني عن الكلام حتى اخبرك بالاسناد وان شئت
بالاسناد حتى اخبرك بالكلام وانبا عبد الله بن احمد سمعت سفيان
بن وكيع يقول احفظ عن ابيك مسئلة من نحو اربعين سنة سئل عن
الطلاق قبل النكاح فقال يروى عن النبي صلى الله عليه وسلم وعن
علي وابن عباس ونيف وعشرين من التابعين لم يروا به باسا فسألت
ابي عن ذلك فقال صدق كذا قلت قال وحفظت اني سمعت ابا بكر بن حماد
يقول سمعت ابا بكر بن ابي شيبة يقول لا يقال لاحمد بن حنبل من اين قلت
وسمعت ابا اسمعيل الترمذي يذكر عن ابن نمير قال كنت عند وكيع
فجاءه رجل او قال جماعة من اصحاب ابي حنيفة فقالوا له ههنا
رجل بغدادي يتكلم في بعض الكوفيين فلم يعرفه وكيع فبينا نحن
اذ طلع احمد بن حنبل فقالوا هذا هو فقال وكيع ههنا يا ابا عبد الله
فافرجوا فجعلوا يذكرون عن ابي عبد الله الذي ينكرون وجعل
ابو عبد الله يحتج بالاحاديث عن النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا
لوكيع هذا بحضرتك ترى ما يقول فقال رجل يقول قال رسول الله اش

رد احمد بن حنبل على اهل الكوفة
تصويب وكيع له

اقول له ثم قال ليس القول الا كما قلت يا ابا عبد الله فقال القوم لوكيع حدث عنه
والله البغدادي قال عارم وضع احمد عندي نفقته فقلت له يوماً
يا ابا عبد الله بلغني انك من العرب فقال يا ابا النعمان نحن قوم مساكين
فلم يزل يدافعني حتى خرج لم يقل لي شيئاً قال الخلال انبا المروزي ان
ابا عبد الله قال ما تزوجت الا بعد الاربعين وعن احمد الدورقي عن ابي عبد الله
قال نحن كتبنا الحديث من ستة وجوه وسبعة ولم نضبطه فكيف يضبطه
من كتبه من وجه واحد قال عبد الله بن احمد قال لي ابو زرعة ابوك
يحفظ الف الف حديث فقيل له وما يدريك قال ذاكرته فاخذت
عليه الابواب فهذه حكاية صحيحة في سعة علم ابي عبد الله وكانوا يعدون
في ذلك المكرر والاثر وفتوى التابعي وما فسر ونحو ذلك والا فالمتون المرفوعة
القوية لا تبلغ عشر معشار ذلك قال ابن ابي حاتم قال سعيد بن عمرو يا ابا زرعة
انت احفظ ام احمد قال بل احمد قلت كيف علمت قال وجدت كتبه ليس في
اوائل الاجزاء اسماء الذين حدثوه فكان يحفظ كل جزء ممن سمعه وانا
لا اقدر على هذا وعن ابي زرعة قال حزرت كتب احمد يوم مات فبلغت
اثني عشر حملا وعدلا ما كان على ظهر كتاب منها حديث فلان ولا في بطنه
حدثنا فلان كل ذلك كان يحفظه وقال حسن بن منبه سمعت ابا زرعة
يقول اخرج الي ابو عبد الله اجزاء كلها سفيان سفيان ليس على حديث
منها ثنا فلان فظننتها عن رجل واحد فانتخبت منها فلما قرأ ذلك
علي جعل يقول ثنا وكيع ويحيى وانا فلان فعجبت ولم اقدر انا على هذا

قال

قال ابراهيم الحربي رأيت ابا عبد الله كان الله جمع له علم الاولين والآخرين
وعن رجل قال ما رأيت احدا اعلم بفقه الحديث ومعانيه من احمد
بن سلمة سمعت ابن راهويه يقول كنت اجالس احمد وابن معين ونتذاكر فاقول
ما فقهه ما تفسيره فيسكتون الا احمد قال ابو بكر الخلال كان احمد قد
كتب كتب الرأي وحفظها ثم لم يلتفت اليها قال ابراهيم بن شماس سألنا
وكيعا عن خارجة بن مصعب فقال نهاني احمد ان احدث عنه قال
العباس بن محمد الخلال انبا ابراهيم بن شماس سمعت وكيعا وحفص
بن غياث يقولان ما قدم الكوفة مثل ذاك الفتى يعنيان احمد بن
حنبل وقيل ان احمد اتى حسينا الجعفي بكتاب كبير
يشفع في احمد فقال حسين يا ابا عبد الله لا تجعل بيني وبينك منعماً
فليس تحمل علي باحد الا وانت اكبر منه الخلال انبا المروزي انبا خضر
المروزي بطرسوس سمعت ابن راهويه سمعت يحيى بن آدم يقول احمد
بن حنبل امامنا الخلال انبانا محمد بن علي ثنا الاثرم حدثني بعض
من كان مع ابي عبد الله انهم كانوا يجتمعون عند يحيى بن آدم فيتشاغلون
عن الحديث بمناظرة احمد يحيى بن آدم ويرتفع الصوت بينهما وكان
يحيى بن آدم واحد اهل زمانه في الفقه الخلال انبا المروزي سمعت
محمد بن يحيى القطان يقول رأيت ابي مكرماً لاحمد بن حنبل لقد بذل له
كتبه او قال حديثه وقال القواريري قال يحيى القطان ما قدم علينا
مثل هذين احمد بن حنبل ويحيى بن معين وما قدم علي من بغداد احب

مناقب احمد بن حنبل

الیّ من احمد بن حنبل و قال عبد الله بن احمد سمعت ابی یقول شق علی یحیی بن
سعید یوم خرجت من البصرة عمرو بن العبّاس سمعت عبد الرحمن بن مهدی
ذکر اصحاب الحدیث فقال اعلمهم بحدیث الثوری احمد بن حنبل قال
فاقبل احمد فقال ابن مهدی من اراد ان ینظر الی ما بین کتفی الثوری
فلینظر الی هذا قال المروزی قال احمد عنیت بحدیث سفیان حتی کتبته
عن رجلین حتی کلمنا یحیی بن آدم فکلم لنا الاشجعی فکان یخرج الینا الکتب
فنکتب من غیر ان نسمع و عن ابن مهدی قال ما نظرت الی احمد الا ذکرت
به سفیان قال عبد الله بن احمد سمعت ابی یقول خالف وکیع ابن مهدی
فی نحو من ستین حدیثا من حدیث سفیان فذکرت ذلک لابن مهدی
وکان یحفیه عن عباس الدوری سمعت ابا عاصم یقول لرجل بغدادی
من تعدّون عندکم الیوم من اصحاب الحدیث قال عندنا احمد بن حنبل
و یحیی بن معین و ابو خیثمة و العیطی و السویدی حتی عدّ له جماعة
بالکوفة ایضا و بالبصرة فقال ابو عاصم قد رأیت جمیع من ذکرت و
جاؤا الیّ و لم ار مثل ذاک الفتی یعنی احمد بن حنبل قال شجاع بن مخلد سمعت
ابا الولید الطیالسی یقول ما بالمصرین رجل اکرم علیّ من احمد بن حنبل
و عن سلیمان بن حرب انه قال لرجل سل احمد بن حنبل ما یقول فی
مسئلة کذا فانه عندنا امام الخلال انبا علی بن سهل قال رأیت یحیی بن
معین عند عفان و معه احمد بن حنبل فقال لیس هنا الیوم حدیث
فقال یحیی تردّ احمد بن حنبل و قد جاء فقال الباب مقفل والجاریة لیست

هنا

مناقب احمد بن حنبل

هنا قال یحیی انا افتح فتکلم علی القفل بشیء ففتحه فقال عفان و فتاش ایضا
وحدثهم قال وانبا المروزی قلت لاحمد اکان اغمی علیک او غشی علیک
عند ابن عیینة قال نعم فی دهلیزه زحمنی الناس فاغمی علیّ و روی
انّ سفیان قال یومئذ کیف احدّث و قد مات خیر الناس
و قال مهنا بن یحیی قد رأیت ابن عیینة و وکیعا و بقیّة و عبد الرزاق
و ضمرة و الناس ما رأیت رجلا اجمع من احمد فی علمه و زهده و ورعه
و ذکر اشیاء و قال نوح بن حبیب القومسی سلمت علی احمد بن حنبل
فی سنة ثمان و تسعین و مائة بمسجد الخیف و هو یفتی فتیا واسعة
و عن شیخ انه کان عنده کتاب بخط احمد بن حنبل فقال کنا عند ابن
عیینة سنة ففقدت احمد بن حنبل ایاما فدللت علی موضعه
فجئت فاذا هو فی شبیه بکهف فی جیاد فقلت سلام علیکم ادخل
فقال لا ثم قال ادخل فدخلت واذا علیه قطعة لبد خلق فقلت
لم حجبتنی فقال حتی استتر فقلت ما شانک قال سرقت ثیابی قال
فبادرت الی منزلی فجئته بمائة درهم فعرضتها علیه فامتنع فقلت
قرضا فابی حتی بلغت عشرین درهما فابی و قلت ما یحل لک ان
تقتل نفسک قال ارجع فرجعت فقال الیس قد سمعت معی من
ابن عیینة قلت بلی قال تحب ان انسخه لک قلت نعم قال اشتر لی
ورقا قال فکتب بدراهم اکتسی منها بثوبین الحاکم سمعت بکر بن
احمد الحنظلی الزاهد ببغداد سمعت عبد الله بن احمد سمعت

ابی یقول قدمت صنعاء انا ویحیی بن معین فمضیت الی عبد الرزاق
قدمته وتخلف یحیی فلما ذهبت ادق الباب قال لی بقال تجاه
داره مه لا تدق فان الشیخ یهاب فجلست حتی اذا کان قبل المغرب
خرج فوثبت الیه وفی یدی احادیث انتقیتها فسلمت وقلت حدثنی بهذه
رحمک الله فانی رجل غریب قال ومن انت وزبرنی قلت انا احمد بن
حنبل قال فتقاصر وضمنی الیه وقال بالله انت ابو عبد الله ثم اخذ الاحادیث
وجعل یقرؤها حتی اظلم فقال للبقال هلم المصباح حتی خرج وقت المغرب
وکان عبد الرزاق یؤخر صلوة المغرب الخلال بن الرمادی سمعت عبد الرزاق
وذکر احمد بن حنبل فدمعت عیناه فقال ان نفقته نفدت فاخذت
بیده فاقمته خلف الباب وما معنا احد فقلت له انه لا یجتمع عندنا
الدنانیر اذا بعنا الغلة اشغلناها فی شیء وقد وجدت عند النساء
عشرة دنانیر فخذها وارجو ان لا تنفقها حتی یتهیأ شیء فقال لی یا ابا بکر
لو قبلت من احد شیئا قبلت منک ثم قال الذهبی بعد نحو من ورقة
قال احمد بن سنان القطان ما رأیت یزید لاحد اشد تعظیما منه
لاحمد بن حنبل ولا اکرم احدا مثله کان یقعده الی جنبه ویوقره ولا
یمازحه وقال عبد الرزاق ما رأیت احدا افقه ولا اورع من احمد بن
حنبل قلت قال هذا وقد رأی مثل الثوری ومالک وابن جریج وقال
حفص بن غیاث ما قدم الکوفة مثل احمد وقال ابو الیمان کنت اشبه
احمد بارطاة بن المنذر وقال الهیثم بن جمیل الحافظ ان عاش احمد

سیکون

سیکون حجة علی اهل زمانه وقال قتیبة خیر اهل زماننا ابن المبارک
ثم هذا الشاب یعنی احمد بن حنبل واذا رایت رجلا یحب احمد فاعلم
انه صاحب سنة ولو ادرک عصر الثوری والاوزاعی واللیث لکان
هو المقدم علیهم فقیل لقتیبة تضم احمد الی التابعین قال الی کبار
التابعین وقال قتیبة لولا الثوری لمات الورع ولولا احمد لاحدثوا
فی الدین احمد امام الدنیا قلت قد روی احمد فی مسنده عن قتیبة
کثیرا وقیل لابی مسهر الغسانی تعرف من یحفظ علی الامة امر دینها
قال شاب فی ناحیة المشرق یعنی احمد قال المزنی قال لی الشافعی رأیت
ببغداد شابا اذا قال انبا قال الناس کلهم صدق قلت ومن هو
قال احمد بن حنبل وقال حرملة سمعت الشافعی یقول خرجت من بغداد
فما خلفت بها رجلا افضل ولا اعلم ولا افقه ولا اتقی من احمد بن
حنبل وقال الزعفرانی قال لی الشافعی ما رأیت اعقل من احمد وسلیمان
بن داود الهاشمی وقال محمد بن اسحاق بن راهویه حدثنی ابی قال لی
احمد بن حنبل تعال حتی اریک من لم تر مثله فذهب بی الی الشافعی
قال ابی وما رأی الشافعی مثل احمد بن حنبل ولولا احمد وبذل نفسه
لذهب الاسلام یرید المحنة وروی عن اسحاق بن راهویه قال احمد
حجة بین الله وبین خلقه وقال محمد بن عبدویه سمعت علی بن
المدینی یقول احمد افضل عندی من سعید بن جبیر فی زمانه
لان سعیدا کان له نظراء وعن ابن المدینی قال اعز الله الدین

بالصدیق یوم الردة وباحمد یوم المحنة وقال ابو عبید انتهى العلم الى اربعة
احمد بن حنبل وهو افقههم وذکر الحکایة وقال ابو عبید انی لا تدین بذکر
احمد ما رایت رجلا اعلم بالسنة منه وقال الحسن بن الربیع ما شبهت
احمد بن حنبل الا بابن المبارک فی سمته وتقاه الطبرانی انبا محمد بن
الحسین الانماطی قال کنا فی مجلس فیه یحیى بن معین وابو خیثمة فجعلوا
یثنون على احمد بن حنبل فقال رجل فبعض هذا فقال یحیى وکثرة الثناء
على احمد تستنکر لو جلسنا بالثناء علیه ما ذکرنا فضائله بکمالها وروى
عباس عن ابن معین قال ما رایت مثل احمد وقال النفیلی کان احمد بن حنبل
من اعلام الدین وقال المروزی حضرت ابا ثور سئل عن مسئلة فقال
قال ابو عبد الله احمد بن حنبل شیخنا وامامنا فیها کذا وکذا وقال
ابن معین ما رأیت من یحدث لله الا ثلثة یعلى بن عبید والعینی
واحمد بن حنبل وقال ابن معین ارادوا ان اکون مثل احمد والله لا اکون
مثله ابدا وقال ابو خیثمة ما رایت مثل احمد ولا اشد منه قلبا وقال
على بن خشرم سمعت بشر بن الحارث یقول انا اسأل عن احمد بن حنبل
ان احمد دخل الکیر فخرج ذهبا احمر وقال عبد الله بن احمد قال اصحاب
بشر الحافی حین ضرب ابی لو انک خرجت فقلت انی على قول احمد فقال
اترید ان اقوم مقام الانبیاء القاسم بن محمد الصائغ سمعت المروزی
یقول دخلت على ذی النون السجن ونحن بالعسکر فقال ای شیء حال سیدنا
یعنی احمد بن حنبل وقال محمد بن حماد الطهرانی سمعت ابا ثور الفقیه یقول

احمد بن حنبل اعلم وافقه من الثوری وقال نصر بن على الجهضمی احمد افضل
اهل زمانه قال صالح بن على الحلبی سمعت ابا همام السکونی یقول ما رأیت
مثل احمد بن حنبل ولا رأى هو مثله وعن حجاج بن الشاعر قال ما رأیت
افضل من احمد بن حنبل وما کنت احب ان اقتل فی سبیل الله ولم اصل
على احمد بلغ والله فی الامامة اکثر من مبلغ سفیان ومالک وقال
عمرو الناقد اذا وافقنی احمد بن حنبل على حدیث لا ابالی من خالفنی قال
ابن ابی حاتم سألت ابی عن على بن المدینی واحمد بن حنبل ایهما احفظ
فقال کانا فی الحفظ متقاربین وکان احمد افقه اذا رأیت من یحب
احمد فاعلم انه صاحب سنة وقال ابو زرعة احمد بن حنبل اکبر
من اسحاق وافقه ما رأیت احدا اکمل من احمد وقال محمد بن یحیى الذهلی
جعلت احمد اماما فیما بینی وبین الله تعالى وقال محمد بن مهران الجمال
ما بقی غیر احمد قال امام الائمة ابن خزیمة سمعت محمد بن سحنویه
سمعت ابا عمیر بن النحاس الرملی وذکر احمد بن حنبل فقال رحمه الله
عن الدنیا ما کان اصبره وبالماضین ما کان اشبهه وبالصالحین
ما کان الحقه عرضت له الدنیا فاباها والبدع فنفاها قال ابو حاتم
کان ابو عمیر من عباد المسلمین قال لی امل على شیئا عن احمد بن حنبل
وروى عن ابی عبد الله البوشنجی قال ما رأیت اجمع فی کل شیء من احمد بن
حنبل ولا اعقل منه وقال ابن وارة کان احمد صاحب فقه صاحب
حفظ صاحب معرفة وقال النسائی جمع احمد بن حنبل المعرفة بالحدیث

مدائح احمد بن حنبل

والفقه والورع والزهد والصبر وعن عبد الوهاب الوراق قال لما قال النبي
صلى الله عليه وسلم فردوه الى عالمه رددناه الى احمد بن حنبل وكان اعلم
اهل زمانه وقال ابو داود كانت مجالس احمد مجالس الاخرة لا يذكر فيها
شئ من امر الدنيا ما رأيته ذكر الدنيا قط قال صالح بن محمد جزرة افقه
من ادركت في الحديث احمد بن حنبل قال علي بن خلف سمعت الحميدي
يقول ما دمت بالحجاز واحمد بالعراق وابن راهويه بخراسان لا يغلبنا
احد الخلال انبانا محمد بن ياسين البلدي سمعت ابن ابي اويس وقيل له
ذهب اصحاب الحديث فقال ما ابقى الله احمد بن حنبل فلم يذهب اصحاب
الحديث وعن ابن المديني قال امرني سيدي احمد بن حنبل ان لا احدث
الا من كتاب الحسين بن الحسن ابو معين الرازي سمعت ابن المديني يقول
ليس في اصحابنا احفظ من احمد بلغني انه لا يحدث الا من كتاب ولنا فيه
اسوة وعنه قال احمد اليوم حجة الله تعالى على خلقه اخبرنا عمر بن عبد المنعم
عن ابي اليمن الكندي انبانا عبد الملك بن ابي القاسم انبانا ابو اسمعيل الانصاري
انبانا ابو يعقوب القراب انبانا محمد بن عبد الله الجوزقي سمعت ابا حامد
الشرقي سمعت احمد بن سلمة سمعت احمد بن عاصم سمعت ابا عبيد القاسم
بن سلام يقول انتهى العلم الى اربعة احمد بن حنبل وهو افقههم فيه والى
ابن شيبة وهو احفظهم والى علي بن المديني وهو اعلمهم به والى يحيى بن
معين وهو اكتبهم له ابو اسحق المنجنيقي انبانا القاسم بن محمد المؤدب عن محمد
بن ابي بشر قال اتيت احمد بن حنبل في مسئلة فقال ايت ابا عبيد فان له

مدائح احمد بن حنبل

لا تسمعه من غيره فاتيته فشفاني جوابه فاخبرته بقول احمد فقال ذاك
رجل من عمال الله نشر الله تعالى رداء علمه وذخر له عنده الزلفى اما تراه
محببا مألوفا ما رأت عيني بالعراق رجلا اجتمعت فيه خصال هي
فيه فبارك الله تعالى له فيما اعطاه من الحلم والعلم والفهم فانه لكما
قيل يزينك اذا ما غاب عنك فان دنا رأيت له وجها يسرك مقبلا
يعلم هذا الخلق ما شذ عنهم من الادب المجهول كهفا ومعقلا
ويحسن في ذات الاله اذا رأى مضيما لاهل الحق لا يسأم البلا
واخوانه الادنون كل موفق بصير بامر الله يسمو على العلا
وباسنادي الى ابي اسمعيل الانصاري انبا اسمعيل بن ابراهيم
انبا نصر بن ابي نصر الطوسي سمعت علي بن احمد بن حشيش سمعت
ابا الحديث الصوفي بمصر عن ابيه عن المزني يقول احمد بن حنبل يوم
المحنة وابو بكر يوم الردة وعمر يوم السقيفة وعثمان يوم الدار وعلي
يوم صفين قال احمد بن محمد الرشديني سمعت احمد بن صالح المصري
يقول ما رأيت بالعراق مثل هذين احمد بن حنبل ومحمد بن عبد الله
بن نمير رجلين جامعين لم ار مثلهما بالعراق وروى احمد بن
سلمة النيسابوري عن ابن وارة قال احمد بن حنبل ببغداد واحمد بن
صالح بمصر وابو جعفر النفيلي بحران وابن نمير بالكوفة هؤلاء اركان
الدين وقال علي بن الجنيد الرازي سمعت ابا جعفر النفيلي يقول كان
احمد بن حنبل من اعلام الدين وعن محمد بن مصعب العابد قال

لسوط ضرب به احمد بن حنبل فی الله تعالی اکبر من ایام بشر بن الحارث الحافی قلت بشر عظیم القدر کاحمد و لا ندری من الاعمال انما الله تعالی یعلم ذلك قال ابو عبد الرحمن النهاوندی سمعت یعقوب الفسوی یقول کتبت عن الف شیخ حجتی فیما بینی وبین الله رجلان احمد بن حنبل واحمد بن صالح وبالاسناد الی الانصاری شیخ الاسلام انبا ابو یعقوب انبا منصور بن عبد الله الذهلی انبا محمد بن الحسن بن علی البخاری سمعت محمد بن ابراهیم البوشنجی وذکر احمد بن حنبل فقال هو عندی افضل وافقه من سفیان الثوری وذلك ان سفیان لم یمتحن بمثل ما امتحن به احمد ولا علم سفیان ومن تقدم من فقهاء الامصار یعلم احمد بن حنبل لانه کان اجمع بها وابصر باغالیطهم وصدقهم وکذبهم قال و بلغنی عن بشر بن الحارث انه قال قام احمد مقام الانبیاء واحمد عندنا امتحن بالسراء والضراء فکان فیهما معتصما بالله تعالی قال ابو یحیی الناقد کنا عند ابراهیم بن عرعرة فذکروا علی بن عاصم فقال رجل احمد بن حنبل یضعفه فقال رجل وما یضره اذا کان ثقة فقال ابن عرعرة والله لو تکلم احمد فی علقمة والاسود لغیرهما وقال الخشنی سمعت اسمعیل بن الخلیل یقول لو کان احمد بن حنبل فی بنی اسرائیل لکان آیة وعن علی بن شعیب قال عندنا المثل الکائن فی بنی اسرائیل من ان احدهم کان یوضع المنشار علی مفرق راسه ما یصرفه ذلك عن دینه ولولا ان احمد قام بهذا الشان لکان عارا علینا ان قوما سبکوا فلم یخرج منهم

احمد

احد قال ابن اسلم سمعت محمد بن نصر المروزی یقول صرت الی دار احمد بن حنبل مرارا وسألته عن مسائل فقیل له اکان اکثر حدیثا ام اسحق قال بل احمد اکثر حدیثا واورع احمد فاق اهل زمانه قلت کان احمد عظیم الشان رأسا فی الحدیث وفی الفقه وفی التأله الذی علیه خلق فی خصومة فما الظن باخواته واقرانه وکان مهیبا فی ذات الله حتی قال ابو عبید ما هبت احدا فی مسئلة ما هبت احمد بن حنبل وقال ابراهیم الحربی عالم وقته سعید بن المسیب فی زمانه وسفیان الثوری فی زمانه واحمد بن حنبل فی زمانه قرأت علی اسحاق الاسدی اخبرکم ابن خلیل انبا اللبان عن ابی علی الحداد انبا ابو نعیم انبا ابو بکر بن مالك انبا محمد بن یونس حدثنی سلیمان الشاذکونی قال یشبه علی بن المدینی باحمد بن حنبل هیهات ما اشبه السك باللك لقد حضرت من ورعه شیئا بمکة انه رهن سطلا عند فامی فاخذ منه شیئا لیقوته فجاء فاعطاه فکاکه فاخرج الیه سطلین فقال انظر ایهما سطلك فقال لا ادری انت فی حل منه وما اعطیتك ولم یأخذه قال الفامی والله انه سطله وانما اردت ان امتحنه فیه وبه الی ابی نعیم انبا سلیمان بن احمد انبا الابار سمعت محمد بن یحیی النیسابوری حین بلغه وفاة احمد یقول ینبغی لکل اهل دار ببغداد ان یقیموا علیه النیاحة فی دورهم قلت تکلم الذهلی بمقتضی الحزن لا بمقتضی الشرع قال احمد بن القاسم المقری سمعت الحسین الکرابیسی مثل الذین یذکرون احمد بن حنبل

مدائح احمد بن حنبل

مثل قوم یجیئون الی ابی قبیس یریدون ان یهدموه بنعالهم الطبرانی انبا
ادریس بن عبد الکریم المقری قال رأیت علمانا مثل الهیثم بن خارجة
ومصعب الزبیری ویحیی بن معین وابی بکر بن ابی شیبة واخیه
وعبد الاعلی بن حماد وابن ابی الشوارب وعلی بن المدینی والقواریری
وابی خیثمة وابی معمر والورکانی واحمد بن محمد بن ایوب ومحمد بن بکار
وعمرو الناقد ویحیی بن ایوب المقابری وشریح بن یونس وخلف بن هشام
وابی الربیع الزهرانی فیمن لا احصیهم یعظمون احمد ویجلونه ویوقرونه ویبجلونه
ویقصدونه للسلام علیه قال ابو علی بن شاذان قال محمد بن عبد الله
الشافعی لما مات سعید بن احمد بن حنبل جاء ابراهیم الحربی الی عبد الله
بن احمد فقام الیه عبد الله فقال تقوم الی قال والله لو راک ابی لقام الیک
والله لو رأی ابن عیینة اباک لقام الیه قال محمد بن ایوب العکبری سمعت
ابراهیم الحربی یقول التابعون کلهم واخرهم احمد بن حنبل وهو عندی اجلهم
یقولون من حلف بالطلاق ان لا یفعل شیئا ثم فعله ناسیا کلهم یلزمونه
الطلاق وعن الاثرم قال ناظرت رجلا فقال من قال بهذه المسئلة قلت
من لیس فی شرق ولا غرب مثله قال من قلت احمد بن حنبل وقد اثنی
علی ابی عبد الله جماعة من اولیاء الله تبرکوا به روی ذلک ابو الفرج
ابن الجوزی وشیخ الاسلام ولم یصح سند بعض ذلک اخبرنا اسمعیل بن
عمیرة انبا ابن قدامة انبا ابو طالب ابن خضیر انبا ابو طالب الیوسفی
انبا ابو اسحق البرمکی انبا علی بن عبد العزیز انبا عبد الرحمن بن ابی حاتم

ابنا ابو زرعة وقیل له اختیار احمد واسحاق احب الیک ام قول الشافعی
قال بل اختیار احمد واسحاق ما اعلم فی اصحابنا اسود الرأس افقه من احمد
بن حنبل وما رأیت احدا اجمع منه الی آخر ما ذکر الذهبی من الفضائل
الجمیلة والمحاسن الطویلة وجه سوم آنکه مجرد روایت احمد بن حنبل حدیثی را
دلیل ثبوت وتحقق ومزید اعتماد واعتبار وقبول آن نزد محققین فحول ست
اخطب خوارزم در مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام گفته ذکر فضائل
امیر المومنین ابی الحسن علی بن ابی طالب بل ذکر شیئ منها اذ ذکر جمیعها
یقصر عنه باع الاحصاء بل ذکر اکثرها یضیق عنه نطاق طاقة
الاستقصاء یدلک علی صدق ما ذکرت ما انبانی الامام الحافظ
صدر الحفاظ ابو العلاء الحسن بن احمد العطار الهمدانی وقاضی
القضاة الامام الاجل نجم الدین ابو منصور محمد بن الحسین بن محمد
البغدادی قال انبانا الشریف الامام الاجل نور الهدی ابو طالب
الحسین بن محمد بن علی الزینبی رحمه الله عن الامام محمد بن احمد
بن علی بن الحسین بن شاذان قال حدثنا المعافی بن ذکریا ابو الفتح
عن محمد بن احمد بن ابی الثلج عن الحسن بن محمد بن بهرام عن یوسف
بن موسی القطان عن جریر عن لیث عن مجاهد عن ابن عباس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو ان الغیاض اقلام والبحر مداد
والجن حساب والانس کتاب ما احصوا فضائل علی بن ابی طالب
علیه السلام وبهذا الاسناد عن ابن شاذان قال حدثنی ابو محمد الحسن

ص
اول کتاب

بن احمد بن مخلد المخلدی من كتابه عن الحسين بن اسحاق عن محمد بن
زكريا عن جعفر بن محمد بن عمار عن ابيه عن جعفر بن محمد عن ابيه عن
علی بن الحسين عن ابيه عن امير المومنين علی بن طالب قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى جعل لاخی علی
فضائل لا تحصی كثرة فمن ذكر فضيلة من فضائله مقرا بها غفر الله
له ما تقدم من ذنبه وما تاخر ومن كتب فضيلة من فضائله
لم تزل الملائكة تستغفر له ما بقی لتلك الكتابة رسم ومن استمع
الی فضيلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی اكتسبها بالاستماع
ومن نظر الی فضيلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی اكتسبها بالنظر ثم
قال النظر الی علی بن ابی طالب عبادة وذكره عبادة ولا يقبل الله ايمان
عبد الا بولايته والبراءة من اعدائه وانبانی ابو العلا الحافظ هذا
قال اخبرنا الحسن بن احمد المقری اخبرنا احمد بن عبد الله الحافظ
حدثنا احمد بن يعقوب بن المهرجان حدثنا علی بن محمد النخعی القاضی
حدثنا الحسين بن الحكم حدثنا حسن بن الحسين عن عيسى بن عبد الله
عن ابيه عن جده قال قال رجل لابن عباس سبحان الله ما اكثر مناقب
علی وفضائله انی لاحسبها ثلث الاف فقال ابن عباس او لا تقول انها
الی ثلثين الفا اقرب قال رضی الله عنه ويدلك على ذلك ايضا ما يروی
عن الامام الحافظ احمد بن حنبل وهو كما عرف اصحاب الحديث فی علم
الحديث فريع اقرانه وامام زمانه والمقتدی به فی هذا الفن فی

ابانه والفارس الذی يكبت فرسان الحفاظ فی ميدانه وروايته فيه
رضی الله عنه مقبولة وعلی كاهل التصديق محمولة لما علم ان الامام
احمد بن حنبل ومن احتذی علی مثاله ونسج علی منواله وحطب فی حبله
وانضوی الی حقله مالوا الی تفضيل الشيخين رضوان الله عليهما فجاءت
روايته فيه كعمود الصباح لا يمكن ستره بالراح وهو ما رواه الشيخ الامام
الزاهد فخر الائمة ابو الفضل بن عبد الرحمن الحفربندی الخوارزمی
رحمه الله تعالى اجازة قال اخبرنا الشيخ الامام ابو محمد الحسن بن احمد
السمرقندی قال اخبرنا ابو القاسم عبد الرحمن بن احمد بن محمد بن عبدان
العطار واسمعيل بن ابی نصر عبد الرحمن الصابونی واحمد بن الحسين
البيهقی قالوا جميعا اخبرنا ابو عبد الله الحافظ قال سمعت القاضی
الامام ابا الحسن علی بن الحسين وابا الحسن محمد بن المظفر الحافظ
يقولان سمعنا ابا حامد محمد بن هرون الحضرمی يقول سمعت محمد بن
منصور الطوسی يقول سمعت احمد بن حنبل يقول ما جاء لاحد من
اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من الفضائل ما جاء لعلی
بن ابی طالب ازین عبارت سراسر رشاقت بلاغت شعار واشارت سراپا
بشارت متانت دثار بر ناظر سليم الاعتبار ومتامل هوشيار هويدا و آشكار است
كه روايت احمد بن حنبل در باب جناب امير المومنين عليه السلام مقبول و بر كاهل تصديق
محمول است زيرا كه احمد بن حنبل و اتباع و اشياع او از مفضلين شيخين اند پس امام
همام محل ارتياب و اتهام اصحاب ساوس و اوهام نيست پس روايت او در حق جناب

امیر المومنین علیه السلام من الله الملک العلام مثل عمود صباح در کمال وضوح وافصاح ست که ممکن نیست ستران براح فاطف المصباح فقد طلع بحمد الله الفتاح المنّاح الصّباح وانقشع سحاب التشکیک وانزاح وانکشف ضباب الارتیاب وراح ولمع نور الحق ولاح وسطع ضیاء الصّدق وباح وثبت انّ همهمة المنکرین من اشنع الصّیاح وانکر النّباح ومحمد بن یوسف کنجی در کفایة الطالب گفته قلت ذکر فضائل امیر المومنین علیّ بن ابی طالب من آیات القرآن لایمکن جعله الا فی کتاب واحد وذکر جمیعها یقصر عنه باع الاحصاء ویدلّک علی صدق ما ذهب الیه مؤلف الکتاب محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی عفا الله عنه ما اخبره الشیخ المقری ابو اسحاق ابراهیم بن برکة الکتبی بالموصل عن الامام الحافظ صدر الحفّاظ ابی العلاء الحسن بن احمد بن الحسن العطّار عن الشریف الاجلّ نور الهدی ابی طالب الحسین بن محمّد بن علی الزینبی عن محمّد بن احمد بن علیّ بن الحسین بن شاذان حدّثنا المعافی بن زکریّا عن محمّد بن احمد بن ابی الثلج عن الحسن بن محمد بن بهرام عن یوسف بن موسی القطّان عن جریر عن اللیث عن مجاهد عن ابن عبّاس قال قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم لو انّ الغیاض اقلام والبحر مداد والجنّ حسّاب والانس کتّاب ما احصوا فضائل علی بن ابی طالب وبهذا الاسناد عن ابن شاذان قال حدّثنی ابو محمد الحسن بن احمد المخلدی من کتابه عن الحسین بن اسحاق عن محمّد بن زکریّا

اوّل کتاب

عن ج

عن جعفر بن محمّد بن عمّار عن ابیه عن جعفر بن محمّد عن ابیه عن علی بن الحسین عن ابیه عن امیر المومنین علیّ بن ابی طالب قال قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم جعل لاخی علیّ فضائل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضیلة من فضائله مقرّا بها غفر الله له ما تقدّم من ذنبه ومن کتب فضیلة من فضائله لم تزل الملائکة تستغفر له ما بقی لتلک الکتابة رسم ومن استمع الی فضیلة من فضائله غفر الله له الذّنوب الّتی اکتسبها بالاستماع ومن نظر الی کتاب من فضائله غفر الله له الذنوب الّتی اکتسبها بالنظر ثم قال النظر الی علی عبادة وذکره عبادة ولا یقبل الله ایمان عبد الّا بولایته والبرآءة من اعدائه قلت ما کتبناه الّا من حدیث ابن شاذان رواه الحافظ الهمدانی فی مناقبه وتابعه الخوارزمی واخبرنا ابو اسحاق ابراهیم بن یوسف بن برکة الکتبی بالموصل عن الحافظ ابی العلاء الحسن بن احمد اخبرنا الحسین بن احمد المقری اخبرنا احمد بن عبد الله الحافظ اخبرنا الحسین بن احمد بن یعقوب المهرجان حدّثنا علیّ بن محمّد النخعی القاضی حدّثنا الحسین بن الحکم حدّثنا حسن بن الحسین عن عیسی بن عبد الله عن ابیه عن جدّه قال قال رجل لابن عبّاس سبحان الله ما اکثر مناقب علی وفضائله انی لاحسبها ثلثة الاف فقال ابن عبّاس او لا تقول انها الی ثلثین الفا اقرب خرّج هذا الاثر عن ابن عبّاس الائمّة فی کتبهم قلت ویدلّک علی ذلک ما روینا

ان الله عز

عن امام اهل الحدیث احمد بن حنبل و هو اعرف اصحاب الحدیث فی علم الحدیث
وربیع اقرانه و امام زمانه والمقتدی به فی هذا الفن فی ایامه الفارس
الذی یکبت فرسان الحفاظ فی میدانه و روایته مقبولة و علی کاهل
التصدیق محمولة ولا یتهم فی دینه ولا یشک انه یقول بتفضیل الشیخین
ابی بکر و عمر فجاءت روایته فیه کعمود الصباح لا یمکن ستره بالراح وهو
ما اخبرنا العلامة مفتی الشام ابو نصر محمد بن هبة الله بن محمد
بن جمیل الشیرازی اخبرنا الحافظ ابو القسم علی بن الحسن الشافعی اخبرنا
ابو المظفر عبد المنعم بن الامام عبد الکریم اخبرنا الحافظ علی التحقیق احمد
بن الحسین البیهقی قال سمعت محمد بن عبد الله الحافظ یقول سمعت القاضی
ابا الحسن علی بن الحسن الجراحی و ابا الحسین محمد بن المظفر الحافظ یقولان
سمعنا ابا حامد محمد بن هرون الحضرمی یقول سمعت محمد بن منصور
الطوسی یقول سمعت الامام احمد بن حنبل یقول ما جاء لاحد من
اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم ما جاء لعلی بن ابی طالب قال
الحافظ البیهقی و هو اهل کل فضیلة و منقبة و مستحق لکل سابقة و مرتبة
ولم یکن احد فی وقته احق بالخلافة منه قلت هکذا اخرجه الحافظ
الدمشقی فی ترجمته من التاریخ و یوسف بن قزعلی سبط ابن الجوزی در
تذکره خواص الامه بجواب قدح حدیث مواخات مروی از مجدوح بن زید الباهلی
گفته و احمد مقلد فی الباب متی روی حدیثا وجب المصیر الی روایته
لانه امام زمانه و عالم اوانه والمبرز فی علم النقل علی اقرانه والفارس

١ قال الکنجی فی کفایة الطالب ان روایة احمد مقبولة و علی کاهل التصدیق محمولة

٢ قال سبط ابن الجوزی فی تذکرة خواص الامة احمد متی روی حدیثا وجب المصیر الیه

الذی لا یجاری فی میدانه و هذا هو الجواب عن جمیع ما یرد فی الباب فی
احادیث الکتاب انتهی فثبت بحمد الله الوهاب الموفق للصواب من هذا
الکلام الرشیق المستطاب المزیح لکل شبهة و ارتیاب الفائح منه نشر
المسک والملاب ان احمد مقلد و متبوع لذوی الابصار و الالباب
فی هذا الباب متی روی حدیثا وجب المصیر الیه و متی نقل خبرا لزم
الاعتقاد علیه لانه امام زمانه و ملاذ اوانه والمبرز الفائق فی علم
النقل علی امثاله و اقرانه والفارس الذی لا یجاری فی میدانه و لا یبارئ
فی رهانه و هذا جواب کاف و تحقیق شاف لتسخیف جمیع تشکیکات المنکرین
و توهین عامة شبهات المبطلین فی الروایات التی رواها احمد المفطین
فی شان امیر المومنین علیه سلام الملک الحق المبین فقطع دابر القوم
الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین **وجه چهارم** آنکه علامه نحریر و ناقد
بصیر و محقق خبیر سبط ابن الجوزی جزاه الله خیرا بعد نقل این حدیث شریف از احمد
رد توهم تضعیف آن و تصریح باینکه رجال آن ثقات اند و اثبات عظمت و جلالت
عبد الرزاق بکمال ظهور و وضوح نموده منت عظیم بر اهل حق نهاده و داد احراق
قلوب منکرین و ایجاع صدور جاحدین داده چنانچه در تذکره خواص الامه گفته
حدیث فیما خلق منه قال احمد فی الفضائل حدثنا عبد الرزاق
عن معمر عن الزهری عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم کنت انا و علی بن ابی طالب
نورا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعة الاف عام فلما

[illegible]

خلق آدم قسم ذلك النور جزئین فجزء انا وجزء علیّ وفی روایة خلقت انا وعلی من نور واحد فان قیل فقد ضعّفوا هذا الحدیث فالجواب انّ الحدیث الّذی ضعّفوه غیر هذه الالفاظ وغیر هذا الاسناد امّا اللفظ خلقت انا وهرون بن عمران ویحیی بن زکریّا وعلی بن ابی طالب من طینة واحدة وفی روایة خلقت انا وعلی من نور وکنّا عن یمین العرش قبل ان یخلق الله آدم بالفی عام فجعلنا نتقلب فی اصلاب الرّجال الی عبد المطلب واما الاسناد فقالوا فی اسناده محمد بن خلف المروزی وکان مغفلا وفیه ایضا جعفر بن احمد بن بیان وکان شیعیّا والحدیث الّذی رویناه یخالف هذا اللّفظ والاسناد لانّ رجاله ثقات فان قیل فعبد الرّزاق کان یتشیع قلنا هو اکبر شیوخ احمد بن حنبل ومشی الی صنعاء من بغداد حتی سمع منه وقال ما رأیت مثل عبد الرّزاق ولو کان فیه بدعة لما روی عنه وما زال الی ان مات یروی عنه و معظم الاحادیث الّتی فی المسند رواها من طریقه وقد اخرج عنه فی الصحیحین انتهی فهذا سبط ابن الجوزی قد نصب نفسه لارغام انف جدّه فبالغ فی ردّه وفل شباحدّه وقصر منکر تطاوله ومدّه واضعف قاصر اعزاقه وشدّه ولم یال جهدا فی الانتهاض والانتداب لخلافه وایثار ضدّه والابانة عن فظیع استنکافه وشنیع صدّه وسبط ابن الجوزی از افاخم ثقات اعیان و اعاظم اثبات ارکان و مهره و حذاق این شان وحائز فضل تنقید و اتقان و فائز بمرتبه عالیه تحقیق و عرفان ست و بسیارے

تصریح سبط ابن الجوزی بانکه رواة حدیث نور ثقات اند

از اکابر

مدح سبط ابن الجوزی

از اکابر ائمه سنیه او را بمحامد ناصعه و مناقب بارعه و فضائل رائعه ستوده اند مثل ابو المؤیّد محمد بن محمود الخوارزمی و شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن خلکان و یوسف بن احمد بن محمد بن عثمان و موسی بن محمد بن ابی الحسین الیونینی البعلبکی و ابو الفدا اسمعیل بن علی بن محمود الایوبی و عمر بن مظفر الشهیر بابن الوردی و محمد بن احمد الذهبی و عبد الله بن اسعد الیافعی و مجد الدّین ابو طاهر محمد بن یعقوب الفیروزابادی الشیرازی و محمد بن علی الداودی المالکی تلمیذ جلال الدّین السیوطی و محمود بن سلیمان الکفوی و ازنیقی صاحب مدینة العلوم و علی بن سلطان محمد القاری و میرزا محمد بن معتمد خان البدخشانی و غیر ایشان اما مدح و ثنای ابو المؤیّد محمد بن محمود خوارزمی سبط ابن الجوزی را پس در جامع مسانید ابی حنیفه گفته امّا المسند الاوّل وهو مسند الاستاذ ابی محمد الحارثی البخاری فقد اخبرنی به الائمّة بقرائتی علیهم الامام اقضی قضاة الانام اخطب خطباء الشام جمال الدّین ابو الفضائل عبد الکریم بن عبد الصمد بن محمّد بن ابی الفضل الانصاری الحرستانی والشیخ الثقة تقی الدّین اسمعیل بن ابراهیم بن یحیی الدّاجی القرشیّ المقدسی بقرائتی علیهما بجامع دمشق والشیخ الامام شمس الدّین یوسف بن عبد الله سبط الامام ابی الفرج بن الجوزی بقرائتی علیه الخ ازین عبارت ظاهرست که ابو المؤید خوارزمی سبط ابن الجوزی را بوصف شیخ و امام می ستاید و حظ وافر از تعظیم و تبجیل او می رباید و چرا چنین نباشد که سبط ابن الجوزی شیخ و استاد ابو المؤیدست که برو مسند ابو حنیفه خوانده و او را از ماخذ این مسند که جهد بلیغ در جمع اشتات آن فرموده گردانیده و نیز

وصف ابو المؤید خوارزمی سبط ابن الجوزی را بشیخ و امام

مادح سبط ابن الجوزی

ابو المؤید در جامع المسانید بمقام جواب از لحن ابی حنیفه گفته والجواب الثانی
انه ذکر الامام الحافظ سبط ابن الجوزی انه افتراء علی ابی حنیفة وانما
المنقول عنه بابو قبیس کذا قاله الثقات من ارباب النقل و نیز ابو المؤید
در ذکر موانع از تفضیح و تقبیح خطیب لبیب بجزای تحقیر و تعییر او حضرت ابی حنیفه را گفته
والمانع الثالث ان سب الخطیب و ذکر ما قیل فیه اشتغال بما لا یعنینا
وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حسن اسلام المرء ترکه
ما لا یعنیه ومن احب ان یعرف سیرة الخطیب عفا الله عنه فلیطالع
ترجمته من کتاب تاریخ الکبیر لدمشق الذی جمعه الحافظ ابو القاسم
علی بن الحسین بن هبة الله الشافعی وکتاب الانتصار لامام ائمة
الامصار الذی جمعه الحافظ یوسف سبط ابن الجوزی رح فیری
من سیرته و سریرته ما یقضی منه العجب کیف یتکلم مثله فی الامام
ابی حنیفة رضی الله عنه اما مدح و ثنای احمد بن محمد المعروف بابن خلکان
سبط ابن جوزی را پس در وفیات الاعیان بعد ذکر عبد الرحمن بن علی المعروف
بابن الجوزی گفته وکان سبطه شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزعلی
الواعظ المشهور حنفی المذهب و له صیت و سمعة فی مجالس وعظه
وقبول عند الملوک وغیرهم وصنف تاریخا کبیرا رایته بخطه فی
اربعین مجلدا سماه مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان و توفی لیلة الثلثاء
الحادی والعشرین من ذی الحجة سنة اربع وخمسین وستمائة
بدمشق بمنزله بجبل قاسیون و دفن هناک و مولده فی سنة احدی

۱ وصف ابو المؤید خوارزمی سبط ابن الجوزی را بامام و حافظ

۲ وصف ابو المؤید خوارزمی سبط ابن الجوزی را بحافظ

۳ مدح سبط ابن الجوزی از تاریخ ابن خلکان

وثمانین

مدح ابن خلکان از تاریخ سبط ابن الجوزی

وثمانین وخمسمایة ببغداد وکان هو یقول اخبرتنی امی ان مولدی سنة
اثنتین وثمانین رحمه الله تعالی انتهی نقلا عن اصل نسخة عتیقة من تاریخ
ابن خلکان ثم نیز ابن خلکان بترجمه حسین بن منصور الحلاج که در ان ذکر ابن المقفع
استطرادا وارد نموده گفته قلت ذکر صاحبنا شمس الدین ابو المظفر یوسف
الواعظ سبط الشیخ جمال الدین ابی الفرج بن الجوزی الواعظ المشهور
فی تاریخه الکبیر الذی سماه مرآة الزمان اخبار ابن المقفع وما جری
له وقتله فی سنة خمس واربعین ومائة ومن عادته ان یذکر
کل واقعة فی السنة التی کانت فیها فیدل علی ان قتله فی السنة المذکورة
و نیز ابن خلکان در وفیات الاعیان بترجمه یحیی بن محمد بن هبیرة الشیبانی گفته
وذکر الشیخ شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزعلی بن عبد الله سبط
الشیخ جمال الدین ابی الفرج الجوزی فی تاریخه الذی سماه مرآة الزمان
ورأیته بدمشق فی اربعین مجلدا وجمیعه بخطه وکان ابوه قزعلی
مملوک عون الدین بن هبیرة المذکور زوجه بنت الشیخ ابی الفرج المذکور
فاولدها شمس الدین المذکور انه سمع مشایخه ببغداد یحکون عن عون
الدین قال کان سبب ولایتی المخزن اننی ضاق ما بیدی حتی فقدت القوت
ایاما فاشار علی بعض اهلی ان امضی الی قبر معروف الکرخی رضی الله عنه
واسأل الله تعالی عنده فان الدعاء عنده مستجاب قال فاتیت قبر معروف
فصلیت عنده ودعوت ثم خرجت لاقصد البلد یعنی بغداد فاجتزت
بقطفا وهی محلة من محال بغداد قال فرأیت مسجدا مهجورا قد خلت

۱ مدح ابن خلکان سبط ابن الجوزی را و نقل از و

۲ نقل ابن خلکان از سبط ابن الجوزی و وصف او بشیخ

مدائح ابن خلکان تاریخ سبط ابن الجوزی

لاصلی فیه رکعتین واذا بمریض ملقی علی باریة فقعدت عند راسه وقلت
ما تشتهی فقال سفرجلة قال فخرجت الی بقال هناك فرهنت عنده میزری
علی سفرجلتین واتیته بهما فاکل من السفرجلة ثم قال اغلق باب المسجد
فغلقته فتنحی عن الباریة وقال احفر ههنا فحفرت فاذا بکوز فقال
خذ هذا فانت احق به فقلت له اما لك وارث فقال لا وانما کان لی
اخ وعهدی به بعید وبلغنی انه مات ونحن من الرصافة قال فبینما هو
یحدثنی اذ قضی فغسلته وکفنته ودفنته ثم اخذت الکوز وفیه
مقدار خمسمائة واتیت الی دجلة لاعبرها فاذا بملاح فی سفینة عتیقة و
علیه ثیاب رثة فقال معی معی فنزلت معه فاذا انه من اکثر الناس شبهاً
بذلك الرجل فقلت من این انت فقال من الرصافة ولی بنات وانا
صعلوك قلت فما لك احد قال لا کان لی اخ ولی عنه زمان وما ادری
ما فعل الله به قال فقلت ابسط حجرك فبسطه فصببت المال فیه فبهت
فحدثته الحدیث فسالنی ان اخذ نصفه فقلت والله ولا حبة ثم
صعدت الی دار الخلیفة وکتبت رقعة فخرج علیها اشراف المخزن ثم
تدرجت الی الوزارة وجلالت ونبالت وبراعت وحذاقت ومهارت ووثاقت
ومزید اعتبار واعتماد وعلو مقدار وسمو فخار ونقد وانقاد ابن خلکان بر ناظر
اسفار محققین کبار هویدا وآشکار است شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد ذهبی در عبر
فی خبر من غبر بعد در سنه احدی وثمانین وستمائة گفته ابن خلکان قاضی القضاة
شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر الاربلی

مدائح ابن خلکان از عبر ذهبی

مدائح ابن خلکان تاریخ سبط ابن الجوزی

الشافعی ولد سنة ثمان وستمائة وسمع البخاری من ابن مکرم واجاز له
المؤید الطوسی وجماعة وتفقه بالموصل علی الکمال بن یونس وبالشام
علی ابن شداد ولقی کبار العلماء وبرع فی الفضائل والآداب وسکن مصر
مدة وناب فی القضاء ثم ولی قضاء الشام عشر سنین وعزل بابن الصائغ
سنة تسع وستین فاقام سبع سنین معزولاً بمصر ثم رد الی قضاء الشام
وکان کریماً جواداً سریاً ذکیاً اخباریاً عارفاً باخبار الناس توفی فی رجب
وابو الفدا عماد الدین اسمعیل بن علی در مختصر فی اخبار البشر در سنه مذکوره گفته
وفیها توفی القاضی الفاضل المحقق شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر
بن خلکان البرمکی وکان فاضلاً عالماً تولی القضاء بمصر والشام وله
مصنفات جلیلة مثل وفیات الاعیان فی التاریخ وغیره وکان مولده
یوم الخمیس بعد صلوة العصر حادی عشر ربیع الآخر سنة ثمان و
ستمائة بمدینة اربل بمدرسة سلطان مظفر الدین صاحب اربل
نقلت ذلك من تاریخه فی ترجمة زینب فی اخر حرف الزاء وعمر بن مظفر
بن محمد الشهیر بابن الوردی الشافعی در تتمة المختصر فی اخبار البشر در سنه مذکوره گفته
وفیها توفی القاضی شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان البرمکی
وکان فاضلاً عالماً تولی القضاء بمصر والشام وله مصنفات جلیلة
مثل وفیات الاعیان فی التاریخ وغیرها ومولده یوم الخمیس بعد
العصر حادی عشر ربیع الآخر سنة ثمان وستمائة باربل بمدرسة سلطانها
مظفر الدین صاحب اربل وصلاح الدین خلیل بن ایبك الصفدی در وافی

مدائح ابن خلکان از مختصر ابی الفدا

ص ۲۳۰ / ۳۵۴ جزء آخر مطبوع مصر

مدائح ابن خلکان از تتمة المختصر ابن الوردی

بالوفيات گفته احمد بن محمّد بن ابراهيم بن خلكان قاضى القضاة شمس الدين
ابو العبّاس البرمكى الاربلى الشافعى ولد باربل سنة ثمان و ستمائة و سمع
بها صحيح البخارى من ابى محمد هبة الله بن مكرم الصوفى و اجاز له
المؤيّد الطوسى و عبد العزّ الهروى و زينب الشعرية روى عنه المزى و البرزالى
والطبقة و عبد العزّ الهروى و زينب الشعرية و كان فاضلاً بارعاً
متفنّناً عارفاً بالمذهب حسن الفتاوى جيد القريحة بصيراً بالعربية
علّامة بالادب و الشعر و ايام النّاس كثير الاطلاع حلو المذاكرة وافر
الحرمة فيه رياسة كثيرة له كتاب وفيات الاعيان و قد اشتهر كثيرا
و له مجاميع ادبيّة قدم الشام فى شبيبته و قد تفقّه بالموصل على
كمال الدين بن يونس و اخذ بحلب عن القاضى بهاء الدّين بن شدّاد
و غيرهما و دخل مصر و سكنها مدّة و ناب بها فى القضاء عن القاضى
بدر الدين السنجارى الخ و ابو محمد عبد الله بن اسعد بن على اليافعى اليمنى الشافعى
در مرآة الجنان گفته سنة احدى و ثمانين و ستمائة توفى قاضى القضاة
شمس الدين ابو العبّاس احمد بن محمد الاربلى الشافعى المعروف بابن خلكان
صاحب التاريخ ولد سنة ثمان و ستمائة و سمع البخارى من ابن مكرم
و اجاز له المويد الطوسى و جماعة و تفقه بالموصل على الكمال بن يونس
و بالشام على ابن شداد و لقى كبار العلماء و برع فى الفضائل و الادب
و سكن مصر مدّة و ناب فى القضاء ثم عشر سنين بعد ولاية عزّ الدين
ابن الصّائغ و تلقّاه يوم دخوله نائب السلطنة و اعيان البلد و كان

يوماً مشهوداً قال لن ترى قاضٍ مثله و كان عالماً بارعاً عارفاً بالمذهب
و فنونه سديد الفتاوى جيّد القريحة و قوراً رئيساً حسن المذاكرة
حلو المحاضرة بصيراً بالشعر جميل الاخلاق سريّاً ذكيّاً اخبارياً عارفاً
بايام النّاس له كتاب وفيات الاعيان و هو من احسن ما صنّف فى هذا
الفنّ قلت و من طالع تاريخه المذكور اطّلع على كثرة فضائل مصنّفه
و ما رأيته يتتبع فى تاريخه الّا الفضلاء و يطنب فى تعديد فضائلهم
من العلماء خصوصاً ذوى الادب و الشعر و اعيان اهل الولايات
و كبراء الدولة من الملوك و الوزراء و الامراء و من له شهرة و صيت
لكنّه لم يذكر فيه احداً من الصحابة رضى الله عنهم و لا من التابعين
رحمهم الله الا جماعة يسيرة تدعو حاجة كثير من النّاس الى معرفة
احوالهم كذا قال فى خطبته قال و كذلك الخلفاء لم اذكر احداً منهم الخ
و عبد الوهاب بن على بن عبد الكافى الشافعى السبكى در طبقات شافعيه وسطى
على ما نقل گفته شمس الدين قاضى القضاة ابن خلكان الاربلى الشافعى
هو احمد بن محمد بن ابراهيم بن ابى بكر بن خلكان بن باملك بن
عبد الله بن شاكل بفتح الكاف بن الحسين بن مالك بن جعفر بن يحيى
بن خالد البرمكى كان احنف وقته حلماً و شافعى زمانه علماً و حاتم
عصره الّا انه لا يقاس به حاتم من بقايا البرامكة الكرام و السّادة
الذين ليّنوا جانب الدهر العرام و كان منه مثل ذلك الزمان الذاهب
و على منوال ذلك الاحسان و تلك المواهب مع التخلق بتلك الاخلاق

مدایح ابن خلکان از سبط ابن الجوزی

التی کانّمابات یشب عنبرها اواصبح یتخیر من اکلیل جواهر الثریّا جوهرها
بحلم ما داوی معویة سورة غضبه بمثله ولا داری بشبهه ابو مسلم فی
مکایده وفعله وکرم ما دانی اسّفاح غمائمه ولا دان به المامون فی قد
طلب الامامه هذا الی ادب خفّ به جانب الخفاجی واستصغر الولید
وطوی ذکر الطائی مع اتقان فی ذکر الوقائع وحفظ البدائع احد علماء
عصره المشهورین و سیّد ادباء دهره المذکورین الخ و جمال الدین عبد الرحیم
بن الحسن بن علی الاسنوی الشافعی در طبقات شافعیه گفته شمس الدّین احمد صاحب
التاریخ المعروف وهو ولد الشهاب محمد المذکور قبله وبیته کما تراه
من اجل البیوت لکن لعب الدهر بناره ما بین لهوب وخبوت وتقلب
بتذکاره ما بین ظهور وخفوت وقد اوضح هو حاله فی تاریخه
المعروف فی مواضع فقال انه ولد بمدینة اربل سنة ثمان وستمائة ثم
انتقل بعد موت والده الی الموصل وحضر درس الشیخ کمال الدین بن یونس
ثم انتقل الی حلب فقرأ الفقه علی قاضیها ابن شداد الاتی ذکره والنحو
علی ابن یعیش ثم قدم دمشق واخذ عن ابن الصّلاح ثم ارتحل الی مصر
وناب فی الحکم بالقاهرة عن بدر الدّین السنجاری ثم ولی قضاء المحلة ثم
قضاء القضاة بالشام سنة تسع وخمسین وعزل بابن الصّائغ فی سنة
تسع وستّین قال فکانت مدّة تلک الولایة عشر سنین لا تزید یوما
ولا تنقص یوما ثم عزل ابن الصّائغ بعد سنین واعید هو الیها ثم عزل
ایضا مرة اخری بابن الصّائغ واستمر معزولا مدرسا بالامینیة والنجیبیة

ص ۱۳۲ / ۳۹۹ فی الفصل الثانی من باب الکار

مدایح ابن خلکان از طبقات شافعیه اسنوی

مدایح ابن خلکان از سبط ابن الجوزی

الی ان توفی یوم السبت عشیة السادس والعشرین من رجب سنة احدی
وثمانین وستمائة بالمدرسة النجیبیّة ذکره الذهبی فی العبر
والتاریخ وکان رحمه الله خیّرا دیّنا کریما وقورا ومن مولفاته التاریخ
المشهور ولله در القائل ما زلت تلهج بالاموات تکتبها حتی رایتک فی
الاموات مکتوبا و تقی الدّین ابو بکر بن احمد دمشقی اسدی در طبقات شافعیه گفته
احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان قاضی القضاة شمس الدین
ابو العبّاس البرمکی الاربلی ولد باربل سنة ثمان وستمائة تفقه
بالموصل علی کمال الدّین بن یونس واخذ بحلب عن القاضی بهاء الدین
بن شداد وغیرهما وقرأ النحو علی ابی البقا یعیش بن علی النحوی وسمع
من جماعة وقدم الشام فی شبیبته واخذ عن ابن الصّلاح و دخل
الدّیار المصریة وسکنها وناب فی القضاء عن القاضی بدر الدین السنجاری
ثم قدم الشام علی القضاء فی ذی الحجة سنة تسع وخمسین منفردا
بالامر ثم اقیم معه القضاة الثلاثة فی سنة اربع وستین ثم عزل
سنة تسع وستین ثم اعید بعد سبع سنین فی اول سنة سبع وسبعین
ثم عزل ثانیا فی اوائل سنة ثمانین واستمر معزولا وبیده الامینیة
والنجیبیّة قال الشیخ تاج الدّین الفزاری فی تاریخه کان قد جمع
حسن الصّورة وفصاحة المنطق وغزارة الفضل وثبات الجاش ونزاهة
النفس وقال قطب الدّین فی تاریخ مصر وکان اماما ادیبا بارعا وحاکما
عادلا ومورخا جامعا وله الباع الطویل فی الفقه والنحو والادب

ص ۶۹ / ۱۳۱ الطبقة الثانیة والعشرون

مدایح ابن خلکان از طبقات شافعیه اسدی

مدائح سبط ابن الجوزی

غزیر الفضل کامل العقل قال واخبرنی من اثق به عنه انه قال احفظ
سبعة عشر دیوانا من الشعر وقال البرزالی فی معجمه احد علماء عصره
المشهورین وسید ادباء دهره المذکورین جمع بین علوم جمة فقه
وعربیة وتاریخ ولغة وغیر ذلک وجمع تاریخا نفیسا اقتصر علی
المشهورین من کل فن وکانت له ید طولی فی علم اللغة لم یر فی وقته
من یعرف دیوان المتنبی کمعرفته وکان مجلسه کثیر الفوائد والتحقیق
والبحث وقال الذهبی کان اماما فاضلا بارعا متقنا عارفا بالمذهب
حسن الفتاوی جید القریحة بصیرا بالعربیة علامة فی الادب والشعر
وایام الناس کثیر الاطلاع حلو المذاکرة وافر الحرمة من سروات الناس
کریما جوادا ممدحا وقد جمع کتابا نفیسا فی وفیات الاعیان توفی فی
رجب سنة احدی وثمانین وستمائة ودفن بالصالحیة وجمال الدین یوسف
بن تغری بردی در نجوم زاهره فی تاریخ مصر والقاهرة گفته السنة الرابعة من
ولایة المنصور قلاوون علی مصر وهی سنة احدی وثمانین وستمائة
فیها توفی قاضی القضاة شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهیم
بن ابی بکر بن خلکان بن یامک بن عبد الله بن شاکک بن الحسین بن مالک
بن جعفر بن یحیی بن خالد بن برمک البرمکی الشافعی قاضی قضاة
دمشق وعالمها ومورخها مولده فی لیلة الاحد حادی عشر جمادی الآخرة
سنة ثمان وستمائة باربل وبها نشأ ذکره ابن العدیم فی تاریخه فقال
من بیت معروف بالفقه والمناصب الدینیة وقال غیره کان

مدائح ابن خلکان از نجوم زاهره جمال الدین یوسف بن تغری بردی

اماما عالما فقیها ادیبا شاعرا مفتنا مجموع الفضائل معدوم النظیر
فی علوم شتی حجة فیما ینقله محققا لما یورده منفردا فی علم الادب والتاریخ
وکانت وفاته فی شهر رجب وله ثلث وسبعون سنة قلت وهو صاحب
التاریخ المذکور المشهور وقد استوعبنا من حاله نبذة جیدة فی
تاریخنا المنهل الصافی والمستوفی بعد الوافی انتهی وکان ولی قضاء دمشق
مرتین الاولی فی حدود الستین وستمائة وعزل وقدم القاهرة وناب فی
الحکم بها عن قاضی القضاة بدر الدین السنجاری وافتی بها ودرس ودام
بها نحو سبع سنین ثم اعید الی قضاء دمشق بعد عز الدین بن
الصائغ وسر الناس بعوده ومدحته الشعراء بعدة قصائد من ذلک
ما انشده الشیخ رشید الدین عمر بن اسمعیل الفارقی فقال انت فی
الشام مثل یوسف فی مصر * وعندی ان الکرام جناس ولکل سبع شداد
وبعد السبع * عام فیه یغاث الناس وقال فیه ایضا نور الدین
علی بن مصعب رایت اهل الشام طرا * ما فیهم غیر راض اتاهم
الخیر بعد شر * فالوقت بسط بلا انقباض وعوضوا فرحة بحزن
قد انصف الدهر فی التقاضی * وسرهم بعد طول غم * قدوم قاض وعزل
قاض * فکلهم شاکر وشاک * لحال مستقبل وماض وجلال الدین
عبد الرحمن بن الکمال السیوطی در حسن المحاضره گفته ابن خلکان قاضی القضاة
شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر الاربلی
الشافعی صاحب وفیات الاعیان ولد سنة ستمائة واجاز له المؤید

مدائح ابن خلکان از حسن المحاضره سیوطی

الطّوسی وتفقّه بابن يونس وابن شدّاد ولقی كبار العلماء وسكن مصر مدّة وناب فی القضاء بها ثمّ ولی قضاء الشام عشر سنين ثمّ عزل فاقام بمصر سبع سنين ثمّ ردّ الی قضاء الشام قال فی العبر كان سريّاً ذكيّاً اخباريّاً عارفاً بايام النّاس مات فی رجب سنة احدی وثمانين وستمائة ؛ وفاضل معاصر مولوی حيدر علی در كتاب منتهی الكلام در مقام حمايت يحيی مصمودی بعد نقل عبارت بستان المحدثين گفته دوم آنكه فحول تحقيق و تنقيح قاضی القضاة شمس الدين بن خلكان اسكنه الله بحبوحة الجنان در كتاب وفيات الاعيان در بارهٔ توثيق و تعديل و ستايش مصمودی زياده تر از ين كلام و در دلالت سابق الاقدام ست حيث افاد و اجاد ابو محمّد يحيی بن يحيی بن كثير بن وسلاس و قيل وسلّاس بن شمال بن منقايا اللّيثی اصله من البربر من قبيلة يقال لها مصمودة مولی بنی ليث فنسب اليهم وجدّه كثير يكنی ابا عيسی وهو رحل الی الاندلس وسكن قرطبة سمع بها من زياد بن عبد الرحمن بن زياد المعروف بسبطون القرطبی راوی موطّا مالك بن انس رضی الله عنه الخ امّا مدح وثنای يوسف بن احمد بن محمد بن عثمان سبط ابن الجوزی را پس در منظر الانسان ترجمه وفيات الاعيان بعد ذكر ترجمه ابن الجوزی گفته ونيز شمس الدين ابو المظفر يوسف بن قزغلی سبط ابو الفرج مذكور واعظ مشهور حنفی مذهب با جاه بود نزديك ملوك و اكابر رواج سخن داشت كتابی در تفسير وكتابی در تاريخ تصنيف كرد و نام تاريخ مرآة الزمان داشت مصنف گويد من آنرا بخط او در چهل مجلد ديدم مولد او سنه اثنتين و ثمانين وخمسمائه و وفات او شب سه شنبه

بست ويكم

بست ويكم ماه ذی الحجه سنة اربع وخمسين وستمائة امّا مدح وثنای قطب الدّين موسی بن محمد بن ابی الحسين اليونينی البعلبكّی سبط ابن الجوزی را پس در ذيل مرآة الزمان كه ذهبی در معجم مختص حكم با جادت آن نموده بترجمه يوسف بن قزغلی گفته وكان له القبول التّام عند الخاصّ والعامّ من ابناء الدنيا وابناء الآخرة ونيز قطب الدّين يونينی كتاب مرآة الزّمان سبط ابن الجوزی را بمدح عظيم واطرای فخيم كه مثبت افضليت آن از جميع تواريخ ست ياد نموده چنانچه در ذيل مرآة الزمان بعد ذكر تواريخ گفته فرأيت اجمعها مقصداً واعذبها مورداً واحسنها بياناً واصحّها رواية مرآة الزّمان وقطب الدين يونينی از اعاظم مشاهير واجلّه ائمّه واكابر رؤسای حائزين محامد جمّه ست ذهبی در معجم مختص گفته موسی بن محمّد بن ابی الحسين الامام المؤرّخ قطب الدّين ابن الشيخ الفقيه سمع من ابيه وبدمشق من ابن عبد الدائم وشيخ الشيوخ وبمصر من ابن صادم واختصر مرآة الزمان وذيّل عليه فاجاد وروی الكثير ببعلبك وولد سنة اربعين وستمائة وتوفّی فی شوّال سنة ٧٢٦ وكان رئيساً محترماً وعبد الله بن اسعد اليافعی در مرآة الجنان در سنه ست وعشرين وسبعمائة گفته ومات ببعلبك شيخها الصّدر الكبير قطب الدّين موسی بن الفقيه الشيخ محمّد اليونينی صاحب التاريخ سمع واخبر من جماعة و در كشف الظنون بعد ذكر مرآة الزمان گفته واختصره قطب الدّين موسی بن محمّد البعلبكی المؤرّخ المتوفی سنة ست وعشرين وسبعمائة وذيّله فی اربع مجلّدات اوّل ذيله الحمد لله مصرّف الاقدار هو الخ قال رأيت ان اجمع التواريخ مقصداً واعذبها

مورّخ سبط ابن الجوزی

مورخ امرآة الزمان فشرعت في اختصاره فوجدته قد انقطع الى سنة ۶۵۴
اربع وخمسين وستمائة وهي التي توفي المصنّف في اثنائها فاثرت ان اذيّله
بما يتصل به الى حيث يقدره الله تعالى من الزمان ولعل بعض من
يقف عليه ينتقد الاطالة في بعض الاماكن والاختصار في بعضها
وانما جمعته لنفسي واذكر ما اتصل بعلمي وسمعته من افواه الرجال
ونقلته من خطوط الفضلاء آه اما مدح وثنای ابو الفدا اسماعيل بن علی
سبط ابن الجوزی را پس در مختصر في اخبار البشر که عمر بن مظفر المعروف بابن الوردی در
ذیلش که مسمی ست بہ تتمة المختصر بوصف آن گفته وبعد فيقول الفقير المعترف
بالتقصير عمر بن مظفر بن عمر بن محمد بن ابي الفوارس الوردي المعرّي
الشافعي انجح الله مسعاه واصلح له امر اخرته ودنياه اني رأيت
المختصر في اخبار البشر تاليف مولانا السلطان الملك المؤيد صاحب
حماة قدس الله سره واكرم مثواه من الكتب التي لا يقع مثلها ولا يسع
جهلها فانه اختاره من التواريخ التي لا تجتمع الا للملوك ونظمه
في سلوك الحسن بجنس السلوك فانجلى كالعروس التي حسنها المغرب و
جمالها الكامل وثغرها العقد وضراتها الدول المنقطعة وخيالها
لذة الاحلام ولفظها المنتظم وخدّها ابن ابي الدم ومحبتها تجارب
الامم وحسادها بنو اسرائيل ونظرها مفرج الكروب ودلالها وفيات
الاعيان ووصلها الاغاني وثوبها مروج الذهب وعطرها من اليمن ذكرها
تجاوز في المشرق اصفهان وفي المغرب القيروان وفصاحتها البيان

مدح تاریخ مختصر ابو الفدا که مدح سبط ابن الجوزی مذکور ست از تتمة ابن الوردی

مدح ابو الفدا مادح سبط ابن الجوزی

ووجهها مرآة الزمان بتبه رحمه الله تعالى ترتيبا رفع به اسمعيل القواعد
من البيت الايوبي وشيّد وضمنه كنوزا وهل يعجز عن الكنوز من هو
ملك مؤيد ومصطفى بن عبد الله القسطنطيني در کشف الظنون ذکر آن باين نهج نموده
المختصر في اخبار البشر في مجلدين للملك المويد اسمعيل بن علي الايوبي
المعروف بصاحب حماة المتوفي سنة ۷۳۲ اثنتين وثلثين وسبعمائة اوله
الحمد لله الذي حكم على الاعمار بالاجال الخ اورد فيه اشياء من التواريخ
القديمة والاسلامية ليكون تذكرة ومغنية عن مراجعة
الكتب المطولة واختصره من الكامل وغيره من نحو عشرين مجلدا
ورتب التواريخ القديمة على مقدمة وخمسة فصول والتواريخ
الاسلامية على السنين حسب تاليف الكامل الخ ودر سنه اربع وخمسين
وستمائة گفته وفيها توفي الشيخ شمس الدين يوسف سبط جمال الدين
بن الجوزي وكان من الوعاظ الفضلاء الّف تاريخا جامعا سماه مرآة
الزمان انتهی ما في مختصر ابي الفدا وعلامه ابو الفدا حائز انواع فضل وعلا
وحاوی اقسام شرف وسنا واز مشاهير اساطين كبرا واعاظم سلاطين نبلاست
عمر بن مظفر المعروف بابن الوردي در تتمة المختصر في اخبار البشر در سنة اثنتين
وثلثين وسبعمائة گفته ومات السلطان الملك المويد اسمعيل بن الملك
الافضل علي صاحب حماة وله تصانيف حسنة مشهورة منها اصل
هذا الكتاب ونظم الحاوي وشرحه شيخنا قاضي القضاة شرف الدين
بن البارزي شرحا حسنا وله كتاب تقويم البلدان وهو حسن في بابه

ذکر تاریخ مختصر از کشف الظنون

مدح سبط ابن الجوزی از تاریخ مختصر في اخبار البشر ابی الفدا

مدح ابو الفدا مادح سبط ابن الجوزی از تتمة المختصر ابن الوردی

تسلط بحماة فی اول سنة عشرین بعد نیابتی بها رحمه الله تعالی وکان سخیا
محبا للعلم والعلماء متفننا یعرف علوما ولقد رایت جماعة من ذوی
الفضل یزعمون انه لیس فی الملوک بعد المامون افضل منه رحمه الله تعالی
و محمد بن محمد المعروف بابن الشحنة الحلبی در روض المناظر گفته سنة اثنتین و ثلثین
وسبعمائة توفی السلطان الملک المؤید اسمعیل بن الملک الافضل
علی بن المظفر محمود بن المنصور محمد بن السلطان المظفر عمر بن شاهنشاه
بن ایوب بن شادی کان من اعیان الامراء قائما بامر السلطنة فی مهماتها حضر
فتح المرقب فی خدمة الملک المنصور قلاوون سنة اربع وثمانین
وستمائة وفتح قلعة الروم فی خدمة الملک الاشرف خلیل بن
قلاوون وفتح طرابلس وفتح عکا ثم صار نائبا لحماة ثم سلطانا کما
حکیناه وکان عالما ادیبا له الید الطولی فی الریاضیة والهندسة
والهیئة واخذ ذلک عن الشیخ اثیر الدین الابهری وامتدحه
الشعراء من البلاد ووفدوا علیه واجری علیهم الجوائز الی ان قال
بعد ذکر نبذ من الاشعار والشیخ جمال الدین ابی بکر محمد بن محمد بن نباتة
المصری کتب مفردة فی مدائحه منها منتخب الهدیة فی المدائح
المؤیدیة لو نظم مثله بعد لکان فی طبقته وللسلطان عماد الدین رحمه الله
تعالی عدة مؤلفات فی انواع العلوم واشعار رائقة فمن مؤلفاته
نظم الحاوی الصغیر وشرحه قاضی القضاة شرف الدین ابو القاسم
هبة الله بن البارزی ومنها کتاب نوادر العلم فی مجلدین ومنها کتاب الکناش

فی مجلدین وکتاب تقویم البلدان وکتاب الموازین وکتاب التاریخ المسمی
بالمختصر فی اخبار البشر وغیرها و صلاح الدین محمد بن شاکر بن احمد الخازن
در کتاب فوات الوفیات که ذیل تاریخ ابن خلکان ست گفته الملک المؤید
اسمعیل بن علی الامام الفاضل العالم السلطان الملک المؤید
عماد الدین ابو الفداء بن الافضل بن المظفر بن المنصور صاحب حماة
و بعد ذکر سلطنت او گفته کان الامیر سیف الدین تنکز رحمه الله تعالی
یکتب الیه یقبل الارض بالمقام العالی الشریف المولوی السلطانی الملکی
المؤیدی العمادی و فی العنوان صاحب حماة ویکتب الیه السلطان اخوه
محمد بن قلاوون اعز الله انصار المقام الشریف العالی السلطانی الملکی
المؤیدی العمادی بلا مولوی وکان الملک المؤید فیه مکارم وفضیلة
تامة من فقه وطب وحکمة وغیر ذلک واجود ما کان یعرفه علم
الهیئة لانه اتقنه وان کان قد شارک فی سائر العلوم مشارکة
جیدة وکان محبا لاهل العلم مقربا لهم الخ وتقی الدین ابو بکر بن احمد اسدی
در طبقات شافعیه گفته اسمعیل بن علی بن محمود بن محمد بن شاهنشاه
بن ایوب بن شادی العالم العلامة المفتن المصنف السلطان
المؤید عماد الدین ابو الفدا بن الملک الافضل نور الدین بن الملک
المظفر تقی الدین بن الملک المنصور ناصر الدین بن المظفر تقی الدین
الایوبی مولده فی جمادی الاولی سنة اثنتین و سبعین بتقدیم السین
وستمائة کما ذکره فی تاریخه واشتغل فی العلوم وتفنن فیها

مدائح ابوالفدا [illegible] سبط ابن الجوزی

وصنّف التصانيف المشهورة منها التاريخ فی ثلث مجلدات والعروض
والاطوال والكلام علی البلدان فی مجلد وله نظم الحاوی الصغير
وكتاب الكناش مجلدات كثيرة وُلّی مملكة حماة فی سنة عشرين
وحجّ مع السلطان سنة تسع عشرة فلمّا عاد خلع عليه ومشی كبار
العلماء فی خدمته ولقبه بالمؤيد وكان يلقب اوّلا بالصّالح ورسم ان
يخطب له علی منابر حماة واعمالها واستمرّ علی ذلك الی ان توفی وكان الملك
الناصر يكرمه ويحترمه ويعظمه وله شعر حسن وكان جوادا ممدحا
امتدحه غير واحد قال ابن كثير له فضائل كثيرة فی علوم متعددة
من الفقه والهيئة والطب وغير ذلك وله مصنّفات عديدة وكان
يحب العلماء ويقصدونه لفنون كثيرة وكان من فضلاء بنی ايوب
الاعيان منهم وذكره الاسنوی فی طبقاته ترجمة عظيمة وكان جامعا
لاشتات العلوم اعجوبة من اعاجيب الدنيا ماهرا فی الفقه
والتفسير والاصلين والنحو وعلم الميقات والفلسفة والمنطق والطب
والعروض والتاريخ وغير ذلك من العلوم شاعرا ماهرا كريما الی الغاية
صنّف فی كل علم تصنيفا حسنا توفی فی المحرّم سنة اثنتين وثلثين وسبعمائة انتهی واحمد
بن علی المعروف بابن حجر العسقلانی که محامد زاهره ومدائح باهره او از ضوء لامع سخاوی و
طبقات الحفاظ ونظم العقيان وحسن المحاضرة سيوطی واضح وظاهرست ودر كامنه گفته اسمعيل
بن محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشاه بن ايوب الملك المؤيد عماد الدين
ابن الافضل بن المظفر بن المنصور تقی الدين الايوبی السلطان عماد الدين صاحب

حماة

تصانیف ابوالفدا [illegible]

مدائح ابوالفدا از ابن حجر عسقلانی

مدائح ابوالفدا سبط ابن الجوزی

حماة ولد سنة بضع وسبعين وفی خط المؤرخ بحلب سنة اثنتين و
أمّر بدمشق فخدم الناصر لما كان بالكرك فبالغ فلمّا عاد الی السّلطنة
وعده بسلطنة حماة ثم سلطنه بعد مدة يفعل فيها ما يشاء من
قطاع وغيره ولا يؤمر ولا ينهی الا ان جُرّد من الشام ومصر عسكر فانه
يجرّد من مدينته واركب فی القاهرة بشعار المملكة وابهة السلطنة
ومشی النّاس فی خدمته حتی ارغون النائب فمن دونه وجهّزه
كريم الدين بجميع ما يحتاج اليه ولقّب اوّلا الصالح ثم المؤيد واذن
ان يخطب له بحماة واعمالها وقدم سنة ستّ عشرة فانزل الكبش
واجريت عليه الرواتب وبالغ السلطان فی اكرامه الی ان سافر وقدم
مرّة اخری فحجّ مع السلطان سنة تسع عشرة فلمّا عاد عظم فی
عين السّلطان لما رآه من ادابه وفضائله واركبه فی المحرّم سنة
عشرين بعد العود من المنصورية بين القصرين بشعار السّلطنة
وبين يديه يحمل السلاح دار بالسّلاح والدوادار الكبير بالدواة
والغاشية والعصائب وجميع دست السّلطنة فطلع الی السّلطان
وجلس راس الميمنة ولقّبه السلطان يومئذ المؤيد وكان جملة
ما وصل الی اهل الدولة بسببه فی هذا اليوم مائة وثلثين تشريفا
منها ثلثة عشر اطلس وتوجه فی سنة ٢٢ مع السلطان الی الصعيد
وكان يزوره بمصر كل سنة غالبا ومعه الهدايا والتحف وامر السلطان
جميع النواب ان يكتبوا له يقبل الارض وكان السّلطان يكتب اليه

مدائح ابو الفدا مع سبط ابن الجوزی

وكان جوادًا شجاعًا عالمًا فی عدة فنون نظم الحاوی فی الفقه وصنّف تاریخه المشهور وتقویم الابدان ونظم الشعر والموشحات وفاق فی معرفة علم الهیئة واقتنیٰ کتبا نفیسة ولم یزل علی ذلك الی ان مات فی المحرم ٧٣٢ سنة ولم یکمل الستین ورثاه ابن نباتة وغیره ومن شعره ما انشدنا ابو البشر بن الصائغ اجازة انشدنا خلیل بن ایبك انشدنا جمال الدین بن نباتة انشدنا المقری محمود بن حماد انشدنا الملك المؤید لنفسه فی وصف فرس

احسن به طرفا افوت به القضا ... ان رمته فی مطلب او مهرب
مثل الغزالة ما بدت فی مشرق ... الا بدت انوارها فی المغرب

قال الذهبی کان محبا للفضیلة واهلها له محاسن کثیرة وله تاریخ علقت منه اشیاء انتهی ولا اعرف فی احد من الملوك من المدائح ما لابن نباتة والشهاب محمود وغیرهما فیه الا سیف الدولة فقد مدح الناس غیرهما من الملوك کثیرًا لکن اجتمع لهذین من الکثرة والاجادة من الفحول ما لم یتفق لغیرهما ولما بلغ السلطان موته اسف علیه جدًّا وحزن علیه وقرر ولده الافضل محمدًا فی مکان ابیه وکان المؤید کریمًا فاضلًا عارفًا بالفقه والطب والفلسفة وله ید طولی فی الهیئة ومشارکة فی عدة علوم وکان یحب اهل العلم ویقربهم ویؤویهم الیه وانقطع الیه الامین الابهری عبد الرحمن بن عمر فاجری له ما یکفیه وکان لابن نباتة علیه راتب فی کل سنة یصل الیه سوی ما یتحفه به اذا قدم علیه وکان الناصر یکتب

مدائح ابو الفدا مع سبط ابن الجوزی

الیه اخوه محمد بن قلاوون اعز الله انصار المقام الشریف العالی السلطانی الملکی المؤیدی العمادی وکان تنکز یکتب الیه یقبل الارض بالمقام الشریف العالی المولوی واما غیر تنکز فیکاتبه یقبل الارض وینهی وقدم مرة القاهرة ومعه ولده فمرض فامر السلطان جمال الدین بن المغربی رئیس الاطباء بملازمته فحکی انه لازمه بکرة وعشیا فکان المؤید یبحث معه ویستحضر ذلك المرض ویقرر معه الدواء ویباشر طبخه بیده حتی کان ابن المغربی یقول والله لولا امر السلطان ما لازمته فانه لا یحتاج الیّ ثم عوفی الولد فافرط المؤید فی الاحسان لابن المغربی واعطاه فرسا بکنبوش زرکش وعشرة الاف واعتذر الیه مع ذلك ووعده انه اذا توجه الی حماة یکافیه ولما مرض فرق کثیرا من کتبه ووقف بعضها وله وقف علی جامع ابن طولون وهو خان کامل بحوانیته بدمشق رحمه الله وجمال الدین یوسف بن تغری بردی در نجوم زاهره در سنة اثنتین وثلثین وسبعمائة گفته وتوفی الملك المؤید عماد الدین ابو الفدا اسمعیل صاحب حماة بن الملك الافضل علی بن الملك المنصور محمد بن الملك المظفر محمود بن الملك المنصور عمر بن شاهنشاه بن ایوب الایوبی فی ثالث عشری المحرم وتولی حماة بعده ابنه الملك الافضل وقد تقدم ذکر قدومه علی الملك الناصر وولایته لحماة بعد وفاة ابیه المؤید هذا انتهی وکان مولد الملك المؤید فی جمادی الاولی سنة اثنتین وسبعین وستمائة وحفظ القرآن العزیز وعدة کتب وبرع فی الفقه

مدائح ابو الفدا از نجوم زاهره جمال الدین بن یوسف تغری بردی

مدائح ابو الفداء سبط ابن الجوزی

والاصول العربية والتاريخ والادب والطب والتفسير والميقات والمنطق
والفلسفة مع الاعتقاد الصحيح وكان جامعاً للفضائل وصار من جملة
امراء دمشق الى ان خدم الملك الناصر محمد عند خروجه من الكرك
فی سلطنته الثالثة فلما تم امره انعم عليه بسلطنة حماة بعد الامير
استدمر كرجی وقد تقدم ذلك كله فی فصل ترجمة الملك الناصر وجعل صاحب
حماة وسلطانها وقدم على الملك الناصر القاهرة غير مرة وحج معه وحظی
عنده الى الغاية حتى ان الملك الناصر رسم الى نواب البلاد الشامية بان
يكتبوا يقبل الارض فصار تنكز مع جلالة قدره يكتب له يقبل الارض
بالمقام الشريف العالی المولوی السلطانی العمادی الملكی المؤيدی صاحب
حماة ويكتب السلطان الملك الناصر واخوه محمد بن قلاوون اعز الله
انصار المقام الشريف العالی السلطانی المؤيدی العمادی بلا مولوی
وكان الملك المؤيد مع هذه الفضائل عاقلاً متواضعاً جواداً وكان
للشعراء به سوق نافق وهو ممدوح الشيخ جمال الدين بن نباتة مدحه
بغرر القصائد ثم رثاه بعد موته الخ اما مدح وثنای زين الدين ابو حفص
عمر بن مظفر المعری الحلبی الشهير بابن الوردی سبط ابن الجوزی را پس در تتمة المختصر
كه خود ابن الوردی در اول آن بعد ذكر مختصر فی اخبار البشر بوصف آن گفته
فاختصرته فی نحو ثلثيه اختصاراً زاده حسناً وكفل بوجازة اللفظ
وكمال المعنى اقمت به اعرابه وذللت صعابه ونمقته اعياناً وكللت
حلته بجواهر وكملت روضته بازاهر واودعته شيئاً من نظمی ونثری

ودیعت

مدائح ابن الوردی مادح سبط ابن الجوزی

ذکر تتمة المختصر ابن الوردی از کشف الظنون

ص ۳۶۸ / ۲۰۰ جزء مطبوع مصر

مدائح ابن الوردی از درر کامنه ابن حجر عسقلانی

ورجوت دعوة صالحة عند ذكری وحذفت منه ما حذف فاسلم وقلت
فی اول ما زدته قلت وفی آخره والله اعلم وحاج مصطفى بن عبد الله چلبی در
كشف الظنون بعد ذكر مختصر فی اخبار البشر ذكر آن باين نهج نموده واختصره
الشيخ الامام زين الدين عمر بن المظفر المعروف بابن الوردی الشافعی قال
رايت المختصر فی اخبار البشر من الكتب التی لا يقع مثلها ولا يسع الانسان
جهلها فانه اختاره من التواريخ التی لا تجتمع الا للملوك فاختصرته
فی نحو ثلثيه اختصاراً زاده حسناً والحقته اعياناً وحذفت منه
ما حذف فاسلم وقلت فی اول ما زدته قلت وفی آخره والله سبحانه وتعالى
اعلم وذيله من حيث وقف المصنف الى آخر سنة ۷۲۹ تسع وعشرين
وسبعمائة ودر وقائع سنة ست وخمسين وستمائة گفته وفيها توفی الشيخ شمس الدين
يوسف سبط جمال الدين ابن الجوزی واعظ فاضل له مرآة الزمان تاريخ
جامع قلت وله تذكرة الخواص من الامة فی ذكر مناقب الائمة والله
اعلم انتهى ما فی تتمة المختصر وابن الوردی از اكابر واردين مراتب فضل وكمال
واتقان واجله وافدين مشارع نقد وتحقيق وعرفان است ابن حجر عسقلانی در درر الكامنة
فی اعيان المائة الثامنة گفته عمر بن مظفر بن عمر بن محمد بن ابی الفوارس
المعری زين الدين ابن الوردی الفقيه الشافعی الشاعر المشهور نشأ
بحلب وتفقه بها فاق الاقران واخذ عن القاضی شرف الدين البارزی
بحماة وعن الفخر خطيب جبرين بحلب ونظم البهجة الوردية فی خمسة
آلاف بيت وثلث وستين بيتاً الخ وتقی الدين ابو بكر بن احمد بن قاضی شهبة

در طبقات شافعیه گفته عمر بن المظفر بن عمر بن محمد بن ابی الفوارس بن علی الامام العلامة الادیب المورخ زین الدین ابو حفص المعری الحلبی الشهیر بابن الوردی فقیه حلب و مورخها و ادیبها تفقه علی الشیخ شرف الدین البارزی له مصنفات جلیلة نظما و نثرا من تلک البهجة نظم الحاوی الصغیر و مقدمة فی النحو اختصر فیها الملحة سماها النفحة و شرحها و له تاریخ حسن مفید و ارجوزة فی تعبیر المنامات و دیوان شعر لطیف و مقامات مستظرفة وناب فی الحکم فی حلب فی شبیبته عن الشیخ شمس الدین بن النقیب ثم عزل نفسه و حلف ان لا یلی القضا لمنام رآه و کان ملازما للاشتغال و التصنیف شاع ذکره و اشتهر بالفضل اسمه ذکر له الصلاح الصفدی فی تاریخه ترجمة طویلة و قال احد فضلاء العصر و فقهائه و ادبائه و شعرائه تفنن فی العلوم و اجاد فی منثوره و منظومه شعره اسحر من عیون الغید و ابهی من الوجنات التوریدو قال السبکی فی الطبقات الکبری و شعره احلی من السکر المکرر و اعلی قیمة من الجوهر توفی بحلب شهیدا فی اخر سنة تسع و اربعین و سبعمائة **اما مدح** و ثنای محمد بن احمد ذهبی که حسب افاده صاحب صواقع و مخاطب منیع البدائع امام اهل حدیث است سبط ابن الجوزی را پس در کتاب العبر فی خبر من غبر در وقائع سنة اربع و خمسین و ستمائة گفته ابن الجوزی العلامة الواعظ المورخ شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزعلی الترکی ثم البغدادی العونی الهبیری الحنفی سبط الشیخ جمال الدین ابی الفرج بن الجوزی اسمعه جده منه و من ابن کلیب و جماعة و قدم دمشق سنة بضع و ستمائة

فوعظ

فوعظ بها و حصل له القبول العظیم للطف شمائله و عذوبة وعظه وله تفسیر فی تسعة و عشرین مجلدا و شرح الجامع الکبیر و جمع مجلدا فی مناقب ابی حنیفة و درس و افتی و کان فی شبیبته حنبلیا توفی فی الحادی و العشرین من ذی الحجة و کان وافر الحرمة عند الملوک و بمفاد کل الصید فی جوف الفرا محض مدح و ثنا و وصف و اطرای ذهبی با هر السنا کافی و بس در دفع توهمات ارباب مکابره و مراء و موجب نهایت تسلیه و ارواء و اوب کمال اطمینان و شفا و برای ازاحه داء وسواس انفع و انجع دواء و الله الموفق لسلوک سبیل السواء و المنقذ من الاقتحام فی مجاهل الردی و الایضاع فی سباسب الهوی **اما مدح** و ثنای عبد الله بن اسعد یافعی سبط ابن الجوزی را پس در مرآة الجنان گفته العلامة الواعظ المورخ شمس الدین ابو المظفر یوسف التزکی ثم البغدادی المعروف بابن الجوزی سبط الشیخ جمال الدین ابی الفرج بن الجوزی اسمعه جده منه و من جماعة و قدم دمشق سنة بضع و ستمائة فوعظ بها و حصل له القبول العظیم للطف شمائله و عذوبة وعظه وله تفسیر فی تسعة و عشرین مجلدا و شرح الجامع الکبیر و جمع مجلدا فی مناقب ابی حنیفة و درس و افتی و کان فی شبیبته حنبلیا و لم یزل وافر الحرمة عند الملوک و نیز یافعی در مرآة الجنان در وقائع سنة ست و تسعین و خمسمائة بعد ذکر ابن الجوزی گفته و کان سبطه شمس الدین ابو المظفر یوسف الواعظ المشهور له صیت و سمعة فی مجالس وعظه و قبول عند الملوک

مدایح سبط ابن الجوزی

وغیرهم وصنّف تاریخاً کبیراً قال ابن خلکان رأیته بخطه فی اربعین
مجلداً سمّاه مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان انتهی وثنای مجد الدین
ابوطاهر محمد بن یعقوب فیروزآبادی شیرازی صاحب قاموس سبط ابن الجوزی را
پس در مختصر جواهر مضیّه که مصطفی بن عبدالله قسطنطینی ذکر آن در کشف الظنون
بعد ذکر طبقات الحنفیه شیخ عبدالقادر قرشی باین نهج نموده وفی هامش
نظم الجمان بخط بعض العلماء انّ الشیخ مجد الدین اختصر طبقات الحافظ
عبدالقادر فهو مختصر لا مبتکر لکنه زاد علیه قلیلاً وهذا الرجل
یعنی ابن چقماق لم یزد علی ذلک الا قلیلاً انتهی علی ما نقل عنه علی القاری
ترجمهٔ سبط ابن الجوزی گفته کان والده مملوکاً للوزیر عون الدین بن هبیرة بمنزلة
الولد فاعتقه وخطب له ابنة الشیخ جمال الدین فلم یمکنه الا اجابته
فولدت یوسف المذکور فاشغله جدّه وفقّهه وطلع اوحد زمانه
فی الوعظ ترق له القلوب وتذرف بسماع کلامه العیون وفاق فیه
من عاصره وکثیراً ممن تقدّم وکانت مجالسه نزهة القلوب والابصار
یحضرها الصلحاء والعلماء والامراء والوزراء ولا یخلو مجلس من مجالسه
من جماعة یتوبون وفی کثیر من مجالسه یسلم اهل الذمّة وکان الناس
یبیتون فی مسجد دمشق من لیلة یعظ من غدها یتسابقون الی موضع
الجلوس وکان حنبلی المذهب فلمّا تکرر اجتماعه بالملک الاعظم اجتذبه
الیه ونقله الی مذهب ابی حنیفة وکان الملک المعظم شدیداً التعصب
فی المذهب انتهی وثنای شمس الدین محمد بن علی بن احمد الداودی المالکی

ص ۳۳۸ جزء ثانی چاپ مصر

مدایح سبط ابن الجوزی از تلخیص طبقات حنفیه مجد الدین فیروزآبادی

مدایح سبط ابن الجوزی

تلمیذ سیوطی سبط ابن الجوزی را پس در طبقات المفسرین گفته یوسف بن قزعلی
الواعظ المورّخ شمس الدین ابو المظفّر سبط الحافظ ابن الجوزی روی
عن جدّه وطائفة والّف کتاب مرآة الزمان وله تفسیر القرآن العظیم
فی سبعة وعشرین مجلداً وشرح الجامع الکبیر وکان فی شبیبته
حنبلیاً ثم صار حنفیاً وکان بارعاً فی الوعظ وله القبول التامّ عند
الخاصّ والعامّ من ابناء الدنیا وابناء الآخرة مات بدمشق سنة
اربع وخمسین وستمائة انتهی وثنای محمود بن سلیمان الکفوی سبط
ابن الجوزی را پس در کتائب اعلام الاخیار گفته یوسف بن قزعلی بن عبدالله
البغدادی سبط الحافظ ابی الفرج بن الجوزی الحنبلی صاحب مرآة الزمان
فی التاریخ ذکره الحافظ شمس الدین فی معجم شیوخه کان والده
من موالی الوزیر عون الدین بن هبیرة ویقال فی والده قزعلی بحذف
القاف وبالقاف اصحّ ولد فی سنة احدی وثمانین وخمسمائة ببغداد
وتفقّه وبرع وسمع من جدّه لامّه وکان حنبلیاً فتحنبل فی صغره
للتربیة جدّه ثم دخل الی الموصل ثم رحل الی دمشق وهو ابن نیف
وعشرین سنة وسمع بها وتفقه علی جمال الدین الحصیری وتحوّل
حنفیاً لما بلغه ان قزعلی بن عبدالله کان علی مذهب الحنفیة
وکان اماماً عالماً فقیهاً واعظاً جیّداً نبیهاً یلتقط الدرر من کلمه ویتناثر
الجوهر من حکمه یصلح المذنب القاصی عند ما یلفظ ویتوب الفاسق
العاصی حینما یعظ یصدع القلب بخطابه ویجمع العظام النخرة

مدایح سبط ابن الجوزی از کتاب اعلام الاخیار محمود بن سلیمان کفوی

بجنابه لو استمع له الصخر لانفلق والكافر الجحود لآمن وصدق وكان
طلق الوجه دائم البشر حسن المجالسة مليح المحاورة يحكي الحكايات الحسنة
وينشد الاشعار المليحة وكان فارسا في البحث عديم النظير مفرط الذكاء
اذا سلك طريقا ينقل فيها اقوالا ويخرجها وجوها وكان من وحداء الدهر
لوفور فضله وجودة قريحته وغزارة علمه وحدة ذكائه وفطنته
وله مشاركة في العلوم ومعرفة بالتواريخ وكان من محاسن الزمان
وتواريخ الايام وله القبول التام عند العلماء والامراء والخاص والعام
وله تصانيف معتبرة مشهورة منها شرح الجامع الكبير وكتاب ايثار
الانصاف وتفسير القرآن العظيم ومنتهى السؤل في سيرة الرسول واللوامع
في احاديث المختصر والجامع وله كتاب التاريخ المسمى بمرآة الزمان مات
ليلة الثلثاء الحادي والعشرين من ذي الحجة سنة اربع وخمسين وستمائة
بجبل قاسيون وصلى عليه السلطان الملك الناصر صلاح الدين يوسف
بن محمد بن الملك الظاهر غازي بن يوسف بن ايوب تفقه عليه
واخذ العلوم عنه ابنه عبد العزيز بن يوسف بن قزغلي فدرس
بعده مكانه بالمدرسة المعروفة التي تعرف بالميدان الكبير ومات
في سلخ شوال سنة ست وستين وستمائة ودفن عند ابيه بجبل
قاسيون الخ اما مدح وثنای زنقی سبط ابن الجوزی پس در مدینة العلوم گفته شمس الدين
ابو المظفر يوسف بن قزغلي الواعظ المشهور حنفي المذهب وله صيت
وسمعة في مجالس وعظه وقبول عند الملوك وغيرهم روى عن جده ببغداد

وسمع ابا الفرج بن كليب وابن طبرزد وسمع بالموصل ودمشق وحدث بها
وبمصر وله كتاب ايثار الانصاف ومنتهى السؤل في سيرة الرسول واللوامع
في احاديث المختصر والجامع وتفسير القرآن العزيز وصنف تاريخا
كبيرا قال ابن خلكان رايته بخطه في اربعين مجلدا سماه مرآة الزمان
قلت انا رايته في ثمان مجلدات ضخام وبخط دقيق وتوفي في الحادي
والعشرين من ذي الحجة سنة اربع وخمسين وستمائة بدمشق و
مولده في سنة احدى وثمانين وخمسمائة ببغداد وكان يقول اخبرتني
امي ان مولدي سنة اثنتين وثمانين اما مدح وثنای علی بن سلطان
محمد القاری سبط ابن الجوزی را پس در اثمار جنية في اسماء الحنفية که در اول آن گفته
الحمد لله رب الارض والسماء ذي الفضل والطول والنعماء رفيع الدرجات
في الصفات والاسماء ورافع مراتب العلماء من الانبياء والاولياء والصديقين
والشهداء والصلوة والسلام على سيد الانبياء وسند الاصفياء
وعلى آله وصحبه نجوم الاهتداء وعلى اتباعهم بحسن الاقتداء
في الملة الحنفية السمحاء اما بعد فيقول الواثق بكرم ربه البارى
علي بن سلطان محمد القاري ان لما وفقني الله سبحانه بلطفه الخفي
وتوفيقه الوفي على كتابة مسند الانام شرح مسند الامام احببت
ان اذكر بعض مناقبه واشير نبذة من مراتبه تنبيها للجاهلين
مقامه والغافلين عن عروج فائق مرامه واذيله بذكر اصحابه العلية
المشاهير من طبقات الحنفية وما لهم من اللطائف الخفية والعوارف

الجلية والمعارف السنية رجاء ان اتخلق بفوائد اخلاقهم واترزق
من عوائد ارزاقهم فعند ذكر الصالحين تنزل الرحمة وببركاتهم تحصل
النعمة وتزول النقمة گفته يوسف بن قزعلى البغدادى سبط الحافظ
ابى الفرج بن الجوزى روى عن جده ببغداد تفقه على الشيخ جمال الدين محمود الحصيرى
واعطى القبول بين الملوك والامراء والمشائخ والعلماء فى الوعظ وغيره
ذكر فى مرآة الزمان له ان الشيخ موفق الدين بن قدامة الحنبلى
حضر مجلس وعظه وله تصانيف منها شرح الجامع الكبير وله ايثار
الانصاف وله كتاب ضخم فى مناقب ابى حنيفة مات سنة اربع وخمسين
وستمائة الى ان قال بعد ما مر نقله وقد ذكر مجد الدين الشيرازى
فى طبقاته ان والده كان مملوكا للوزير عون الدين بن هبيرة بمنزلة
الولد فاعتقه وخطب له ابنة الشيخ جمال الدين فلم يمكنه الا اجابته
فزوجها منه فاولدها يوسف المذكور فاشغله جده وفقهه واسمع
وطلع اوحد زمانه فى الوعظ وحسن الاداب ترق له القلوب وتذرف
بسماع كلامه العيون وفاق فيه من عاصره وكثيرا ممن تقدم و
كانت مجالسه نزهة القلوب والابصار يحضرها الصلحاء والعلماء
والملوك والامراء والوزراء ولا يخلو مجلسه من جماعة يتوبون الى الله
تعالى وفى كثير من مجالسه يحضر من يسلم من اهل الذمة فانتفع
بمجالسه خلق كثير وكان الناس يبيتون فى مسجد دمشق ليلة
يعظ من غدها يتسابقون الى مواضع الجلوس وكان يجرى فيها من اللطائف

والرقاق

والرقاق الغريبة المبهجة المستحسنة ما لم يتفق فى مجالس من سواه
من معاصريه هذا مع الحرمة الوافرة والوجاهة التامة وكان
حنبلى المذهب فلما تكرر اجتماعه بالملك المعظم عيسى اجتذبه
اليه ونقله الى مذهب ابى حنيفة وكان الملك المعظم شديد التغالى
فى المذهب انتهى ومن شعره عليك اعتمادى يا مفرج كربتى ويا مونسى
فى وحدتى عند شدتى ويا من نقضت العهد بينى وبينه مرارا فلم يظهر
على فضيحتى اغثنى فانى قد عصيتك جاهلا اغثنى فقد طالت
بذنبى بليتى فلو ان لى عينا تسح بدمعة لنحت على نفسى وطالت
نياحتى ولكن ذنوبى اخفقتنى جراحها فقلت دموعى من شقائى وقسوتى
فاصبحت ماسورا بذنبى مقيدا فيا سوء حالى من بلائى وغفلتى
اما مدح وثناى ميرزا محمد بن معتمد خان البدخشى سبط ابن الجوزى را پس در
مفتاح النجا فى مناقب آل العبا بعد ذكر حديث رد شمس گفته قال العلامة يوسف
بن قزعلى سبط ابن الجوزى فى الباب حكاية عجيبة حدثنى بها جماعة
من مشايخنا بالعراق انهم شاهدوا ابا منصور المظفر بن اردشير العبادى
الواعظ ذكر بعد العصر هذا الحديث ونمقه بالفاظه وذكر فضائل
اهل البيت رضى الله عنهم فغطت سحابة الشمس حتى ظن الناس
انها قد غابت فقام على المنبر واومى الى الشمس وانشده لا تغربى يا شمس
حتى ينتهى مدحى لآل المصطفى ولنجله واثنى عنانك ان اردت ثناءهم
أنسيت اذ كان الوقوف لاجله ان كان للمولى وقوفك فليكن هذا الوقوف

رد کفوی بر قدح صفدی و ذهبی در سبط ابن الجوزی

الخیلة لوجلة قالوا فانجاب السحاب عن الشمس وطلعت و متعجب نماند که صفدی و ذهبی حسب عادت خود که اکابر ائمه و اساطین خویش را زیر مشق طعن و قدح و جرح می سازند در حق سبط ابن الجوزی هم زبان درازی آغاز نهاده اند لکن علامه کفوی و علی قاری و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی کما ینبغی در رد و ابطال ان مساعی جمیله بتقدیم رسانیده اند چنانچه کفوی در کتائب اعلام الاخیار بعد عبارت سابقه گفته قال الشیخ صلاح الدین الصفدی بعد ان اثنی علی ابی المظفر یوسف بن قزعلی وهو صاحب مرآة الزمان وانا ممن حسده علی هذه التسمیة فانها لائقة بالتاریخ کان الناظر فی التاریخ یعاین من ذکر فیه فی مرآة الا ان المرآة فیه صدئ والمجازفة منه رح فی اماکن معروفة انتهی وقال الذهبی فی کتابه المسمی بالمیزان ان یوسف بن قزعلی الف مرآة الزمان فتراه یاتی بمناکیر الحکایات وما اظنه بثقة بل یحیف ویجازف ثم انه یترفض وقال فی موضع آخر کان حنبلیا وتحول حنفیا للدنیا واعلم ان صاحب مرآة الزمان قد کان ناقلا عمن تقدمه فی التاریخ ووظیفته الروایة والعهدة علی الراوی ونسبته الی المجازفة جور علیه فان غالب التاریخ لا یشترط فیه الاسانید التی لا غبار علیها علی ان صلاح الدین الصفدی والشیخ الحافظ شمس الدین الذهبی ومن بعدهما تطفلوا علی تاریخه ونقلوا من مرآة الزمان شیئا کثیرا فان لم یکن ثقة فهم لیسوا بثقات

ازین عبارت ظاهرست که نسبت مجازفت بسبط ابن الجوزی جورست

رد قدح ذهبی و صفدی در سبط ابن الجوزی

ونیز صلاح الدین صفدی و ذهبی و کسانیکه بعد ایشان اند تطفل کرده اند بر تاریخ او و نقل نموده اند از مرآة الزمان شیئ کثیر را پس اگر سبط ابن الجوزی ثقه نباشد صفدی و ذهبی و امثال شان هم ثقات نباشند پس بکمال وضوح و ظهور محقق گردید که بقدح سبط ابن الجوزی قیامت عظمی بر سر حضرات سنیه قائم میگردد یعنی قدح و جرح و عدم وثوق صفدی و ذهبی و دیگر اکابر علما که ناقل از سبط ابن الجوزی اند لازم می آید و نیز سابقا دانستی که خود ذهبی در عبر سبط ابن الجوزی را بمدائح جلیله و محاسن جمیله ستوده لکن در میزان الاعتدال انحراف از میزان انصاف و اعتدال نموده یافه درای در حق چنین امام جلیل الشان آغاز نهاده داد تناقض و تهافت داده و علی قاری در اثمار جنیه فی اسماء الحنفیه در ترجمه سبط ابن الجوزی گفته قال الذهبی فی المیزان الف مرآة الزمان فتراه یاتی بمناکیر الحکایات وما اظنه بثقة فیما ینقله بل یحیف ویجازف ثم انه یترفض وله مولف فی ذلک انتهی وهذا بعید جدا کما لا یخفی و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون بعد نقل قدح ذهبی و صفدی در مرآة الزمان گفته قال فی الذیل وهذا من الحسد فانه فی غایة التحریر ومن ارخ بعده فقلما تطفل علیه لا سیما الذهبی والصفدی فان نقولهما منه فی تاریخهما و علاوه برین همه بعنایت الهی اعتماد و جلالت سبط ابن الجوزی از کلام مقتدای شاه صاحب یعنی خواجه کابلی و کلام خود شان و کلام قاضی ثناء الله و رشید الدین خان باثبات میرسانم و لسان کلام معاندین و مکابرین از اصل مقطوع میسازم که بعد ازین اگر آسمان بر زمین دوزند

رد علی قاری بر قدح سبط ابن الجوزی

صفحه ۲۵۱ / ۴۳۸ جزء

نقل صاحب کشف الظنون رد قدح سبط ابن الجوزی در مرآة الزمان

ومدت عمر و ماغ خود سوزند کلامی را اعتبار و وثاقت سبط ابن الجوزی نتوانند کرد
پس مخفی نماند که نصر الله کابلی در صواقع بجواب طعن دره حد از مغیره بن شعبه گفته
ودعوی اهل البصرة علی مغیرة کما ذکره ابن جریر الطبری والامام البخاری
والحافظ عماد الدین بن کثیر والحافظ جمال الدین ابو الفرج بن الجوزی
والشیخ شمس الدین ابو المظفر سبط ابن الجوزی فی تواریخهم ان مغیرة
کان امیر البصرة الخ وثناء الله پانی پتی در سیف مسلول در جواب این طعن گفته
حق اینست آنچه طبری و امام بخاری و ابن الجوزی و سبط ابن الجوزی در تواریخ خودها
نقل کرده اند الخ ازین هردو عبارت ظاهرست که سبط ابن الجوزی نزد صاحب
صواقع وثناء الله پانی پتی معتمد و معتبرست که اورا قرین دیگر ائمه کبار خود
مثل بخاری و طبری و ابن الجوزی کرده بروایت او احتجاج واستدلال نموده اند
وخود شاهصاحب در جواب طعن ششم از مطاعن عمر فرموده اند که ابن جریر طبری
و محمد بن اسماعیل بخاری در تاریخ خود و حافظ جمال الدین ابو الفرج بن الجوزی
وشیخ شمس الدین ابو المظفر سبط ابن الجوزی و دیگر مورخین ثقات نقل کرده اند
که مغیره بن شعبه امیر بصره بود و مردم بصره با او بد بودند الخ ازین عبارت ظاهرست
که خود شاهصاحب هم بروایت سبط ابن الجوزی احتجاج واستدلال می نمایند و اورا
قرین بخاری وابن جریر وابن الجوزی گردانیده بر دیگر مورخین ثقات تقدیم
می بخشند و فاضل رشید در شوکت عمریه گفته حافظ ابو المؤید خوارزمی در اوائل
مسند امام اعظم در جوابات اشکالات خطیب بغدادی سیفر باید و اما قوله ان
اباحنیفة لحن حیث قال فی مسئلة القتل بالمثقل ولو رماه بابا قبیس

فالجواب

فالجواب عنه بوجوه ثلثة الاول انه ذکر الامام الحافظ سبط ابن الجوزی ان ذلک
افتراء علی ابی حنیفة الخ ازین عبارت فاضل رشید ظاهرست که نزد او سبط
ابن الجوزی ثقه و معتمدست و امامت و جلالتش نزد وی مسلم که افاده ابو المؤید
خوارزمی که مشتمل بر وصف او بلفظ امام و اعتماد و وثوق بر کلام اوست
نقل کرده بر خود می بالد و آنرا دافع طعن از امام اعظم میگرداند و نیز فاضل رشید
در ایضاح لطافة المقال گفته ای ناظران فن قویم سیر و حدیث و ای ماهران
قول قدیم و حدیث برای خدا اندکی تامل را کار فرمایند تا دریافت نمایند
که آیا مثل امام همام احمد بن حنبل و امام المحدثین ابن جوزی و سبط او و قاضی
ابو یعلی و حماد بن علقمه و سید جلال الحق والدین البخاری و ملک العلما شهاب الدین
عمر دولتابادی و علامه سعد الملة والدین تفتازانی و غیرهم که مصرح بکفر و لعن
مطرود معهود بودند از عوام اهل هند و جاهل بحال مسلک خود و قریب العهد
بمخاطب شارح المجد بودند یا از ائمه دین و قدمای معتمدین نزد اهلسنت و جماعت
انتهی ازین عبارت ظاهرست که حسب افاده فاضل رشید سبط ابن الجوزی
مثل امام احمد بن حنبل و امام المحدثین ابن الجوزی و قاضی ابو یعلی و حماد بن علقمه
وامثال شان از ائمه دین و قدمای معتمدین نزد اهلسنت و جماعت ست و آزافادات
صاحب ازالة الغین هم اعتماد و اعتبار و وثوق سبط ابن الجوزی و تسلیم امامتش
واعتقاد بجلالت او واضحست چنانچه در ازالة الغین گفته اما طعنی که بر
عربیت امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت نموده پس ظاهر السقوط ست
بچند وجه اول آنکه سبط ابن الجوزی گفته که ثقات ارباب نقل قول ابی حنیفه را

ولو دماه بابی قبیس برطبق مذهب جمهور نحاة بحرف یا نقل کرده اند بوالو لیکن
وخلاف این نقل هرچند محکی ست لیکن قابل اعتبار نیست وبرین تقدیر حاجت
بتجشم تحریر جواب از طرف ابو حنیفه رحمه الله نمی افتد و باطل میشود انچه حضرت مخاطب
در ضربت حیدریه دعوی شهرت و دائر بودنش بر السنه جمهور اهل سنت نموده اند
زیرا که بتصریح فاضل مذکور خلاف نقل مخاطب از ثقات دریافت شد و معلوم گردید
که غیر ثقات این حکایت آورده اند که ابو حنیفه با باقیس بالف فرموده ونیز در آن
گفته وحال این نقل در اکثری از کتب خصوصاً کتاب علامه انام شیخ الاسلام
رئیس الفضلاء المحققین راس العلماء الراسخین ابو البقا بهاء الدین ایضا مذکور
ولکن الامام الحافظ سبط ابن الجوزی انه افترا علی ابی حنیفة الخ ومولوی
صدیق حسن خان سبط ابن الجوزی را بمدائح عظیمه ومحامد فخیمه یاد فرموده
واعتنا بقدح وجرح ذهبی در حق او ننموده چنانچه در ابجد العلوم گفته سبط ابن
الجوزی شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزعلی الواعظ المشهور حنفی
المذهب له صیت وسماع فی مجالس وعظه وقبول عند الملوک وغیرهم
روی عن جده ببغداد وسمع ابن طبرزد وسمع بالموصل ودمشق
وحدث بها وبمصر وله تاریخ مرآة الزمان قال ابن خلکان رایته بخطه
فی اربعین مجلداً وقال صاحب مدینة العلوم وانا رایته فی ثمان
مجلدات لکن ضخام بخط دقیق وله کتاب ایثار الانصاف ومنتهی السؤل
فی سیرة الرسول واللوامع فی احادیث المختصر والجامع وتفسیر القرآن
توفی سنة ۶۵۴ بدمشق ومولده فی سنة ۵۸۱ ببغداد وکان یقول اخبرتنی

تاریخ سبط ابن الجوزی

مدائح سبط ابن الجوزی از ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان

امی ان مولدی سنة اثنتین وثمانین الله اعلم ومصنفات سبط ابن الجوزی
معروف ومشهور ست بعض آنها را مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون
یاد کرده چنانچه گفته الانتصار لامام ائمة الامصار مجلدین لابی المظفر
یوسف بن عبد الله سبط ابن الجوزی المتوفی سنة ۶۵۴ اربع وخمسین
وستمائة ونیز در آن گفته اللوامع فی احادیث المختصر والجامع لابی المظفر
یوسف بن قزعلی سبط ابن الجوزی المتوفی سنة ۶۵۴ اربع وخمسین وستمائة
ونیز در کشف الظنون در ذکر مصنفین مناقب ابی حنیفه گفته والشیخ المورخ
ابو المظفر یوسف بن قزعلی البغدادی الف کتابا فی ترجیح مذهبه
علی غیره وذکر فیه ان من قلده کان احوط له واحفظ لدینه وذکر
الرد علی من خالفه فجاء مشتملا علی نیف وثلثین بابا لیس له نظیر
فیه وصنف ایضاً کتاب الانتصار لامام ائمة الامصار فی مجلدین
کبیرین کذا ذکره ابن وهبان فی اول منظومته ونیز در کشف الظنون
در ذکر شروح جامع کبیر ابی عبد الله محمد بن الحسن الشیبانی الحنفی گفته ومنها
شرح ابی المظفر یوسف بن قزعلی المعروف بسبط ابن الجوزی الحنفی
المتوفی سنة ۶۵۴ اربع وخمسین وستمائة ونیز در آن گفته ایثار الانصاف
لابی المظفر یوسف بن قزعلی المعروف بسبط ابن الجوزی المتوفی سنة
اربع وخمسین وستمائة ونیز در آن گفته تفسیر ابن الجوزی المسمی بزاد المسیر
یاتی فی الزاء ولسبطه شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزعلی الحنفی
المتوفی سنة ۶۵۴ اربع وخمسین وستمائة تفسیر کبیر فی تسعة وعشرین

نقل علمای سنیه از سبط ابن الجوزی

بجلدا و نیز در ان گفته منتهی السئول فی سیرة الرسول لابی المظفر یوسف بن
قزعلی سبط ابن الجوزی المتوفی سنة اربع وخمسین وستمائة ومحمد عابد بن
احمد علی السندی در حصر الشارد ذکر مرآة الزمان سبط ابن الجوزی نموده و اسناد متصل
اجازه روایت آن که برای او حاصل شده وارد نموده چنانچه گفته و اما مرآة الزمان
لسبط ابن الجوزی فارویه بالسند المتقدم الی الحافظ ابن حجر عن احمد
بن ابی بکر المقدسی عن سلیمان عن یوسف بن قزعلی سبط ابن الجوزی و علاوه برین بعض
علمای عالیشان و جهره اعیان از کتب سبط ابن الجوزی در تصانیف دینیه
نقلها می آرند آنفا شنیدی که ابن خلکان در وفیات الاعیان
و مرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا از و نقل نموده اند و علامه
صفدی در وافی بالوفیات در ترجمه محمد بن کرام بن عراق
ابن حزابة السجستانی گفته قال سبط ابن الجوزی فی المرآة کان
بالقدس رجل یقال له هجام یحب الکرامیة ویحسن الظن
بهم فنهاه الفقیه نصر بن ابراهیم المقدسی عنهم الخ و سمهودی
در جواهر العقدین در ذکر روایات داله بر اسعاف معاونین اهل بیت علیهم السلام گفته
ومن ذلك ما رواه سبط ابن الجوزی بسنده الی عبد الله بن
المبارك وکان یحج سنة ویغزو سنة فلما کان السنة التی حج فیها
خرجت بخمسمائة دینار الی موقف الجمال بالکوفة لاشتری جمالا
فرأیت امرأة علی بعض المزابل تنتف ریش بطة منتنة فتقدمت
الیها فقلت لم تفعلین هذا فقالت یا عبد الله لا تسأل عما لا

ص ۱۳۴ / ۳۵۲ ذکر محمد عابد سندی مرآة الزمان سبط ابن الجوزی را در حصر الشارد و بیان اسناد روایت آن تا مصنف

نقل صفدی در وافی بالوفیات از سبط ابن الجوزی

نقل نور الدین سمهودی در جواهر العقدین از سبط ابن الجوزی

نقل علمای سنیه از سبط ابن الجوزی

یعنیك قال فوقع فی خاطری من کلامها شیء فالححت علیها فقالت
یا عبد الله فدا الجاتنی الی کشف سری الیك انا امرأة علویة ولی
اربع بنات یتامی مات ابوهن من قریب وهذا الیوم الرابع ما اکلنا
شیئا وقد حلت لنا المیتة فاخذت هذه البطة اصلحها واحملها
الی بناتی فتاکلها فقلت فی نفسی ویحك یا ابن المبارك این انت
من هذه فقلت افتحی حجرك ففتحته فصببت الدنانیر فی طرف
ازارها وهی مطرقة لا تلتفت قال ومضیت الی المنزل ونزع الله
من قلبی شهوة الحج ذلك العام ثم تجهزت الی بلادی واقمت حتی
حج الناس وعادوا فخرجت اتلقی جیرانی واصحابی فجعلت کل من
اقول له قبل الله حجك وشکر سعیك یقول وانت قبل الله حجك
وشکر سعیك اما قد اجتمعنا بك فی مکان کذا وکذا واکثر علی الناس
فی القول فبت متفکرا فی ذلك فرأیت رسول الله صلی الله علیه
وسلم فی المنام وهو یقول یا عبد الله لا تعجب فانك اغثت ملهوفة
من ولدی فسألت الله ان یخلق علی صورتك ملکا یحج عنك فی
کل عام الی یوم القیمة فان شئت ان تحج وان لم قال سبط ابن الجوزی عقبه
وقد روی لنا من طریق آخر ان ولدا صغیرا لابن المبارك دخل
بیت بعض الاشراف فوجدهم یاکلون لحما ولم یطعموه فجاء
الی ابن المبارك وهو یبکی فسأله فقال دخلت بیت فلان وهم
یاکلون لحما فلم یطعمونی وکانوا جیرانه فارسل الیهم ابن المبارك

روایت ابن جوزی حج ابن مبارك

یعنیہم فارسلت الیه العجوز تقول له قد احوجتنا الی کشف احوالنا
قد مات صاحب الدار وخلف ایتاما ولنا خمسة ایام ما اکلنا
طعاما وانی قد خرجت الی مزبلة فوجدت علیها بطة میتة فاخذتها
واصلحتها ودخل ابنك ونحن ناکل فما جاز لی ان اطعمه هو یجد الحلال
ویقلد الیه فبکی ابن المبارك فبعث الیهم خمسمائة دینار ولم یحج فی
ذلك العام ورای فی المنام الخ ونیز در جواهر العقدین
در ذکر روایات مسطوره گفته ومن ذلك ما رواه سبط ابن الجوزی
ایضا قال قرأت علی عبد الله بن احمد المقدسی سنة اربع وستمائة
قال وجدت فی کتاب الجوهری عن ابن ابی الدنیا ان رجلا رأی رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی منامه وهو یقول امض الی فلان المجوسی وقل له
قد اجیبت الدعوة الخ ونیز در جواهر العقدین گفته ومن ذلك ما رواه
سبط ابن الجوزی قال حدثنی محمد بن عبد الوهاب المقری قال حدثنی
جار لی قال کان لی صاحب من اولاد الحسین وکان رقیق الحال فکنت
ابره قال فحج فی بعض السنین فعاد وقد حسنت حاله فسألته عن
ذلك الخ ونیز در جواهر العقدین گفته وقال ابن الجوزی فیما حکاه عنه
سبطه لیس العجب من قتال ابن زیاد للحسین وانما العجب من خذلان
یزید وضربه بالقضیب ثنایا الحسین وحمل آل رسول الله صلی الله
علیه وسلم سبایا علی اقتاب الجمال الخ ونور الدین علی بن ابراهیم
برهان الدین الحلبی الشافعی در انسان العیون فی سیرة الامین المامون در

ذکر

ذکر حفر بئر زمزم گفته کانت جرهم قد دفنتها ای فان جرهما لما استخفت وفی مرآة الزمان
ان هاتین الغزالتین اهداهما للکعبة وکذا السیوف ساسان اول ملوك
الفرس الثانیه ورد بان الفرس لم یحکموا علی البیت ولا حجوه هذا
کلامه وفیه ان هذا لاینافی ذلك فلیتامل وکانت بئر زمزم نضب
ماؤها ای ذهب فحفرها مضاض بالليل واعمق الحفر ودفن فیها ذلك
ای ودفن الحجر الاسود ایضا کما قیل وطم البئر واعتزل قومه فسلط الله
تعالی علیهم خزاعة فاخرجتهم من الحرم وتفرقوا وهلکوا کما تقدم ثم
لازالت زمزم مطمومة لایعرف محلها مدة خزاعة ومدة قصی ومن
بعده الی زمن عبد المطلب وروریاه التی امر فیها بحفرها ونیز در ان گفته
ونقل سبط ابن الجوزی ان عبد الله لم یتزوج قط غیر آمنة ولم
یتزوج آمنة قط غیره ونیز در ان گفته وفی کلام سبط ابن الجوزی
وسبب غناء عثمان بن عفان ان اباه عفان وعبد المطلب واباء
مسعود الثقفی لما هلك ابرهة وقومه کانوا اول من نزل بخیم
الحبشة فاخذوا من اموال ابرهة واصحابه شیئا کثیرا ودفنوه عن
قریش فکانوا اغنا قریش واکثرهم مالا ولما مات عفان ورثه عثمن
رضی الله عنه ومحمد بن علی بن محمد بن علی الحصکفی نیز تشبث بذیل سبط
ابن الجوزی در حمایت امام اعظم نموده وحصکفی از اعاظم واجله اعلام سنیه است
محمد امین الشهیر بابن عابدین در رد المحتار بمدح او گفته وهو رحمه الله تعالی
کما فی شرح ابن عبد الرزاق علی هذا الشرح محمد بن علی بن محمد

بن علی بن عبد الرحمن بن محمد بن جمال الدین بن حسن بن زین العابدین
الحصنی الاثری المعروف بالحصکفی صاحب التصانیف فی الفقه غیره
منها هذا الشرح وشرح الملتقی وشرح المنار فی الاصول وشرح القطر
فی النحو ومختصر الفتاوی الصوفیة والجمع بین فتاوی ابن نجیم
جمع التمرتاشی وجمع ابن صاحبها وله تعلیقة علی صحیح البخاری تبلغ
نحو ثلثین کراسا وعلی تفسیر البیضاوی من سورة البقرة الی سورة
الاسراء وحواش علی الدرر وغیر ذلک من الرسائل والتحریرات وعقد اقر له
بالفضل والتحقیق مشایخه واهل عصره حتی قال الشیخ خیر الدین
الرملی فی اجازته له وقد بدأنی بلطائف اسئلة وقفت بها علی کمال
روایته وسعة ملکته فاجبته غیر موسع علیه فکررا
علی ماهو اعلی فوددته فزاد فرأیت جوادا هانه فی غایة المکنة و
السبق فبعدت له الغایة فاتاه مسترنجا لا یخفق ومستبصرا
لا یطرق فلما تبین انه الرجل الذی حدثت عنه وصلت به الی
حالة یاخذ منی وآخذ منه الی ان قال فی شانه فیا من له شک فذا
فاسئل تجد جبلا فی العلم غیر مخلخل یباری فحول الفقه فیما یرونه
ویبرز للمیدان غیر مزلزل یقشر عن لب العلوم قشوره ویاتی
بما یختاره من مفصل ویقوی علی الترجیح فیه بثاقب من الفهم والادراک
غیر محول وفکر اذا ما حاول الصخر حله وان صح حل الصعب فی الحال یحلی
وما قلت هذا القول الا بعید ما سبرت خبایاه بافهم مقول وقال

شیخه العلامة محمد افندی المحاسنی فی اجازته له ایضا وانه ممن نشا
والفضائل تعله وتنهله والرغبة فی العلم تقرب له ما یحاوله من
ذلک وتسهله حتی نال من قداح الکمال القدح المعلی وفاز بما وشح به
صدر النباهة وحلی وکان لی علی الغوص علی غرر الفوائد اعظم
معین فافاد واستفاد وفهم واجاد اه وترجمه تلمیذه خاتمة البلغاء
المحبی فی تاریخه فقال ما ملخصه انه کان عالما محدثا فقیها
نحویا کثیر الحفظ والمرویات طلق اللسان فصیح العبارة جید التقریر
والتحریر وتوفی عاشر شوال سنة ۱۰۸۸ عن ثلاث وستین سنة ودفن
بمقبرة باب الصغیر اه وهرگاه مدائح منیفه ومحامد حصیفه حصکفی شنیدی
پس باید دانست که همین حصکفی در رد المحتار که محمد امین الشهیر بابن عابدین در
اول رد المحتار بمدح آن گفته اما بعد فیقول احوج المفتقرین الی رحمة
ارحم الراحمین محمد امین الشهیر بابن عابدین ان کتاب الدر المختار
شرح تنویر الابصار قد طار فی الاقطار وسار فی الامصار وفاق
فی الاشتهار علی الشمس فی رابعة النهار حتی اکب الناس علیه وصار
مفزعهم الیه فهو الحری بان یطلب ویکون الیه المذهب فانه الطراز
المذهب فی المذهب فلقد حوی من الفروع المنقحة والمسائل المصححة
ما لم یحوه غیره من کبار الاسفار ولم تنسج علی منواله ید الافکار
بید انه لصغر حجمه ووفور علمه قد بلغ فی الایجاز الی حد الالغاز وتمنع باعجاز
المجتاز فی ذلک المجاز عن انجاز الافراز بین الحقیقة والمجاز وقد کنت

صرفت فی معاناته برهة من الدهر وبذلت له مع المشقة شقة
من جدايد العمر واقتنصت بشبكة الافهام اجل شوارده وقيدت
باوتاد الاقلام جل اوابده وصرت فی الليل والنهار سميره حتى
اسر الى سره وضميره واطلعنى على حور المقصورات فی الخيام وكشف
لی عن وجوه مخدراته اللثام فطفقت اوشی صحائفه اللطيفة بما هو
فی الحقيقة بياض للصحيفة ثم اردت جمع تلك الفوائد وبسط سمطها تلك
الموائد من متفرقات الحواشی والرقاق خوفا عليها من الضياع الخ میفرماید و
روى الجرجانی فی مناقبه بسنده لسهيل بن عبد الله التستری انه قال
لو كان فی امة عيسى مثل ابی حنيفة لما تهودوا ولما تنصروا ومناقبه
اكثر من ان تحصى وصنف فيها سبط ابن الجوزی مجلدين كبيرين وسماه
الانتصار لامام ائمة الامصار و محمد امين الشهير بابن عابدين بشرح اين قول
در رد محتار گفته قوله وسماه الانتصار انما سمی بذلك لان الامام رضی الله
عنه لما شاعت فضائله وعمت الخافقين فواضله جرت عليه العادة
القديمة من اطلاق السنة الحاسدين فيه حتى طعنوا فی اجتهاده
وعقيدته بما هو مبرأ منه قطعا لقصد ان يطفئوا
نور الله ويابى الله الا ان يتم نوره كما تكلم بعضهم فی مالك
وبعضهم فی الشافعی وبعضهم فی احمد بل تكلمت فرقة فی ابی بكر وعمر
وفرقة فی عثمن وعلی وفرقة قد كفرت كل الصحابة وممن انتصر للامام
رحمه الله تعالى العلامة السيوطی فی كتاب سماه تبييض الصحيفة

والعلامة ابن حجر فی كتاب سماه الخيرات الحسان والعلامة يوسف
بن عبد الهادی الحنبلی فی مجلد كبير سماه تنوير الصحيفة وذكر فيه
عن ابن عبد البر لا تتكلم فی ابی حنيفة بسوء ولا تصدقن احدا
يسیء القول فيه فانی والله ما رأيت افضل ولا اورع ولا افقه
منه ثم قال ولا يغتر احد بكلام الخطيب فان عنده العصبية
الزائدة على جماعة من العلماء كابی حنيفة والامام احمد
وبعض اصحابه وتحامل عليهم بكل وجه وصنف فيه بعضهم
السهم المصيب فی كبد الخطيب واما ابن الجوزی فانه تابع الخطيب
وقد عجب سبطه منه حيث قال فی مرآة الزمان وليس العجب من الخطيب
فانه طعن فی جماعة من العلماء وانما العجب من الجد كيف سلك
اسلوبه وجاء بما هو اعظم قال ومن المتعصبين على ابی حنيفة الدارقطنی
وابو نعيم فانه لم يذكره فی الحلية وذكر من دونه فی العلم والزهد الخ
وهر چند بعد ثبوت صحت این حدیث شریف بآنهم بسندیکه رواة آن همه ثقات
واز رواة صحاح سنیه اند وآن هم بروایت امام احمد بن حنبل حاجتی بطرف
ذکر دیگر طرق حدیث شریف و نقل آن از دیگر اجله واعاظم محدثین باقی نماند لکن محض حسن توفیقه
بنابر مزید تحقیق وتصدیق و نهایت ابطال تزویر و تزویق ارباب تغریر و تلفیق وجوه آتیه طرق
دیگر هم مذکور و مسطور میشود و مصداق نور علی نور بوضوح ظاهر میسر وجه پنجم آنکه ابو حاتم
محمد بن ادریس الحنظلی الرازی این حدیث شریف را روایت کرده چنانچه احمد
بن محمد العاصمی در زین الفتی فی شرح سورة هل اتی گفته اخبرنا الحسین

روایت محمد بن ادریس رازی حدیث نور را

بن محمد قال حدثنا عبد الله بن ابی منصور قال حدثنا محمد بن بشر قال
حدثنا محمد بن ادریس الرازی قال حدثنا محمد بن عبد الله بن المثنی
قال حدثنی حمید الطویل عن انس بن مالك قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی بن ابی طالب من نور واحد
نسبح الله عز وجل فی یمنة العرش قبل خلق الدنیا ولقد سکن آدم
الجنة ونحن فی صلبه ولقد رکب نوح السفینة ونحن فی صلبه
ولقد قذف ابراهیم فی النار ونحن فی صلبه فلم نزل یقلبنا الله
عز وجل من اصلاب طاهرة الی ارحام طاهرة حتی انتهی بنا الی عبد المطلب
فجعل ذلك النور بنصفین فجعلنی فی صلب عبد الله وجعل علیا
فی صلب ابی طالب وجعل فی النبوة والرسالة وجعل فی علی الفروسیة
والفصاحة واشتق لنا اسمین من اسمائه فرب العرش محمود
وانا محمد وهو الاعلی وهذا علی فهذا الجهبذ العلامة ابن ادریس
امام اهل التحقیق والتاسیس قد روی هذا الحدیث الشریف فنضا
حجاب التلبیس وابطل کید کل مدغل منهمك فی التدلیس وایّد الحق
السدید النفیس ونصر الصدق الصحیح علی رغم کل جاحد خسیس و
نزع ارکان التعمیس واخزی سعی کل من فی قلبه حب الباطل رسیس
وذر القذی فی عین کل من رام التخدیع والتدلیس محاسن فاخره
ومناقب باهره ومحامد باذخه ومآثر شامخه ابو حاتم را از زبان اکابر واعاظم اجله
وافاخم سنیه معترف واساطین نقاد ومحققین والا نژاد شان از بحر زاخر فضل باهر

معترف

معترف ونبذی از مدائح او در مجلد حدیث تشبیه شنیدی پس بکنه جلالت وعظمت او
وا رسیدی وکفی له شرفا انه کان جاریا فی مضمار البخاری العالی النجاد
کما صرح به غیر واحد من ائمتهم الکبار ووجه ششم آنکه عبد الله بن احمد
بن محمد بن حنبل الشیبانی اینحدیث شریف را روایت نموده چنانچه در زوائد
مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام تصنیف والد خود علی ما نقل عنه گفته
حدثنا الحسن قال حدثنا احمد بن المقدام العجلی قال حدثنا الفضیل
بن عیاض قال حدثنا ثور بن یزید عن خالد بن معدان عن زاذان
عن سلمان قال سمعت حبیبی رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل قبل ان یخلق الله
آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئین
فجزء انا وجزء علی انتهی فهذا عبد الله الخلف السعید والنجل الرشید
لاحمد الامام القرم الصندید الفارع صهوة التحقیق والتنقید
الحائز للشرف الطارف والتلید قد حذا حذو والده المجید واقتفی
اثره السدید فروی الحدیث الشریف عن خالد العمید من طریق
اخر جدید مؤید لافادة شیخه وامامه المجید وکسر فقرات ظهر
کل منکر جاحد عنید وحصد نواجم شرور کل متعصب مرید وقطع
من کل حاقد متعسف الورید واقحمه فی العذاب الوبیل الشدید
واذاقه علز الحمیم ومضض الصدید فالعجب کل العجب کیف یدعی
المخاطب العمید هذا الاجماع المنکر الباطل الطرید ولا یدری

روایت عبد الله بن احمد حدیث نور را در زوائد کتاب مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام تصنیف والد خود

مدائح عبد الله بن احمد بن حنبل

مما یعلم شناعته کل من القی السمع و هو شهید فاستبصر و استیقن ولا تزل قدمك عن المنهج الحمید فقد دللناك علی الصواب الزاهر بابلغ التایید و کشفنا عنك غطاءك فبصرك الیوم حدید فضائل و محامد عبد الله فرزند ارجمند امام احمد از افادات اکابر ائمه ماهرین و اجله اساطین حاذقین و افاخم محدثین نقدین و اعاظم شیوخ محققین ظاهر است در مجلد حدیث غدیر شنیدی که علامه حافظ عبد الغنی بن عبد الواحد حنبلی مقدسی در کمال فی معرفة الرجال گفته عبد الله بن احمد بن حنبل ابو عبد الرحمن الشیبانی البغدادی سمع اباه و یحیی بن معین و ابا بکر و عثمان ابنی ابی شیبة و ابا خیثمة الی ان قال ابو بکر الخطیب کان ثقة ثبتا فهما و قال بدر بن ابی بدر البغدادی عبد الله بن احمد جهبذ ابن جهبذ و قال ابو الحسین بن المنادی لم یکن فی الدنیا اروی عن ابیه منه لانه سمع المسند و هو ثلثون الفا و التفسیر و هو مائة و عشرون الفا سمع منها ثمانین الفا و الباقی وجادة و الناسخ و المنسوخ و التاریخ و حدیث شعبة و المقدم و الموخر فی کتاب الله تعالی و الجوابات فی القرآن و المناسك الکبیر و الصغیر و حدیث الشیوخ و غیر ذلك قال و ما زلنا نری اکابر شیوخنا یشهدون له بمعرفة الرجال و علل الحدیث و الاسماء و الکنی و المواظبة علی طلب الحدیث فی العراق و غیرها و یذکرون عن اسلافهم الاقرار له بذلك حتی ان بعضهم لیسرف فی تقریظه ایاه بالمعرفة و زیادة السماع للحدیث علی ابیه اخبرنا ابو الیمن الکندی انبا ابو منصور انبا

مدائح عبد الله بن احمد بن حنبل از کمال فی معرفة الرجال

ابوبکر

مدائح عبد الله بن احمد

ابو بکر الخطیب حدثنی ابو یعلی محمد بن الحسین الفراء قال وجدت علی ظهر کتاب رواه ابو الحسن السوسنجردی عن اسمعیل الخطبی قال بلغنی عن ابی زرعة انه قال قال لی احمد بن حنبل ابنی عبد الله محظوظ من علم الحدیث و من حفظ الحدیث لا یکاد یذاکرنی الا بما احفظ و به انبا الخطیب حدثنی محمد بن علی الصوری انبا عبد الرحمن بن عمر ثنا محمد بن اسحق الملحمی حدثنی ابراهیم بن محمد قال سمعت عباسا الدوری یقول کنت یوما عند ابی عبد الله احمد بن حنبل فدخل علیه ابنه عبد الله فقال لی احمد یا عباس ان ابا عبد الرحمن قد وعی علما کثیرا و قال عبد الرحمن بن ابی حاتم سمعت معه من ابراهیم بن طلد و کتب الی بمسائل ابیه و بعلل الحدیث و قال ابو احمد بن عدی عبد الله بن احمد بن حنبل ابو عبد الرحمن نبل بابیه و له فی نفسه محل فی العلم فاحیی علم ابیه من مسنده الذی قرأه علیه ابوه خصوصا فلم یقرأه علی غیره و مما سال اباه عن رواة الحدیث فاخبره به ما لم یساله غیره و لم یکتب عن احد الا من امره ابوه ان یکتب عنه و قال ابو علی الصواف ولد عبد الله بن احمد سنة ثلث عشرة و مائتین و مات سنة تسعین و مائتین و قال اسمعیل الخطبی صلی علیه زهیر بن صالح ابن اخیه و دفن فی مقابر باب التبن و کان الجمع کثیرا فوق المقدار و ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبی در تذکرة الحفاظ گفته عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل الامام الحافظ الحجة

صواب ابو الحسین کما فی حاشیة الکمال

مدائح عبد الله بن احمد بن حنبل از تذکرة ذهبی

ابو عبد الرحمن محدث العراق ولد امام العلماء ابی عبد اللہ الشیبانی
المروزی الاصل البغدادی ولد سنة ثلاث عشرة ومائتین وسمع
من ابیه فاکثر ومن یحیی بن عبدویه صاحب شعبة والهیثم بن
خارجة ومحمد بن ابی بکر المقدمی وشیبان بن فروخ وطبقتهم ومنعه
ابوه السماع من علی بن الجعد حدث عنه النسائی وابو بکر النجاد
ودعلج واسحق الکاذی وابو علی بن الصواف وابو بکر الشافعی واحمد
بن محمد البنانی وابو بکر القطیعی وخلائق قال الخطیب کان ثقة ثبتا
فهما وقال احمد بن المنادی فی تاریخه لم یکن احد اروی فی الدنیا عن
ابیه من عبد اللہ بن احمد لانه سمع منه المسند وهو ثلثون الفا والتفسیر
وهو مائة وعشرون الفا سمع ثلثه والباقی وجادة وسمع منه التاریخ
والناسخ والمنسوخ وحدیث شعبة والمقدم والمؤخر من کتاب اللہ
وجوابات القرآن والمناسك الکبیر وغیر ذلك وحدیث الشیوخ وما زلنا
نری اکابر شیوخنا یشهدون لعبد اللہ بمعرفة الرجال ومعرفة علل
الحدیث والاسماء والمواظبة علی الطلب حتی افرط بعضهم وقدمه
علی احمد قلت کم سمعت من ابیك قال مائة الف وبضعة عشر الفا
ویروی عن ابی زرعة قال لی احمد ابنی عبد اللہ محظوظ من علم الحدیث
لا یذاکرنی الا بما لا احفظ قال عباس الدوری قال لی ابو عبد اللہ
یا عباس قد وعی عبد اللہ علما کثیرا وقال ابو علی بن الصواف عنه قال
کل شیء اقول قال ابی قد سمعته منه مرتین وثلثة واقله مرة قلت

مات عبد اللہ فی سن ابیه فی شهر جمادی الآخرة سنة تسعین و
مائتین وکان جنازته مشهورة رحمه اللہ تعالی وابن حجر عسقلانی در تهذیب
التهذیب گفته عبد اللہ بن احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن
اسد الشیبانی ابو عبد الرحمن البغدادی روی عن ابیه وابراهیم
بن الحجاج السامی واحمد بن منیع البغوی وابی ابراهیم اسمعیل بن ابراهیم
الترجمانی والحسن بن حماد سجادة والحکم بن موسی وداود بن رشید
وابی الربیع الزهرانی وداود بن عمرو الضبی وعبد الاعلی بن حماد النرسی
وعبید اللہ بن معاذ العنبری وشریح بن یونس وابی بکر بن ابی شیبة
وکامل بن طلحة الجحدری والهیثم بن خارجة ویحیی بن عبدویه
مولی بنی هاشم ومنصور بن ابی مزاحم ومحمد بن جعفر الورکانی
ومحمد بن الصباح الدولابی ویحیی بن معین وخلق کثیر روی عنه النسائی
حدیثین وابو بکر بن زیاد وابو بکر النجاد واحمد بن کامل والمحاملی وابو القسم
البغوی ویحیی بن صاعد ومحمد بن مخلد ودعلج بن احمد وابو بکر الشافعی
وابو سهل بن زیاد القطان وابو الحسین بن المنادی وابو القسم الطبرانی
وابو احمد العسال الاصبهانی وابو عوانة الاسفراینی وابو علی الصواف
وابو بکر القطیعی وجماعة قال عباس الدوری سمعت احمد یقول قد وعی
عبد اللہ علما کثیرا وقال الخطیب بلغنی عن ابی زرعة قال قال لی احمد ابنی
عبد اللہ محظوظ من علم الحدیث لا یکاد یذاکرنی الا بما لا احفظ وقال
ابو علی الصواف قال عبد اللہ بن احمد کل شیء اقول قال ابی فقد سمعته

مرتین او ثلثة وقال ابن ابی حاتم کتب الیّ بمسائل ابیه وبعلل الحدیث
وقال ابو الحسین بن المنادی لم یکن فی الدنیا احد اروی عن ابیه منه
لانه سمع منه المسند وهو ثلثون الفا والتفسیر وهو مائة وعشرون
الفا سمع منه ثمانین الفا والباقی وجادة والناسخ والمنسوخ والتاریخ
وحدیث شعبة وجوابات القرآن والمناسك وغیر ذلك من التصانیف
وحدیث الشیوخ قال وما زلنا نری اکابر شیوخنا یشهدون له بمعرفة
الرجال وعلل الحدیث والاسماء والکنی والمواظبة علی الطلب حتی ان
بعضهم اسرف فی تقریظه ایاه بالمعرفة وزیادة السماع علی ابیه وقال
ابن عدی نبل بابیه وله فی نفسه محل فی العلم ولم یکتب عن احد الا من امره
ابوه ان یکتب عنه وقال بدر بن ابی بدر البغدادی عبد الله بن احمد
جهبذ بن جهبذ وقال الخطیب کان ثقة ثبتا فهما وقال ابو علی الصواف
ولد سنة ۲۱۳ ومات سنة ۲۹۰ وکذا ارخه اسمعیل الخطبی وزاد
فی جمادی الاخرة قلت وقال النسائی ثقة وقال السلمی سألت الدار قطنی
عن عبد الله بن احمد وحنبل بن اسحق فقال ثقتان نبیلان وقال ابو بکر
الخلال کان عبد الله رجلا صالحا صادق اللهجة کثیر الحیاء وذهبی در
عبر در وقائع سنة تسعین و مائتین گفته وفیها توفی الحافظ ابو عبد الرحمن
عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل الذهلی الشیبانی ببغداد فی
جمادی الاخرة وله سبع وسبعون سنة کابیه وکان اماما خبیرا
بالحدیث وعلله مقدما فیه وکان من اروی الناس عن ابیه

وقد سمع من صغار شیوخ ابیه وهو الذی رتب مسند والده ویافعی در
مرآة الجنان در وقائع سنة تسعین و مائتین گفته وفی السنة المذکورة الحافظ
ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل الشیبانی کان اماما خبیرا بالحدیث
وعلله مقدما فیه وسیوطی در طبقات الحفاظ گفته عبد الله بن احمد
بن حنبل البغدادی الحافظ روی عن ابیه وابن معین وخلق وعنه النسائی
وابن صاعد وابو عوانة والطبرانی وابو بکر النجاد والقطیعی وابو بکر الشافعی
وخلق قال ابو زرعة قال لی احمد بن حنبل ابنی عبد الله محظوظ من
علم الحدیث لا یکاد یذاکرنی الا بما لا احفظ قال ابن عدی نبل بابیه
وله فی نفسه محل فی العلم فاحیی علم ابیه ولم یکتب عن احد الا من
امره ابوه ان یکتب وقال الخطیب کان ثقة ثبتا فهما ولد سنة ثلث عشرة
ومائتین ومات سنة تسعین ومائتین **وجه هفتم** آنکه این حدیث شریف را
احمد بن موسی بن مردویه الاصفهانی که از اعاظم و افاخم اساطین محدثین سنیه است
روایت نموده چنانچه اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته اخبرنا شهردار هذا
اجازة اخبرنا عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمدانی کتابة حدثنا
الشریف ابو طالب الجعفری حدثنا ابن مردویه الحافظ حدثنا اسحق
بن محمد بن علی بن خالد حدثنا احمد بن زکریا حدثنا ابو طهمان
حدثنا محمد بن خالد الهاشمی حدثنا الحسین بن اسمعیل بن حماد
عن ابیه عن زیاد بن المنذر عن محمد بن علی بن الحسین عن ابیه عن
جده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کنت انا وعلی نورا بین

یدی الله تعالی من قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم سلک ذلک النور فی صلبه فلم یزل الله تعالی ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب فقسمه نصفین قسما فی صلب عبد الله وقسما فی صلب ابی طالب فعلی منی وانا منه لحمه لحمی ودمه دمی فمن احبه فبحبی احبه ومن ابغضه فببغضی ابغضه فهذا ابن مردویه امام الحفاظ رئیس الصدق والایقاظ بالغ فی الارشاد والتنبیه والایقاظ حیث روی الحدیث الشریف ناصرا للحق سالکا سوی الصراط مرغما انوف ارباب الجحود والالطاط محترزا عن الزیغ والاختلاط غیر معرج علی مجازفات الانکاس السقاط فالله ولی التوفیق والصائن عن الاختباط **وجه هشتم** آنکه حافظ ابو عمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمری القرطبی در کتاب بهجة المجالس وانس المجالس که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی چلپی در کشف الظنون گفته بهجة المجالس وانس المجالس للحافظ ابی عمر یوسف بن عبد الله بن عبد البر النمری القرطبی المتوفی سنة ثلث وستین واربعمائة وهو فی مجلد من الکتب المعتبرة فی المحاضرات مرتب علی مائة واربعة وعشرین بابا اوله اما بعد فان اولی الخ بعد ذکر فضائل عدیده جناب امیر المؤمنین علیه السلام که از جمله آن حدیث طیر ست گفته وقال صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی من نور واحد نسبح الله تعالی یمنة العرش قبل ان یخلق آدم بالفی عام فلما ان خلق الله آدم جعل ذلک النور فی صلبه ولقد سکن الجنة ونحن فی صلبه ولقد هم بالخطیئة ونحن فی صلبه ولقد رکب نوح السفینة ونحن فی صلبه ولقد قذف ابراهیم فی النار ونحن فی صلبه فلم یزل ینقلنا الله عز وجل من اصلاب طاهرة الی ارحام طاهرة حتی انتهی بنا الی عبد المطلب فقسمنا بنصفین فجعلنی فی صلب عبد الله وجعل علیا فی صلب ابی طالب وجعل فی النبوة والبرکة وجعل فی علی الفصاحة والفروسیة وشق لنا اسمین من اسمائه فذو العرش محمود وانا محمد والله الاعلی وهذا علی فلله در ابن عبد البر حیث صدق وبر وابان عن صحة هذا الحدیث الشریف الذی هو قذی عین کل معاند نابح هر فظهر ان المنکر له والراد علیه والمکذب له لا یمیز الهر من البر وانه بهذه الخسارة والجسارة اعظم جریرة جر وافحش طعن علی نفسه جر وخدع معتقدیه بتلبیس الحق وتدلیس الباطل وغر وما نفعهم بهذا التلمیع بل اعظم ضررهم واضر وانه وان سرهم ظاهرا لکنه حقیقة اخزاهم واقحمهم فی الوبال والنکال وما سر فیا للعجب من المخاطب الحاذق والفاضل الماهر الصادق کیف یدعی اجماع السنیة علی وضع هذا الحدیث الشریف وابن عبد البر امامهم الفائق الواصل الی الحقائق المدرک للدقائق یظهر صحته بنسبته حتما وجزما الی افضل الخلائق علیه وآله افضل صلوة وسلام ما ذر شارق وبرق بارق واضاء بازق وجن غاسق فهل یقول اتباع المخاطب ان ابن عبد البر والعیاذ بالله متهور مائق او متهجم فاسق او معاند مارق لاجماع السنیة خارق او یندمون علی کذبه وفریته وافترائه فیرجعون الی الحق الحقیق بالاتباع الواثق **وجه نهم** آنکه ابو بکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی اینحدیث شریف را در تاریخ بغداد که ممدوح ائمه نقاد ست روایت نموده چنانچه محمد بن یوسف الکنجی در کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب گفته الباب السابع والثمانون فی ان علیا خلق من نور النبی اخبرنا

ابراهیم بن برکات الخشوعی بمسجد الربوة من غوطة دمشق اخبرنا الحافظ علی بن الحسن اخبرنا ابو القسم هبة الله اخبرنا الحافظ ابو بکر الخطیب اخبرنا علی بن محمّد بن عبد الله العدل العدلی اخبرنا ابو علی الحسن بن صفوان حدّثنا محمّد بن سهل العطّار حدّثنی ابو ذکوان حدثنی حرب بن بیان الضریر من اهل قیسارية حدثنی احمد بن عمرو حدّثنا احمد بن عبد الله عن عبید الله بن عمرو عن عبد الکریم الجزری عن عکرمة عن ابن عبّاس قال قال النبی صلّی الله علیه وسلّم خلق الله قضیبا من نور قبل ان یخلق الدنیا باربعین الف عام فجعله امام العرش حتّی کان اوّل مبعثی فشق منه نصفا فخلق منه نبیّکم والنّصف الاخر علیّ بن ابی طالب قلت هکذا اخرجه امام اهل الشام عن امام اهل العراق کما سقناه وهو فی کتابیهما فیا للعجب العجیب یروی هذا الحدیث الشریف النقّاد الخطیب الذی هو اماهو البارع الحسیب وملاذهو الجهبذ المحقق الادیب ومنتجع اهل الحدیث وفخار ارباب السیر والتنقیر والتنقیب ومميز السلیم من السقیم ومزیّل المقبول من المعیب وهو النافی للکذب عن الدین الحنیف والشرع الشریف ثم یکون موضوعا باجماع سنیة عند المخاطب اللبیب هل هذا الا بهت غریب وعدوان مثیر للقلق والوجیب فالله القریب المجیب هو المجازی علی اعتدائهم وجفائهم وهو حسیب وحامد فاخره ومدائح زاهره ومناقب عقیله وفضائل جلیله واطرائات جمیله تاریخ بغداد

روایت خطیب بغدادی حدیث نور را

که دران حدیث نور روایت کرده از افادات علمای نقاد وتحقیقات اساطین والانزاو بلکه از ارشادات مخاطب رئیس الاوتاد در کمال وضوح وظهور است بن جزله در مختار مختصر تاریخ بغداد گفته ولما کان الحدیث والعنایة به ومعرفة الرّجال الناقلین له من اجلّ العلوم الشرعیة واشرفها استحق من صرف الیه زمانه ووفّر علیه تعبه الثناء والمدح والترحم علی السلف الماضین منهم وقد صنّف الناس فی ذلک واوغلوا وبالغوا ومیّزوا الثقة من المتّهم والضّعیف من القویّ وما اعظم فائدة ذلک واجلّ موقعه لکثرة مادسّ الملاحدة والزنادقة من الاحادیث الموضوعة البشعة المنفرة التی فسد بسماعها خلق من الناس واعتقد الغرّ عند سماعها انّها من قول صاحب الشرع فهلک وتسرع الی التکذیب ومال الی الخلاعة نعوذ بالله من الشقاء والبلاء وهذا الکتاب الذی صنّفه الشیخ ابو بکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب الحافظ البغدادی رحمه الله وسمّاه تاریخ بغداد کتاب جلیل فی هذا العلم نفیس قد تعب وسهر فیه واطال الزّمان والله تعالی یثیبه ویحسن الیه الا انّه طویل وللاطالة آفات اقویها الملل والملل داعیة الترک وقد استخرت الله واختصرته وذکرت اسماء الرجال الذین ذکرهم علی ترتیبه وما استحسنته من غیر حکایة وشعر وحدیث نقلته فالاغراض تختلف وهوی القلوب سریرة لا تعلم وحدیث نقلته فالاغراض ای حکایة واحدة ۱۲ ومنهم آنکه ابو الحسن علی بن محمّد بن الطیّب الجلابی المعروف بابن المغازلی اینحدیث شریف ابستطریق روایت نموده

چنانچه در کتاب مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام که نسخهٔ آن جناب الحبر الهمام عمدة الکرام مولوی سید شریف حسین خان ادام الله المنان برای حقیر از مدینهٔ خرید فرموده آورده اند گفته قوله علیه السلام کنت انا وعلی نورا بین یدی الله اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی رحمه الله قال اخبرنا ابو الحسن علی بن منصور الحلبی الاخباری قال حدثنا علی بن محمد العدوی الشمشاطی قال حدثنا الحسن بن علی بن زکریا قال حدثنا احمد بن المقدام العجلی قال حدثنا الفضیل بن عیاض عن ثور بن یزید عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان الفارسی قال سمعت حبیبی محمدا رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل یسبح الله ذلک النور ویقدسه قبل ان یخلق آدم بالف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة اخبرنا ابو طالب محمد بن احمد بن عثمان قال حدثنا محمد بن الحسن بن سلیمان قال حدثنا عبد الله بن محمد العکبری قال حدثنا عبد الله بن محمد بن حسان الهروی قال حدثنا جابر بن سهل بن عمر بن حفص حدثنی ابی عن الاعمش عن سالم بن ابی الجعد عن ابی ذر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نورا عن یمین العرش یسبح الله ذلک النور ویقدسه قبل ان یخلق الله آدم باربعة عشر الف عام فلم ازل انا وعلی فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب

اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی نا ابو عبد الله محمد بن علی بن مهدی السقطی الواسطی املاء قال اخبرنا احمد بن علی القواریری الواسطی نا محمد بن عبد الله بن ثابت نا محمد بن مصفی نا بقیة بن الولید عن سوید بن عبد العزیز عن جابر بن عبد الله عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الله عز وجل انزل قطعة من نور فاسکنها فی صلب آدم فساقها حتی قسمها جزئین جزءا فی صلب عبد الله وجزءا فی صلب ابی طالب فاخرجنی نبیا واخرج علیا وصیا فهذا ابو الحسن الجلابی المغازلی الحاوی لمحاسن الفضائل ومکارم المعالی قد اثبت حتما هذا الحدیث الشریف رغما لاناف المنکرین الجاحدین ونسف الرماد علی وجوه الحائدین عن الدین واوجع قلوب الرادین المبطلین واغاظ صدور الصادین المدغلین فانمات سعی الجلابی ملح تزویقات المخاطب الخالب الجالب انواع الختل اثماثا وصار هو فی غزله ونسجه کالتی نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ انکاثا ومخفی نماند که در آخر نسخهٔ حاضرهٔ مناقب ابن المغازلی این عبارت مسطور ست قال فی النسخة التی نقلت منها هذه قال فی الام قال فی نسخة الفقیه بهاء الدین علی بن احمد الاکوع فرغ من نسخها ابو الحسن علی بن محمد بن الحسن بن ابی نزار بن الشرقیة بواسط العراق فی ثانی عشر من شوال من سنة خمس وثمانین وخمسمائة والله ولی التوفیق ثم قال فی ام الام وفرغت من نسخها فی جمادی الاخره

من سنة ثلث وعشرين وستمائة وكتب عمر بن الحسن بن ناصر بن يعقوب
ختم الله له بخير وقال في آخر هذه النسخة يوم تاسع عشر من شهر
المحرم الحرام من سنة احدى وتسعين وتسعمائة سنة بمدينة ثلا
حماه الله بالصالحين من عباده وكتب مالكه مملوك آل محمد سعيد
بن عبد الله بن صالح عفا الله عنه وحشره في زمرتهم وفرغت
انا من تحصيل هذه النسخة المباركة وانا الفقير الى مغفرة الله
وكرمه والعائذ به من اليم عذابه ونقمه الحسين بن عبد الهادي
بن احمد بن صلاح ثبته الله بالقول الثابت في الدنيا والآخرة
آخر نهار الخميس خامس شهر جمادى الآخرة سنة سبع وثلثين
والف سنة بمدينة ثلا حرسها الله تعالى بالصالحين من عباده
والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين هذا
وانا اسأل من اطلع على هذا الكتاب واستوصيه ان يدعو لي
بما امكن من الدعاء لاسيما لحسن الخاتمة والعقبى وبالله التوفيق
والاعانة وهو حسبي ونعم الوكيل و نیز در آخر نسخه مذکوره مسطور است
قال في آخر النسخة التي نقلت منها هذه ما لفظه حكاية حسنة
من المناقب مسموعة في فضل اهل البيت قال ابو الحسن علي بن محمد
بن الشرقية حضر عندي في دكاني بالوراقين بواسط يوم الجمعة
خامس ذي القعدة من سنة ثمانين وخمسمائة القاضي العدل
جمال الدين نعمة الله بن علي بن احمد العطار وحضر ايضا عندي

روایت ابن المغازلی ۴۸۳
۱۱۵
وجه دهم از وجوه اثبات حدیث نور و ابطال ادعای اجماع بر وضع آن

الامير شرف الدين ابو شجاع بن العبري الشاعر فسأل شرف الدين
القاضي جمال الدين ان يسمعه المناقب فابتدأ بالقراءة عليه من
نسختي التي بخطي في دكاني يومئذ وهو يرويها عن جده العلامة
العدل المعمر محمد بن علي المغازلي عن ابيه المصنف فهما في القراءة وقد
اجتمع عليهما جماعة اذ اجتاز ابو مصر قاضي العراق وابو العباس
دبيعة وهما ينبزان بالعدالة فوقفا يغوغيان وينكران عليه قراءة
المناقب واطنب قاضي العراق في التهزء والمجون وقال في جملة مقالته
على طريق الاستهزاء اي قاضي اجعل لنا وظيفة كل يوم جمعة بعد
الصلوة تسمعنا شيأ من هذه المناقب في المسجد الجامع فقال
لهم القاضي نعمة الله بن العطار ما انتما من اهلها انتما قد حضرتما
في درب الخطيب وذكرتما ان عليا ما كان يحفظ سورة واحدة
من كتاب الله تعالى والمناقب تتضمن انه ما كان في الصحابة اقرأ
من علي بن ابي طالب فما انتما من اهلها فاكثرا الغوغاء والتهزء
فضجر القاضي نعمة الله بن العطار وقال بمحضر جماعة كانوا وقوفا
اللهم ان كان لاهل بيت نبيك عندك حرمة ومنزلة فاخسف
به داره وعجل نكايته فبات في ليلته تلك وفي صبيحة يوم السبت
من سنة ثمانين وخمسمائة خسف الله تعالى بداره فوقعت هي
والقنطرة وجميع المسناة الى دجلة وتلف منه فيها جميع ما كان
يملكه من مال واثاث وقماش فكانت هذه المنقبة من اطرف

ما شوهد یومئذ من مناقب آل محمد صلوات الله علیهم فقال علی
بن محمد بن الشرقیة فی ذلك الیوم فی هذا المعنی ۔ یا ایها العدل الذی
هو عن طریق الحق عادل ٭ متجنبا سبل الهدی ٭ والی سبیل الغی مائل
اعمل اهل البیت یا ٭ مغرور ویحك انت هازل ٭ دع عنك اسباب الخلا
عة واستمع منی الدلائل ٭ بالامس حین جحدت من ٭ افضالهم بعض الفضائل
وجریت فی سنن التجبر ٭ ولست تسمع عذل عاذل ٭ نزل القضاء علی حیا
ك فی صباحك شر نازل ٭ اصبحت یا رك سباخات فی الثری خسف
الزلازل ٭ وبقیت یا مغرور فی الد ٭ ارین لم تحظ بطائل ٭ هذا الجزاء فی
الدنیا فحدثهم غدا ما انت قائل ٭ قال علی بن محمد بن الشرقیة
وقرأت المناقب التی صنفها ابن المغازلی بمسجد الجامع بواسط
الذی بناه الحجاج بن یوسف الثقفی لعنه الله ولقاه ما عمل فی
مجالس ستة اولها الاحد رابع صفر وآخرهن عاشر صفر سنة
ثلاث وثمانین وخمسمائة فی امم لا تحصی عددهم وکتب قاریها
بالمسجد الجامع علی بن محمد بن الشرقیة وظاهرست که کابلی امام
المستکبرین ومخاطب بمقام المتهوکین در پی ابطال وتوهین
وتکذیب وتهجین حدیث ولایت وحدیث طیر وحدیث انا مدینة العلم وحدیث
تشبیه وحدیث نور که همه در مناقب ابن المغازلی مذکورست افتادند و
زبان را بانواع خرافات ومکابرات واصناف هفوات ومجازفات کشادند
وپس مخاطب عمدة الحذاق وابن الجوزی کثیر الشقاق وکابلی فاقد الخلاق و

امثال

امثال ایشان از ارباب مکابره واصحاب اخفاق مثل قاضی عراق در استحقاق
عذاب وتنکیل وعنف سیاق وعقاب ارداوایباق ونهك وهتك بجم وصلم واخلاق
وخسف ورجف ونسف واغراق واتلاف مال وخسران مآل وسخط ایزد خلاق بی همتا نماند
واگر در دار دنیا بخسف وغرق مبتلا شدند او شانرا چه سود ومارا چه ضرر
وان عذاب الآخرة ادهی وامر وجه یازدهم آنکه ابو شجاع شیرویه بن شهردار
بن شیرویه بن فناخسرو الدیلمی الهمدانی اینحدیث شریف را روایت نموده چنانچه
در فردوس الاخبار که اصل نسخه آن پیش فقیر خاکسار حاضرست گفته سلمان
کنت انا وعلی نورا بین یدی الله مطیعا یسبح الله ویقدسه
قبل ان یخلق آدم باربع عشر الف سنة فلما خلق الله آدم رکب
ذلك النور فی صلبه ولم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب
عبد المطلب فجزء انا وجزء علی بن ابی طالب ونیز دیلمی در باب الخاء گفته
سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی
من نور واحد قبل ان یخلق آدم باربعة الف عام فلما خلق الله
تعالی آدم رکب ذلك النور فی صلبه فلم نزل فی شیء واحد حتی
افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة فهذا شیرویه
بن شهردار شهر سیف الانتقام والاصطلام علی المنکرین
الاغثام والجاحدین الاقزام وصال علی زاحفة المکابرین صولة
الضرغام حیث اثبت بروایة هذا الحدیث اجل فضیلة لعلی علیه السلام
وابان کذب الحاکمین بالوضع والمنهمکین فی الخدع علی سائر اولی الالباب

والافهام بذكر هذا الحديث الشريف فى كتابه الذى مدحه
بنفسه ومدحه غيره من الاعلام الفخام **وجه دوازدهم** آنكه
ابو محمد احمد بن محمد بن على العاصمى در زين الفتى شرح سوره هل اتى حديث
نور را بطرق متعدده روایت کرده و بر مشابهت آنحضرت باحضرت آدم علیه السلام
در خلق استدلال کرده و روایات دیگر هم مؤید آن وارد کرده وهذه عبارته
ذكر مشابه ابينا آدم عليه السلام فانه قد وقعت المشابهة بين
المرتضى وبينه عليه السلام بعشرة اشياء اوّلها بالخلق والطينة
والثانى بالمكث والمدّة والثالث بالصّاحبة والزّوجة والرابع
بالتزويج والخلعة والخامس بالعلم والحكمة والسادس بالذّهن
والفطنة والسّابع بالامر والخلافة والثامن بالاعداء والمخالفة
والتاسع بالوفاة والوصيّة والعاشر بالاولاد والعترة اما الخلق
والطينة فانّ آدم عليه السّلام خلق من الطّين وخلط طينه بنور
اليقين فكان طينيا دينيّا وكذلك المرتضى خلق من الطينة الطاهرة
والتربة الزكيّة الزاهرة ولذلك قال المصطفى خلقت من اطيب
الطّين وخلق عليّ من اسفلها ثم خلطت العليا بالسّفلى فلولا النبوّة
والرسالة لكنت رجلا من امّتى والّذى يؤيّد ماقلنا ما اخبرنى
به محمّد بن ابى زكريا الثقة قال اخبرنا محمّد بن عبد الله الحافظ قال حدّثنا
اسحق بن محمّد بن علىّ بن خالد الهاشمىّ بالكوفة قال حدّثنا احمد
بن زكريا بن طهمان قال حدّثنا محمّد بن خالد الهاشمى قال حدّثنا الحسن

روایت نمودن عاصمی حدیث نور را بطرق عدیده در زین الفتی

بن اسمعيل بن حماد بن ابى حنيفة عن ابيه عن زياد بن المنذر عن محمّد
بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب عن ابيه عن جدّه قال قال
رسول الله صلّى الله عليه وسلم كنت انا وعلىّ نورا بين يدى الله
عزّ وجل من قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف عام فلمّا خلق الله
آدم نقل ذلك النّور من صلبه فلم يزل ينقله من صلب الى صلب
حتى اقرّه فى صلب عبد المطلب فقسّمه قسمين فصيّر قسمى فى صلب عبد الله
وقسم علىّ فى صلب ابى طالب فعلىّ منّى وانا منه لحمه من لحمى ودمه
من دمى فمن احبّه فبحبّى احبّه ومن ابغضه فببغضى ابغضه واخبرنا
محمّد بن يحيى قال اخبرنا ابو محمّد حاجب بن نذير المحاربى الكوفى القاضى
بكوفة قال اخبرنا ابو جعفر محمّد بن على بن دحيم الشيبانى قال
حدّثنا ابو عبد الله الحسين بن الحكم الحميرى قال حدّثنا ابراهيم
بن اسحق الضبّى قال حدّثنا عمرو بن ثابت عن ابى حمزة الثمالى عن سعيد
بن جبير عن ابى الحمراء عن النّبى صلّى الله عليه وسلّم قال لما اسرى
بى الى السّماء نظرت الى ساق العرش الايمن فاذا عليه مكتوب لا اله
الّا الله محمّد رسول الله ايّدته بعلى ونصرته به واخبرنا محمّد بن ابى
زكريّا قال اخبرنا محمّد بن عبد الله الحافظ قال اخبرنا سعيد بن
خالد المطوعى بنيسابور قال حدّثنا محمّد بن احمد بن ابى يحيى التّرمذى
قال حدّثنا موسى بن عيسى قال حدّثنا ايوب بن زهير وكان من
البكائين عن عبد الله بن عبد الملك عن مالك بن انس عن نافع

عن ابن عمر قال بینما رسول الله صلی الله علیه وسلم جالس ذات یوم
ببطحاء مکة اذ هبط علیه جبرئیل الروح الامین قال یا محمد ان
رب العرش یقرأ علیك السلام ویقول لك لما اخذ میثاق
النبیین اخذ میثاقك فی صلب آدم فجعلك سید الانبیاء وجعل
وصیك سید الاوصیاء علی بن ابی طالب ویقول یا محمد وعزتی
لو سالتنی ان ازیل السموات والارض لازلتها الکرامتك علی وذکر الحدیث
قال لم فکتب من حدیث مالك بن انس الا عن هذا الشیخ واخبرنا
الشیخ ابو عبد الله الحسین بن محمد البستی الارغندی قال حدثنا
ابو محمد عبد الله بن ابی منصور قال حدثنا ابو حاتم محمد بن ادریس
الحنظلی الرازی قال حدثنا محمد بن عبد الله بن انس بن مالك
الانصاری قال حدثنی حمید الطویل عن انس بن مالك عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال کل مولود یولد فهو فی سرته وانا وعلی
بن ابی طالب خلقنا من تربة واحدة اخبرنا الحسین بن محمد قال
حدثنا عبد الله بن ابی منصور قال حدثنا محمد بن بشر قال حدثنا
محمد بن عبد الله بن المثنی قال حدثنی حمید الطویل عن انس بن
مالك قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی
بن ابی طالب من نور واحد یسبح الله عز وجل فی یمنة العرش قبل
خلق الدنیا ولقد سکن آدم الجنة ونحن فی صلبه ولقد رکب نوح
السفینة ونحن فی صلبه ولقد قذف ابراهیم فی النار ونحن فی

صلبه

صلبه فلم یزل یقلبنا الله عز وجل من اصلاب طاهرة الی ارحام طاهرة
حتی انتهی بنا الی عبد المطلب فجعل ذلك النور بنصفین فجعلنی فی صلب
عبد الله وجعل علیا فی صلب ابی طالب وجعل فی النبوة والرسالة
وجعل فی علی الفروسیة والفصاحة واشتق لنا اسمین من
اسمائه فرب العرش محمود وانا محمد وهو الاعلی وهذا علی فهذه
الاحادیث تدل علی صحة ما اشرنا الیه ورجحان ما دللنا علیه
فهذا العاصمی قد جهد جهدا بلیغا کافیا وکد کدا سدیدا شافیا
فی اثبات هذا الحدیث الشریف من طرق متعددة ووجوه متنوعة
ثم استدل بها واحتج فانقذ المرتابین والمشککین من اللجج وکشف
قتام العناد والرهج واسعر لاحراق المعاندین لهبا شدید الوهج

وجه سیزدهم آنکه ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم النطنزی در خصائص
علویه علی ما نقل گفته انبانا ابو علی الحسن بن احمد بن الحسن الحداد قال
حدثنا ابو نعیم احمد بن عبد الله بن احمد الحافظ قال حدثنا احمد
بن یوسف بن خلاد النصیبی ببغداد قال حدثنا الحرث بن ابی اسامة
التمیمی قال حدثنا داود بن المحبر بن محمد قال حدثنا قیس بن الربیع
عن عباد بن کثیر عن ابی عثمان الرازی عن سلمان الفارسی قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول خلقت انا وعلی بن ابی طالب
من نور عن یمین العرش نسبح الله ونقدسه من قبل ان یخلق الله
عز وجل آدم باربع عشرة الاف سنة فلما خلق الله آدم نقلنا

الی اصلاب الرجال وارحام النساء الطاهرات ثم نقلنا الی صلب عبد المطلب
وقسمنا بنصفین فجعل النصف فی صلب ابی عبد الله وجعل النصف
فی صلب ابی طالب فخلقت من ذلك النصف وخلق علی من النصف الاخر
واشتق الله لنا من اسمائه اسما والله محمود وانا محمد والله الاعلی واخی
علی والله فاطر وابنتی فاطمة والله محسن وابنای الحسن والحسین فکان
اسمی فی الرسالة والنبوة وکان اسمه فی الخلافة والشجاعة فانا
رسول الله وعلی سیف الله فهذا ابو الفتح فتح باب الصواب بروایة
هذا الحدیث الشریف الکاشف للحجاب الممیز للقشر من اللباب فسد
خوخة التشکیك والارتیاب وزعزع ارکان المدغلین الاوشاب
واقام علی الحق حجة متینة لاولی الالباب و نیز نطنزی در خصائص گفته
اخبرنی علی بن ابراهیم القاضی بفرات قال اخبرنی والدی قال اخبرنی
جدی قال حدثنا حجاج بن وبه عن ابن نجیح عن مجاهد عن ابن
عباس رضی الله عنه قال لما خلق الله عز وجل آدم ونفخ فیه من
روحه عطس فالهمه الله الحمد لله رب العالمین فقال له ربه یرحمك
ربك فلما سجد له الملائکه تداخله العجب فقال یا رب خلقت خلقا
هو احب الیك منی فلم یجب ثم قال الثانی فلم یجب ثم قال الثالثة فلم
یجب ثم قال الرابعة فقال الله عز وجل له نعم ولولاهم ما خلقتك
فقال یا رب فارنیهم فاوحی الله عز وجل الی ملائکة الحجب ان ارفعوا
الحجب فلما رفعت اذا آدم بخمسة اشباح قدام العرش فقال یا رب

من

من هؤلاء قال یا آدم هذا نبیی وهذا علی امیر المؤمنین ابن
عم النبی وهذه فاطمة بنت نبیی وهذان الحسن والحسین ابنا علی وولدا نبیی
ثم قال یا آدم هم الاول ففرح بذلك فلما اقترف الخطیئة قال یا رب
اسالك بمحمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین لما غفرت لی فغفر الله له
فهذا الذی قال الله عز وجل فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه
فلما اهبط الی الارض صاغ خاتما فنقش علیه محمد رسول الله ویکنی آدم بابی
محمد و فضل و جلالت و عظمت و نبالت نطنزی بر متتبع از عبارت کتاب الانساب سمعانی که سابقا
در مجلد حدیث تشبیه مذکور شد ظاهر ست که نطنزی شیخ و استاد سمعانی ست
و او فضل اهل خراسان ست در لغت و ادب و قیام بصنعت شعر و سمعانی بر او
علم ادب خوانده و از و استفاده نموده و نیز ظاهر ست که سمعانی گاهی با و ملاقات
نکرده مگر اینکه از و کتابت کرده و اقتباس نموده و اخر امر و از و سماع حدیث
فرموده و از افاده علامه ابن النجار تابان ست که او نادره فلك و نابغه دهر
بوده و در بعض فضائل بر اهل زمان خود فائق بود و خلیل صفدی در وافی
بالوفیات افاده نموده که او از بلغا و اهل نظم و نثر بود سفر بلاد نموده و با کابر
ملاقات کرده و او کثیر المحفوظ و محب علم و سنت و زیاده کننده صدقه و صیام بود
صحبت کرد با ملوک و سلاطین و نزد ایشان برای او وجاهتی عظیم بود و او
بر ایشان بسیار تکبر می کرد و بر اهل علم از سر تواضع پیش می آمد **وجه چهاردهم** آنکه
ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه الدیلمی این حدیث شریف را
روایت نموده چنانچه از عبارات آتیه اخطب خوارزم ظاهر و باهر خواهد شد

وابراهیم بن محمد الحموینی در فرائد السمطین گفته انبأنی ابو طالب بن الحسین الخازن
عن ناصر بن ابی المکارم اجازة قال انبانا ابو المؤید الموفق بن احمد اجازة
ان لم یکن سماعا ح انبانی العزیز بن محمد عن والده ابی القاسم بن ابی الفضل
بن عبد الکریم اجازة قال اخبرنا شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی
اجازة انبانا عبدوس بن عبد الله حدثنا ابو علی محمد بن احمد العطشی
حدثنا ابو سعید العدوی الحسن بن علی حدثنا احمد بن المقدام العجلی
ابو الاشعث حدثنا الفضیل بن عیاض عن ثور بن یزید عن خالد بن
معدان عن زاذان عن سلمان قال سمعت حبیبی المصطفی محمدا صلی الله
علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل مطیعا
یسبح الله ذلک النور ویقدسه قبل ان یخلق الله آدم باربعة عشر
الف سنة فلما خلق الله تعالی آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل
فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء انا وجزء علی فهذا
شهردار الجلیل الفخار قد روی الحدیث الشریف الظاهر الاعتبار فوضح
الحق بروایته والباطل باد وظهر ان الابطال والانکار ناش من الحقد
والضغن المعقب للخسار وآت من التهور والتحیر الجالب للهوان و
الصغار **وجه پانزدهم** آنکه ابو المؤید موفق بن احمد بن ابی سعید اسحاق
المعروف باخطب خوارزم این حدیث شریف را روایت فرموده چنانچه در کتاب
المناقب که نسخهٔ آن در سفر عراق بدست این عبد مشتاق رسیده میفرماید اخبرنی
شهردار هذا اجازة اخبرنا عبدوس بن عبد الله الهمدانی کتابة حدثنا

ص ۱۰۸ / ۳۸۷
الفصل الرابع عشر فی بیان انه اقرب الناس من رسول الله صلی الله علیه وسلم وانه مولی من کان رسول الله مولاه

ابو الحسن علی بن عبد الله حدثنا ابو علی محمد بن احمد العطشی حدثنا ابو سعید العدوی الحسن بن
علی حدثنا احمد بن المقدام العجلی حدثنا ابو الاشعث حدثنا الفضیل بن عیاض عن ثور
بن یزید عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال سمعت حبیبی المصطفی محمدا صلی الله
علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل مطیعا یسبح الله
ذلک النور ویقدسه قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی
آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب
فجزء انا وجزء علی واخبرنی شهردار هذا اجازة اخبرنا عبدوس بن عبد الله
بن عبدوس الهمدانی کتابة حدثنا الشریف ابو طالب الجعفری حدثنا ابن مردویه
الحافظ حدثنا اسحق بن محمد بن علی بن خالد حدثنا احمد بن زکریا حدثنا ابن
طهمان حدثنا محمد بن خالد الهاشمی حدثنا الحسین بن اسمعیل بن حماد عن ابیه
عن زیاد بن المنذر عن محمد بن علی بن الحسین عن ابیه عن جده قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم کنت انا وعلی نورا بین یدی الله تعالی من قبل ان یخلق آدم باربعة
عشر الف عام فلما خلق الله آدم سلک ذلک النور فی صلبه فلم یزل الله ینقله
من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب فقسمه نصفین قسما فی صلب
عبد الله وقسما فی صلب ابی طالب فعلی منی وانا منه لحمه لحمی ودمه دمی فمن احبه
فبحبی احبه ومن ابغضه فببغضی ابغضه ونیز اخطب در کتاب المناقب گفته اخبرنی سید
الحفاظ ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی الهمدانی فیما کتب الی من
همدان اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمدانی کتابة حدثنا الشیخ الخطیب
ابو الحسن صاعد بن محمد بن الغیاث الدامغانی حدثنا ابو یحیی محمد بن عبد العزیز البسطامی

حدیث نور از کتاب المناقب اخطب خوارزم

ص ۳۰۱
الفصل التاسع عشر فی فضائل له شتی

حدثنا ابو بکر القرشی حدثنا ابو سعد الحسن بن علی بن زکریا حدثنا هدبة بن خالد القیسی
عن حماد بن ثابت البنانی عن عبید بن عمیر اللیثی عن عثمان بن عفان قال قال عمر بن الخطاب ان الله تعالی
خلق ملائکته من نور وجه علی بن ابی طالب فهذا ابو المؤید موفق المؤید الموفق لاحقاق
الحق وازهاق الباطل المزوق قد روی هذا الحدیث الشریف المحقق من طریقین وعززهما بثالث
فرمی اکباد المنکرین بسهم مفوق وقد ظهر ظهورا لامعا ووضح وضوحا ساطعا من صدر کتابه
هذا ان ما یرویه فیه یسیر من کثیر وغرفة من بحر غزیر فلا ینکر روایاته واخباره
ولا یبطل احادیثه واثاره الا کل متعصب حنق غریر والله ولی التوفیق والتبصیر
والصائن عن همزات کل خادع عن رویة الحق حسیر **وجه شانزدهم** آنکه علی بن الحسن
بن هبة الله المعروف بابن عساکر این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه محمد بن یوسف الکنجی
الشافعی در کفایة الطالب گفته اخبرنا ابو اسحق الدمشقی اخبرنا ابو القاسم الحافظ اخبرنا
ابو غالب بن البناء اخبرنا ابو محمد الجوهری اخبرنا ابو علی بن محمد بن احمد بن یحیی حدثنا
ابو سعید العدوی حدثنا ابو الاشعث حدثنا الفضیل بن عیاض عن ثور بن یزید عن
خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا
وعلی نورا بین یدی الله مطیعا یسبح ذلک النور ویقدسه قبل ان یخلق آدم باربعة
عشر الف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد
حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء انا وجزء علی قلت هکذا اخرجه محدث الشام
فی تاریخه فی الجزء الخمسین بعد الثلثمائة قبل نصفه ولم یطعن فی سنده ولم یتکلم
علیه وهذا یدل علی ثبوته فهذا ابن عساکر الامام الماهر والناقد المحقق الفاخر
ذو الفضل الزاهر والنبل الباهر الذی فنیت فی الثناء والاطراء علیه الدفاتر

ونفدت فی ذکر محاسنه ومحامده المحابر قد اوضح الحق الظاهر وارد عساکر الضلال
والجحود الخاثر واباد ملة الغی والعدوان الفاتر فشرق بریقه کل مجادل مکابر وظلم
علیه الجو المضیء الزاهر وکاد من شدة الخجل ان یدس نفسه هونا فی التراب الساتر
او یغرقه فی تیار بحر زاخر **وجه هفدهم** آنکه این حدیث شریف را نور الدین ابو الرجا
محمود بن محمد الصالحانی روایت نموده چنانچه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح
الفضائل گفته وعن علی بن حسین عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم کنت انا وعلی نورا بین یدی الله تعالی من قبل ان یخلق الله تعالی آدم سلک ذلک
باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم
النور فی صلبه فلم یزل الله ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب فقسمه
قسمین قسما فی صلب عبد الله وقسما فی صلب ابی طالب فعلی منی وانا منه لحمه لحمی ودمه دمی و
من احبه فبحبی احبه وعن جابر رضی الله تعالی عنه ان النبی صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم
کان بعرفات وعلی کرم الله وجهه تجاهه فقال یا علی ادن منی ضع خمسک فی خمسی یا علی خلقت انا
وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق بغصن منها ادخله الجنة
رواهما المحدث الاول الامام الصالحانی نور الدین ابو الرجا محمود بن محمد الذی سافر ورحل وادرک
المشایخ وسمع واسمع وصنف فی کل فن وروی عنه خلق کثیر وصحب بالعراق ابا موسی المدینی الامام
ومن فی طبقته باسناده الی الامام الحافظ ابی بکر بن مردویه باسناده مسلسلا مرفوعا والحدیث
الثانی الامام الحافظ الورع ابی نعیم الاصفهانی وروی الاول ایضا الامام شمس الدین محمد بن الحسن
بن یوسف الانصاری الزرندی المحدث بالحرم الشریف النبوی المحمدی در حدیث مناقب شاه مردی
باؤخذ صالحانی از همین عبارت ظاهر است لکن سابقا شنیدی که صاحب توضیح الدلائل در مقامات
دیگر بمدح وثنا و وصف واطرای او پرداخته گاهی بامام عالم ادیب اریب محلی بحلی مکارم وملقب در میان

ائمۀ اعلام محیی السنة وناصر الحدیث ومجدد الاسلام عالم ربانی وعارف سبحانی یاد کرده گاهی بمحیی السنة
صالحانی وگاهی بامام صالحانی تعبیر کرده کما لا یخفی علی ناظره **وجه سی و نهم** آنکه ابو الفتح ناصر بن عبد السید
المطرزی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه از عبارت سابقه حموینی در روایت شهردار واضح
وآشکار شد ونیز حموینی در فرائد السمطین گفته انبانی الشیخ ابو طالب بن الحسین بن عبید الله
عن محب الدین محمد بن محمود بن الحسن بن النجار اجازة عن برهان الدین ابی الفتح
ناصر بن ابی المکارم المطرزی اجازة قال انبانا ابو المؤید الموفق بن احمد المکی اخطب
خوارزم قال انبا سید الحفاظ ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی فیما کتب الی انبانا
ابو الفتح کتابة انبانا الشریف ابو طالب انبانا الحافظ ابن مردویه حدثنا اسحق بن محمد حدثنا
احمد بن زکریا بن طهمان حدثنا محمد بن خالد حدثنا الحسن بن اسماعیل عن ابیه عن زیاد بن المنذر
عن محمد بن علی بن الحسین عن ابیه عن جده صلوات الله علیهم قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم کنت انا وعلی نورا بین یدی الله تعالی من قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام
فلما خلق الله تعالی آدم سلک ذلک النور فی صلبه فلم یزل الله تعالی ینقله من صلب
الی صلب حتی اقره صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه
قسمین قسما فی صلب عبد الله وقسما فی صلب ابی طالب فعلی منی وانا منه لحمه لحمی
ودمه دمی فمن احبه فبحبی احبه ومن ابغضه فببغضی ابغضه فهذا المطرزی
ابو الفتح ناصر ناصر للحق الزاهر فاتح باب الصدق الباهر مطرز للصواب بالطراز الفاخر
کاسر ظهر کل معاند فاجر هاصر راس کل منکر خاسر فالحمد لله فی الاول والاخر وله الشکر
فی الباطن والظاهر علی توالی انعامه المتوافر وتواتر افضاله المتکاثر **وجه نوزدهم**
آنکه ابو محمد قاسم بن الحسین بن محمد الخوارزمی در شرح دیوان ابو العلاء در شرح

نیمه

روایت نمودن مطرزی حدیث نور را

بیت سه له الجوهر الساری یوهم شخصه ⁂ یجوب الیه محتدا بعد محتد ⁂
می فرماید هذا من قوله علیه السلام کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل من قبل
ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم نقل ذلک النور
الی صلبه فلم یزل ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب
فقسمه قسمین فصیر قسمی فی صلب عبد الله وقسم علی فی صلب
ابی طالب فعلی منی وانا منه فهذا العالم الحازم ابو محمد القاسم الذی
هو لشعائر الفضل والبراعة راسم ⁂ وبتحقیقه وتنقیده لوساوس
الخابطین حاسم ⁂ قد حسر القناع وشمر الذیل وکشف عن ساق الجد
والاجتهاد فی تشیید مبانی السداد والرشاد ⁂ وبلغ فی نصرة الحق
اقصاه ⁂ ووصل فی تایید الصدق منتهاه ⁂ واثبت الحدیث الشریف
قطعا وجزما ⁂ ویقینا وحتما ⁂ فلم یدع مقالا لقائل ⁂ ولا مساغا لمکابر
مجادل ⁂ فجرع المنکرین مرارات الغصص ⁂ وضیق علیهم الفرص ⁂ واذاقهم
بشع النغص ⁂ فهم مکابدون لانواع العلز والمضض مقاسون حتوف
النصب والجرض ⁂ قد اظلمت من تفاقم القلق وتراکم الحنق فی اعینهم
الدنیا المشرقة ⁂ ووقعوا من الحیرة والسدم فی المهامه المردیة
والمجاهل الموبقة ⁂ وعقائل محامد ونفائس مفاخر وروائع مآثر وجلائل
فضائل صدر الافاضل بر متتبعین افادات محققین اماثل مخفی نیست
یاقوت حموی در کتاب معجم الادبا گفته القاسم بن الحسین بن محمد
ابو محمد الخوارزمی صدر الافاضل حقا وواحد الدهر فی علم العربیة

احتجاج صدر الافاضل در شرح
دیوان ابو العلا بحدیث نور

مدائح صدر الافاضل
از معجم الادبا

صدقا ذوالخاطر الوقاد والطبع النقاد والقريحة الحاذقة والنحيزة
الصادقة بوع فی علم الادب وفاق فی نظم الشعر ونثر الخطب فهو
انسان عين الزمان وغرة جبهة هذا الاوان سالته عن مولده
فقال مولدی فی الليلة التاسعة من شعبان سنة خمس وخمسين
وخمسمائة وحضرت فی منزله بخوارزم فرأيت منه صدرا مملأ
الصدر ذا بهجة سنية واخلاق هنيئة وبشر طلق ولسان ذلق
فملأ قلبی وصدری واعجز وصفه نظمی ونثری واستنشدته من
قيله فانشدنی لنفسه بمنزله فی خوارزم فی سلخ ذی القعدة
سنة ست عشرة وستمائة ے يا زمرة الشعراء دعوة ناصح ∴
لا تاملوا عند الكرام سماحا ∴ ان الكرام باسرهم قد اغلقوا +
باب السماح وضيعوا المفتاحا ∴ ورايته شيخا بهي المنظر حسن
الشيبة كبيرها سمينا بدينا عاجزا عن الحركة وكان له فی حلقه
حوصلة كبيرة وقلت له ما مذهبك فقال حنفی ولكن لست
خوارزميا لست خوارزميا يكررها انما اشتغلت ببخارا فادی
رای اهلها نفی عن نفسه ان يكون معتزليا رحمه الله ثم قال ياقوت
بعد نقل بعض اشعاره وقال بعض الفضلاء الخراسانية فی الامام
صدر الافاضل يمدحه ے ان للعالمين فخرا وزينا ∴ وجمالا يجل عن
كل شين ∴ بفتی وافی العلوم نقاب ∴ مثله ما رأيت قط بعينی ∴
ليس فخر الورى الفتی المبرز الا ∴ افضل الناس قاسم بن الحسين ∴ وعبد القادر

در جواهر مضیه گفته القاسم بن الحسين بن احمد الخوارزمی النحوی ولد سنة خمس
وخمسين وخمسمائة تفقه علی ابی الفتح ناصر بن عبد السيد المطرزی واخذ
عنه العربية وله تصانيف شرح المفصل سماه التخمير ثلث مجلدات
وشرح سقط الزند والتوضيح فی شرح المقامات والزوايا والخبايا
فی النحو وله بدائع الملح قتلته التتار سنة سبع عشرة وستمائة
وجلال الدين سيوطی در بغية الوعاة گفته قاسم بن الحسين بن محمد ابو محمد
الخوارزمی قال ياقوت صدر الافاضل حقا واوحد الدهر فی علم
العربية صدقا الوقاد والطبع النقاد برع فی علم الادب
وفاق فی نظم الشعر ونثر الخطب فهو انسان عين الزمان وغرة جبهة
هذا الاوان ولد تاسع شعبان سنة خمس وخمسين وخمسمائة وكان
حنفيا سنيا ذا بهجة سنية واخلاق هنيئة وبشر طلق ولسان
ذلق صنف التخمير فی شرح المفصل بسيط السبيكة فی شرحه
متوسط المجمرة فی شرحه صغير شرح سقط الزند شرح المقامات
شرح الانموذج السير فی الاعراب شرح الابنية الزوايا والخبايا فی النحو
المحصل فی البيان وغير ذلك ونيز سيوطی در اشباه ونظائر گفته قال ياقوت
حدثنی صدر الافاضل قال كتب الی الصوفی المعروف بالصواب يسألنی
عن قول حسان رضی الله تعالی عنه فمن يهجو رسول الله منكم ويمدحه
وينصره سواء ∴ وقولهم ان فيه ثلثة عشر وجها فاجبته افدی
اماما وميض البرق منصدع ∴ من خلف خاطره الوقاد حين خطا ∴

ینبغی الصّواب لدینا من مباحثه * وما دری ان ما یعدّ الصواب خطاء
الذی یحضرنی فی هذا البیت من المرفوعات اثنا عشر فمنها قوله فهو
نحو فیها ثلاث مرفوعات المبتدا والفعل المضارع والضمیر المستکن
ومنها المبتدأ المقدّر فی قوله ویمدحه والمعنی ومن یمدحه فیکون
هنا علی حسب المثال الاوّل ثلاث مرفوعات ایضا ومنها المرفوعات
فی قوله وینصره احدهما الفعل المضارع والثانی الضمیر المستکن
فیه ومنها المرفوعات الاربعة فی قوله سواء اثنان من حیث انه
فی مقام الخبر من المبتدا ای و اثنان اخران من حیث ان فی کل واحد
ضمیرا راجعا الی المبتدأ فهذا یا سیّدی جهد المقل وغیر مرجوّ قطع المدّ
من الکلّ و محمود بن سلیمان کفوی در کتائب اعلام الاخیار گفته الشیخ الکامل
الفاضل القاسم بن الحسین بن احمد الخوارزمی النحوی ولد سنة خمس
وخمسین وخمسمائة تفقه علی ابی الفتح برهان الدین ناصر بن المکارم
عبد السید المطرزی واخذ عنه عن ابی المؤید موفق بن احمد المکی
عن نجم الدین عمر النسفی عن ابی الیسر البزدوی عن ابی منصور الماتریدی
عن ابی بکر الجوزجانی عن محمّد عن ابی حنیفة رحمهم الله تعالی واخذ
العربیّة عنه عن الزمخشری وله تصانیف منها شرح المفصل للعلامة
الزمخشری فی النحو سماه التخمیر فی ثلاث مجلدات وشرح سقط الزند
والتوضیح فی شرح المقامات والزوایا والخبایا فی النحو وله بدائع الملح
قتله التتر سنة سبع عشرة وستمائة وصلی بن سلطان محمد الحنفی

مناقب ... قاسم بن حسین خوارزمی

ص ۱۶۹ الکتیبة الثانیة عشر

القاری در اثمار جنیة گفته القاسم بن الحسن الخوارزمی النحوی له تصانیف
منها شرح المفصل سماه التخمیر ثلاث مجلّدات وشرح سقط الزند
والتّوضیح فی شرح المقامات والزوایا والخبایا فی النحو وله بدائع الملح
قتله التتار سنة سبع عشرة وستمائة **وجه بستم** آنکه امام الدین
ابو القاسم عبد الکریم بن محمّد بن عبد الکریم الرافعی القزوینی این حدیث شریف را
روایت نموده چنانچه ابراهیم بن محمد الحموینی در فرائد السمطین علی ما نقل عنه گفته
اخبرنا الشیخ العدل بهاء الدّین محمد بن یوسف بن البرزالی
بقرائتی علیه بسفح جبل قاسیون مایلی عقبة دمر ظاهر مدینة
دمشق المحروسة قلت له اخبرک الشیخ احمد بن الفرج بن علی بن
الفرج الاموی اجازة فاقرّ به ح واخبرنی الشیخ جمال الدین احمد بن محمّد
بن محمد المعروف بابن کویه القزوینی وغیره اجازة بروایتهم عن الشیخ الامام
امام الدّین ابی القاسم عبد الکریم بن محمّد بن عبد الکریم الرافعی القزوینی
اجازة انبانا الشیخ العالم عبد القادر بن ابی صالح الجیلی قال انبانا
ابو البرکات هبة الله بن موسی السقطی قال انبا القاضی ابو المظفر
هنّاد بن ابراهیم النسفی قال انبانا ابو الحسن محمّد بن موسی بن کریب
قال انبانا محمّد بن الفرحان حدّثنا محمّد بن یزید القاضی حدّثنا
اللبیب بن سعید عن العلا بن عبد الرحمن عن ابیه عن ابی هریرة
عن النّبیّ صلّی الله علیه وسلّم انّه قال لما خلق الله تعالی ابا البشر ونفخ
فیه من روحه التفت آدم یمنة العرش فاذا نور خمسة اشباح سجّدا

روایت عبد الکریم رافعی حدیث نور را

و دکعا قال آدم یا رب هل خلقت احدا من طین قبلی قال لا یا آدم قال فمن
هولاء الخمسة الذین اراهم فی هیئتی و صورتی قال هؤلاء خمسة من ولدك
لولاهم ما خلقتك هولاء خمسة شققت لهم خمسة اسماء من اسمائی
لولاهم ما خلقت الجنّة ولا النّار ولا العرش ولا الکرسی ولا السّماء
ولا الارض ولا الملائکة ولا الانس ولا الجنّ فانا المحمود وهذا محمّد وانا
العالی و هذا علی وانا الفاطر وهذه فاطمة وانا الاحسان و هذا الحسن
وانا المحسن و هذا الحسین آلیت بعزّتی انه لا یاتینی احد بمثقال حبّة
من خردل من بغض احدهم الّا ادخلته ناری ولا ابالی یا آدم هؤلاء
صفوتی بهم انجیهم وبهم اهلکهم فاذا کان لك الیّ حاجة فبهؤلاء توسّل
فقال النبیّ صلّی الله علیه وسلّم نحن سفینة النجاة من تعلّق بها
نجی ومن حاد عنها هلك فمن کان له الی الله حاجة فلیسال بنا
اهل البیت فهذا عبد الکریم بن محمّد الرافعی رافع لواء الفضل والنقد
والفقاهة امام ائمّة النبل والمجد والنباهة رئیس اصحاب الشرف
والظرف والوجاهة روی الحدیث الشریف رغاما لآناف ارباب
الانکار والجحود وحسما لعضیهات ائمّة الفریة والکنود وجزما
لشافة اهل المذق والتخلیط وهدما لدار المنهمکین فی التعسیر
والتخبیط **وجه بست و یکم** آنکه شیخ فرید الدین محمد العطار النیسابوری در
اسرار نامه گفته ؎ تو نور احمد و حیدر یکی دان ٭ که تا گردد بتو اسرار آسان
فهذا فرید الدین العطّار وهو فرید دهره و وحید عصره و قریع

دهانه

زمانه و عمیدا وانه قد تعطّرت الاکوان بروائح مآثره و تفحّمت
العوالم بنفحات مفاخره قد ردّ افی صدور الفاجرین الرائغین و دفع
فی نحور الخاسرین الزائغین وجعل سعی المبطلین للحدیث الشریف کرماد
اشتدّت به الرّیح و وجّه الی الجاحدین المکابرین سهما مصمیا لا یشوی
من التقریع والتقبیح حیث اثبت قطعا وجزما و بتّا وحتما اتحاد نور النّبی
والوصیّ صلوات الله وسلامه علیهما والهما ما اختلف الابکار
والعشیّ فرغم انف کل منکر جاحد حاقد غویّ و شیّد بنیان الحق
المشرق الوضی **وجه بست و دوم** آنکه ابو الربیع سلیمان بن موسی بن سالم
الکلاعی البلنسی المعروف بابن سبع اینحدیث شریف را در کتاب الشفا که مصطفی
بن عبد الله القسطنطینی المشهور بحاجی خلیفه بذکر آن گفته شفاء الصدور
لابن سبع الامام الخطیب ابی الربیع سلیمان البستی روایت نموده
چنانچه ابراهیم بن عبد الله الوصّابی در کتاب الاکتفا گفته وعنه ای عن
علیّ بن ابی طالب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلّی الله علیه
وسلّم خلقت انا وعلی من نور واحد یسبّح الله علی متن العرش
من قبل ان یخلق ابونا آدم بالفی الف عام فلمّا خلق آدم صرنا فی
صلبه ثم نقلنا من کرام الاصلاب الی مطهّرات الارحام حتّی صرنا
فی صلب عبد المطلب ثم قسمنا نصفین فصیرنی فی صلب عبد الله
وصار علیّ فی صلب ابی طالب فاختارنی بالنبوّة واختار علیّا
بالشجاعة والعلم والفصاحة واشتق لنا اسما من اسمائه فالله

مدائح ابو الربیع

روایت ابن سبع اندلسی کلاعی حدیث نور را

عمود وانا محمد والله الاعلى وهذا على اخرجه ابن الاسبوع الاندلسی
فی کتابه الشفا انتهى فهذا ابن سبع الکلاعی الذی منکر فضله یستحق السب
السباع وجاحد نبله یلیق القصب والقذاع کلا اتباعه عن الجنوح
والزیغ الی فظیع الانکار وصانهم عن الاقتحام والتردی فی هوة الخسار
والبوار حیث روی الحدیث الشریف فی کتابه الشفاء الشافی لادواء
الالباب والابصار و سلیمان بن موسی بن سالم از مشاهیر حفاظ اعاظم و نحاریر
محدثین افاخم و اجله معتبرین ذوی المکارم و اعلام اثبات حائزین مغانم
صاحب تصانیف عدیده و مدون تالیف مفیده و بقیه اعلام اثر و یادگار
اکابر ذوی الخطر بوده و مهارت و بصارت در حدیث داشته و علم حفظ و جمع
و معرفت جرح و تعدیل افراشته و موالید و وفیات اکابر عالی درجات را ذاکر و بر اهل
زمان خود خصوصا متاخرین درین باب متقدم و ماهر و خط او در اتقان و ضبط بی نظیر
و بعدیل خود و در تبحر در ادب و بلاغت و انشا رسائل فرد و بی مثیل و بجودت
نظم و خطبه خوانی و پرگوئی و ادراک مقصود و حسن سرد و لطف سیاق موصوف
و بتکلم از جانب ملوک در مجالس شان و تبیین مرادات شان بر منابر در محافل معروف
الی غیر ذلک ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته الکلاعی الامام العالم الحافظ البارع
محدث الاندلس و بلیغها ابو الربیع سلیمان بن موسی بن سالم بن حسان
الحمیری الکلاعی البلنسی ولد سنة خمس و ستین و خمسمائة قال ابو عبد الله
الابار سمع ببلنسیة ابا العطا بن البرید و ابا الحجاج بن ایوب و ارتحل فسمع
ابا القسم بن حبیش و ابا بکر بن الجد و ابا عبد الله بن زرقون و ابا عبد الله

مدائح ابو الربیع کلاعی اندلسی از تذکرة الحفاظ ذهبی

بن النجار

مدائح ابو الربیع کلاعی

بن النجار و ابا محمد عبید الله و ابا محمد بن نوبة و ابا الولید بن راشد
و ابا محمد الفرس و ابا عبد الله بن عروس و ابا محمد بن جمهور و نخبة
بن یحیی و خلقا سواهم و اجاز له ابو العباس بن مضا و ابو محمد عبد الحق
الازدی صاحب الاحکام و آخرون و عنی اتم عنایة بالتقیید و الروایة و
کان اماما فی صناعة الحدیث بصیرا به حافظا حافلا عارفا
بالجرح والتعدیل ذاکرا للموالید و الوفیات یتقدم اهل زمانه
فی ذلك وفی حفظه اسماء الرجال خصوصا من تاخر زمانه و عاصره
کتب الکثیر و کان خطه لا نظیر له فی الاتقان و الضبط مع الاستبحار
فی الادب و الاشتهار بالبلاغة فردا فی انشاء الرسائل مجیدا فی النظم
خطیبا فصیحا مفوها مدرکا حسن السرد و المساق لما ینقله مع
الشارة الانیقة و الزی الحسن و هو کان المتکلم عن الملوك فی زمانه
فی المجالس المبین عنهم لما یرومونه فی المحافل علی المنابر و لی خطابة
بلنسیة فی اوقات وله تصانیف مفیدة فی فنون عدیدة الف
المکتفی فی مغازی المصطفی و الثلثة الخلفاء فی اربع مجلدات و له مؤلف
حافل فی معرفة الصحابة و التابعین و کتاب مصباح الظلم یشبه
الشهاب و کتاب اخبار البخاری و کتاب الاربعین و غیر ذلك والیه
کانت الرحلة للاخذ عنه انتفعت به فی الحدیث کل الانتفاع
اخذت عنه کثیرا قلت حدث عنه ابو العباس احمد بن العماد
قاضی تونس و طائفة قال ابن مسدی لم القی مثله جلالة و نبلا

الاکتفا

وریاسةً وفضلاً وکان اماماً مبرّزاً فی فنون من منقول ومعقول
وموزون ومنثور جامعاً للفضائل برع فی علوم القرآن والتجوید
امّا الادب فکان ابن بجدته وهو ختام الحفّاظ ندب لدیوان الانشاء
فاستعفی اخذ القراآت عن اصحاب ابن هذیل وارتحل واختص بابی
القسم بن حبیش بمرسیة اکثرت عنه قال الابّار کان رحمه الله
ابداً کان یحدّثنا انّ السبعین منتهی عمره لرؤیا راها وهو آخر الحفّاظ
والبلغاء بالاندلس استشهد بکابیة تنیسة علی ثلثة فراسخ من
مرسیة مقبلاً غیر مدبر فی العشر من ذی الحجّة سنة اربع وثلثین
وستمائة قال الحافظ المنذری توفّی شهیداً بید العدوّ وکان مولده
بظاهر مرسیة فی مستهلّ رمضان سنة خمس وستین سمع بتنیسة
ومرسیة واشبیلیة وغرناطه وشُباطه ومَالقَه وسَنطَه ودانیة
وجمع مجالس تدلّ علی غزارة علمه وکثرة حفظه ومعرفته بهذا الشأن
کتب الینا بالاجازة سنة اربع عشرة ونیز ذهبی در عبر فی خبر من غبر در وقائع
اربع وثلثین وستمائة گفته وابو الرّبیع الکلاعی سلیمان بن سالم البلنسی
الحافظ الکبیر صاحب التصانیف وبقیة اعلام الاثر بالاندلس ولد
سنة خمس وستّین وخمسمائة سمع ابا بکر بن الجدّ وابا عبد الله بن زرقون
وطبقتهما قال الابّار کان بصیراً بالحدیث حافظاً حافلاً عارفاً
بالجرح والتعدیل ذاکراً للمولید والوفیات یتقدّم اهل زمانه فی ذلک
خصوصاً من تاخّر زمانه ولا نظیر لخطّه فی الاتقان والضبط مع

الاستبحار فی الادب والبلاغة کان فرداً فی انشاء الرسائل مجیداً فی النظم
خطیباً مفوّهاً مدرکاً حسن السّرد والمساق مع الشارة الانیقة وهو
کان المتکلّم عن الملوک من مجالسهم والمبین لما یریدون علی المنبر فی
المحافل وولّی خطابة بلنسیة وله تصانیف فی عدّة فنون استشهد
بکابیة تنیسة بقرب بلنسیة مقبلاً غیر مدبر فی ذی الحجّة ویافعی
در مرآة الجنان در وقائع سنه مذکوره گفته الحافظ ابو الرّبیع الکلاعی سلیمان
بن موسی البلنسی صاحب التصانیف وبقیة اعلام الاثر توفی بالاندلس
قال الابّار وکان قد فاق اهل زمانه وتقدّم علی اقرانه عارفاً بالجرح
والتعدیل ذاکراً للمولید والوفیات لا نظیر له فی الاتقان والضبط
مع الادب والبلاغة وکان فرداً فی انشاء الرسائل مجیداً فی النظم
خطیباً مهیباً مفوّهاً مدرکاً حسن السّرد والسّیاق مع الشارة الانیقة
متکلّماً عن الملوک فی مجالسهم مبیّناً لما یریدونه علی المنابر فی المحافل
ولی الخطابة وله تصانیف فی عدة فنون استشهد مقبلاً غیر مدبر
فی ذی الحجّة وجلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین السّیوطی در طبقات الحفاظ
گفته ابو الرّبیع الامام الحافظ البارع محدّث الاندلس وبلیغها سلیمان
بن موسی بن سالم بن حسان الکلاعی الحمیری البلنسی ولد سنة ٥٦٥ وسمع
ابا القاسم بن حبیش وخلقاً واجاز له ابن مضاء وابو محمّد عبد الحقّ
صاحب الاحکام واعتنی بهذا الشان اتمّ عنایة وکان اماماً فی صناعة
الحدیث بصیراً به حافظاً عارفاً بالجرح والتعدیل ذاکراً للمولید

والوفيات مقدم اهل زمانه فى ذلك وفى حفظ اسماء الرجال مع
الاستبحار فى الادب والاشتهار بالبلاغة فردا فى الانشاء له الاكتفاء فى
المغازى وكتاب فى معرفة الصحابة والتابعين حافل وغيره ولد
سنة ۵۶۵ مستهل رمضان ومات شهيدا بيد العدو فى عشرى ذى الحجة
سنة ۶۳۴ اجاز له المنذرى ومحمد بن يوسف شامى در سبل الهدى در ذكر شرح
رموز كتاب خود گفته او ابا الربيع فالثقة الثبت سليمان بن سالم
يعنى اذا اقلت او ابا الربيع ۱۲
الكلاعى واحمد بن محمد المقرى در نفح الطيب عن غصن الاندلس الرطيب گفته
وكانت وقعة انيجة التى قتل فيها الحافظ ابو الربيع الكلاعى رحمه الله
تعالى يوم الخميس لعشر بقين من ذى الحجة سنة اربع وثلثين و
ستمائة ولم يزل رحمه الله تعالى متقدما امام الصفوف زحفا الى الكفار
مقبلا على العدو ينادى بالمنهزمين اعن الجنة تفرون حتى قتل
صابرا محتسبا برد الله تعالى مضجعه وكان دائما يقول ان منتهى عمره سبعون
سنة لرؤيا رآها فى صغره فكان كذلك ورثاه تلميذه الحافظ ابو
عبد الله بن الابار بقصيدته الميمية الشهيرة التى اولها الما
باشلاء العلاء والمكارم ❊ تقد باطراف القنا والصوارم ❊ وعوجا
عليها مادبا ومفازة ❊ مصارع خصت بالطلى والجماجم ❊ نحيى
وجوها فى الجنان وجيهة ❊ بما اسدت من نسج القنا واللهازم ❊ وهى
طويلة ومن شعر الحافظ ابى الربيع المذكور رحمه تولت ليال للغواية جون
ووافى صباح للرشاد مبين ❊ ركاب شباب ازمعت عنك رحلة

وجيش مشيب جهزته منون ❊ ولا اكذب الرحمن فيما اجنه ❊ وكيف
ولا يخفى عليه جنين ❊ ومن لم يخل ان الرياء يشينه ❊ فمن مذهبى
ان الرياء يشين ❊ لقد ريع قلبى للشباب وفقده ❊ كما ريع بالعلق
الفقيد ضنين ❊ والمنى وخط المشيب بلمتى ❊ فخطت بقلبى للشجون
فنون ❊ وليل شبابى كان انضر منظرا ❊ وانق مهما لاحظته عيون ❊
فآها على عيش تكدر صفوه ❊ وانس خلا منه صفا وحجون ❊
ويا ويح فودى وفؤادى كلما ❊ تزيد شيبى كيف بعد يكون ❊
حرام على قلبى سكون بغرة ❊ وكيف مع الشيب الممض سكون ❊ وقالوا
شباب المرء شعبة جنة ❊ فما لى عرانى للمشيب جنون ❊ وقالوا
شجاك الشيب حدثان ما اتى ❊ ولم يعلموا ان الحديث شجون ❊ وقال ايضا
امولى الموالى ليس غيرك لى مولى ❊ وما احد يا رب منك بذا اولى ❊
تبارك وجه وجهت نحوه المنى ❊ فاوزعها شكرا واوسعها طولا ❊
وما هو الا وجهك الدائم الذى ❊ اقل حلى علياته يخرس القولا ❊
تبرأت من حولى اليك وقوتى ❊ فكن قوتى فى مطلبى وكن الحولا ❊
وهب لى الرضا ما لى سوى ذاك مبتغى ❊ ولو لقيت نفسى على نيله الهولا ❊
وكان رحمه الله تعالى حافظا للحديث مبرزا فى نقده تام المعرفة
بطرقه ضابطا لاحكام اسانيده ذاكرا لرجاله ريان من الادب خطيب
بلنسية واستقضى وكان مع ذلك من اولى الحزم والبسالة والاقدام
والجزالة حضر الغزوات وباشر القتال بنفسه وابلى بلاء حسنا

وروی عن ابی القسم بن حبیش وطبقته وصنّف کتبًا منها مصباح
الظلم فی الحدیث والاربعون عن اربعین شیخًا لاربعین من الصحابة والاربعون
السباعیّة والسّباعیات من حدیث الصدفی وحلیة الامالی فی الموافقات
والعوالی وتحفة الرّوّاد ونجعة الوّراد والمسلسلات والانشادات وکتاب
الاکتفاء فی مغازی رسول الله صلّی الله علیه وسلّم ومغازی الثلثة
الخلفاء ومیدان السابقین وحلبة الصّادقین المصدّقین فی غرض
کتاب الاستیعاب ولم یکمله والمعجم فیمن وافقت کنیته زوجته من الصحابة
والاعلام باخبار البخاری الامام والمعجم فی مشیخة ابی القاسم بن حبیش
وبرنامج روایاته وجنی الرّطب فی سنی الخطب ونکتة الامثال ونفثة السحر
الحلال وجهد النصیح فی معارضة المعرّی فی خطبة الفصیح والامتثال
لمثال المبهج فی ابتداع الحکم واختراع الامثال ومفاوضة القلب العلیل
ومنابذة الامل الطویل بطریقة المعرّی فی ملقی السبیل ومجازفة
اللحن للاحن الممتحن مائة مسئلة ملغزة ونتیجة الحب الصمیم وزکوة
المنثور والمنظوم فی مثال النعل النّبویة علی لابسها الصلوة والسلام
قال ابن رشید لو قال وزکوة النثیر والنظیم لکان احسن وله کتاب
الصحف المنشرة فی القطع المعشرة ودیوان رسائله سفر ودیوان شعره سفر
وتاج الدین دهان مکی در کفایة المتطلع که در آن مرویات شیخ خود حسن عجیمی جمع نموده
گفته کتاب الاکتفاء فی مغازی المصطفی والثلاثة الخلفاء تالیف الامام
ابی الربیع سلیمن بن موسی بن سالم الکلاعی اخبر به عن الشیخ احمد بن

محمّد القشاشی عن العلامتین الشمس محمّد بن احمد الرّملی والشیخ عبد الرحمن
بن الشیخ عبد القادر بن فهد فالثانی عن عمّه العلامة محمّد جار الله بن
الحافظ عبد العزیز بن فهد عن والده الحافظ عبد العزیز بن الحافظ عمر بن
فهد والاوّل عن العلامتین قاضی القضاة زکریا بن محمّد الانصاری والرحلة
شرف الدین عبد الحق بن محمّد السنباطی قال ثلثتهم انا به الامام الحافظ ابو الفضل
محمّد بن النّجم محمّد بن محمّد بن فهد المکی العلوی اذنا عن العلامة
برهان الدّین ابراهیم بن موسی بن ایوب الانباسی وابی الیمن محمّد بن
احمد الطبری اجازة قال انا به ابو عبد الله محمّد بن جابر بن محمّد بن
قاسم الوادی آشی اذنا قال انا به قاضی الجماعة ابو العبّاس احمد بن محمّد
بن الحسن الغماز سماعًا لجمیعه الّا یسیرًا منه فاجازة قال انا به مؤلفه
الامام ابو الربیع سلیمن بن موسی الکلاعی سماعًا لما فیه من سیرة ابن
اسحق واجازة لباقیه ان لم یکن سماعًا لجمیعه لضیاع منّی فذکره

وجه بست وسوم آنکه محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی این حدیث
شریف را بدو طریق در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده
وبابی خاص برای آن مع ذکر مؤیّدات عدیده آن عقد فرموده وتصریح صریح
بثبوت آن کرده چنانچه در کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب
گفته الباب السابع والثمانون فی انّ علیًّا خلق من نور النّبی
صلّی الله علیه وسلّم اخبرنا ابراهیم بن برکات الخشوعی بمسجد الربوة
من غوطة دمشق اخبرنا الحافظ علی بن الحسن اخبرنا ابو القسم

هبة الله اخبرنا الحافظ ابو بكر الخطيب اخبرنا علي بن محمد بن عبد الله
العدل اخبرنا ابو علي الحسن بن صفوان حدثنا محمد بن سهل العطار
حدثني ابو ذكوان حدثني حرب بن بيان الضرير من اهل قيسارية
حدثني احمد بن عمرو حدثنا احمد بن عبد الله
عن عبد الله بن عمرو عن عبد الكريم الجزري عن عكرمة عن ابن عباس
قال قال النبي خلق الله قضيبا من نور قبل ان يخلق الدنيا باربعين
الف عام فجعله امام العرش حتى كان اول مبعثي فشق منه نصفا
فخلق منه نبيكم والنصف الآخر علي بن ابي طالب اخرجه امام
اهل الشام عن امام اهل العراق كما سقناه وهو في كتابيهما واخبرنا
ابو اسحق الدمشقي اخبرنا ابو القسم الحافظ اخبرنا ابو غالب بن البنا
اخبرنا ابو محمد الجوهري اخبرنا ابو علي محمد بن احمد بن يحيى حدثنا
ابو سعيد العدوي حدثنا ابو الاشعث حدثنا الفضيل بن عياض عن ثور
بن يزيد عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال سمعت رسول الله
يقول كنت انا وعلي نورا بين يدي الله مطيعا يسبح ذلك النور ويقدسه
قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور
في صلبه فلم يزل في شيء واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب
فجزء انا وجزء علي قلت هكذا اخرجه محدث الشام في تاريخه في الجزء
الخمسين بعد الثلثمائة قبل نصفه ولم يطعن في سنده ولم يتكلم
عليه وهذا يدل على ثبوته عنده اخبرنا علي بن ابي عبد الله المعروف

بابن

بابن المقير البغدادي بدمشق عن ابي الفضل محمد الحافظ اخبرنا
ابو نصر بن علي حدثنا ابو الحسن علي بن محمد المؤدب حدثنا
ابو الحسن الفارسي حدثنا احمد بن سلمة النمري حدثنا
ابو الفرج غلام فرح الواسطي حدثنا الحسن بن علي عن
مالك بن انس عن ابي سلمة عن ابي سعيد قال
سال ابو عقال النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله
من سيد المسلمين وساق الكنجي الرواية بطولها وفي
آخرها فقلت يا رسول الله فايهم احب اليك قال
علي فقلت ولم ذلك قال فقال لاني خلقت انا وعلي
بن ابي طالب من نور واحد قال فقلت فلم جعلته
آخر القوم قال ويحك يا ابا عقال اليس قد اخبرتك
اني خير النبيين وقد سبقوني بالرسالة وبشروا بي
من قبلي فهل ضرني شيء اذ كنت آخر القوم انا محمد
رسول الله وكذلك لا يضر عليا اذا كان آخر القوم
ولكن يا ابا عقال فضل علي على سائر الناس كفضل
جبرئيل على سائر الملائكة قلت هذا حديث حسن
عال وفيه طول انا اختصرته ما كتبناه الا من هذا
الوجه اخبرنا الحافظ يوسف بن خليل بن عبد الله الدمشقي
بحلب اخبرنا محمد بن اسمعيل الطرسوسي اخبرنا ابو منصور

محمد بن اسمعیل الصیرفی اخبرنا ابو الحسین بن فاذشاہ اخبرنا
الحافظ ابو القسم سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی اخبرنا
الحسین بن ادریس التستری حدثنا ابو عثمان طالوت بن عباد
الصیرفی البصری حدثنا فضال بن جبیر حدثنا ابو امامۃ
الباهلی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ خلق
الانبیاء من اشجار شتی وخلقنی وعلیا من شجرۃ واحدۃ فانا
اصلها وعلی فرعها وفاطمۃ لقاحها والحسن والحسین ثمرها
فمن تعلق بغصن من اغصانها نجا ومن زاغ عنها هوی
ولو ان عبدا عبد اللہ بین الصفا والمروۃ الف عام ثم الف عام ثم
لم یدرک محبتنا اکبہ اللہ علی منخریہ فی النار ثم تلا قل لا اسألکم علیہ
اجرا الا المودۃ فی القربی قلت هذا حدیث حسن عال رواہ الطبرانی
فی معجمہ کما اخرجناہ ورواہ محدث الشام فی کتابہ بطرق شتی فمن
ذلک ما اخبرنا الشیخان محمد بن سعید بن الموفق الخازن النیسابوری
ببغداد وابراهیم بن عثمان الکاشغری بنهر معلی قالا اخبرنا الحافظ
ابو القسم علی بن الحسن الشافعی اخبرنا ابو یعلی حمزۃ بن احمد بن
فارس بن کردس اخبرنا ابو البرکات احمد بن عبد اللہ بن علی
المقری اخبرنا ابو طالب عمر بن ابراهیم بن سعید الزهری الفقیہ
اخبرنا ابو بکر محمد بن غریب البزاز حدثنا ابو العباس احمد
بن موسی بن زنجویہ القطان حدثنا عثمان بن عبد اللہ

یقول

یقول کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعرفات وعلی
تجاهہ فاومی الی علی فاتینا النبی صلی اللہ علیہ وسلم وهو یقول
ادن منی یا علی فدنی منہ علی فقال ضع خمسک فی خمسی یعنی
کفک فی کفی یا علی خلقت انا وانت من شجرۃ انا اصلها
وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق بغصن منها
دخل الجنۃ یا علی لو ان امتی قاموا حتی یکونوا کالحنایا وصلوا
حتی یکونوا کالاوتار ثم ابغضوک لاکبہم اللہ فی النار قلت هکذا
رواہ فی ترجمۃ علی من کتابہ واخبرنی الشیخان النیسابوری
والکاشغری عن الحافظ ابو القسم اخبرنا ابو بکر محمد بن
الحسین المقری وغیرہ قالوا اخبرنا ابو الحسین بن المهتدی
اخبرنا ابو الحسن علی بن عمر الحربی حدثنا ابو العباس
اسحاق بن مروان القطان حدثنا ابی حدثنا عبید بن
مهران العطار حدثنا یحیی بن عبد اللہ بن الحسن عن
ابیہ وعن جعفر بن محمد الصادق عن ابیهما عن
جدهما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ان فی الفردوس لعینا احلی من الشهد والین من
الزبد وابرد من الثلج واطیب من المسک فیها طینۃ
خلقنا اللہ تعالی منها وخلق منها شیعتنا من لم یکن
من تلک الطینۃ فلیس منا ولا من شیعتنا وهی المیثاق

الذى اخذ الله عز وجل عليه ولاية على بن ابى طالب
قلت قال الخطيب عقيب هذا الحديث فى كتابه قال
عبيد فذكرت لمحمد بن حسين هذا الحديث فقال صدق
يحيى بن عبد الله هكذا اخبرنى ابى عن جدى عن النبى
صلى الله عليه وسلم اخبرنا يوسف بن خليل بن عبد الله
الدمشقى بحلب والحافظ محمد بن محمود بن الحسن النجار
ببغداد والحافظ خالد بن يوسف النابلسى بدمشق
اخبرنا الامام ابو اليمن زيد بن الحسن الكندى بدمشق
اخبرنا القزاز اخبرنا الحافظ احمد بن على بن ثابت
الخطيب اخبرنى ابو القاسم على بن عثمان الدقاق حدثنا
محمد بن اسمعيل الوراق حدثنا ابو اسحاق ابراهيم بن
الحسين بن داود القطان سنة احدى عشر وثلثمائة
حدثنا محمد بن خلف المروزى حدثنا موسى بن
ابراهيم المروزى حدثنا موسى بن جعفر بن محمد عن ابيه
عن جده قال قال رسول الله خلقت انا وهرون وعمران
ويحيى بن زكريا وعلى بن ابى طالب من طينة واحدة
قلت هذا حديث حسن هكذا رواه حافظ العراق
فى كتابه وتابعه محدث الشام كما اخرجناه
سواء فهذا الكنجى صاحب كفاية الطالب

اعتماد و اعتبار احادیث کفایة الطالب

الحاشد لجميل الفضائل والمناقب المرتقى بفضله وكماله الى رفيع المناصب
قد اثبت الحديث الشريف غيظا القلب كل منكر عائف خائب وايجاعا
لصدر كل حاذق عن الحق ذاهب وثبوت این حدیث شریف چنانچه از
تصریح علامه گنجی درین عبارت و ذکر مؤیدات عدیده و شواهد سدیده آن
ظاهر ست، همچنان از صدر کتابش لائح و واضح ست که دران تصریح کرده
بانکه درین کتاب احادیث صحیحه نقل کرده چنانچه در کفایة الطالب بعد حمد
وصلوة گفته يقول العبد الفقير محمد بن يوسف بن محمد الكنجى
اما بعد فانى لما جلست يوم الخميس لست ليال بقين من
جمادى الآخرة سنة سبع واربعين وستمائة بالمشهد الشريف
بالحصباء من مدينة الموصل ودار الحديث المهاجرية حضر
المجلس صدور البلد من النقباء والمدرسين والفقهاء وارباب
الحديث فذكرت بعد الدرس احاديث وختمت المجلس بفصل
فى مناقب اهل البيت عليهم الصلوة والسلام فطعن بعض الحاضرين
لعدم معرفته بعلم النقل فى حديث زيد بن ارقم فى غدير خم
وفى حديث عمار فى قوله صلى الله عليه وسلم طوبى لمن احبك
وصدق فيك فدعتنى الحمية لمحبتهم على املاء كتاب يشتمل
على بعض ما رويناه عن مشايخنا فى البلدان من احاديث صحيحة
من كتب الائمة والحفاظ فى مناقب امير المؤمنين على الذى
لم ينل رسول الله صلى الله عليه وسلم فضيلة فى ابائه

تصریح محمد بن یوسف گنجی در صدر کفایة الطالب بانکه دران احادیث صحیحه از کتب ائمه و حفاظ روایت نموده

وطهارة فی مولدة الا هو فسیمة فیها تاسیًا بما رویناه عن علی بن
محمد بن عبد الصمد السخاوی امام القراء بجامع دمشق وعلی بن
هبة الله بن سلامة بن الجمیزی الخطیب بمصر وعبد الله بن الحسین
بن رواحة بحلب وغیرهم قالوا اخبرنا الحافظ ابو طاهر احمد بن محمد
السلفی انبانا القاضی ابو المحاسن عبد الواحد بن اسمعیل الرویانی
اخبرنا ابو غانم احمد بن علی الکراغی انبا عبد الله بن الحسین النضری
انبا الحرث بن ابی اسامة حدثنا محمد بن کناسة ثنا الاعمش عن شقیق
عن عبد الله قال قلت یا رسول الله المرء یحب القوم ولما یلحق بهم
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم المرء مع من احب وفی روایة
رجل یجالس المصلین ولا یصلی الا قلیلا ویجالس الصائمین ولا یصوم
الا قلیلا ویجالس المجاهدین ولا یجاهد الا قلیلا فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اولئک قوم لا یشقی بهم جلیسهم وابتدانا
بما وقع النزاع فیه فلما تم الاملاء بعون الله وتوفیقه بیضناه
برسم خزانة اشرف بنیه فی عصرنا الذی علا الناس بعلو همته
وبهرهم برجاحته وساسهم بشهامته مولانا الصاحب الاعظم
شرف آل رسول الله صلی الله علیه وسلم تاج الدین ابی المعالی
محمد بن نصر نصیر امیر المومنین اسبغ الله علیه ظل المواقف
الشریفه بمحمد وآله الطاهرین وقد وسمته بکفایة الطالب فی مناقب
امیر المومنین علی بن ابی طالب و کنجی از مشاهیر حفاظ اعلام وثقات

ایقاظ فخام واثبات کمالای عظام ومعاریف نجابای علای مقام ست
نور الدین علی بن محمد بن احمد المالکی المعروف بابن الصباغ در فصول مهمه فی
معرفة الائمة از کتاب کفایة الطالب نقل نموده واو را بلفظ امام حافظ ستوده
چنانچه گفته ومن کتاب کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب
تالیف الامام الحافظ ابی عبد الله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی
عن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما ان سعید بن جبیر کان یقود
ومصطفی بن عبد الله القسطنطینی نیز او را بلفظ شیخ وحافظ ستوده وتصریح بشایعت او
مثل ابن الصباغ نموده چنانچه در کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون گفته
کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب للشیخ الحافظ ابی عبد الله
محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی المتوفی سنة ۶۵۸ ونیز در کشف الظنون
گفته البیان فی اخبار صاحب الزمان للشیخ ابی عبد الله محمد بن یوسف
الکنجی المتوفی سنة ۶۵۸ ثمان وخمسین وستمائة ولقب حافظ که ابن صباغ
وصاحب کشف الظنون محمد بن یوسف کنجی را ملقب بآن ساخته اند لقب عظیم
ومدح فخیم ست ذهبی در تذکرة الحفاظ بترجمه ابو بکر محمد بن احمد بن محمد بن یعقوب
محدث جرجرایا گفته والحافظ اعلی من المفید فی العرف کما ان الحجة
فوق الثقة ونور الدین علی بن سلطان محمد القاری در جمع الوسائل فی شرح
الشمائل گفته الحافظ المراد به حافظ الحدیث لا القرآن کذا ذکره میرک
ویحتمل انه کان حافظًا للکتاب والسنة ثم الحافظ فی اصطلاح المحدثین
من احاط علمه بمائة الف حدیث متنًا واسنادًا والطالب هو المبتدی

الراغب فیه والمحدّث والشیخ والامام هو الاستاذ الکامل والحجة
من احاط علمه بثلثمائة الف حدیث متنا واسنادا واحوال
رواته جرحا وتعدیلا وتاریخا والحاکم هو الذی احاط علمه
بجمیع الاحادیث المرویة کذلک وقال ابن الجوزی الراوی ناقل
الحدیث بالاسناد والمحدث من تحمل روایته واعتنی بدرایته
والحافظ من روی ما یصل الیه ووعی ما یحتاج لدیه از عبارت
واضح ست که در اصطلاح محدثین حافظ کسی ست که احاطه کرده باشد علم
صد هزار حدیث را از روی متن و اسناد وکفی به شرفا وجلالة وشیخ
ابو المواهب عبد الوهاب بن احمد الشعراوی که از اجله مشایخ اجازه شاه صاحب
و محامد و فضائل او در مجلد حدیث مدینة العلم شنیدی در کتاب لواقح الانوار
فی طبقات السادة الاخیار که ستہ تا نسخه عتیقه آن که یکی از ان محشی ست
بخط میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی بعنایت پروردگار نزد این خاکسار
موجود ست بترجمه جلال الدین سیوطی گفته وکان الحافظ ابن حجر یقول الشروط
التی اذا اجتمعت فی الانسان سمّی حافظا هی الشهرة بالطلب والاخذ من
افواه الرجال والمعرفة بالجرح والتعدیل لطبقات الرواة ومراتبهم
وتمییز الصحیح من السقیم حتی یکون ما یستحضره من ذلک اکثر مما لا یستحضره
مع استحفاظ الکثیر من المتون فهذه الشروط من جمعها فهو حافظ پس
بنابرین عبارت گنجی از اکابر مشهورین بطلب و اخذ از افواه رجال و معرفت بجرح
وتعدیل طبقات رواة و مراتب شان و تمییز صحیح از سقیم بوده و مستحضرات او

درین باب زائد از غیر مستحضرات او بوده و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در تراجم الحفاظ
گفته الحافظ یطلق هذا الاسم علی من مهر فی فن الحدیث بخلاف المحدث
حسب این عبارت هم ظاهر ست که گنجی از ماهرین در فن حدیث بوده و لقب
شیخ که صاحب کشف الظنون گنجی را بان ستوده نیز از القاب جلیله و صفات جمیله است
که در اصطلاح اهل حدیث استاد کامل را می گویند چنانچه حاجی محمد بلخی خلیفه
سید علی همدانی در شرح شمائل ترمذی گفته قال الشیخ الحافظ گفت شیخی که
حافظ است و شیخ در اصطلاح اهل حدیث استاد کامل را می گویند و حافظ
کسی را می گویند که محیط باشد علم او بصد هزار حدیث از روی متن و اسناد و مخفی
نماند که صاحب کشف الظنون از اجله مشاهیر و اکابر نحاریر ست و اعاظم سنیه
بافادات او جابجا تمسک مینمایند غلام علی آزاد بلگرامی که فضائل و مناقب
او از اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان وغیره ظاهر ست در سبحة المرجان
فی آثار هندوستان گفته الفصل الثانی فی ذکر العلماء اعلی الله
مراتبهم قال صاحب کشف الظنون وهو الفاضل الحاج المعروف
بالکاتب الجلبی الاستنبولی المتوفی سنة سبع وستین والف
ومن الغریب الواقع ان علماء الملة الاسلامیة فی العلوم الشرعیة
والعقلیة اکثرهم من العجم الخ و فاضل معاصر مولوی حیدر علی
نیز تمسک بافادات صاحب کشف الظنون نموده چنانچه در منتهی الکلام
گفته و از افادات صاحب کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون بوضوح
می انجامد که جمعی از متبحرین بتخریج احادیث کتاب بزرگ یعنی هدایه ۱۲ همت بر میان جان

مع صاحب کشف الظنون

بسته اند حیث قال وخرّج احادیث الهدایة فقط مع اسانیدها
حافظ عصره ووحید دهره الشهاب احمد بن حجر العسقلانی المحدث
الحافظ المتوفی سنة اثنتین وخمسین وثمانمائة فی مولف متوسط
الحجم سمّاه بالدرایة فی منتخب احادیث الهدایة وذکر فیه انه
استوعب ما وجده فیه من الاحادیث والاثار ونظر فی اسانیده
وکان شافعی المذهب منصفا قلیل الاعتراض یرجّح دلیل مذهبه
ودلیل مذهب الحنفیة وذکر ما وقع فیه الخلاف بین الائمة
الکرام الاسلاف من غیر اعتراض ولا تشنیع بل بطریق الانصاف وبوّبه
ابوابا وذکر فی کل باب ما یناسبه من الاثار الی غیر ذلک وهذا
مؤلّف مقبول وعلق المولی ابو السّعود بن محمّد العمادی علیه حاشیة
ذکر فیها اجلّ الاحادیث التی اخذ بها الامام الاعظم الهمام الاخر
ابو حنیفة النّعمان العالم الربّانی فرغ من تالیفها سنة اثنتین
وثمانین وتسعمائة ولقد اجاد فیها وافاد وسلک طریق السّداد
من غیر تعنّت وعناد وقال فیه ایضاً وخرّج احادیثه الشیخ
محیی الدّین عبد القادر بن محمّد القرشیّ المصریّ المتوفی سنة سبع
وثلاثین وسبعمائة فی مؤلّف لطیف سمّاه التقریبات لاحادیث
الهدایة البیّنات واشتهر اسمه بالعنایة فی معرفة احادیث
الهدایة انتهی وقال فیه ایضاً وخرّج احادیثه محیی الدین
عبد القادر القرشی المتوفّی سنة خمس وسبعین وسبعمائة فی مؤلّف

ضخم الحجم

مع صاحب کشف الظنون

ضخم الحجم سمّاه العنایة ونیز در منتهی الکلام گفته درین ایام خجسته آغاز
فرخنده انجام چندی دیگر از مجلدات شروح صحیح بخاری که در صحّت واعتبار
ان هرگز ریبی پیرامون خواطر محدثین نمیگردد خاصّة مجلدی از شرح کرمانی
بمحض تایید آسمانی بهم رسید که از نظر شارح مؤلّف جزاه الله خیر الجزاء
واوصله الی احسن ما تمنّاه گذشته وبسیاری از محدّثین ثقات بر آن
علامات توثیق نوشته اند هرگاه بمطالعهٔ آن مشرف شدم معلوم شد
که شارح کرمانی در شرح این حدیث جا بجا تحقیق علامه خطابی را که شرح
او مسمّی باعلام السّنن بتصریح صاحب کشف الظنون بر شروح دیگر متقدم ست
ووفاتش در سنه ۳۸۸ سه صد وهشتاد وهشت اتفاق افتاده مطمح نظر وارد
ودر مقامات متعدده عبارات او را بطور سند می آرد وعبارت مقام اوّل
که متعلق بغرض ست آنکه قال الخطابی لم یرد بقوله مرتدین الردّة
عن الاسلام ولذلک قیّده علی اعقابهم ومعناه التخلف عن الحقوق
الواجبة کقوله ارتدّ فلان علی عقبیه اذا رجع الی ورائه ولم یرتدّ
بحمد الله احد من اصحابه انما ارتدّ قوم من جفاة الاعراب الذین
دخلوا فی الاسلام رغبة ورهبة کعیینة بن حصین ونحوه انتهی
وعبد الله بن محمد المطیری هم تمسّک بافادات کنجی نموده واو را بلقب شیخ
یاد نموده چنانچه در ریاض زاهره فی فضل آل بیت النّبی وعترته الطاهره گفته
قال الشیخ ابو عبد الله محمّد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی وکتابه
البیان فی اخبار صاحب الزّمان من الدلالة علی کون المهدی

تمسک مطیری بافاده کنجی
ووصف او بشیخ

حیّاً باقیاً من غیبته الی الآن وانه لا امتناع فی بقائه کبقاء عیسی
بن مریم والخضر والیاس و ابلیس اللّعین من اعداء الله تعالی وهؤلاء
قد ثبت بقاؤهم بالکتاب والسّنة ونیز طبری در ریاض نضره گفته و جمع
الحافظ ابو نعیم اربعین حدیثاً فی المهدی وصنّف الشیخ ابو عبدالله
محمد بن یوسف بن محمّد الکنجی الشافعی فی ذلک کتاباً سمّاه بالبیان
فی اخبار صاحب الزّمان **وجه بست و چهارم** آنکه محب الدین ابو العباس
احمد بن عبدالله الطبری در کتاب ریاض النضره فی فضائل العشره که خود
شاه صاحب درین کتاب در باب المطاعن ازان نقلها می‌کنند و والد ماجد
شان هم ازان در ازالة الخفا در فضائل خلفا روایات بسیار نقل کرده
این حدیث را از مناقب و فضائل آنحضرت شمرده و با وصف نهایت
تعصّب که بعض جا در احادیث شهیره صحیحه مثل حدیث سدّ ابواب وغیره
قدح کرده دران جرحی نکرده بلکه فصلی خاص برای ذکر آن منعقد ساخته
و عنوانی علحده برای آن نوشته چنانچه گفته ذکر اختصاصه بانّه
قسیم النّبی صلّی الله علیه وسلّم فی نور کانا علیه قبل خلق
الخلق عن سلمان قال سمعت رسول الله صلّی الله علیه وسلّم
یقول کنت انا و علی نوراً بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم
باربعة عشر الف عام فلمّا خلق الله آدم قسّم ذلک النور جزئین
فجزء انا و جزء علی اخرجه احمد فی المناقب فهذا محب الدین
ابو العبّاس اظهر الحقّ و ازاح الشک و الوسواس و نضا نقاب

نقاب الارتیاب والالتباش و نکس راس کل مهذار یتفوّه بما یاباه الفهم
و القیاس فاضاء فی طرق الحائرین اضوء نبراس **وجه بست و پنجم**
آنکه ابراهیم بن محمّد بن ابی بکر بن ابی الحسن بن محمّد بن حمویه الجوینی این حدیث شریف را
بطرق متعدده و اسانید متنوعه روایت نموده چنانچه در فرائد السمطین
فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین گفته اخبرنا الشیخ العدل بهاء الدین
محمّد بن یوسف البرزالی بقرائتی علیه بسفح جبل قاسیون
ممایلی عقبة دمّر ظاهر مدینة دمشق المحروسة قلت له اخبرک
الشیخ احمد بن الفرج الاموی اجازة فاقرّ به ح واخبرنی الشیخ
الصالح جمال الدّین احمد بن محمّد بن محمّد المعروف بدکویه
القزوینی و غیره اجازة بروایتهم عن الشیخ الامام امام الدین
ابی القسم عبد الکریم بن محمّد بن عبد الکریم الرافعی القزوینی
اجازة قالا انبانا الشیخ العالم عبد القادر بن ابی صالح الجیلی
قال انبا ابو البرکات هبة الله بن موسی السقطی قال انبا القاضی
ابو المظفر هنّاد بن ابراهیم النسفی قال انبانا ابو الحسن محمّد بن موسی
بن کویب قال انبانا محمّد بن الفرحان حدّثنا محمّد بن یزید القاضی
حدّثنا اللبیب بن سعید عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابیه
عن ابی هریرة عن النّبی صلّی الله علیه وسلّم انه قال لما خلق الله تعالی
ابا البشر و نفخ فیه من روحه التفت آدم یمنة العرش فاذا نور
خمسة اشباح سجّداً و رکّعاً قال آدم یا ربّ هل خلقت احداً

من طين قبل قال لا يا آدم قال فمن هؤلاء الخمسة الذين اراهم
في هيئتي و صورتي قال هؤلاء خمسة من ولدك لولاهم ما خلقتك
هؤلاء خمسة شققت لهم خمسة اسماء من اسمائي لولاهم ما خلقت
الجنة ولا النار ولا العرش ولا الكرسي ولا السماء ولا الارض
ولا الملائكة ولا الانس ولا الجن فانا المحمود وهذا محمد وانا العالي
وهذا علي وانا الفاطر وهذه فاطمة وانا الاحسان وهذا الحسن وانا
المحسن وهذا الحسين آليت بعزتي انه لا ياتني احد بمثقال حبة من
خردل من بغض احدهم الا ادخلته ناري ولا ابالي يا آدم هؤلاء صفوتي
بهم انجيهم واهلكهم فاذا كان لك الي حاجة فبهؤلاء توسل فقال النبي
صلى الله عليه وسلم نحن سفينة النجاة من تعلق بها نجى ومن حاد
عنها هلك فمن كان له الى الله حاجة فليسئل بنا اهل البيت انبانی
ابو اليمن عبد الصمد بن عبد الوهاب بن عساكر الدمشقي بمكة شرفها الله
قال انبانا المؤيد بن محمد بن علي الطوسي كتابة انبانا عبد الجبار بن
محمد الخواري البيهقي انبانا الامام ابو الحسن علي بن احمد الواحدي قال
انبانا ابو محمد عبد الله بن يوسف انبانا محمد بن حامد بن الحرث
التميمي حدثنا الحسن بن عرفة حدثنا علي بن قدامة عن ميسرة بن
عبد الله عن عبد الكريم الجزري عن سعيد بن جبير عن ابن عباس
قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي خلقت انا وانت
من نور الله تعالى اخبرني السيد النسابة عبد الحميد بن فخار الموسوي ره

الحافظ قال حدثنا احمد بن يوسف بن خلاد النصيبي ببغداد قال
حدثنا الحرث بن ابي اسامة التميمي قال حدثنا داود بن المحبر بن محمد
قال حدثنا قيس بن الربيع عن عباد بن كثير عن ابي عثمان الزهري عن
سلمان الفارسي رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم يقول خلقت انا وعلي بن ابي طالب من نور عن يمين العرش
نسبح الله ونقدسه قبل ان يخلق الله عز وجل آدم باربعة عشر الف
سنة فلما خلق الله آدم نقلنا الى اصلاب الرجال وارحام النساء
الطاهرات ثم نقلنا الى صلب عبد المطلب وقسمنا نصفين فجعل النصف
في صلب ابي عبد الله وجعل النصف في صلب عمي ابي طالب فخلقت
من ذلك النصف وخلق علي من النصف الآخر واشتق الله تعالى لنا من
اسمائه اسماء فالله عز وجل المحمود وانا محمد والله الاعلى واخي علي
والله فاطر وابنتي فاطمة والله محسن وابناي الحسن والحسين وكان
اسمي في الرسالة والنبوة وكان اسمه في الخلافة والشجاعة فانا
رسول الله وعلي سيف الله انباني ابو طالب بن الحسين الخازن
عن ناصر بن ابي المكارم اجازة قال انبانا ابو المؤيد الموفق بن احمد اجازة
ان لم يكن سماعا ح انباني العزيز بن محمد عن والده ابي القسم بن ابي
الفضل بن عبد الكريم اجازة قال اخبرنا شهردار بن شيرويه بن
شهردار الديلمي اجازة انبانا عبدوس بن عبد الله حدثنا ابو علي
محمد بن احمد العطشي حدثنا ابو سعيد العدوي الحسين بن علي

ح كتابة اخبرنا نقيب ... ابو طالب بن عبد الرحمن بن عبد السميع الواسطي اجازة انبانا شاذان بن جبرئيل بن اسمعيل القمي بقرائتي عليه انبانا ابو عبد الله محمد بن عبد الغفار القمي انبانا حاكم الدين ابو عبد الله محمد بن احمد بن علي بن علي انبانا محمد بن علي انبانا ابو صالح ... انبانا ابو علي الحسن بن احمد الحداد قال حدثنا ابو نعيم احمد بن عبد الله بن احمد

حدثنا احمد بن المقدام العجلی ابو الاشعث حدثنا الفضیل بن عیاض
عن ثور بن یزید عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال سمعت
حبیبی المصطفی محمدا صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نورا
بین یدی الله عز وجل مطیعا یسبح الله ذلک النور ویقدسه
قبل ان یخلق الله تعالی آدم باربعة عشر الف سنة فلما خلق الله تعالی
آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شی واحد حتی افترقنا فی
صلب عبد المطلب فجزء انا وجزء علی وبهذا الاسناد الی شهردار
اجازة قال نبانا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمدانی
کتابة انبانا الشریف ابو طالب الجعفری نبانا ابن مردویه الحافظ حدثنا
اسحق بن محمد بن علی خالد حدثنا احمد بن زکریا حدثنا ابن طهمان
حدثنا محمد بن خالد الهاشمی حدثنا الحسن بن اسمعیل بن عباد عن
ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کنت انا وعلی
نورا بین یدی الله تعالی من قبل ان یخلق الله تعالی آدم باربعة عشر الف
عام فلما خلق الله آدم سلک ذلک النور فی صلبه فلم یزل الله تعالی
ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب ثم اخرجه
من صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسما فی صلب عبد الله وقسما
فی صلب ابی طالب فعلی منی وانا منه لحمه لحمی ودمه دمی ومن احبه
فبحبی احبه ومن ابغضه فببغضی ابغضه انبانی الشیخ ابو طالب
بن الحسین بن عبد الله عن محب الدین محمد بن محمود بن الحسن بن النجار

اجازة

اجازة عن برهان الدین ابی الفتح ناصر بن ابی المکارم المطرزی اجازة قال
انبانا ابو المؤید الموفق بن احمد المکی اخطب خوارزم قال انبانا سید الحفاظ
ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی فیما کتب الی انبانا
ابو الفتح کتابة انبانا الشریف ابو طالب انبانا الحافظ ابن مردویه
حدثنا اسحق بن محمد حدثنا احمد بن زکریا بن طهمان حدثنا
محمد بن خالد حدثنا الحسن بن اسمعیل عن ابیه عن زیاد بن المنذر
عن محمد بن علی بن الحسین عن ابیه عن جده قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم کنت انا وعلی نورا بین یدی الله تعالی من قبل
ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم سلک
ذلک النور فی صلبه فلم یزل الله تعالی ینقله من صلب الی صلب
حتی اقره صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه
قسمین قسما فی صلب عبد الله وقسما فی صلب ابی طالب فعلی منی
وانا منه لحمه لحمی ودمه دمی فمن احبه فبحبی احبه ومن ابغضه
فببغضی ابغضه فهذا الحموینی الحامی للاسلام والایمان؛ الذی اسلم
علی یده ملک غازان؛ قد اوضح لقم الصواب والایقان؛ وقشع رین الزیغ
والعدوان؛ حیث روی هذا الحدیث الشریف من طرق دثرة واسانید
جمة تسر ارباب العرفان؛ وتکمد اصحاب الاحقاد والاضغان؛ وتنهک
الممنوین بالحنق والشنان؛ والله الموفق للصواب وهو المستعان؛
وجه بست و ششم آنکه شرف الدین محمود بن محمد الدرگزینی الطالبی القرشی

اینحدیث شریف را در کتاب نزل السائرین فی احادیث سید المرسلین روایت کرده
چنانچه علی بن ابراهیم در بحر المناقب گفته و در نزل السائرین و مناقب الخطیب
از سلمان فارسی رحمه الله مرویست که گفت سمعت حبیبی المصطفی محمد صلی الله
علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل مطیعا
یسبح الله ذلک النور ویقدسه قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف
عام فلما خلق الله تعالی آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم نزل
فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء انا وجزء
علی بن ابی طالب فهذا شرف الدین محمود الطالبی العالم الصالح
فی اثبات الحق بروایة هذا الحدیث الشریف بجد کادح وموجع
قلب کل متعنت قادح ومفرح صدر کل متعصب جارح فهو کاسمه
فی هذا الصنیع الجمیل محمود الطالبی طالب لایضاح الحق ببذل
المجهود فلیمت غیظا کل منکر حقود ولیدس نفسه هونا فی
التراب کل جاحد عنود ومخفی نماند که محمود طالبی محمود علماء امجاد
وممدوح اساطین نقاد وبفضل وجلالت وحذق ونبالت امشهور بین
الاخیار والانجاد است عبد الرحیم بن حسن بن علی الاسنوی الشافعی در طبقات
شافعیه گفته شرف الدین محمود بن محمد بن محمد بن محمود القرشی الطالبی
المعروف بالدرکزینی کان عالما زاهدا کثیر العبادة شدید
الاتباع للسنة صاحب کرامات اجمع علیه العامة والخاصة
الملوک والعلماء فمن دونهم وکان طویلا جدا جهوری الصوت

ص ۱۵۲ / ۳۹۹ الفصل الثانی فی الاسماء الزائدة عن الکنایات من باب الدال

حسن الخلق والخلق جوادا من بیت علم ودین وله اولاد علماء صلحاء
صنف فی الحدیث کتابا سماه نزل السائرین فی مجلد واخذ وشرح
کتاب منازل السائرین فی جزئین توفی یوم الجمعة الحادی عشر من
شعبان سنة ثلث واربعین وسبعمائة وله فی عشر المائة ثلث
سنین ودفن بدرکزین وهی بدال مهملة مفتوحة ثم راء ساکنة
ثم کاف مکسورة ثم زاء معجمة بعدها یاء ونون بلد من همدان
بینهما اثنا عشر فرسخا ابوبکر اسدی در طبقات شافعیه گفته محمود بن
محمد بن محمد بن محمود العالم الصالح شرف الدین القرشی الطالبی
الدرکزینی ذکره الاسنوی وقال کان عالما زاهدا کثیر العبادة
شدید الاتباع للسنة صاحب کرامات اجمع علیه العامة
والخاصة والملوک والعلماء فمن دونهم وکان طویلا جدا
جهوری الصوت حسن الخلق والخلق جوادا من بیت علم ودین
صنف فی الحدیث کتابا سماه نزل السائرین فی مجلد وشرح منازل
السائرین فی جزئین توفی فی شعبان سنة ثلث واربعین وسبعمائة
عن ثلث وتسعین سنة بدرکزین ودفن بها وهی بدال مهملة
مفتوحة ثم راء ساکنة ثم کاف مکسورة ثم زای معجمة بعدها
یاء مثناة من تحت ثم نون بلدة من همدان بینهما اثنا عشر فرسخا

وجه بست وهفتم آنکه جمال الدین محمد بن یوسف بن محمود بن الحسن المدنی
الزرندی این حدیث شریف را در اشعار بلاغت شعار نظم فرموده تسوید

وجوه منکرین وجاحدین ومبطلین وحائدین بابلغ وجوه نموده چنانچه در نظم درر السمطین فی فضائل المصطفی والمرتضی والبتول والسبطین گفته ؎ اخو
احمد المختار صفوة هاشم ❊ ابو السادة الغر المیامین بالمنن
وصهر امام المرسلین محمد ❊ علی امیر المومنین ابو الحسن
هما ظهرا شخصین فالنور واحد بنص حدیث النفس والنور فاعلمن
هو الوزر المامول فی کل خطبة ❊ وان لا تنجینا ولایته فمن
علیهم صلوة الله مالاح کوکب ❊ وماهب عراص النسیم علی الفنن
ونیز محمد بن یوسف زرندی در نظم درر السمطین گفته روی ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نورا بین یدی الله تعالی من قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف سنة فلما خلق الله تعالی آدم سلک ذلک فی صلبه ولم یزل الله تعالی ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسما فی صلب عبد الله وقسما فی صلب ابی طالب فعلی منی وانا منه لحمه لحمی ودمه دمی فمن احبه فبحبی احبه ومن ابغضه فببغضی ابغضه وهذا الحدیث هو المشار الیه فی البیت المتقدم بقوله بنص حدیث النفس والنور فاعلمن واز صدر کتاب نظم درر السمطین کمال اعتماد واعتبار وجلالت وعظمت احادیث آن بغایت وضوح وظهورست چه زرندی در آن افاده کرده که او جمع کرده است درین کتاب احادیثی که وارد شده در فضائل اهل البیت علیهم السلام

ونقل کرده اند آنرا علما وائمه ونیز ازان ظاهرست که این احادیث فوائد اخباریست که از دریای فضائل شان برآورده شده است وفوائد آثاریست که در سلک شمائل ایشان باخلاص منظوم ومزین ست آگاه می کند بنص خود ازانچه که خداوند عز وجل خاص نموده است بان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم واهل بیت آنحضرت را از فضائل متلألئة الانوار ومناقب علیة المنار ومآثر کریمة الآثار ومکارم فائقة التیار ومنائح فائحة الازهار ومقامات طاهرة الاقدار وکرامات وسیعة الاقطار ومراتب رفیعة الاخطار که آن حسن ریاض فضائل ومفاخرست واولین وآخرین بفضل آن مقر ومعترف اند ومتعطر می شود آفاق بفوائح نشر آن ومبتهج می شود ارواح وقلوب بمشاهده لوائح بشر آن وتشنه نزدیک ذکر وصف آن سیراب می شود وعرائس مفاخر بیگانه گهرها وحسن آرائش آن متوج می شود وخیره می کند چشمهای حاسدین اشعه آن وچه قدر خوش ست نزد محب سماع آن ونیز ازان ظاهرست که این فضائل نزد زرندی نزد اهل بیت علیهم السلام سبب متین وبرهان مبین واعتقاد صافی ویقین ودیدن وداب دین خود قرار داده ونیز ازان ظاهرست که زرندی از خداوند عز وجل سوال می کند که سعی او را در نظم این درر وجمع این غرر خالص برای وجه کریم خود نماید ونفع دهد بآن او را وکسی را که بسبب او جمع آن کرده وآنرا عده وذخیره نماید برای او نزد اهل بیت علیهم السلام روزی که سرائر آزموده خواهد شد ومخفیات ظاهر وضمائر منکشف خواهد شد الی غیر ذلک پس چگونه عاقلی بعد سماع این مناقب زاهره ومفاخر باهره

صـ ۵۲ / ۲۰۲ مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون گفته نظم درر السمطین فی فضائل المصطفی والمرتضی والبتول والسبطین للشیخ جمال الدین محمد بن یوسف الزرندی الحنفی المحدث بالحرم النبوی المتوفی سنه نیف وخمسین وسبعمائه ۱۲

مراض

حدیث نور از نظم درر السمطین زرندی

تجویز تکذیب و توهین و ابطال و تهجین حدیث نور می تواند کرد فنعوذ بالله من
التعصّب القائد الی الخسار والبوار والتصلب السّائق الی العار والشنار
حالا عبارت صدر نظم درر السمطین باید شنید و بگنه فظاعت انهماک مخاطب
عالی تبار در اطفای فضائل اهلبیت اطهار علیهم السلام الله الملک الغفار
باید رسید قال فی صدر الکتاب المذکور وجمعت فیه ما ورد
فی فضائلهم من احادیث ممّا نقلها العلماء والائمّة تنبیهًا علی عظم
قدرهم و شرفهم وموالاتهم الواجبة علی جمیع الامّة فانّ الله تعالی
جعل محبّتهم ثمرة السّعادات فی الاولی والعقبی و انزل فی شأنهم
قل لا اسألکم علیه اجرًا الّا المودّة فی القربی و قد قال الشافعی
فی وصفهم منبّهًا علی هذا المعنی فی فضلهم یا اهل بیت
رسول الله حبّکم ✤ فرضٌ من الله فی القرآن نزّله ✤ کفاکم من
عظیم القدر انّکم ✤ مَن لم یصلّ علیکم لا صلوة له ✤ هم القوم
من اصفاهم الحب مخلصًا ✤ تمسّك فی اخراه بالسّبب الاقوی هم القوم
فاقوا العالمین مآثرًا ✤ محاسنهم تعلو وآیاتهم تروی ✤ موالاتهم
فرض و حبّهم هدًی ✤ وطاعتهم قربی وودّهم تقوی ✤ ثمّ انّ هذه
الاحادیث فرائد اخبار من بحر فضائلهم مستخرجة وفرائد آثار فی
فی سلك شمائلهم بالاخلاص منظومة مدبّجة تنبئ بنصّها
عمّا خصّ الله به رسول الله صلّی الله علیه وسلّم اهل بیته
من الفضائل المتلالئة الانوار والمناقب العلیّة المنار والمآثر الکثیرة

الآثار والمکارم الفائضة التیار والمنائح الفائحة الازهار والمقامات
الظاهرة الاقدار والکرامات الوسیعة الاقطار والمراتب الرفیعة
الاخطار هی بهاء ریاض المزایا والمفاخر ویقرّ بفضلها ویعترف
الاوّل والآخر ممّا یتعطّر الآفاق من فوائح نشرها ویبتهج الارواح
والقلوب بمشاهدة لوائح بشرها ویرتوی الظمآء عند سماع ذکرها
ووصفها وتتوّج عرائس المفاخر بفرائد دررها وحسن رصفها
ویبهر ابصار الحاسدین شعاعها ویاحبّذا عند المحبّ سماعها
درادی صدق ضمّها درر العلی ✤ ولیس یولّی مثلها ید مسند ✤
لطائر انس فی حظائر قدست ✤ بذکر هداة الدین من بعد احمد ✤
فصوص نصوص فی ذوی الفضل والتقی ✤ شموس علی خرّت لا تشرق وتخمد ✤
لهم فی سماء المجد اشرف موضع ✤ وهم فی عراص الدّین اکرم مرصد ✤
نظمت جواهرها فی هذا الکتاب فی سلکین و سلکت دررها فی
سمطین وقسمت احادیثها علی شطرین واتخذتها لاثقال الذنوب
فی لجج بحار رجاء الغفران فلکین وسمّیته کتاب نظم درر السمطین
فی فضائل المصطفی والمرتضی والبتول والسبطین جعلت لی عندهم
سببًا متینًا وبرهانًا مبینًا واعتقادًا صافیًا ویقینًا ودیدنًا
وعابا ودینًا ارجو النجاة بهم یوم المعاد وان جنت یداهی من
الذنب الا فانّنی قوم لهم منّی ولاء خالص فی حالة الاعلان والاسرار ✤
انا عبدهم ولیّهم ولا وهم ✤ سوری وموضع عصمتی وسوادی ✤

فعلیہم منی السلام فانہم :: اقصے منا ی فمنتہے ایشادی الی ان قال و اسأل اللہ
تعالی ان یجعل سعیی فیما نظمت فیہ من الدرر و جمعت فیہ من الغرر
خالصا لوجہہ الکریم و ینفعنی و یشفعنی بہا و من جمعت بسببہ منہ
العظیم و لطفہ العمیم و یجعلہا عدۃ و ذخیرۃ لنا عندہم یوم تبلے
السرائر و تظہر المخبآت و تنکشف الضمائر لنفوز بمحبتہم و نکون فی
شفاعتہم و نحشر فی زمرتہم و ندخل بولایتہم دار السلام فانہ غایۃ
المرام و ہو ولی الفضل و الانعام و التکرم و الاکرام و ہو حسبنا و نعم
الوکیل و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و انا اشرع فی ابتداء
الکتاب مستعینا باللہ العزیز الوہاب سائلا منہ الہدایۃ
فیہ الی الصوب غیر غال فیہ و لا مقصر عما ینبغی لہم من ابراز خافیۃ
فمنہ کل خیر و ہو القادر علیہ و الاستعانۃ بہ و المصیر الیہ

وجہ بست و ہشتم آنکہ زرندی این حدیث شریف را در معارج الوصول الی
معرفۃ فضل آل الرسول و البتول روایت نمودہ چنانچہ گفتہ روی ابن عباس
رضی اللہ عنہما قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم یقول
کنت انا و علی نورا بین یدی اللہ عز و جل من قبل ان یخلق
آدم باربعۃ عشر الف عام فلما خلق اللہ عز و جل آدم
سلک ذلک النور فی صلبہ و لم یزل اللہ عز و جل ینقلہ من صلب
الی صلب حتی اقرہ فی صلب عبد المطلب ثم اخرجہ من صلب
عبد المطلب فقسمہ قسمین قسما فی صلب عبد اللہ و قسما فی صلب

روایت نمودن زرندی حدیث نور را در معارج الوصول

ابی طالب

ابی طالب فعلی منی و انا منہ و ہو ولی کل مومن بعدی فللہ الحمد و المن
العظیم الزاہر حیث وضح من افادات الزرندی الفاخرۃ ان حدیث النور
حدیث ثابت صالح للاستدلال و الاحتجاج واضح دائرۃ شین اربابِ المراء
و اللجاج فلا یرمیہ بالکذب و الوضع الا من اتسخ بدرن العصبیۃ
و الاعوجاج و مخفی نماند کہ کمال اعتماد و اعتبار اخبار و آثار کتاب معارج الوصول
از صدر آن مثل صدر نظم درر السمطین ظاہر و باہر ست قال الزرندی فی
اول معارج الوصول الی معرفۃ فضل آل الرسول و البتول الحمد للہ
العظیم الآلاء الواسع العطاء المبدی بالسخاء الی ان قال و سمیتہ
کتاب معارج الوصول الی معرفۃ فضل آل الرسول و البتول جعلہ لی
عندہم سببا متینا و برہانا مبینا و اعتقادا صافیا و یقینا
و دیدنا و دابا و دینا لہ حب النبی و اہل البیت معتمدی :: اذا الخطوب
اساءت رایہا فینا :: ارجو النجاۃ بہم یوم المعاد و ان :: جنت یدای
من الذنب الا فانینا :: کشفت فیہ عن بعض ما خصہم اللہ تعالی
بہ من الفضائل المتلالئۃ الانوار و المناقب العالیۃ المنار و المقامات
الظاہرۃ الاقدار و الکرامات الواسعۃ الاقطار و المراتب الرفیعۃ
الاخطار و المنائح الفائحۃ الازہار و المکارم الفائضۃ التیار
و المآثر الکریمۃ الآثار الخ و محمد بن یوسف بن الحسن المدنی عالم زرند محدث
ارجمند و عالی مقام بلند ست فضل و جلالت شرف و نبالت او معروف و
مشہور و بر ناظر افادات اکابر صدور در نہایت وضوح و ظہور و استناد

اعتبار و اعتماد کتاب معارج الوصول

اعتماد و اعتبار احادیث معارج الوصول الخ

وتشبث بافادات وروایات او در کتب اکابر واساطین قوم واقع ونقل از مصنفات
در میان ائمه سنیه شائع ابن حجر عسقلانی در کتاب درر کامنه فی اعیان المائة الثامنة
گفته محمد بن یوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن الزرندی
الحنفی شمس الدین اخو نور الدین علی قرأت فی مشیخة الجنید البلیانی
تخریج الحافظ شمس الدین الجزری الدمشقی نزیل شیراز انه کان
عالما وارخ مولده سنة ٦٩٣ ووفاته بشیراز سنة بضع وخمسین
وسبعمائة وذکر انه صنف السمطین فی مناقب السبطین وبغیة
المرتاح جمع فیها اربعین حدیثا باسانیدها وشرحها قال وخرج له
البرزالی فی مشیخته من مائة شیخ قلت مات البرزالی قبله باکثر
من ثلثین سنة ودرس بعد ابیه بالمدینة وصنف کتبا عدیدة
ودرس فی الفقه والحدیث ثم رحل الی شیراز فولی القضاء بها
حتی مات سنة سبع او ثمان واربعین ذکره ابن فرحون ونور الدین
علی بن محمد المعروف بابن الصباغ در فصول مهمه گفته قال الشیخ الامام العلامة
المحدث بالحرم الشریف النبوی جمال الدین محمد بن یوسف الزرندی
فی کتابه المسمی بدرر السمطین فی فضائل المصطفی والمرتضی والبتول
والسبطین ان الامام المعظم والحبر المکرم احد الائمة المتبعین
المقتدی بهم فی امور الدین محمد بن ادریس الشافعی المطلبی رضی الله
عنه وارضاه وجعل الجنة منقلبه ومثواه لما صرح بمحبة
اهل البیت وانه من شیعتهم قیل فیه هذا فقال وهو السید الجلیل

ای انه رافضی ١٢

بحیا

بحیبا عن ذلک اذا نحن فضلنا علیا فاننا روافض بالتفضیل
عند ذوی الجهل الی آخر الاشعار وشهاب الدین احمد در توضیح الدلائل
بعد نقل حدیث نور وحدیث انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها
الحدیث گفته روی الحدیث الاول الامام الصالحانی ابو حامد محمود بن
محمد الذی سافر ورحل وادرک المشایخ وسمع واسمع وصنف فی کل فن و
روی عنه خلق کثیر وصحب بالعراق ابا موسی المدینی الامام ومن
فی طبقته باسناده الی الامام الحافظ الورع ابی نعیم الاصفهانی
وروی الاول ایضا الامام شمس الدین محمد بن الحسن بن یوسف
الانصاری الزرندی المحدث بالحرم الشریف النبوی المحمدی بروایة
ابن عباس رضی الله عنهما ومحمد بن یوسف شامی در سبل الهدی
والرشاد فی سیرة خیر العباد گفته مشروعیة السفر لزیارة قبر النبی
صلی الله علیه وسلم قد الف فیها الشیخ تقی الدین السبکی
والشیخ کمال الدین الزملکانی والشیخ داود ابو سلیمان کتاب الانتصار
وابن جملة وغیرهم من الائمة وردوا علی الشیخ تقی الدین بن تیمیة
فانه اتی فی ذلک بشیء منکر لا تغسله البحار وممن رده علیه من
ائمة عصره العلامة محمد یوسف الزرندی المدنی المحدث فی
بغیة المرتاح الی طلب الارباح ومفتی صدر الدین خان در منتهی المقال
قال الشیخ الامام محمد بن یوسف الزرندی المدنی المحدث فی بغیة
المرتاح الی طلب الارباح ومما یدل علی جواز السفر لزیارة القبور

قوله صلی الله علیه وسلم زوروا القبور وفی لفظ آخر کنت نهیتکم
عن زیارة القبور فزوروها وامره صلی الله علیه وسلم بزیارتها
دلیل علی جواز السفر والرحلة الیها اذا کانت بعیدة ولا یختص ذلک
بکونها فی البلد او بقربه انتهی؛ علمای کبار وکملای عالی فخار واعلام محققین
وفحول مدققین واعیان ثقات واکابر اثبات اهلسنت بروایات زرندی
جابجا تمسک واستناد می فرمایند واز کتب او مثل نظم درر السمطین ومعارج الوصول
واعلام نقل میکنند وخود او را بالقاب جلیله واوصاف جمیله مثل امام حافظ
یاد میکنند علی بن عبد الله السمهودی در جواهر العقدین گفته وفی روایة
ذکرها الحافظ جمال الدین محمد الزرندی عن صدی قال بینما انا
العب وانا غلام عند احجار الزیت اذ اقبل رجل علی بعیر فوقف یسب
علیا رضی الله عنه فحف به الناس ینظرون الیه فبینما هم کذلک
اذ طلع سعد یعنی ابن ابی وقاص فقال ما هذا قالوا یشتم علیا
فقال اللهم ان کان هذا یشتم عبدا صالحا فارِ المسلمین خزیه
قال فما لبث ان تعثر به بعیره فسقط واندقت عنقه وخبط
بعیره فکسره وقتله ونیز در جواهر العقدین بعد ذکر اختلاف در وجوب
صلوة بر آل نبی گفته ومما یدل علی ان الخلاف فی ذلک من قول الشافعی
لا من اختلاف اصحابه کما اقتضی کلام الروضة واصلها ترجیحه ان فی
کلام الطحاوی فی مشکله ما یدل علی ان حرملة نقل الوجوب عن
الشافعی واستدل بتعلیم النبی صلی الله علیه وسلم الکیفیة بعد

السؤال

السؤال عنها قلت ویشهد له قول الحافظ ابی عبد الله محمد بن یوسف
الزرندی المدنی فی اوائل کتاب معارج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول
صلی الله علیه وعلیهم وسلم ما لفظه وقد قال الامام الشافعی رحمه الله تعالی
فی هذا المعنی مشیرا الی وصفهم ومنبها علی ما خصهم الله تعالی به من جلالة
فضلهم یا آل بیت رسول الله حبکم * فرض من الله فی القرآن انزله
کفاکم من عظیم القدر انکم * من لم یصل علیکم لا صلوة له
وقد قال الحافظ ابو عبد الله محمد المدنی کود فی کتابه نظم درر السمطین
انه روی عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده عن النبی صلی الله
علیه وسلم انه قال لعلی بن ابی طالب رضی الله
تعالی عنه اذا هالک امر فقل اللهم صل علی محمد وعلی آل
محمد اللهم انی اسالک بحق محمد وآل محمد ان تکفینی ما اخاف
واحذر فانک تکفی ذلک الامر ولم ینسبه الحافظ المدنی کون
المخرجه ونیز در جواهر العقدین گفته روی الحافظ جمال الدین
الزرندی فی کتابه نظم درر السمطین عن ابراهیم بن شیبة الانصاری
قال جلست الی الاصبغ بن نباتة فقال الا اقرئک ما املاه علی علی
بن ابی طالب رضی الله عنه فاخرج صحیفة فیها مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم
هذا ما اوصی به محمد صلی الله علیه وسلم اهل بیته وامته اوصی
اهل بیته بتقوی الله ولزوم طاعته واوصی امته بلزوم اهل بیته
واهل بیته یاخذون بحجزة النبی وان شیعتهم

یاخذون بحجزهم یوم القیمة وانهم لن یدخلوکم باب ضلالة ولن یخرجوکم من باب هدیً و نیز در جواهر العقدین گفته قال الحافظ جمال الدین الزرندی عقب حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه قال الامام الواحدی هذه الولایة التی اثبتها النبی صلی الله علیه وسلم مسئول عنها یوم القیمة وروی فی قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون ای عن ولایة علی واهل البیت لان الله امر نبیه صلی الله علیه وسلم ان یعرف الخلق انه لا یسألهم عن تبلیغ الرسالة اجرا الا المودة فی القربی والمعنی انهم یسألون هل والوهم حق الموالاة کما اوصاهم النبی صلی الله علیه وسلم ام اضاعوها واهملوها فیکون علیهم المطالبة والتبعة انتهی و نیز در جواهر العقدین گفته وقال الجمال الزرندی عقب نقله لذلک عن الشافعی وقال ایضا یعنی الشافعی رحمه الله قالوا ترفضت قلت کلا ما الرفض دینی ولا اعتقادی لکن تولیت غیر شک خیر امام وخیر هاد ان کان حب الولی رفضا فاننی ارفض العباد و نیز در جواهر العقدین گفته وقال الحافظ جمال الدین الزرندی عن ابن عباس رضی الله عنهما لما نزلت هذه الایة ان الذین امنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة قال صلی الله علیه وسلم لعلی رضی الله عنه هو انت وشیعتک تاتی یوم القیمة انت وشیعتک راضین مرضیین ویاتی عدوک غضابا مقمحین فقال من عدوی قال من تبرأ منک ولعنک و نیز در جواهر العقدین گفته الذکر التاسع من القسم الثانی ذکر الدلالة علی ما شرع من حبهم ووجوب ودهم

ص ۱۲۶

ص ۱۹۲

من

من الکتاب العظیم قال الله تعالی فی سورة حمعسق خطابا للنبیه صلی الله علیه وسلم قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی روی ابو الشیخ بن حیان ومن طریقه الواحدی من حدیث ابی هاشم الرمانی عن زاذان عن علی رضی الله عنه قال فینا فی ال حم ایة لا یحفظ مودتنا الا کل مومن ثم قرأ قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی وعن ابی الطفیل قال خطبنا الحسن بن علی بن ابی طالب فحمد الله واثنی علیه واقتص الخطبة الی ان قال ثم قال من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فانا الحسن بن محمد صلی الله علیه وسلم ثم تلا هذه الایة واتبعت ملة آبائی ابراهیم واسحاق ویعقوب ثم اخذ فی کتاب الله ثم قال انا ابن البشیر انا ابن النذیر انا ابن الداعی الی الحق باذنه وانا ابن السراج المنیر وانا ابن الذی ارسل رحمة للعالمین فانا من اهل البیت الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا وانا من اهل البیت الذین افترض الله مودتهم وولایتهم فقال فیما انزل علی محمد صلی الله علیه وسلم قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی رواه الطبرانی فی الاوسط والکبیر باختصار والبزار بنحوه وبعض طرق البزار والطبرانی فی الکبیر حسان ورواه الحافظ جمال الدین الزرندی عن ابی الطفیل وجعفر بن حیان قال لما قتل علی رضی الله عنه وفرغ منه قام الحسن بن علی رضی الله عنهما خطیبا فذکره بنحوه الا انه قال وانا من اهل البیت الذین کان جبرئیل علیه السلام ینزل

فینا ویصعد من عندنا وانا من اهل البیت الذین افترض الله مودتهم
علی کل مسلم وانزل الله فیهم قل لا اسألکم علیه اجرًا الا المودة فی
القربی ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا واقتراف الحسنة
مودتنا اهل البیت ونیز در جواهر العقدین گفته وقال الحافظ جمال الدین
الزرندی یروی ان علی بن الحسین رضی الله عنه قال ایها الناس
انّ کل صمت لیس فیه فکر فهو عیّ وکل کلام لیس فیه ذکر الله
فهو هباء الا انّ الله عزّ وجل ذکر اقوامًا بابائهم فحفظ الابناء للاباء
قال تعالی وکان ابوهما صالحًا ولقد حدثنی ابی عن ابائه انه
کان التاسع من ولده ونحن عترة رسول الله صلّی الله علیه وسلم
قال الراوی فرایت النّاس یبکون من کل جانب قلت واحذر
ان تمنی النفس فی بغضهم عما یری من بعضهم من الابتداع وعجائبه
الاتباع فهذا لا یخرجهم من دائرة الذرّیّة ولا النسبة النبویّة
وقل کل یعمل علی شاکلته ونیز در جواهر العقدین گفته قال الحافظ
جمال الدّین محمّد بن یوسف الزرندی المدنی فی نظم درر السمطین لم یکن
من العلماء المجتهدین والائمة المهتدین المرشدین الّا وله فی ولایة
اهل البیت علیهم السّلام الحظ الوافر والفخر الزاهر کما امر الله عزّ وجلّ
بذلک فی قوله قل لا اسألکم علیه اجرًا الا المودة فی القربی وقد
فی الدین معوّلا علیهم متمسکًا بولایتهم منتمیا الیهم فقد کان الامام
الاعظم ابو حنیفة رحمه الله من المتمسّکین بولایتهم والمشکّین بعد ادائهم

ص ١٨٢/٣٦٥

ص ٢٠٩/٣٦٥

وکان

وکان یتقرّب بالانفاق علی المستترین منهم والظّاهرین حتی نقل انّه بعث الی
المستترین منهم فی زمانه اثنی عشرة الف درهم دفعة واحدة لاکرامهم وکان
یامر اصحابه برعایة احوالهم وتحقیق امالهم والاقتفاء لاثارهم والاقتداء
بانوارهم والامام الاعظم ابو عبد الله محمد الشافعی رحمه الله صرّح
بانّه من شیعة اهل البیت حتی قیل فیه کیت وکیت فقال مجیبا عن
ذلک وذکر من شعره ما قدّمناه فی رابع تنبیهات الذکر الرابع ونیز در
جواهر العقدین مذکور وذکر الجمال الزرندی فی کتابه معراج الوصول انّ
الحافظ ابا نعیم روی هذا الحدیث بسنده عن اهل البیت یعنی المذکورین
الی علی بن ابی طالب سید الاولیاء قال قال رسول الله صلّی الله
علیه وسلم سیّد الانبیاء قال حدثنی جبرئیل سیّد الملائکة
قال قال الله تعالی انّی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی فمن جاء فی منکم
بشهادة ان لا اله الا الله بالاخلاص دخل حصنی ومن دخل حصنی
امن من عذابی قال وفی روایة غیر ابی نعیم قال الله تعالی کلمة لا اله
الا الله حصنی الحدیث ثم نقل ما قاله الاستاذ القشیری وزاد
عقب قوله وتصدیقی بان محمدا رسول الله صلّی الله علیه وسلم
وکتابتی هذا الحدیث بالذهب تعظیما له واحترامًا ونیز در جواهر العقدین
گفته ورواه ای حدیث ام سلمة الذی فیه بکاء النبی صلّی الله علیه
وآله وسلم علی قتل الحسین علیه السلام حین اخبره جبرئیل
الحافظ محمّد بن یوسف الزرندی فی کتابه الدرر عن ام سلمة

ص ٢١٢/٢٦٥
حدیث [illegible]
لا اله الا الله حصنی [illegible] امن من عذابی [illegible]
ومن دخل حصنی [illegible] قال الاستاذ ابو القاسم
[illegible] لعبد ا
[illegible] اتصل هذا الحدیث
القشیری [illegible]
السند [illegible] فی قبره
بالله [illegible] فقیل له ما فعل
[illegible] تلفظ بلا اله الا
الله [illegible] تصدیقی بان محمدا رسول الله
ص ٢١٧/٢٦٨

وقال فیه فقال صلی الله علیه وسلم ان جبرئیل کان عندی
آنفا فقال لی ان امتك ستقتله بارض بعدك یقال لها کربلا تریدان
اریك تربته یا محمد فتناول جبرئیل من ترابها فاراه النبی صلی الله
علیه وسلم ودفعه الیه قالت ام سلمه فاخذته فجعلته فی قارورة
فاصبته یوم قتل الحسین ع وقد صار دما وفی روایة ثم قال یعنی
جبرئیل الا اریك تربة مقتله فجاء بحصیات فجعلهن رسول الله صلی الله
علیه وسلم فی قارورة فلما کان لیلة قتل الحسین سمعت قائلا یقول
ایها القاتلون جهلا حسینا ۞ ابشروا بالعذاب والتذلیل ۞ قد لعنتم
علی لسان ابن داود ۞ وموسی وحامل الانجیل ۞ قالت فبکیت وفتحت
القارورة فاذا الحصیات قد جرت دما ونیز در جواهر العقدین گفته قال
الجمال الزرندی وقال للرضا علیه السلام المامون بای وجه
جدك علی بن ابی طالب قسیم الجنة والنار فقال یا امیر المومنین
الم تروعن ابیك عن آبائه عن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول حب علی ایمان
وبغضه کفر فقال بلی قال الرضی فقسمة الجنة والنار اذا کان علی حبه
وبغضه فقال المامون لا ابقانی الله بعدك یا ابا الحسن اشهد انك
وارث علم رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ابو الصلت عبد السلام
بن صالح الهروی فلما رجع الرضا الی بیته قلت له یا ابن رسول الله
ما احسن ما اجبت به امیر المومنین فقال یا ابا الصلت انما کلمته

من

من حیث هو ولقد سمعت ابی یحدث عن ابیه عن علی رضی الله عنه
قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم انت قسیم الجنة والنار فیوم
القیمة تقول للنار هذا لی وهذا لك ونیز در جواهر العقدین گفته قال الحافظ
جمال الدین محمد بن یوسف الزرندی عقب ذکر نحو ذلك وهذا کما بین
انه لیس لفعل الناس فی یوم عاشورا
لقوم آخرین معارضة هؤلاء فی فعلهم فاتخذوا هذا الیوم عیدا
واخذوا فی اظهار الفرح والسرور اما لکونهم من النواصب المتعصبین
علی الحسین رضی الله عنه واهل بیته واما من الجهال المقابلین
للفاسد بالفاسد والشر بالشر والبدعة بالبدعة فاظهروا الزینة کالخضاب
ولبس الجدید من الثیاب والاکتحال وتوسیع النفقات وطبخ الاطعمة
الخارجة عن العادة ویفعلون فیه ما یفعلون فی الاعیاد ویزعمون
ان ذلك من السنة المعتاد والسنة ترك ذلك فانه لم یرد فی ذلك
شئ یعتمد علیه ولا اثر صحیح یرجع الیه قال وقد سئل بعض العلماء
الاعیان المشار الیه فی علم الحدیث وعلم الادیان عما یفعله الناس
یوم عاشورا من الاکتحال والاغتسال والحنا وطبخ الحبوب ولبس الثیاب
الجدد واظهار السرور وغیر ذلك فقال لم یرد فی ذلك حدیث صحیح
عن النبی صلی الله علیه وسلم ولا عن اصحابه ولا استحب احد
من ائمة المسلمین لا الائمة الاربعة ولا غیرهم ولم یرووا اهل
الکتب المعتمدة فی ذلك شیئا عن النبی صلی الله علیه وسلم
ولا عن الصحابة ولا عن التابعین لا صحیحا ولا ضعیفا وما روی

نقل علمای سنیه از زرندی

عن بعض المتاخرین فی ذلک ان من اکتحل فی یوم عاشوراء لم یرمد فی ذلک العام ومن اغتسل لم یمرض ذلک العام ومن وسّع علی عیاله فیه وسّع الله علیه سائر سنته وامثال ذلک مثل فضل صلوة یوم عاشوراء وان توبة آدم واستواء السّفینة علی الجودیّ وانجاء ابراهیم من النار وفداء الذبیح بالکبش ورد یوسف علی یعقوب کان فیه فکلّه کذب موضوع لکن حدیث التوسعة علی العیال مرفوع من حدیث سفین بن عُیَینة عن ابراهیم بن محمّد بن المنتشر عن ابیه محمّد بن المنتشر کان من اهل الکوفة وقد تکلّم فیه فصار هؤلاء الجهال یتخذون یوم عاشوراء موسمًا کموسم الاعیاد والافراح واولئک یتخذونه ماتمًا یقیمون فیه الاحزان والاتراح وکلا الطائفتین مخطئة خارجة عن السّنّة متعرضة للجرح والجناح انتهی وشهاب الدین احمد در توضیح

نقل از توضیح الدلائل از زرندی

الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته عن مسروق رضی الله تعالی عنه قال شاممت اصحاب محمّد صلّی الله علیه وعلی آله وبارک وسلّم فوجدت علمهم انتهی الی عمر وعلی وعبد الله بن مسعود وابی الدرداء ومعاذ بن جبل وزید بن ثابت ثم شاممت الستة فوجدت علمهم انتهی الی اثنین علی وعبد الله فشاممت الاثنین فتفرد به علی رواه الصالحانی باسناده وفیه الحافظ ابن مردویه ورواه الزرندی ونیز در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته وعن جابر بن عبد الله رضی الله عنه انه سمع النبی صلّی الله علیه وسلّم یقول الناس

نقل علمای سنیه از زرندی

من شجرة شتی وانا وانت یا علی من شجرة واحدة ثم قرأ رسول الله صلّی الله علیه وسلّم وفی الارض قطع متجاورات حتی بلغ یسقی بماء واحد رواه الصالحانی باسناده الی الحافظ ابن مردویه ورواه ایضًا الشیخ شمس الدّین الزرندی و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر در وسیلة المآل گفته قال الحافظ جمال الدّین الزرندی عقب حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه الا ان قال الامام الواحدی هذه الولایة التی اثبتها النبی صلّی الله علیه وسلّم مسئول عنها یوم القیمة ای عن ولایة علی واهل البیت لانّ الله تعالی امر نبیّه صلّی الله علیه وسلّم ان یعرّف الخلق انّه لم یسألهم علی تبلیغ الرسالة اجرا الا المودة فی القربی والمعنی انّهم یسألون هل والوهم حق الموالاة کما اوصاهم النبی صلّی الله علیه وسلّم ام اضاعوها واهملوها فتکون علیهم المطالبة والتبعة انتهی وروی

نقل احمد بن الفضل بن محمد باکثیر در وسیلة المآل از زرندی

سلامة الله در معرکة الآرا گفته وفی تاریخ الخلفاء واخرج ابن عساکر عن علی رضی الله عنه ما علمت احدا هاجر الا مختفیا الا عمر بن الخطاب فانّه لما همّ بالهجرة تقلد سیفه وتنکّب قوسه وانتضی فی یده اسهما واتی الکعبة واشراف قریش فطاف سبعًا ثم صلی رکعتین عند المقام ثم اتی حلقهم واحدة واحدة فقال شاهت الوجوه من اراد ان تثکله امه ویوتم ولده ویرمل زوجته فلیلقنی وراء هذا الوادی فما تبعه منهم احد واخرج عن البراء قال اول من قدم علینا مصعب بن عمیر ثم ابن مکتوم ثم عمر بن الخطاب فی عشرین راکبًا

فقلنا ما فعل رسول الله قال هو على اثری ثم قدم رسول الله صلی الله
علیه وسلم وابو بکر واخرج النووی شهد عمر مع رسول الله صلی الله
علیه وسلم المشاهد کلها وکان ممن ثبت معه یوم احد انتهی
هکذا فی تاریخ الاعلام ونیز دران گفته پوشیده نخواهد بود که از منطوق
صریح تاریخ الاعلام وتاریخ کازرونی کالشمس فی رابعة النهار ظاهر وباهر است
که حضرت شیخین بل بمقتضای تاریخ طبری عثمان ذی النورین هم در غزوه
حنین تخلف نورزیدند وبمعیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل علی وعباس
ومعدودی چند ثابت قدم ماندند ونیز دران گفته وانچه از بخاری اثبات
گریختن صحابه در جنگ حنین بروایت مولای ابی قتاده ذکر کرده جوابش
از ملاحظه ما سبق پیداست چه ثبات قدم شیخین بل خلفای ثلثه در غزوه حنین
بتصریح صاحب مواهب لدنیه وتاریخ الاعلام وتاریخ کازرونی وترجمه
تاریخ طبری که تفصیلش گذشت ثابت است انتهی وفاضل معاصر مولوی حیدر علی
در منتهی الکلام بعد کلامی گفته پس در ما نحن فیه محتمل است که عند الاستغفار
اندفن ام المومنین بمرقد شریف سید المرسلین بروایت مولانا ابو عبد الله
محمد الانصاری ابن مولانا عز الدین بعضی از بنی امیه که مصدر محدثات و
شرور بودند وبظاهر بجناب مقدس صدیقه مسلک حسن اعتقاد میورزیدند
حاضر باشند ونیز فاضل معاصر در منتهی الکلام گفته ولا نسلم که واقعه جمل
بمرضی اکابر طرفین بوقوع آمد بلکه بصفا انجامیده بود که اوباش لشکر باعث
شدند وبپرداختند بانچه پرداختند چنانچه در تاریخ طبری وترجمه آن کتاب

نقل مولوی سلامت الله در معرکة الآراء از اعلام زرندی

نقل مولوی حیدر علی در منتهی الکلام از اعلام زرندی

اعلام ومانند آن مفصل است انتهی ازین عبارت پیداست که فاضل معاصر ادعا انجامیدن
واقعه جمل بصفا بتاریخ طبری وکتاب اعلام متعلق گشته ونیز فاضل معاصر در
منتهی الکلام گفته واز افعال شریف نبوی صلی الله علیه وسلم بعد از تصفح روایات
چنان ثابت می شود که آنجناب را بعد از تقدم احدی از صحابه کبار وانعقاد
جماعت اقتدا وامامت هر دو درست بوده بلکه از حدیث شریف که در مثل
کتاب اعلام مرویست معلوم میشود که هیچ نبی را رحلت از عالم فانی بسرای
جاودانی پیش نیامده قبل از آنکه در پس امتی نماز نگذارد انتهی ازین عبارت
ظاهر است که فاضل معاصر بحدیثی که در کتاب اعلام مرویست متمسک شده درین باب که هیچ نبی را
رحلت از عالم فانی پیش نیامده قبل از آنکه پس امتی نماز نگذارد **وجه بست ونهم**
آنکه سید محمد بن یوسف الحسینی الدهلوی المعروف بگیسو دراز حدیث نور را
ثابت نموده چنانچه در کتاب الاسمار در سمر چهل وهفتم گفته حدیث خلقت
انا وعلی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة آلاف سنة فلم
یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب دلیل برین کرد
کمالی که در آدم بود در محمد است کذلک کمال نوح وموسی کلیم الله خلیل الله
وروح الله در محمد صلی الله علیه وسلم نقد موجود بود وخلقت عالم وآدم
جز برای محمد صلی الله علیه وسلم نشد **وجه سی ام** آنکه نیز سید محمد گیسو دراز
در کتاب الاسمار در سمر هفتاد وهفتم در ذکر تمنیه ادراک وجه صدور الامور
المتضادة عن الواحد الاحد وحصول الیاس عن ذلک من جانب الله گفته
بیشتر جبرئیل بصورت دحیه کلبی از غیب بر رسول الله صلی الله علیه وسلم

شاہد شدی نہ این چنین بود کہ از صورت خود گشتی بدین صورت شدی نہ این بود
کہ این صورت غیر آن بودی اختلاف اعتبار را اتفاق افتاد علی الاطلاق این سخن را
کہ مطلق در خارج وجود ندارد میدانی چنین ہم میگویند کہ جبرئیل عقل محمد ست
کہ صورتے تمثل کردی و وضع اشیا مواضعہا واقع شدی ہر چند اتحاد را اخلاف
عقل گفتہ اند اما نہ عقلے ست نفی فلک افلاک عقل کل اینجا باید شاہد تر اظفری
بدان بود و نظری بران داری بسیار اسرار در فہم تو اید ہمین کہ خلقت انا و علی
من نور واحد ازینجا کہ علی اخ نبی ست آخی بین کل نوعین و شکلین ہمین معنی داشت
ففی النبوة وفیہ الخلافة ہمین اشارت کردانت منی کہرون من موسی
ہمین فقہ را حدیث میکند کلامنا اشارة وعند من الفہم عبارة انتہی **وجہ سمی**
و یکم آنکہ نیز سید محمد گیسو دراز در کتاب اسمار در سمر صد و یکم گفتہ فہم کن کہ چہ
میگویم گستر شد را نظر بر مرشد باید و توجہ بدو علی و محمد علی ہیچو ماہ محمد ہیچو آفتاب
و ہر دو را یک نور خلقت انا و علی من نور واحد سنائی میگوید آنکہ گویند
صوفیانش آن توئی علیک عین اللہ فہذا السید گیسو دراز الذی انوار
الشرف حازو بدرجة العرفان والایقان فاز وعن قنطرة المجاز الی
الحقیقة جاز و الصحیح عن الفاسد بنور بصیرتہ ماز قد اثبت الحدیث
الشریف مکررا حتما وجزما رغما لانف من جعل بینہ وبین اقتفاء
الحق ردما فحسم اس الباطل حسما وقصم ظہور اہل التحامل قصما و مخفی
کہ بذکر مناقب و محامد سید محمد گیسو دراز اعاظم معتمدین و افاخم مستندین سنیہ
رطب اللسان و عذب البیان می باشند شیخ عبد الحق دہلوی در اخبار الاخیار گفتہ

مأخذ ... از اخبار الاخیار شیخ عبد الحق

سید محمد بن سید یوسف الحسینی الدہلوی خلیفہ راستین شیخ نصیر الدین محمود
چراغ دہلی ست جامع ست میان سیادت و علم و ولایت شانی رفیع و رتبتی
منیع و کلامی عالی دارد او را در میان مشایخ چشت مشربی خاص و در بیان
اسرار حقیقت طریقی مخصوص ست در اوائل حال ہم بدہلی تشریف داشت و بعد
از رحلت شیخ بدیار دکن رفت و قبول عظیم یافت اہل این دیار ہمہ منقاد و مطیع
او گشتند و ہم دران دیار از دنیا انتقال فرمود او را سید محمد گیسو دراز گویند وجہ
شہرت او باین لقب بدانچہ شنیدہ شدہ ست آنست کہ روزی او با چندے
دیگر از مریدان پالکی شیخ نصیر الدین محمود برداشتہ بودند در وقت برداشتن گیسوی
سید بسبب درازی کہ داشت در پایہ پالکی بند شد و او بسبب رعایت ادب
و استغراق عشق و محبت شیخ بہ برآوردن گیسو مقید نشد و ہم بران وضعی
کہ واقع شد مسافت بعید قطع کرد بعد از انکہ شیخ را برین معنی اطلاع افتاد
خوشحال شد بر صدق عقیدت و حسن صنیعت او آفرینہا کرد و ہم در حال
این بیت فرمود ہر کو مرید سید گیسو دراز شد * واللہ خلاف نیست کہ او عشق باز شد
خدمت میر را ملفوظات ست مسمی بجوامع الکلم کہ بعضی از مریدان او کہ او نیز محمد نام دارد
جمع کردہ در انجا مینویسد و بعد این شیخ عبد الحق از ملفوظات او بعض فوائد نوشتہ
و در آخر گفتہ و یکی از تصنیفات مشہورہ میر سید محمد گیسو دراز کتاب اسمار ست
کہ دران حقائق و معارف بزبان رمز و ایما و الغاز و اشارت بیان کردہ
سمری ازان نوشتہ میشود الخ **وجہ سمی دوم** آنکہ سید محمد بن جعفر مکی
در بحر الانساب می فرماید قال علی کرم اللہ وجہہ سمعت رسول اللہ

مأخذ منقول سید محمد گیسو دراز از اخبار الاخیار شیخ عبد الحق

صلی الله علیه وسلم انه قال انا وعلی من نور واحد فتکون فی حدا الی عبد المطلب
فنزل نوری فی جبهة عبد الله فهو انا ونزل نور الولایة فی جبهة
ابی طالب فهو علی فانا وعلی واحد فی النبوة والولایة فهذا السید محمد
بن جعفر العالم الافخر قد روی حدیث النور لاثبات شرف علی علیه السلام
فرغم انف کل من جحد وانکر ووقع العصا الکل مسترشد استبصر و
زحزح حجاب الریب عن الحق الابلج الغر واستاصل شافة العناد
والغرر ودرء کل تشکیک رکیک ودحر وافنان التلمیع والتسویل
خرم وهصر وفضائل جلیله ومناقب جمیله ومحامد اصیله ومدائح اثیله سید محمد
بن جعفر مکی بر متتبع خبیر وناقد بصیر مخفی ومحتجب نیست شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار
الاخیار گفته سید محمد بن جعفر المکی الحسینی از اعاظم خلفای شیخ نصیر الدین محمود است
در توحید وتفرید مقام عالی دارد واز افراد اولیاست در آنچه او از احوال
ظاهر وباطن خود نوشته است عقل حیران است اگر اینها همه بی شائبه تاویل و صرف
ظاهر مراد است پس از کاملان وقت خود است قدس الله سره او را تصنیفی است
مسمی ببحر المعانی در وی بسیاری از حقائق توحید وعلوم قوم واسرار معرفت
بیان کرده سخن را مستانه می گوید وبدو کتاب دیگر یکی حقائق المعانی ودیگر [illegible]
المعانی نیز وعده میکند خدا داند آنها نیز تصنیف یافته اند یا نی واو را تصنیفات
دیگر نیز هست رساله دارد در بیان روح ورساله ایست مسمی به پنج نکات بحر الانساب
که در انجا بیان نسب اهلبیت رسالت کرده است ونسبت آبا واجداد خود را ثبت
نموده وی کثیر الدعوی ست واز آنچه از احوال خود بیان کرده است محقق میشود

که دعوی

حدیث نور از سید محمد بن جعفر مکی

ص ۱۵۶ / ۳۷۲

که دعوی او درست عمر دراز یافته بود از زمان سلطان محمد تغلق تا زمان سلطان
بهلول در حیات بود سن شریفش از صد متجاوز بود آبای کرام او از شرفای بلخ اند
بعد از ان بدهلی آمده ودر سرهند اقامت کرده الحال مقام او در همان شهر است
ودر بحر المعانی میگوید مدت شصت سال در علم ظاهر بودم ودر کسب کمالات
میکوشیدم واز محبوب ازل ومقصود ابد غافل بودم مدت سی سال ست که می بینم
آنچه دیده مینماید ومیشنوم آنچه گوش میشنواند الخ وجه سی وسوم آنکه جلال الدین
البخاری المعروف بمخدوم جهانیان این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه
ملک العلماء دولتابادی در هدایة السعداء گفته وفی الخزانة الجلالیة بهذه
العبارة فصار نصفان نصف الی عبد الله ونصف الی ابی طالب
فخلقت انا من جزء وعلی من جزء فالانوار کلها من نوری ونور
علی والمراد من الانوار اولاده او متابعوه فهذا جلال الدین المخدوم
مقتدی اکابرهم الفحول وملاذ اماثلهم القروم الذی فضله وورعه
ومجده وتقاه عندهم معلوم وجلاء کماله وعرفانه وغایة
اتقانه وایقانه غیر مکتوم ولا یجحد علو رتبته وسمو منزلته
الا کل مخدوع مشوم قد نصر الحق علی رغم کل جاحد بکتمان الصدق
منهوم فجعل سعی المدغلین کالنبت المهشوم ومنا المکابرین والمجادلین
بالسدم والوجوم ورجم عفاریت العصبیة والعضیهة اشد رجوم
وفضائل ومحامد سنیه مخدوم جهانیان در جهانیان مشهور وبر السنه اعلام فخام
مذکور مجد الدین علی بن ظهیر الدین محمد بن شیخ خلیل الله بدخشانی در جامع السلاسل

حدیث نور از جلال الدین بخاری

تاریخ مخدوم جهانیان ...

گفته ذکر مخدوم جهانیان قدس سره نام وی سید جلال ست از سادات عظام
بخارا ست هم آغوش دانش صوری و آگاهی معنوی بود تاریخ آمدنش از عالم غیب
بملک شهادت شب پانزدهم شعبان هفصد و هفت سال بازگشت او نیز
به بنگاه وجوب از تاریک سرا امکان عید قربان سال هفصد و هشتاد و پنج بود مرید
شیخ رکن الدین ابو الفتح قریشی و خلیفه نصیر الاولیا چراغ دهلی ست یکچند مصاحبت
با امام عبد الله یافعی صاحب تاریخ نیز داشت در خزانه جلالی که از ملفوظات او ست
فراوان سودمند گزارش از امام برنگاشته مرید او شیخ جمال که بزرگ و دانشمند زمان بود
گفتار فروغ نمود اره بیواسطه و بواسطه شنفته او را بدستیاری خامه فراهم آورده
و بزرگنامه پرداخته جامع العلوم جلالی نامیده ست از جمله کلمات والاو بر ...
که گفت شریعت پاک گردانیدن اعضای بدن بوسیله اوامر بجا آوردن
و پرهیز از نواهی کردن و طریقت دل فروغ آگین ساختن بپای مردی تهذیب
اخلاق و حقیقت روشنگری نمودن نفس ناطقه بواسطه زدودن ما سوی
زنگار از آیینه روح بود و بنا برین تحقیق از کوههای کار کرد شریعه که آراستگی
کالبد و تماشاگه خلق ست یک ذره از لمعات آفتاب طریقت و حقیقت که
بوارستگی درون و وابستگی دارد و نظرگاه ایزد بیهمال ست بهتر و بزرگتر باشد
زیرا که شریعت بگناهگاری و تباه سنجی و کفر درونی و شرک پنهانی در یک تن
فراهم آید بخلاف طریقت و حقیقت که روشنی دل و فروغ مندی روح ست بی پیراستگی
و درستی و یگانگی و یکرنگی و وارستگی و پرهیزگاری یک دیدن و یک اندیشیدن
صورت نه پذیرد و این سه روش را بزبان تصوف تزکیه و تصفیه و تجلیه خوانند

تاریخ جلال الدین بخاری

و رنجهای فراوان مردم درست گزارش نوشته دیدند چاشت عید قربان ملک الموت
نزد مخدوم پیغام امانت گذاری آورد فرمود بازگرد و تا پیشین شکیبائی پیش گیر
که فرزندان جلال را سور صبح عید شام ماتم نگردد چون مردم از آئین شگفته کاری
عید فارغ شدند او سفر معنوی برگزید مصرع با دعید جان او دیدار حق
سید شرف الدین مشهدی در رسالهای خود نگاشته که مخدوم خرقه خلافت
از چهارصد و چهل تن داشت از انجمله آنچه بصحت پیوسته و در شجره نوشته دید
بخامه یاد داشت سیزده شماره خرقه خلافت مخدوم قدس سره آنچه بصحت گذارش
پیوسته نخست از پدر بزرگوار سید کبیر بخاری و این سلسله آبای کرام او بحضرت
امیر المومنین علی کرم الله وجهه منتهی میشود دوم از عم خود سید محمد بخاری سوم
از شیخ رکن الدین ابو الفتح این خانواده شیخ بهاء الدین زکریا میرسد چهارم
از شیخ الاسلام محمود شاه تستری زاد بوم شورگاه مسکن از دار الملک فارس مخدوم در سال
هفصد و چهل و هشت که عمر شاه دران سال یکصد و سی و دو بود بملازمت سید
خرقه خلافت گرفت عوارف از خطبه تا خاتمه نزد او گذرانید و عوارف را بمدت
مصنف خوانده بود سر رشته این سه خانواده بشیخ الشیوخ سهروردی میکشد
پنجم از امام عبد الله یافعی و این شجره از جویبار ابو مدین مغربی آب میخورد ششم
از شیخ عبید غیبی هفتم از شیخ نور الدین علی بن عبد الله طرابلسی این دو سند بسید
محیی الدین عبد القادر جیلی قدس اسرارهم پیوند دارد هشتم از شیخ فرید الدین
گنجشکر و عالم رو حانی نهم از شیخ قطب الدین قدس سره دهم از مولانا شمس الدین
یحیی او دهی یازدهم از نصیر الاولیا چراغ دهلی و چهار چمن از نوبهار ارشاد خواجه

مدایح جلال الدین بخاری

معین الدین اولیا چشتی اجمیری شگفتگی دارد دوازدهم از شیخ رکن الدین بلخی و این سلسله
از شیخ ابو عبد الله حفیف شیرازی بسلطان ابراهیم ادهم رسیده بخواجه اویس قرنی
منتهی میگردد. سیزدهم از سید جلال اوچوی و این دودمان ارشاد شیخ نجم الدین
کبری روشنی دارد چهاردهم از سید حمید الدین چشتی سمرقندی و این خانواده بخواجه
مودود چشتی میرسد پانزدهم از شیخ نجم اصفهانی و این خانواده بشیخ ابو بکر نساج اخر
میشود قدس اسرارهم اجمعین و انچه باین پایه بدرستی نرسیده فراوان خلافت
بگزاردش از صد متجاوز است و سید شرف الدین مشهدی در تذکره خود نگاشته که
از چهارصد و چهل تن خداشناس رهنمای دانشور فشاتین با مخدوم ملازمت نموده
خلعت خلافت و قبض فیروزی در بر گرفته بود و انچه به بذل مجهود نزدیک بپایه
تحقیق رسید نگارش سپرد اگرچه در رسالهائیکه نسبت آن بتصنیف مخدوم
بدرستی نا انجامیده در بعضی کمتر ازین و در برخی بیشتر ازین هم مسطور است انتهی

ص ۱۳۲ مدایح جلال الدین بخاری از اخبار الاخیار شیخ عبد الحق

و شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار گفته سید جلال الدین بخاری لقب او مخدوم
جهانیان است جامع است میان علم و ولایت و سیادت او مرید شیخ الاسلام شیخ
رکن الدین ابو الفتح قریشی است قدس سره و خلیفه شیخ نصیر الدین محمود و با امام عبد الله
یافعی رحمة الله علیه در مکه معظمه صحبت داشته در خزانه جلالی که از ملفوظات او ست
از وی بسیار نقل میکند سیاحت بسیار کرده و از بسیاری اولیا نعمت و برکت یافته
و مشهور است که وی هر کرا معانقه کردی نعمتی که آنکس داشتی بستدی یعنی چندان
توجه و خدمت کردی که آنکس بی اختیار میشد در دادن هر نعمتی که داشت و در تاریخ
محمدی میآید که وی اول خرقه از عم خود شیخ صدر الدین بخاری پوشید و کلاه

ارادت

مدایح جلال الدین

ارادت و خرقه تبرک از شیخ الاسلام سند المحدثین شیخ عفیف الدین عبد الله مطری
در حرم شریف نبوی علیه السلام و التحیه پوشید و مدت دو سال در صحبت او
ملازم بود و کتاب عوارف و دیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمود و اخذ طریقت کرد
و تلقین ذکر یافت و شیخ عفیف الدین فرمود که مقراض را اذن شما موقوف است
در کازرون چون سید بکازرون رسید شیخ امام الدین برادر شیخ الاسلام
امین الحق و الدین گفت که شیخ امین الدین در وقت رحلت مرا وصیت کرده است
که سید جلال بخاری قصد ملاقات من کرده از اچه و ملتان می آمد شیطان در
اثنای راه او را در وغ باز نموده که شیخ امین الدین از سرای مستعار بدار القرار خرامیده
سید جلال بخاری طرف مکه مبارک رای رفته است وقت مراجعت در کازرون
خواهد رسید او را اسلام من برسانی و سجاده و مقراض من بدو دهی و مجاز و خلیفه
من گردانی شیخ امام الدین همچنین کرد سید السادات ازان پیر با جازه انواع
استفاده کرد و باز گشت و از شیخ الاسلام رکن الحق و الدین خرقه تبرک پوشید
و در عهد سلطان محمد تغلق بمنصب شیخ الاسلامی و مسند خانقاه محمدی سیوستان
با مضافات مخصوص گشت و بعد از چندگاه ترک همه کرده سفر کعبه مبارک
اختیار کرد و او خلیفه چهارده خانواده بود و در عهد سلطان فیروز کرات
از محروسه اچه در حضرت دهلی آمد و سلطان فیروز مراسم اعتقاد و اخلاص
انچه باید بجای آورد مخدوم جهانیان را قدس سره با حضرت علیه
قادریه کمال محبت است و در خزانه جلالی میگوید که شیخ محی الدین عبد القادر
جیلانی میفرماید طوبی لمن رآنی و لمن رای من رآنی و لمن رای من رای من

که آن و وی قطب ثبت و صادق ست درین قول مرا امید واری بسیارست که
این کلام حق تعالی مرا رحمت کند بعد از ان سلسله را که بیک یعنی اسطه شیخ شهاب الدین
سهروردی میرسد غیر از سلسله شیخ بهاؤ الدین زکریا ذکر میکند و میگوید که من فلان را
دیده ام و وی شیخ شهاب الدین سهروردی را و شیخ شهاب الدین شیخ محی الدین
عبد القادر جیلانی را نقل ست که وی روزی نشسته بود و آتش از جای بر خاست
مشتی خاک بر گرفت و نام شیخ عبد القادر را باواز بلند بر خواند و خاک را
بجانب آتش انداخت فی الحال آتش پست شد و تکمله فارسی که در دیار ما
مشهورست یکی از مریدان مخدوم تکمله کتاب روض الریاحین امام عبد الله یافعی
ترجمه کرده است ولادت مخدوم جهانیان شب برات سنه سبع و سبعمائة و وفات او روز
عید قربان سنه خمس و ثمانین و سبعمائة و مدت عمر هفتاد و هشت چنین شنیده است
که امیر سید علی همدانی قدس سره بدیدن مخدوم جهانیان رفت و بر در حجره مخدوم نشست
خادم خبر کرد که سید علی همدانی نشسته است مخدوم فرمود که همه دان بغیر علام الغیوب
کسی نیست این را گفتند و ایشان از درون نطلبیدند کوفتی ازین معنی بخاطر شریف میر سید
بر گشت و باین تقریب رساله در بیان معنی همدان نوشت اما در رساله همدانیه دیده
شده است که بجماعه که منکر این نام اند غایت رد و تشنیع کرده است که نه لائق عظمت
و جلال مخدوم جهانیانست والله اعلم و شاه ولی الله دهلوی در انتباه فی
سلاسل اولیاء الله گفته طریقه چشتیه را شعب بسیارست اشهر آنها سه شعبه است
نصیریه و سراجیه و صابریه و این فقیر را بهر یکی ازین سه ارتباط واقع ست پس
ارتباط این فقیر از حیثیت بیعت در تلقین و اجازت و خرقه و صحبت والد بزرگوار

خود دست

خود دست شیخ عبد الرحیم قدس سره و ایشان را خرقه و اجازت از شیخ عظمة الله اکبر آبادی است
عن ابیه عن جده عن الشیخ عبد العزیز و ایضا وصیت اجازت اشغال از جد
ابو الام خویش ست شیخ رفیع الدین محمد عن ابیه الشیخ قطب العالم بن شیخ عبد العزیز
عن الشیخ نجم الحق السنبهلی عن الشیخ حسن بن طاهر عن السید راجی حامد شاه
عن الشیخ حسام الدین ناکپوری عن الشیخ نور قطب العالم عن ابیه الشیخ
علاء الحق عن الشیخ سراج عثمان الاودهی عن الشیخ نظام الدین اولیا
والثانیة عن السید عبد الوهاب البخاری عن ابیه السید محمود
عن ابیه صدر الدین راجو عن جلال الدین مخدوم جهانیان عن الشیخ
نصیر الدین چراغ دهلی عن الشیخ نظام الدین اولیا الخ و فاضل رشید
در ایضاح لطافة المقال گفته ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتآبادی رحمه الله
در رساله مناقب السادات در باب هم که برای لعن ملعون معقود نموده است
میفرماید عدالت و دیانت حماد بن علقمه و سید جلال الحق والدین بخاری و مولانا
سعد الدین معلوم ست که در ورع و تقوی پیران عصر بودند چون ایشان بر و لعنت
کرده اند فتوی بر رخصت لعنت می اولی باشد انتهی و صدیق حسن خان معاصر در
کتاب الفرع النامی من الاصل السامی گفته سید ابو عبد الله جلال الدین قطب عالم
معروف بمخدوم جهانیان جهان گشت بن سید احمد کبیر رحمهما الله تعالی ولادتش
شب برات در سنه هفتصد و هفت هجری بود و در تاریخ فرشته نوشته پدرش در
هفت سالگی او را نزد شیخ جمال خجندی که از مریدان شیخ بهاؤ الدین زکریا بود
برده دست بوس او مشرف ساخت شیخ جمال گفت تو ان پسری که خاندان خود را

تاقیامت منور داری سید جلال الدین عالمی متبحر بود در علوم عقلی و نقلی شفقت بسیار کشید
و مقید بآن نبود که مرید یک کس شود و بجای دیگر رجوع ننماید میگفت جمیع مشایخ
و فضلا را باید دید و از هر کدام نصیبی و حظی باید ربود از پدر خود خرقه خلافت یافت
و بجانب مکه و مدینه و مصر و شام و بیت المقدس و روم و عراقین و خراسان و بلخ
و بخارا سفر نمود و چندین حج نمود از انجمله شش حج اکبر نمود در مدینه منوره
سلطان العلما استاد المحدثین شیخ عفیف الدین یافعی یمنی را دریافت و مدتی دو سال
بخدمت وی ماند نسخه عوارف و غیره پیش او گذرانید گویند عفیف الدین خرقه از
شیخ رشید الدین ابو القاسم محمد صوفی پوشیده بود و وی از شیخ الشیوخ شهاب الدین
عمر سهروردی یافته و همچنین در اثنای سفر بصحبت شیخ حمید الدین محمود الحسینی
سمرقندی رسیده از وی خرقه و فیض ربوده و وی از شیخ محمد بن ابراهیم نساجی و وی
از شیخ نظام الدین ابو العطار بخاری گرفته بود گویند سید جلال الدین در اثنای
سیر و سلوک سیصد و چند اهل کمال را دریافته و از همگنان فیض کلی نصیبش گشت
الی قوله و کمالات و حالات وی رح در کتاب قطبی بشرح و بسط تمام مرقوم شده الی
قوله مجدد از زیارت سرور کائنات سرفراز گشته گفت السلام علیک یا جدی
او را شنید و علیک السلام یا ولدی و پس از آن برگشته چون با وجد آن سید
در هفتاد و هفت سالگی مریض شده روز بروز ضعیف میگشت تا روز
عید قربان بعد از ادای دوگانه ازین جهان بجهان جاودانی انتقال نمود و همان
بلده مدفون گشت انتهی ملخصا در ملفوظ ایشان نوشته که نعمتهای باطنی و اجازت
خرقه از بست مشایخ یافته اند منجمله آنها یکی سید احمد کبیر والد ایشان است دیگر

سید بهاء الدین عم ایشان و شیخ رکن الدین ابو الفتح و سید اوحد الدین و شیخ
قوام الدین و شیخ نصیر الدین چراغ دهلی و شیخ عبد الله یافعی مکی و شیخ عبد الله
مطری و شیخ ابو اسحاق گازرونی و شیخ نجم الدین اصبهانی و شیخ نجم الدین کبری
الی غیر ذلک من العلماء و المشائخ و بسبب سیاحت دنیا و کثرت اساتذه و شیوخ
معروف شدند بمخدوم جهانیان جهانگشت و احوال تفصیلی ایشان در کتب
سیر صوفیه مسطور است و در صحائف تواریخ مثل اخبار الاخیار و تاریخ فرشته
وجز آن و شهرت ایشان مستغنی است از ذکر فضائل و مناقب عوام بلکه خواص اهل هند
میگویند که آثار شریف نبوی و سنگ نقش پای مصطفوی که در دهلی است آورده
ایشان است لیکن بروایتی از سنت صحیحه نزد محدثین ثابت نشده که درخور اعتماد
و اعتبار باشد و در حدیثی نیامده که نقش پای مبارک بر سنگی چسپیده باشد
اما صوفیه که قومی خوش عقیده صاف دل نیک گمان بهر کس و ناکس اند در اثبات
این قسم بجد اند والله اعلم وفات سید جلال الدین در دهم ذی حجه سنه هفتصد و هشتاد و
پنج گردید منکوحات ایشان سه زن بودند و اولاد سه پسر اول سید ناصر الدین محمد
و مادرش دختر سید محمد غوث بود دوم سید عبد الله و مادرش دختر سادات بلخ
سوم سید محمد اکبر مادرش دختر سلطان روم بود سید عبد الله لاولد بود و
اولاد سید محمد اکبر در روم مانده و اولاد سید ناصر الدین در سند و هند است و
اگرچه ولادت ایشان در اوچه ملتان بوده اما مشهور ببخاری هستند نسبت باصل
وطن و این نسبت بسیار خوب است زیرا که محمد بن اسماعیل بخاری صاحب جامع
صحیح از انجا برخاسته که امیر المومنین بود در علم حدیث اگرچه وی عجمی الاصل

وایشان عربی المحتد هستند فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا ٭ بلبل همین که قافیه گل شود بس است

وجه سی و چهارم آنکه سید علی بن شهاب الدین همدانی که از عظمای علمای اهلسنت است وبخدمت چهار صد ولی رسیده واز بار کمالات ومقامات بدست عرفان جوان القان چیده ونبذی از مناقب فاخره ومدائح زاهره وکمال عظمت وجلالت وشرف ونبالت او از خلاصة المناقب نور الدین جعفر بدخشانی ونفحات الانس عبد الرحمن جامی وکتائب اعلام الاخیار کفوی وجامع السلاسل مجد الدین بدخشانی وتوضیح الدلائل سید شهاب الدین احمد وفواتح حسین بن معین الدین میبذی وسمط مجید شیخ احمد قشاشی ورسالهٔ انتباه شاه ولی الله والد ماجد مخاطب غیران واضح وظاهرست حدیث نور را روایت فرموده چنانچه در کتاب مودة القربی که فاضل رشید آنرا از کتب شمرده که اهلسنت آزاد رمناقب اهلبیت علیهم السلام تصنیف کرده اند وباین وسیلهٔ ولای اهل نحلهٔ خود با اهلبیت علیهم السلام ثابت کرده ومباهات بر آن نموده میفرماید المودة الثامنة فی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلیا من نور واحد وفیما اعطی علی من الخصائل ما لم یعط احدا من العالمین وبعد ذکر بعض فضائل آنحضرت میفرماید عن سلمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة الاف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة وعنه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کنت انا وعلی نورا

ص ۳۸ / ۴۴

حدیث نور از مودة القربی تصنیف سید علی همدانی

یدی

بین یدی الله مطیعا یسبح الله قبل ان یخلق الله آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء انا وجزء علی وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا وعلی من شجرة واحدة والناس من اشجار شتی وعنه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلق الانبیاء من اشجار شتی وخلقنی وعلیا من شجرة واحدة فانا اصلها وعلی فرعها والحسن والحسین اثمارها واشیاعنا اوراقها فمن تعلق بها نجی ومن زاغ عنها هوی عن ابی ذر رضی قال انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله تعالی اید هذا الدین بعلی وانه منی وانا منه وفیه انزل افمن کان علی بینة من ربه الایه عن علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی من نور واحد

فهذا العارف الربانی والمحقق الصمدانی صاحب الفضل الشعشعانی والنبل النورانی علی الهمدانی الذی هو من مشایخ اجازة والد المخاطب العثمانی المروانی الحاقد الشانی لفضائل الوصی الحقانی علیه الاف سلام منزل السبع المثانی قد جهد جهدا لا یشوبه فتور فی اثبات حدیث النور فجعل هفوات المنکرین کالرماد واظهر کونها من اسمج التعصب وافحش العناد **وجه سی و پنجم** آنکه نیز سید علی همدانی در کتاب روضة الفردوس که مختصر کتاب فردوس الاخبار دیلمی است ونسخه آن که از نسخه

روایت نمودن سید علی همدانی حدیث نور را در روضة الفردوس

عتیقه منقول است پیش حقیر موجود گفته الباب الثالث عشر منها روی عن سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة الف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة ونیز درین سطور است وعنه ای عن سلمان قال قال علیه السلام کنت انا وعلی بین یدی الله نورا مطیعا یسبح الله ذلک النور ویقدسه قبل ان یخلق آدم باربعة الف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء انا وجزء علی و درینجا نقل کلام سید علی همدانی که در خطبهٔ روضة الفردوس ذکر کرده مناسب مینماید که عظمت و جلالت احادیث مذکوره دران واضح شود و هو هذا

مدح کتاب روضة الفردوس ... عظمت جلالت ...

یقول اضعف عباد الله واحقرهم الفقیر الی رحمة الله العلی الکبیر علی بن شهاب الهمدانی عفا الله عنه بکرمه ووفقه لشکر نعمه لما طالعت کتاب الفردوس من مصنفات الشیخ الامام العلامة قدوة المحققین وحجة المحدثین شجاع الملة والدین ناصر السنة ابی الحامد شیرویه بن شهردار الدیلمی الهمدانی افاض الله علی روحه سجال الرحمة الربانی وجدته بحرا من بحور الفرائد وکنزا من کنوز اللطائف مشحونا بحقائق الالفاظ النبویة مزهونا فی حدائق فصوله دقائق الآثار المصطفویة ومع کثرة فوائده وشمول

موائده

عظمت جلالت مرتبت کتاب روضة الفردوس

موائده کاد ان ینطفی انواره وتندرس آثاره لما فیه من التطویل والزیادات وقصور الرغبات وانخفاض الطلبات واعراض اکثر اهل العصر عن معرفة الکتاب والسنة واشتغالهم بالعلوم المزخرفة التی تتعلق بالخصومات وشغفهم بالقصص والحکایات ولولا رجال من اهل هذا العلم فی کل عصر وزمان بمشیة رب العزة یحولون حول حمی السنة ویذبون عن جنابه قدسه شوائب زیغ اهل البدعة لقال من یشاء ما شاء فجزی الله ائمة هذا العلم عنا وعن المسلمین خیرا فدعتنی بواعث خواطری الی استخراج لبابه واختصار ابوابه تسهیلا لضبط الالفاظ وتیسیرا لدرک الحفاظ فاستخرجت من قعر تلک البحور اشرف جواهرها وجنیت من اغصان ریاضها انفس ازاهرها وسمیت کتابی روضة الفردوس مبوبة علی عشرین بابا کل باب منها ینفرد بروایة صحابی لا غیر انتهی کلام الهمدانی فی خطبة الفردوس این کلام سید علی همدانی نص صریحست در آنکه فردوس دیلمی بحریست از بحور فوائد وکنزیست از کنوز لطائف و مشتمل بر احادیث نبویه و آثار مصطفویه و کتابیست کثیر الفائده عمیم العائده و مصنف آن از کسانی بود که حفظ وحمایت سنت شریف میکرد و شوائب زیغ اهل بدع را مندفع میساخت و بجهت وجودش قضیهٔ قال من یشاء ما شاء گسسته وجود بهم نگرفت پس کدام عاقل تجویز توان کرد که در چنین تصنیف خبری مندرج باشد که اهل سنت بر وضع و کذب آن اجماع دارند و نیز سید علی همدانی این احادیث منتخب خویش را

از اشرف جواهر وانفس زواهران کتاب گفته پس آیا اشرف جواهر وانفس زواهر این
موضوعات راوی نامدر بر حفظ و استحضار آن حث و ترغیب میفرماید ولعل ذلک لایخفی
به جاهل فضلا عن فاضل **وجه سی و ششم** آنکه نیز سید علی همدانی در شرح
قصیده میمیه فارضیه که موسوم بمشارب الاذواق ست در شرح شعر لها البدر
کاس وهی شمس تدیرها * هلال و کم یبدو اذا مزجت نجم گفته شاید مراد
ناظم معانی اعیان خارجی بوده و شاید که بدین حقائق نفسی خواهد و ببدر
اول مراد از بدر روح محمدی بوده که مظهر آفتاب احدیت و وعای حقیقت
محبت ست و مراد از هلال علی باشد که ساقی کوس شراب محبت ذو الجلال
و موصل متعطشان فیافی امال بمورد زلال وصال اوست که انا مدینة العلم
وعلی بابها و چنانکه هلال غیر بدر نیست بلکه جزوی از وست سید اولیا را
با مهتر انبیا همین حکم ست که خلقت انا وعلی من نور واحد علی منی
وانا منه و از امتزاج احکام شرائع مصطفوی و اعلام حقائق مرتضوی
نجوم مشارق اذواق اعیان اولیا ظاهر شده وآنکه سید انبیا در حق مهتر
اصفیا فرموده که انا وانت ابوا هذه الامة اشارت بدین معنی ست نیز که
منبع اسرار معارف توحید و مطلع انوار معالم تحقیق اوست و حصول
کمال درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از ینبوع هدایت او بوده و هست
وخواهد بود که انا المنذر وعلی الهادی وبک یا علی یهتدی المهتدون
چون این سر بر تو مکشوف شود بدانی که طوالع انوار حقائق هر ولی مقتبس
از مشکوة ولایت علی ست و با وجود امام هادی متابعت غیری از اهل بیت

احتجاج سید علی همدانی بحدیث نور در شرح مشارب الاذواق

نبوی ع

وجه سی و هفتم آنکه جلال الدین احمد الخجندی حدیث نور را در توجیه حدیث انا منه
وهو منی که در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد ست ذکر کرده چنانچه
شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته قال العلامة مطلع الکشف
والکرامة جلال الدین احمد الخجندی یقال فلان منی وانا منه
ویراد بیان غایة الاختصاص وکمال الاتحاد من الطرفین وقد یجیء
من بمعنی البدل لرضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة ای بدل
الاخرة انا منه وهو منی ای انا بدل له وهو بدل لی ای کل منهما
قائم مقامه الا فیما استثناه الدلیل ویجوز ان یکون المعنی هو منی
فی الکمال وانا منه اظهر ما ارید من الخیر والکمال والاکمال ومن تجیء
بمعنی فی ماذا خلقوا من الارض ای هو فی امری وانا فی امره ومن
تجیء بمعنی الباء ای انا افعل به ما ارید وانا منه وهو بی ای فنی
بی وبقی بی ویجوز ان یکون المراد بقوله صلی الله علیه وعلی آله
وبارک وسلم انا منه وهو منی ما قیل انه ورد فی الحدیث انا وعلی
من نور واحد ای کل منا منهما منه الاخر مضی کلامه فهذا جلال الدین
احمد عارفهم الجلیل وجهبذهم النبیل قد هتک ستر التلمیع
والتسویل حیث ذکر هذا الحدیث الشریف وجوز تفسیر حدیث
انا منه وهو منی بهذا الشرف المنیف فطاح الانکار والابطال وظهر
انه لم ینشأ الا من الانهماک فی المخرقة والمحال والاستبداد بالتحامل
والاحتیال ثم جلالت وامامت شیخ جلال الدین خجندی هر چند از همین عبارت

ذکر جلال الدین احمد خجندی حدیث نور را در توجیه حدیث انا منه و هو منی

توضیح الدلائل وضع است لکن از دیگر عبارات آن علیهم کمال علو مرتبت وسمو منزلت وعظمت قدر وسناء فخر او ظاهر است در توضیح الدلائل در مقام دیگر گفته قال الشیخ الامام العارف العلامة منبع الکشف والعرفان الکرامة جامع علمی المعقول والمنقول المشهود له بالصدیقیة العظمی من اهل الیقین والوصول جلال الملة والشریعة والصدق والطریقة والحق والحقیقة والدین احمد الخجندی شیخ الحرم الشریف النبوی المحمدی قدس سره فی بعض مصنفاته اعلم انه قد ورد فی بعض الآثار الصدیق الاکبر هو ابو بکر رضی الله تعالی عنه وقد ورد فی بعض الآثار اطلاق الصدیق الاکبر علی المرتضی رضی الله تعالی عنه وکرم وجهه وما ورد اطلاق الصدیق الاکبر علی غیرهما الخ ونیز در توضیح الدلائل گفته قال الشیخ الامام الفائق العالم بالشرائع والطرائق والحقائق جلال الملة والدین احمد الخجندی نور المدنی روح الله روحه واناله کل مقام سنی وقد نشأ یعنی علیا کرم الله وجهه وربی فی حجر النبی صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم من الصغر ونیز در توضیح الدلائل گفته عن معاویة بن ثعلبة قال جاء رجل الی ابی ذر رضی الله عنه وهو فی مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا ابا ذر الا تخبرنی باحب الناس الیک فانی اعرف ان احب الناس الیک احبهم الی رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم قال ای ورب الکعبة احبهم الی احبهم الی رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وبارک وسلم هو ذاک الشیخ واشار الی علی کرم الله وجهه رواه الطبری وقال اخرجه الملا

فی سیرته قال الشیخ العارف اسوة ذوی المعارف جلال الدین احمد الخجندی قدس الله سره بعد روایة عائشة ومعاویة وابی ذر رضی الله عنهم کما سبق وهذه الآثار عاضدة حدیث الطیر اذ لا یکون احد احب الی رسول الله تعالی علیه وعلی آله وبارک وسلم الا ان یکون ذلک احب الی الله عز وجل ونیز در توضیح الدلائل گفته قال الشیخ المرضی والامام الرضی جلال الدین الخجندی رحمه الله تعالی وقد ثبت انه صلی الله علیه وآله وبارک وسلم امر بسد الابواب الشارعة الی المسجد الا باب علی الخ و از تصانیف همین جلال الدین خجندی ست شرح قصیده برده که مشهور و معروف است در کشف الظنون در ذکر شروح قصیده برده گفته ومن شروحه شرح الشیخ جلال الدین الخجندی نزیل الحرم المتوفی سنة اوله الحمد لله الذی تعدلوا السنة غیر مذکور فی کشف الظنون ۱۲ اکرمنا بدین الاسلام وهو شرح مختصر جمعه بعض تلامذته من املائه فی الحرم النبوی **وجه سی و هشتم** آنکه این حدیث شریف را سید شهاب الدین احمد روایت نموده چنانچه در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته عن محمد بن علی بن الحسین عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم کنت انا وعلی نورا بین یدی الله تعالی من قبل ان یخلق الله سبحانه آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم سلک ذلک النور فی صلبه فلم یزل الله تعالی ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسما فی صلب عبد الله وقسما فی صلب ابی طالب فعلی منی وانا منه لحمه لحمی ودمه

دمی و من احبه فبحبی احبه و من ابغضه فببغضی ابغضه و عن جابر
رضی الله تعالیٰ عنه ان النبی صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم کان
بعرفات و علی کرم الله وجهه تجاهه فقال یا علی ادن منی ضع خمسک
فی خمسی یا علی خلقت انا و انت من شجرة انا اصلها و انت فرعها
والحسن والحسین اغصانها من تعلق بغصن منها ادخله الله الجنة
روی الحدیث الاول الامام الصالحانی ابو حامد محمود بن محمد الذی
سافر و رحل و ادرک المشایخ و سمع و اسمع و صنف فی کل فن روی عنه
خلق کثیر و صحب بالعراق ابا موسیٰ المدینی الامام و من فی طبقته
باسناده الی الامام الحافظ ابی بکر بن مردویه باسناده مسلسلاً
مرفوعاً والحدیث الثانی الی الامام الحافظ الورع ابی نعیم الاصفهانی
و روی الحدیث الثانی الامام شمس الدین محمد بن الحسن بن یوسف الانصاری
الزرندی المحدث بالحرم الشریف النبوی المحمدی بروایة ابن عباس
رضی الله عنهما فهذا شهاب الدین العماد قد شمر عن ساق الجد
والاجتهاد فی اثبات حدیث النور و نقله عن الشیوخ النقاد الذی
شاع فضلهم فی الاغوار والانجاد فنسف علی وجوه الجاحدین
الحائدین اکدار الرماد و اظهر کونهم هائمین فی سباسب الخزی والعناد
منحطین فی هوة الخبط واللداد وجه سی و نهم آنکه ملک العلما شهاب الدین
بن شمس الدین بن عمر دولتابادی در هدایة السعدا فی جلوة الشعرا که برای
احقاق حق و ابطال باطل از سه صد کتب اهل سنت جمع ساخته و آنرا

[م]عتبر و معتمد وانموده و مرکب باقوال سلف و مقبول آرای خلف در بیان
[هدای]ت سعدا و جلوه شعرا و از شبهه و اعتراض بعید و باعتقاد قریب دانسته
[...]نجه فرموده اما بعد عرضه میدارد بنده درگاه نبوی و مولای بارگاه
[مصط]فوی که این رساله معتبر و فضاله مختصر منقول است از درون سه صد
[کتاب لی]حق الحق و یبطل الباطل و لو کره الکافرون و از شبهه و اعتراض
[بعی]د و باعتقاد قریب باشد و مرکب است باقوال سلف و مقبول
[آرای خ]لف در بیان هدایت سعدا که السعید من سعد فی
[بطن] امه و جلوه شعرا که حب ایشان شرط ایمان و درود ایشان
[بر زب]ان هر مصلی در قعده اخیره هر نماز فریضه الی قیام قیامت
[...]ی میفرماید الجلوة الثانیة فیما اعز النبی صلی الله علیه
[و آله و س]لم لعلی بن ابی طالب رضی الله عنه باخ لفظ یعنی عمزادگان
[رس]ول الله صلی الله علیه و سلم بسیار بودند از جمله ایشان علی
[...]را برادر گفت زیرا چه محمد و علی از یک نور اند و این چنین
[...]ی در بنی هاشم نیست و تمام حدیث نور در جلوه سابعه عشر هم
[در ا]ین هدایه گفته شد و فی المصابیح والمشارق والخزانة الجلالیة
[...]ار قال صلی الله علیه و سلم یا علی انت منی و انا
[منک] ای انت من نوری و انا من نورک و فی التمهید فی
[فضا]ئل الصحابة قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
[م]رحبا باخی و ابن عمی والذی خلقت انا و هو من نور واحد

ص ۱۹۰ / ۳۴۳ الهداية التاسعة

اثبات ملک العلما دولتابادی حدیث نور را و احتجاج بان

وجه چهلم آنکه نیز در هدایة السعدا گفته سوال سیادت این پنجتن بحکم
مشهور ثابت است یا نه جواب سیادت ایشان بحکم حدیث ثابت است
حدیث کفر و کافر نیست اثبات سیادت مصطفی صلی الله علیه و سلم
الدرر و فی کتاب الشفاء فی الفصل الرابع عن عبد الرحمن
عن جعفر الصادق رض فی تفسیر یس اراد به یا سید و فی
المتواتر یا سید ولد آدم فی سیادة علی کرم الله وجهه
بوجوه است اول آنکه بحدیث مشهور و هو یا علی انا سید
و انت سید المسلمین من کنت مولاه فعلی مولاه
انا سید ولد آدم و انت سید ولد هاشم و فی العو
قالت عائشة کنت جالسة عند النبی صلی الله علیه
و سلم اذ اتی علی فقال هذا سید العرب فقالت
بابی انت و امی لست سید العرب فقال انا سید
و هو سید العرب و این حدیث متواتر و مشهور است
که گوید علی سید نیست و مصطفی صلی الله علیه و سلم فرمود که علی
پس او مصطفی را تکذیب میکند و تکذیب رسول الله کفر دوم آنکه علی
محمد است و هم نور محمد سید است سوم آنکه علی از شجره محمد است
خلقنی و علیا من شجرة واحدة و هم شجرهٔ محمد سید است فهذا
العلماء الجهبذ الناقد الحائز لنفائس المحامد فی اثبات هذا
الشریف کادح جاهد منکس راس کل مجادل

فاصم ظهر کل لجوج حاقد فطاح بحمد الله ادعاء الاجماع الذی هو جماع
الاثر ادراج الریاح و وضح حق الاتضاح انه بهت صراح و قوف بواح
لا یطور به الا من مد النفس فی تنفیق الضلال الوضاح و شهاب الدین
دولتابادی عالم مشهور و معروفست بغرر صفات سنیه موصوف و اکابر اعیان
بذکر محامد علیه او مشغوف شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار گفته قاضی
شهاب الدین رساله دارد مسمی بمناقب السادات در انجا او عقیدت و محبت
باهلبیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین داده سرمایه سعادت و موجب نجات و
در آخرت آن خواهد بود انشاء الله تعالی باعث تصنیف آن رساله را چنان گویند
که در زمان او سیدی بود که او را سید اجمل میگفتند از اکابر وقت بود ولیکن
جمال نسبش از حلیه علم و فضل عاطل بود غالباً قاضی را با وی در بعضی محافل
ملوک در تقدیم و تاخیر مجلس تراعی شده بود در اول قائل شد با فضلیت عالم
و تقدیم او بر علوی عامی بعد از ان بتسویه عالم غیر علوی با علوی غیر عالم و در ینباب
رساله نوشت و گفت که عالمیت ما شخص و متیقن است و علویت شما مشکوک
پس ما را تقدیم و ترجیح بر شما ثابت باشد استاد قاضی شهاب الدین را این معنی
از وی ناخوش آمد و مزاج حالش از وی منحرف گشت قاضی ازین معنی برگشت و
در مناقب سادات و فضلیت ایشان رساله نوشت و از انچه گذشته بود اعتذار
نمود و بعضی گویند که حضرت سرور کائنات را علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
بخواب دید که او را ازین معنی تنبیه میفرماید و براسترضای سید اجمل مذکور تحریص
میفرماید قاضی پیش سید رفت و توبه کرد و رساله نوشت والله اعلم

مرح ملک العلماء دولتابادی در رساله ... از اخبار الاخیار تصنیف شیخ عبد الحق

اثبات ملک العلماء اتحاد نور جناب امیر المومنین علیه السلام با نور جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم

مآثر ملک العلما از سبحة المرجان غلام علی آزاد بلگرامی

وغلام علی آزاد بلگرامی در سبحة المرجان گفته مولانا القاضی شهاب الدین بن
شمس الدین بن عمر الزاولی الدولتابادی نور الله ضریحه ولد القاضی
بدولتاباد دهلی وتلمذ علی القاضی عبد المقتدر الدهلوی ومولانا
خواجگی الدهلوی وهو من تلامذة مولانا معین الدین العمرانی رحمهم الله
تعالی وفاق اقرانه وسبق اخوانه وکان القاضی عبد المقتدر یقول فی
حقه یاتینی من الطلبة من جلده علم ولحمه علم وعظمه علم ولما
توجه الموکب التیموری الی الهند وخرج مولانا خواجگی قبل وصوله
الی دهلی منها الی کالپی خرج القاضی شهاب الدین صحبة استاذه الی
کالپی فاقام مولانا خواجگی بکالپی وذهب القاضی الی دار الخیر جونفور
فاغتنم السلطان ابراهیم الشرقی والی جونفور وروده ونضر سقاه الله
بسحائب الاحسان وروده وعظمه بین الکبراء ولقبه ملک العلماء
فزین القاضی مسند الافادة وفاق البرجیس فی افاضة السعادة والف
کتبا سارت بها رکبان العرب والعجم واذکی سرجا اهدی من النار الموقدة
علی العلم منها البحر المواج تفسیر القران العظیم بالفارسیة والحواشی
علی کافیة النحو وهی اشهر تصانیفه والارشاد وهو متن فی النحو
التزم فیه تمثیل المسئلة فی ضمن تعریفها وبدیع المیزان وهو متن
فی فن البلاغة بعبارات مسجعة وشرح البزدوی فی اصول الفقه
الی بحث الامر وشرح بسیط علی قصیدة بانت سعاد ورسالة فی تقسیم
العلوم بالعبارة الفارسیة ومناقب السادات بتلک العبارة وغیرها

توفی

مآثر ملک العلما

محامد ملک العلما از تسلیة الفؤاد غلام علی آزاد بلگرامی

توفی لخمس بقین من رجب المرجب سنة تسع واربعین وثمانمائة ودفن
بجونفور فی الجانب الجنوبی من مسجد سلطان ابراهیم الشرقی ونیز غلام علی آزاد
در تسلیة الفؤاد فی قصائد آزاد بعد ذکر قاضی عبد المقتدر گفته ومن تلامذة
القاضی عبد المقتدر قدس سره ملک العلماء القاضی شهاب الدین
الدولتابادی طاب ثراه ورایت ذکره مناسبا بهذا المقام لجلالة قدره
وشهرة تصانیفه بین الانام فاقول القاضی شهاب الدین بن شمس الدین
بن عمر الزاولی الدولتابادی نور الله ضریحه ولد بدولتاباد دهلی
وتلمذ علی مولانا خواجگی الدهلوی والقاضی عبد المقتدر رحمهما الله تعالی
وفاق اقرانه وسبق اخوانه وکان القاضی عبد المقتدر یقول فی حقه
یاتینی من الطلبة من جلده علم ولحمه علم وعظمه علم ولما توجه الموکب
التیموری الی الهند وخرج مولانا خواجگی قبل وصوله الی دهلی منه
الی کالپی خرج القاضی شهاب الدین صحبة استاذه الی کالپی فاقام
مولانا خواجگی بکالپی وذهب القاضی الی دار الخیر جونفور فاغتنم
السلطان ابراهیم الشرقی والی جونفور وروده ونضر سقاه الله
بسحائب الاحسان وروده وعظمه بین الکبراء ولقبه بملک العلماء
فزین القاضی مسند الافادة وفاق البرجیس فی افاضة السعادة
والف کتبا سارت بها رکبان العرب والعجم واذکی سرجا اهدی
من النار الموقدة علی العلم منها البحر المواج تفسیر القران العظیم
بالعبارة الفارسیة والحواشی علی کافیة النحو وهی اشهر تصانیفه

والارشاد وهو متن فی النحو التزم فيه تمثيل المسئلة فی ضمن تعبيرها
وبديع الميزان وهو متن فی فن البلاغة بعبارات مسجعة وشرح البزدوی
فی الاصول الی بحث الامر وشرح بسيط علی قصيدة بانت سعاد ورسالة
فی تقسيم العلوم بالعبارة الفارسية ومناقب السادات بتلك العبارة
وغيرها توفی فی لخمس بقين من رجب المرجب سنه ۸۴۹ تسع واربعين وثمانمائة
ودفن بجونفور فی الجانب الجنوبی من مسجد السلطان ابراهيم الشرقی
رحمه الله تعالی مولوی صديق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته القاضی
شهاب الدين بن شمس الدين بن عمر الزاولی ولد بدولتاباد دهلی
وتلمذ علی القاضی عبد المقتدر ومولانا خواجگی الدهلوی وهو من
تلامذة مولانا معين الدين العمرانی وفاق اقرانه وسبق اخوانه
وكان استاذه القاضی يقول فی حقه اتانی من الطلبة من جلده
علم وعظمه علم ولما توجه موكب التيمور الی الهند خرج الشهاب فی صحبة
استاذه خواجگی الی كالپی فاقام هو بها وذهب الشهاب الی جونفور بلدة
من صوبة الهاباد وكانت دار الخلافة للسلاطين الشرقية خرج
منها جمع من اهل العلم والشيخوخة فاغتنم السلطان ابراهيم الشرقی
قدومه ولقبه بملك العلماء وهو درس هناك والف وافاد وحرر
واجاد ومن مؤلفاته البحر المواج بالفارسية والحواشی علی كافية
النحو والارشاد متن فيه التزم تمثيل المسئلة فی ضمن تعبيرها وبديع
الميزان فی البلاغة وشرح البزدوی فی اصول الفقه وشرح قصيدة

بانت

بانت سعاد ورسالة فی تقسيم العلوم ومناقب السادات وغير ذلك
توفی فی سنه ۸۴۹ ودفن بجونفور فی الجانب الجنوبی من مسجد السلطان
ابراهيم الشرقی ومصطفی بن عبد الله القسطنطينی در كشف الظنون گفته ارشاد
فی النحو ايضا للشيخ ابی محمد عبد الله بن جعفر المعروف بابن درستويه
النحوی المتوفی سنة ۳۴۷ سبع واربعين وثلثمائة وللشيخ الفاضل
شهاب الدين احمد بن شمس الدين بن عمر الهندی الدولتابادی شارح
الكافيه وهو متن لطيف تعمق فی تهذيبه كل التعمق وتانق فی
ترتيبه حق التانق اوله الحمد لله كما يحب ويرضی الخ وعلی متن الهندی
شرح ممزوج للفاضل العلامة ابی الفضل الخطيب الكازرونی المحشی
وولی الله والد ماجد شاه صاحب در مقدمه سنيه فی الانتصار للفرقة السنية
بعد ذكر احوال خواجه معين الدين چشتی در هند وانشعاب مشائخ چشتيه بر شعب و حصول
ارتباط برائی خودش از هر سه شعبه گفته ونشأ فيهم امور ينكرها الفقهاء كصلوة
المعكوس ودوام الصيام والقيام ومنها الجهر بذكر الله تعالی فانه لا يجوز
عند علماء ما وراء النهر ومنها سماع الاغانی ولو مع بعض المعازف
ومنها غلوهم فی محبة شيوخهم حتی منهم من كان يسجد سجدة التحية ومنها
اشارات تميل الی الاتحاد والحلول تعالی الله عن ذلك علوا كبيرا ولهم
فی كل ذلك تاويلات ومباحثات لا يخفی علی من تتبع كتبهم فلم يزل
الفقهاء ينكرون عليهم اشد الانكار وهم لا يبالون بانكارهم ويرون
ان ما عندهم احسن مما عند هؤلاء ونحن بما عندنا وانت بما

عنده واضح والرای مختلف ومباحثات ملا ضیاء الدین السنامی مصنف
کتاب نصاب الاحتساب الذی لم یسبق فی بابه الی مثله مع الشیخ نظام الدین
الدهلوی ومناظرات القاضی شهاب الدین الدولتابادی صاحب البحر
المواج فی التفسیر الذی لم یسبق الی مثله فی بیان اعجاز القران من
جهة الفصل والوصل والارشاد فی النحو الذی التزم فیه ان یعبر
کل قاعدة بما یصلح مثالا لها وحاشیه الکافیه التی لا نظیر لها
فی کثرة السوال والجواب مع الاستقامة وسلامة التقریر وبدایع
البیان فی المعانی الذی نهج فیه منهجا لم یسلك قبله فی ترتیب القواعد
وتنقیحها مع الشیخ نور قطب العالم مشهورة معروفة الخ وآنفا بترجمه
ابن الجوزی شنیدی که فاضل رشید ملک العلماء دولتابادی را از ائمه دین و قدما
معتمدین نزد اهل سنت وانموده و نیز در ایضاح لطافة المقال بعد عبارت
علی حزین مشتمل بر ذکر اسامی جمعی از علما که در مناقب تصنیف کرده اند گفته و سوای
اشخاص مذکورین علمای دیگر از عظمای اهلسنت رسائل منفرده در فضائل
اهلبیت طهارت تالیف نموده مثل رساله مناقب السادات از ملک العلما
شهاب الدین بن عمر دولتابادی و مفتاح النجا فی مناقب آل العبا و نزل
الابرار بما صح من مناقب اهل البیت الاطهار از میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی
ومودة القربی از سید علی همدانی واسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب
از جزری و فضائل اهلبیت از جزار و جواهر العقدین فی فضل اهلبیت النبی
و شرفهم العلی للامام السید علی السمهودی و رساله امام نسائی که موجب شهادت

او شده وغیر اینها از مصنفات و سوای ایشان از مصنفین و هرگاه جناب
بمقابله این رسائل و کتب همین قدر رسائل و کتب مؤلفه در فضائل اهلبیت
اطهار از طریق خود نشان خواهند داد احقر العباد بذکر مولفات دیگر که
علمای اهلسنت درین باب تالیف کرده سرمایه سعادت اندوخته اند خواهد
پرداخت و نیز فاضل رشید در عزة الراشدین بعد ذکر توجیه تشنیع ظاهر
در خصوص قول بطهارت خمر گفته و این توجیه ما از توجیه جناب معترض تحریر
اشبه است چرا که از توجیه ما لازم می آید که اکثر رؤسای علمای اهلسنت مثل امام احمد
بن حنبل و ابن جوزی و علامه سعد الدین تفتازانی و ملک العلما شهاب الدین
بن عمر دولتابادی و غیرهم که از اکابر جهره کتاب و سنت بودند در خصوص قول
متشیع باشند و هو مستکره جدا الخ و نیز رشید الدین خان در عزة الراشدین
گفته مخفی نماند که بطلان ادعای معترض یعنی قائل بودن جمیع اهلسنت بایمان
یزید اظهر من الشمس و ابین من الامس است چرا که اکثر اکابر ایشان که جامع علوم ظاهری
و باطنی بودند تصریح بکفر و لعن آن بیدین کرده اند مثل امام احمد بن حنبل
و ابن جوزی و علامه تفتازانی و ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی
الخ و نیز فاضل رشید علاوه برین مدح و ثنا در مواضع بسیار بافادات ملک العلما
استناد و احتجاج نموده درینجا اکتفا بر بعض عبارات کرده می آید قال فی ایضاح
لطافة المقال و ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی در مناقب
السادات میفرماید امام حسن شیبانی میگوید بارها دیدم امام اعظم رضی الله عنه را
که شب زنده داشتی و بروز صائم بودی و نیت زیارت محمد مصطفی صلی الله

علیه وسلم و بزیارت امام محمد باقر رضی الله عنه آمد و فتوحات بجا ورآن دادی و خود جاروب نی وهی انتهی و نیز ناقلا عن تفسیر سورة یوسف للامام ضیاء الدین السنامی میگوید علوی را تعزیر بچوب و حبس جائز نیست زیرا که شرف او اصلی و ذاتی ست و بشرف مصطفی صلی الله علیه وسلم وما بالذات لا یزول الخ و نیز در ایضاح لطافة المقال گفته و نیز ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی در رساله مناقب السادات فرموده روی ابن سعید عن محمد در جمیع کار پاس رسول را برخود دارند و نیز در رساله مذکوره ناقلا عن التشریح للامام الرازی میفرماید لا یجوز للرجل العالم والمتقی ان یجلس فوق العلوی الامی وابیه الامی لانه اساءة فی الدین انتهی و نیز میفرماید می آرند که خواجه فرید الحق والدین گنجشکر رحمه الله را باسید عامی آمدندی فرمودی که بیک شرط قبول کنیم که سادات را پیش در آرند و در صدر جای ایشان کنند و فتوح شکرانه پیش آرند انتهی و نیز در ایضاح لطافة المقال گفته و ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی بابی براسه برای حسن خاتمه ایشان در رساله مناقب السادات عقد کرده پاره از ان منقول میشود میفرماید باب ششم در بیان آنکه هیچکس از اولاد رسول صلی الله علیه وسلم باصرار بر کفر نمیرد قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و بعد آن میفرماید و اعلی حکم مصطفی و اولاد وی با بنای دیگر قیاس نتوان کرد فضلی که مصطفی صلی الله علیه وسلم را بود هیچ مخلوقی را نبود و کفش کسی که مغز عرش باشد فرزندان وی را فرزندان نوح چگونه قیاس است آید و بعد ان میفرماید الحدیث الاول فی ذلک

رواه علی بن ابی طالب کرم الله وجهه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی اول من یدخل الجنة انا وانت والحسن والحسین وازواجنا عن ایماننا وشمائلنا وذریاتنا خلف ازواجنا و بعد ان میفرماید اگر کسی گوید تاویل این حدیث آنست که هر که از اولاد رسول صلی الله علیه وسلم با ایمان اید خلف وجات در بهشت رود جواب مقلد را تاویل حرام است لانه اقصر من القاصرة و اگر چه مجتهدین تاویل کنند روا نباشد زیرا که اگر اینقدر روا داریم در قول رسول صلی الله علیه وسلم تردد باشد و بشارت برخیزد زیرا که در بشارت احتمال مضرت ست و ازین تاویل این آید ان ابا بکر فی الجنة ان جاء بالایمان و هذا باطل و حکم آنست که در حال نزع ایمان از ایشان زائل نشود کذا حاصل التمهید و عبارت دستور القضاة لا یجوز زوال الایمان عن الانبیاء والعشرة المبشرة واولاد الرسول وازواجه صلی الله علیه وسلم واهل البدر والحدیبیة وامثالهم و بعد آن میفرماید الحدیث الرابع فی المشارق ان الله لا یجمع بینی و بین عدوی فی محل واحد عبارت حدیث در باب نوی قیامت ست و اشارت در حق جمیع فرزندان رسول صلی الله علیه وسلم ایشان با کافران در دوزخ نیایند و چون جای کافران در دوزخ ست ایشان در دوزخ نباشند چه کمان ست ابو طیبه حجام از آشامیدن خون رسول الله صلی الله علیه وسلم مضر بود بر عوام خوردن ان حرام از دوزخ سبب مخلصی او باشد کسی که از خون و گوشت و چشم و مخ و ساق محمد صلی الله علیه وسلم باشد کی مستوجب دوزخ شود

ومن گمان چنین برم که اگر قطره خون مصطفی صلی الله علیه وسلم در دوزخ اندازند
همه آتش دوزخ بوستان شود انتهی ما اردنا نقله ونیز در ایضاح لطافة المقال
وازانجمله آنست آنچه ملک العلما در رساله مناقب السادات میگوید الحدیث الا
فی الکشاف الا ومن مات علی حب آل محمد مات مومنا الا ومن
مات علی حب آل محمد مات مستکمل الایمان الا ومن مات
علی حب آل محمد مات شهیدا الا ومن مات علی حب آل محمد یزف الی
الجنة کما یزف العروس الی بیت زوجها الا ومن مات علی حب آل محمد مات
علی السنة والجماعة الا ومن مات علی حب آل محمد جعل الله قبره
ملائکة الرحمة انتهی ونیز در ایضاح لطافة المقال گفته وازانجمله است آنچه
ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی در رساله مناقب السادات میفرماید
که اگر کسی جمیع امور شرائع نبی را بحق معمول دارد وبا اهانت علوی یا علویک گوید
مصطفی صلی الله علیه وسلم را نبویک گوید کافر گردد و نعوذ بالله انتهی ونیز
در مصابیح الدین میگوید اگر کسی علوی ابا اهانت علویک گوید کافر شود وبعضی گفته اند
اگر علویک بتعظیم گوید کافر نشود لان التصغیر للتعظیم ابو القاسم گوید اگر
غضب گوید کافر شود و در رساله مولانا ضیاء الدین میگوید علما فتوی داده اند
که اهانت وایذای آل رسول صلی الله علیه وسلم کفرست وکافری این چنین
کفر بود ولاسیما در قتل وافضاح براو لی کفر باشد انتهی ونیز در ایضاح لطافة المقال
گفته وملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی رحمه الله در رساله مناقب
السادات در باب ششم که برای لعن ملعون معهود ومعقود نموده است میفرماید

نقل علمای اهلسنت ابن ملک العلما

و دیانت حماد بن علقمه وسید جلال الحق والدین بخاری ومولانا سعد الدین معلوم است
که در ورع وتقوی پیران عصر بودند چون ایشان برو لعنت کرده اند فتوی بر رخصت
لعن وی اولی باشد انتهی وچون اسامی مجوزین لعنت او از علمای کبار اهلسنت
بسیار است لهذا روما للاختصار بمقتضای خیر الکلام ما قل ودل بر جمله مجملی اختتام
کلام می نماید ومیگوید که ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی در رساله
مناقب السادات میفرماید که تصفح کتب کردیم در منع لعن روایتی که بتصریح
از امامان مذهب اربعه وتلامیذ ایشان باشد نیافتیم ودر جواز لعن وی از
سلف کبار اقوال رسیده انتهی ونیز در ایضاح لطافة المقال گفته
حال معادات اکثر ائمه اهلسنت وجماعت با مطرود معهود آنفا معلوم شده
واگر سامع را ذوق سماع کلمات دیگر از بعض علمای کبار اهلسنت که ذکر شان
آنفا گذشته وغیر شان باشد بشنود که ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی
در رساله بدیع البیان ذکر نام ملعون معلوم را مثل ذکر نام مسیلمه کذاب مکروهات
طبع سامعین گفته حیث قال وتعمیمها ای تعمیم الکراهة فی السمع یتناول
کل ما یکرهه البشر مثل اسم البغیض والمستفحش والمستقذر وان
التنوع ذلک فی الاخرین من حیث ان صریحهما لو یستعمل فلا یکاد یمکن
جدا ان یلتزم فی النوع الاول حیث جاء ذکر البغضاء کمسیلمة ویزید
فی کلام البلغاء انتهی وفی حاشیته المتعلقة بقوله اسم البغیض فان
طبع البشر یتنفر عن سماع اسم البغیض کمسیلمة ویزید وینبو عنه انتهی
ونیز در ایضاح لطافة المقال گفته وملک العلما شهاب الدین بن عمر

دولتابادی در رساله مناقب السادات میگوید سوال چون قتل مومن نزد اهلسنت
و جماعت فسق است و قتل حسین علیه السلام چگونه کفر بود جواب از انکه ایذا
و اهانت حسین بمصطفی صلی الله علیه وسلم سرایت میکند کما بیّنا من قبل
غیر مرة و ایذا و اهانت مصطفی صلی الله علیه وسلم بالاتفاق کفرست و این
چنانچه نصا و ذهنا و حسا و عقلا ثابت کردیم انتهی پس اتجاه طعن باین قول
نا محمود و مذهب مردود بر جمهور اهلسنت و جماعت هوشربای اهل خبرتست
و نیز در ایضاح لطافة المقال گفته سوم آنکه مذهب غزالی در باب کبیره بودن
قتل امام شهید نزد علمای کبار اهلسنت بمرتبه بی اعتبارست که اکثر ابطال این
شبهه ذکر کرده دفع مینمایند چنانچه آنفا از تکمیل الایمان شیخ محقق عبدالحق
در رساله مناقب السادات از مولفات ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی
نقل آن گذشته و مذهب غزالی در باب ترحّم علی من کان یرحمه الله بغایت شاذ
و متروک و مدسوس علیه است و طعن بر فرقه باقوالی که در ان فرقه بی اعتبار
و بغایت شاذ و متروک و مدسوس علیها باشد مطعون فیهم را اغوا نمودن است
براینکه آنها بر طاعن بمثل ذات او پیش آیند و نیز در ایضاح لطافة المقال گفته
قوله والاعتذار باجماع اهل الکوفة علی مسلم غیر مسلم علی
مقر راتهم الخ اقول لا یحتاج الی التشبث بمثل هذا الاعتذار لان
علماءنا الکبار صرحوا بکون سیدنا الحسین اماما والخروج علیه
حراما وایضا صرحوا بکون الملعون المعلوم خارجا علی ذلک الامام
متغلبا علی جنابه العلی المقام کما قال الفاضل الکامل المرضی القضات

شهاب الدین عمر فی رسالة مناقب السادات ناقلا عن التشریح ان یزید
کان باغیا متغلبا خروجیا والخروج علی الامام حرام فی الادیان
کلها و یزید اللعین خرج علی الحسین بلا تاویل و قتله بالحرب انتهی
وایضا ذکر بعید هذا ناقلا عن التشریح اوّل باغ فی الدنیا معاویة
وهو باغ اوّل فلما قتل علیّ بن ابی طالب کانت الخلافة للحسن بن علی
ثم للحسین رضی الله عنهم و بغی فی عهد الحسین یزید بن معاویة
بغیا فتسلسل البغاة المتغلبة انتهی ما اردنا نقله وقال الشیخ
المحقق عبدالحق الدهلوی قدس سره فی رسالة تکمیل الایمان
بعد نقل قول من تفوه بامامة الملعون فی ردّه ما حاصله هذا
نعوذ بالله من القول والاعتقاد بکونه اماما مع وجود سیدنا
الحسین فی البین الی اخر ما نقله آنفا وایضا قال صاحب الصواعق
فی خاتمة کتابه فی اخر ذکر الملعون المنافق ومات سنة اربع وستین
لکن عن ولد صالح شاب الی ان قال ومن صلاحه الظاهر انه
لما ولی العهد صعد المنبر وقال ان هذه الخلافة حبل الله وان
جدّی نازع الامر اهله ومن هو احق به منه علی بن ابی طالب ورکب
ما تعلمون حتی اتته منیته فصار فی قبره رهینا بذنوبه ثم قلّد ابی
الامر فکان هو غیر اهل له و نازع ابن بنت رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقصف عمره وابتر عقبه وصار فی قبره رهینا
بذنوبه انتهی ولما صرّح علماؤنا الکبار بکون سیدنا الحسین

اماما وكون الخروج عليه حراما وصرحوا بالنعوذ عن اعتقاد امامة
الملعون المنهمك فى الشناعة والشين مع وجود سيدنا الحسين
وجعلوا تشنيع ابنه الصالح النبيه رحمه الله عليه دون ابيه على
الملعون المعلوم بانه نازع ابن بنت رسول الله وكونه ابتر قصير العمر
رضيا بن توبه لاجل هذه المنازعة وامثالها من جملة صلاحه
الظاهر فحينئذ اى حاجة لنا الى تجشم الاعتذار و نیز فاضل رشید عزة الراشدین
گفته بلکه اکثری از علمای اہلسنت قائل بکفر و لعن آن بدبخت اند چنانکه کتب
متداوله ایشان بر آن دلالت دارد وقال العلامه سعد الملة والدين
التفتازانى قدس سره فى شرح العقائد الحنفية فى حق يزيد فانه
كفر حين امر بقتل الحسين و ایضا گفته ونحن لا نتوقف فى شانه بل
فى ايمانه لعنة الله عليه وعلى سائر اعوانه و ابن جوزی که از اکابر علمای
حدیث ست درین باب رساله تالیف کرده و نام او رد على المتعصب العنيد
من منع ذم يزيد نهاده و ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی رساله
مناقب السادات برای اثبات لعن آن شقی بابی علیحده ترتیب داده و از امام
احمد بن حنبل مشهور ست که سفر موده قلت لابى ان قوما ينسبونا الى تولى
يزيد فقال يا بنى هل يتولى يزيد احد يومن بالله ورسوله ولا يلعن
من لعنه الله الى آخره و همچنین اقوال اکثر علمای کرام و عرفای عالی مقام
ناطق بر کفر و لعن آن بدبخت اند لیکن چونکه این مقام محل بیان آن نیست
لهذا برانده که از بسیار و یکی از هزار اکتفا نموده شد و نیز در عزة الراشدین گفته

و ملک العلما

و ملک العلما در رساله مناقب السادات از شریح نقل فرموده اول باغ فى الدنيا
معاوية وهو باغ ساول فلما قتل على كانت الخلافة للحسن بن
على وبغى فى عهد الحسين يزيد بن معاوية بغيا تغلبيا فتسلسل
البغاة المتغلبة و فاضل معاصر در ازالة الغين در ذکر لاعنین یزید گفته
و از انجمله است ملک العلما شهاب الدین عمر دولتابادی و نیز در ازالة الغين
گفته و ملک العلما شهاب الدین عمر در رساله مناقب السادات فرموده که اگر
کسی علوی را بتحقیر علویک گوید کافر گردد چنانچه مصنف عزة الراشدین
هم نقل نموده **وجه چهل و یکم** آنکه این حدیث شریف را احمد بن علی بن محمد
المعروف بابن حجر العسقلانی روایت نموده چنانچه در کتاب تسدید القوس
فى مختصر مسند الفردوس که در کشف الظنون ذکر آن بعد مسند الفردوس باین
نحو نموده واختصره اى مسند الفردوس الشيخ شهاب الدين احمد
بن على بن حجر العسقلانى وسماه تسديد القوس فى مختصر مسند
الفردوس و نسخه عتیقه آن در کتبخانه بعض فضلای حیدرآباد موجود ست
در حرف الخاء فرموده حديث خلقت انا وعلى من نور واحد الحديث
سلمان رضى الله عنه و نیز در تسدید القوس در حرف الکاف گفته حديث
كنت انا وعلى نورا بين يدى الله الحديث سلمان الفارسى رضى الله
عنه فانظر رحمك الله وصانك عن اقتحام الخطر الى هذا العلامة
الجليل الخطر والجهبذ العظيم القدر المحدق للبصر المصوب
للنظر امبرهم وقد وهم ابن حجر كيف القمر الحجر فى فم من جحد ما انكر

ذکر مولوی حیدر علی ملک العلما را ... علمای کرام لاعنین یزید اند در ازالة الغين

روایت ابن حجر عسقلانی حدیث نور نموده در تسدید القوس

واقحم المتعصب الذی عبس و بسر * فی قحمات السقر * حیث ذکر الحدیث الزاهر من طریقین عن خیر البشر * صلی الله علیه وآله ما سطع صبح وطلع قمر *

وجه چهل و دوم آنکه احمد بن محمد الحافی الحسینی الشافعی حدیث نور را روایت نموده چنانچه در تبر المذاب فی بیان ترتیب الاصحاب گفته وروی الامام احمد ایضا فی الکتابین المذکورین یعنی المسند والمناقب ان النبی صلی الله علیه وسلم قال کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق آدم قسم ذلك فیه وجعل ذلك جزئین فجزء انا وجزء علی وزاد صاحب کتاب الفردوس ثم انتقلنا حتی صرنا فی عبد المطلب فکان لی النبوة ولعلی الوصیة

فهذا الحافی صاحب التبر المذاب * قد احفی فی اثبات الحق واظهار الصواب * وافحم کل جاحد مرتاب * وسکت بکت کل معمس خابط لا یخاف یوم الحساب * حیث روی الحدیث الشریف عن احمد ذلك الامام الکبیر * واثبت انه رواه فی المناقب والمسند الشهیر * وقد دریت فی مجلد حدیث الولایة من جلائل المناقب ونفائس المحامد لهذا المسند الخطیر * علی لسان الائمة النحاریر * ما یغنی الناقد البصیر * ولا ینبئك مثل خبیر * فلا یدفع الحق الغیر الخافی * بعد تصریح الحافی الجافی * ولا یکذب هذا المشرع الصافی الا اللجوج العنود المنافی فلینسف اولیاء الجاحدین علی وجوههم تراب المهامه والفیافی فقد درت * تلمیعا دهم السوافی وضاقت علیهم الارض بما رحبت واعیتهم مستجعات القوافی * وجه چهل و سوم

روایت احمد بن محمد حافی حسینی حدیث نور را در تبر المذاب

ابراهیم بن عبد الله الوصابی الیمنی الشافعی این حدیث شریف را روایت نموده وبابی خاص برای اثبات امثالش معقود فرموده چنانچه در کتاب الاکتفا فی فضل الاربعة الخلفا گفته الباب الخامس فیما جاء من قول النبی صلی الله علیه وسلم فی علی انه کنفسه وانه کراسه من بدنه وانهما کانا نورین بین یدی الله تعالی قبل خلق آدم باربعة عشر الف عام وقوله لا یؤدی عنی الا انا او علی عن سلمان الفارسی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نورا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئین فجزء انا وجزء علی بن ابی طالب اخرجه الامام احمد فی المناقب ونیز گفته وعنه رضی الله عنه ای عن علی بن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی من نور واحد نسبح الله علی متن العرش من قبل ان یخلق ابونا آدم بالفی الف عام فلما خلق آدم علیه السلام صرنا فی صلبه ثم نقلنا من کرام الاصلاب الی مطهرات الارحام حتی صرنا فی صلب عبد المطلب ثم انقسمنا نصفین فصیرنی فی صلب عبد الله وصیر علیا فی صلب ابی طالب فاختارنی بالنبوة واختار علیا بالشجاعة والعلم والفصاحة واشتق لنا اسمان من اسمائه فالله محمود وانا محمد والله الاعلی وهذا علی اخرجه ابن سبوع الاندلسی فی کتابه الشفاء فهذا الوصابی الجلیل الشرف والحسب * قد ابتلی المنکرین والصادقین عن الحق

روایت نمودن ابراهیم بن عبد الله الوصابی الیمنی الشافعی حدیث نور را در کتاب الاکتفا

بانکر الوصب واقحمهم فی ضنک الشجب والعطب وساق الیهم الهم المنهک المکمد النصب حیث روی الحدیث الشریف من طریقین و عقد له ولامثاله بابا متین السبب فالعجب کل العجب ممن عاند وجحد واحل علیه الغضب و رکب للعدوان اخشن قتب

وجه چهل و چهارم آنکه جمال الدین عطاء الله بن فضل الله بن عبد الرحمن الشیرازی النیسابوری المعروف بجمال الدین المحدث که از مشایخ اجازهٔ مخاطب عالی تبار است این حدیث شریف را روایت فرموده چنانچه در اربعین خود که در فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام تالیف نموده میگوید

الحدیث الاول عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل من قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم سلک ذلک النور فی صلبه ولم یزل الله ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسما فی صلب عبد الله وقسما فی صلب ابی طالب فعلی منی وانا منه فمن احبه فبحبی احبه ومن ابغضه فببغضی ابغضه وهذا الحدیث هو المشار الیه فی البیت المتقدم ذکره فی دیباجة الکتاب اعنی قوله هما ظهرا شخصین والنور واحد بنص حدیث النفس والنور فاعلم

وسابق ازین در خطبهٔ اربعین گفته اخو احمد المختار صفوة هاشم ابو السادة الغر المیامین معتمد وصی امام المرسلین محمد علی امیر المومنین ابو الحسن هما ظهرا شخصین والنور واحد بنص حدیث النفس والنور فاعلم فهذا

جمال الدین المحدث الکبیر الذی هو من مشایخ اجازة المخاطب الفخیم

روایت نمودن جمال الدین محدث حدیث نور را در اربعین فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام

قد هدم دار الکذب والتزویر وزعزع ارکان التسویل والتغریر حیث روی هذا الحدیث الشریف الشهیر واثبت به وامثاله فضل وصی البشیر النذیر علیهما والهما آلاف سلام الملک القدیر و مخفی نماند که از خطبهٔ اربعین جمال الدین محدث کمال عظمت و جلالت احادیث آن ظاهر میشود و نیز ازان بتصریح تام و اضح است که محدث مذکور این احادیث اربعین را از کتب معتبره و اسفار معتمده جمع نموده چنانچه میفرماید الحمد لله شکرا لا شریک له البر بالعبد الباقی بلا امد نحمده علی ما اسبغ علینا من نعمته الباطنة والظاهرة ونشکره علی ما اولانا وهدانا الی محبة محمد ن المصطفی وآله وعترته الطیبة الطاهرة ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له شهادة توصلنا الی دار السلام وجنات النعیم ونشهد ان محمدا عبده ورسوله الذی ارشدنا الی سواء السبیل والصراط المستقیم صلی الله علیه وآله وعترته الائمة الهادین المهدیین صلوة تامة شاملة وتحیة عامة کاملة دائمة الی یوم الدین و بعد فیقول العبد الفقیر الی الله الغنی عطاء الله بن فضل الله المشتهر بجمال الدین المحدث الحسینی احسن الله احواله وحقق بجوده لعمیم اماله هذه اربعون حدیثا فی مناقب امیر المومنین وامام المتقین و یعسوب المسلمین و راس الاولیاء والصدیقین و مبین مناهج الحق والیقین کاسر الاصنام وهازم الاحزاب المتصدق فی المحراب فارس میدان

اعتبار و اعتماد احادیث اربعین جمال الدین محدث

اعتقاد و اعتبار احادیث اربعین جمال الدین محدث

الطعان والضراب المخصوص بكرامة الاخوة والانتخاب المنصوص
عليه بانه لدار الحكمة ومدينة العلم باب وبفضله واصل
نزل الوحي ونطق الكتاب المكنى بابي الريحانتين وابي تراب
هو النبأ العظيم وفلك نوح ❊ وباب الله وانقطع الخطاب
المشرف بمزية من كنت مولاه فعلي مولاه المدعو بدعوة
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فكم كشف عن نبي الله صلى الله
عليه وسلم من شدة وبوسى حتى خصه بقوله انت مني بمنزلة
هرون من موسى وكم فرج عنه من غمة وكربى حتى انزل الله فيه قل
لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى ثم زاده شرفا ورفعة
ووفر حظه من اقسام العلى توفيرا وانما انزل الله فيه وفي ابنيه
انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا
مظهر جسيمات المكارم ومظهر عميمات المنن الذي حبه وحب اولاده
العظام واحفاده الكرام من اوفى العدد واوقى الجنن اخو احمد
المختار صفوة هاشم ❊ ابو السادة الغر الميامين معتمن وصي امام
المرسلين محمد علي امير المومنين ابو الحسن هما ظهر الشخصين والنور
واحد بنص حديث النفس والنور فاعلمن ❊ هو الوزير المامون في كل خطة
وان لا تنجينا ولايته فمن ❊ عليهم صلوة الله ما لاح كوكب ❊ وما
عما راض النسيم على فنن ❊ وان كانت مناقبه كثيرة وفضائله جمة
غزيرة بحيث لا تعد ولا تحصى ولا تحد ولا تستقصى كما ورد

اعتقاد و اعتبار احادیث اربعین جمال الدین محدث

عن ابن عباس مرفوعا لو ان الرياض اقلام والبحر مداد والجن حساب
والانس كتاب ما احصوا فضائل علي بن ابي طالب وروي ان رجلا
قال لابن عباس سبحان الله ما اكثر مناقب علي بن ابي طالب اني
لاحسبها ثلثة الاف قال او لا تقول انها الى ثلثين الفا اقرب لكني
اقتصرت منها على اربعين حديثا روما للاختصار ومراعاة
لما اشتهر من سيد الابرار وسند الاخيار محمد المصطفى الرسول
المختار صلى الله عليه وآله وسلم ما ترادف الليل والنهار وتعاقب
العشي والابكار انه قال من حفظ على امتي اربعين حديثا من امر
دينها بعثه الله تعالى فقيها عالما وفي رواية بعثه الله تعالى
يوم القيمة في زمرة الفقهاء والعلماء وفي رواية كتب في زمرة
العلماء وحشر في زمرة الشهداء وفي رواية وكنت له يوم القيامة
شافعا وشهيدا وفي رواية قيل له ادخل من اي ابواب الجنة
شئت جمعتها من الكتب المعتبرة على طريقة اهل البيت عليهم السلام
بالاشارة العالية الصادرة من مصدر المكارم والمعالي ومرجع
الافاضل والاعالي وموئل السادات والموالي جمعت لمن في العلم
والفضل قد نشا ❊ وذلك فضل الله يوتيه من يشاء ❊ اعني حضرة
من خصه الله تعالى بالتاييدات القدسية والكمالات الانسية
وهو السيد السند سيد السادات والنقباء في زمانه بين اهل الهمم
ملجأ الفضلاء والعلماء في عصره واوانه في العرب والعجم كفيل مصالح

تصریح جمال الدین محدث در خطبه اربعین بانکه انرا از کتب معتبره جمع نموده

الامم منبع الجود والسخاوة والكرم معدن الحلم والعلم والحكم ومنبع مكارم الاخلاق ومحاسن الشيم تضحى ممالك الاسلام ومقتدى طوائف الامم خلاصة نتائج الليالى والايام سلالة السادات والنقباء الكرام نقاوة اماجد العرفاء الاتقياء والاعاظم مستخدم الامراء والحكام مستتبع الفضلاء والعلماء الاعلام مقرب الحضرة السلطانية الشاهية مهبط الالطاف ومورد الاعطاف والعنايات الالهية له فى الاقاليم المناقب طوة ✤ وحصلة انوار الذكاء سوى السها ✤ وحسن فعال من كمال وبرهان هذا واضح لاولى النهى ✤ الذى وجوده الشريف نعمة عظيمة من الله علينا ووجوده المنيف نور مبين خينا وارشاد اجداده الكرام عن سائر ارباب الارشاد يكفينا المخصوص بالطاف مالك الملك يوم التلاق الامير الكبير ظهير الملة والدولة والدنيا عضد الدين عبد الباقى حدّ لاهل الفضل عقد مرصّع ✤ ولكنما المخدوم واسطة العقد ابقاه الله تعالى بين المسلمين دهرا طويلا واسبغ عليه نعمه ظاهرة وباطنة دقيقا وجليلا وروّح ارواح اسلافه الماضين وادام بالشرف والاقبال اعمار الباقين وخلد ظلاله على مفارق المسلمين ابد كماله الى يوم الدين وهذا دعاء لا يردّ لانه صلاح لاصناف البريّة شامل ع ويرحم الله عبدا قال آمينا **وجه چهل و پنجم** آنکه شیخ ابن علی بن محمد الجعفری این حدیث شریف را حتما وجزما ثابت کرده

و بالقطع والیقین آنرا بجناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم نسبت نموده چنانچه در کنز البراهین الکسبیة والاسرار الوهبیة الغیبیة لسادات مشایخ الطریقة العلویة الحسینیة الشعیبیة گفته وقال صلى الله عليه وسلم كنت انا وعلى نورا بين يدى الله تعالى قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالى آدم قسم ذلك النور جزئين فجزء انا وجزء على انتهى نقلا عن نسخة مطبوعة رأيتها فى مكة المعظمة فهذا الجعفرى رمى من جفير التحقيق والتنقيد سهما صائبا يصمى كل جاحد عنيد ✤ حيث اثبت الحديث الشريف المفيد ✤ واسمع المنكر قوله تعالى وجاءت سكرة الموت بالحق ذلك ما كنت منه تحيد ✤ فالحمد لله الموفق المسدد الحميد ✤ الفعال لما يريد ✤ حيث وضح الحق السديد ✤ بافادة هذا العلامة المجيد ✤ والنحرير المجيد ✤ **وجه چهل و ششم** آنکه شیخ محمد الواعظ الهروی این حدیث شریف را بطرق متعدده روایت نموده وجد وجهد وکد وکد تمام در اثبات آن فرموده چنانچه در ریاض الفضائل فصلی خاص برای این حدیث شریف معقود ساخته وگفته الفصل الحادى عشر فى كونه صلى الله عليه وسلم وكونه كرم الله وجهه من نور واحد وكونه خليفة عن النبى صلى الله عليه وسلم قال ان الله عز وجل انزل قطعة من نور فاسكنها فى صلب آدم فساقها حتى قسمها جزئين فجعل جزء فى صلب عبد الله وجزء فى صلب ابى طالب فاخرجنى نبيا واخرج عليا وصيا واه ابو الحسن

روایت نمودن جعفری حدیث نور را در کنز البراهین الکسبیة ونسبت نمودن آن بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بجزم وجزم

روایت نمودن محمد واعظ هروی حدیث نور را بطرق عدیده در ریاض الفضائل

المغازلی الشافعی فی المناقب وعن سلمان قال سمعت حبیبی محمدا رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل
یسبح الله ذلک النور ویقدسه قبل ان یخلق الله آدم بالف عام فلما
خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا
فی صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة قد رواه ابو الحسن
المغازلی من صحاح الاخبار اقول ففی النبوة ای ختم النبوة وقوله وفی
علی الخلافة ای ختم الخلافة کما کان صلی الله علیه وسلم خاتم النبوة
کذلک کرم الله وجهه خاتم الخلافة وعنه قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل
قبل ان یخلق الله آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم
ذلک النور جزئین جزء انا وجزء علی بن ابی طالب اخرجه الامام
احمد فی المناقب من الاکتفاء ولنعم ما قال زبدة العرفاء الابرار الشیخ
فرید الدین العطار فی کتابه الهینامه پیمبر گفته است ای نو رسیده ، ز یک
نوریم هر دو آفریده ، علی چون با نبی آمد ز یک نور ، یکی باشند هر دو از دوئی دور
وعن المرتضی کرم الله وجهه قال صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی
من نور واحد فسبح الله تعالی علی ساق العرش قبل ان یخلق الله ابونا
آدم بالفی عام فلما خلق آدم صرنا فی صلبه ثم نقلنا من کرام الاصلاب
الی مطهرات الارحام حتی صرنا فی صلب عبد المطلب ثم انقسمنا نصفین
فصیرنی فی صلب عبد الله وصار علی فی صلب ابی طالب فاختار فی

بالنبوة

بالنبوة واختار علیا بالشجاعة والعلم والفصاحة واشتق لنا
اسما من اسمائه فالله محمود وانا محمد والله الاعلی وهذا علی
اخرجه ابن سبع الاندلسی فی کتابه الشفاء من الاکتفاء قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی خلق الله نورا فجزأ فخلق
العرش من جزء والکواکب من جزء وسدرة المنتهی من جزء وامسک
جزء من تحت بطنان العرش حتی خلق آدم علیه السلام فاودعه الله
جبهته وکان ینتقل ذلک من اب الی اب الی عبد المطلب ثم صار
نصفین فنقل جزء الی عبد الله ونصفه الی ابی طالب فخلقت من جزء
وانت من جزء فالانوار کلها من نوری ونورک من الفوائد الجلالی
للسید جلال الدین البخاری فهذا الهروی الواعظ الصالح ابطل هریر کل نابح
واظهر شناعة هراء کل متعصب قادح وفت فی عضد کل غمر جامح
حیث اثبت هذا الحدیث الشریف من طرق متعددة واضحة
المنار ونص علی ان المغازلی رواه من صحاح الاخبار واستحسن
غایة الاستحسان اشعار العطار المثبت حتما لهذا الحدیث
الشریف عن النبی المعتام المختار صلی الله علیه وآله الاطهار
فلم یبق بعد ذلک مجال ومساغ لانکار اهل الفریة والخسار
فاعتبروا یا اولی الابصار واقضوا العجب من الخاطب الجلیل
الفخار المستهتر غایة الاستهتار بالالطاط والاطفاء لانوار الاطیاب
الاخیار صلوات الله وسلامه علیهم ما تتابع اللیل والنهار

۱۴۹ / ۱۳۵

روایت نمودن احمد بن ابراہیم در جواہر النفائس حدیث نور را

وجه چہل و ہفتم آنکه احمد بن ابراہیم اینحدیث شریف را روایت نموده چنانکه در کتاب جواہر النفائس علی ما نقل عنه گفته روی سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق آدم باربعة الاف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلك النور فی صلبه ولم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد الله ففی عاد النبوة و فی علی الخلافة فهذا احمد بن ابراهیم العالم السائس قد روی هذا الحدیث الشریف وعده من جواهر النفائس فاظهر قوفة کل حاطل خائل خائس و خرم اس فظائع الهواجس و ردع شنائع الوساوس **وجه چہل ہشتم** آنکه سید محمد بن سید جلال ماه عالم اینحدیث شریف را در تذکرة الابرار حتما و جزما ثابت نموده و تصریح صریح ببودن اینحدیث از اخبار معتبره معتمده و آثار شهیره مستنده فرموده چنانچه در حال جناب امیر المومنین علیه السلام گفته ظاهر فرخنده ماثرش مظهر اسرار سبحانی و باطن خجسته میامنش مهبط انوار ربانی بود و علو مراتب و سمو مناقبش در صحائف لیل و نهار گنجایش پذیر نیست و شرف دلالت محامد صفاتش در دفاتر آسمان و زمین تمامی ندارد و فضائل و از انحصار افزون و تعهد بیان کمالات وی از احاطه امکان بیرون نسبت رفعت نسب مبارکش از خبر معتبر خیر الانام صلعم انا و علی من نور واحد معلوم است و عظمت حسبش از کلمه شریفه انت اخی فی الدنیا والاخرة مفهوم و وفور دانش او از حدیث صحیح انا مدینة العلم و علی بابها ظاهر و شمول وجود

ذکر نمودن سید محمد بن سید جلال ماه عالم در تذکرة الابرار و تصریح ببودن آن خبر معتبر

از کلام معجز نظام الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة باهر آثار شجاعت او از فحوای لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار متین و اخبار فضیلتش از مضمون لمبارزة علی بن ابی طالب یوم الخندق افضل من اعمال امتی روشن فهذا ابن قمر العالم قد اثبت حتما و جزما هذا الحدیث الصحیح وجعل تلمیعات المسولین المنکرین جالبا للتعییر والتانیب والتقبیح فصیر کل جاحد مبهوت را مبهوتا و ترك کل متعصب مدحورا مقهورا و اضاف بذکر هذا الحدیث من الفضائل المشرقة المنار الی النور نورا و افاد قلوب المومنین الموقنین فرحا و سرورا و وجدا و حبورا و قصم ظهور الذین کانوا قوما بورا **وجه چہل و نہم** آنکه محمد صدر عالم این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در معارج العلی فی مناقب المرتضی گفته اخرج ابن اسبوع الاندلسی فی کتاب الشفاء عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا و علی من نور واحد فسبح الله علی متن العرش من قبل ان یخلق ابونا آدم بالفی الف عام فلما خلق آدم صرنا فی صلبه ثم نقلنا من کرام الاصلاب الی مطهرات الارحام حتی صرنا فی صلب عبد المطلب ثم انقسمنا نصفین فصیرنی فی صلب عبد الله وصار علی فی صلب ابی طالب واختارنی بالنبوة واختار علیا بالشجاعة والعلم والفصاحة واشتق لنا اسما من اسمائه فالله محمود وانا محمد والله الاعلی وهذا علی و نیز محمد صدر عالم در معارج العلی

روایت نمودن محمد صدر عالم حدیث نور را در معارج العلی

بعد تحقیق انیق در باب حدیث وصایت و اخوت و دیگر فضائل جناب امیر المؤمنین
علیه السلام و نقل کلام ابن العربی که در ما بعد ان شاء الله مذکور می شود
و یؤید ما قلنا ما اخرجه الامام احمد فی المناقب عن سلمان الفارسی
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا
و علی نورا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف
عام فلما خلق الله آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا و جزء
علی بن ابی طالب و یؤیده ایضا قوله صلی الله علیه وسلم
کنت مع الانبیاء سرا و مع جهرا فهذا صدر العالم الحا...
والقرم الشهیر الحائز لمحاسن المکارم لم یاخذه فی الصدع بالحق
لومة عاذل لائم و لم یکترث و لم یحتفل باحد فی توهین
کل متعنت عادم فاثبت حدیث النور بابلغ الوضوح و الظهور
و کسر ظهور ارباب البهت و الزور و اخزی کل متعصب صغر و جعل
تزویقات المتهورین باسرهم کهباء منثور وجه پنجاهم آنکه غلام علی
بلگرامی حدیث نور را در مقام احتجاج و استدلال وارد کرده چنانچه در شجره طیبه
که اول آن اینست الحمد لله الذی خلق الانسان فی احسن تقویم و رفع
شانه بالاصطفاء و التکریم و اودع فیه نعوتا و فضائل و جعله
شعوبا و قبائل و الصلوة و السلام علی حبیبه الذی فضله
علی الانبیاء و المرسلین و فضل سببه و نسبه فی الدنیا و الآخرة...
الی یوم الدین و علی آله الذین هم مفاتیح الرحمة و معادن الحکمة

امابعد معروض رای خورشید ضیای ماهران نسب اهلبیت رسالت و ناقدان
جواهر زواهر معدن ولایت نموده می آید که نسل آدم علیه السلام و ذریت
اشرف الانام شجره ایست از تخم لقد خلقنا الانسان من سلالة
من طین دمیده و در بساتین جعلناکم شعوبا و قبائل بالیده و منطوق
لازم الوثوق تعلموا انسابکم لتصلوا ارحامکم برهانیست جلی و حجتی
قوی بر محافظت این شجره بلند و مراقبت این دوحه برومند علی الخصوص
شجره مبارکه ریاض نبوی و فروع متراکمه حدائق مرتضوی که اگر تخمی از ان
شجره بدست برد حوادث آواره وادی غربت شود و در ان سرزمین
نشو و نمایی بهم رساند از دیده ناظر مستور نماند و اگر شاخی بیگانه به پیوند
آن شجره خود را وانماید دست باغبان بصیرت نشان به نیروی تیشه
تمییز از هم جدا کرداند بناءً علی هذا محرر این نامه نامی سید غلام علی بن
سید محمد نوح حسینی واسطی بلگرامی خواست که نسب سادات کرام خطه بلگرام
صانها الله عن طوارق الایام بر صفحه بیان جلوه گر سازد و معلوماتی
که از کتب معتبره انساب حاصل گشته بتحریر آن پردازد مخفی نماند که در زمانه
ماضیه فاضل ارجمند سید حسن دانشمند خلف الصدق سید عبد القادر
و برادر زاده حقیقی سید عبد النبی انساب سادات واسطی بلگرامی را بقلم آورده
و ایضا علامه نحریر فهامه خبیر جدی و استادی میر عبد الجلیل بن سید احمد
سبذی در این باب نگارش نموده و این حقیر احوال اسلاف را از آنها فرا گرفته
و احوال اخلاف را که قریب العهد ما بودند خود به تنقیح رسانیده رساله

موجب روی سفید بر روی کار آورده شجره طیبه نام نهاد والله ولی التوفیق وبیده ازمة التحقیق میفرماید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله اصطفی من ولد ابراهیم اسمعیل واصطفی من ولد اسمعیل بنی کنانة واصطفی من بنی کنانة قریشا واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم صححه الترمذی ترجمه گفت رسول علیه السلام بتحقیق که حق سبحانه برگزیده است از فرزندان ابراهیم خلیل اسماعیل را و برگزیده از فرزندان اسماعیل ذبیح بنی کنانه را و برگزیده از بنی کنانه قریش را و برگزید از قریش بنی هاشم را و برگزید مرا از بنی هاشم صحیح گفته است این حدیث را ترمذی وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی من نور واحد فسبح الله علی متن العرش من قبل ان یخلق ابونا آدم بالفی الف عام فلما خلق آدم صرنا فی صلبه ثم نقلنا من کرام الاصلاب الی مطهرات الارحام حتی صرنا فی صلب عبد المطلب ثم انقسمنا نصفین فصیرنی فی صلب عبد الله وصار علی فی صلب ابی طالب واختارنی بالنبوة واختار علیا بالشجاعة والعلم والفصاحة واشتق لنا اسمامن اسمائه فالله محمود وانا محمد والله الاعلی وهذا علی اخرجه ابن سبوع الاندلسی فی کتاب الشفاء ترجمه مرویست از امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که پیدا شدم من و علی از یک نور پس تسبیح گفت آن نور خدا را بزیر عرش پیش از آنکه پیدا شود

پدر ما

اثبات غلام علی آزاد بلگرامی حدیث نور را و احتجاج بآن

پدر ما آدم بدو هزار سال پس هرگاه پیدا شد آدم شدم من در پشت او پس از آن انتقال کرده میشدم از پشت بزرگان بسوی پاک رحمها تا آنکه شدم در صلب عبد المطلب پس قسمت شدیم دو پاره پس گردانید حق تعالی مرا در پشت عبد الله و گردانید علی را در پشت ابی طالب و برگزید مرا به نبوت و برگزید علی را بشجاعت و علم و فصاحت و برآورد از برای ما نامهای از نامهای خود پس خدا محمود است و من محمدم و خدا اعلی است و این علی است اخراج کرد این حدیث را ابن سبوع اندلسی در کتاب خود که شفا نام دارد فهذا سبحان الهند المتخلص بآزاد الحائز من الشرف للطارف والتلاد والمورد من الفضل والعلم کل نادی والسائر جلالة خطره ونبالة قدره فی شاسعة البلاد والبالغ اقصی المراتب من الاعتبار والاعتماد قد بالغ فی التحقیق والانتقاد حیث روی الحدیث الشریف وذکره فی مقام الاحتجاج والاستناد واورده فی معرض الاستدلال والاستشهاد فبطل بحمد الله ساطع المهاد ومصلح العباد هوس المبطلین الانکاس الاوغاد وظهر انهم ذهبوا ایضا فی التحامل والتعصب والعناد وارتبکوا فی اسمج البهت وافظع اللداد وفارقوا لقم السداد ورفضوا منهج الرشاد ومن یضلل الله فماله من هاد وفضائل زاهره ومناقب باهره غلام علی آزاد مستغنی از اظهار و بیان نیست مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته السید غلام علی آزاد بن السید نوح الحسینی نسبا الواسطی حسبا البلگرامی مولدا و

فضائل و محامد غلام علی بلگرامی از ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر

منشأً والحنفي مذهبا الجشتي طريقة الملقب بحسّان الهند ذكر
لنفسه الشريفة ترجمة حافلة بالعربية والفارسيّة في غالب
كتبه وهذا خلاصتها ولد في الخامس والعشرين من صفر يوم الاحد
سنة ۱۱۱۶ بمحروسة بلكرام واتمّ تحصيل الكتب الدرسيّة من البداية
الى النهاية على السيد طفيل محمّد واخذ اللغة والسير وسند الحديث
المسلسل بالاولية وحديث الاسودين واجازة اكثر كتب الحديث
والشعر العربي والفارسي عن جده القريب من جهة الام السيد عبد الجليل
البلكرامي والعروض والقوافي عن خاله السيد محمّد وبايع السيد لطف الله
البلكرامي المتوفى سنة ۱۱۴۳ ورحل الى البيت العتيق ولذلك قصة
عريضة طويلة ذكرها في سبحة المرجان وتسلية الفواد وغيرهما
بعبارة احلى من العسل المصفّى ومرّ في هذه الرحلة على بلدة بهوپال
المحميّة وقرأ بالمدينة المنورة صحيح البخاري على الشيخ محمّد حياة السندي
واخذ عنه اجازة الصحاح الستّة وسائر مقرواته وصحب الشيخ
عبد الوهاب الطنطاوي المصري المتوفى سنة ۱۱۵۷ واخذ عنه
فوائد جمّة وعرض عليه تخلّصه ازاد فقال انت من عتقاء الله
تعالى فاستبشر بهذه الكلمة وارّخ لحجه بلفظ عمل اعظم ورحل الى
الطائف وزار هناك قبر سيدنا عبد الله بن عباس رضي الله عنه
ثم رجع الى الهند وارّخ له لفظ سفر بخير والقى عصا التسيار بارنگ
اباد واقام في تكية الشاه مسافر الغجدواني المتوفى سنة ۱۱۲۶ عند

شاه محمود

شاه محمود المتوفى سنة ۱۱۷۵ سبعة اعوام وحصل بينه وبين نواب
نظام الدولة ناصر جنگ خلف نواب نظام الملك آصفجاه
الموافقة فاحبّه حبّا شديدا ورفعه مكانا عليّا وكان
لا يدعه في الظعن والاقامة حتى فاز برتبة الشهادة في سنة ۱۱۶۴
وكان يوما راكبا على الفيل وآزاد ايضا على فيل اخر فانشد ع
هو ناصر الاسلام سلطان الورى * ابقاه في العيش المخلّد ربّه *
حاز المناقب والماثر كلّها * جبل الوقار بحبّنا وتحبّه * ولم ينظم
قط في مدح غنيّ بيتا الا هذين وكان نزيلا باورنگ اباد ثابتا
في مقام الفقر والفناء مجتمعا كالمركز في دائرة الانزواء ولما توفي
نظام الملك في سنة ۱۱۶۱ وتولى نظام الدولة رياسة الدكن بالغ
في اختياره لمنصب من مناصب الامارة فابى ونفض الذيل عن
الهباء وقال هذه الدنيا مثل نهر طالوت غرفة منه حلال والزيادة
عليها حرام وانشد ع عصابة اعطوا العافين سلطنة * ان سلموني
لنفسي فهو مختلفي * وله مصنفات جليلة ممتعة مقبولة منها ضوء
الدراري شرح صحيح البخاري الى آخر كتاب الزكوة وقفت عليه وذكرت
اوله في كتابي الحطة بذكر الصحاح الستّة وتسلية الفواد وسبحة
المرجان في شفاء العليل في المواخذات على المتنبي وديوانه وغزلان
الهند وسند السعادة وسرو آزاد وخزانه عامره ويد بيضا
وروضة الاولياء وماثر الكرام تاريخ بلكرام ورسائل أخر

ودیوانان و ما ظهر فی الهند قبله من یکون له دیوان عربی و من
یکون له شعر عربی علی هذه الحالة و قد انتصاب القصیدة
احدا و عشرین بیتا الی احد و ثلثین و هی الدرجة الوسطی التی
تروح الاسماع ولا تمل الطباع وجملة اشعاره فی الدواوین ثلثة
الاف وارسلها الی بعض الفضلاء بالمدینة المنورة فعرضها
علی الروضة الخضراء واوصلها الی داخل شباک القبة الغراء
والامثلة المترشحة من قلمه فی کتاب سبحة المرجان زائدة
علی ثلثین الف هذا آخر ما الخصته من کتابه المذکور وله الدواوین
السبعة بالعربیة تغزل فیها واکثر من مدحه صلی الله علیه
وسلم وهی موجودة عندی وله مظهر البرکات فی البحر الفارسی
واللسان العربی علی وزن المثنوی اجاد فیه کل الاجادة وقد
ذکرت ترجمته ایضا فی کتابی اتحاف النبلاء واوردت طرفا
صالحا من اشعاره الغراء وله ثلثة دیوان اخر غالبها مدح النبی
صلی الله علیه وسلم ولا یعرف لاحد من علماء الهند من یکون له
الشعر العربی بهذه الکثرة والمثابة واعطی لقب حسان الهند من
جهة الاستاذ و توفی فی سنه ۱۱۹۴ فی بلدة اورنک اباد و دفن بالموضع
الذی یعرف بالروضة احله الله تعالی فی روضة الجنان وخصه
بنعیم الروح والریحان و نیز مولوی صدیق حسن خان در اتحاف النبلا گفته
حسان الهند غلام علی بن السید نوح الحسینی نسبا والوسطی اصلا البلکرامی مولدا

و منشأ الحنفی مذهبا الچشتی طریقة المتخلص فی الفارسیة بآزاد ولادتش بست و چهارم
صفر روز یکشنبه سنه ست عشرة ومائة والف بوده منشأ ایشان قصبه بلگرام
تابع صوبه اوده از سرزمین پورب ست نسب ایشان بزید شهید بن امام
زین العابدین میرسد در ریعان آگاهی سررشته تحصیل علم بدست آورد
و کتب درسی را از بدایت تا نهایت در حلقه درس استاد المحققین میر طفیل محمد
بلگرامی مرتب گذرانید و لغت و حدیث و سیر نبوی و فنون ادب از میر عبد الجلیل
بلگرامی جد فاسد خود اخذ نمود و عروض و قوافی و غیره از خال خود میر سید
محمد حاصل کرد و سند صحیح بخاری و اجازت صحاح سته و سائر مقروات از
شیخ محمد حیات مدنی و سماعت بعض فوائد علم حدیث از زبان شیخ عبد الوهاب
طنطاوی در مکه کرد طنطاوی اشعار عربی ایشان را بسیار تحسین فرمود
و هرگاه آزاد تخلص شنید و معنی آن فهمید فرمود سیدی انت من عتقاء الله
آزاد گفته ازین نفس مبارک حضرت شیخ که در حق این سراپا گرفتار زده
امیدوار بهادارم انتقال طنطاوی در سنه سبع و خمسین و مائة والف ایشان
از علمای مصر بودند و در مکه نزیل انتهی و رسم بیعت بسید لطف الله بلگرامی
بعمل آوردند و مدت العمر سه سفر کردند یکی بسوی شاهجهان آباد دهلی بارادهٔ
ملازمت میر عبد الجلیل و دو سال از ایشان تربیت یافته دوم بسوی سیستان
بلدهٔ از بلاد سند و در ذیل آن لاهور و ملتان و اُچ و بکسر دیده و چهار سال
از انجا نیابت خال خود سید محمد مذکور بر خدمت میر بخشی و وقائع نگاری
کرده سوم سفر حرمین شریفین و تاریخ روانگی آن سفر خیر ست و تاریخ معاودت سفر

ترجمه غلام علی آزاد بلگرامی

بخیر و از انجا برگشته بدیار دکن رسیده رنگ اقامت در اورنگ اباد ریختند نظام الدوله
رئیس حیدر آباد شاگرد ایشان بود چون وی بعد رحلت پدر بر مسند ایالت
نشست بعض یاران دلالت کردند که حالا هر رتبه که خواهی میسرست اختیار باید کرد
و وقت را غنیمت باید شمرد ایشان گفتند آزاد شده ام بنده مخلوقی نمیتوانم شد
دنیا بنهر طالوت میماند غرفه ازان حلالست زیاده حرام واین شعر خوانده
درین دیار که شاهی بهر گدا بخشند * غنیمتست که ما را همین بما بخشند * در خزانه
عامره نوشته اند که خواجه حافظ شیرازی سیصد و پنجاه سال پیش بنام و تخلص فقیر
ایما فرموده اند فاش میگویم و از گفته خود دلشادم * بنده عشقم و از هر دو جهان
ازادم * بنده عشق ترجمه غلام علی ست چه عشق عبارت از علی مرتضی ست
چنانکه شعرا در نظم بسته اند تصانیف ایشان بسیارست ازانجمله شرح صحیح
بخاری تا کتاب الزکوة بعبارت عربی ده هزار بیت و شمامة العنبر فیما ورد
فی الهند من سید البشر و تسلیة الفواد فی قصائد آزاد سه هزار بیت و سند السعادات
فی حسن خاتمة السادات چار هزار بیت و روضة الاولیا در احوال مشایخ روضه
که مکانی ست قریب قلعه دولتاباد دکن ید بیضا تذکره شعرا بست هزار بیت
ماثر الکرام تاریخ بلگرام نه هزار بیت خزانه عامره تذکره شعرا دوازده هزار بیت
سبحة المرجان فی آثار هندوستان ده هزار بیت غزلان الهند دو هزار بیت
دیوان فارسی نه هزار بیت مثنوی مظهر البرکات هفت دفتر در عربی مرآة الجمال
قصیده بیت در مدح سراپای محبوب یکصد و پنج بیت دیوان عربی سه هزار بیت
و شفاء العلیل فی اصطلاحات کلام ابی الطیب المتنبی و هفت دیوان عربی

مسمی بسبع سیاره و در وی قصائد مستزاد و مردف و مزدوج و ترجیع ست
که هیچ شاعری قبل ایشان این چنین نظم نکرده و هرگز از اهل هند بسما نرسیده
که او را یک دیوان عربی باشد تا بهفت دیوان چه رسد درین دواوین در مدح
آنحضرت صلی الله علیه وسلم معانی کثیره نادره ایجاد فرموده که مثل آن هیچیکی را
از شعرای مفلقین و فصحای متشدقین میسر نگشته وی حسان هند ست در تغزل
طوری خاص دارد که اصحاب فن آنرا می شناسند محرر سطور قصائد در مدح نبویه را
ازین دواوین سبعه چیده یکجا در دیوانی لطیف فراهم نموده است چون شاعری
بر مزاج ایشان غالب افتاده بود از فارسی و عربی ابیاتی چند متفرق
بلا ترتیب انتخاب نموده درینجا نوشته می آید الخ **وهرگاه** بتوفیقات ربانیه
و تسدیدات فوقانیه روایت این حدیث شریف از اکابر نحاریر حذاق و اجله
مشاهیر آفاق و اثبات محققین جلیل الفخار و ثقات محدثین عالی نجار و اعاظم
حفاظ کبیر الشان و افاخم ایقاظ رفیع المکان و ارکان ناقدین و الا مرتبت و
اساطین ممیزین راسخ المنزلة هویدا و آشکار گردید حالا بگوش حق نیوش احادیث
عدیده که موید و موکد و مصدق و مسدد اینست باید شنید و وضوح حق الی اقصی
الامد بمیزان اعتبار و استبصار باید سنجید **پس ازانجمله است** حدیثی که دلالت
دارد برآنکه جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم و جناب امیر المومنین علیه السلام
از یک شجره اند و باقی مردم از اشجار شتی و این حدیث شریف را سلیمان بن احمد
الطبرانی و ابو عبدالله محمد بن عبدالله الحاکم و احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی
و ابو الحسن علی بن محمد الجلابی المعروف بابن المغازلی و شیرویه بن شهردار بن شیرویه

اسامی علمای ناقلین
حدیث شجره

الدیلمی و ابو المؤید موفق بن احمد المکی الخوارزمی المعروف باخطب خوارزم و محمد بن یوسف الزرندی و سید شہاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل و شمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللاہجی النوربخشی و حسین بن معین الدین الیزدی المیبذی و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی و ملا علی بن حسام الدین المتقی و ابراہیم بن عبد اللہ الوصابی و عطاء اللہ بن فضل اللہ المعروف بجمال الدین المحدث و عبد الرؤف بن تاج العارفین المناوی و شیخ بن محمد الجفری صاحب کنز البراہین و مرزا محمد بن معتمد خان البدخشی و محمد صدر عالم صاحب معارج العلی و نظام الدین احمد دہلوی و مولوی محمد مبین لکھنوی روایت نمودہ اند ابو عبد اللہ الحاکم در مستدرک علی الصحیحین در کتاب التفسیر گفتہ اخبرنی الحسین بن علی التمیمی ثنا ابو العباس احمد بن محمد ثنا ہرون بن حاتم انبا عبد الرحمن بن ابی حماد حدثنی اسحق بن یوسف عن عبد اللہ بن محمد بن عقیل عن جابر بن عبد اللہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لعلی یا علی الناس من شجر شتی و انا و انت من شجرۃ واحدۃ ثم قرأ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و جنات من اعناب و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان یسقی بماء واحد ہذا حدیث صحیح الاسناد و ابن المغازلی در کتاب المناقب گفتہ اخبرنا ابو عبد اللہ محمد بن ابی نصر نا ابو زکریا ثنا عبد الرحمن بن احمد بن نصر الازدی الحافظ نا ابو محمد عبد الغنی بن سعید الازدی الحافظ ثنا یوسف بن القسم المیانجی عن علی بن العباس المقانعی عن محمد بن مروان عن ابراہیم بن الحکم عن ابیہ عن ابی مالک

حدیث شجرہ از مستدرک حاکم نیشابوری

حدیث شجرہ از کتاب المناقب ابن المغازلی

عن ابن

عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا و علی من شجرۃ واحدۃ والناس من اشجار شتی و دیلمی در فردوس الاخبار گفتہ ابن عباس انا و علی من شجرۃ واحدۃ والناس من اشجار شتی و اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفتہ اخبرنا سید الحفاظ ابو منصور شہردار بن شیرویہ بن شہردار الدیلمی فیما کتب الی من ہمدان قال اخبرنا الرئیس عبدوس بن عبد اللہ بن عبدوس الہمدانی بہمدان اجازۃ قال اخبرنا الشریف ابو طالب الفضل بن محمد الجعفری باصبہان قال اخبرنی الحافظ ابو بکر بن مردویہ اجازۃ قال حدثنا جدی قال حدثنا عبد اللہ بن اسحاق البغوی قال حدثنا محمد بن احمد بن ابی العوام قال حدثنا ابی قال حدثنا عمر بن عبد الغفار قال حدثنا محمد بن علی السلمی عن عبد اللہ بن محمد بن عقیل عن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا و علی من شجرۃ واحدۃ والناس من اشجار شتی و محمد بن یوسف بن محمود بن الحسن الزرندی در نظم درر السمطین گفتہ قال جابر بن عبد اللہ سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لعلی الناس من شجر شتی و انا و انت من شجرۃ واحدۃ ثم قرأ النبی صلی اللہ علیہ وسلم و فی الارض قطع متجاورات حتی بلغ یسقی بماء واحد و سید شہاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفتہ عن جابر بن عبد اللہ رضی اللہ تعالی عنہ انہ سمع النبی صلی اللہ علیہ و علی آلہ و بارک وسلم یقول الناس من شجر شتی و انا و انت یا علی من شجرۃ واحدۃ ثم قرأ رسول اللہ صلی اللہ علیہ

۱ حدیث شجرہ از فردوس الاخبار دیلمی

۲ حدیث شجرہ از کتاب المناقب اخطب خوارزم

۳ حدیث شجرہ از نظم درر السمطین زرندی

۴ حدیث شجرہ از توضیح الدلائل سید شہاب الدین احمد

لہ ظ عن مم

وعلی آلہ وبارک وسلم و فی الارض قطع متجاورات حتی بلغ یسقی بماء
واحد رواہ الصالحانی باسنادہ الی الحافظ ابن مردویہ ورواہ ایضاً
الشیخ شمس الدین النورندی شمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللاہجی النوربخشی
در شرح گلشن راز گفتہ است ز ہر سایہ کہ اول گشت حاصل ہ در آخر شد یکی دیگر مقابل
یعنی چنانچہ از سیر دور خورشید حقیقت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم در
نقاط درجات ارتفاع از جانب مشرق نبوت از ہر نقطہ سایہ وتعین کمالی ظہور
یافتہ بودتا زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ وقت استوا بود رسید و سایہ
پنہان شد و چون آن خورشید از استوا درگذشت وروی بجانب انحطاط در مقابل ہر شخصی
از اشخاص انبیا علیہم السلام تعینی وتشخصی از اولیا واقع تواند بود چہ در دائرہ
در مقابل ومحاذی ہر نقطہ از نقاط غربی البتہ می باشد مثال آنکہ نسبت بازمان
حضرت محمدی علیہ وآلہ السلام درجات نبوت کہ بمشابہ مشرق تصور نمودہ شد ہیچ
نبی مرسل از حضرت عیسی علیہ السلام اقرب نیست کہ انی ادنی الناس بعیسی بن
مریم فانہ لیس بینی وبینہ نبی یعنی نبی کہ داعی خلق بحق باشد کہ عبارت از
نبی مرسل است واز جانب مغرب کہ جانب طرف ولایت تصور نمودہ شد مبدا اقرب آن
مرتضی علی گشت وحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ان علیاً منی
وانا منہ وھو ولی کل مومن وایضاً انا نقاتل علی تنزیل القرآن وعلی
یقاتل علی تاویل القرآن وایضاً قال علیہ السلام لابی بکر کفی وکف علی
سواء فی العدل وایضاً قال انا مدینۃ العلم وعلی بابھا فمن اراد العلم
فلیات الباب قال ایضاً انا وعلی من شجرۃ واحدۃ والناس من اشجار شتی

وایضاً قسمت الحکمۃ علی عشرۃ اجزاء فاعطی علی تسعۃ والناس
جزءاً واحداً وایضاً اوصی من امن بی وصدقنی بولایۃ علی بن ابی طالب
فمن تولاہ فقد تولانی ومن تولانی فقد تولی اللہ وایضاً قال لما
اسری بی لیلۃ المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء فاوحی اللہ الی سلھم
یا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شہادۃ ان لا الہ الا اللہ وعلی الاقرار
بنبوتک والولایۃ لعلی بن ابی طالب وحسین میبذی در فواتح گفتہ جابر بن
عبد اللہ روایت کردہ کہ مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم فرمود الناس من شجرۃ
شتی وانا وانت یا علی من شجرۃ واحدۃ واین آیہ خواند و فی الارض قطع متجاورات
وجنات من اعناب وزرع ونخیل صنوان وغیر صنوان یسقی بماء واحد
نفضل بعضہا علی بعض فی الاکل وجلال الدین سیوطی در رسالۃ القول الجلی
فی فضائل علی گفتہ الحدیث الثالث عشر عن جابر ان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم قال انا وعلی من شجرۃ واحدۃ والناس من اشجار شتی اخرجہ
الدیلمی وملا علی متقی در کنز العمال گفتہ انا وعلی من شجرۃ واحدۃ والناس
من اشجار شتی الدیلمی عن جابر ونیز در کنز العمال مذکور است یا علی الناس
من شجرۃ شتی وانا وانت من شجرۃ واحدۃ ک عن جابر وابراہیم بن عبد اللہ
الوصابی در کتاب الاکتفا گفتہ عن جابر رضی اللہ عنہ قال انا وعلی من
شجرۃ واحدۃ والناس من اشجار شتی اخرجہ الدیلمی فی مسند الفردوس
ونیز در کتاب الاکتفا مذکور است عنہ ای عن علی قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اشبہت خلقی وخلقی وانت من شجرتی التی انا منہا

اخرجه الخطيب فی فضائل الصحابة وجمال الدین محدث در اربعین مناقب جناب امیر المومنین علیہ السلام گفته الحدیث الرابع عن جابر بن عبد الله الانصاری قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لعلی بن ابی طالب الناس من شجر شتی وانا وانت من شجرة واحدة ثم قرأ النبی صلی الله علیه وسلم وفی الارض قطع متجاورات حتی بلغ یسقی بماء واحد انتهی نقلا عن نسخة عتیقة وعبد الرؤف مناوی در کنوز الحقائق گفته انا وعلی من شجرة واحدة والناس من اشجار شتی فرای اخرجه الدیلمی فی الفردوس وشیخ محمد الجفری در کنز البراهین الکسبیة والاسرار الوهبیة الغیبیة لسادات المشائخ الطریقة العلویة الحسینیة الشعبیة گفته وقال صلی الله علیه وسلم الناس من شجرة شتی وانا وعلی من شجرة واحدة ومیرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در مفتاح النجا گفته اخرج الطبرانی فی الاوسط عن جابر والدیلمی عنه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الناس من شجر شتی وانا وعلی من شجرة واحدة ونیز میرزا محمد در مفتاح النجا گفته واخرج یعنی ابن مردویه عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول یا علی الناس من شجر شتی وانا وانت من شجرة واحدة ثم قرأ النبی صلی الله علیه وسلم وجنات من اعناب وزرع ونخیل صنوان وغیر صنوان یسقی بماء واحد ومحمد صدر عالم در معارج العلی فی مناقب المرتضی گفته اخرج الحاکم عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی الناس من شجر شتی وانا

والنت

(حاشیه:) ۱ حدیث شجره از اربعین جمال الدین محدث
(حاشیه:) ۲ حدیث شجره از کنوز الحقائق مناوی
(حاشیه:) ۳ حدیث شجره از کنز البراهین جفری
(حاشیه:) الفصل الخامس من الباب الثالث فی ذکر امیر المومنین
(حاشیه:) حدیث شجره از مفتاح النجا
(حاشیه:) الفصل الحادی عشر فی الآیات النازلة فی شانه من الباب الثالث فی ذکر علی
(حاشیه:) حدیث شجره از معارج العلی محمد صدر عالم

وانت من شجرة واحدة ونظام الدین دہلوی در تحفۃ المحبین گفته اخرج الحاکم وابن مردویه عن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لعلی یا علی الناس من شجر شتی وانا وانت من شجرة واحدة وهو صحیح علی رای الحاکم یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم علی مرتضی را ای علی مردمان از درختهای مختلفه اند ومن وتو از یک درختیم وفی بعض الروایات خلقت انا وانت من طینة ابراهیم ۔ نبی وحیدر از یک آب وخاک اند ۔ دو روحانی تن از یکجان پاک اند ۔ ومولوی محمد مبین در کتاب وسیلة النجاة گفته اخرج الحاکم وابن مردویه عن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لعلی یا علی الناس من شجر شتی وانا وانت من شجرة واحدة وهو صحیح علی رای الحاکم وفرمود رسول خدا علی مرتضی را ای علی مردمان از درختان مختلفه اند ومن وتو از یک درختیم واز انجمله است حدیث شجره باسلوب دیگر که حاصلش این ست که خلق کرده شد جناب رسالتمآب از شجره که آنحضرت اصل آنست وجناب امیر المومنین علیه السلام فرع آن وحسنین علیهما السلام اغصان آن واین حدیث شریف را عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی وسلیمان بن احمد الطبرانی وابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی وابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی وعلی بن الحسن المعروف بابن عساکر ومحمد بن یوسف الکنجی وملک العلما شهاب الدین بن شمس الدین دولتابادی وسید شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل روایت نموده اند عبد الله بن احمد در زوائد مسند والد خود گفته اخبرنا علی بن اسحق بن عیسی وثنا عثمان بن عبد الله حدثنا

(حاشیه:) ص خاتمه در بیان فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام ودیگر ائمه طاهرین مع وجه محبت شان
(حاشیه:) ف حدیث یا علی خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها از زوائد مسند احمد از عبد الله بن احمد

عبد الله بن لهیعة عن ابی الزبیر المکی قال سمعت جابر بن عبد الله یقول
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعرفات وعلی تجاهه فاومی النبی
صلی الله علیه وسلم الی علی وقال ادن منی یا علی فدنا علی منه
فقال ضع خمسك فی خمسی یعنی کفك فی کفی یا علی خلقت انا وانت
من شجرة انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق
بغصن منها ادخله الله الجنة یا علی لو ان امتی صاموا حتی یکونوا
کالحنایا وصلوا حتی یکونوا کالاوتار ثم ابغضوك لاکبهم الله تبارك
وتعالی علی وجوههم فی النار و ابو نعیم اصفهانی در منقبة المطهرین علی ما نقل گفته
عن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان بعرفات وعلی تجاهه فقال یا علی
ادن منی ضع خمسك فی خمسی یا علی خلقت انا وانت من شجرة
انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها من تعلق بغصن
منها ادخله الجنة و ابن المغازلی در کتاب المناقب گفته قوله علیه السلام
خلقت انا وانت من شجرة الحدیث اخبرنا ابو نصر احمد بن موسی
بن عبد الوهاب بن الطحان اجازة عن ابی الفرج احمد بن علی الحنوطی
القاضی نا عبد الحمید نا عبد الله بن محمد بن ناجیة نا عثمان بن عبد الله
القرشی بالبصرة نا عبد الله بن لهیعة عن ابی الزبیر واسمه محمد بن عبد الله
بن تدرس عن جابر بن عبد الله قال بینا رسول الله صلی الله علیه
وسلم ذات یوم بعرفات وعلی تجاهه اذ قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ادن منی یا علی ضع خمسك فی خمسی خلقت انا وانت

حدیث خلقت انا وانت من شجرة ... از منقبة المطهرین ابو نعیم اصفهانی

حدیث یا علی خلقت انا وانت من شجرة ... انا اصلها وانت فرعها از کتاب المناقب ابن المغازلی

من شجرة فانا اصلها وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق
بغصن منها ادخله الله الجنة ونیز در کتاب المناقب گفته قوله علیه السلام
لعلی ضع خمسك فی خمسی الحدیث اخبرنا احمد بن المظفر العطار ثنا
عبد الله بن محمد الملقب بابن السقا الحافظ ثنا احمد بن محمد بن نجویه
المخزومی ببغداد ثنا عثمان بن عبد الله العثمانی ثنا ابن لهیعة عن
ابی الزبیر قال سمعت جابر بن عبد الله یقول کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم بعرفات وعلی تجاهه فاومی الی علی فاقبلنا
نحوه وهو یقول ادن منی یا علی فدنا منه فقال ضع خمسك فی خمسی
فجعل کفه فی کفه فقال یا علی خلقت انا وانت من شجرة انا
اصلها وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق بغصن منها
ادخله الله الجنة یا علی لو ان امتی صاموا حتی یکونوا کالحنایا
وصلوا حتی یکونوا کالاوتار وابغضوك لاکبهم الله فی النار و محمد بن
یوسف محمد الکنجی در کفایة الطالب گفته الباب الثامن والخمسون فی تخصیص
علی علیه السلام بقوله انا مدینة العلم وعلی بابها اخبرنا العلامة
قاضی القضاة صدر الشام ابو الفضل محمد بن قاضی القضاة شیخ المذاهب
ابو المعالی محمد بن علی القرشی اخبرنا حجة العرب زید بن الحسن الکندی
اخبرنا ابو منصور القزاز اخبرنا زین الحفاظ وشیخ اهل الحدیث علی الاطلاق
احمد بن علی بن ثابت البغدادی اخبرنا عبد الله بن محمد بن عبد الله
حدثنا محمد بن المظفر حدثنا ابو جعفر الحسین بن حفص الخثعمی حدثنا

ص ۱۲۱ [illegible]

ص ۱۱۲ / ۲۱

عباد بن یعقوب حدثنا یحیی بن بشیر الکندی عن اسمعیل بن ابراهیم الهمدانی عن ابی اسحق عن الحارث عن علی و عن عاصم بن ضمرة عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم شجرة انا اصلها و علی فرعها والحسن والحسین ثمرها والشیعة ورقها فهل یخرج من الطیب الا الطیب انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد المدینة فلیأتها من بابها قلت هکذا روی الخطیب فی تاریخه و نیز در کفایة الطالب گفته اخبرنا الحافظ یوسف بن خلیل بن عبد الله الدمشقی بحلب اخبرنا محمد بن اسمعیل بن محمد الطرسوسی اخبرنا ابو منصور محمد بن اسمعیل الصیرفی اخبرنا ابو الحسین بن فاذشاه اخبرنا الحافظ ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی اخبرنی الحسن بن ادریس التستری حدثنا ابو عثمان طالوت بن عباد الصیرفی البصری حدثنا فضال بن جبیر حدثنا ابو امامة الباهلی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله خلق الانبیاء من اشجار شتی و خلقنی و علیا من شجرة واحدة فانا اصلها و علی فرعها و فاطمة لقاحها والحسن والحسین ثمرها فمن تعلق بغصن من اغصانها نجی و من زاغ عنها هوی ولو ان عبدا عبد الله بین الصفا والمروة الف عام ثم الف عام ثم الف عام ثم لم یدرک محبتنا اکبه الله علی منخریه فی النار ثم تلا قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی قلت هذا حدیث حسن عال رواه الطبرانی فی معجمه کما اخرجناه سواء و رواه محدث الشام فی کتابه بطرق شتی فمن ذلک ما اخبرنا الشیخان محمد بن سعید بن الموفق الخازن النیسابوری ببغداد و ابراهیم بن عثمان الکاشغری ثم مصلی قالا اخبرنا الحافظ

ابو القاسم علی بن الحسن الشافعی اخبرنا ابو یعلی حمزة بن احمد بن عبد الله بن علی المقری اخبرنا ابو طالب عمر بن ابراهیم بن سعید الزاهدی الفقیه اخبرنا ابو بکر محمد بن غریب البزاز حدثنا ابو العباس احمد بن موسی بن نجویه القطان حدثنا عثمان بن عبد الله بن عمرو بن عثمان حدثنا عبد الله بن لهیعة عن ابی الزبیر قال سمعت جابر بن عبد الله یقول کان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعرفات و تجاهه علی فاومی الی علی فاتینا النبی صلی الله علیه وسلم وهو یقول ادن منی یا علی فدنا منه علی فقال ضع خمسک فی خمسی یعنی کفک فی کفی یا علی خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق بغصن منها ادخل الجنة یا علی لو ان امتی صاموا حتی یکونوا کالحنایا و صلوا حتی یکونوا کالاوتار ثم ابغضوک لاکبهم الله فی النار قلت هکذا رواه فی ترجمة علی من کتابه و نیز در کفایة الطالب گفته اخبرنا المفتی ابو نصر هبة الله الشیرازی اخبرنا الحافظ علی بن عساکر اخبرنا ابو القسم السمرقندی اخبرنا اسمعیل بن مسعدة اخبرنا حمزة بن یوسف اخبرنا ابو احمد بن عدی حدثنا عمر بن سنان حدثنا الحسن بن علی ابو عبد الغنی الازدی حدثنا عبد الرزاق عن ابیه عن مینا بن ابی مینا مولی عبد الرحمن بن عوف انه قال الا تسألونی قبل ان یشوب الاحادیث الاباطیل قال رسول الله انا الشجرة و فاطمة فرعها و علی لقاحها والحسن والحسین

ثمرها وشیعتنا ورقها فالشجرة اصلها فی جنّة عدن والاصل والفرع
اللقاح والثمر والورق فی الجنّة قلت اخرجه محدّث دمشق فی مناقبه
بطرق وانشدنا الشیخ ابو بکر بن فضل الله الحلبی الواعظ فی المعنی لبعضهم
یا حبّذا دوحة فی الخلد ثابتة ✽ ما فی الجنان لها شبه من الشجر ✽ المصطفی
اصلها والفرع فاطمة ✽ ثم اللقاح علی سیّد البشر ✽ والهاشمیّان سبطان
لها ثمر ✽ والشیعة الورق الملتف بالثمر ✽ هذا حدیث رسول الله جاء به
اهل الروایة فی العالی من الخبر ✽ انّی بحبّهم ارجو النجاة غداً ✽ والفوز فی زمرة
من احسن الزمر ✽ وملک العلما شهاب الدین بن
شمس الدین بن عمر زاولی دولت آبادی در هدایة السعداء میفرماید و فی الزاهدیة وفی
مجمع الاخبار عند قوله تعالی ندع ابناءنا وابناءکم وانّ الله تعالی خلق
الانبیاء من اشجار شتی وخلقنی وعلیّا من شجرة واحدة انا اصلها وعلی
فرعها والحسنان ثمارها واولادهما اغصانها وشیعتهم اوراقها فمن تعلّق
بغصن من اغصانها نجی ومن زاغ عنها غوی وهوی ولو کان عبد الله تعالی
بین الصّفا والمروة الف عام ثم الف عام حتی یصیر کالشنّ البالی لم یدرک
محبتنا فاکبّه الله علی منخریه ثم تلا هذه الآیة قل لا اسألکم علیه
اجراً الّا المودة فی القربی حاصله مصطفی فرموده که خداوند عالم مرا و علی را
از یک درخت آفریده من کنت مولاه فعلی مولاه شاهد این مقاله است من اصلم
و علی فرع ست لاجرم بیعت من اصل باشد و بیعت تو فرع و فرزندان من میوه
آن درخت اند هر که تمسک کند و چنگ محکم بشاخ آن درخت زند نجات یابد هر که

تخلف ورزد افتاد و بی راه شد اگر چه باشد بنده که پرستنده خدا را هزار اند
هزار سال در میان صفا و مروه تا آنکه شده چون مشک کهنه در نیافته است دوستی
ما را وما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء وتصدیة ان نماز نیست که از میان
دو لب چون آواز سرنای بیرون آرد و دست بر سنگ میزند و چون فردا برخیزد بر روی
اندازد خدا تعالی او را در دوزخ بر دو پره بینی و شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل
علی ترجیح الفضائل گفته وقال سلطان العلماء فی عصره وبرهان العرفاء
فی دهره الشیخ القدوة فی الاجلّة الاعلام مفتی الانام عزّ الدّین عبد العزیز
بن عبد السّلام عن لسان حال اوّل الاصحاب بلا مقال وافضل الاتراب
الذی عدّ الخصال علیّ ولیّ الله فی الارض والسّماء رضی الله تعالی عنه
ونفعنا به فی کل حال یا قوم نحن اهل البیت عجنت طینتنا بید العنایة فی معجن
الحمایة بعد ان رشّ علینا فیض الهدایة ثم خمرت بخمیرة النبوّة وسقیت
بالوحی ونفخ فیها روح الامر فلا اقدامنا تزول ولا ابصارنا تضل ولا انوارنا
تقل واذا نحن ضللنا فمن بالقوم یدلّ النّاس من اشجار شتی وشجرة
النبوة واحدة ومحمد رسول الله صلی الله علیه وآله وبارک وسلّم
اصلها وانا فرعها وفاطمة الزهراء ثمرها والحسن والحسین اغصانها
اصلها نور وفرعها نور وثمرها نور وغصنها نور یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه
نار نور علی نور انتهی ازانجمله است حدیثی که ازان ظاهر است که حق تعالی در شب معراج
بجناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم ارشاد فرموده که خلق کردم ترا از نور خود
و خلق کردم علی را از نور تو اخطب خوارزم در مناقب گفته انبانی مهذب الائمة

ص ۳۳۲ الفصل السادس ... رسول صلی الله علیه ... تحریضه علی محبة ...

هذا قال اخبرنا ابو القسم نصر بن محمد بن علی بن تج یرک المقری قال اخبرنا
والدی ابو بکر محمد قال ابو علی عبد الرحمن بن محمد بن احمد النیسابوری قال
حدثنا احمد بن محمد بن عبد الله النابجی البغدادی من حفظه بدینور
قال حدثنا محمد بن جریر الطبری قال حدثنی محمد بن حمید الرازی قال حدثنا
العلاء بن الحسین الهمدانی قال حدثنا ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی
عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم وسئل
بای لغة خاطبک ربک لیلة المعراج فقال خاطبنی بلغة علی بن ابی طالب
فالهمنی ان قلت یا رب خاطبتنی ام علی فقال یا احمد انا شیء لا کالاشیاء
لا اقاس بالناس ولا اوصف بالشبهات خلقتک من نوری وخلقت علیا
من نورک فاطلعت علی سرائر قلبک فلم اجد احدا الی قلبک احب من علی بن
ابی طالب فخاطبتک بلسانه و سید علی خان مدنی در کتاب تذکره فرموده حدثنا
والدی السید الاجل احمد نظام الدین عن والده السید الجلیل محمد معصوم
عن شیخه المحقق المولی محمد امین الاسترابادی عن شیخه طراز المحدثین
المیرزا محمد الاسترابادی عن السید ابی محمد محسن قال حدثنی ابی علی شرف
الاباء عن ابیه منصور غیاث الدین استاد البشر عن ابیه محمد صدر الحقیقه
عن ابیه منصور غیاث الدین عن ابیه محمد صدر الدین عن ابیه اسحق
عز الدین عن ابیه علی ضیاء الدین عن ابیه عربشاه زین الدین عن
ابی الحسن الامیر نجیب الدین عن ابیه الامیر خطیر الدین عن ابیه
ابی علی الحسن جمال الدین عن ابیه ابو جعفر الحسین العزیزی عن ابیه ابی سعید

علی عن ابیه ابی ابراهیم زید الاعشم عن ابیه ابی شجاع علی عن ابیه
ابی عبد الله محمد عن ابیه ابی عبد الله جعفر عن ابیه احمد السکین
عن ابیه جعفر عن ابیه ابی جعفر محمد عن ابیه زید الشهید عن ابیه
علی زین العابدین عن ابیه الحسین سید الشهداء عن ابیه امیر المومنین
علی بن ابی طالب قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول وقد
سئل بای لغة خاطبک ربک لیلة المعراج قال خاطبنی بلسان علی
فالهمنی ان قلت یا رب خاطبتنی ام علی فقال یا احمد انا شیء لیس
کالاشیاء لا اقاس بالناس ولا اوصف بالشبهات خلقتک من نوری
وخلقت علیا من نورک اطلعت علی سرائر قلبک فلم اجد فی قلبک
احب من علی بن ابی طالب فخاطبتک بلسانه کیما یطمئن قلبک
توضیح اقول هذا الحدیث الشریف رواه ایضا ابو المؤید الموفق بن
احمد الخوارزمی المعروف باخطب خوارزم فی الباب السادس من کتاب
مناقب امیر المومنین بسند اخر وتغییر یسیر فی متنه ونصه اخبرنا
ابو القاسم نصر بن محمد بن علی بن زیرک المقری حدثنا والدی ابو بکر
محمد قال حدثنا ابو علی عبد الرحمن بن محمد بن احمد النیسابوری حدثنا
احمد بن محمد بن عبد الله النابجی البغدادی من حفظه بدینور
حدثنا محمد بن حمید الرازی حدثنا العلاء بن الحسین الهمدانی حدثنا
ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم وسئل بای لغة خاطبک ربک لیلة المعراج

قال خاطبنی بلغة علیؑ فالهمنی ان قلتُ یا ربّ خاطبتنی ام علیؑ فقال یا احمد انا شیٔ لا کالاشیاء لا اقاس بالنّاس ولا اوصف بالشبہات خلقتك من نوری و خلقت علیّا من نورك فاطلعت علی سرائر قلبك فلم اجد احدًا الی قلبك احبّ من علی بن ابی طالب فخاطبتك بلسانه کیما یطمئن قلبك انتهی واللغة کاللسان کما یطلق علی ما یعبّر به کل قوم عن اغراضهم کلغة العرب و لغة العجم یطلق علی ما یعبر به الانسان الواحد عن غرضه من النطق وتقطیع الصوت الذین تمتاز بهما الاشخاص بعضها عن بعض و یعبّر عنها باللهجة فقول السائل فی الحدیث بایّ لغة خاطبك ربك یحتمل المعنیین وقوله علیه السّلام خاطبنی بلسان علی ای بلغة علیؑ کما فی روایة الخوارزمی یراد به المعنی الثانی وهو یتضمن الجواب عن المعنی الاول ایضًا ان کان مرادا لانّ لغة علیؑ کانت عربیة وقاس الشی بالشی قدّره ای جعله علی مقداره والشبہات جمع شبهة کغرفة وغرفات قال فی القاموس الشبهة بالضم الالتباس والمثل انتهی وارادة المعنی الثانی هنا اظهر ای لا یوصف بالامثال وان کان المعنی الاول ظاهرا

ازانجمله است آنکه جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بخطاب حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام ارشاد فرموده خلقت انا وانت من نور اللہ تعالی ابو المؤید حموینی در فرائد السمطین علی ما نقل عنه گفته انبانی ابو الیمن عبد الصمد بن عبد الوهاب بن عساکر الدمشقی بمکة شرفها اللہ

قال

قال انبانا المؤید بن محمّد بن علی الطوسی کتابة انبانا عبد الجبار بن محمّد الحواری البیهقی انبانا الامام ابو الحسن علی بن احمد الواحدی قال انبانا ابو محمّد عبد اللہ بن یوسف انبانا محمّد بن حامد بن حرث التمیمی حدّثنا الحسن بن عرفة حدّثنا علی بن قدامه عن میسرة بن عبد اللہ بن عبد الکریم الجزری عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یقول لعلیؑ خلقت انا وانت من نور اللہ تعالی **وازانجمله** حدیث الحسن والحسین نوران من نور اللہ ملک العلماء دولتاباوی در هدایة السعدا گفته ویروی ان الحسن والحسین نوران من نور اللہ ونیز در هدایة السعدا مسطورست منشور حسن و حسین هم ازان نوراند چنانچه گفت الحسن والحسین نوران من نور رب العالمین ودر جلوه سابع عشر از هدایه مسطور انتهی عصمنا اللہ من المعترض الرنکیر وظاهرست که هرگاه حسنین علیهما السلام از نور الٰهی باشند جناب امیر المؤمنین علیه السلام بالاولی از نور الٰهی باشد **ازانجمله** است حدیث خلق ملائکه از نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته انبانی الامام الحافظ صدر الحفاظ ابو العلاء الحسن بن احمد العطار الهمدانی و قاضی القضاة الامام الحافظ نجم الدین ابو منصور محمّد بن الحسین بن محمّد البغدادی قالا انبانا الشریف الامام الاجل نور الهدی ابو طالب الحسین بن محمد بن علی الزینبی رحمه اللہ عن الامام محمد بن احمد بن علی بن الحسن بن شاذان حدثنی محمد بن حمید الخزاز عن الحسین بن

عبدالصمد عن یحیی بن محمد بن القاسم القزوینی عن محمد بن الحسن الحافظ
عن احمد بن محمد عن هدبه بن خالد عن حماد بن سلمة بن ثابت عن انس
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلق الله تعالی من نور وجه
علی بن ابی طالب سبعین الف ملك یستغفرون له ولمحبیه الی یوم القیامة
ونیز اخطب در کتاب المناقب گفته اخبرنی سید الحفاظ ابو منصور شهردار
بن شیرویه بن شهردار الدیلمی الهمدانی فیما کتب الی من همدان قال
اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمدانی کتابة قال حدثنا
الشیخ الخطیب ابو الحسن صاعد بن محمد الغیاثی الدامغانی بدامغان
قال حدثنا ابو یحیی محمد بن عبد العزیز البسطامی قال حدثنا
ابوبکر القرشی قال حدثنا ابو سعید الحسین بن علی بن زکریا قال
حدثنا هدبة بن خالد القیسی عن حماد بن ثابت البنانی عن عبید
بن عمیر اللیثی عن عثمان بن عفان قال قال عمر بن الخطاب ان الله
تعالی خلق ملائکة من نور وجه علی بن ابی طالب و
هرگاه بعون الله المنعام ازین بیان متین النظام نهایت فظاعت
وهوان جسارت مخاطب ثقام بر تکذیب ارشاد سرور انام صلی الله علیه
وآله الکرام وکمال اعتماد واعتبار آن هم بثبوت تواتر آن هم ثبوت
صحت سند آن وثبوت مویدات وشواهد آن ظاهر شد حالا شروع
می نمایم بحول وقوت مفیض الخیرات در نقض تفصیلی فقرات بلاغت
سمات مخاطب رفیع الدرجات **قوله** حدیث هشتم روایت کنند که آنحضرت

فرمود

فرمود کنت انا وعلی بن ابی طالب نورا بین یدی الله الخ **اقول** جناب
مخاطب باهر حاوی محاسن جم مفاخر وحائز مناقب و مآثر درین عبارت سراسر متانت
حسب عادت دیرین قدیم مزید صدق ودیانت وحذق وامانت خود ظاهر فرموده
اعنی بلفظ روایت کنند چنان واضح نموده که این حدیث شریف از
منفردات ومختصات اهل حق وحضرات سنیه از احراز سعادت روایت این فضیلت
جلیله ومدحت جمیله وصی برحق امام مطلق محروم بلکه بوصمت کتم فضل
باب مدینة العلوم علیه وآله افضل الصلوة والسلام من الحی القیوم موسوم
حالانکه سابقا دانستی که اکابر علمای اعلام واساطین نقاد فخام واجله جهابذه
عالی مقام ومقتدایان اعیان وارکان جلیل الشان وائمه رفیع المکان
سنیه حیازت قصب سبق در مضمار شرف بذکر ونشر این فضیلت طیبة
النشر فرموده اند ونیز هرگاه این حدیث را از اهل حق نقل نموده بودند
پس می بایست که سند آن هم از اهل حق نقل میکردند حالانکه از ذکر سند آن
مطلقا اعراض واستنکاف فرمودند بلکه این حدیث را محذوف السند
ذکر کرده قدح در سند غیر مذکور بنابر مزعومات خود آغاز نهادند وداد کمال
جهارت وبصارت درین شان دادند واگر شاه صاحب را مطمح نظر ذکر حدیث نور
از طریق اهل حق بوده پس کاش کل یا اکثر طرق این حدیث شریف که در کتب
اهل حق مذکور ومسطور است وارد می فرمودند واگر این هم بسبب کثرت مشاغل
وقلت توجه امکانی نداشت لا اقل اشاره اجمالیه بتعدد طرق آن می فرمودند
تا از کتمان واخفا محفوظ ومصون میماندند وبر متتبع ومتفحص ظاهر و واضح صحت

لہذا اہل حق این حدیث شریف را مؤیدات آورا با سالیب متنوعہ بطرق کثیرہ متظافرہ و اسانید متعددہ متوافرہ روایت نمودہ اند پس اعراض از ذکر آنہمہ و لو اجمالا و اکتفا برین یک طریق و نسبت آن بایشان بدلیس و تدلیس و انضاج صناعت تلبیس ست پس باید دانست کہ ثقۃ الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب الکلینی در کافی فرمودہ احمد بن ادریس عن الحسین بن عبد اللہ الصغیر عن محمد بن ابراہیم الجعفری عن احمد بن علی بن محمد بن عبد اللہ بن عمر بن علی بن ابی طالب عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ان اللہ کان اذ لا کان فخلق الکان و المکان و خلق نور الانوار الذی نورت منہ الانوار و اجری فیہ من نورہ الذی نورت منہ الانوار و ہو النور الذی خلق منہ محمدا و علیا فلم یزالا نورین اولین اذ لا شیء کوّن قبلہما فلم یزالا یجریان طاہرین مطہرین فی الاصلاب الطاہرۃ حتی افترقا فی اطہر طاہرین فی عبد اللہ و ابی طالب قال المجلسی رہ فی البحار بعد نقل الروایۃ المذکورۃ بیان قولہ ع اذ لا کان لعلہ مصدر بمعنی کون کالقال و القول و المراد بہ الحدوث ای لم یحدث شیء بعد او ہو بمعنی الکائن و لعل المراد بنور الانوار اولا نور النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم اذ ہم منوّر ارواح الخلائق بالعلوم و الہدایات و المعارف بل سبب لوجود الموجودات و علۃ غائیۃ لہا و اجری فیہ ای فی نور الانوار من نورہ ای من نور ذاتہ ای من افاضاتہ و ہدایاتہ التی نورت منہا جمیع الانوار حتی نور الانوار

المذکور

المذکور اولا قولہ و ہو النور الذی ای نور الانوار المذکور اولا و اللہ یعلم اسرار اہل بیت نبیہ صلوات اللہ علیہم و نیز در کافی فرمودہ الحسین بن محمد عن محمد بن عبد اللہ عن محمد بن سنان عن المفضل عن جابر بن یزید قال قال لی ابو جعفر یا جابر ان اللہ اول ما خلق خلق محمدا و عترتہ الہداۃ المہتدین فکانوا اشباح نور بین یدی اللہ قلت و ما الاشباح قال ظل النور ابدان نورانیۃ بلا ارواح و کان مؤیدا بروح واحدۃ و ہی روح القدس فبہ کان یعبد اللہ و عترتہ و لذلک خلقہم حلماء علماء بررۃ اصفیاء یعبدون اللہ بالصلوۃ و الصوم و السجود و التسبیح و التہلیل و یصلون الصلوۃ و یحجون و یصومون قال المجلسی رہ فی البحار بعد نقل الروایۃ المذکورۃ توضیح قولہ ع اشباح نور لعل الاضافۃ بیانیۃ ای اشباحا نورانیۃ و المراد اما الاجسام المثالیۃ فقولہ ع بلا ارواح لعلہ اراد بلا ارواح حیوانیۃ او الارواح بنفسہا سواء کانت مجردۃ او مادیۃ لان الارواح ما لم تتعلق بالابدان فہی مستقلۃ بنفسہا ارواح من جہۃ و اجساد من جہۃ فہی ابدان نورانیۃ لم تتعلق بہا ارواح اخر و ظل النور ایضا اضافۃ بیانیۃ و تسمی عالم الارواح و المثال بعالم الظلال لانہا ظلال تلک العالم و تابعۃ لہا او لانہا لتجردہا و لعدم کثافتہا شبیہۃ بالظل و علی الاحتمال الثانی یحتمل ان تکون الاضافۃ لامیۃ بان یکون المراد بالنور نور ذاتہ تعالی فانہا من آثار تلک النور و المعنی

دقیق فتفطن و نیز در کافی فرموده احمد بن ادریس
عن الحسین بن عبید الله عن محمد بن عیسی و محمد بن
عبد الله عن علی بن حدید عن مرازم عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال الله تبارك و تعالی یا محمد انی خلقتك و علیا نورا یعنی روحا
بلا بدن قبل ان اخلق سمواتی و ارضی و عرشی و بحری فلم تزل تهللنی
و تمجدنی ثم جمعت روحیکما فجعلتهما واحدة فکانت تمجدنی و تقدسنی
و تهللنی ثم قسمتها اثنتین و قسمت الثنتین ثنتین فصارت اربعة
محمد واحد علی واحد و الحسن و الحسین ثنتان ثم خلق الله فاطمة
من نور ابتداها روحا بلا بدن ثم مسحنا بیمینه فاضاء نوره فینا
و نیز در کافی فرموده علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن محمد بن علی بن
ابراهیم عن علی بن حماد عن المفضل قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
کیف کنتم حیث کنتم فی الاظلة فقال یا مفضل کنا عند ربنا لیس
عنده احد غیرنا فی ظلة خضراء نسبحه و نقدسه و نهلله و نمجده
و ما من ملك مقرب و لا ذی روح غیرنا حتی بدا له فی خلق الاشیاء
فخلق ما شاء و کیف شاء من الملائکة و غیرهم ثم انهی علم ذلك الینا
و نیز در کافی فرموده الحسین بن محمد الاشعری عن معلی بن محمد عن ابی
الفضل عبد الله بن ادریس عن محمد بن سنان قال کنت عند ابی جعفر
الثانی فاجریت اختلاف الشیعة فقال یا محمد ان الله تبارك و تعالی
لم یزل متفردا بوحدانیته ثم خلق محمدا و علیا و فاطمة فمکثوا

الف دهر ثم خلق جمیع الاشیاء فاشهدهم خلقها و اجری طاعتهم
علیها و فوض امورها الیهم فهم یحلون ما یشاؤن و یحرمون
ما یشاؤن و لن یشاؤا الا ان یشاء الله تبارك و تعالی قال
یا محمد هذه الدیانة التی من تقدمها مرق و من تخلف عنها
محق و من لزمها لحق خذها الیك یا محمد و ابو عبد الله محمد بن العباس
بن ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن فی اهل البیت علی ما فی غایة
المرام فرموده حدثنا عبد العزیز بن یحیی عن احمد بن محمد عن عمر
بن یونس الحنفی الیمانی عن داود بن سلیمان المروزی عن الربیع
بن عبد الله الهاشمی عن اشیاخ من آل علی بن ابی طالب قالوا
قال علی علیه السلام فی بعض خطبه انا آل محمد کنا انوارا حول
العرش فامرنا الله تعالی بالتسبیح فسبحنا و سبحت الملائکة بتسبیحنا
ثم اهبطنا الی الارض فامرنا الله بالتسبیح فسبحنا فسبحت اهل الارض
بتسبیحنا فانا لنحن الصافون و انا لنحن المسبحون و فرات بن ابراهیم در
تفسیر خود فرموده جعفر بن محمد بن شیرویه القطان معنعنا عن
الاوزاعی عن صعصعة بن صوحان و الاحنف بن قیس قالا جمیعا
سمعنا عن ابن عباس یقول کنت مع رسول الله صلی الله علیه و آله
و ساق الحدیث الی ان قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
خلقنی الله نورا تحت العرش قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف
سنة فلما ان خلق الله آدم القی النور فی صلب آدم فاقبل ینتقل

ذلك النور من صلب الى صلب حتى افترقنا فی صلب عبد الله بن عبد المطلب
وابی طالب فخلقنی ربی من ذلك النور لکنه لا نبی بعدی ونیز فرات بن
ابراہیم در تفسیر خود حدیثی در وصف معراج بروایت ابی ذر غفاری رضوان الله علیه
نقل کرده و دران مذکور ست که جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله
ارشاد فرموده قلت یا ملائکة ربی هل تعرفوننا حق معرفتنا
فقالوا یا نبی الله وکیف لا نعرفکم وانتم اوّل ما خلق الله خلقکم
اشباح نور من نوره فی نور من سناء عزه ومن سناء ملکه
ومن نور وجهه الکریم وجعل لکم مقاعد فی ملکوت سلطانه
وعرشه علی الماء قبل ان تکون السماء مبنیة والارض مدحیة
ثم خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم رفع العرش الی السماء
السابعة فاستوی علی عرشه وانتم امام عرشه تسبحون وتقدسون
وتکبرون ثم خلق الملائکة من بدء ما اراد من انوار شتی وکنا
نمرّ وانتم تسبحون وتحمدون وتهللون وتکبرون وتمجدون وتقدسون
فنسبح ونقدس ونمجد ونکبر ونهلل بتسبیحکم وتحمیدکم وتهلیلکم
وتکبیرکم وتقدیسکم وتمجیدکم فما نزل من الله فالیکم وما
صعد الی الله فمن عندکم فلم لا نعرفکم اقرأ علیًّا منا السلام
الی ان قال ثم عرج بی الی السماء السابعة فسمعت الملائکة یقولون
لما رأونی الحمد لله الذی صدقنا وعده ثم تلقونی وسلموا علی
وقالوا لی مثل مقالة اصحابهم فقلت یا ملائکة ربی سمعتکم

تقولون الحمد لله الذی صدقنا وعده فما الذی صدقکم قالوا
یا نبی الله ان الله تبارك وتعالی لما ان خلقکم اشباح نور من سناء
نوره ومن سناء عزه وجعل لکم مقاعد فی ملکوت سلطانه
واشهدکم علی عباده عرض ولایتکم علینا ورسخت فی قلوبنا
فشکونا محبتك الی الله فوعد ربنا ان یریناك فی السماء معنا
وقد صدقنا وعده الخبر وابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن
بابویه القمی در کتاب خصال فرموده ابن الولید عن محمد بن خالد
الهاشمی عن الحسن بن حماد البصری عن ابیه عن ابی الجارود عن
محمد بن عبد الله عن ابیه عن ابائه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله کنت انا وعلی نورا بین یدی الله جل جلاله قبل
ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم سلك
ذلك النور فی صلبه فلم یزل الله عز وجل ینقله من
صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب ثم اخرجه من
صلب عبد المطلب فقسمه قسمین فصیر قسمی فی صلب عبد الله
وقسم علی فی صلب ابی طالب فعلی منی وانا من علی لحمه من لحمی
ودمه من دمی فمن احبه فبحبی احبه ومن ابغضه فببغضی
ابغضه ونیز در خصال فرموده محمد بن عمر الحافظ عن الحسن
بن عبد الله بن محمد التمیمی عن ابیه عن الرضا عن ابائه علیهم
السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله خلقت انا

وعلی من نور واحد و این حدیث را در عیون اخبار الرضا علیه السلام و امالی هم روایت فرموده و نیز ابن بابویه طاب ثراه در علل الشرائع فرموده ابو احمد بن هرون الهیثمی قال حدثنا محمد بن احمد بن ابی الثلج قال حدثنا عیسی بن مهران قال حدثنا منذر الشراک قال حدثنا اسمعیل بن علیة قال اخبرنی اسلم بن میسرة العجلی عن انس بن مالک عن معاذ بن جبل ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ان الله خلقنی و علیا وفاطمة والحسن والحسین قبل ان یخلق الدنیا بسبعة آلاف عام قلت فاین کنتم یا رسول الله قال قدام العرش نسبح الله و نحمده ونقدسه و نمجده قلت علی ای مثال قال اشباح نور حتی اذا اراد الله ان یخلق صورنا صیرنا عمود نور ثم قذفنا فی صلب آدم ثم اخرجنا الی اصلاب الآباء وارحام الامهات ولا یصیبنا نجس الشرک ولا سفاح الکفر یسعد بنا قوم ویشقی بنا آخرون فلما صیرنا الی صلب عبد المطلب اخرج ذلک النور فشقه نصفین فجعل نصفه فی صلب عبد الله ونصفه فی صلب ابی طالب ثم اخرج الذی لی الی آمنة والنصف الی فاطمة بنت اسد فاخرجتنی آمنة واخرجت فاطمة علیا ثم اعاد عز وجل العمود الی فخرجت منی فاطمة ثم اعاد عز وجل العمود الی علی فخرج منه الحسن والحسین یعنی من النصفین جمیعا فما کان من نور علی فصار فی ولد الحسن وما کان من نوری صار فی ولد الحسین فهو ینتقل فی الائمة من ولده الی یوم القیامة

و نیز در معانی الاخبار و علل الشرائع در ضمن حدیث طویل از محمد بن حرب هلالی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود ان محمدا وعلیا علیهما السلام کانا نورا بین یدی الله عز وجل قبل خلق الخلق بالفی عام وان الملائکة لما رأت ذلک النور رأت له اصلا وقد انشعب منه شعاع لامع فقالت الهنا وسیدنا ما هذا النور فاوحی الله عز وجل الیهم هذا نور من نوری اصله نبوة وفرعه امامة فاما النبوة فلمحمد عبدی ورسولی واما الامامة فلعلی حجتی وولیی ولولاهما ما خلقت خلقی الخبر و نیز ابن بابویه طیب الله رمسه در کتاب کمال الدین و تمام النعمة فرموده حدثنا احمد بن محمد بن یحیی العطار رضی الله عنه قال حدثنا ابی عن محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب عن ابی سعید العصفری عن عمرو بن ثابت عن ابی حمزة قال سمعت علی بن الحسین علیهما السلام یقول ان الله عز وجل خلق محمدا وعلیا والائمة الاحد عشر من نور عظمته ارواحا فی ضیاء نوره یعبدونه قبل خلق الخلق یسبحون الله عز وجل ویقدسونه وهم الائمة الهادیة من آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و نیز در کمال فرموده حدثنا الحسین بن احمد بن ادریس رضی الله عنه قال حدثنا ابی عن محمد بن الحسین بن یزید الزیات عن الحسن بن موسی

الخطیب عن علی بن سماعة عن علی بن الحسین بن رباط عن ابیه عن
المفضل قال قال الصادق علیه السلام ان الله تعالی خلق اربعة
عشر نورًا قبل خلق الخلق باربعة عشر الف عام فهی ارواحنا فقیل له
یا ابن رسول الله ومن الاربعة عشر فقال محمّد وعلی وفاطمة والحسن
والحسین والائمة من ولد الحسین اخرهم القائم الذی یقوم بعد
غیبة فیقتل الدجال ویطهّر الارض من کل جور وظلم و نیز ابن بابویه
علیه الرحمة در کتاب النصوص علی الائمة الاثنی عشر علیها فی غایة المرام السید ہاشم
البحرانی طاب ثراه فرموده حدثنی ابو الحسن علی بن الحسین بن محمّد
قال حدثنا ابو محمد هرون بن موسٰی فی شهر ربیع الاول سنة
احدی وثمانین وثلثمائة قال حدثنا ابو علی محمّد بن همام
قال حدثنی ابو علی بن کثیر البصری قال حدثنی الحسن بن محمّد
بن ابی شعیب الحرانی قال حدثنا سکین بن کثیر ابو بسطام عن شعبة
بن الحجاج عن هشام بن یزید عن انس بن مالك قال هرون و
حدثنا حید بن محمّد بن نعیم السمرقندی قال حدثنی ابو النصر
محمد بن مسعود العیاشی عن یوسف بن السخت البصری قال حدثنا
سحاب بن الحرث قال حدثنا محمّد بن بشار عن محمّد بن جعفر عن عبد ربه
قال حدثنا شعبة عن هشام بن یزید عن انس بن مالك قال کنت
انا وابو ذرّ وسلمان وزید بن ثابت وزید بن ارقم عند النبی
اذ دخل الحسن والحسین فقبلهما رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

فقام ابو ذرّ فانکبّ علیهما وقبّل ایدیهما ثم رجع فقعد معنا فقلنا له
سرًّا یا ابا ذر انت رجل شیخ من اصحاب رسول الله تقوم الی صبیین
من بنی هاشم فتنکبّ علیهما وتقبّل ایدیهما فقال نعم لو سمعتم ما سمعت
فیهما من رسول الله لفعلتم بهما اکثر مما فعلت قلنا وماذا سمعت
یا ابا ذر قال سمعته یقول لعلی ولهما والله لو ان رجلًا صلّٰی وصام
حتّٰی یصیر کالشن البالی اذا ما نفع صلوته وصومه الّا بحبّکم
یا علی من توصل الی الله عزّ وجلّ بحبکم فحق علی الله ان لا یردہ
یا علی من احبکم وتمسك بکم فقد تمسّك بالعروة الوثقی قال
ثم قام ابو ذر وخرج وتقدّمنا الی رسول الله فقلنا یا رسول الله
اخبرنا ابو ذر عنك بکیت وکیت قال صدّق ابو ذر والله والله
ما اظلّت الخضراء ولا اقلّت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذرّ
ثم قال خلقنی الله تبارك وتعالی واهل بیتی من نور واحد قبل ان
یخلق آدم بتسعة الاف عام ثم نقلنا الی صلب آدم ثم نقلنا من صلب
آدم الی اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات قلنا یا رسول الله
فاین کنتم وعلی ای مثال کنتم قال کنّا اشباحًا من نور تحت العرش
نسبح الله ونحمده ثم قال لما عرج بی الی السماء وبلغت سدرة المنتهی
ودّعنی جبرئیل فقلت حبیبی جبرئیل افی مثل هذا المقام تفارقنی
فقال یا محمّد انّی لا اجاوز هذا الموضع فتحترق اجنحتی ثم زجّ بی
فی نور ما شاء الله فاوحی الله الیّ یا محمد انی اطّلعت علی الارض

اطلاعة فاخترت منها فجعلتك نبيّا ثم اطلعت ثانيا فاخترت
منها عليّا فجعلته وصيّك ووارث علمك والامام من بعدك واخرج
من اصلابكما الذرّية الطاهرة والائمّة المعصومين خزّان علمي
فلولاكم ما خلقت الدّنيا ولا الاخرة ولا الجنة ولا النّار يا محمّد
اتحبّ ترٰيهم قلت نعم يا رب فنوديت يا محمّد ارفع راسك فرفعت
راسي واذا انا بانوار علي والحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن
علي وجعفر بن محمّد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي
وعلي بن محمد والحسن بن علي والحجة يتلالأ من بينهم كانّه كوكب دري
فقلت يا ربّ من هولاء ومن هذا قال يا محمّد هم الائمّة من بعدك
والمطهّرون من صلبك وهذا الحجّة الذي يملأ الارض قسطا وعدلا
ويشفي صدور قوم مومنين قلنا بابائنا وامهاتنا انت يا رسول الله
لقد قلت عجيبا فقال واعظم من هذا انّ اقواما يسمعون منّي هذا
ثم يرجعون على اعقابهم بعد اذ هديٰهم الله ويوذوني فيهم ما لهم
لا انالهم الله شفاعتي ونیز علامہ بحرانی در غایة المرام فرمودہ محمّد بن علی
بن بابویه قال حدّثنا احمد بن يحيى المكتب قال حدثنا احمد بن محمد
الورّاق قال حدّثني بشير بن سعيد بن قولويه المعدل بالمراغة
قال حدّثنا عبد الجبار بن كثير التميمي اليماني قال سمعت محمد بن حرب
امير المدينه يقول سالت جعفر بن محمّد فقلت له يا ابن رسول الله
في نفسي مسئلة اريد ان اسئلك عنها فقال ان شئت اخبرتك بمسئلتك

قبل

قبل ان تسئلني وان شئت فاسئل قال فقلت له يا ابن رسول الله وباي
شئ تعرف ما في نفسي قبل سوالي عنه قال بالتوسم والتفرس اما سمعت
قول الله عزّ وجل انّ في ذلك لآيات للمتوسمين وقول رسول الله
اتقوا فراسة المومن فانه ينظر بنور الله عزّ وجلّ قال فقلت له
يا ابن رسول الله فاخبرني بمسئلتي قال اردت ان تسئلني عن رسول الله
لم يطق حمله علي بن ابي طالب عند حطّه الاصنام من سطح الكعبة
مع قوته وشدته وما ظهر منه في قلع باب القموص بخيبر والرمي
به وراءه اربعين ذراعا وكان لا يطيق حمله اربعون رجلا
وقد كان رسول الله يركب الفرس والبغلة والحمار وركب البراق
ليلة المعراج وكل ذلك دون علي في القوة والشدة قال فقلت
له عن هذا والله اردت ان اسئلك يا ابن رسول الله فاخبرني
فقال ان عليّا برسول الله شرف وبه ارتفع وبه وصل الى اطفاء
نار الشرك وابطال كل معبود دون الله عزّ وجلّ ولو علاه النبي
لحط الاصنام لكان بعلي مرتفعا وشريفا وواصلا الى حط الاصنام
فلو كان ذلك لكان افضل منه الا ترى ان عليا قال لما علوت
ظهر رسول الله شرفت وارتفعت حتى لو شئت ان انال السماء لنلتها
اما علمت ان المصباح هو يهتدى به في الظلمة وانبعاث فرعه من
اصله وقال علي عليه السلام انا من احمد كالضوء من الضوء
اما علمت ان محمّدا وعليّا كانا نورا بين يدي الله عزّ وجلّ

قبل خلق الخلق بالفی عام وان الملائكة لما رأت ذلك النور رأت له اصلاً قد شعب منه شعاع لاح فقالوا الهنا وسيدنا ما هذا النور فاوحى الله عزّ وجلّ اليهم هذا نور من نوری اصله نبوة و فرعه امامة اما النبوة فلمحمد عبدی و رسولی واما الامامة فلعلی حجتی و ولیی ولولاهما ما خلقت خلقی و نیز در غایة المرام فرموده ابن بابویه قال حدثنا الحسن بن محمد بن سعد الهاشمی قال حدثنا فرات بن ابراهیم بن فرات الكوفی قال حدثنا محمد بن احمد بن علی الهمدانی قال حدثنی ابو الفضل العباس بن عبد الله البخاری قال حدثنا محمد بن القاسم بن ابراهیم بن محمد بن عبد الله بن القاسم بن محمد بن ابی بكر قال حدثنا عبد السلام بن صالح الهروی عن علی بن موسى الرضا عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علی عن ابيه علی بن الحسين عن ابيه الحسين بن علی عن ابيه علی بن ابی طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما خلق الله خلقا افضل منی ولا اكرم عليه منی قال علی عليه السلام فقلت يا رسول الله فانت افضل ام جبرئيل فقال يا علی ان الله تبارك وتعالى فضّل انبيائه المرسلين على ملائكته المقربين وفضلنی على جميع النبيين والمرسلين والفضل بعدی لك يا علی وللأئمة من بعدك فان الملائكة من خدامنا وخدّام محبينا يا علی الذين يحملون العرش ومن حوله يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون للذين آمنوا بولايتنا

يا علی لولا نحن ما خلق الله آدم ولا حواء ولا الجنة ولا النار ولا السماء ولا الارض فكيف لا نكون افضل من الملائكة وقد سبقناهم الى معرفة ربنا وتسبيحه وتهليله وتقديسه لان اوّل ما خلق الله عزّ وجلّ ارواحنا فانطقنا بتوحيده وتحميده ثم خلق الملائكة فلما شاهدوا ارواحنا نورا واحدا استعظموا امرنا فسبحنا لتعلم الملائكة انا خلق مخلوقون وانه منزه عن صفاتنا فسبحت الملائكة بتسبيحنا ونزهته عن صفاتنا و شیخ مفید طاب ثراه در اختصاص فرموده الحسين بن حمدان عن الحسين المقرى الكوفی عن احمد بن زياد الدهقان عن المخول بن ابراهيم عن رشدة بن عبد الله عن خالد المخزومی عن سلمان الفارسی رضی الله عنه فی حديث طويل قال قال النبی صلى الله عليه وسلم يا سلمان فهل علمت من نقبائی ومن الاثنا عشر الذين اختارهم الله للامامة بعدی فقلت الله ورسوله اعلم قال يا سلمان خلقنی الله من صفوة نوره ودعانی فاطعت وخلق من نوری عليا فدعاه فاطاعه وخلق من نوری ونور علی فاطمة فدعاها فاطاعته وخلق منی ومن علی وفاطمة الحسن والحسين فدعاهما فاطاعاه فسمانا بالخمسة الاسماء من اسمائه الله المحمود وانا محمد والله العلی وهذا علی والله الفاطر وهذه فاطمة والله ذو الاحسان وهذا الحسن والله المحسن وهذا الحسين ثم خلق منا من صلب الحسين تسعة ائمة فدعاهم فاطاعوه قبل ان

بخلق الله سماء مبنية وارضا مدحية اوهواء اوماء اوملكا او بشرا وكنا بعلمه نورا نسبحه ونسمع ونطيع الخبر و شیخ ابو جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی در امالی فرموده المفيد عن علی بن الحسن البصری عن احمد بن ابراهيم القمی عن محمد بن علی الاحمر عن نصر بن علی عن عبد الوهاب بن عبد الحميد عن حميد عن انس بن مالك قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كنت انا وعلی على يمين العرش نسبح الله قبل ان يخلق ادم بالفی عام فلما خلق آدم جعلنا فی صلبه ثم نقلنا من صلب الی صلب فی اصلاب الطاهرين وارحام المطهرات حتى انتهينا الى صلب عبد المطلب فقسمنا قسمين فجعل فی عبد الله نصفا وفی ابی طالب نصفا وجعل النبوة والرسالة فی وجعل الوصية والقضية فی علی ثم اختار لنا اسمين اشتقهما من اسمائه فالله محمود وانا محمد والله العلی وهذا علی فانا للنبوة والرسالة وعلی الوصية والقضية و نیز در امالی فرموده عن ابی محمد الفحام حدثنی المنصوری قال حدثنی عم ابی موسى بن عيسى بن احمد بن عيسى المنصوری قال حدثنی الامام علی بن محمد قال حدثنی ابی محمد بن علی قال حدثنی ابی علی بن موسى الرضا قال حدثنی ابی موسى بن جعفر قال حدثنی ابی جعفر بن محمد قال حدثنی ابی محمد بن علی قال حدثنی ابی علی بن الحسين قال حدثنی ابی الحسين بن علی قال حدثنی ابی امير المومنين

علی بن ابی طالب قال قال لی النبی صلى الله عليه وآله يا علی خلقنی الله تعالى وانت من نور الله وحين خلق آدم افرغ ذلك النور فی صلبه فافضی به الى عبد المطلب ثم افترق من عبد المطلب انا فی عبد الله وانت فی ابی طالب لا تصلح النبوة الا لی ولا تصلح الوصية الا لك فمن جحد وصيتك جحد نبوتی ومن جحد نبوتی اكبه الله على منخريه فی النار و نیز در امالی فرموده اخبرنا الحسين بن عبيد الله قال اخبرنا ابو محمد قال حدثنا محمد بن همام قال حدثنا علی بن الحسين الهمدانی قال حدثنی محمد بن خالد البرقی قال حدثنا محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن ابی عبد الله عليه السلام عن آبائه عن امير المومنين عليه السلام قال كان ذات يوم جالسا بالرحبة والناس حوله مجتمعون فقام اليه رجل فقال يا امير المومنين انك بالمكان الذی انزلك الله به وابوك يعذب بالنار فقال له مه فض الله فاك والذی بعث محمدا بالحق نبيا لو شفع ابی فی كل مذنب على وجه الارض لشفعه الله تعالى فيهم ايعذب بالنار وابنه قسيم النار ثم قال والذی بعث محمدا بالحق ان نور ابی طالب يوم القيمة ليطفی انوار الخلق الا خمسة انوار نور محمد ونوری ونور فاطمة ونوری الحسن والحسين ومن ولده من الائمة لان نوره من نورنا الذی خلقه الله عز وجل من قبل آدم بالفی عام و نیز در امالی فرموده اخبرنا محمد بن علی بن حشيش قال حدثنا ابو الحسن علی بن القاسم بن يعقوب بن عيسى بن الحسن بن جعفر بن ابراهيم القبسی الخزاز املاء فی منزله قال حدثنا ابو نيد محمد بن الحسين بن مطاع السلمی املاء قال حدثنی ابو العباس احمد

بن جبر القوّاس خال ابن کردی قال حدّثنا محمد بن سلمة الواسطی قال حدّثنا یزید
بن هرون قال حدّثنا حماد بن سلمة قال حدّثنا ثابت عن انس بن مالك قال
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ذات یوم بغلته فانطلق الی جبل
فلان و قال یا انس خذ البغلة وانطلق الی موضع کذا وکذا تجد علیًّا جالسًا
بالحصی فاقرءه منی السلام واحمله علی البغلة وأت به الیّ قال انس فذهبت فوجدت
علیًّا علیه السلام کما قال رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلم فحملته علی البغلة
الیه فلمّا ان بصر برسول الله صلّی الله علیه وآله وسلم قال السلام علیك یا رسول الله
قال و علیك السلام یا ابا الحسن اجلس فان هذا موضع قد جلس فیه سبعون نبیًّا
مرسلا ما جلس فیه من الانبیاء احد الا و انا خیر منه و قد جلس فی موضع کل
نبیّ اخ له ما جلس من الاخوة احد الّا وانت خیر منه قال انس فنظرت الی سحابة قد اظلّتهما
ودنت من رؤسهما فمدّ النبی صلّی الله علیه وآله وسلم یده الی السحابة فتناول عنقود
عنب فجعله بینه وبین علیّ وقال کل یا اخی فقلت یا رسول الله صف لی کیف
علیّ اخوك قال انّ الله عزّ وجلّ خلق ماء تحت العرش قبل ان یخلق آدم بثلاثة
الف عام و اسکنه فی لؤلؤة خضراء فی غامض علمه الی ان خلق آدم فلمّا ان خلق آدم
نقل ذلك الماء من اللؤلؤة فاجراه فی صلب آدم الی ان قبضه الله ثم نقله الی
شیث فلم یزل ذلك الماء ینتقل من ظهر الی ظهر حتی صار فی صلب عبد المطلب ثم شقه الله
عزّ وجلّ نصفین فصار نصف فی ابی عبد الله بن عبد المطلب و نصف آخر فی ابی طالب
فانا من نصف الماء و علیّ من النصف الآخر فعلی اخی فی الدنیا والآخرة ثم قرا
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا وکان ربك

و نیز شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمة روایت فرموده عن موسی بن جعفر علیه السلام قال ان الله
تبارك وتعالی خلق نور محمد صلی الله علیه وآله وسلم من
اختراعه من نور عظمته وجلاله وهو نور لاهوتیته الذی
تبدّی وتجلّی لموسی فی طور سیناء فما استقر له ولا اطاق موسی
رؤیته ولا ثبت له حتی خرّ صعقا مغشیّا علیه وکان ذلك
النور نور محمد صلی الله علیه وآله وسلم فلمّا اراد ان یخلق محمدا
منه قسم ذلك النور شطرین فخلق من الشطر الاول محمدا ومن الشطر الآخر
علی بن ابی طالب ولم یخلق من ذلك النور غیرهما خلقهما بیده ونفخ فیهما
بنفسه وصوّرهما علی صورتهما وجعلهما امناء له وشهداء علی خلقه
وخلفاء علی خلیقته وعینا له علیهم ولسانا له الیهم قد استودع
فیهما علمه وعلّمهما البیان واستطلعهما علی غیبه وبهما فتح بدأ الخلق
وبهما یختم الملك والمقادیر ثم اقتبس من نور محمد فاطمة ابنته
کما اقتبس نوره من المصابیح هم خلقوا من الانوار وانتقلوا من ظهر الی
ظهر و صلب الی صلب و من رحم الی رحم فی الطبقة العلیا من غیر نجاسة
بل نقل بعد نقل لا من ماء مهین ولا نطفة خشرة کسائر خلقه
بل انوار انتقلوا من اصلاب الرجال الطاهرین الی ارحام الطاهرات
لانهم صفوة الصفوة اصطفاهم لنفسه لانه لا یری ولا یدرك
ولا تعرف کیفیته ولا اینیته فهؤلاء الناطقون المبلغون عنه
المتصرفون فی امره ونهیه فبهم تظهر قدرته ومنهم تری آیاته

و معجزاته و بهم و منهم عبادة نفسه و بهم يطاع امره و لولاهم
ما عرف الله و لا يدرى كيف يعبد الرحمن فالله يجرى امره كيف
شاء فيما يشاء و لا يسأل عما يفعل و هم يسألون و نیز شیخ ابوجعفر
طوسے طاب ثراه در مصباح الانوار باسناد خود روایت فرموده
عن انس عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم قال ان الله خلقنى و خلق
عليا و فاطمة و الحسن و الحسين قبل ان يخلق آدم حين لا سماء
مبنية و لا ارض مدحية و لا ظلمة و لا نور و لا شمس و لا جنة
و لا نار فقال العباس فكيف كان بدء خلقكم يا رسول الله فقال يا عم
لما اراد الله ان يخلقنا تكلم بكلمة خلق منها نورا ثم تكلم بكلمة
اخرى فخلق منها روحا ثم مزج النور بالروح فخلقنى و خلق عليا
و فاطمة و الحسن و الحسين فكنا نسبحه حين لا تسبيح و نقدسه
حين لا تقديس فلما اراد الله تعالى ان ينشئ خلقه فتق
نورى فخلق منه العرش ثم فتق نور اخى على فخلق منه الملائكة
فالملائكة من نور على و نور على من نور الله و على افضل من
الملائكة ثم فتق نور ابنتى فخلق منه السموات و الارض
فالسموات و الارض من نور ابنتى فاطمة و ابنتى فاطمة افضل
من السموات و الارض ثم فتق نور ولدى الحسن فخلق منه
الشمس و القمر فالشمس و القمر من نور ولدى الحسن و نور الحسن
من نور الله و الحسن افضل من الشمس و القمر ثم فتق نور ولدى

الحسين فخلق الجنة منه و الحور العين فالجنة و الحور العين
من نور ولدى الحسين و نور ولدى الحسين
من نور الله و ولدى الحسين افضل من الجنة
و الحور العين الخبر و نیز در امالی فرموده عن ابى المفضل عن رجاء عن يحيى
بن داود بن القاسم عن عبد الله بن الفضل عن هرون بن عيسى
بن بهلول عن بكار بن شعبة عن ابيه عن بكر بن عبد المطلب
عن على بن الحسين عن ابيه عن جده امير المومنين عليهما السلام
قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم يا على خلق الله الناس من
اشجار شتى و خلقنى و انت من شجرة واحدة انا اصلها و انت فرعها
و نیز در امالی فرموده جماعة عن ابى المفضل عن عبد الله بن اسحق
بن ابراهيم المداينى عن عثمان بن عبد الله عن عبد الله بن لهيعة
عن ابى الزبير عن جابر بن عبد الله قال بينا النبى صلى الله عليه
و آله و سلم بعرفات و على تجاهه و نحن معه اذ اومى النبى صلى الله
عليه و آله و سلم الى على فقال ادن منى يا على فدنا منه فقال ضع
خمسك يعنى كفك فى كفى فاخذ بكفه فقال يا على خلقت انا
و انت من شجرة انا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسين اغصانها
فمن تعلق بغصن من اغصانها ادخله الله الجنة
و نیز در امالی فرموده جماعة عن المفضل عن محمد بن على بن مهدى
و غيره عن محمد بن على عن عمرو عن ابيه عن جميل بن صالح عن ابى

خالد الكابلی عن ابی حمزه قال قال امير المومنين الا انی عبد الله واخو رسوله
وصديقه الاول قد صدقت وآدم بين الروح والجسد ثم انی
صديقه الاول فی امتكم حقا فنحن الوارثون الاول ونحن الآخرون
الخبر وقطب الدين ابو الحسين سعيد بن هبة الله بن الحسين الراوندی در كتاب
الخرائج والجرائح فرموده محمد بن اسمعيل البرمكی عن عبد الله بن داهر
عن الجماحی عن محمد بن فضل عن ثور بن يزيد عن خالد بن سعد
عن سعدان قال قال النبی صلی الله عليه وآله وسلم كنت انا وعلی نورا
بين يدی الله قبل ان يخلق آدم باربع عشر الف سنة فلما خلق
آدم قسم ذلك النور جزئين وركبه فی صلب آدم واهبطه الی
الارض ثم حمله فی السفينة فی صلب نوح ثم قذفه فی النار فی صلب
ابراهيم فجزء انا وجزء علی والنور يزول معنا حيث زلنا
وحسين بن حمدان حضينی در كتاب الروضه فرموده روی عن مجاهد عن
ابن عمر وابی سعيد الخدری قال كنا جلوسا عند رسول الله صلی الله
عليه وسلم اذ دخل سلمان الفارسی وابو ذر الغفاری والمقداد
بن الاسود وعمار بن ياسر وحذيفة بن اليمان وابو الهيثم بن التيهان
وخزيمة بن ثابت ذو الشهادتين وابو الطفيل عامر بن واثلة فجثوا بين
يدی رسول الله صلی الله عليه وسلم والحزن ظاهر فی وجوههم
فقالوا نفديناك بالآباء والامهات يا رسول الله انا نسمع من قوم فی
اخيك وابن عمك ما يحزننا وانا نستاذنك فی الرد عليهم فقال

صلی الله

صلی الله عليه وسلم وما عساهم يقولون فی اخی وابن عمی علی بن ابی طالب
فقالوا يقولون ای فضل لعلی فی سبقه الی الاسلام وانما ادركه الاسلام
طفلا ونحو هذا القول فقال عليه السلام فهذا يحزنكم قالوا ای والله
فقال بالله اسالكم هل علمتم من الكتب السالفة ان ابراهيم
عليه السلام هرب به ابوه من الملك الطاغی فوضعت به امه بين
اثلال بشاطی نهر يتدفق يقال له خردان من غروب الشمس الی اقبال
الليل فلما وضعته واستقر علی وجه الارض قام من تحتها يمسح
وجهه وراسه ويكثر من شهادة ان لا اله الا الله ثم اخذ ثوبا
واتشح به وامه تراه فذعرت منه ذعرا شديدا ثم مضی يهرول
بين يديها مادا عينيه الی السماء فكان منه ما قال الله عز وجل و
كذلك نری ابراهيم ملكوت السموات والارض وليكون من الموقنين
فلما جن عليه الليل رای كوكبا قال هذا ربی الی قوله انی بریء مما
تشركون وعلمتم ان موسی بن عمران عليه السلام كان فرعون فی
طلبه يبقر بطون النساء الحوامل ويذبح الاطفال ليقتل موسی
عليه السلام فلما ولدته امه امرها ان تاخذه من تحتها
وتقذفه فی التابوت وتلقی التابوت فی اليم فقالت وهی ذعرة
من كلامه يا بنی انی اخاف عليك الغرق فقال لها لا تحزنی
ان الله يردنی اليك فبقيت حيرانة حتی كلمها موسی
وقال لها يا ام اقذفينی فی التابوت والقی التابوت فی اليم

فقال ففعلت ما امرت به فبقی فی الیم الی ان قذفه فی الساحل
فردّه الی امّه برمّته لا یطعم طعامًا ولا یشرب شرابًا معصومًا
مُدّة وروی ان المدة کانت سبعین یومًا وروی سبعة اشهر
وقال الله عزّ وجلّ فی حال طفولیّته ولتصنع علی عینی اذ تمشی
اختك فتقول هل ادلکم علی من یکفله فرجعناك الی امّك
کی تقرّ عینها ولا تحزن الآیة وهذا عیسی بن مریم علیه السلام
قال الله عزّ وجلّ فیه فناداها من تحتها الّا تحزنی قد جعل
ربّك تحتك سریًّا الی قوله انسیًّا فکلّم امّه وقت مولده وقال
حین اشارت الیه فقالوا کیف نکلّم من کان فی المهد صبیًّا
انّی عبد الله اتانی الکتاب الی آخر الآیة فتکلّم علیه السلام
فی وقت ولادته واعطی الکتاب والنبوّة واوصی بالصّلوة و
الزکوة فی ثلثة ایام من مولده وکلّمهم فی الیوم الثانی من مولده
وقد علمتم جمیعًا انّ الله عزّ وجلّ خلقنی وعلیًا من نور واحد
انا کنّا فی صلب آدم نسبّح الله عزّ وجلّ ثم نقلنا الی اصلاب الرجال
وارحام النساء یسمع تسبیحنا فی الظهور والبطون فی کل عهد وعصر
الی عبد المطلب وان نورنا کان یظهر فی وجوه آبائنا وامهاتنا حتی
تبین اسمائنا مخطوطة بالنّور علی جباههم ثم افترق نورنا فصار
نصفه فی عبد الله ونصفه فی ابی طالب عمّی فکان یسمع تسبیحنا
من ظهورهما وکان ابی وعمّی اذ جلسا فی ملا قریش تلالا نورنا

فی وجوههما من دونهم حتی ان الهوام والسباع یسلّمان علیهما
لاجل نورهما الی ان خرجنا من اصلاب آبائنا وبطون امّهاتنا
الی آخر الحدیث و علامه جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر الحلی
در کشف الیقین فرموده محمد بن جریر الطبری عن محمد بن عبد الله
عن عمران بن محسن عن یونس بن زیاد عن الربیع بن کامل ابن عم
الفضل بن الربیع ان المنصور کان قبل الدولة کالمنقطع الی
جعفر بن محمّد علیهما السلام قال سالت جعفر بن محمّد بن علی
علیه السلام علی عهد مروان الحمار عن سجدة الشکر التی سجدها
امیر المومنین صلوات الله علیه ما کان سببها فحدّثنی عن
ابیه محمد بن علی قال حدثنی ابی علیّ بن الحسین عن ابیه الحسین
عن ابیه علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم ان رسول الله
صلی الله علیه واله وسلّم وجهه فی امر من اموره فحسن فیه
بلاؤه وعظم عناؤه فلمّا قدم من وجهه ذلك اقبل الی
المسجد و رسول الله قد خرج یصلی الصّلوة فصلّی معه فلمّا
انصرف من الصّلوة اقبل علی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
واعتنقه رسول الله ثم ساله عن مسیره ذلك وما صنع فیه
فجعل علی علیه السلام یحدّثه واسارید رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم تلمع سرورًا بما حدّثه فلما اتی علیه السلام علی حدیثه
قال له رسول الله صلی الله علیه واله وسلم الا ابشرك یا ابا الحسن فقال فداك

صلی الله علیه واله وسلم

ابی و امی فکم من خیر بشرت به قال انّ جبرئیل هبط علی فی وقت
الزّوال فقال لی یا محمّد هذا ابن عمک علیّ وارد علیك و انّ الله عزّ وجلّ ابلا
المسلمین به بلاءً حسنا و انه کان من صنعه کذا و کذا فحدّثنی بما
انبانتنی به فقال لی یا محمّد انه نجا من ذرّیة آدم من تولّی شیث بن آدم
وصی ابیه آدم بشیث و نجا شیث بابیه و نجا آدم بالله یا محمّد و من نجا
تولّی سام بن نوح وصی ابیه نوح بسام و نجا سام بنوح و نجی نوح
بالله یا محمّد و نجا من تولی اسمعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن وصی
ابیه ابراهیم باسمعیل و نجا اسمعیل بابراهیم و نجا ابراهیم بالله
یا محمّد و نجا من تولی یوشع بن نون وصی موسیٰ بیوشع و نجا یوشع بموسے
و نجا موسیٰ بالله یا محمّد و نجا من تولی شمعون الصّفا وصیّ عیسے
بشمعون و نجا شمعون بعیسی و نجا عیسٰی بالله یا محمّد و نجا من تولی
علیّا وزیرك فی حیاتك و وصیّك عند وفاتك بعلی و نجا علیّ بك
و نجوت انت بالله عزّ وجلّ یا محمّد انّ الله جعلك سیّد الانبیاء و
علیّا سیّد الاوصیاء و خیرهم و جعل الائمّة من ذرّیتکما الی ان یرث
الارض و من علیها فسجد علی صلوات الله علیه و جعل یقبل الارض
شکرا لله تعالی و انّ الله جلّ اسمه خلق محمّدا و علیّا و فاطمة
والحسن والحسین علیهم السّلام اشباحا یسبّحونه و یمجّدونه و یهلّلونه
بین یدی عرشه قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فجعلهم
نورا ینقلهم فی ظهور الاخیار من الرّجال و ارحام الخیرات المطهّرات

المهذبات من النّساء من عصر الی عصر فلمّا اراد الله عزّ وجلّ ان یبیّن لنا
فضلهم و یعرّفنا منزلتهم و یوجب علینا حقّهم اخذ ذلك النّور
فقسّمه قسمین جعل قسمًا فی عبد الله بن عبد المطّلب فکان منه
محمّد سیّد النّبیین و خاتم المرسلین و جعل فیه النّبوّة و جعل
القسم الثانی فی عبد مناف و هو ابو طالب بن عبد المطّلب بن
هاشم بن عبد مناف فکان منه علی امیر المومنین و سیّد
الوصیّین و جعله رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم ولیّه و وصیّه
و خلیفته و زوج ابنته و قاضی دینه و کاشف کربته و منجز
وعده و ناصر دینه و حسن بن محمد الدیلمی در ارشاد القلوب فرموده که
سلمان الفارسی قال کنت جالسا عند النّبی فی المسجد اذ دخل
العبّاس بن عبد المطلب فسلّم فردّ النّبیّ و رحّب به فقال یا
رسول الله بما فضل علینا علی بن ابی طالب اهل البیت والمعادن
واحدة فقال النّبی صلّی الله علیه و آله و سلّم اذن اخبرك یا عمّ انّ الله
خلقنی و خلق علیّا و لا سماء و لا ارض و لا جنة و لا نار و لا لوح و لا
قلم فلما اراد الله بدو خلقنا تکلّم بکلمة فکانت نورا ثم تکلّم بکلمة
ثانیة فکانت روحا فمزج بینهما و اعتدلا فخلقنی و علیّا منهما ثم
فتق من نوری نور العرش فانا اجلّ من العرش ثم فتق من نور علی
نور السّموات فعلیّ اجلّ من السموات ثم فتق من نور الحسن نور الشمس
و من نور الحسین نور القمر فهما اجلّ من الشمس والقمر و کانت الملائکة

تسبح الله تعالی و تقدسه و تقول فی تسبیحها سبّوح قدوس انوار ما اکرمها علی الله فلمّا اراد الله تعالی ان یبلو الملائکة ارسل علیهم سحابا من ظلمة و کانت الملائکة لا تنظر اوّلها من آخرها و لا آخرها من اوّلها فقالت الملائکة الهنا و سیّدنا منذ خلقتنا ما راینا مثل ما نحن فیه فنسالک بحق هذه الانوار الا ما کشفت عنا فقال الله عزّ و جلّ و عزّتی و جلالی لافعلن فخلق نور فاطمة الزهراء یومئذ کالقندیل و علقه فی قرط العرش فزهرت السموات السبع والارضون السبع من اجل ذلک سمیت فاطمة الزهراء و کانت الملائکة تسبح الله و تقدسه فقال الله عزّ و جلّ و عزّتی و جلالی لاجعلن ثواب تسبیحکم و تقدیسکم الی یوم القیمة لمحبی هذه المرءة و ابیها و بعلها و بنیها قال سلمان فخرج العبّاس فلقیه علی بن ابی طالب فضمه الی صدره و قبل ما بین عینیه و قال بابی عترة المصطفی من اهل بیت ما اکرمها علی الله تعالی و نیز در ان از محمد بن بابویه نقل کرده انه قال سال ابن مهران عبدالله بن العبّاس عن تفسیر قول الله تعالی وانا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون قال کنا عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاقبل علی بن ابی طالب فلمّا راه النبی تبسم فی وجهه و قال مرحبا بمن خلقه الله تعالی قبل کل شیء خلقنی الله و خلق علیا قبل ان یخلق آدم بهذه المدة خلق نورا فقسمه نصفین فخلقنی من نصفه و خلق علیا من النصف الآخر قبل الاشیاء فنورها من نوری و نور علی

صلی الله علیه و آله و سلم

ثم جعلنا

ثم جعلنا من یمین العرش ثم خلق الملائکة فسبحنا فسبّحت الملائکة و هلّلنا فهلّلت الملائکة و کبّرنا فکبّرت الملائکة و کان ذلک من تعلیمی و تعلیم علی الخبر و محمد بن علی بن احمد الفاسی در روضة الواعظین و تبصرة المتعظین فرموده قال جابر بن عبدالله الانصاری سالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن میلاد امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السّلام فقال آه آه لقد سئلتنی عن خیر مولود ولد بعدی علی سنة المسیح علیه السلام انّ الله تبارک و تعالی خلقنی و علیا من نور واحد قبل ان خلق الخلق بخمسمائة الف عام فکنّا نسبّح الله و نقدّسه فلمّا خلق الله تعالی آدم علیه السّلام قذف بنا فی صلبه و استقررت انا فی جنبه الایمن و علی فی الایسر ثم نقلنا من صلبه فی الاصلاب الطاهرات الی الارحام الطیبة فلم نزل کذلک حتی اطلعنی الله تبارک و تعالی من ظهر طاهر و هو عبدالله بن المطّلب فاستودعنی خیر رحم و هی آمنة ثم اطلع الله تبارک و تعالی علیا من ظهر

طاہر و ہو ابو طالب و استودعه خیر رحم وهی فاطمة
بنت اسد الخبر وشیخ شرف الدین بن علی النجفی در
تاویل الآيات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة
فرموده محمد بن العباس مرفوعًا الی محمد بن زیاد
قال سأل ابن مهران عبد الله بن العباس عن
تفسیر قوله تعالی وانا لنحن الصافون وانا
لنحن المسبحون فقال ابن عباس انا کنا عند
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فاقبل
علی بن ابی طالب فلما راه النبی صلی الله
علیه وآله وسلم تبسم فی وجهه وقال مرحبًا بمن
خلقه الله قبل آدم باربعین الف عام
فقلت یا رسول الله اکان الابن قبل
الاب قال نعم ان الله خلقنی وخلق
علیًا قبل ان یخلق آدم بهذه المدة
وخلق نورا فقسمه نصفین فخلقنی من
نصفه وخلق علیًا من النصف الاخر
قبل الاشیاء کلها ثم خلق الاشیاء فکانت
مظلمة فنورها من نوری ونور علی ثم
جعلنا عن یمین العرش ثم خلق الملائکة

فسبحنا فسبحت الملائکة وهللنا وهللت
الملائکة وکبرنا فکبرت الملائکة
فکان ذلك من تعلیمی وتعلیم علی وکان
ذلك فی علم الله السابق ان لا یدخل النار
محب لی ولعلی ولا یدخل الجنة مبغض لی
ولعلی الا وان الله عز وجل خلق الملائکة
بایدیهم اباریق اللجین مملوة من ماء
الحیوة من الفردوس فما احد من شیعة
علی الا وهو طاهر الوالدین تقی نقی مومن
بالله فاذا اراد ابو احدهم ان یواقع اهله
جاء ملك من الملائکة الذین بایدیهم
اباریق ماء الجنة فیطرح من ذلك الماء
فی اناءه التی یشرب منها فیشرب من ذلك
الماء وینبت الایمان فی قلبه کما ینبت
الزرع فهم علی بینة من ربهم ومن
نبیهم ومن وصیهم علی ومن ابنتی الزهراء
ثم الحسن ثم الحسین ثم الائمة من
ولد الحسین فقلت یا رسول الله
ومن الائمة قال احد عشر منی وابوهم

علی بن ابی طالب ثم قال النبی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم الحمد للہ الذی جعل محبۃ
علی والایمان سببین یعنی سببا لدخول
الجنۃ وسببا للفوز من النار و باید دانست
کہ باعث بر نقل احادیث نور و مؤیدات آن از
طریق اہل حق علاوہ بر آنکہ درین مقام غرض اہم
اظہار تخدیع مخاطب منیع ست چند وجہ
دیگر ست اول آنکہ فضل بن روزبہان کہ
مقتدای مخاطب والاشان اعنی کابلی سلیط
اللسان کاسہ لیس اوست بر تمسک بروایت اہلسنت
برای الزام و افحام شان تشنیع غریب آغاز نہادہ
اہلحق را اجازت استدلال و احتجاج بروایات خود شان
میدہد حیث قال فی جواب نہج الحق والعجب ان
ہذا الرجل لا ینقل حدیثاً الا من جماعۃ اہل السنۃ
لان لیس لہم کتاب ولا روایۃ ولا علماء
مجتہدون مستخرجون للاخبار فہو فی اثبات ما یدعیہ
عیال علی کتب اہل السنۃ ازین عبارت صاف ظاہرست
کہ نزد ابن روزبہان نقل نکردن علامہ حلی احادیث را
مگر از اہل سنت و ترک نقل روایات طریق خود باعث

عجب ابن روزبہان گردیدہ و گمان کردہ کہ وجہش آنست کہ برای شیعہ
کتابی و روایتی و علمای مجتہدین مستخرجین برای اخبار نیستند پس صاحب نہج الحق
در اثبات دعاوی خویش محتاج کتب اہل سنت ست و این نہایت صریحست در آنکہ
حصر نقل در احادیث جانب ثانی عیب و نقص و دلیل فقدان علمای مجتہدین مستخرجین
اخبار در مذہب ناقل ست و مورث عجب و حیرتست پس این اجازت صریحست
برای اثبات مطالب و دعاوی خویش بروایات خویش پس ہرگاہ امتثالا
لامر ابن روزبہان و رفعا للتعجب و حیرتہ بروایات طریق اہلحق تمسک کنم
حضرات سنیہ را چارہ از قبول آن نیست کہ این تمسک حسب ارشاد مقتدای
سنیانست دوم آنکہ نیز ابن روزبہان بجواب نہج الحق در فضائل موہومہ
ابن الخطاب حدیثی موضوع نقل کردہ کہ مشتمل ست بر تفضیح ملازمان او زیرا کہ
ازان ظاہرست کہ او در حق ازواج جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
کلمہ یا عدوات انفسہن بر زبان آوردہ و نیز ازان ظاہرست کہ این ازواج عمر را
بنہایت غلظت و فظاظت موصوف نمودند کہ گفتند انت افظ و اغلظ با
این ہمہ در آخر این حدیث اہل غرض این فقرہ ہم وضع کردہ اند کہ جناب
رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعمر فرمود ما لقیک الشیطان سالکا فجا قط
الا سلک فجا غیر فجک ابن روزبہان بسبب کمال غفول و ذہول از مدلول صدر
این خرافات مجعول چون این فقرہ مخدوشہ دید مصعوق و مدہوش گردیدہ
دست تمسک بان انداختہ و بعد نقل آن گفتہ و ہذا حدیث نقلہ جمہور
ارباب الصحاح ولا شک فی صحتہ لاحد و ہذا حجۃ علی الروافض

اثبات صحت استدلال اهل الحق بحدیث که از طرق خود
نبیند لا لان ابن روزبهان بر صحت بیعت
ابی بکر بحدیث موضوع ما سلک الشیطان
سالکا فجا الا سلک فجا غیر فجک که از طرق
خود نقل کرده و دو نیستن ان از الزامات
عجیبه که بزعم او شیعه را ازان جوابی نیست

حیث یقولون ان بیعة ابی بکر کان باختیار عمر بن الخطاب فلانه لو صح ما
ذکروا انه کان باختیاره فهو حق لا شک بدلیل هذا الحدیث لانه
سلك فجا یسلك الشیطان فجا غیره وکل فج یکون مقابلا ومناقضا
لفج الشیطان فهو فج الحق لا شك وهذا من الالزامیات العجیبة التی لیس
لهم جواب عن هذا البتة ازین کلام غرابت نظام واضح میگردد که ابن
روزبهان بنقل این خبر مکذوب می نازد و نقل آنرا بحسن فهم خود از الزامیات
عجیبه که بزعم او اهل الحق را ازان جوابی نیست می داند و هرگاه بزعم ابن روزبهان الزام
اهل الحق باین کذب بی نظام جائز باشد پس احتجاج اهل الحق باحادیث نور که از طرق
خویش نقل کرده اند بهزار اولویت مستحسن و مقبول و موجب الزام و افحام اهل
ذهول باشد و مخفی نماند که در توجیه این خبر مکذوب حضرات اهلسنت مساعی
و پیچ و پیچ بیانی تاویلات علیله ان می انگیزند و هفوات غریبه بر زبان می آرند تا لنگ
مخاطب در رباب بکاید بعض امثال عامیانه هندیه برای تصحیح بعض این خرافات
می خوانند و حقیر در کتاب شوارق النصوص بتفصیل تمام وضع و افترای آن
ثابت کرده ام و خرافات این بزرگان را قلع و قمع واجبی نموده بحیرتم که چگونه
ابن روزبهان چنین کذب فضیح را بطلاقت و ذلاقت یاد می نماید و آنرا بر اهل الحق
حجت میگیرد و از الزامات عجیبه و افحامات غریبه می انگارد و مباهات و افتخار
زائد الوصف بر آن دارد و بوقاحت تمام میسراید که اهل الحق را جوابی ازان نیست
و بر مجرد جزاف و گزاف اکتفا نکرده لفظ البتة که مفید مزید یقین برین زعم باطل
و توهم صریح الفساد است می افزاید سوم آنکه خود شاهصاحب در حاشیه تعقب

سیزدهم از باب یازدهم همین کتاب گفته اند ابن یونس که از عمده مجتهدین شیعه است
در صراط المستقیم آورده که ابن جریر تصنیف کرده است کتاب یوم الغدیر را
و ابن شاهین کتاب المناقب را و ابن ابی شیبه کتاب اخبار و فضائل آنحضرت را
و ابو نعیم اصفهانی کتاب منقبة المطهرین را و ما نزل من القران فی فضل امیر المومنین
و ابو المحاسن رویانی شافعی کتاب جعفریات را و موفق مکی کتاب اربعین فی
فضائل امیر المومنین و ابن مردویه کتاب والشمس فی فضل علی و شیرازی نزول
القرآن فی شان امیر المومنین و امام احمد بن حنبل کتاب مناقب اهل بیت را و
نسائی کتاب مناقب امیر المومنین را و نطنزی کتاب خصائص علویه را و ابن
المغازلی شافعی کتاب مناقب امیر المومنین و بیهقی کتاب المراتب ایضا
و بصری کتاب درجات امیر المومنین را و خطیب کتاب حدائق را و سید مرتضی
گفته که از عمر بن شاهین شنیدم که میگفت که جمع کرده ام از فضائل علی هزار جزو انتهی
نقلا عن ترجمة المسمی بانوار العرفان للمعین القزوینی الاثنا عشری لفظه پس انصاف
باید داد که از شیعه تصنیف این تصانیف در عالم نیست که متضمن فضائل
امیر المومنین و اهل بیت باشند بلکه هر که تتبع کتب شیعه نماید بیقین میداند
که تمام علماء شیعه در نقل فضائل و مناقب امیر المومنین و زهراء و حسنین
کاسه لیس و خوشه چین اهلسنت اند در هر جا از همین کتب نقل می آرند ای
در حال ائمه مابعد اگر چیزی داشته باشند محتمل است یدل علی ذلک کتاب
کشف الغمة والفصول المهمة و غیرهما من کتب هذا الفن انتهی ازین عبارت
ظاهر است که نزد شاهصاحب نقل اهل الحق از کتب اهلسنت در فضائل و مناقب

جناب امیر المومنین و حضرت زہرا و حسنین علیہم السلام مثبت کاسہ لیسی و دریوزہ
چینی اہلحق ست یعنی سبب اثبات نقص و عدم استطاعت بر اثبات فضائل
و مناقب این حضرات از طریق خو ست پس معلوم شد کہ احتجاج و استدلال
اہلحق بروایات طریق خود در اثبات فضائل و مناقب ہرگز قابل رد و انکار نیست
بلکہ مثبت فضل و افتخار و دافع نقص و عار ست پس احتجاج و استدلال
باحادیث نور کہ از کتب اہلحق منقول شد نزد مخاطب جلیل عمدة الفحول
ہم مستحسن و مقبول باشد و اما زعم کون الفصول المہمة من کتب الشیعة فبطلانہ مما لا
فیہ عاقل لما ظہر من حال مصنفہ فی مجلد حدیث التشبیہ و غیرہ و در کتاب
کشف الغمہ ہم در اکثر مواضع نقل از سنیہ نمودہ برای الزام و اما کثیر
جناب امیر المومنین علیہ السلام و حضرت فاطمہ و حسنین علیہما السلام
کہ شیعہ از طرق خود فضائل را وراء ان وارد کردہ اند پس خارج از حصر و
احصاست شاہصاحب اگر بران مطلع نشوند چہ عجب ست رجوع بکتب جلیلہ
و کتب حدیث مثل غایة المرام و بحار الانوار باید کرد کہ ازان حال جملہ این کتب
واضح شود و غرابت نفی ظاہر و آشکار گردد چہارم آنکہ فاضل رشید
مخاطب حمید در شوکت عمریہ بعد کلامی گفتہ لیکن احقر العباد در حق احادیث
ائمہ اطہار کہ در طریق شیعہ مرویست بدون قیام کدام بینہ یا قرینہ قویہ
بر وضع آن اصلا خدشہ بخاطر نمیگذراند پس تا بہ تلفظ آن چہ رسد بلکہ آنرا
علی الراس و العین مے نہد الخ ازین عبارت بکمال صراحت ظاہرست کہ فاضل رشید
در حق احادیث ائمہ اطہار کہ بطریق شیعہ مرویست بدون قیام کدام بینہ

یا قرینہ قویہ بر وضع آن اصلا خدشہ بخاطر نمیگذراند تا بہ تلفظ بان چہ رسد
بلکہ آنرا علی الراس و العین مے نہد پس حسب افادہ فاضل رشید روایات
نور کہ اہلحق نقل کردہ و امثال آن کہ ہرگز کدامی بینہ یا قرینہ قویہ بر وضع
آن قائم نیست لائق خدش خادشین و قدح قادحین و ریب مرتابین
نباشد بلکہ اتباع رشید را باید کہ آنرا علی الراس و العین نہند و اظہار
عدوان و اعتساف باباء و استنکاف از قبول آن نکنند پنجم آنکہ صاحب
صواقع و خود مخاطب جابجا درین کتاب احتجاج و استدلال بروایات
طریق خود بمقابلہ اہلحق کردہ اند بلکہ بمزید جسارت دست بروایاتیکہ
وضع و کذب آن از تصریحات منقدین شان ظاہر انداختہ پس بعد این
احتجاج و استدلال صریح الاختلال سر از قبول احتجاج و استدلال اہلحق
بروایات خود نمی تواند تافت **قولہ** و اینحدیث باجماع اہلسنت
موضوع ست **اقول** ان ہذا الا افک مبین این غایت تہور و
نہایت جسارت ست کہ کذب و افترا بتقلید کابلی ضلال دانستہ مطالب
علمیہ را بدروغ و بہتان مشحون ساختہ از ادانی اہل علم فضلا عن
الفضلاء و العلماء در محاورات و معاملات دنیا وقوع و صدور
کذب و دروغ نہایت قبیح ست چہ جا کہ در مباحث دینیہ و علوم
حقیقیہ مرتکب افترا و بہتان شوند و بحمد اللہ کہ بطلان دعوی اجماع
اہلسنت بر وضع اینحدیث بادلہ زاہرہ و براہین قاہرہ سابقا
مبین شد و ظاہر گردید کہ اکابر ائمہ دین و اجلہ محققین و اساطین سنیہ

این حدیث شریف را در کتبهای خویش بلا رد و نکیر روایت کرده اند پس بهیچ قسم ممکن نیست که این حدیث نزد اینحضرات موضوع بوده باشد چه روایت موضوعات بلا شبهه حرام و ناجائز است و در حدیث وارد است که کسی که دروغی را روایت کند و داند که آن دروغست پس یکی از کاذبانست پس اگر شاهصاحب اعتراف باین کنند که اینحدیث شریف نزد این حضرات موضوعست فسق ائمه خویش ثابت کرده باشند و ایشان را در جمله مفتریان بر سرور رسولان داخل ساخته و علاوه برین جمعی از کبار سنیه احتجاج و استدلال باین حدیث شریف نموده اند و جمعی حتما و جزما آنرا بجناب رسالتمآب صلی الله علیه نسبت فرموده فادعاء الاجماع علی شفا جرف هار لا یغتر به الا من لم یشم رائحة من ممارسة الاخبار والآثار وانهمک فی التعصب السمج البادی الشنار والتعسف الواضح العار و مبنای فاسد البنیان دعوی اجماع ظاهر البطلان آنست که ابن الجوزی که از اوباش در حکم بوضع احادیث صحیحه و روایات معتمده معلوم طلبه علوم است تا آنکه کتابش با علمای اهلسنت موجب ضرر عظیم و فساد فخیم میدانند کما لا یخفی علی ناظر تذکرة الموضوعات الفتنی اینحدیث را من تلقاء النفس بهواجس نفسانی موضوع قرار داده و ابن روزبهان در کتاب الباطل قدح ابن الجوزی نقل کرده و خواجه کابلی که یافه درای و جسارت و بیباکی عادت و پیشه اوست ادعا کرده که اینحدیث باجماع اهل خبر موضوعست و مخاطب دعوی کاذب اجماع اهلسنت بر وضع آن بر زبان آورده حالانکه

له ابن حجر عسقلانی در شرح نخبه افکار گفته و یعرف الموضوع ... علی تحریم روایة الموضوع الا مقرونا ببیانه لقوله صلی الله علیه وسلم من حدث عنی بحدیث یری انه کذب فهو احد الکاذبین اخرجه مسلم انتهی ۱۲ منه رحمه الله

حکم بوضع اینحدیث باطل محض است چه وضع حدیثی ثابت نمیشود مگر بدلیلی و دلیل آن نیست مگر مخالفت کتاب یا سنت پس اگر مدعیان وضع اینحدیث در اثبات خود وجهی از وجوه دعوی مخالفت اینحدیث شریف با کتاب یا سنت داشته باشند برآرند و جواب شافی و کافی بشنوند وانی لهم ذلک سوی الخرافات الجزافیة والهواجس الشیطانیة و اگر بدلیلی و حجتی مستمسک حکم بوضع اینحدیث شریف نکرده اند بلکه بمحض هوای نفس و حب باطل و عشق مذهب جبر و عداوت آل و مخالفت رسول رب متعال باین حکم باطل السنه خود را آلوده اند کما هو فی الواقع کذلک فلا یصغی الیه مسلم و مومن و لا یکترث به موحد موقن و چسان توان گفت که دلیلی برین حکم دارند چه امام و مقتدای ایشان که بادی سلوک این وادی و رائد این تهامه و بوادیست یعنی ابن الجوزی که حکم بوضع آن کرده نیز دلیلی نیاورده بمحض قدح در اسناد بعض طرق آن اکتفا کرده حالانکه در مقام رد بعض احادیث صحیحه مثل حدیث سد ابواب الا باب علی علیه السلام التذکر بعض رجال واهیه فاسد و قرائن سخیفه کاسد خود را معذور نداشته کما یظهر من الرجوع الی کتابه پس اگر او دلیلی سخیف و بی اصل هم برای ابطال حدیث نور میسر میشد و دست بران انداختی و از ذکران خود را باز نداشتی و علاوه برین احمد بن حنبل مدعی اجماع را علی الاطلاق تکذیب فرموده چنانچه ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم بن غالب الاندلسی در محلی گفته رحم الله احمد بن حنبل فلقد صدق اذ یقول من ادعی

مسئله دالا الاقالة فقد صح عن رسول الله صلی الله علیه وسلم المنع علیها من کتاب البیع.

الاجماع فقد كذب ما يدريه لعل الناس اختلفوا لكن ليقل لا اعلم خلافا
هذه اخبار المريسي والاصم قال ابو محمد لا يحل دعوى الاجماع الا في
موضعين احدهما ما يتفق ان جميع الصحابة رضي الله عنهم عرفوه
بنقل صحيح عنهم فاقروا به والثاني ما يكون من خالفه كافرا خارجا
عن الاسلام كشهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله و
صيام رمضان وحج البيت والايمان بالقرآن والصلوات الخمس
وجملة الزكوة والطهارة للصلوة ومن الجنابة وتحريم الميتة
والخنزير والدم وما كان من هذا الصنف فقط ونیز ابن حزم در محلی گفته
وايضا فمدعي الاجماع على ما لا يتيقن ان كل مسلم فقد عرفه
وقال به كاذب على الامة كلها وقد نص الله عز وجل على ان
نفرا من الجن آمنوا وسمعوا القران من رسول الله صلى الله عليه وسلم
فهم صحابة وفضلاء فمن لهذا المدعي بالباطل باجماع اولئك
فكيف احصى اقوال الصحابة رضي الله عنهم ولا تحصى الا حيث
لا يشك في ان كل مسلم قد عرفه وقد قال احمد بن حنبل رضي الله
عنه من ادعى الاجماع فقد كذب وما يدريه لعل الناس اختلفوا
في ذلك وابن القيم در اعلام الموقعين گفته وكذلك الشافعي ايضا
نص في رسالته الجديدة على ان ما لا يعلم فيه خلافا لا يقال له
اجماع ولفظه ما لا يعلم فيه خلافه فليس اجماعا وقال عبد الله
بن احمد بن حنبل سمعت ابي يقول ما يدعي فيه الرجل الاجماع

فهو كذب ومن ادعى الاجماع فهو كاذب لعل الناس اختلفوا هذه دعوى
بشر المريسي والاصم ولكن يقول لا اعلم الناس اختلفوا ولم يبلغني
ذلك هذا لفظه وبعد این عبارت گفته ونصوص رسول الله
صلى الله عليه وسلم اجل عند الامام احمد وسائر ائمة الحديث
من ان يقدموا عليها توهم اجماع مضمونه عدم العلم بالمخالف
ولو ساغ لتعطلت النصوص وساغ لكل من لم يعلم مخالفا في
حكم مسئلة ان يقدم جهله بالمخالف على النصوص انتهى فيا للعجب
العجيب كيف يدعي المخاطب المطاع هذا الاجماع البادي الاستشناع
الواضح الاستبشاع الصريح الخداع فيمس الحق على المستكفين
حوله والسامعين قوله من الهمج الرعاع ويروج الكاسد على
المغفلين الاغمار الذين هم لكل ناعق اتباع مع ظهور بطلانه
وانهدام جدرانه وانخرام اركانه وانجذام اصوله واغصانه
عند الناقد للودي من السليم الصالح للانتفاع وابن حزم صاحب
محلی نزد ائمه سنیه بفضائل جلیه ومحامد سنیه محلی ومرآت طول باع
وکثرت اطلاع او از زنگ ارتیاب وتشکیک مموهین مسولین مجلی ومقام علم
وفضل واعتماد واعتبار او نزد این حضرات پس رفیع ومعلی محیی الدین
ابو محمد عبد الواحد بن علی در کتاب المعجب فی تلخیص اخبار المغرب گفته ابو محمد
الذي يحدث عنه الحميدي هو ابو محمد علي بن احمد بن سعيد بن
حزم بن غالب بن صالح بن خلف بن معدان بن سفين بن

يزيد الفارسي مولى يزيد بن ابي سفين بن حرب بن امية بن عبد شمس
بن عبد مناف القرشي قرئ على نسبه هذا بخطه على ظهر كتاب
من تصانيفه اصل ابائه الادنين من قرية من اقليم لبلة
من غرب الاندلس سكن هو وابوه قرطبة وكان ابوه من وزراء
المنصور محمد بن ابي عامر ووزراء ابنه المظفر بعده وكان هو
المدبر لدولتيهما وكان ابنه ابو محمد الفقيه وزير العبد الرحمن
بن هشام بن عبد الجبار بن الناصر الملقب بالمستظهر بالله اخي
المهدي المذكور آنفا ثم انه نبذ الوزارة واطرحها اختيارا واقبل
على قراءة العلوم وتقييد الاخبار والسنن فنال من ذلك ما لم ينل
احد قبله بالاندلس وكان على مذهب الامام ابي عبد الله
الشافعي رحمه الله اقام على ذلك زمانا ثم انتقل الى القول بالظاهر
وافرط في ذلك حتى اربى على ابي سليمن داود الظاهري وغيره
من اهل الظاهر وله مصنفات كثيرة جليلة القدر شريفة المقصد
في اصول الفقه وفروعه على مذهبه الذي يسلكه ومذهبه
الذي يتقلده وهو مذهب داود بن علي بن خلف الاصبهاني
الظاهري ومن قال بقوله من اهل الظاهر ونفاة القياس والتعليل
بلغني عن غير واحد من علماء الاندلس ان مبلغ تصانيفه
في الفقه والحديث والاصول والنحل والملل وغير ذلك من التاريخ
والنسب وكتب الادب والرد على المخالفين له نحو من اربعمائة مجلد

تشتمل

تشتمل على قريب من ثمانين الف ورقة وهذا شئ ما علمناه لاحد
ممن كان في مدة الاسلام قبله الا لابي جعفر محمد بن جرير الطبري
فانه اكثر اهل الاسلام تصنيفا فقد ذكر ابو محمد عبد الله بن محمد
بن جعفر الفرغاني في كتابه المعروف بالصلة وهو الذي وصل
به تاريخ ابي جعفر الطبري الكبير ان قوما من تلاميذ ابي جعفر
لخصوا ايام حيوته منذ بلغ الحلم الى ان توفي في سنة ٣١٠ وهو ابن ست
وثمانين سنة ثم قسموا عليها اوراق مصنفاته فصار لكل يوم
اربع عشرة ورقة وهذا لا يتهيأ لمخلوق الا بكريم عناية البارى
لها وحسن تاييده له ولابي محمد بن حزم بعد هذا نصيب وافر
من علم النحو واللغة وقسم صالح من قرض الشعر وصناعة الخطابة
الى ان قال بعد ذكر بعض اشعاره وجد بخطه انه ولد يوم الاربعاء آخر
بعد صلوة الصبح وقبل طلوع الشمس آخر يوم من شهر رمضان
سنة ٣٨٤ وتوفي رحمه الله في سلخ شعبان من سنة ٤٥٦ وانما اوردت
هذه النبذة من اخبار هذا الرجل وان كانت قاطعة للنسق
خارجة عن بعض الغرض لانه اشهر علماء الاندلس اليوم واكثرهم
ذكرا في مجالس الرؤساء وعلى السنة العلماء وذلك لمخالفته
مذهب مالك بالمغرب واستبداده بعلم الظاهر ولم يشتهر به
قبله عندنا احد ممن علمت وقد كثر اهل مذهبه واتباعه
عندنا بالاندلس اليوم و در آخر كتاب المعجب اين عبارت مسطور ست

قال الشیخ الفقیه العالم الحافظ محیی الدین ابو محمد عبد الواحد
بن علی جامع هذا الکتاب سمع علیّ جمیع هذا التلخیص الذی
جمعته فی اخبار المغرب مولانا الفقیه الامام الفاضل الوزیر
الصاحب عزّ الدین قدوة العلماء اوحد الفضلاء اکمل الوزراء
خاصّة امیر المومنین ابو الفتح عبد الله بن القاضی الاجلّ الوزیر الفاضل
صاحب شمس الدین ابو محمّد بن شریف الزهری جمّل الله الزمان
ببقائه والفاضل المتقن ابو الفتح نصر بن القاضی المخلص ابی محمّد
عبد الکریم بن یعلی الخ و صدیق حسن خان معاصر ورجنه فی الاسوة الحسنة
در ذکر مجتهدین گفته ومنهم الامام ابو محمّد بن حزم الظاهری قال
لو علمت انّ احدًا علی وجه الارض اعلم منّی قرانا وحدیثا
لرحلت الیه وقد بالغ فی ایجاب الاجتهاد علی کل مسلم بابلغ
ما یکون و فی تحریم التقلید حتی قیل ان لسان ابن حزم و سیف
حجاج بن یوسف شقیقان فانّه ما نجی من لسانه احدٌ الا من
سلّمه الله تعالی قال الشیخ الاکبر فی الفتوحات فی الباب الثالث و
العشرین و مائتین غایة الوصلة ان یکون الشیٔ عین ما ظهر و لا
یعرف انه هو کما رایت النبی صلّی الله علیه وآله واصحابه وسلم
وقد عانق ابا محمد بن حزم المحدّث فغاب الواحد فی الاخر فلم
نر الا واحدًا وهو رسول الله صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم
فهذه غایة الوصلة وهی المعبّر عنها بالاتحاد انتهی ولنعم ما قیل

فمثل هذا المقام توهّم و اشینا بلیل مزاره ٭ فهم لیسعی بیننا بالتباعد
فعانقته حتی اتّحدنا تعانقا ٭ فلمّا اتانا ما رای غیر واحد ٭ و یقرب من
ذلک ما قیل بالفارسیة ٭ جذبهٔ وصال بحدیست میان من و تو ٭ که رقیب
آمد و نشناسد نشان من و تو ٭ ولم تحصل تلک الوصلة لابن حزم رح
الا من جهة اعتصامه بالسنّة وانتصارها وصلابته فی التمسک
بها والرّد علی من ردّها وخالفها بانکارها رزقنا الله تعالی
اتباع رسوله ظاهرا و باطنا وحشرنا فی زمرة اهله **قوله**
وفی اسناده محمّد بن خلف المروزی قال یحیی بن معین هو
کذّاب و قال الدارقطنی متروک ولم یختلف احد فی کذبه و
یروی من طریق آخر وفیه جعفر بن احمد وکان رافضیا غالیًا
کذّابا وضّاعًا وکان اکثر ما یضع فی قدح الصحابة وسبّهم
اقول لا یخفی علی من اتقن البحث واحصف ان من اطرف الطرف
ان المخاطب الماهر الحاوی لانواع الشرف الذی قد مّا اخلاف
الخلاف قد دشف قد ادعی وقوع محمّد بن خلف فی اسناد هذا
الحدیث العالی الشرف فاجترح اشنع العضیهة واقطع الفریة
اقترف و اظهر انکر الشطط والسفاف و ابان عن اسمج الکذب
والجزاف فانّ الرّجل المذکور غیر واقع فی طریق من طرق حدیث
النور کما سننبهک فیما بعد انشاء المجید الغفور ٭ واما جعفر بن احمد
فانّه ایضا لم یقع فی الطرق التی ذکرها اهل الحق و الایقان

فی مقام الاستدلال والاحتجاج لتبکیت السنیة الاعیان ؕ وزعم
المخاطب المتهور المتهوک الغفول ؕ ومن سلف علیه من مشایخ
العصبیة وأئمة الذهول ؕ انحصار هذا الحدیث المثبت للمطلوب
فی طریقین توهموا ان کلا منهما معلول ؕ زعم باطل مدخول ؕ
ووهم سخیف ذول ؕ یستنکف ویشمئز منه ارباب العقول ؕ ولا
یطور به ابدا من له ادنی المام ونزول ؕ بدار السبر وتمییز المنقول ؕ
فانه لاح انفا وظهر ولا کالصبح اذا اسفر ان الحدیث من الاحادیث
المستفیضة المشتهرة ؕ والروایات المعتمدة المعتبرة ؕ صحیح بلا ارتیاب
کیف لا ورواته من الثقات المشاهیر ؕ والاثبات النحاریر ؕ علی
ما صرح به العلماء الانجاب ؕ وسبط ابن الجوزی الذی قد اثنی علیه
عدة من ثقاتهم الاکابر ؕ وعده من الاماثل الحائزین للمفاخر
اثبت صحة الحدیث علی رغم جده ؕ ونصب نفسه لنقض قوله ورده
ولیس فی اسانید الروایات التی نقلتها من احمد بن حنبل وعبد الله
بن احمد وابن المغازلی والاخطب والنطنزی والعاصمی والحموینی من
اسم محمد بن خلف وجعفر بن احمد عین ولا اثر فالقدح والجرح
والطعن فیهما لا یجدی نفعا ولا یثلج صدرا کما لا یخفی علی من له ثاقب النظر
ومن الظاهر ان ورود حدیث صحیح من طریق اخر ولو کان فیها شئ
من الضعف یفید زیادة القوة فی الخبر ؕ فثبت وظهر ان القادح
فی حدیث النور بظن وقوع احد الرجلین فیه اما مکابر یختبط

او اعفک سفیه ؕ ثم اعذرک علی منشأ هذا الغلط الواضح ؕ ومحل ذلک
الخطأ اللائح ؕ فاعلم ان العلامة الحلی انار الله فی سماء الفخر بدره ؕ
واعلی فی اعلی علیین ذکره ؕ نقل فی کتابه نهج الحق هذا الحدیث
المذکور من احمد بن حنبل وابن المغازلی الذی هو محدث مشهور ؕ
وصاحب الباطل لما قعد به العجز عن الجواب ؕ احتال حیلة فی الخطاب
فقال ذکر ابن الجوزی هذا الحدیث بمعناه فی کتاب الموضوعات
وقال هذا الحدیث موضوع علی رسول الله صلی الله علیه وسلم
والمتهم به فی الطریق الاول محمد بن خلف المروزی قال یحیی بن
معین کذاب وقال الدارقطنی متروک وفی الطریق الثانی المتهم
به جعفر بن احمد کان رافضیا کذابا یضع الحدیث فی سب اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم انتهی فهذا المسؤل المحتال الوریع
ان فی سند الحدیث الذی نقله العلامة اعلی الله مقامه فی
دار الکرامة وقع احد من الرجلین بل قال ان ابن الجوزی ذکر
حدیثا هو فی معنی هذا الحدیث وحکم بوضعه فاوهم الناظرین
ان الحدیث المسطور ایضا موضوع ولم یدع صریحا انه وقع فی
نفس الروایة التی نقلها العلامة احد من الرجلین کما لا یخفی علی
من له تامل وسلامة والکابلی العسوف العجول ؕ لاخذ کثیرا من
ضلالات الفضول ؕ قال فی جواب هذا الحدیث فی الصواقع وهو باطل لانه موضوع
باجماع اهل الخبر وفی اسناده محمد بن خلف المروزی قال یحیی

ابن معین هو کذاب وقال الدار قطنی متروك ولم یختلف احد فی
کذبه ویروی من طریق آخر وفیه جعفر بن احمد وکان رافضیا
غالیا کذابا وضاعا وکان اکثر ما یضع فی قدح الصحابة وسبهم
انتهی فالکابلی تحذلق بزیادة نغمة لیس لها من الصدق اثر حیث
علی وضع الحدیث اجماع اهل الخبر واخفی سرقته من الفضل المتهجم علی الادغال وغیر الفاظها
ومعناها ونکو معزاها ومحوا التخدیع لاغمار الانذال فانه ذکر ان محمد بن خلف متهم فهو
هو بعینه الحدیث الذی ذکره العلامة فی مقام الاستدلال
والکابلی ادعی انه وقع الرجل فی هذا الحدیث بعینه فافتضح
اولی الکمال والخاطب المعظم الصادق فی قوالة السارق لکتاب
الکابلی والناسج علی منواله اغتر بقوله الکاذب الاعوج فذکر
بعد تغییر بلفظه اللجلج وبالجملة لا ریبة فی ان الحدیث الذی وقع فیه
محمد بن خلف المروزی غیر هذا الحدیث الشریف کما دریت ایضا
من کلام سبط ابن الجوزی فی الفهم الحصیف فان لفظه هکذا خلقت
انا وهرون بن عمران ویحیی بن زکریا وعلی بن ابی طالب من طینة
واحدة وان اختلجك مع ذلك البیان الواضح الوساوس الخادعة
واعتلج مع هذا الکشف اللائح الهواجس اللاذعة فها انا او صلك
الی یقین جازم لا یثلمه نوازغ شکوك اهل المراء والختل وانهیك
الی قطع سالم عن تطرق شبهات اصحاب المکابرة والجدل فاعلم
بعد تحقیق هذا الکلام عثرت بعد الفحص التام علی اصل کتاب موضوعات

ابن الجوزی الجازف فی رد احادیث خیر الانام علیه وآله الاف التحیة
والسلام فوجدت الامر عند ملاحظته کما تیقنت قبل مطالعته
قال فیه فی فضائل علی علیه السلام الحدیث الاول فیما خلق
منه علی بن ابی طالب اخبرنا ابو منصور القزاز قال اخبرنا
احمد بن علی بن ثابت قال اخبرنی علی بن الحسن بن محمد الدقاق
قال ثنا محمد بن اسمعیل الوراق قال ثنا ابراهیم بن الحسین بن
داود العطار قال ثنا محمد بن خلف المروزی ثنا موسی بن
ابراهیم ثنا موسی بن جعفر عن ابیه عن جده قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم خلقت انا وهرون بن عمران ویحیی بن
زکریا وعلی بن ابی طالب من طینة واحدة هذا حدیث
موضوع علی رسول الله صلی الله علیه وسلم والمتهم به
المروزی قال یحیی بن معین هو کذاب وقال الدار قطنی
متروك وقال ابن حبان کان مغفلا یلقن فیتلقن فاستحق
الترك وقد روی جعفر بن احمد بن بیان عن محمد بن عمر الطائی
عن ابیه عن سفین عن داود بن ابی هند عن الولید بن
عبد الرحمن عن عمیر الحضرمی عن ابی ذر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی من نور وکنا عن یمین العرش
قبل ان یخلق الله آدم بالفی عام ثم خلق الله آدم فانقلبنا فی
اصلاب الرجال ثم جعلنا فی صلب عبد المطلب ثم اشتق اسمائنا

من اسمه فالله محمود وانا محمد والله الاعلى وعلى على قال المصنف
هذا وضعه جعفر بن احمد وكان رافضيا يضع الحديث قال ابن
عدى كان يتيقن انه يضع انتهى وظهر من هنا ولاكظهور النار على
العلم والنور فى الظلم ان ادعاء وقوع محمد بن خلف المروزى فى
طريق حديث النور من غرائب الفرية والبهت المحظور ولم يعثر الكابلى
على اصل كتاب ابن الجوزى وانما وقف على كلام ابن روزبهان وقلده
وحرفه على حسب ما رام من البهتان فادعى كذبا وزورا والقى اليه
زخرف القول غرورا وقلده فى ذلك المخاطب المتخذ لقب الجنون
للتمييز والشعور العادم للاطلاع والعثور فساق كلامه المنكر
المدخول وابدى عن واضح العجز وظاهر القصور وايضا ظهر ان ابن الجوزى
نسب الى جعفر بن احمد وضع الحديث مطلقا وابن روزبهان اضاف
اليه قيد فى سب اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم و
ايضا اضاف لفظ كذابا والكابلى لم يكتف على هاتين الزيادتين
فاضاف لفظ غاليا وضاعا وايضا ذكر انه كان اكثر الناس فى قدح الصحابة
وايضا اضاف فقرة ولم يختلف احد فى كذبه فى قدح ابن خلف
فهذه زيادات اربع من الكابلى واثنتان من ابن روزبهان شاركه
فيهما الكابلى الذى سهل عليه التلميع وهان ليس لها وجود
فى كلام ابن الجوزى المطعون على السنة الاعيان وايضا وضح من
ابن روزبهان نقل الحكم بوضع حديث ابن خلف عن ابن الجوزى

فحسب والكابلى اخفى اسم ابن الجوزى حتى لا يتعقب عليه ولا يوخذ بخناقه
بان منتقدى السنية طعنوا على ابن الجوزى واظهروا اشدة مجازفته
وفظيع اغراقه وذكر الكابلى بدل حكم ابن الجوزى اجماع اهل الخبر
على وضع هذا الحديث فزاد كذبا ما عليه مزيد ويربو على تدليس
ابليس ويزيد والمخاطب المضطلع برزانة المنة والمسدى الى الموالين
باعظم منة المساعد لهم فى التحريف والتلفيف والتزويق والتلفيق
بلا ضنة ذكر عوض اجماع اهل الخبر اجماع اهل السنة فنعوذ بالله
من وسواس الخناس الذى يوسوس فى صدور الناس من الناس والجنة
ويزويهم ويخيبهم من طريق النجاة والجنة ويغويهم ويضلهم مرة بالهمس
الخفى مرة ومرة بالرنة ويئن على انتهاج لقم الحق باوجع انة وايضا
ظهر ان ابن الجوزى نقل فى حق المروزى عن ابن عدى انه كان مغفلا
يلقن فيتلقن فاستحق الترك وهذا صريح فى انه لم يكن يتعمد الوضع
والكذب على سيد الانبياء الانجاب سلام الله وصلواته عليه
وآله وعليهم ما نفح مسك وطاب ملاب فهذا يبطل ما نسبه
ابن الجوزى الى ابن معين من انه قال فى حقه انه كذاب ومع
ذلك فقد طعن أئمة السنية على ابن معين بكثرة طعنه على
الناس واثبتوا حسده للشافعى الذى هو عندهم رئيس وراس وموقد
من الفضل والتحقيق اضوء نبراس كما لا يخفى على ناظر مناقب الشافعى
للرازى المقباس واما حكم ابن الجوزى بالوضع على حديث النور

المروی من ابی ذر الغفاری فهو من وساوسه الغیر المجدیة
هواجسه المردیة ما انزل الله به من سلطان وقادته العصبیة
الی ذلك فلبّاها باللسان والجنان لا یصلح الاصغاء ولا یلیق الاعتناء
وهو تجسس اسمج وتهجم اعوج وتقوّل بحرج وتعصّب لجلج وجسارة فاحشة
وخسارة داهشة واقدام وتهوّر وتغریر وتجبّر وادّعاء بلا دلیل
وازلال وتضلیل وتخدیع وتسویل واما القدح فی بعض رواته
فقصاری امره وحمادی خبره لو سلّم ضعف هذا الطریق الخاص
لا الوضع کما هو غیر خاف علی من له سلیم الطبع وحاید رأی فی نحو
القاصرین ویظهر مزید خزی الخاسرین ویوقظ الذاهلین وینبه الغافلین
ویکشف جلیة الحال ویبیّن عن نهایة جسارة اهل الاغفال والاهمال
ان اسناد تکذیب محمد بن خلف الی یحیی بن معین وعزو قدحه الی
الدار قطنی الفطین خلف جلی وکذب غیر خفی فان محمد بن خلف
المروزی کان صدوقا وذکره الدار قطنی وقال انه لا باس به
قال عبد الکریم بن محمد السمعانی فی الانساب فی نسبة المروزی فاما ببغداد
درب یقال له درب المروزی او محلة المراوزة وظنی انها من الکرخ
ومن هذه المحلة ابو عبد الله محمد بن خلف بن عبد السلام الاعور
المروزی لانه کان یسکن هذه المحلة روی عن یحیی بن هاشم السمسار
وعاصم بن علی وعلی بن الجعد روی عنه ابو عمرو وعثمان بن احمد بن
السماك وعبد الصمد بن علی الطیبی وابو بکر عبد الله الشافعی وکان

صدوقا مات فی سنة احدی وثمانین ومأتین انتهی ما فی الانساب وفیه
کفایة لنضو الحجاب عن الحق والصواب ومبالغة فی تخجیل المتهجمین
الاوشاب وتبکیت المتهجّسین الاقشاب والحمد لله فی المبدأ والمآب
وقال الخطیب اللبیب فی تاریخ بغداد محمد بن خلف بن عبد السلام
الاعور یعرف بالمروزی لانه کان یسکن محلة المراوزة حدث عن
عاصم بن علی وعلی بن الجعد وموسی بن ابراهیم المروزی وغیرهم
روی عنه ابو عمرو بن السماك وابو العباس بن نجیح وعبد الصمد
الطیبی وابو بکر الشافعی وغیرهم وکان صدوقا ذکره الدار قطنی
فقال لا باس به ونقل عن ابن قانع انه مات فی سنه ٢٨١ انتهی
فالحمد لله ولی التوفیق والارشاد حیث ثبت من افادة خطیب
بغداد وجهبذهم النقاد ان ابن خلف من شیوخ اساطینهم الامجاد
کابی بکر الشافعی وابن السماك وابن نجیح وعبد الصمد اسانید
فضلهم فی الاغوار والانجاد وانه صدوق ونفی عنه البأس
الدار قطنی العماد فیا للعجب کل العجب بنفی الدار قطنی عن ابن خلف
الباس ویعزو ابن روزبهان الکابلی المهان والمخاطب رئیس الاعیان
الی الدار قطنی انه قال فیه انه متروك وهذا وسواس وای
وسواس ولم یکتفیا علی هذا التدلیس المورث للالتباس
حتی ذکرا بعد ما نسباه الی الدار قطنی انه لم یختلف احد فی
کذبه فان ارادا انه قاله الدار قطنی فهو من افحش الفریة المستهجنة

وافظع العضيهة المستبشعة وان قالاه من عند انفسهما فبطلانه وسماجته وقبحه وشناعته ايضا ظاهر واضح وجلى لائح ثم انه مما يرغم اناف اهل الاعتساف والردى ويحرق قلوب اولى الانحراف والتوى وينكس روس ارباب اللجاج والهوى ويبيتهم على امض من جمر الغضى ويذر فى عيونهم ارمض القذى ويجرعهم غصص امر الجوى ان الحديث الذى رواه محمد بن خلف وان لم يحتج به علماء ناسخ الكيفى المقتنى لدن خائر الفضل والجد المجتنى لازهار السبر والنقد على انه حديث حسن ونقله عن الخطيب اللبيب وابن عساكر السائر من التحقيق على لاحب السنن قال فى كفاية الطالب اخبرنا يوسف بن خليل بن عبد الله الدمشقى بحلب والحافظ محمد بن محمود بن النجار ببغداد والحافظ خالد بن يوسف النابلسى بدمشق قالوا اخبرنا الامام ابو اليمن زيد بن الحسن الكندى بدمشق اخبرنا القزاز اخبرنا الحافظ احمد بن على بن ثابت الخطيب اخبرنى ابو القسم على بن عثمان الدقاق حدثنا محمد بن اسماعيل الوراق حدثنا ابو اسحق ابراهيم بن الحسين بن داود القطان سنه ۳۱۱ احدى عشرة وثلثمائة حدثنا محمد بن خلف المروزى حدثنا موسى بن ابراهيم المروزى حدثنا موسى بن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خلقت انا وهرون بن عمران ويحيى بن زكريا وعلى بن ابى طالب من طينة واحدة قلت هذا حديث حسن عال

رواه حافظ العراق فى كتابه وتابعه محدث الشام كما اخرجناه سوآء انتهى فلله الحمد والمنة التامة على كمال لطفه وهدايته العامة حيث ثبت كون المروزى صدوقا وكون حديثه حديثا حسنا بحيث لا يستطيع انكاره جاحد ولا يفتاق فى تنبيهه الى تكلف زائد واستيناف برهان وشاهد فليمت المنكرون حنقا وحسدا ويذوب الجاحدون غلظا وكمدا وهذا الحديث وان كان غير حديث النور الذى احتج به علمائنا الاعلام احلهم الله دار السلام لكن لما كان عند ابن الجوزى وابن روزبهان والكابلى والمخاطب عين حديث النور فثبوت حسنه كاف لرد تكذيبه الصادر عن اصحاب الغفول والقصور قوله برتقدير فرض صحت معارض ست بروايتى ديگر كه ازين روايت فى الجمله بهتر ست ودر اسناد او متهمين بالكذب واقع نشده اند وهو ما روى الشافعى باسناده الى النبى صلى الله عليه وسلم انه قال كنت انا وابوبكر وعمر وعثمان وعلى بين يدى الله تعالى قبل ان يخلق ادم بالف عام فلما خلق اسكنا ظهره ولم نزل ننتقل فى الاصلاب الطاهرة حتى نقلنى الله الى صلب عبد الله ونقل ابابكر الى صلب ابى قحافة ونقل عمر الى صلب الخطاب ونقل عثمان الى صلب عفان ونقل عليا الى صلب ابى طالب اقول استدلال مخاطب ميمون ذو فنون واحتجاج فاضل شموس حرون مفتتين بحب وهواى ثلثه مظهرين بدائع شجون باين روايت غرابت مشحون كه بے فريه سراسر هزل و مجون و لفو او بهتان و اثكون و اختلاق و افتعال

زبون که قلوب اهل ایمان و ایقان بملاحظهٔ آن پرخون و بسبب اشتمال آن بر طرائف گوناگون و الطوار لطائف بوقلمون از عجائب دهر خون و غرائب عصر میمون ست بوجوه عدیده مخدوش و موهون و بانظار سدیده مغشوش و مطعون **اوّل** آنکه قول او که این روایت فی الجمله بهتر ست انتهی دلالت صریحه دارد بر آنکه این روایت واهیه از روایت نور که زعم انحصار آن در دو طریق نموده فی الجمله بهتر ست نه من جمیع الوجوه و ظاهر ست که نزد کابلی و مخاطب این هر دو طریق نهایت مطعون و مقدوح و مغموز و مجروح اند پس هرگاه این روایت از روایت نور که نزد خود مخاطب جسور و کابلی عثور نهایت مطعون و موهون ست فی الجمله بهتر باشد نه من جمیع الوجوه ظاهر گردد که این روایت معیوب و مجروح و مقدوح و مطعون هست گو بمرتبهٔ قدح و جرح مزعومی هر دو طریق مذکور در کلام ابن الجوزی نرسد پس ظاهر و روشن و معلوم و متیقن گردید که حسب اعتراف مخاطب با انصاف این روایت صریحة الهزال و الجراف از قدح و جرح پاک و صاف نیست و الاقید فی الجمله که مخاطب مقتدای جمله متعصبین طائف النحله ذکر فرموده لغو و بیکار و منافی و منافر تحریر بلاغت شعار خواهد بود و هرگاه قدح و جرح آن از کلام خود مخاطب نحریر واضح و مستنیر باشد بطلان و فظاعت معارض گردانیدن آن با روایت نور بر تقدیر فرض صحت در کمال وضوح و ظهور **دوم** آنکه صحت سند و اعتبار و اعتماد حدیث نور حسب افادات علمای احبار و منقدین آثار و اخبار کالشمس فی رابعة النهار هویدا و آشکار گردید پس معارضهٔ آن باین روایت بی سر و پا و حکایت

سراسر خطا که اصلا ذکر سند آن نکرده تا بتوثیق و تعدیل رواة و ناقلین و مدح و ثنای حاکین و راوین آن چه رسد کی قابل التفات و اصغا تواند شد **سوم** آنکه قاضی ثناء الله پانی پتی که حسب اعتراف والا شان کمافی اتحاف النبلاء بیهقی زمان بود تصریح صریح بضعف این خبر سخیف فرموده چنانچه در سیف مسلول گفته هشتم ما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کنت انا و علی بن ابی طالب نوراً بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا و جزء علی جواب اینحدیث موضوع ست باجماع اهل حدیث و در سند این حدیث محمد بن خلف مروزی ست یحیی بن معین گفته که او کذاب ست و دارقطنی او را متروک گفته و کسی اختلاف نکرده در کاذب بودن او و در طریقی دیگر جعفر بن احمد رافضی غالی ست کذاب و وضاع ست اکثر احادیث در قدح صحابه وضع کرده و بشافعی بسند خود روایت کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کنت انا و ابو بکر و عمر و عثمان و علی قبل ان یخلق آدم بالف عام فلما خلق اسکنا ظهره فلم نزل ننتقل فی الاصلاب الطاهرة حتی نقلنی الی صلب عبد الله و نقل ابا بکر الی صلب ابی قحافة و نقل عمر الی صلب خطاب و نقل عثمان الی صلب عفان و نقل علیا الی صلب ابی طالب و اینحدیث هر چند ضعیف ست لیکن در اسناد او متهم بالکذب نیست انتهی و باید دانست که کابلی در صواقع گفته الثامن ما روی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال کنت انا و علی بن ابی طالب نوراً بین یدی الله قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلک النور

ص ۲۱/۱۴۶
المطلب الرابع فی ابطال استدلال الرافضة علی ان الامام بعد النبی علیه السلام علی با حادیث اهل السنة

جزئین فجزء انا وجزء علیؓ وهو باطل لانه موضوع باجماع اهل الخبر وفی
اسناده محمد بن خلف المروزی قال یحیی بن معین هو کذاب وقال
الدارقطنی متروك ولم یختلف احد فی کذبه ویروی من طریق آخر
وفیه جعفر بن احمد وکان رافضیاً غالیاً کذاباً وضاعاً وکان اکثر
ما یضع فی قدح الصحابة وسبّهم ولانه روی الشافعی بسنده الی النبی
صلّی الله علیه وسلم انه قال کنت انا وابو بکر وعمر وعثمان وعلی قبل
ان یخلق آدم بالف عام فلمّا خلق اسکنّا ظهره ولم نزل ننتقل فی
الاصلاب الطاهرة حتی نقلنی الله الی صلب عبد الله ونقل ابابکر الی
صلب ابی قحافة ونقل عمر الی صلب خطّاب ونقل عثمان الی صلب عفّان ونقل
علیّاً الی صلب ابی طالب ولیس فی اسناده من یتّهم بالکذب ولان مثل
هذه الاخبار لو ثبت لا یحتج به فی مثل هذه الامور وذلك ظاهر ولا
ظهور النّار علی شواهق الطود پس می بینی که کابلی بسبب مزید تعسف و تصلف
وتاریک بینی وتعصب وتصلب ناحق گزینی دعوی ابطال استدلال بحدیث
نور باین کذب وزور بلا اشعار بنوعی از وهن وضعف وفتور وبلا ایما بوجهی
از وجوه خلل وقصور آغاز نهاده داد وقاحت وجسارت داده لکن یافعی حق
آگین دیده آورده تصریح صریح بضعف این کذب فضیح فرموده ومخاطب اگرچه
از تصریح صریح بضعف آن دل دزدیده لکن بقول خود فی الجمله بکنایه ابلغ من التصریح
ضعف وقدح ووهن وجرح آن اثبات فرموده پس یافعی بیتی با صفا ومخاطب
باوفا با وصف ایثار تقلید کابلی سراپا جفا اقتصار واکتفا بر صنیع سراسر خطا

کابلی عظیم الاعتدا علی اهل الحق والولا لاهل بیت الاصطفا خلاف
آزرم وحیا وموجب ظهور خزی وخسار نزد منقدین کبراء السنة چار وناچار شاد او
اوابا قدح وجرح این خبر معجب اهل بصر ثابت فرمودند چهارم آنکه مخاطب
درهمین باب امامت بجواب حدیث تشبیه کما سمعت سابقاً گفته وقاعده
مقرره اهلسنت ست که حدیثی راکه بعض ائمه فن حدیث در کتابی روایت
کنند وصحت ما فی الکتاب را التزام نکرده باشند مثل بخاری ومسلم وبقیه
اصحاب صحاح وبصحت آن حدیث بالخصوص صاحب آن کتاب یا غیر او از
محدثین ثقات تصریح نکرده باشد قابل احتجاج نیست انتهی پر ظاهر ست که عدم قابلیت
این خبر فظیع الخرج والغرر برای احتجاج واستدلال حسب این قاعده مقرره
اهلسنت علی ادعاء المخاطب عمدة الاقیال ظاهر وباهر زیراکه این حدیث
در کتاب ملتزم الصحة مثل صحیح بخاری ومسلم وبقیه صحاح مروی نیست وصحت
آن بالخصوص از شافعی یا غیر او از محدثین مشددین بنای غیر مرصوص فضائل
متغلبین منصوص پس این قدر عجلت در سهو ونسیان از مخاطب نخبة الاعیان
محیر افهام واذهان واسد المستعان سبحان الله برای رد فضائل علویه این
قاعده بائده می تراشد و باز جا بجا جدعا لانفه وجلبا لحتفه بر خلاف
آن بخرافات عجیب دست می اندازد وبنقض ورفض قاعده ممهده خود ست
فاصله طویله مقلوب اشیاع واتباع خود میگدازد ونمک بر جراحات شان
باظهار کمال تهافت وتناقض خدام عالی مقام خود می پاشد وصدور بدور شرر
شان را بانواع ابجاع می خراشد پنجم آنکه مخاطب در همین کتاب تحفه بجواب

طعن دوم از مطاعن ابی بکر گفته و جملهٔ لعن الله من تخلف عنها هرگز در کتب
اہلسنت موجود نیست و بالفرض اگر صحیح باشد معنیش آنست که اسامه را تنها
گذاشتن و از مهم سه میان برای انتقام زید بن حارثه پهلو تهی کردن حرام ست
و چون ابو بکر رضی الله عنه بخدمت امامت متعین شد از ینهمه امور او را استغنا
واقع ست بلا شبهه قال الشهرستانی فی الملل والنحل انّ هذه الجملة موضوعة
مفتراة و بعضی فارسی نویسان که خود را از محدثین اہلسنت شمرده اند و
در سیر خود این جمله را آورده برای الزام اہلسنت کفایت نمیکند زیرا که اعتبار
حدیث نزد اہلسنت بیافتن حدیث در کتب مسنده محدثین ست مع الحکم
بالصحة و حدیث بی سند نزد ایشان شتر بی مهار ست که اصلا گوش بآن نمیکنند
انتهی ازین عبارت ظاهرست که اعتبار حدیث بیافتن ان در کتب مسنده
محدثین ست مع الحکم بالصحة و پر ظاهرست که ورود این خبر در کتب مسنده
محدثین مع الحکم بالصحة ثابت نیست پس حسب این افاده مخاطب جلیل الفخار
هم این کذب واضح العار والشنار از اعتماد و اعتبار دور و بر کنار و عدم قابلیت
آن برای احتجاج و استدلال هویدا و آشکار بلکه چون سند آن نقل نکرده اند
مثل شتر بی مهار و تشبث بآن موجب نهایت استهزا و انکار و لایق کمال
تشنیع و استحقار خواهد بود و محض دعوی ایراد شافعی سند این ضلال وخیّ
شافی عیّ و مثمر ثلج صدر و موجب سکون و ریّ و باعث تمیز حیّ از لیّ نمیتواند شد
خصوصا با وصف عدم تبیین و ابراز نام و نشان کتاب مصنّف آن امام
بازیب و زیّ ششم آنکه استدلال این روایت عین اخلاف وعد و نکث عهد

و نقض عقد ست که در همین باب امامت ادّعای التزام نقل از کتب اہلحق آغاز
نهاده حیث قال بعد ذکر الآیات التی استدل بها بو عه علی خلافة
ابی بکر اما اقوال عترت پس آنچه از طریق اہلسنت مرویست خارج از حد حصر
و احصاست در همان کتاب یعنی ازالة الخفا باید دید و چون درین رساله التزام
افتاده که غیر از روایات شیعه متمسّک در هیچ امر نباشد آنچه از اقوال عترت
درین باب در کتب معتبره و مرویات صحیحه ایشان موجودست بقلم می آید انتهی
کمال عجب ست که درین کلام باین تصریح صریح ادعای التزام عدم نقل غیر روایات
شیعه نموده و باز درین مقام و مقامات بسیار اخلاف وعد و اخفار با علان
و اجهار آغاز نموده و من نکث فانما ینکث علی نفسه هفتم آنکه مخاطب
در صدر همین کتاب خود گفته درین رساله التزام کرده شد که در نقل مذهب
شیعه و بیان اصول ایشان و الزاماتیکه عاید بایشان میشود غیر از کتب معتبره
ایشان منقول عنه نباشد و الزاماتیکه عائد باہلسنت می باشد می باید
که موافق روایات اہلسنت باشد والا هر یک را از طرفین تهمت تعصب و
عناد لاحق ست و با یکدیگر اعتماد و وثوق غیر واقع انتهی این عبارت
دلالت صریحه دارد برانکه روایات یک فرقه بر فرقه دیگر حجت نمیتواند شد
که یکی را بر دیگری اعتماد و وثوق نیست پس چرا این قاعده مقرره خود را
فراموش نموده مخالفت ان درین مقام و دیگر مقامات آغاز نهاده و
نیز درین عبارت ادعای التزام نقل در الزاماتیکه عائد بشیعه میشود از کتب
معتبره شیعه نموده پس قصد الزام شیعه باین روایات سراسر تکذیب خود ست

هشتم آنکه نیز مخاطب در باب چهارم بعد ذکر حدیث ثقلین گفته پس معلوم شد که در مقدمات دینی و احکام شرعی ما را پیغمبر حواله باین دو چیز عظیم القدر فرموده است پس مذهبی که مخالف این دو باشد در امور شرعیه عقیدةً و عملاً باطل و ناسخ است و هر که انکار این دو بزرگ نماید گمراه و خارج از دین حالا در تحقیق باید افتاد که ازین دو فرقه یعنی شیعه و سنّی کدام یک متمسّک باین دو حبل متین ست و کدام یک استخفاف این دو چیز عالی القدر میکند و اهانت مینماید و از درجه اعتبار ساقط می انگارد و طعن در هر دو پیش میگیرد برای خدا این بحث را بنظر تأمل و انصاف باید دید که طرفه کاری و عجب ماجرای ست و درین بحث غیر از کتب معتبره شیعه منقول عنه نخواهد بود چنانچه در تمام رساله از ملتزمات ماست انتهی

واعجباه که بتکرار و اصرار اظهار التزام نقل از کتب معتبره اهل حق درین کتاب عالی نصاب میفرماید و باز اینجا و جاهای بسیار نقض این عهد موثق و محکم و رفض این عهد ملتزم و مبرم ایثار فرموده کمال صدق و دیانت و نهایت ورع و امانت خدام عالی مقام خود ظاهر نموده **نهم** آنکه چنانچه بطلان احتجاج و استدلال باین روایت بمقابله اهل حق از افادات عدیده خود مخاطب ظاهر و واضح و لائح ست همچنان شناعت و فظاعت آن از افادات والد ماجد حضرتش ظاهر و باهر والد مخاطب در آخر قرة العینین گفته اینست تقریر اجمالی درین رساله از دلیل عقلی و نقلی بر تفضیل شیخین اقامت نموده ایم بقیة الکلام و دفع شبهات مخالفین ست و ما را درین رساله با جوبه امامیه و زیدیه کار نیست مناظره ایشان بطور دیگر باید نه با حادیث صحیحین و مانند آن و بعد از قطع نظر

از امامیه و زیدیه باستقرا معلوم شد که مخالفان و متوقفان درین مسئله سته گروه اند انتهی بقدر الحاجه ازین عبارت صراحةً ظاهر ست که با حادیث صحیحین فضلاً عن غیرها مناظره امامیه بلکه زیدیه هم نتواند کرد پس احتجاج باین روایت یکدو بمقابله اهل حق چنانچه اظهار برارت خود از کذب و غدر و اخلاف و اعتساف حسب افاده خود ست همچنان اظهار مجانبت کمال عقوق و مخالفت والد ماجد خود **دهم** آنکه فاضل رشید در شوکت عمریه گفته اگرچه ائمه اطهار علیهم السلام بحکم احادیثی که صاحب رساله ذکر کرده و دیگر احادیث شائعه مستفیضه مستند امت اند و اخبار آن اخیار مفاتیح مغلقات و مصابیح ظلمات و مصادر حکمت و مظاهر شریعت ست لیکن کلام در طریق وصول آن اخبار ست و بسا اوقات روات یک فرقه نزد اهل آن مامون و نزد غیر آن مطعون میباشند لهذا هر فرقه روایات مرویه را در طریق خود مسلم میدارد و اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می انگارد و ازین عبارت واضح ست که هر فرقه اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می انگارد پس حسب افاده رشیدیه هم این روایت که شاه صاحب از شافعی آورده اند نزد شیعه مقدوح و مجروح باشد نه لائق اعتبار و اعتماد نزد ایشان فلله الحمد که شناعت و فظاعت استدلال مخاطب باین روایت سراسر خسارت حسب افادات خود و افادهٔ والد ماجدش و تلمیذ رشید او ظاهر و باهر گردید و نیز ازین عبارت رشید بحمد الله و حسن توفیقه لزوم تسلیم خبر ولایت و خبر طیر و خبر مدینة العلم و حدیث تشبیه و حدیث نور و امثال آن که شاه صاحب

دماغ سوزی در ابطال و انکار آن کرده اند بکمال وضوح ظاهر ست زیراکه بالا شبهه
این روایات در طریق سنیه مرویست پس حسب قاعده مقرره فاضل رشید
سنیه را لازم ست که تسلیم آن نمایند و گردن کبر برد و ابطال آن دراز نسازند پس
باین کلمه مختصره رشیدیه کمال شناعت و فظاعت رد شاه صاحب و اسلاف شان
کالکابلی و ابن حجر و ابن تیمیه و امثالهم و عدول و نکول و صدود و نکوص شان
از قاعده مقرره مسلمه عند الفرق کلها ظاهر گردید و مزید انصاف و حذق و مهارت
و دیانت و امانت شان بر زبان رشید عمدة الاعیان هویدا شد و لله الحجة
البالغة **یازدهم** آنکه کابلی دستکار بسبب مزید انهماک در ترویج باطل
صریح العوار و اخفای حق مشرق المنار در نقل این روایت معجبه اهل استبصار
حذف و اسقاط و کتمان فظیع العار بکار برده و مخاطب جلیل الفخار که از تتبع
کتب و اسفار جان نازنین خود را برکنار داشته و همچنین بابی بتی عمدة الاحبار
با آنهمه جلالت و اشتهار بتقلید غیر سدید کابلی امام المتعسفین الکبار مبتلا
درین خیانت و کتمان و ستر و اخفا و ابطال گردیدند حالانکه مفتری این روایت
موضوعه و مختلق این حکایت مصنوعه اگرچه در اوّل آن فضیلت ثلثه مخذوله
حسب دلخواه ارباب ارتیاب و اشتباه بر بافته لکن بمزید حیا و شرم نهایت
هول و آزرم در آخر آن در حق جناب امیرالمؤمنین علیه السلام فقره که از آن صداقت
آنجناب و اصح و لائح ست بعد ذکر صدیقیت ابی بکر و فاروقیت عمر و ذوالنورینیت
عثمان آورده و بعد آن مذمت سب اصحاب هم افزوده پس کابلی و الاتراد
بسبب احتدام و استعار نار اضغان و احقاد و اشتعال و اضطرام لهبات عناد

ولداد با وصی افضل انبیای امجاد صلی الله علیه و آله الی یوم التناد حذف این فقره
نموده و طرد اللباب ارخای حجاب بر ذکر صدیقیت و فاروقیت و ذوالنورینیت
و مذمت سب اصحاب هم نموده و نیز کابلی بخوف هول مواخذه اهل تبرّو تامل لفظ انوار علی
یمین العرش که بعد لفظ علی بوده از میان انداخته و مخاطب بجای آن لفظ بین
یدی الله تعالی ایجاد ساخته تبیین این اجمال معجب اهل کمال آنکه در اصل این روایت
موضوعه را بالتمام ملا عمر مشغوف بنقل عجائب بقر و شقر و مصروف بایراد
غرائب کذب و هذر و معروف بتدوین طرائف شذر و مذر در فضائل ابی بکر
و عمر و ثالث عابث عائث بارث کارث در سیرت خود از شافعی نقل
کرده و محب طبری بمقتضای محبت ثلثه در ریاض النضره نقلا عن الملا
وارد نموده و صاحب اکتفا هم بتقلید او رفته و ابن حجر هم اکثرا از اتیان بلاکن
از کذب و بهتان از آن محب طبری عمدة الاعیان برداشته در صواعق ایراد
ساخته محب طبری در ریاض النضره گفته ذکر انهم والنبی صلی الله علیه
و سلم کانوا قبل آدم و وصف کل منهم بصفة و اتخذ یومن
یکتبهم عن محمد بن ادریس الشافعی بسنده الی النبی صلی الله
علیه و سلم قال کنت انا و ابوبکر و عمر و عثمان و علی انوارا علی
یمین العرش قبل ان یخلق آدم بالف عام فلما خلق اسکننا ظهره
و لم نزل ننتقل فی الاصلاب الطاهرة الی ان نقلنی الله الی صلب
عبد الله و نقل ابابکر الی صلب ابی قحافة و نقل عمر الی صلب الخطاب
و نقل عثمان الی صلب عفان و علیا الی صلب ابی طالب ثم اختارهم لی اصحابا فجعل ابابکر صدیقا

[illegible] الخلفاء الاربعة

وعمر فاروقا وعثمان ذا النورین و علیا وصیا فمن سب اصحابی فقد
سبنی ومن سبنی فقد سب اللہ ومن سب اللہ اکبہ اللہ فی النار
علی منخریہ خرجہ الملا فی سیرتہ وابراہیم بن عبد اللہ یمنی شافعی در
کتاب الاکتفا فرمودہ عن الامام ابی عبد اللہ محمد بن ادریس الشافعی
القریشی الہاشمی رضی اللہ عنہ بسندہ الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ
قال کنت انا وابوبکر وعمر وعثمان و علی انوارا یمین العرش قبل ان یخلق
آدم بالف عام فلما خلق اسکنا ظہرہ ولم نزل ننتقل فی الاصلاب
الطاہرات حتی نقلنی اللہ الی صلب عبد اللہ ونقل ابابکر الی صلب
ابی قحافۃ ونقل عمر الی صلب الخطاب ونقل عثمان الی صلب عفان و
نقل علیا الی صلب ابی طالب ثم اختارہم لی اصحابا فجعل ابابکر صدیقا
وعمر فاروقا وعثمان ذا النورین و علیا وصیا فمن سب اصحابی فقد
سبنی ومن سبنی فقد سب اللہ ومن سب اللہ اکبہ اللہ فی النار
علی منخریہ اخرجہ الحافظ عمر بن خضر فی سیرتہ وابن حجر در صواعق
محرقہ گفتہ اخرج الحافظ عمر بن محمد بن خضر الملا فی سیرتہ ان
الشافعی رضی اللہ عنہ روی بسندہ انہ صلی اللہ علیہ وسلم
قال کنت انا وابوبکر وعمر وعثمان و علی یمین العرش قبل ان یخلق
آدم بالف عام فلما خلق اللہ آدم اسکنا ظہرہ ولم نزل ننتقل فی
الاصلاب الطاہرۃ حتی نقلنی اللہ الی صلب عبد اللہ ونقل ابابکر
الی صلب ابی قحافۃ ونقل عمر الی صلب الخطاب ونقل عثمان الی صلب

عفان ونقل علیا الی صلب ابی طالب ثم اختارہم لی اصحابا فجعل ابابکر
صدیقا وعمر فاروقا وعثمان ذا النورین و علیا وصیا فمن سب اصحابی
فقد سبنی ومن سبنی فقد سب اللہ ومن سب اللہ فقد اکبہ اللہ
فی النار علی منخریہ از ملاحظہ این عبارات ظاہر شد کہ کابلی بکبوب علی کتمان
الحق واشاعۃ الباطل المعیوب در نقل این خبر شنیع مرتکب چند صنیع بدیع
و مقتحم تصرفات عدیدہ فظیع گردیدہ **اوّل** آنکہ این روایت را از شافعی عمر ملا
کہ از نقل خرافات وجزافات در فضائل ثلثہ غریبۃ الصفات ملی و شغف
وشیفتگی او بجمع وتدوین موضوعات ومفتریات نہایت جلی نقل کردہ و
کابلی ذکر ملا عمر بغرض باطل مزید ترویج فضل ابی بکر و عمر وثالث جلیل الخطر
از میان انداختہ بلا توسیط ملای سالک مسلک افراط وتفریط واظہار مزید
تحذلق وتبختر وتنطع وتعمق صریح التخلیط نقل آن از شافعی والا تخبیط فرمودہ
وغرضش ازین حذف واخفا واسقاط واعلاد وامر ست یکی آنکہ اگر ذکر نقل
ملا عمر میکرد احتجاج واستدلال او بنقل ملا واعتماد واعتبار او بران عمدۃ الکبر
ثابت میشد وآن برای او سم قاتل وزہر ہلاہل بودہ زیرا کہ ملا عمر اگرچہ در فضائل
خلفای ثلثہ افترآت فاحشہ واکاذیب واہشہ نقل کردہ لکن باین وریشان
حضرت امیر المومنین علیہ فضائل جلیلہ ومناقب جمیلہ نقل نمودہ وحدیث طیر
وحدیث تشبیہ در تصنیف خود آوردہ وداغ توہین وتہجین وتخجیل بر ناصیہ
کابلی نبیل کہ در پی تکذیب وابطال آن میباشد گذاشتہ ولکن عجب عجاب آنکہ
این غرض ضعیف المرض وہو شدید الحرض وہوای عظیم المضض بجواب آیہ مودت

از دست داده بعض افترات عجیب و اکاذیب غریب از ملا عمر و فضل الله بار عم
نقل نموده **دوم** آنکه غرض او اظهار طول باع و مزید اطلاع خود پیش معتقدین
و مخدعین و اتباع و اشیاع آن مطاع و مقبلین و صابئین درگاه آن قدوه همج
رعاع ست که گمان برند که حضرت او بر اصل افادات شافعی عثور و عبور دارد
و بنای این غرض هم ریخته و سلسله این حیله غیر جمیله هم گسیخته شد باین سبب
که چون نام کتاب شافعی ذکر نکرده این استناد نهایت واهی و موهون و بمرتبه
قصوی مغشوش و مطعون گردید فلیضحك قلیلا ولیبك کثیرا **صنیع**
دوم آنکه فقره انوار علی یمین العرش را باین خیال که اظهار انواریت انوار ثلثه
موجب طعن و استهزا و تشنیع و فسوس اهل فهم و ذکا خواهد بود حذف نموده
لفظ قبل ان یخلق را خبر کنا قرار داده و چون مخاطب این ترکیب عجیب را خالی از
بشاعت و تهجین نیافته ناچار بجای خبر محذوف مکتوم لفظ بین یدی الله تعالی مصنوع
و منحوت ساخته و بانی بیتی بهمان حال تباه و خراب خالی از آب و تاب گذاشته **صنیع سوم** آنکه
چون در آخر ذکر وصایت وصی برحق که دلیل خلافت و امامت آن امام مطلق سلام الله
علیه ما ابتلج الغسق و ائتلق الفلق بوده حذف نموده و چون قبل ذکر وصایت حقه
ذکر صدیقیت و فاروقیت و ذو النورین بودن ثالث باذیب و زین بوده چار و ناچار
آنرا هم بکذلک اسقاط از صفحه قرطاس زدوده و هم در آخر آن ذم و عیب سب اصحاب
بوده آنرا هم ساقط نموده و کمال شناعت و فظاعت این حذف و اسقاط که کابلی
مبتلای لبس و اختلاط آنرا عمدا و قصدا و ارادة و صمدا مرتکب گردیده و بلای این
خطا سراسر جفا بر سر بانی بیتی محتاط و مخاطب وسیع الاشواط کثیر الاحتیاط مجتنب

از عثرات و اغلاط بسبب ابغال و ایضاع در مهامه فیح و سباسب فسیح تقلید و اتباع
کابلی اسوة الرعاع رسیده حسب افاده مخاطب نحریر واضح و مستنیر ست یعنی
ظاهر و وضیح ست که حذف آخر حدیث در مقام استدلال و احتجاج بروایت خصم
فضلا عن روایة طریق المستدل از قبیل تمسک ملحدی بفقره لاتقربوا الصلوة و
عین سرقه حدیث ست و بغایت قبیح پس بحمد الله و حسن توفیقه ثابت شد که
حسب افاده مخاطب نقاد کابلی و الانزاد و بانی بتی عمدة اهل السداد و خود مخاطب
عماد مقتفی آثار اهل کفر و الحاد و متتبع تخدیع و تلمیع تُفّات وجوب و مثبتین حرمت
صلوة محتومه خالق عباد و سارق حدیث منسوب بسرور انبیای امجاد علیه و آله
الاف التحیة الی یوم التناد و مرتکب امر نهایت قبیح و فظیع نزد اهل رشاد گردیدند
فاضل مخاطب در باب المطاعن از همین کتاب تحفه در ذکر مطاعن و مثالب صحابه گفته
طعن هفتم آنکه در صحیح مسلم واقع ست که عبد الله بن عمرو بن العاص روایت می کند
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا فتحت علیکم خزائن فارس
والروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف کما امرنا الله تعالی
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلا بل تنافسون ثم تحاسدون
ثم تتدابرون ثم تتباغضون جواب این طعن آنکه درینجا حذف تتمه حدیث
نموده بر محل طعن اقتصار نموده اند و عبارت آینده را که مبین مراد و دافع طعن
از صحابه ست در شکم فرو برده از قبیل تمسک ملحدی بکلمه لاتقربوا الصلوة و سرقه
احادیث در مثل این مقام بغایت قبیح ست تتمه این حدیث این ست ثم تنطلقون
الی مساکن المهاجرین فتحملون بعضهم علی رقاب بعض و ازین تتمه صریح معلوم شد

که این تحاسد و تباغض و تدابر کنندگان فرقه دیگرست غیر از مهاجرین و آن فرقه
یا انصار اند یا غیر ایشان از انصار خود هرگز بوقوع نیامده که مهاجرین را برغلبه کنند
باهم بجنگانند پس این فرقه نیست مگر از تابعین زیرا که صحابه که حضرت در انها بود
منحصر اند در مهاجرین و انصار و بودن این فرقه از مهاجرین بموجب حدیث باطل شد
و بودن این فرقه را از انصار واقع تکذیب کرد الخ ازین عبارت ظاهرست که
حذف تتمه حدیث اگرچه از طریق خصم باشد فکیف اذا کان من طریق الناقل
از قبیل تمسک ملحدی بکلمه لا تقربوا الصلوة و عین سرقه حدیث و بغایت قبیح ست
و ظاهرست که همین صنیع شنیع را که سرقه فرزانه و تمسک کابلی و مخاطب در نقل
این روایت مرتکب شده اند و علاوه برین سرقه در مقامات دیگر در نقل روایات
مثل روایت منقوله از درر غرر سید مرتضی در باب ماریه قبطیه که کابلی تحریر و مخاطب
معدوم النظیر بجواب طعن قرطاس بمزید خدع و عجز محمود التفسیر والعجز نقل کرده
این همه و بزرگ سرقه احادیث و روایات بکار برده اند و سرقه مخاطب جسور
جلی و معظم کتاب کابلی عشور و هم سرقه کتاب مقالید الاسانید ثعالبی عمدة
الاساطین و انتحال معظم آن در بستان المحدثین و سرقه تفسیر مهائمی بالتمام و تلبیس
و تدلیس در تفسیر فتح العزیز واضح و روشن و مبین و مبرهن ست پس ازین سرقه عظیمه
خود غفلت جستن و تهمت سرقه بر فرزانه اهل حق بستن و قلوب اهل ایمان خستن
بغایت عجیب و غریب و محیر هر عاقل لبیب ست و لله الحمد که بطلان نسبت حذف تتمه حدیث
باهل حق در ذکر آن محض کذب و بهتان و مجازفت و عدوان و معاندت و طغیان
و مکابرت و سنان تحیر اذهان اکابر اعیان و مورث کمال استبصار و اذعان ارباب

ایمان رفعت شان مخاطب رفیع المکان بر مدارج صدق و عرفان و عروج او بمعارج
عالیه تقوی و ایقان ست زیرا که این طعن را سید علی بن طاؤس در طرائف و علامه حلی
در نهج الحق ذکر کرده اند و در هر دو کتاب این تتمه مذکور و مسطور و کذب و بهت مخاطب
در کمال وضوح و ظهور علامه حلی در نهج الحق فرموده روی الحمیدی فی الجمع بین
الصحیحین عن عبد الله بن عمرو بن العاص فی الحدیث الحادی عشر من افراد
مسلم قال ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا فتحت علیکم خزائن
فارس والروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف نکون کما امرنا
رسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم تتنافسون ثم تتحاسدون
ثم تتدابرون ثم تتباغضون وفی روایة ثم تنطلقون الی مساکین المهاجرین
فتحملون بعضهم علی رقاب بعض وهذا ذم منه علیه السلام للصحابة
و سید علی بن طاؤس طاب ثراه در کتاب طرائف در ضمن مخالفات صحابه
با جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میفرماید و من ذلک ما رواه
الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین من مسند عبد الله بن عمرو بن العاص فی
الحدیث الحادی عشر من افراد مسلم قال ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال اذا فتحت علیکم خزائن فارس والروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن
بن عوف نکون کما امرنا الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون وفی روایة
ثم تنطلقون الی مساکین المهاجرین فتحملون بعضهم علی رقاب بعض
بعد ذکر این حدیث فرموده انظر رحمک الله عز وجل الی ما قد شهد به

من خدم نبیّهم صلی الله علیه وسلّم لاصحابه فکیف یستبعد من قوم
یکونون بهذه الصّفات ان یخالفوا نبیّهم صلّی الله علیه وآله وسلّم
فی الحیوة وبعد الوفاة پس مے بینی که سیّد علی بن طاوس وعلامه هر دو این تتمه را
که مشتمل ست بر انطلاق صحابه بسوے مساکین مهاجرین وحمل بعض مهاجرین بر رقاب
بعض ذکر نموده اند وهرگز آنرا حذف نفرموده وچرا آنرا حذف میفرمودند که هرگز
منافی مطلوب اهل حق نیست بلکه مثبت مزید ظلم وحیف ارباب جور یعنی خلفاء
واهراع وانطلاق اهل خلاف وشقاق بسوے مساکین مهاجرین وحمل بعض
شان بر رقاب بعض بلا استحقاق ست علاوه بر ثبوت تنافس وتحاسد وتدابر
وتباغض فاقدین خلاق ونیز این تتمه در یک روایت مسلم واقع ست که هر دو
روایت او پس اگر این تتمه ذکر هم نمیفرمودند جای طعن وتشنیع اهل تخلیط وتلمیع نبود
وخود کابلی هم این تتمه را بر روایت اخری حواله نموده وهرگز گرد ذکر حذف آن که
از ایجادات مخاطب امام المتحذلقین ست نگردیده قال فی الصواعق فی ذکر مطاعن
الصّحابة السّابعة ای الشبهة السّابعة ما رواه مسلم فی صحیحه
عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلّی الله علیه وسلّم
قال اذا فتحت علیکم خزائن فارس والروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن
بن عوف کما امرنا رسول الله فقال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم
کلّا بل تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون
وهی باطلة لانّه تنبیه وارشاد الی ترک التنافس والتحاسد والتباغض
عند اقبال الدنیا علیهم فانّه نهی بلفظ الاخبار وذا ابلغ من النهی

صریحا وایقاع الخبر موقع الانشاء لفضل المبالغة شائع فی کلام العرب
ذائع ولان الخطاب لیس لجمیع الصحابة اتفاقا ولقوله علیه السّلام فی روایة
اخری ثم تنطلقون الی مساکن المهاجرین فتحملون بعضهم علی رقاب بعض
پانزدهم آنکه دعوای کابلی که در سند این خبر کسی متهم بالکذب واقع نشده وهمچنین
تفوه بانی بنی وتقول مخاطب جلیل المرتبت الجری علی القطع والبت باین نفی
وتنزیه وتبریه از تشویه محض دعوی بی دلیل وتحکم غیر قابل التعویل ومحض تخدیع
وتهویل بلکه بحت اضلال وتضلیل ست اری اگر سند این روایت نقل میکردند
وباز تجشم نقل احوال رواة آن از کتب رجال بر میداشتند وبعد ازان این دعوی
بر زبان مے آوردند آنوقت قابل جواب ولائق توجه ارباب الباب می بود واذ لیس
فلیس **شانزدهم** آنکه اگر بفرض محال صحت سند این کذب صریح از اختلال از
مابعد شافعی بالکمال وبرائت رواة اولین آن از کذب وافترا وافتعال ثابت هم
شود واغفال وضرری بارباب اتباع وامتثال اهل بیت اقبال علیهم الاف
التحیة والسّلام من ابد الملک المتعال نمیرساند وگلوی متبخترین ومستکبرین اهل لزوم
از مواخذه ودار وگیر نمی رهاند زیرا که خدام خود حضرت شافعی مطعون ومغموز
ومثلوب وملوم ومعتوه ومتهم ومختل ومرموز می باشد وهرچند ایضاح وتفصیل
این حکایت جگر سوز موحش تخییب وعویل ارباب تلمیع وتسویل بس دراز وطویل ست
لکن بنابر ایجاز واختصار واحتراز از اسهاب واکثار اقتصار بر بعض لطائف
معجبه اولی الالباب والابصار میرود علامه فخر الدین رازی در کتاب مناقب
شافعی وترجیح مذهبش که بعنایت الهی نسخه قدیمه عتیقه آن پیش حقیر حاضر ست

ونیز بنسخہ مطبوعہ مصریہ آن در اصقاع و بقاع دائر و سائر سیفرماید الفصل الثالث
فی ثناء الشافعی علی استاذیہ ومشایخہ کان یقول لولا مالک وسفین
لذهب علم الحجاز وقال اذا ذکر اهل الاثر فمالک النجم وقال کان مالک
اذا شک فی شیء من الحدیث ترکہ کلہ وحکی الشافعی انہ اجتمع مالک
وابو یوسف عند الرشید فتکلما فی الوقوف وما یحبسہ الناس فقال
یعقوب هذا باطل لان محمدا صلی اللہ علیہ وسلم جاء باطلاق الحبس فقال
مالک انما جاء باطلاق ما کانوا یحبسونہ لالهتهم من البحیرۃ والسائبۃ
اما الوقوف فهذا وقف عمر بن الخطاب حین استاذن النبی صلی اللہ علیہ
وسلم فقال احبس الاصل وسبل الثمرۃ و لهذا وقف الزبیر فاعجب الخلیفۃ
هذا الکلام ونفی یعقوب وکان الشافعی یقول ما اعلم بعد
کتاب اللہ اصح من موطا مالک وقیل للشافعی هل رأیت احدا
ممن ادرکت مثل مالک بن انس فقال سمعت من تقدمنا فی السن والعلم
یقولون ما راینا مثل مالک فکیف نری نحن مثلہ قال الشافعی
ان مالکا کان مقدما عند اهل العلم بالمدینۃ والحجاز والعراق فی الفضل
ومعروفا عندهم بالاتقان فی الحدیث ومجالسۃ العلماء وکان ابن
عیینۃ اذا ذکرہ رفع ذکرہ وحدث عنہ وکان مسلم بن خالد الزنجی
وهو مفتی اهل مکۃ وعالمهم فی زمانہ یقول جالست مالک بن انس
فی حیاۃ جماعۃ من التابعین فان قال قائل لما کان حال مالک فی العلم
والدین ما ذکرتم وکان تعظیم الاستاذ واجبا علی کل مسلم فکیف

اقدم

اقدم الشافعی علی مخالفتہ وکیف جوز من نفسہ ان یضع الکتاب علیہ
فالجواب قال البیهقی قرأت فی کتاب ابی یحیی زکریا بن یحیی الساجی ان الشافعی
انما وضع الکتاب علی مالک لانہ بلغہ ان بالاندلس قلنسوۃ لمالک
یستشفی بها وکان یقال لهم قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فیقولون
قال مالک فقال الشافعی انما مالک آدمی قد یخطی ویغلط فصار ذلک
داعیا للشافعی الی وضع الکتاب علی مالک وکان یقول کرهت ان
افعل ذلک ولکنی استخرت اللہ تعالی فیہ سنۃ وقال الربیع سمعت الشافعی
یقول قدمت مصرا ولا اعرف ان مالکا یخالف من احادیثہ الاستۃ
عشر حدیثا فنظرت فاذا هو یقول بالاصل ویدع الفرع ویقول بالفرع
ویدع الاصل واقول ان ارسطاطالیس الحکیم تعلم الحکمۃ من افلاطون
ثم خالفہ فقیل لہ کیف فعلت ذلک فقال استاذی صدیقی والحق
صدیقی واذا تنازعا فالحق اولی بالصداقۃ فهذا المعنی بعینہ هو
الذی حمل الشافعی علی اظهار مخالفۃ مالک والذی یدل
علی صحۃ ما ذکرناہ ان الکتاب الذی وضع الشافعی علی مالک قال
فی اولہ اذا قلت حدث الثقۃ عن الثقۃ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فهو ثابت عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والثابت عن رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم لا یترک الا اذا وجد حدیث یخالفہ واذا اختلفت الاحادیث
فللاختلاف فیها وجهان احدهما ان یکون فیها ناسخ ومنسوخ فیعمل بالناسخ
ویترک المنسوخ والاخر ان لا یتمیز الناسخ عن المنسوخ فههنا نذهب الی

علیہ وسلم

اثبت الروايتين و اذا تكافأتا ذهبت الى اشبه الحديثين بكتاب الله و اشبههما بحديث آخر واذا ثبت الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا يخالف حديث آخر وكان يروى عن غير رسول الله صلى الله عليه وسلم حديث يخالفه لم التفت الى ما خالف حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم ولو ان يوخذ به وان كان يروى عن غير رسول الله صلى الله عليه وسلم حديث يوافقه لم يزده قوة وحديث رسول الله صلى الله عليه وسلم مستغنٍ عنه ولما قرر الشافعي هذه القاعدة ذكر ان مالكا اعتبر هذه القاعدة في بعض المواضع دون بعض ثم ذكر المسائل التي ترك الاخبار الصحيحة فيها بقول واحد من الصحابة او بقول واحد من التابعين او لراى نفسه ثم ذكر ما ترك فيه من اقاويل الصحابة لراى بعض التابعين او لراى نفسه وذلك انه ربما يدّعى الاجماع وهو مختلف فيه ثم بين الشافعي انه ادّعى ان اجماع اهل المدينة حجة وانه قول ضعيف وذكر في هذا الباب امثلة منها ان مالكا قال اجمع الناس على ان سجود القرآن احدى عشرة سجدة وليس في المفصل منها شئ ثم قال الشافعي قد روى عن ابى هريرة انه سجد في اذا السماء انشقت وان عمر بن الخطاب سجد في النجم اذا هوى فقد روى السجود في المفصل عن النبي صلى الله عليه وسلم وعن عمر وعن ابى هريرة فليت شعرى اى الناس من الذين اجمعوا على ان لا سجدة في المفصل ثم بين ان اكثر الفقهاء ذهبوا الى ان في المفصل سجودا ومنها ان مالكا زعم ان الناس اجمعوا على ان لا سجدة في الحج الا مرة واحدة وهو يروى

عن عمر وابن عمر انهما سجدا في الحج سجدتين ثم قال الشافعي وليت شعرى من هولاء المجمعون الذين لا يسمّون فانا لا نعرفهم ولا يكلف الله احدا ان ياخذ دينه عمن لا يعرفه ومنها ما اخبرنا مالك عن ابى الزبير عن عطاء بن ابى رباح عن ابن عباس انه سئل عن رجل واقع اهله وهو بمنى قبل ان يفيض فامره ان ينحر بدنة قال الشافعي وبهذا ناخذ وقال مالك عليه عمرة وحجة تامة وبدنة ورواه عن ربيعة وعن ثور بن يزيد عن عكرمة يظنه عن ابن عباس فان كان قد ترك قول ابن عباس لراى ربيعة فهو خطا وان تركه لراى عكرمة فهو يسئ القول في عكرمة لا يرى لاحد ان يقبل حديثه وهو يروى عن سفيان عن عطاء عن ابن عباس خلافه وعطاء ثقة عنده وعند الناس قال الشافعي والعجب انه يقول في عكرمة ما يقول ثم يحتاج الى شئ من علمه يوافق قوله فيسميه مرة ويسكت عنه اخرى فيروى عن ثور بن يزيد عن ابن عباس في الرضاع وذبائح نصارى العرب وغيره ويسكت عن ذكر عكرمة وانما حدثه ثور عن عكرمة وهذا من الامور التي ينبغي لاهل العلم ان يتحفظوا منها فهذه حكاية بعض ما ذكره الشافعي في كتابه الذى وضعه على مالك ولقائل ان يقول حاصل هذه الاعتراضات ترجع الى حرفين الاول ان مالكا يروى الحديث الصحيح ثم انه يترك العمل به لانه لا يجوز لمالك ان يحيد عنه فيقول هذه الاحاديث ما وصلت الينا الا برواية علماء المدينة فهولاء

لان اهل المدينة تركوا العمل به وهذا يقتضى عمل علماء المدينة على خلاف قول رسول الله صلى الله عليه وسلم

اما ان یکونوا عدولًا اولا یکونوا فان کانوا من العدول وجب ان یعتقد انهم
ترکوا العمل بذلك الحدیث لاطلاعهم علی ضعف فیه اما لاجل الضعف
فی الروایة اولاجل انه وجد ناسخ او مخصص و علی جمیع التقدیرات فترك
العمل به واجب وان قالوا فلعلهم اعتقدوا فی ذلك الحدیث تاویلًا خطأً
فلاجل ذلك التاویل الخطاء ترکوا العمل به و علی هذا التقدیر لا یلزم من
ترکهم العمل بالحدیث حصول ضعف فیه قلنا ان علماء المدینة الذین
کانوا قبل مالك کانوا اقرب الناس الی زمان رسول الله صلی الله علیه
وسلم واشدهم مخالطة للصحابة واقواهم رغبة فی الدین وابعدهم
عن المیل الی الباطل فیبعد اتفاق جمهور علماء المدینة علی تاویل
فاسد و اما ان قلنا ان علماء المدینة لیسوا بعدول لکان الطعن فیهم
یوجب الطعن فی الحدیث فثبت بهذا الطریق ان الدلیل الذی ذکرناه یقتضی
ترجیح عمل علماء المدینة علی ظاهر خبر الواحد ولیس هذا قولًا بان
اجماعهم حجة بل هو قول بان عملهم اذا کان علی خلاف ظاهر الحدیث اورث
ذلك قدحًا وضعفًا فی الحدیث و مما یؤید ما ذکرناه ما روی البیهقی
فی کتاب مناقب الشافعی رضی الله عنه باسناده عن یونس بن عبد الاعلی
قال ناظرت الشافعی رضی الله عنه فی شیء فقال والله ما اقول لك
الا نصحًا اذا وجدت اهل المدینة علی شیء فلا یدخلن قلبك شك انه
الحق وکل ما اوقوی کل القوة لکنك لم تجد له فی المدینة اصلًا
وان ضعف فلا تعبأ به ولا تلتفت الیه و اقول هذا الکلام

صحیح

صحیح فی تقریر مذهب مالك رحمه الله تعالی و اما الاعتراض الثانی وهو ان
مالکًا رحمه الله اذا احتاج الی التمسك بقول عکرمة ذکره واذا لم یحتج
الیه ترکه فهذا ان صح عن مالك اورث ذلك ضعفًا فی روایته و فی
دیانته ولو کان الامر کذلك فکیف جاز للشافعی ان یتمسك بروایات
مالك رحمهما الله تعالی وکیف یجوز ان یقول اذا ذکر الاثر فمالك النجم هذا
جملة ما یتعلق بهذا البحث از این عبارت ظاهر ست که امام شافعی بعد
تقریر قاعده سراسر فائده متضمن عدم التفات بسوی آثار مخالف ارشاد
جناب سرور کائنات و اولویت اخذ باحادیث و آثار آن مفخر موجودات علیه
و آله الاف التحیات و التسلیمات ما توالی الغدوات و العشیات مخالفت مالک
که استاد و شیخ آن منور ظلم حوالک و محقق ماخذ و مدارک و سالک مسالک تحقیق
و تنقید منقذ از مهالک بوده با اخبار صحیحه و احادیث ثابته صریحه بسبب قول
بعضے از صحابه منقطعین یا قول بعض تابعین یا رای نفس آن قدوة المجتهدین
بیان فرموده و نیز ظاهر نموده که مالک جسارت برین مخالفت بسبب زعم
اجماع بر خلاف احادیث صحیحه سرور مطاع صلی الله علیه و آله ما دام للشمس ضیا
و شعاع نموده حالانکه آن اجماع مدعی خود مختلف فیه و غیر قابل التفات و اعتماد
نزد منصف نبیه ست و نیز شافعی افاده فرموده که مالک دعوی نموده که اجماع
اهل مدینه حجت ست و این قول ضعیف و رای سخیف ست و شافعی عمدة الاقیال
بعد این تمهید و اجمال جمیل بری از اختلال برای مزید توضیح و تفصیل و اطمینان
قلوب اهل نقد و کمال امثله عدیده برای این مخالفت مالک باخبار و آثار

سرور انبیای اخیار صلی الله علیه وآله الاطهار ما اختلف العشی والابکار ذکر نموده
در ذکر این امثله مخالفت مالک با حدیث ابن عباس بسبب روایت ربیعه روایت
عکرمه مقتحم فظائع شنیعه نقل نموده و بعد آن افاده فرموده که اگر مالک قول
ابن عباس را بسبب ربیعه ترک کرده پس این خطاست و اگر ترک بسبب رای
عکرمه نموده پس خود مالک اسائت قول در عکرمه می نماید یعنی طریق سوی قدح
وجرح آن غوی می پیماید و جائز نمیداند که کسی قبول حدیث عکرمه نماید
و چگونه چنین نباشد حالانکه عکرمه حسب افادات علمای نقاد و تنصیصات
ساطین والانزاد کما لا یخفی علی ناظر المیزان للذهبی و تهذیب الکمال للمزی
و معجم الادباء لیاقوت الحموی و غیرها هائم مهامه کفر و الحاد یعنی خارجیت
و عداوت وصی سرور انبیای امجاد صلی الله علیه وآله الی یوم التناد و مرتکب
کذب و افترا و بهتان و راهی الاساس بر دیگران و بر آقا و ولی نعمت خود ابن عباس
بوده و شافعی بعد ارشاد این حکایت روایت سراسر شکایت ضیاء در ربه جگر
نتوانسته عجب از امام مالک آغاز نهاده داد اظهار تهافت و تناقض و تناکر
و تنافر قول و فعل آن امام الاکابر پیش ارباب بصائر فرا نهاده یعنی ارشاد
کرده که عجب آنست که او یعنی عکرمه آنچه میگوید یعنی طریق جرح و قدح آن
خارجی کذاب رئیس النصاب می پوید بعد ازین محتاج می شود بسوی چیزی از علم
عکرمه که موافق قول مالک می باشد پس اخذ آن می نماید و گاهی نام مقدوح و مجروح
بر زبان می آرد و گاهی سکوت و صموت از ذکر نام آن مثلوب ممقوت می فرماید
و این معنی بلاشک از اعظم معائب و انکر مثالب و افحش فضائح و ادهش قبائح

و اوضح قوادح است پس مدح و ثنای خود شافعی بر مالک مالک یا وصف اهتمام بلیغ
و سعی جمیل و جهد جهید و کد شدید و کد اکید در تعییر و از راو تندید و طعن
و جرح و ثلب و قدح و تفنید آن امام عمید مثبت جرح و قدح خود آن امام سدید
و مظهر حیف و عسف شدید آن مقتدای رشید است و ازینجاست که رازی با آنهمه
سقیفه سازی و حیله بازی و آتش اندازی و زمزمه نوازی بمدح و تبجیل و تکریم
و تفخیم و اجلال و تعظیم شافعی حجازی راضی بحکایت و محامات و رعایت و محابات
آن علامه سرفرازی نگردیده ارشاد فرموده و لو کان الامر کذلک فکیف
جاز للشافعی ان یتمسک بروایات مالک و از عمده فضائل شافعی آنست که قائل
بود با مامت هارون نارشید که برای ذکر شمه از فضائح اعمال و شنائع افعال
او دفاتر طوال کفایت نمی کند تاج المحدثین سنیه علامه ابونعیم در حلیة الاولیا
که نسخه کامله آن در دو جلد ضخیم بعنایت رب منان بدست این کثیر العصیان افتاده
در ترجمه محمد بن ادریس الشافعی گفته حدثنا محمد بن ابراهیم بن احمد ثنا
ابو عمرو عثمان بن عبدالله المدینی ثنا احمد بن موسی النجار قال قال
ابو عبدالله محمد بن سهل الاموی ثنا عبدالله بن محمد البلوی قال الماجی
باتی عبدالله محمد بن ادریس الی العراق ادخل الیها لیلا علی بغل بلا قتب
و علیه طیلسان مطبق و فی رجلیه حدید و ذلک انه کان من اصحاب
عبدالله بن الحسن بن الحسن واصبح الناس فی یوم الاثنین لعشر خلون من شعبان
من سنة اربع و ثمانین و مائة و کان قد اعتو علی هرون الرشید
ابو یوسف القاضی و کان قاضی القضاة و کان علی المظالم محمد بن الحسن

فكان الرشيد يصدر عن رايهما ويتفقه بقرائتهما فسارا فى ذلك اليوم
الى الرشيد فاخبراه بمكان الشافعى وانبسطا جميعًا فى الكلام فقال محمد
بن الحسن الحمد لله الذى مكّن لك فى البلاد وملّكك رقاب العباد من
كلّ باغ ومعاد الى يوم المعاد لا زلت مسموعًا لك ومطاعًا فقد
علت الدّعوة وظهر امر الله وهم كارهون وان جماعة من اصحاب
عبد الله بن الحسن اجتمعت وهم متفرقون وقد اتاك عنق ينوب عن
الجميع وهو على الباب يقال له محمد بن ادريس بن العباس بن عثمان
بن شافع بن السائب بن عبيد بن عبد يزيد بن عبد المطلب بن هاشم
بعد شاهدين ولا اقرار ابلغ من المحنة وكفى بالمرء اثمًا ان يشهد بشهادة
يخفيها عن خصمه فعلى رسلكما لا تبرحان ثم امر بالشافعى فادخل
فوضع بين يديه بالحديد الذى كان فى رجليه فلمّا استقر به المجلس
ورمى القوم اليه بابصارهم رمى الشافعى بطرفه نحو امير المومنين و
اشار بكفّه كأنه مسلما فقال السّلام عليك يا امير المومنين ورحمة الله
وبركاته فقال الرشيد وعليك السّلام ورحمة الله وبركاته
بدات بسنّة لم تومر باقامتها ورددنا فريضة قامت بذاتها ومن
اعجب العجب انك تكلمت فى مجلسى بغير اذنى فقال الشافعى يا امير المومنين
ان الله جل وعز قال وعد الله الذين امنوا منكم وعملوا الصّالحات
ليستخلفنهم فى الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم
الذى ارتضى لهم وليبدّلنّهم من بعد خوفهم امنًا وهو الذى اذا وعد و فى

فقد مكننى فى ارضه وامننى بعد خوفى يا امير المومنين فقال له الرّشيد
اجل قد امنك الله اذا منتك فقال الشافعى قد حدّثتك انك لا تقتل
قومك صبرًا ولا تزدريهم بحجرتك غدًا ولا تكذبهم اذا قاموا لديك
عذرًا فقال له الرشيد هو كذلك فما عذرك مع ما ارى من حالك
وتسييرك من حجازك الى عراقنا التى فتحها الله علينا بعد ان بغى صاحبك
ثم اتبعه الارذال وانت رئيسهم فما ينفع لك القول مع اقامة الحجّة
ولن يضرّ الشهادة مع اظهار التوبة فقال له الشافعى يا امير المومنين
اما اذا استنطقتنى الكلام فسا تكلم على العدل والنصفة فقال الرّشيد
ذلك لك فقال الشافعى والله يا امير المومنين لو اتسع الكلام على ما بى
لما شكوت لك الكلام مع ثقل الحديد يعوز فان جدت على بفكه افصحت عن
نفسى وان كانت الاخرى فيدك العليا ويدى السفلى والله غنى حميد
فقال الرشيد لغلامه يا سراج خلّ عنه فاخذ ما فى قدميه من الحديد
فجثا على ركبته اليسرى ونصب اليمنى وابتدء الكلام فقال والله يا امير المومنين
لان يحشرنى الله تحت راية عبد الله بن الحسن وهو من قد علمت وشيخ
قرابة لا تنكر عند اختلاف الاهواء وتفرق الاراء احبّ الىّ والى كل
مومن من ان يحشرنى تحت راية قطرى بن الفجاءة المازنى وكان
الرشيد متكئًا فاستوى جالسًا وقال صدقت وبررت لان تكون
تحت راية رجل من اهل بيت رسول الله صلّى الله عليه وسلم وقرابته
اذا اختلف الاهواء خير من ان تحشر تحت راية خارجى حنفى ياخذه الله

بغتة وخبرنی یا شافعی ما حجّتك علی انّ قریشا کلها ائمّة وانت منهم
قال الشافعی قد افتریت علی الله کذبا یا امیر المومنین ان نصبت نفسی
لها وهذه کلمة ما سبقت بها قط والذین حکوها لامیر المومنین
فاطلبهم معاینة فان الشهادة لا تجوز الا کذلك فنظر امیر المومنین
الیهما فلمّا راهما لا یتکلمان علما ما فی ذلك فامسك عنهما ثم قال له
الرّشید قد صدقت یا بن ادریس فکیف بصرك بکتاب الله تعالی فقال له
الشافعی عن ایّ کتاب الله تسألنی انّ الله انزل ثلثا وسبعین کتابا علی
خمسة انبیاء وانزل کتاب موعظة النبی فکان سادسا اوّلهم آدم
علیه السلام علیه انزل ثلثون صحیفة کلها امثال وانزل علی اخنوخ
وهو ادریس ستة عشر صحیفة کلها حکم وعلم الملکوت الاعلی وانزل
علی ابراهیم ثمانیة صحف کلها حکم مفصّلة فیها فرائض ونذر وانزل
علی موسی التورٰیة فیها تخویف وموعظة وانزل علی عیسی الانجیل لیبیّن
لبنی اسرائیل ما اختلفوا فیه من التورٰیة وانزل علی داود کتابا کله
دعاء وموعظة لنفسه حتی یخلصه به من خطیئته لا حکم لنا فیه
وایقاظ لداود وانزل علی محمّد صلی الله علیه وسلم القران وجمع فیه
سائر الکتب فقال تبیانا لکل شئ وهدی وموعظة احکمت آیاته ثم
فصّلت فقال له الرشید فصّل لی کتاب الله المنزل علی ابن عمی رسول الله
صلی الله علیه وسلم الذی دعانا الی قبوله وامرنا بالعمل بمحکمه والایمان
بمتشابهه فقال عن ایّة آیة تسألنی عن محکمه او متشابهه ام عن تقدیمه

او تاخیره ام عن ناسخه ام عن منسوخه ام عما ثبت حکمه ونسخت تلاوته
ام عما ثبت تلاوته وارتفع حکمه ام عما ضربه الله مثلا ام عما ضربه الله
اعتبارا او عما احصی ما فیه فعال الامم الماضیّة ام عمّا قصدنا الله من
فعلهم تحذیرا قال فما زال حتی عدّ له الشافعی ثلاثا وسبعین حکما فی
القرآن فقال له الرشید ویحك یا شافعی افکل هذا یحیط به علمك
فقال یا امیر المومنین المحنة علی العالم کالنار علی الفضة تخرج
جودتها من ردائتها فها انا ذا فامتحن فقال له الرشید ما احسن ان
اعید ما قلت فسألك بعد هذا المجلس ان شاء الله تعالی وقال له
کیف بصرك بسنّة رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال له الشافعی
انّی لا عرف منها یا امیر المومنین ما خرج علی وجه الایجاب لا یجوز ترکه
کما لا یجوز ترك ما اوجبه الله فی القرآن وما خرج علی وجه التادیب
وما خرج علی وجه الخاص لا یشرك فیه العامّ وما خرج علی وجه
العموم یدخل فیه الخصوص وما خرج جوابا عن سوال سائل لیس لغیره
استعماله وما خرج منه ابتداء لازدحام العلوم فی صدره وما فعله
فی خاصّة نفسه واقتدی به الخاصّة والعامّة وما خص به نفسه
دون النّاس کلهم مع ما لا ینبغی ذکره لانه اسقطه صلی الله علیه وسلم
ذکرا فقال جدت الترتیب یا شافعی لسنة رسول الله صلی الله علیه وسلم
فاحسنت موضعها بوصفها فما حاجتنا الی التکرار علیك ونحن
نعلم ومن حضر انّك نصابها فقال له الشافعی ذلك من فضل الله علینا
النصاب الاصل والمرجع ١٢ ق

وعلى الناس وانما شرفنا برسول الله صلى الله عليه وسلم وبارك فقال كيف
بصرك بالعربية قال مبدأتنا وطباعنا بها تقدمت والسنتنا بها جرت
فصارت كالحيوة لا تتم الا بالسلامة وكذلك العربية لا تسلم الا
لاهلها ولقد ولدت وما اعرف اللحن فكنت كمن سلم من الداء ما سلم
الدواء وعاش متكاملا وبذلك شهد لي القرآن فقال وما ارسلنا
من رسول الا بلسان قومه يعني قريشا وانت وانا منهم يا امير المؤمنين
فالعنصر نظيف والجرثومة منيعة شامخة انت اصل ونحن فرع وهو
صلى الله عليه مفسر ومبين بها اجتمعت احبائنا فنحن بنو الاسلام
بذلك ندعى وننسب فقال الرشيد صدقت وبارك الله فيك الخ انتهى
روايت حلية الاولياء واضحست كه شافعى هارون را بمرات وكرات ملقب بامير المؤمنين
ميساخت ونيز از آن واضحست كه شافعى ادعاى خود منصب امامت را نهايت شنيع
وفظيع دانسته كه آنرا بافتراى كذب على الله تعبير كرده پس هرگاه امامت باين
مرتبه عظيم وجليل باشد كه شافعى از ادعاى آن با آن جلالت وعظمت مرتبه تحاشى
شديد كند وادعاى آنرا افتراى كذب بر خداى تعالى قرار دهد پس اثبات شافعى
امامت را براى هارون دليل صريحست بر آنكه شافعى هارون را بهتر از خود ميدانست
وامامت او را عين حق وصواب ميدانست وفخر رازى در رساله فضائل شافعى
گفته الباب الثالث فى حكاية محنة الشافعى رضى الله عنه وفيه فصول
الفصل الاول فى كيفية تلك المحنة لما جئ بالشافعى رضى الله عنه
الى العراق ادخل ليلا وكان فى رجله حديد لانه كان من اصحاب

عبدالله بن الحسن بن على بن ابى طالب وكان ذلك ليلة الاثنين لعشر
خلون من شعبان سنة اربع وثمانين وفى ذلك الوقت كان ابو يوسف
على قضاء القضاة ومحمد على المظالم فدخلا على الرشيد فقال محمد
بن الحسن الحمد لله الذى مكنك فى البلاد وملكك رقاب العباد
من كل باغ وعاد الى يوم المعاد لا زال قولك مسموعا وامرك مطاعا
فقد علت الدعوة وظهر امر الله وهم كارهون ان شرذمة من اصحاب
عبدالله بن الحسن اجتمعوا وفيهم واحد ينوب عن الكل يقال له محمد بن
ادريس يزعم انه بهذا الامر احق منك ويدعى من العلم ما لا بلغه
سنه ولا يشهد له بذلك قدمه وله لسان ورواء سيختلبك بلسانه
وانا خائف على الدولة منه كفاك الله مهماتك واقال عثراتك ثم
امسك فقال الرشيد لابى يوسف يا ابا يعقوب كيف الامر قال ابو يوسف
محمد صادق فيما قال ثم امر بالشافعى رضى الله عنه فادخل على اشد
فرمى القوم بابصارهم اليه فقال الشافعى رضى الله عنه السلام
عليك يا امير المومنين ورحمة الله وبركاته فقال الرشيد وعليك
السلام ورحمة الله وبركاته بدأت بسنة لم تؤمر باقامتها ورددنا
فريضة قامت بذاتها ومن العجب انك تتكلم فى مجلسى بغير اذنى
فقال الشافعى ان الله تعالى قال وعد الله الذين امنوا منكم وعملوا الصالحات
ليستخلفنهم فى الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم
دينهم الذى ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم امنا وهو الذى

اذا وعدو فى فقد مكننى فى ارضه وآمننى من بعد خوفى يا امير المومنين
فقد حدثت انك لا تقتل قومك صبرًا ولا تكن بهم اذا اقاموا لديك
عذرنا قال الرشيد هو كذلك فما عذرك بعد ما ظهر ان صاحبك لما بغى
علينا واتبعه الارذلون كنت رئيسهم فقال الشافعى لما استنطقتنى
فسأتكلم على العدل والانصاف لكن الكلام مع ثقل الحديد صعب فان جدت
على بفكه عن قدمى جثيت على ركبتى كسيرة ابائى عند ابائك وان
كانت الاخرى فيدك العليا ويدى السفلى والله غنى حميد فقال الرشيد
لغلامه يا سراج خل عنه فاخذ ما فى قدميه من الحديد فجثا
الشافعى على ركبتيه وقال يا امير المومنين والله لان احشر فى الله
تحت راية عبد الله بن الحسن وهو كما علمت شيخ له قرابة لا تنكر
عند اختلاف الاراء احب الى والى كل مسلم من ان احشر فى الله تعالى
تحت راية قطرى بن فجاءة المازنى الخارجى وكان الرشيد متكئا فاستوى
جالسا وقال صدقت وبررت لان تكون تحت راية رجل من اهل بيت
رسول الله صلى الله عليه وسلم خير من ان تكون تحت راية خارجى
طغى وبغى لكن ما حجتك ان قريشا كلهم ائمة وانت منهم فقال الشافعى
رضى الله عنه يا ايها الذين امنوا ان جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا ان
تصيبوا قومًا بجهالة فتصبحوا على ما فعلتم نادمين حاش لله ان اقول
ذلك القول لقد افك المبلغ وفسق واخران لى يا امير المومنين حرمة
الاسلام وذمة النسب وكفى بهما وسيلة واحق من اخذ بادب الله تعالى

ابن عم

ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم الذاب عن دينه المحامى عن
امته قال فتهلل وجه هرون ثم قال ليفرخ روعك فانا نرعى حق
قرابتك وعلمك ثم امره بالقعود ازين عبارت ظاهرست كه شافعى نهايت
اباو استنكاف و تحاشى از ادعاى امامت ظاهر كرده كه اولا فسق و كذب و افتراى
محمد بن الحسن و ابو يوسف كه نسبت اين ادعا بشافعى كرده بودند بتلاوت آيه
كريمه ثابت كرده و بعد آن گفته كه حاش لله كه بگويم اين قول را بدرستيكه دروغ
گفت رساننده اين قول و فاسق شده گنهگار گرديده و نيز شافعى تصريح كرده
بآنكه احق كسى كه اخذ كرده بادب خداى تعالى ابن عم رسول خدا صلى الله
عليه وسلم ست كه ذب كننده ست از دين رسول خدا صلى الله عليه وسلم و
محامات كننده ست از امت آنحضرت و ازين ارشاد شافعى نهايت
مدح و تعظيم و تبجيل و تكريم رشيد ظاهرست كه او را احق عاملين بحكم تعالى
وانموده و ذب او از حماى دين نبوى و محامات او امت آنحضرت را ظاهر ساخته
و نيز از روايت حلية الاوليا ظاهرست كه هرگاه شافعى بجواب هارون رشيد
اقسام سنت بيان كرد و هارون استحسان آن نمود و مدح شافعى كرد شافعى
بخطاب هارون گفته كه جزين نيست كه شرف ما برسول خدا صلى الله عليه
وسلم ست و بتوسل ظاهر شد كه شافعى هارون را تالى جناب رسالتمآب
صلى الله عليه وآله وسلم در تشريف خودش ميدانست و نيز از روايت
حلية الاوليا واضحست كه شافعى هارون را در فضائل و محامد خود اصل
قرار داده و خود را فرع او حيث قال انت اصل ونحن فرع و فخر رازى

در رسالهٔ فضائل شافعی وبین روایت نقل کرده فقال الرشید کیف بصرک
بالعربیة قال الشافعی هی مبدأ تناطبا عنا بها تقدمت والسنتنا بها
جرت ولقد ولدت وانا ما اعرف اللحن فکنت کمن سلم من الداء فلم یحتج
الی الدواء والقرآن یشهد بذلک قال الله تعالی وما ارسلنا من
رسول الا بلسان قومه وانت وانا منهم فالعنصر حنیف والجرثومة
منیفة وانت اصل ونحن فرع فقال الرشید صدقت بارک الله فیک
ونیز در حلیة الاولیا در روایت دیگر که دران مناظره شافعی با بشر مریسی بحضور
هارون رشید نقل کرده آورده که فقال له ای للشافعی بشر ادعیت الاجماع
فهل تعرف شیئا اجمع الناس علیه قال نعم اجمعوا علی ان الحاضر
امیر المومنین فمن خالفه قتل فضحک هرون وامر باخذ القید عن
رجلیه الخ ازین عبارت ظاهرست که شافعی تصریح کرده باآنکه مردم اجماع
کرده اند برآنکه حاضر یعنی هارون امیر المومنین ست پس هر کسی که مخالفت او کند
قتل کرده شود پس ثابت شد که نزد شافعی هارون باجماع اهل ایمان و
اسلام خلیفه برحق و امام بالصدق و امیر المومنین و رئیس مسلمین و واجب الاتباع
ولازم الاطاعة بود و مخالف او مباح الدم بلکه واجب القتل بوده ونیز
فخر رازی در رسالهٔ فضائل شافعی گفته الفصل الثالث فی مناظرة جرت
بینه وبین محمد بن الحسن فی هذه الواقعة ذکروا ان الشافعی رضی الله
عنه لما حضر مع العلویین من الیمن وحضر باب الرشید اتفق ان کان ذلک
فی هدء من اللیل فکانوا یدخلون عشرة عشرة منهم علی الرشید

مقدار یکم شب یا پاره ازان ۱۲ منتهی الارب

فجعل یقتلهم واحدا واحدا منهم ویتکلم من داخل الستر ویامر بضرب عنقه قال
الشافعی رحمه الله تعالی فلما انتهی الامر الیّ قلت یا امیر المومنین عبدک
وخادمک محمد بن ادریس قال یا غلام اضرب عنقه قلت یا امیر المومنین
کانک اتهمتنی بالانحراف عنک والمیل الی العلویة وساضرب مثلا
فی هذا المعنی ما تقول یا امیر المومنین فی رجل له ابنا عم احدهما
خلطه بنفسه واشرکه فی نسبه و زعم ان ماله حرام علیه الا باذنه
وان ابنته حرام علیه الا بتزویجه والاخر یزعم انه دونه کالعبد له
فهذا الرجل الی ایهما یمیل فهذا مثلک ومثل هؤلاء العلویین
فاستعاد الرشید هذا القول ثلث مرات وکنت اعبر عن هذا المعنی
بالفاظ مختلفة ازین روایت ظاهرست که شافعی رشید را بامیر المومنین
ملقب ساخته و انحراف ازو تشنیع و تفظیع دانسته اطاعت و انقیاد خود
برای آن رئیس اهل العناد ظاهر ساخته و تبری تمام از میل بسوی علویه نموده
و ترجیح و تفضیل هارون بر علویه مکررا و مؤکدا بالفاظ فصیحه مختلفه و عبارات
بلیغه متنوعه بیان کرده و هرگاه ازین طرف که رضا بامام باطل و نصب امام بغیر
حق در کمال شناعت و فظاعت و قبح و سماجت ست تا آنکه صاحب تمهید
بتاکید تصریح کرده بکفر کسیکه راضی شود بامام باطل و نیز افاده کرده
که نصب امام بغیر حق کفرست پس کمال علو مرتبه اسلام
و ایمان و ایقان حضرت شافعی و امثال او که خلافت برای
بنی العباس ثابت می سازند بنهایت وضوح و ظهور میرسد ابو شکور

از عبارات عدیده [illegible] تصریح [illegible] کالشمس فی رابعة النهار واضح و لائح گردیده که شافعی بامامت هارون قائل بوده و بیدینی و فسقی که هارون از ان [illegible] باطل و [illegible] بوده [illegible] ایمان و اسلام قانع [illegible] والاستغاثه [illegible]

محمد بن عبد السعید بن شعیب الکشی السلمی الحنفی در تمهید فی بیان التوحید گفته لو لم
یصح خلافة ابی بکر رضی الله عنه ولا یکون اماما حقا لکان لا یجوز
السکوت به والاغماض عنه لان من رضی بامام باطل فانه یکفر
و نیز در تمهید گفته واما من قال ان الامام لا یجوز الا من اولاد الحسن والحسین
رضی الله عنهما وکان یتعلم من الله تعالی او من جبرئیل علیه السلام
قلنا هذا لا یصح لان الحسن والحسین رضی الله عنهما قد فوضا الامامة
لمعاویة وبایعا معه ولو کان لا یجوز لغیرهما او لاولادهما لکان
ذلک خطأ وکفرا منهما لان نصب الامام من غیر حق یکون کفرا الخ [illegible]
آنکه امارات وضع وکذب و افترا و اختلاق و افتعال از هر جانب خلف و امام و یمین
و شمال این بهتان صریح الاختلال و عضیهٔ واضحة الاعتلال و فریهٔ لائحة الانتحال
و تهمت فظیعة الاحتیال و دروغ واژگون سراسر محال و بهت مورث انواع
وزر و وبال و تخرص موجب اصناف خزی و نکال واضح و نمایان بشایه که حاجت
توضیح و بیان و فاقت تشریح و تبیان و ضرورت تامل و امعان ندارد از انجمله آنکه
تقدم خلق عجاجیل ثلثه بر حضرت آدم و جمیع انبیای سابقین معظم که از منطوق
و مدلول این کذب معلول مفهوم ارباب علوم میشود صراحة و بداهة مستلزم تفضیل
ثلثه جلیل الفخار بر حضرت آدم و دیگر انبیای اخیار علی نبینا و آله و علیهم السلام
ما تتابع اللیل والنهار می باشد و پر ظاهر ست که تفضیل اول ثلثه چه جا ثانی
جمیل المحامد و ثالث موثر تفضیل و تقریب و محابات و مراعات اقارب
مشیرین انواع مفاسد بر احدی از انبیا چه جا تفضیل شان بر جمیع این حضرات

ثم

سوای افضل کائنات علیه و آله و علیهم الاف التحیات و التسلیمات از اقبح افتراآت
و اشنع اتهامات و اسمج اختلاقات و مخالف اجماع جمیع امت مفخر موجودات
صلی الله علیه و آله اصحاب الآیات والکرامات هست و هیچ مسلمی و متدینی
که بوی از اسلام و ایقان بمشام او رسیده کاهی مرتکب اثبات یا تجویز آن
نگردیده که آن کفر صریح و الحاد فضیح و زندقه قبیح و تجارت بائره و جسارت
خاسره غیر ربیح ست از انجمله آنکه ثلثه فرزانه ممتاز تا زمانه دور و دراز
در ظلمت بهیم و غسق معترک کفر و انکار و جهل و بوار و عدوان و خسار و طغیان
و تبار و خسران و عار و خذلان و عوار و عناد و لداد و مخالفت و مکاشفت
و مناوات و مبادات و مخاشنت و مشاحنت با اسلام و دین و انقیاد
برای احکام رب العالمین و اطاعت و امتثال سید المرسلین مبتلا بوده اند
و اگر در باب اول بلا معول باب مکابره و مجادله و مجازفه باز کنند و بنای
انصاف و حیا و شرم و آزرم بمعاول تجری و تهجم و تجسّر بر کنند و او را از ازل
موحد و مومن و صاحب اسلام و ابی از کفر و سجود اصنام قرار دهند و بکمال
اغراق و انهماک و ارتباک خود در افترا و کذب و بهتان فرا روی ارباب تنقید
و انتقاد نهند در سبق کفر ثانی و ثالث که از اجلای بدیهیات و اوضح متواترات
و اصرح یقینیات و ابین مسلمات ست کلامی نمیتوانند کرد پس کسیکه بر و ظلمت
کفر طاری شده باشد چه قسم ممکن ست که قبل خلق حضرت آدم و دیگر انبیای
سابقین علی نبینا و آله و علیهم سلام رب العالمین با جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم در یمین عرش مطهر بوده باشد سبحانک هذا بهتان عظیم

یقشعر منه الجلود ویتفجر منه الجلمود فلعنة الله علی واضعه وقبح الله
وجه صانعه وقد فعل ولعمری کون الانوار الثلثة انوارا وکونهم فی الخلق
مقدما علی آدم وسائر الانبیاء السابقین اعصارا مع ارتباکهم
فی اشراک الکفر دهورا واعمارا وخوضهم من بحار الالحاد والعناد
غمارا ورکوبهم علی صهوة الزندقة والانکار اعلانا واجهارا ومسیرهم
فی معترکات غسق البوار والتبار لیلا ونهارا وایثارهم بعد الاسلام
الظاهری عن مداحض النزال ومداحض القتال فرارا اثر فرار ونکوصهم
ونکولهم وانحیازهم وعدولهم عن الحق مرارا مما یدع اتباعهم واشیاعهم
حیاری وتری الناس سکاری وما هم بسکاری انتهی ازانجمله آنکه بر ارباب بصیرت
ودین بقطع ویقین بلا ظن وتخمین ظاهر ومستبین ست که آبای ثلثه میمون بلا و
شقا بکفر وضلال وانکار توحید رب متعال وعناد سراسر نکال ووبال محض
وموسوم ومصحوب ومقرون بودند لا یرتاب فیه مرتاب وان بلغ من
المبالغة والجدال مبلغا لا یبلغ الیه رداء ولا حساب واگرچه پدر اول
اسلام ظاهری آورده طریق انقیاد قسری سپرده لکن بلاشبهه وارتیاب
هر دو پدر ثانی وثالث والا که بحالت کفر وانکار توحید خالق قوی قدیر
درکات سقر وواصل مستقر ذات لهب وسعیر گردیده اند وواضع جسور ومختلق
این کذب وزور که از ایمان وایقان بمراحل قاصیه ودور واز خوف هول مواخذه
واستهزاء وطعن وتهجین اهل دین ویقین مهجور بوده اصلاب ثلثه زاهره را
اصلاب طاهره واصول فاخره قرار داده وظاهر ست که صلاب خبیثه

منتنه

منتنه مقذره کفار اشرار وملحدین فجار را اصلاب طاهره قرار دادن جنس بس غریب
وافترای بس عجیب ست واز جناب رسول صادق وامین رب خالق چنین
کذب صریح ودروغ فضیح نقل کردن داد کمال وقاحت دادن ست لیکن از
اهلسنت چه عجب که بسبب غایت محبت ثلثه در فضائل شان واصلاح شنائع
اعمال شان چها کذب وافترا که نیاورده اند اگر در حق آبای شان چنین کذب
صریح بربافتند چه جای شکایت ست واز اینجا دینداری وانصاف وعقل و
دانشوری کابلی ومخاطب وامثال شان باید دریافت که در حق اصحاب ثلثه
چنین احادیث اکاذیب واضحة الوضع ظاهرة البطلان را قبول نمایند
وبمباهات وافتخار آنرا ذکر کنند وآنرا معتمد پندارند ودر حق جناب امیر علیه السلام
احادیث صحیحه را مثل حدیث ولایت وحدیث طیر وحدیث انا مدینة العلم وغیر آن
موضوع گویند وکذب بحت پندارند وفقیر از ایراد شاه صاحب این حدیث را
ومعتبر دانستن آن با وصف اظهار قدح وجرح آن فی الجمله چندان حیرتی وتعجبی ندارم
که اولا این قدر فهم هم ندارند که بامثال چنین امور ظاهره برسند وثانیا حافظه
هم ندارند که ایشان را اموریکه مناط اشکال ست محفوظ باشد وثالثا در تعصب
هم ثابت القدم اند توقع انصاف از ایشان بس بعید مرا انتها مطمح نظر شان محض
رد استدلالات شیعه وتوجیه اعتراضات بایشانست خواه حظی از صدق
وواقعیت داشته باشد یا نه تا آنکه عوام دانند که شاه صاحب کاری نموده اند مگر
تعجبها از شافعی دارم که چگونه جرات بر روایت چنین خرافت کاذبه نموده
ونیز جای فراوان حیرت ست که ابن حجر چگونه آنرا معتبر وموثوق پنداشته در

صواعق ذکر نموده حالانکه از افاده خودش در شرح قصیده همزیه ظاهر ست
که کافر را نتوان گفت که او مختار و کریم ست و نیز او را طاهر نتوان گفت بلکه او
نجس ست چنانچه آیهٔ شریفه انما المشرکون نجس بران دلالت دارد وقال فی شرح
شعر لم تزل فی ضمائر الکون تختار لک الامهات والآباء هذا کالاحادیث
الدالة علی کرامة نسبه صلی الله علیه وآله وسلم تنبیه لک ان تاخذ من
کلام الناظم الذی علمت ان الاحادیث مصرحة به لفظا فی
اکثره ومعنی فی کله ان اباء النبی صلی الله علیه وسلم غیر الانبیاء
وامهاته الی آدم وحوا لیس فیهم کافر لان الکافر لا یقال فی حقه انه
مختار ولا کریم ولا طاهر بل نجس کما فی آیة انما المشرکون نجس وقد
صرحت الاحادیث السابقه بانهم مختارون وان الآباء کرام وان
الامهات طاهرات انتهی بالجمله هم آنکه بعضی از کذابین مفترین و نقالین
مختلقین از حضرت ابی هریره امام الراکنین الی الجسارة علی الوضع علی
سید المرسلین صلی الله علیه وآله اجمعین حدیثی متضمن خلق ابی بکر از نور
سرور کائنات علیه وآله آلاف التحیات والتسلیمات وخلق ثانی شاقی وخطای
طغیانی از نور ابو بکر ظلمانی وخلق امت از نور ثانی عدوانی قالی الطائب عدنانی
نقل ساخته وبعد آن بودن عمر سراج اهل جنت هم بافته وعند الحمد والمنة
که جمعی از محققین نقاد تفضیح وتقبیح این کذب ارباب عناد بابلغ وجوه واوضح
طرق فرموده اند یعنی حضرت ابو نعیم تاج المحدثین وامام المنقدین بعد
ایراد آن در امالی خود تصریح فرموده که آن باطل ست وذهبی ارشاد کرده

که آن

که آن کذب ست و سیوطی علامه علی الاطلاق وابن العراق وتلمیذ او رحمة الله
باو وفاق آن را در موضوعات ومفتریات ارباب کذب واختلاق داخل ساخته اند
سیوطی در ذیل الموضوعات گفته ابو نعیم فی امالیه حدثنا محمد بن محمد
بن عمرو بن زیاد املاء حدثنا احمد بن یوسف حدثنا ابو شعیب
صالح بن زیاد حدثنا احمد بن یوسف المنبجی حدثنا ابو شعیب
السوسی عن الهیثم بن جمیل عن المقبری عن ابی هریرة مرفوعا خلقنی الله
من نوره وخلق ابا بکر من نوری وخلق عمر من نور ابی بکر وخلق امتی
من نور عمر وعمر سراج اهل الجنة قال ابو نعیم هذا باطل ابو معشر
وابو شعیب متروکون وقال فی المیزان هذا خبر کذب ما حدث به
واحد من الثلثة وانما الآفة عندی فیه المنبجی لا یعرف وشیخ رحمة الله
در مختصر تنزیه الشریعة گفته خلقنی الله من نوره وخلق ابا بکر من
نوری وخلق عمر من نور ابی بکر وخلق امتی من نور عمر وعمر سراج
اهل الجنة نع ای رواه ابو نعیم فی امالیه عن ابی هریرة و
قال هذا باطل وقال الذهبی هذا کذب و هرگاه حسب افادات
ائمه ثقات عالی درجات خبر خلق ابی بکر از نور جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم باطل وکذب و زور باشد بودن ثلثه انوار بر یمین عرش با قران
بنور سرور مرسلان صلی الله علیه وآله ما اختلف الملوان نیز بالاولی
محض کذب و بهتان و مجازفت وعدوان باشد والحمد لله المنان الحنان
علی ظهور خزی اهل الافتراء والشنان و وضوح بوار تجارة اصحاب الخسران

ابو معشر عن ابی معشر (حاشیه)
و نقاد

والخذلان والله الموفق وهو المستعان پس نمیدانم که کابلی جسور و مخاطب فخور چرا
این کذب و زور را بمعارضه حدیث نور مذکور و مسطور نموده که انفع بوده در فضیلت
ارباب جور و قصور و داخل بوده در اظهار عظمت اصحاب شر و شور که در آن فضیلت
جناب امیر المومنین علیه السلام اصلا و راسا غیر مذکور مگر آنکه از ذکر چنین موضوعات
استحیا کرده باشند و از تفضیح خوفی نموده که علمای ثقات آنرا باطل و کذب گفته اند
لیکن غلط گفتم استحیا را کابلی رئیس المتحذلقین و مخاطب امام المستکبرین در خواب هم ندیده اند
و از مخالفت سلف کی پروا دارند تصدیق این معنی از ایراد و تصدیق حدیث
ما صبّ الله فی صدری شیئا الخ و امثال آن بوضوح پیوسته که اسلاف شان
امثال این احادیث را از اقبح موضوعات وانموده اند و شاه صاحب از کمال
وقاحت آنرا بمقابله شیعه ایراد فرموده و همچنین کابلی بسیاری از خرافات و جزافات
افترات را که اسلاف و اخلاف سنیه بتنصیص بوضع آن فرموده اند از مناقب
خلفا شمرده و به تصدیق آن پرداخته پس غالب ست که بنظر مخاطب جلیل الفخار
و کابلی عمدة الاحبار این کذب سراسر شنار و فریه ظاهرة العوار رسیده و الا طی
کشح و اعراض و صفح و غض بصر و قطع نظر ازین زور مستهجن مستنکر نمی فرمودند مگر
نمی بینی که صاحب فصل الخطاب از عمده متصوفین والانصاب موصوف بترک
تعصب و تصلب او شان معروف بتسلیم و انقیاد برای حق مستطاب و مهاجرت
و متارکت حمایت ذمار متعنتین اقشاب این کذب و دراز قیاس و حساب برای اثبات
فضل شیخین عمدة الانجاب نقل کرده پایه وقاحت و جسارت و جلاعت
و صفاقت را بمرتبه بس منیع و رفیع رسانیده خود را از متکلمین متعسفین و مناظرین

متصلفین

متصلفین هم بالاتر گردانیده چنانچه در کتاب مذکور میفرماید فی فردوس الاخبار
ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال
انّ الله عز و جلّ خلقنی من نوره و خلق ابا بکر من نوری و خلق عمر من
نور ابی بکر و خلق المومنین کلهم من نور عمر رضی الله عنهما قوله و
موید این روایت حدیث دیگر هم ست که مشهور ست انّ الارواح جنود مجنّدة
ما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف اقول کابلی عمدة المسوّلین
رئیس الملبّسین و امام المتنطعین و مقتدی المتعصبین بعد ایراد روایت مهین سراسر
توهین مشتمل بر تقدم خلق ثلثه متغلبین بر حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه و سائر الانبیاء و
السلام رب العالمین بمحض عجز و عدم احتجاج بمثل این اخبار اگرچه ثابت شود اکتفا
و اقتصار نموده تطویل نطاق کلام را خلاف مصلحت و موجب استهزا و سخریه
اولی الافهام دانسته طی کشح و کف عنان از اسهاب بیان اولی و انسب پنداشته
لکن مخاطب نحریر بمزید تحذلق و ترعرع اکتفا بر ایراد این خبر مستبشع اهل نظر
کافی ندانسته موجب ظهور عجز و قصور و وضوح حسور و فتور نزد اصحاب رای
بلند انگاشته ناچار قلم نزاهت رقم را در مضمار ایراد بعض زیادات و اضافه
شذری از منکرات و اقحام بعض معجبات و ایراد بعض مطربات که همه آن دلائل
زاهره بر مزید حسن فهم و کیاست و غایت دقت نظر و فطانت و نهایت ذکا
و رزانت و اقصای علو حدس و متانت مخاطب عالی دیانت ست جولان
داده و حقیه هدم و ثلم ارکان و قطع و هصر اغصان و جرد و خرم افنان آن
زیادات واهیة البنیان بابلغ طرق و اوضح بیان بحمد الله المنان الحنان

المستعان بینمایم و بنقض و رضّ و قضّ و رفض ان حرفا بحرف بحیث لا یعتلج فیه ریب لاحد من ارباب الفهم والظرف می گرایم پس باید دانست که دعوی تایید حدیث الارواح جنود مجنّدة برای روایت فضیلت خشب مسنّده دلائل مسدوده که بمه آن صوارم مهنّده و قواضب محدّده برای قطع و استیصال اصل و فرع این فریه مشیّده است ظاهر گردیده از عجائب افادات و غرائب توهمات و بدائع تعجّبات است زیرا که در روایت مصنوعه و حکایت موضوعه تقدم خلق ثلثه عالی نژاد بر حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام رب العباد حسب ایراد کابلی شدید الاحتداد و مخاطب نقّاد مذکور است و پر ظاهر است که در این حدیث مشهور که مخاطب صدر الصّدور تایید آن برای این کذب و زور دعوی نموده اثری از تقدم ثلثه نجیبة الخلق لا منطوقا و لا مفهوما غیر مذکور و عدم دلالت آن بر تقدم خلق مستحقین تقمیص قمیص خلافت کاسدة النور بوجه من الوجوه و لو بالایماء و الاشعار الغیر المکلّف من القصور در کمال وضوح و ظهور و بالقطع فقدان تعارف و ایتلاف و ثبوت تباین و تغایر و تنافر و اختلاف این حدیث با این جزاف صریح الاعتساف بر ارباب معارج انصاف بخیر مستور زیرا که مدلول این حدیث حسب افادات اجلّهٔ شرّاح و مفسّرین احادیث عیان صراح آنست که ارواح در اوّل خلق خود بر دو قسم ایتلاف و اختلاف باعتبار موافقت در صفات و مخالفت در آن مخلوق شده و اجساد این ارواح در دار دنیا ایتلاف و اختلاف حاصل میکند بر حسب خلقت خود پس خیر دوست میدارد اخیار را و شریر محبّت میکند اشرار را و این هذا من التقدم

علے خلق احد من الانبیاء و الاوصیاء فضلاً عن التقدم علی خلق آدم و جمیع الرسل الاصفیاء سوی خاتم الانبیاء صلے الله علیه و آله النجباء ما اتّصل الرواح بالغداة شیخ عبد الحق در لمعات شرح مشکوة گفته قوله الارواح جنود مجنّدة فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر اختلف الجنود جمع جند و مجنّدة مجتمعة علی نحو قناطیر مقنطرة و فیه دلیل علی ان الارواح لیست باعراض و علی انّها کانت موجودة قبل الاجسام و لا یلزم من ذلک قدمها لکن یبطل القول بخلقها بعد تمام البدن و تسویته الّا ان یراد بخلقها قبل البدن تقدیرها کذلک و هو مخالف لظاهر الحدیث جدا بل قد جاء فی الحدیث خلقت الارواح قبل الاجساد بالفی عام و علی انها خلقت فی اوّل خلقتها علی قسمین من ایتلاف و اختلاف باعتبار موافقة فی الصّفات و مخالفة فیها و انّ الاجساد التی فیها الارواح تلتقی فی الدنیا فتاتلف و تختلف علی حسب ما خلقت علیه فالخیر یحبّ الاخیار و الشریر یحبّ الاشرار و ان عرض عارض یقتضی خلاف ذلک فالمال الیه فما تعارف منها قبل التعلق بالاجساد یتلف بعده کمن فقد الیفه ثم اتّصل به و ما تناکر قبله اختلف بعده و هذا التعارف و التّناکر الهامات من الله من غیر اشعار منهم بالسابقة پس عجب آنست که مخاطب عمید درینجا تبرج و خروج از تقلید کابلی وحید اختیار کرده بمحض دعوی تایید حدیث تجنید برای این کذب غیر سدید گرویده و اصلا بر سر بیان وجه

باب الحب فی الله و من الله

تایید ولو بالایماء والاشارة واضعف الاشعار فی العبارة نرسیده و
بکف لسان و عطف عنان از توضیح و بیان احیی من البکر المستورة فی الخدر
واعیی من باقل المشهور بالعی والقصور والموصوم بالحصر والحکو گردید
وظاهر اغرض مخاطب ازین تایید آنست که ازین حدیث مشهور ثابت میشود که
ایتلاف عالم اشباح دلیل تعارف در عالم ارواحست و تعارف ارواح
مستلزم آنست که ارواح باهم باشند و چون حضرات ثلثه عالی تبار شعار
ایتلاف و دثار موافقت سرور اخیار صلی الله علیه و آله الاطهار در بر داشتند
لابد که ارواح ثلثه جلیل الارتیاح عظیم الانشراح با روح جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله باهم باشند و هرگاه ارواح اینها با روح آنحضرت بهم باشد
لازم آید که ارواح اینها مثل روح نبوی مقدم بر خلق آدم باشد و بطلان
و هوان و فظاعت اشاعت این وهم و خیال پر ظاهرست و صدور امثال
چنین هفوات از مدعیان علم و تبحر بس بعید و از انجاکه این تحقیق انیق مختص بفکر
دقیق مخاطب ازین است مشتمل بر اعجب عجائب و اغرب غرائب می باشد پر ظاهرست که اگر مجرد
ایتلاف با جناب رسالتمآب صلی الله علیه و سلم در دار دنیا دلالت بر تقدم خلق
بر حضرت آدم و سائر انبیا علی نبینا و آله علیهم السلام و همراه بودن شخص موتلف
با جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم در حجب قدس نماید لازم آید که جمیع صحابه
حتی عمرو بن عاص الجانی و معاویة الشانی و مغیرة الزانی که حسب افادات سنیه
ایتلاف تمام با سرور انام صلی الله علیه و آله الکرام داشتند بلکه سائر مسلمین
و مومنین که عدم اختلاف و موافقت و ایتلاف با آنحضرت دارند قبل حضرت آدم

و دیگر

و دیگر انبیا علیهم السلام مخلوق شده باشند و با جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
روبروی حق تعالی جا گرفته و بطلانه ظاهر عند اهل الایمان و الایقان غنی
عن اقامة الشاهد و البرهان و الله الموفق و هو المستعان و الصائن
عن زلل الافهام و عثار الاذهان و نیز ظاهرست که اگر فقط غایط عدم تناکر
و تنافر و ایثار تعارف و تناصر در عالم ارواح با روح سرور اخیار صلی الله
علیه و آله الاطهار می داشت و مثل آنحضرت معاذ الله نوری از انوار و صاحب قرب
جبار قدس پروردگار میبود هرگز در دار دنیا بشدت عداوت و مناوات
و نهایت عناد و معادات و اقصای لداد و مخاشنت و مبادات با مجمع کائنات
علیه و آله الاف التحیات و التسلیمات و لو قبل الاسلام الظاهری لمی ورزید و از
غایت وقاحت و جسارت و غایت جلاعت و خسارت قصد قتل [illegible]
سرور انبیای اقبال صلی الله علیه و آله ما اختلف النهار و اللیال و تکرر الغدایا
و الاصال نمیکرد حالانکه این معنی بروایات جهابذه حذاق و ماهرین معروفین
بالکمال فی الآفاق ثابت و محقق ست و والد ماجد مخاطب در ازالة الخفا گفته
عن انس قال خرج عمر متقلدا بالسیف فلقیه رجل من بنی زهرة
فقال له این تعمد یا عمر قال ارید ان اقتل محمدا قال و کیف تامن من
بنی هاشم و بنی زهرة فقال له عمر ما اراک الا قد صبوت و ترکت دینک
قال افلا ادلک علی العجب ان اختک و ختنک قد صبوا و ترکا دینک
فمشی عمر ذامرا حتی اتاهما و عندهما خباب فلما سمع خباب بحس عمر توارى
فی البیت فدخل علیهما فقال ما هذه الهینمة التی سمعتها عندکم

وكانوا يقرؤن طه فقالوا ما عدا حديثا تحدثنا به قال فلعلكما قد صبوتما
فقال له ختنه يا عمر ان كان الحق فى غير دينك فوثب عمر على ختنه
فوطئه وطئا شديدا فجاءت اخته لتدفعه عن زوجها فنفحها نفحة
بيده فدمى وجهها الخ ونيز در ازالة الخفا گفته عن الزهرى قال كان عمر بن الخطاب
شديدا على رسول الله صلى الله عليه وسلم فانطلق حتى دنا من
رسول الله صلى الله عليه وسلم الخ ومحمد بن حبيب بغدادى در كتاب سمو كه
در اخبار قريش تصنيف نموده وفقير نسخه عتيقه آن در حديده وقت رجوع از حج
بيت الله الحرام وزيارت سرور انام وائمه بقيع عليه وعليهم الاف التحية والسلام
خريد نموده گفته ابراهيم بن المنذر بن عبد الله الحزامى قال حدثنى
عمر بن ابى بكر الموصلى عن سعيد بن عبد الكريم عن عبد الحميد بن
عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب عن ابيه قال كان من حديث
الحرب التى كانت بين عدى بن كعب فى الاسلام ان ابا الجهم بن
حذيفة بن غانم كان من رجال قريش فى الجاهلية وكان يوازن
عمر بن الخطاب قبل اسلامه على غيلة رسول الله صلى الله عليه
وسلم ومعاداته فاكرم الله عمر بما اكرمه من الاسلام واستجاب
فيه دعوة نبيه عليه السلام واعز به دينه وابطا ابو الجهم
عن الاسلام حتى اسلم يوم الفتح الخ وابن هشام در سيرت خود كه مختصر
سيرت ابن اسحق است گفته قال ابن اسحاق وكان اسلام عمر فيما بلغنى
ان اخته فاطمة بنت الخطاب وكانت عند سعيد بن زيد بن

زيد بن عمرو بن نفيل وكانت قد اسلمت واسلم زوجها سعيد بن زيد
وهما مستخفيان باسلامهما من عمر وكان نعيم بن عبد الله النحام رجل
من قومه من بنى عدى بن كعب قد اسلم وكان ايضا يستخفى باسلامه فرقا
من قومه وكان خباب بن الارت يختلف الى فاطمة بنت الخطاب يقرؤها
القرآن فخرج عمر يوما متوشحا بسيفه يريد رسول الله صلى الله
عليه وسلم ورهطا من اصحابه قد ذكروا له انهم قد اجتمعوا
فى بيت عند الصفا وهم قريب من اربعين ما بين رجال ونساء
ومع رسول الله صلى الله عليه وسلم عمه حمزة بن عبد المطلب
وابو بكر بن ابى قحافة الصديق وعلى بن ابى طالب فى رجال من المسلمين
ممن كان اقام مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بمكة ولم يخرج
فيمن خرج الى ارض الحبشة فلقيه نعيم بن عبد الله فقال له اين تريد
يا عمر قال اريد محمدا هذا الصابى الذى فرق امر قريش وسفه
احلامها وعاب دينها وسب آلهتها فاقتله فقال له نعيم والله
لقد غرتك نفسك من نفسك يا عمر اترى بنى عبد مناف تاركيك
تمشى على الارض وقد قتلت محمدا صلى الله عليه وسلم افلا ترجع
الى اهل بيتك فتقيم امرهم قال فاى اهل بيتى قال ختنك وابن
عمك سعيد بن زيد بن عمرو واختك فاطمة بنت الخطاب فقد
والله اسلما وتابعا محمدا على دينه فعليك بهما ونيز ابن هشام در سيرت
خود گفته قال ابن اسحاق فحدثنى عبد الرحمن بن الحارث بن عبد الله

بن عیاش بن ابی ربیعة عن عبد العزیز بن عامر بن ربیعة عن امه ام عبد الله بنت ابی حثمة قالت والله انا لنترحل الی ارض الحبشة وقد ذهب عامر فی بعض حاجاتنا اذ اقبل عمر بن الخطاب حتی وقف علی وهو علی شرکه قالت وکنا نلقی منه البلاء اذی لنا وشدة علینا قالت فقال انه الانطلاق یا ام عبد الله قالت فقلت نعم والله لنخرجن فی ارض الله اذیتمونا وقهرتمونا حتی یجعل الله لنا فرجا قالت فقال صحبکم الله ورأیت له رقة لم اکن اراها ثم انصرف وقد احزنه فیما اری خروجنا قالت فجاء عامر بحاجته تلک فقلت یا ابا عبد الله لو رایت عمر آنفا ورقته وحزنه علینا قال اطمعت فی اسلامه قالت قلت نعم قال لا یسلم الذی رأیت حتی یسلم حمار الخطاب قال یأسا منه لما کان یری من غلظته وقسوته عن الاسلام پس در عقل کدام عاقل راست می آید که کسیکه در عالم ارواح با حضرت رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم تعارف داشته تصدیق کند رسالت ونبوت آنجناب باشد ونیز باین مرتبه رفیعه وفضیلت سنیه ممتاز باشد که قبل خلق حضرت آدم بجهت اظهار کرامت وبزرگی او را جدا آفند او با جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در یمین عرش مطهر جا دهند متلوث باوساخ متقذره خبیثه حقد وشنان وکفر وعدوان گردد که مرتکب اساءت ادب در تلقیب آنحضرت شود وقصد قتل آنجناب نماید فلا حول ولا قوة الا بالله واستعیذ بالله من استهواء الشیطان علی قلب الانسان

وجعله اعمی لا یبصر واصم لا یسمع فیصیر مبهوتا کالمتخبط الحیران ولنعم ما افاد فی الحجج الباهرة فی جواب هذه الفقرة القصیرة القاصرة الصادرة من المخاطب الحاوی للفضائل الفاخرة وحدیث الارواح جنود مجندة الخ مطلقا تایید روایت موضوعه مذکوره نمیکند چه اگر روح عمری مع اخوان او با روح نبوی در عالم ارواح باهم متعارف وایتلاف میداشتند عمر بن الخطاب بعد بعثت آن حضرت صلی الله علیه وسلم تا شش سال در صدد ازراء وایذاء آنحضرت علیه وآله الصلوة والسلام مانند ابوجهل از اقران شقاوت اقتران گوی سبقت نمی برد وچون بخوف دعای بد آنجناب صلی الله علیه وآله وسلم در ظاهر بربقه اسلام داخل شده باز زبان طعن بر اقوال وافعال آنسرور علیه وآله الصلوة والسلام نمیکشاد ودر مضایق پیکار آن اخیار صلی الله علیه وآله وسلم را تنها گذاشته عار فرار بر قرار ضیا نمیکرد ظهور این امور از وی وامثال او دلیل کمال مباینت ومنافرت در آن عالم است انتهی **قوله** وبعد اللتیا والتی دلالت بر مطلوب ندارد **اقول** کابلی عمدة الکبرا با وجود آنهمه جور وجفا ومهاجرت انصاف ووفا ومتارکت آزرم وحیا ومخالفت ولا وصفا وایثار تجبر وتنطع وتعمق سراپا خطا وابداع غرائب مکابرات ومجازفات جالبه انواع طعن واستهزا جسارت بر منع دلالت این حدیث شریف بر مدعا ننموده اکتفا بر محض قدح وجرح ومعارضه آن بروایات شافعیه غیر واقعیه ودعوی عدم احتجاج بمثل این اخبار اگرچه ثابت هم شود فرموده لکن مخاطب عمدة الاعیان والحذاق بسبب مزید انهماک در مبالغه واغراق

در محالفت شقاق و مخالفت نفاق حتما و جزما نفی دلالت این حدیث شریف
برمدعای خود نماید و طریق مزید مجادلت و مجازفت سراسر مکابرت می پیماید بلا
خوف و هراس از مواخذه و طعن و تشنیع محققین جلالت اساس بغرض اکتفا
تخدیع و وسواس و ایقاح اشباه ناس در اشتباه و التباس و ترویج روح اول
من قاس در مقام نفی دلالت میفرماید زیرا که شرکت حضرت امیر در نور نبوی
مستلزم وجوب امامت او بلافصل نمیشود و برین تعلیل معلل معلول و نفی
و ابطال مدخول و جحد مذموم و مرذول و اجترا و اعتدای نامقبول و تعسف و تصلب
نامعقول و هزل مستاصل اساس فضل بیکار و فضول از اکتفا نفرموده طالب
میشود بیان ملازمت را درین هر دو امر جلیل القدر جمیل الفخر اعنی شرکت حضرت
امیر المومنین علیه السلام در نور نبوی و وجوب امامت آنحضرت بلافصل بوجهی
که غبار منع بران ننشیند و بسبب مزید انهماک در انکار سراسر خسار اقشاع و تقشع
بر اثارت قتار و غبار منع صریح البوار نفرموده بمزید مجانبت از عناد و لداد
و عدم استحیا از تشنیع نقاد و فرط شغف و وله بابطال فضل وصی سرور انبیا
امجاد صلی الله علیه و آله الی یوم التناد لفظ نکر صریح الهذر و دونه خرط
القتاد که سابقا عنقریب در بیان وجه چهارم از اوجه حدیث تشبیه حوالهٔ قلم
زرین رقم نموده بر زبان گهربار میراند و این کلمات اربعه مسوقه برای [illegible] اول
ثلثه و را. نعم معاویة الغاویة در کمال وهن و بطلان و نهایت رکاکت و سخافت
آن بروشن و عیان و دلالت حدیث شریف بر مدعا نهایت مستنیر و مستغنی
از بیان و استلزام اتحاد نور جناب امیر المومنین علیه السلام با نور نبوی وجوب امامت

آنحضرت

آنحضرت را بلافصل باقصای مرتبه اوضح و ظاهر و لائح و باهر ست و بر ملازمت این
الامرین هرگز غبار منع و عدم تسلیم که مخاطب فهیم قصد بر انگیختن آن و تحقق
سلسلهٔ انصاف و ایقان بسبب آن نموده نمی نشیند و هیچ عاقل متدین و
منصفی متاثم و متدبری متحرج ریب و شبهه دران نمیگزینند و هر کسی که نفحات
نتایج اعتبار و استبصار بمشام او رسیده و از ازهار تفحص اخبار و آثار سرور
اخیار صلی الله علیه و آله الاطهار و استسعاد بملاحظه و مطالعه افادات
علمای کبار و محققین جلیل الفخار چیده دلالت این حدیث شریف را بر مدعا
از اوضح جلیات و ابین قطعیات و اجلای بدیهیات و اصرح اولیات
و اظهر یقینیات می بیند و هر کسیکه پاره از شرم و آزرم و حیا و اندک خوف
از خزی و خسار و افتضاح بین العوام فضلا عن العلماء داشته باشد و من
برد و ابطال این دلالت صریحة البداهة بینة الصراحة نمی چیند و لله الحمد
والمنة که دلالت حدیث شریف بر امامت حقه بلافصل بوجوه سدیده
مسلمهٔ اهل فضل و ادلهٔ ظاهره موجعه قلوب اصحاب کید و محل و براهین
محکمه مولمهٔ صدور ارباب اعتساف و ذل و شواهد حصیفه صریحة الاتقان
والجزل ظاهر و باهر ست وجه اول آنکه در جمله از طرق این حدیث شریف
تصریح بخلافت جناب امیر المومنین علیه السلام وارد شده و این نص صریح را
اکابر ائمه ثقات و جهابذه محققین اثبات روایت کرده اند و عبارات این
حضرات اگرچه سابقا گذشته لکن درین مقام بهیات اجتماعی مذکور می شود
ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب المعروف بابن المغازلی در کتاب مناقب جناب

امیر المومنین علیه السلام گفته قوله علیه السلام کنت انا و علی نوراً بین
یدی الله اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی رحمه الله
قال اخبرنا ابو الحسن علی بن منصور الحلی الاخباری قال حدثنا
علی بن محمد العدوی السمساطی قال حدثنا الحسن بن علی بن زکریا
بن احمد قال حدثنا المقدام العجلی قال حدثنا الفضیل بن عیاض
عن ثور بن یزید عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان الفارسی
قال سمعت حبیبی محمدا صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا و علی
نوراً بین یدی الله عز وجل یسبح الله ذلک النور و یقدسه قبل
ان یخلق الله آدم بالف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور
فی صلبه فلم نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب
ففی النبوة و فی علی الخلافة و شیرویه بن شهردار دیلمی در فردوس الاخبار
فرموده عن سلمان الفارسی انه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق آدم باربعة
الف عام فلما خلق الله تعالی آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم
نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة و
فی علی الخلافة و حموینی در فرائد السمطین علی ما نقل عنه باسناد خود روایت
کرده عن سلمان الفارسی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول خلقت انا و علی بن ابی طالب من نور عن یمین العرش
نسبح الله و نقدسه من قبل ان یخلق الله عز وجل آدم باربعة

عشر الف سنة فلما خلق الله آدم نقلنا الی اصلاب الرجال و
ارحام النساء الطاهرات ثم نقلنا الی صلب عبد المطلب و قسمنا
نصفین فجعل النصف فی صلب ابی عبد الله و جعل النصف فی صلب
عمی ابی طالب فخلقت من ذلک النصف و خلق علی من النصف الآخر
واشتق الله تعالی من اسمائه اسماء فالله عز وجل المحمود و انا محمد و الله
الاعلی و اخی علی و الله فاطر و ابنتی فاطمة و الله محسن و ابنای
الحسن و الحسین و کان اسمی فی الرسالة و النبوة و کان اسمه فی الخلافة
و الشجاعة فانا رسول الله و علی سیف الله و سید علی همدانی شیخ اجازه
والد مخاطب لا ثانی در کتاب مودة القربی میفرماید المودة الثامنة فی
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم و علیا من نور واحد و فیما
اعطی علی من الخصائل ما لم یعط احد من العالمین و بعد ذکر بعض
فضائل آنحضرت میفرماید عن سلمان رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم
باربعة آلاف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه
فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة
و فی علی الخلافة و سید علی همدانی در کتاب روضة الفردوس گفته
الباب الثالث عشر ما روی عن سلمان قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم
باربعة آلاف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه

فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة و صاحب فضل ممتاز و حائز مقامات رفیعه و رود از و عارف حقائق راز و نیاز سید محمد گیسو دراز تصریح را بخلافت جناب امیر المومنین بقطع و یقین ثابت فرموده و استدلال و احتجاج بآن بر غایت ما فی اهل الانکار و الضلال نموده در کتاب اسمار در سمر هفتاد و هفتم گفته بشنو جبرئیل بصورت دحیه کلبی از غیب برسول الله صلی الله علیه وسلم شاهد شدی نه این چنین بود که از صورت خود گشتی بدین صورت شدی و نه این بود که این صورت غیر آن بودی اختلاف اعتبار را اتفاق افتاده است علی الاطلاق این سخن را که مطلق در خارج وجود ندارد میدان و چنین هم میگویند که جبرئیل عقل محمد ست که بصورتی متمثل گردیدی و وضع اشیا مواضعها واقع شدی هر چند اتحاد را خلاف عقل گفته اند اما نه عقلی ست نفی فلک را خلاف عقل کل اینجا باید شاید ترا ظفری بدان بود و نظری بران داری بسیار اسرار در فهم تو آید همین که خلقت انا و علی من نور واحد هم ازینجاست که علی اخ نبی ست اخی بین کل نوعین و شکلین همین معنی داشت ففی النبوة و فیه الخلافة همین اشارت کرد و انت منی کهرون من موسی همین فقره را حدیث میکند کلامنا اشارة و عند من فهم عبادة و احمد بن ابراهیم در جواهر النفائس علی ما نقل عنه گفته روی سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق آدم باربعة الاف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور

فی صلبه و لم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد الله ففی النبوة و فی علی الخلافة و شیخ محمد واعظ هروی در کتاب ریاض الفضائل گفته الفصل الحادی عشر فی کونه صلی الله علیه وسلم و کونه کرم الله وجهه من نور واحد و کونه خلیفة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الله عز و جل انزل قطعة من نور فاسکنها فی صلب آدم فساقها حتی قسمها جزئین فجعل جزء فی صلب عبد الله و جزء فی صلب ابی طالب فاخرجنی نبیا و اخرج علیا وصیا رواه ابو الحسن المغازلی الشافعی فی المناقب و عن سلمان قال سمعت حبیبی محمدا رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا و علی نورا بین یدی الله عز و جل یسبح الله ذلک النور و یقدسه قبل ان یخلق الله آدم بالف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة و فی علی الخلافة رواه ابو الحسن المغازلی من صحاح الاخبار اقول ففی النبوة ای ختم النبوة و قوله و فی علی الخلافة ای ختم الخلافة کما کان صلی الله علیه وسلم خاتم النبوة کذلک کان کرم الله وجهه خاتم الخلافة و ظاهر ست که تاویل هروی نص خلافت را بختم خلافت هراء محض و مراء بحت ست که بتقدیر لفظی بلا دلیل محض تلمیع و تسویل ست با آنکه اگر مراد این باشد که آنجناب خاتم خلافت بواسطه بود و تمری ندارد و نیز اکه خلفای انبیاء سابقین که بواسطه

خلفا و انبیاء علیهم السلام می بودند بلاشبهه جناب امیرالمومنین علیه السلام
خاتم ایشانست و دیگر ائمه علیهم السلام که بعد جناب امیرالمومنین علیه السلام
بودند بهم واسطه خلفا جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم نبودند بلکه
جناب امیرالمومنین علیه السلام درمیان ایشان فاصل و متوسط بود وجه
دوم آنکه جمعی از اساطین اعاظم و شیوخ افاخم سنیه در جمله از طرق این حدیث
شریف تصریح بوصایت جناب امیرالمومنین علیه السلام نقل کرده اند
کتاب المناقب گفته اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی
ابو عبدالله محمد بن علی بن مهدی السقطی الواسطی املاء قال
اخبرنا احمد بن علی القوادیری الواسطی نا محمد بن عبدالله بن ثابت
نا محمد بن مصفا نا بقیة بن الولید عن سوید بن عبد العزیز
عن ابی الزبیر عن جابر بن عبدالله عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال ان الله عز و جل انزل قطعة من نور فاسکنها فی صلب آدم
فساقها حتی قسمها جزئین جزء فی صلب عبدالله وجزء فی
صلب ابی طالب فاخرجنی نبیا واخرج علیا وصیا و احمد بن محمد بن
احمد الحافی الحسینی الشافعی در تبر مذاب فی بیان ترتیب الاصحاب بعد نقل
حدیثی از مسند احمد بن حنبل و مناقب جناب امیرالمومنین علیه السلام تصنیف
او گفته و روی ایضا فی الکتابین المذکورین یعنی المسند و المناقب
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال کنت انا و علی نورا بین یدی الله
عز و جل قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم

قسم ذلک فیه و جعل ذلک جزئین فجزء انا وجزء علی و زاد صاحب
کتاب الفردوس ثم انتقلنا حتی صرنا فی عبد المطلب فکان لی النبوة
ولعلی الوصیة و بدیهی اولی ست که مراد از لفظ وصایت حسب تبادر
وصایت عامه است که مرادف خلافت و امامت است و تاویل آن بوصایت
جزئیه ناقصه مثل تاویل متعصبین اهل کتاب نصوص نبوت جناب
سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین بالمطلق از ارتفاع و علو مرتبه
ظاهریه یا نبوت خاصه عرب و چنانچه بطلان این تاویل
علیل که محض اضلال و تسویل است ظاهر است همچنین بکمال
شناعت تاویل وصایت وصی برحق بوصایت جزئیه ناقصه
غیر عامه واضح و نیز قرین گردانیدن جناب رسالتماب
صلی الله علیه و آله وسلم وصایت جناب امیرالمومنین علیه السلام را
بانبوت خود دلیل صریحیست برآنکه این وصایت وصایت عامه است که مرتبتی ست
بس عظیم و منزلتی ست نهایت فخیم و تالی رتبه نبوت ست چنانچه نبوت
آنحضرت متفرع است بر نور آن حضرت و تقدم خلق آن بر خلق حضرت
آدم علیه السلام همچنین وصایت جناب امیرالمومنین علیه السلام متفرع است
بر نور آنحضرت و تقدم خلق آن و ظاهر ست که تفرع وصایت جزئیه ناقصه
بر نور و تقدم خلق آن بر حضرت آدم علیه السلام و مقابله آن بانبوت سرور انام
صلی الله علیه و آله الکرام نهایت رکیک و مستبشع ست پس هیچ عاقلی بعد لحاظ
این تفرع و مقابله صریح ابا از التزام حمل وصایت بر وصایت عامه که مرادف

امامت مطلقه وخلافت عامه است نمی تواند کرد ولله الحمد علی ذلک وجه سوم آنکه از ملاحظه طرق عدیده حدیث نور بعد جمع وتطبیق آن واضح وظاهرست که نور جناب امیرالمؤمنین علیه السلام در وقت اتحاد آن بنور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم وبودن آن پیش خدای عزوجل در یمین عرش بتسبیح وتقدیس وتهلیل وتجمید حق سبحانه وتعالی مشغول بود چنانچه در روایتی که ابن عبدالبر در بهجة المجالس نقل کرده مذکورست خلقت انا وعلی من نور واحد نسبح الله تعالی بمنة العرش ودر حدیثی که ابوالحسن بن المغازلی در کتاب المناقب باسناد خود از حضرت سلمان روایت کرده مذکورست کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل یسبح الله ذلک النور ویقدسه واین روایت را محمد واعظ هروی هم در ریاض الفضائل از ابن المغازلی نقل نموده ودر حدیثی که ابن المغازلی باسناد خود از حضرت ابی ذر روایت کرده مذکورست کنت انا وعلی نورا عن یمین العرش یسبح الله ذلک النور ویقدسه ودر روایتی که دیلمی در کتاب فردوس الاخبار آورده واردست کنت انا وعلی نورا بین یدی الله مطیعا یسبح الله ویقدسه ودر حدیثی که عاصمی باسناد خود از انس بن مالک روایت نموده ماثورست خلقت انا وعلی بن ابی طالب من نور واحد نسبح الله عز وجل فی یمنة العرش ودر روایتی که نطنزی در کتاب الخصائص آورده مذکورست خلقت انا وعلی بن ابی طالب من نور عن یمین العرش یسبح الله ویقدسه ودر روایتی که اخطب خوارزم در کتاب المناقب

ذکر

ذکر نموده منقول ست انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل مطیعا یسبح الله ذلک النور ویقدسه ودر حدیثی که ابن عساکر آنرا در تاریخ الشام علی ما نقل الکنجی روایت نموده ماثورست کنت انا وعلی نورا بین یدی الله مطیعا یسبح الله ذلک النور ویقدسه ودر حدیثی که ابن سبع اندلسی آنرا در کتاب الشفاء روایت کرده واقع ست خلقت انا وعلی من نور واحد یسبح الله علی متن العرش واین حدیث را ابراهیم وصابی در کتاب الاکتفاء ومحمد واعظ هروی در ریاض الفضائل ومحمد صدر عالم در معارج العلی وغلام علی آزاد بلگرامی در شجره طیبه هم وارد نموده اند ودر حدیثی که حموینی در فرائد السمطین باسناد خود از حضرت سلمان روایت کرده واردست قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی بن ابی طالب من نور عن یمین العرش یسبح الله ویقدسه ونیز در روایتی که بطریق دیگر از حضرت سلمان آورده مذکورست کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل مطیعا یسبح الله ذلک النور ویقدسه ودر روایتی که محمود طالبی در نزل السائرین آورده مذکورست کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل مطیعا یسبح الله ذلک النور ویقدسه ودر روایتی که علی همدانی در روضة الفردوس آورده مذکورست کنت انا وعلی بین یدی الله نورا مطیعا یسبح الله ذلک النور ویقدسه ودر حدیثی که حموینی آنرا باسناد خود از ابوهریره روایت نموده واردست خلق الله تعالی

ابا البشر و نفخ فیه من روحه التفت آدم یمنة العرش فاذا نور
خمسة اشباح سجدا و رکعا و پر ظاهر ست که این تقدیس و تمجید قبل از خلق
حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام بمدتی بس دراز و طویل که در تعدادش الفاظ
مختلفه در طرق حدیث وارد شده بوده پس این تسبیح تقدیس باعث تقدیس
و تمجید تمامی مخلوقات و اصناف کائنات من الانبیاء و غیرهم که من بعد بحیز
وجود آمده اند گردیده و نوری که این تقدیس و تمجید از و بظهور رسیده بمفاد
حدیث من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامة
مستحق ثواب همه تسبیحات و تقدیسات رب بریات الی یوم القیام بوقوع خواهد
شده و ذلك فضيلة بالغة و جليلة سابغة و مرتبة رفيعة و منزلة
منيعة و علامه سبکی در شفاء الاسقام فی زیارة خیر الانام بعد ذکر احادیث
والدرجات انبیا علیهم السلام گفته والکتاب العزیز یدل علی ذلك
ایضا قال الله تعالی و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا
بل احیاء عند ربهم یرزقون و اذا ثبت ذلك فی الشهید یثبت فی
حق النبی صلی الله علیه و سلم بوجوه احدها ان هذه رتبة شریفة
اعطیت للشهید کرامة له و لا رتبة اعلی من رتبة الانبیاء و لا شك
ان حال الانبیاء اعلی و اکمل من حال جمیع الشهداء فیستحیل ان یحصل
کمال للشهداء و لا یحصل للانبیاء لا سیما هذا الکمال الذی یجب
زیادة القرب و الزلفی و النعم و الانس بالعلی الاعلی و الثانی ان
هذه الرتبة حصلت للشهداء اجرا علی جهادهم و بذلهم انفسهم

لله تعالی

صح الباب التاسع فی حیوة الانبیاء علیهم الصلوة والسلام

لله تعالی و النبی صلی الله علیه و سلم هو الذی سن لنا ذلك
و دعانا الیه و هدانا له باذن الله تعالی و توفیقه و قد قال
صلی الله علیه و سلم من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر
من عمل بها الی یوم القیامة و من سن سنة سیئة فعلیه
وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیامة و قال صلی الله علیه
و سلم من دعا الی هدی کان له من الاجر مثل اجور من یتبعه
لا ینقص ذلك من اجورهم شیئا و من دعا الی ضلالة کان علیه
من الاثم مثل آثام من یتبعه لا ینقص ذلك من آثامهم شیئا
و الاحادیث الصحیحة فی ذلك کثیرة مشهورة فکل اجر حصل
للشهید حصل للنبی صلی الله علیه و سلم مثله و الحیوة
اجر فیحصل للنبی صلی الله علیه و سلم مثلها زیادة علی ماله
صلی الله علیه و سلم من الاجر الخاص من نفسه علی هدایته
للمهتدی و علی ماله من الاجور علی حسناته الخاصة من الاعمال
و المعارف و الاحوال التی لا تصل جمیع الامة الی عرف نشرها
و لا یبلغون معشار عشرها و هکذا نقول ان جمیع حسناتنا
و اعمالنا الصالحة و عبادات کل مسلم مسطور فی صحائف
نبینا صلی الله علیه و سلم زیادة علی ماله من الاجور و یحصل
له صلی الله علیه و سلم من الاجور اضعاف مضاعفة
لا یحصرها الا الله تعالی و یقصر العقل عن ادراکها فان کل

شهید وعامل الی یوم القیمة یحصل له اجر ویتجدد لشیخه فی الهدایة
مثل ذلک الاجر ولشیخ شیخه مثلاه وللشیخ الثالث اربعة وللرابع ثمانیة
وهکذا یضعف فی کل مرتبة الاجور الحاصلة الی ان تنتهی الی
النبی صلی الله علیه وسلم فاذا فرضت المراتب عشرة بعد النبی
صلی الله علیه وسلم من الاجر الف واربعة وعشرون فاذا اهتدی
بالعاشر حادی عشر صار اجر النبی صلی الله علیه وسلم الفین
وثمانیة واربعین وهکذا کلما ازداد واحد یتضاعف ما قبله ابدا
الی یوم القیمة وهذا امر لا یحصرها الا الله تعالی ویقصر العقل عن
کنه حقیقته فکیف اذا اخذ مع کثرة الصحابة وکثرة التابعین
وکثرة المسلمین فی کل عصر فکل واحد من الصحابة یحصل له بعدد
الاجور التی یترتب علی فعله الی یوم القیمة وکل ما یحصل لجمیع
الصحابة حاصل بجملته للنبی صلی الله علیه وسلم وبهذا یظهر
رجحان السلف علی الخلف فانه کلما ازداد الخلف ازداد اجر السلف
ویتضاعف بالطریق الذی نبهنا علیه ومن تامل هذا المعنی
ورزق التوفیق انبعثت همته الی التعلیم ورغب فی نشره لیتضاعف
اجره فی حیاته وبعد موته علی الدوام ویکف عن احداث البدع
والمظالم من المکوس وغیرها فانها یضاعف علیه بالطریق التی
ذکرناها ما دام یعمل بها فیتامل المسلم هذا المعنی وسعادة
الهادی الی الخیر وشقاوة الداعی الی الشر انتهت ازین عبارت سراسر

بوضوح

بوضوح میرسد که بمودای حدیث شریف من سن سنة حسنة فله اجرها
واجر من عمل بها الی یوم القیامة ودیگر احادیث صحیحه کثیره اجر همه
شهدا ابرار باحترام وصحابه کرام بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
که سنت سنیة اعمال صالحه وعبادات وحصول اجر آن از نکوکاران
بسبب هدایت آنجناب است میرسد بلکه بهمین وجه متین تمامی حسنات واعمال
صالحه وعبادات رابحه هر مسلم در صحائف آنجناب مرقوم ومسطور است
وچون نور جناب امیر المومنین علیه السلام با نور آنحضرت متحد بوده تسبیح
وتقدیس خداوند عالم قبل از خلق حضرت آدم علیه السلام ودیگر انبیا
وجمیع امم میکرد لامحاله اجر تسبیح وتقدیس جمیع انام الی یوم القیام
در جرید حسنات آنجناب هم ثبت خواهد شد واین مکرمت رائعه ومنقبت ناصعه است
که عقل از ادراک فضل آن قاصر وذهن در بلوغ کنه آن خاسر وسعید گازرونی
در منتقی گفته عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه قال کنت نورا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق الله عز وجل
آدم باعام یسبح فتسبح الملائکة بتسبیحه فلما خلق الله تعالی آدم
القی ذلک النور فی صلبه فقال صلی الله علیه وسلم
فاهبطنی الله تعالی الی الارض فی صلب آدم وجعلنی فی صلب نوح
وقذفنی فی صلب ابراهیم ثم لم یزل تعالی ینقلنی من الاصلاب الکریمة
والارحام الطاهرة حتی اخرجنی بین ابوی لم یلتقیا علی سفاح قط
ودیار بکری در خمیس گفته عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم

انه قال كنت نورا بين يدي الله قبل ان يخلق الله عزّ وجلّ آدم باربعة
عشر الف عام يسبّح ذلك النور وتسبّح الملائكة بتسبيحه فلمّا خلق الله آدم
القى ذلك النور فى صلبه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلّم
فاهبطنى الله الى الارض فى صُلب آدم وجعلنى فى صلب نوح فى السفينة
وقذفنى فى النار فى صلب ابراهيم ثمّ لم يزل ينقلنى من الاصلاب
الكريمة والارحام الطاهرة حتى اخرجنى من ابوى لم يلتقيا على سفاح
قط اين روايت دلالت دارد بر آنكه نور جناب سالتمآب صلى الله عليه وآله وسلم
قبل خلق حضرت آدم بدو هزار سال مخلوق شده وآن نور تسبيح ميكرد وبسبب
تسبيح آن نور ملائكه تسبيح ميكردند وچون نور علوى با نور نبوى متحد ومتصل
بوده وانفصالى وانحيازى وانقسامى وانفرادى نداشته نور جناب امير المومنين
عليه السلام هم مخلوق قبل حضرت آدم عليه السلام بدو هزار سال وسبب تسبيح
ملائكه براى رب متعال باشد پس چگونه تقديم وهدايت كفر وقهر ولو سلموا ظاهرا
بعد بر بهة من الدهر براستاد ملائكه مقربين وسبب اصلى تسبيح رب العالمين
روا باشد هل هذا الاجور شديد وعسف عنيد وحيف بعيد وظلم
مديد **وجه چهارم** آنكه سابقا شنيدى كه حموينى در فرائد السمطين
على ما نقل عنه باسناد خود روايت كرده عن ابى هريرة عن النّبى صلى الله
عليه وسلّم انه قال خلق الله تعالى ابا البشر ونفخ فيه من روحه
التفت آدم يمنة العرش فاذا نور خمسة اشباح سجّدا وركّعا
قال آدم يا ربّ هل خلقت احدًا من طين قبلى قال لا يا آدم

قال فمن هولاء الخمسة الذين اراهم فى هيئتى وصورتى قال
هولاء خمسة من ولدك لولا هم ما خلقتك هولاء خمسة
شققت لهم خمسة اسماء من اسمائى لولا هم ما خلقت الجنّة
ولا النار ولا العرش ولا الكرسى ولا السماء ولا الارض ولا
الملائكة ولا الانس ولا الجنّ فانا المحمود وهذا محمّد وانا العالى
وهذا علىّ وانا الفاطر وهذه فاطمة وانا الاحسان وهذا الحسن
وانا المحسن وهذا الحسين آليت بعزّتى انه لا يأتينى احد بمثقال
حبّة من خردل من بغض احدهم الا ادخلته نارى ولا ابالى
يا آدم هؤلاء صفوتى بهم انجيهم وبهم اهلكهم فاذا كان لك الى
حاجة فبهولاء توسل فقال النّبى صلى الله عليه وسلم نحن
سفينة النجاة من تعلق بها نجى ومن حاد عنها هلك فمن
كان له الى الله حاجة فليسال بنا اهل البيت ازين روايت
سراپا هدايت ظاهر وواضح است كه هرگاه حضرت آدم عليه السلام
زيارت خمسه آل عبا عليهم الاف التحية والثنا كه اشباح نور در يمين
عرش بودند نمود وحق تعالى را سوال از ايشان كرد بارى تعالى ارشاد
فرمود هؤلاء خمسة من ولدك لولاهم ما خلقتك ودر روايت
نطنزى كه سابقا مذكور شد وارد است كه حضرت آدم هرگاه
سوال فرمود كه آيا خلق كرده خلقى را كه او احب باشد بسوى تو
از من حق تعالى بجواب سوال در مرتبه چهارم ارشاد فرمود نعم ولولاهم

ارشاد نمودن حق تعالى بجناب حضرت آدم عليه السلام در حق خمسه آل عبا صلوات الله عليهم لولاهم ما خلقتك وقتيكه آنحضرت اشباح نورانيه ايشان را زيارت نمود وسوال كرد حق تعالى را از ايشان

ما خلقتك پس معلوم شد که جناب امیر المومنین علیه السلام مثل جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم سبب اصلی ایجاد حضرت آدم و جمیع انبیا و اوصیا علیهم السلام بوده و هذا غایة الشرف والعلاء و نهایة الفضل والسناء الذی یقصر عن ادراکه کنه الالباب الذکیة و یخسأ عن الوصول الی وائله فضلا عن اقاصیه الافهام الزکیة و ظاهرست که حضرات ثلثه ازین مرتبت شامخه و منزلت باذخه بمراحل شاسعه دور و از وصول این مجد باذخ و فخر زاهر یقینا محروم و مهجور پس تقدیم شان بر آنحضرت اقبح ظلم و جور محظور نزد ارباب حدس و شعور هل یستوی الاعمی والبصیر ام هل تستوی الظلمات والنور و نیز ازین روایت ادوع شبهات اهل لجاج و خلاعت واضح ست که حق تعالی در حق خمسهٔ آل عبا علیهم الاف التحیة والثنا فرموده هؤلاء صفوتی بهم انجیهم و بهم اهلکهم پس معلوم شد که جناب امیر المومنین علیه السلام مثل جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم صفوهٔ خلائق و موجب نجات و سبب استخلاص شان از مهالک بوائق و شدائد مضائق و موجب ثبات و قیام شان در مداحض مزالق بوده فکیف یجوز احد من اهل الاستبصار تقدم الثلثة الخائضین فی غمار الکفر برهة من الاعصار علی صفوة الخلق المنجی لهم من العطب والبوار المنقذ ایاهم من الشجب والتبار والصائن عن اقتحامهم فی الردی والخسار

و نیز از ارشاد حق سبحانه و تعالی فاذا کان لك الیّ حاجة فبهؤلاء توسّل ظاهرست که حضرت آدم علیه السلام مامور بود باینکه توسّل نماید بخمسهٔ اطهار صلوات الله و سلامه علیهم مدی اختلاف اللیل والنهار در قضای حاجات و اسعاف مامولات پس افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام از حضرت آدم و دیگر انبیا علیهم السلام بکمال وضوح و ظهور متحقق شد فکیف یجوز تقدّم الثلثة المتهالکین علی الهلاك والتباب علی من امر آدم علیه السلام بالتوسل الیه فی نجاح المطالب و کشف الصعاب و حضرت آدم علیه السلام حسب امر الهی بخمسهٔ نجبا علیهم الاف التحیة والثنا توسل هم نموده و سوال قبول توبه بحق این حضرات نموده بشرف اجابت دعا و دفع لاوا مشرف گردید و ابن المغازلی در کتاب مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام گفته قوله تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات اخبرنا احمد بن محمد بن عبد الوهاب اجازة انا ابو احمد عمر بن عبد الله بن شوذب ثنا محمد بن عثمان قال حدثنی محمد بن سلیمان بن الحارث نا محمد بن علی بن خلف العطار نا الحسین الاشقر نا عمرو بن ابی المقدام عن ابیه عن سعید بن جبیر قال سئل النبی صلی الله علیه و سلم عن الکلمات التی تلقاها آدم من ربه فتاب علیه قال سئله بحق محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین الا تبت

علی فتاب علیه و در روایت نطنزی که سابقا گذشته وارد ست فلما اقترف الخطیئة قال یا رب اسالك بمحمد و علی و فاطمة والحسن والحسین لما غفرت لی فغفر الله له فهذا لك قال الله عز وجل فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه و جلال الدین سیوطی در تفسیر در منثور تحت آیه فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم گفته اخرج ابن النجار عن ابن عباس قال سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الکلمات التی تلقاها آدم من ربه فتاب علیه قال سأل بحق محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین الا تبت علی فتاب علیه و مرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا گفته اخرج الدارقطنی وابن النجار عن ابن عباس رضی الله عنه قال سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الکلمات التی تلقاها آدم من ربه فتاب علیه قال سأل بحق محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین الا تبت علی فتاب علیه و ملا معین در معارج النبوه در فصل دوم در بشاراتی که تعلق بملائکه و انبیا علیهم السلام دارد گفته واقعه ششم نیز بشارت آدم صفی ست امام جعفر صادق رضی الله عنه در تفسیر آیه کریمه فتلقی آدم من ربه کلمات می فرماید که آدم و حوا در حینی که بر سریر جنت متکی بودند و از زندگانی بروفق کامرانی

غیر مشتکی حق تعالی جبرئیل امین را علیه السلام بفرستاد تا آدم را علیه السلام بر منازل و قصور و درجات جنت سیر دهد جبرئیل دست آدم علیه السلام گرفته بمنزلی آورد که بنای خشتی از زر و خشتی از نقره بود و کنگرهای آن از زمرد اخضر درین قصر تختی بود از یاقوت احمر بنگاشته و بر بالای آن تخت قبه از نور بر افراشته و دران قبه بر بالای آن تخت صورتی در غایت حسن و جمال ترتیب داده تاجی از نور بر سروی نهاده و دو گوشواره از لولو در گوش وی در آورده و قلاده از نور در گردن او کرده آدم از غایت صباحت و ملاحتش انگشت حسرت در دندان حیرت گرفته حسن و جمال حوا را در جنب آن فراموش ساخت پرسید یا رب ما هذه الصورة خطاب آمد که این صورت فاطمه زهرا است دختر محمد مصطفی و آن تاج نور بر سر او نمودار پدر بزرگوار اوست علیه من الصلوة افضلها و آن قلاده نور در گردن او مثال شوهر عالی مقدار او علی کرم الله وجهه و آن دو گوشواره چون لالی

زاهره کنایه از دو فرزندان ارجمند فرمان بردار او
رضوان الله علیهما بعد از ان بر بالای سر نظر کرد
پنج در دید گشاده و بر کتابه هر یک کلمه از نور مثبت
ساخته بر بالای یک در نوشته بود انا المحمود
وهذا محمد و بر فرق دو بن دیگر رقم زده بود انا
العلی الاعلی و بر کتابه منظر سیم این کتابت کرده بود
که انا الفاطر و هذه فاطمة و بر عصابه روزن دیگر این کلمه
مرقوم ساخته بود که انا المحسن وهذا الحسن و بر ایوان منفذ پنجم این
ترکیب ثبت فرموده بود که منی الاحسان وهذا حسین جبرئیل
علیه السلام فرمود که ای آدم این کلمات با برکات و این اسامی
گرامی را بخاطر سپار که روزی شاید بتذکار این کلمات محتاج
گردی بعد از انکه سیصد سال بجهت ارتکاب زلت گریسته بود
بمقتضای ندای هاتف غیبی باین کلمات مستعد گشته گفت
یا محمود یا علی الاعلی و یا فاطر و یا محسن یا منك الاحسان
بحق محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین ان تغفر لی
وتقبل توبتی یا غفور از جانب قدس خداوندی جل و علا
وحی آمد که ای آدم اگر از من مجرمان تمامی ذریت خود را
خواست میکردی ببرکت این پنج همه مغفور می ساختم
فذلك قوله فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه

وهذا علی

وجه پنجم آنکه این حدیث دلالت صریحه دارد بر آنکه نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام
با نور انور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم باهم متقدم بر وجود
حضرت آدم بود و تقدم هم تقدم نهایت طویل بود زیرا که از روایت
عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل و ابن مردویه اصبهانی و ابن المغازلی
و دیلمی عاصمی و نطنزی و شهردار دیلمی و اخطب خوارزم و ابن عساکر
علی مارواه الکنجی و صالحانی و مطرزی و صدر الافاضل خوارزمی
و محب طبری و احمد بن محمد حافی و ابراهیم و صابی و محمد واعظ هروی
و محمد صدر عالم نقلا من هولاء الخمسة عن احمد و حموینی و محمود طالبی
در کزینی نقلا عن الاخطب و زرندی و سید علی همدانی و جمال الدین محدث
و شیخ بن علی جفری ظاهرست که این تقدم چهارده هزار سال بود و از روایت
خطیب بغدادی و ابن عساکر که محمد بن یوسف کنجی آنرا نقل نموده واضح ست
که این تقدم چهل هزار سال بود پس افضلیت آنجناب از جمیع خلائق علی
العموم حتی الانبیاء السابقین المبعوثین من جانب الحی القیوم لهدایة
کل جهول ظلوم و از حضرت آدم بالخصوص ثابت و متحقق گشت و ظاهر است
که افضل متعین ست برای خلافت و نور منور الهی تابع ظلمت بلفهر نامتناهی
نمیتواند شد حیرانم که مخاطب چرا با وصف ظهور این ملازست که اظهار از
شمس ست دریافت آن نتوانست نمود و لنعم ما افاد ابن بطریق سقاه الله برحمته
اطیب رحیق واسکنه من الجنان فی روض نضید انیق حیث قال
فی العمدة بعد نقل هذا الخبر و غیره فهذه الاخبار الواردة عن

ابن حنبل و الثعلبی و ابن المغازلی و الدیلمی تصرح بلفظ الخلافة
بلا ارتیاب فلینظر فی ذلک ففیه کفایة و مقنع لمن تامّله بعین
الانصاف فما بعد بیان الخلافة بیان للملتمس و لا منار لمقتبس و لا دلیل
یستفاد و لا علم یستزاد ثم کونه معه علیهما السّلام نورا بین
یدی الله تعالی قبل ان یخلق الله تعالی آدم باربعة عشر الف عام
سبحان الله تعالی ما لا یقدر احد ان یدعی فیه مماثلة او مداخلة
و دلالت تقدم نور جناب امیر المومنین علیه السلام با نور جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم بر افضلیت آنجناب از انبیا و غیر انبیا خود ظاهرست
که در حد ضروریات داخل شده و بهمین جهت ابن الجوزی و ابن روزبهان
و کابلی دل به تصدیق این حدیث نداده آنرا بجد و جهد تمام موضوع میگردانند
و بدیهی ست که برای تقدیم خلقت نور جناب امیر المومنین علیه السلام
بر سائر خلق وجهی باید و آن نیست مگر افضلیت و اشرفیت آنجناب
و اگر با وصف افضلیت دیگران نور آنجناب از قبل خلق شود عبث
بر و تعالی بلکه ظلم او تعالی شانه لازم آید و از جمله بدیهیات اولیه و قطعیات
یقینیه است که تقدم خلق نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
بر حضرت آدم علیه السّلام دلالت بر افضلیت آنحضرت دارد پس همچنین
تقدم خلق جناب امیر المومنین علیه السّلام و مساوات آن با نور نبوی
بمقتضای تنصیف ست دلالت صریحه بر افضلیت حضرت آدم و دیگر انبیا
علیهم السلام و جمیع خلق سوای جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین

خواهد کرد

خواهد کرد و جمیع فضائل و مزایا و محاسن و مکارم که برای جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم بسبب تقدم خلق نور آنحضرت حاصل شده بعینها
همان فضائل و محاسن سوای نبوت برای نفس رسول ثابت و متحقق خواهد شد
و چون محتمل ست که بسبب مزید عجز و تشویر و غایت مراء و لجاج و نهایت
مکابره و مجادله و اعوجاج العیاذ بالله در ابطال این فضیلت عظیمه نبویه
که راس فضائل و ینبوع محاسن و مبدأ مآثر و ماخذ مکارم و اجل مناقب است
بکوشند و بانکار دلالت آن علی تقدیر التسلیم بر افضلیت خاتم النبیین صلی الله
علیه و آله اجمعین خرد شند و اخلاف غایت خلاف و نهایت اعتساف و شند
و کاسات اقصای وقاحت و جسارت و صفاقت و خلاعت بنوشند و در دین
و اسلام ظاهری راهم بسبب ابتلای حب ثلثه و تنغص از فضائل علویه فروشند
لهذا ناچار در وجوه آتیه تصریحات علمای کبار و اساطین عالی تبار و جهابذه
جلیل الفخار و منقدین اخبار و نبهای معروفین موسومین بنهایت اعتماد
و اعتبار و مدققین معروفین باقصای حذق اشتهار حواله خامه حقائق نگار
مینمایم **وجه ششم** آنکه علامه شرف الدین ابو عبدالله محمد بن سعید بن حماد
بن محسن بن عبدالله بن صنهاج بن هلال البوصیری صاحب قصیده برده
در قصیده همزیه که ابن حجر مکی در مدح و ثنا و وصف اطرائی آن مولف در منح
مکیه گفته و اجمع ما حوته قصیدته من مآثره یعنی رسول الله صلی الله
علیه و سلم و خصائصه و معجزاته و افصح ما اشارت الیه منظومه من
بدائع کمالاته ما صاغه صوغ التبر الاحمر و نظمه نظم الدر و الجوهر

مع قصیده همزیه از شرح ابن حجر

الشيخ الامام العارف الكامل الهمام المتقن المحقق البليغ الاديب المدقق
امام الشعراء واشعر العلماء وابلغ الفصحاء وافصح الحكماء الشيخ شرف الدين
ابو عبد الله محمد بن سعيد بن حماد بن محسن بن عبد الله بن صنهاج بن
هلال الصنهاجي كان احد ابويه من بوصير الصعيد والاخر من دلاص
فركبت النسبة منهما فقيل الدلاصيري ثم اشتهر بالبوصيري قيل ولعلها
بلد ابيه فغلبت عليه ولد سنة ثمان وستمائة واخذ عنه الامام ابو حيان
والامام اليعمري وابو الفتح بن سيد الناس ومحقق عصره العز بن جماعة
وغيرهم وتوفي سنة ست او سبع وتسعين وستمائة على ما قاله
المقريزي لكن صوب شيخ الاسلام العسقلاني انه توفي سنة اربع وتسعين
وكان من عجائب الدهر في النظم والنثر ولو لم يكن له الا قصيدته المشهورة
بالبردة التي تسبب نظمها عن وقوع فالج به اعيى الاطباء ففكر في
اعمال قصيدة يتشفع بها اليه صلى الله عليه وسلم وبه الى ربه
فانشأها فرآه ماسحا بيده الكريمة عليه فعوفي لوقته ثم لما
خرج من بيته لقيه رجل صالح فطلبها منه سماعها فعجب اذ لم يخبر بها احدا
فقال سمعتها البارحة تنشد بين يديه صلى الله عليه وسلم وهو يتمايل
كتمايل القضيب فاعطاه اياها وقيل انه انشد مدحا بعد نظمها
فرأى النبي صلى الله عليه وسلم في النوم فقرأ عليه شيئا منها
فتفل في عينيه فبرئ لوقته لكفاه ذلك شرفا وتقدما
جزاء لقوله ولو لم يكن له الا قصيدته المشهورة بالبردة
كيف وقد ازدادت شهرتها الى ان صار الناس

يتدارسونها في البيوت والمساجد كالقران وكان يعاني صناعة الكتابة
على الحماة وباشر بلبيس الشرقية ثم تركه ذلك وصحب القطب ابا العباس
المرسي رضي الله عنه وارضاه وجعل جنات المعارف منقلبه ومثواه
فعادت عليه بركته وساعده بحظه وهمته الى ان فاق اهل زمانه
ورزقه الله من الشهرة والحظ ما لم يصل اليه احد من اقرانه فرحمه الله
ورضي عنه ومن قصيدته الهمزية المشهورة العذبة الالفاظ الجزلة
بيان لما صاحبه ۱۲
المباني العجيبة الاوضاع البديعة المعاني العديمة النظير البديعة
التحرير اذ لم ينسج احد على منوالها ولا وصل الى حسنها وكمالها حتى
الامام البرهان القيراطي المولود سنة ست وعشرين وسبعمائة
والمتوفى سنة احدى وثمانين وسبعمائة فانه مع جلالته وتضلعه
من العلوم النقلية والعقلية وتقدمه على اهل عصره في العلوم
العربية والادبية لا سيما علم البلاغة ونقد الشعر واتقان صنعته
وتمييز حلوه من مره ونهايته من بدايته اراد ان يحاكيها ففاته
السبق وانقطعت به الحيل عن ان يبلغ من معارضتها ادنى ارب
وذلك لطلاوة نظمها وحلاوة رسمها وبلاغة جمعها وبداعة
صنعها وامتلاء الخافقين بانوار جمالها وادحاض دعاوى اهل
الكتابين ببراهين جلالها فهي ومن نظائرها الاخذة بازمة
العقول والجامعة بين المعقول والمنقول والحاوية لاكثر المعجزات
والحاكية للشمائل الكريمة على سنن قطع اعناق افكار الشعراء

عن ان تشرئب الى محاكات تلك المحكيات السالمة من عيوب الشعر
من حيث فن العروض كادخال عروض على اخرى وضرب على آخر ومن
حيث فن القوافي كالايطاء وهو تكرير لفظ القافية بمعناه قبل
سبعة ابيات وقيل عشرة وكالاكفاء وهو اختلاف حرف الروي
والاقواء وهو اختلاف حركته لكنها وان شرحت وتعاورتها الافكار
وخدمت تحتاج الى شرح جامع ودستور مانع يجلو عرائس ابكارها
على منصات الالباب مع الاختصار ويظهر مخبيات اسرارها ظهور
الشمس في رابعة النهار ويفتح مقفلات معمياتها عما قد يوجب القصور
والعثار وينبه على نفائس فوائدها وينوه بجلالة عرائس فرائدها
ويعرب عن غرائب تعقيدها ويفصح عن فنون بلاغتها وبدائع تانقها
وتشييدها فاستخرت الله تعالى في شرح كذلك وان كنت لست
هنالك راجيا ان اندرج به في سلك خدمة جنابه صلى الله عليه وسلم
وان اطوق بسببه سوابغ مدده ولحظه الاعظم ومستعينا بالله
ومتوكلا عليه ومفوضا سائر اموري اليه وسائلا منه بدائع الطافه
وتتابع اتحافه وتيسير هذا المطلب ونجاح هذا المارب انه الجواد الكريم
الرؤوف الرحيم وسميته المنح المكية في شرح الهمزية ثم بلغني ان الناظم
سماها ام القرى تشبيها لها بمكة بجامع انها حوت بطريق التصريح
والايماء ما في اكثر المدائح النبوية ومن ثم سميته افضل القرى لقراء ام القرى
وشيخ سليمان جمل در فتوحات احمديه شرح قصيده همزيه گفته ومن لا يبلغ ما منح

متن قصیده همزیه از شرح ابن حجر و فتوح احمدیه تالیف شیخ سلیمان جمل

صلى الله عليه وسلم من النظم الرائق البديع واحسن ما كشف عن كثير من
شمائله من الوزن الفائق المنيع ما صاغه صوغ التبر الاحمر ونظمه
نظم الدر والجوهر الشيخ الامام العلامة الكامل الهمام المحقق البليغ
الاديب المدقق امام الشعراء واشعر العلماء وبليغ الفصحاء وافصح الحكماء
الشيخ شرف الدين ابو عبد الله محمد بن سعيد البوصيري من قصيدته
الهمزية المشهورة العذبة الالفاظ الجزلة المعاني النجيبة الاوضاع العديمة
النظير البديعة التحرير اذ لم ينسج على منوالها ولا وصل الى حسنها وكمالها
احد وقد شرحت شروحا كثيرة فقد شرحها الامام الجوجري بشرحين
وشرحها ابن قطيع المالكي والشمس الدلجي والشيخ ابو الفضل المالكي
والشيخ احمد بن عبد الحق السنباطي والعارف بالله تعالى السيد مصطفى
البكري الصديقي والشيخ الفاضل فريد عصره الامام ابن حجر الهيتمي المكي
وشرحه احسن شروحها وانفعها لكن رايت فيه طولا تتقاصر عنه
الهمم القاصرة فاحببت ان التقط منه بعض عبارات تتعلق بحل المتن
وتقربه للكسالى وربما زدت على عباراته بعض عبارات من تقرير
شيخنا الحفني وسميتها الفتوحات الاحمدية بالمنح المحمدية گفته
انت مصباح كل فضل فما تصدر الا عن ضوئك الاضواء
وابن حجر مكي در شرح اين شعر در منح مكيه گفته انت ايها العلم المفرد الذي
لا تساوى بل لا تدانى مصباح اي سراج فهو مقتبس من قوله تعالى
وسراجا منيرا وكل اسم موضوع لاستغراق افراد المنكر المضاف اليه

له الجوجري بجيمين وراء وياء النسبة جوجر بلد قريب سمنود ۱۲ اتحاف

له الدلجي بالضم وفتح اللام والجيم وقيل بالفتح والسكون نسبة لدلجة قرية بصعيد مصر ۱۲ اتحاف

کماهنا او المعرّف المجموع نحو وکلهم اتیه یوم القیمة فردًا و اجزاء المفرد
المعرف نحو یطبع الله علی قلب کل متکبر جبار باضافة القلب الی متکبر
ای علی کل اجزائه و قراءة التنوین لعموم افراد القلوب ثمّ ان لم یکن
نعتا لنکرة ولا توکیدا لمعرفة بان تلاها العامل کماهنا جازت
الاضافة کماهنا او قطعها نحو وکلا ضربنا له الامثال و اعلم انها
حیث اضیفت لمنکر وجب فی ضمیرها مراعاة معناها نحو وکل شئ
فعلوه فی الزبر و علی کل ضامر یاتین او لمعرف جاز مراعاة لفظها فی الافراد
والتذکیر و مراعاة معناها و کذا اذا قطعت نحو کل یعمل علی شاکلته
وکل اتوه داخرین و انها حیث وقعت فی حیّز النفی بان سبقتها اداته ای حرفه
او فعل منفی نحو ما جاء کل القوم و کل الدراهم لم اجد لم یتوجه
النفی الا لسلب شمولها فیفهم اثبات الفعل لبعض الافراد ما لم یدل
الدلیل علی خلافه نحو والله لا یحب کل مختال فخور مفهومه اثبات
المحبة لاحد الوصفین لکن لا نظر الیه للاجماع علی تحریم الاختیال
والفخر مطلقا و حیث وقع النفی فی حیّزها کقوله صلی الله علیه وسلم
فی خبر ذی الیدین کل ذلک لم یکن توجه النفی الی کل فرد فرد کذا
ذکره البیانیون و انما سقت هذا جمیعه هنا لانه لنفاسته و
کثرة الاحتیاج الیه مما ینبغی ان یستفاد و یحفظ فضل و کمال برز
لغیرک فی الوجود لانک الخلیفة الاکبر الممد لکل موجود و شاهده
ما صح فی خبر آدم فمن دونه تحت لوائی و خبر انما انا قاسم والله یعطی

و خبر

و خبر لو کان موسی حیّا ما وسعه الا اتباعی و خبر انّ ابراهیم قال انما
کنت خلیلا من وراء وراء و آثر التشبیه بالسراج علی القمرین لانه
یقتبس منه الانوار بسهولة و تخلفه فروعه فتبقی بعده و وجه
التشبیه انّ نوره صلی الله علیه وسلم یظهر الاشیاء المعنویة کنور
البصائر و نور السراج یظهر المحسوسة کنور البصر و لا ریب ان المحسوس اظهر
من المعقول من حیث هو معقول فلذا شبّه نوره صلی الله علیه وسلم
لکونه معقولا بنور السراج لکونه محسوسا فلا ینافی ذلک انّ السراج
دونه صلی الله علیه وسلم بل لا نسبة و یمکن ان یکون من التشبیه المقلوب
کما فی قوله تعالی افمن یخلق کمن لا یخلق و اذا تقرر انّ کمالات غیره المشبهة
بالاضواء مستمدة من کماله الذی هو الضوء الاعلی فبسبب ذلک
ما یصدر ای یبرز فی الوجود ضوء ینشأ عن ضوء احد مطلقا
الا عن ضوئک فانت المخصوص بانّک الذی یبرز عن ضوئک الذی
اکرمک الله تعالی به الاضواء کلها من الآیات و المعجزات و سائر المزایا
والکرامات و ان تاخر وجودک عن جمیع الانبیاء علیهم السلام
لانّ نور نبوتک متقدم علیهم بل و علی جمیع المخلوقات و شاهده
حدیث عبد الرزاق بسنده عن جابر رضی الله عنه یا رسول الله
اخبرنی عن اول شئ خلق الله قبل الاشیاء قال یا جابر ان الله تعالی
خلق قبل الاشیاء نور نبیک من نوره فجعل ذلک النور یدور بالقدرة
حیث شاء الله تعالی و لم یکن فی ذلک الوقت لوح و لا قلم و لا جنة

ولا نار ولا ملک ولا سماء ولا ارض ولا شمس ولا قمر ولا جنی ولا انسی
فلما اراد الله تعالی ان یخلق قسم ذلک النور اربعة اجزاء فخلق من الجزء
الاول القلم ومن الثانی اللوح ومن الثالث العرش ثم قسم الجزء الرابع
اربعة اجزاء فخلق من الاول السموات ومن الثانی الارضین ومن
الثالث الجنة والنار ثم قسم الرابع اربعة اجزاء فخلق من الاول
نور ابصار المومنین ومن الثانی نور قلوبهم وهی المعرفة بالله ومن الثالث
نور انسهم وهو التوحید لا اله الا الله محمد رسول الله الحدیث
وصح حدیث اول ما خلق الله القلم وجاء باسانید متعددة ان الماء
لم یخلق قبله شیء ولا ینافیان ما فی الاول فی نور نبینا علیه السلام
لان الاولیة فی غیره نسبیة وفیه حقیقیة فلا تعارض وفی حدیث
عن ابن القطان کنت نورا بین یدی ربی قبل خلق آدم باربعة عشر الف
عام وفی الخبر لما خلق الله تعالی آدم جعل ذلک النور فی ظهره وکان یلمع
فی جبینه فیغلب علی سائر نوره الحدیث ازین عبارت ظاهرست که تقدم
خلق نور جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بر جمیع انبیا و ملائکه و تمامی
مخلوقات قطعا و حتما ثابت و متحقق ست و بسبب همین تقدم جمیع اضواء
آیات و معجزات و انوار سائر مزایا و کرامات صادر از نور جناب سرور کائنات
علیه وآله الاف التحیات والتسلیمات ست و چون نور جناب امیر المومنین علیه السلام
متحد با نور نبوی بوده نور آنجناب هم مصدر جمیع اضواء آیات و معجزات و سبب
کل مزایا و کرامات برای ذوات قادسات انبیا و مرسلین رب البریات باشد

پس چنانچه تقدم و تحکم و امامت و ریاست و امارت احدی بر جناب
رسالتماب صلی الله علیه وآله باطل و ناجائزست اگرچه آنکس از انبیا علیهم السلام باشد
همچنین تقدم و ریاست احدی از انبیا علیهم السلام بر جناب امیر که مصدر آیات
و معجزات و سبب مزایا و کرامات ایشان ست جائز نباشد و هرگاه تقدم
و ریاست انبیا سوای جناب خاتم النبیین صلی الله علیه وآله بر ذوات
قدسی صفات جناب امیر المومنین علیه السلام ناجائز باشد تقدم و ریاست
تیمیه و عدویه و امویه بر آنحضرت چگونه جائز گردد و شیخ سلیمان جمل در فتوحات
احمدیه شرح قصیدهٔ همزیه گفته قوله انت مصباح کل فضل ظاهر الترکیب
تشبیه النبی صلی الله علیه وسلم نفسه بالمصباح تشبیها بلیغا
ای انت کالمصباح وهو صحیح من حیث انه صلی الله علیه وسلم
تستمد منه الکمالات کما تستمد المصابیح من المصباح والمراد بالفضل
الکمال والشرف الذی وجد فی غیره وآثر التشبیه بالسراج علی القمرین
لانه یقتبس منه الانوار بسهولة وتخلفه فروعه فتبقی بعده ففیه
اشارة بلیغة الی ان خلفاءه صلی الله علیه وسلم المقتبسین من
نوره باقیة بعده علیه السلام کما ان السراج الحقیقی قد یوخذ منه
سراج غیره ثم ان السراج الاول یذهب ویبقی المصباح الذی سرج منه
باقیا بعده وینتفع به وان ذهب المصباح الذی اوقد منه فکذلک
صلی الله علیه وسلم فان خلفاءه الذین استمدوا الانوار والمعارف
منه بقوا بعده وحصل بهم الانتفاع الکلی بعد ذهابه صلی الله علیه

وسلّم الى ربّه ويصحّ ان يكون المشبّه بالمصباح نوره المعنوى ويكون
الكلام تقديره اى نورك المعنوى كالمصباح ووجه التشبيه انّ نوره صلى الله
عليه وسلّم يظهر الاشياء المعنوية كنور البصائر ونور السّراج يظهر المحسوسة
كنور البصر ولا ريب انّ المحسوس اظهر من المعقول من حيث هو معقول
فلذا شبه نوره صلى الله عليه وسلّم لكونه معقولاً بنور السّراج لكونه
محسوساً فلا ينافى ذلك انّ السّراج دون نوره صلى الله عليه وسلّم بل لا
واذا تقرّر انّ كمالات غيره المشبهة بالاضواء مستمدّة من كماله الّذى
هو الضوء الاعلى فبسبب ذلك ما يصدر الخ فقوله فما يصدر الفاء سببية
وما نافية اى ما يبرز فى الوجود ضوء اى كمال وشرف الّا ان يكون ناشئاً
وصادراً عن ضوئك اى شرفك وكمالك فانت المخصوص بانك الّذى
يبرز عن ضوئك الّذى اكرمك الله به الاضواء كلها من الآيات والمعجزات
وسائر المزايا والكرامات وان تاخّر وجودك عن جميع الانبياء لان
نور نبوتك متقدم عليهم بل وعلى جميع المخلوقات وشاهده حديث
عبد الرزّاق بسنده عن جابر رضى الله عنه يا رسول الله اخبرنى
عن اوّل شئ خلقه الله قبل الاشياء قال يا جابر انّ الله تعالى
خلق قبل الاشياء نور نبيّك من نوره فجعل ذلك النور يدور بالقدرة
حيث شاء الله تعالى ولم يكن فى ذلك الوقت لوح ولا قلم ولا جنة
ولا نار ولا ملك ولا سماء ولا ارض ولا شمس ولا قمر ولا جنّ ولا انس
فلمّا اراد الله ان يخلق الخلق قسّم ذلك النور اربعة اقسام الحديث

فقد

فقد علم انّ المراد بضوئه كمالاته وصفاته وبالاضواء كمالات غيره
واطلاق الضوء على صفات الكمال المعنوية استعارة تصريحية
والجامع انّ كلاً من الضوئين المعنوىّ والحسّى يهدى الى المقصود وايضاً
الكمالات الدينية تنوّر الظاهر والباطن او الجامع الانتفاع فى كل
من المشبّه والمشبّه به اذ كل فضيلة كالعلم مثلاً له ضياء واشراق
يوصل الى الحق ويفرق بينه وبين الباطل كما ان الضياء يدرك
المطلوب ويفصل بين الاشياء ودلالت اين عبارت مثل دلالت عبارت
ابن حجر بر مطلوب ظاهر ست و بعد ثبوت اتحاد نور علوى با نور نبوى تقدم
غيار بر نفس رسول مختار صلى الله عليه وآله الاطهار باظهر ابن حجر مكى در منح
مكيه گفته تتباهى اى تتفاخر بك اى بوجودك العصور اى الازمنة
الطويلة من لدن آدم الى يوم القيمة وما بعدها فكل عصر يفتخر على العصر
الّذى قبله لوجودك فيه بكمال اعلى مما قبله ولو فى ضمن آبائك لكن
اعظمها افتخاراً عصر بروزك الى هذا العالم ثم عصر نشأتك ثم
عصر رضاعك فشق بطنك فتعبدك بحراً وغيره ثم عصر نبوّتك
ثم عصر رسالتك ثم عصر دعائك الخلق الى الله ثم عصر اقبالهم
عليك ثم عصر معراجك ثم عصر هجرتك ثم عصر جهادك ثم
عصر سراياك وبعوثك ثم عصر فتوحك ثم عصر دخول الناس
فى دين الله افواجاً ثم عصر حجّك ثم عصر اتباعك على تفاوتهم
الى يوم القيمة كما دل عليه الحديث المشهور لا تزال طائفة من امّتى الخ

مزایاه تتزاید فی کل عصر من اعصار حیاته صلی الله علیه وسلم علی
ما قبله وبحسب ذلک یکون افتخار ذلک العصر علی غیره وکذا ال
عصور اتباعه یتفاوت مراتبهم ومزایاهم المستمدة من مزایاه وا
المتضاعفة له تضاعفا یفوق الحصر لان کل عامل متضاعف له
صلی الله علیه وسلم بحسب عمله وکذلک کل واسطة بینه وبینه
لانه الدال للکل ومن دل علی خیر فله مثل اجر فاعله فکل فاعل کل
حال تضاعف له بحسب تضاعف من بعده وتضاعف للنبی صلی الله
علیه وسلم بحسب تضاعف الجمیع وهذا شئ یقصر عن ادراک کنهه العقل
ثم عصر مقامه المحمود وشفاعته العظمی فی فصل القضاء ثم بقیة
شفاعاته ثم عصر حوضه ثم عصر وسیلته التی یعطاها فی الجنة
مما لا تدرک غایته ولا تحد نهایته فکل هذه العصور تفتخر به
بحسب ما یقع فیها من کماله لان الازمنة والامکنة تتشرف بشرف
من کان فیها وما یکون فیها من المزایا والکمالات ولذا قال
بعضهم ان لیلة مولده صلی الله علیه وسلم افضل من لیلة القدر
وهو صحیح لولا النص علی خلافه علی ان لیلة القدر من خصوصیاته
فتفضیلها انما هو لاجله ایضا وتسمو ای تعلو وترتفع من سموت وسمیت
کعلوت وعلیت بک ای بتلبسها بک مرتبة علیاء تانیث اعلی
بعدها فی الزمان والعلو مرتبة اخری علیاء ای اعلی منها ای لک
فی کل عصر من العصور المذکورة مرتبة اعلی مما قبلها واعلی منها

ما بعدها

ما بعدها وهکذا الی ما لا نهایة له منها ودلیل تفاوت مراتبه
کما ذکر قوله تعالی وقل رب زدنی علما ولا شک ان علومه ومعارفه
متزایدة متفاوتة الی ما لا نهایة له وقوله صلی الله علیه وسلم انه
لیغان علی قلبی فاستغفر الله قال العارف القطب ابو الحسن الشاذلی
هذا غین انوار لا غین اغیار ای لانه صلی الله علیه وسلم کان
دائم الترقی فکان کلما توالت انوار العلوم والمعارف علی قلبه
ارتقی الی مرتبة اعلی مما هو فیه ورای ان ما قبلها دونها فیستغفر الله
تواضعا وطلبا لتزاید کماله وفی قول الناظم وتسمو الی آخره من المدح
ما لا یخفی عظیم وقعه لانه جعل تلک المراتب هی التی تسمو وترتفع
بها ولم یجر علی ما هو المتبادر انه الذی یسمو ویرتفع بها لما هو الحق
انه تعالی خلقه فی عالم الامر علی اکمل کمال یمکن ان یوجد لمخلوق ثم ابرزه
فی عالم الخلق متدرجا فی تلک المراتب فتتشرف به لا یتشرف هو بها
لما علمت انه کامل قبلها فتامل ذلک فانه مهم دقیق غفل عنه
الشارح ازین عبارت ظاهرست که اعصار متقدمه تفاخر میکرد بجناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم بسبب وجود آنحضرت در ضمن آبای آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم وچون ظاهرست که حسب حدیث نور نور علوی متحد با نور نبوی
بوده پس این اعصار تفاخر بجناب امیر المومنین علیه السلام هم کرده باشد واین
هذا الفلان وفلان الممنونین دهورا بالکفر واطاعة الشیطان
وشیخ سلیمان جمل در فتوحات احمدیه گفته قوله تتباهی بک العصور ای

تتفاخر بوجودك العصور ای الازمنة الطویلة من لدن آدم الی یوم القیمة
وما بعده فكل عصر یفتخر علی العصر الذی قبله لوجودك فیه بكمال
اعلی مما قبله ولو فی ضمن آبائك لكن اعظمها افتخارا عصر بروزك الی
هذا العالم ثم عصر نشاتك ثم عصر رضاعك ثم عصر شق بطنك ثم
عصر تعبدك بحراء وهكذا فالعصور من لدن آدم الی عصر وفاته
یفتخر كل متاخر منها علی سابقه اذ المتاخر افضل مما قبله وكذلك
عصور امته من الصحابة الی آخر الزمان تتباهی وتتفاخر لكن السابق
یفتخر علی اللاحق لقرب السابق من عهده صلی الله علیه وسلم فكل
سابق افضل من المتاخر عنه وقوله وتسمو ای تعلو وترتفع وقوله
بك الباء سببیة ای بسبب تلبسها بك وفی بها مثلك وقوله علیاء
فاعل تسمو وهو نعت لمحذوف ای مرتبة علیاء وقوله بعدها
علیاء جملة اسمیة مستقلة نعت لعلیاء الاولی ای لك فی كل
عصر من العصور المذكورة رتبة اعلی مما قبلها واعلی منها ما بعدها
وهكذا الی ما لا نهایة له ودلیل تفاوت مراتبه كما ذكر قوله صلی الله
علیه وسلم انه لیغان علی قلبی فاستغفر الله قال العارف القطب
الشاذلی هذا غین انوار لا غین اغیار لانه صلی الله علیه وسلم
كان دائم الترقی فكان كلما توالت انوار العلوم والمعارف علی قلبه
ارتقی الی مرتبة اعلی مما هو فیها ورای ان ما قبلها دونها فیستغفر الله
تعالی من تلبسه بذلك الدون تواضعا وطلبا للتزاید كما له

وقد

وقد جعل الناظم تلك المراتب هی التی تسمو وترتفع به ولم یجر علی ما هو
المتبادر انه الذی یسمو ویرتفع بها لما هو الحق انه تعالی خلقه فی عالم
الغیب علی اكمل كمال ممكن ان یوجد لمخلوق ثم ابرزه فی عالم الشهادة
مندرجا فی تلك المراتب لتتشرف به لا لیتشرف هو بها لما علمت
انه كامل قبلها ونیز ابن حجر مكی در منح مكیه در شرح شعر لك ذات العلوم
من الغیب ومنها لآدم الاسماء گفته الاسماء مبتدا مؤخر
جمع اسم وهو هنا ما دل علی معنی فیشمل الفعل والحرف ایضا واحتج
الناظم الی هذا التفضیل مع العلم به مما قبله لان آدم میزه الله
تعالی عن الملائكة بالعلوم التی علمها الله تعالی له وكانت سببا
لامرهم بالسجود والخضوع له بعد استعلائهم علیه بذمه
ومدحهم بقولهم اتجعل فیها من یفسد فیها الی آخره فربما یتوهم ان
هذه المرتبة الباهرة لم تحصل لنبینا صلی الله علیه وسلم اذ قد
یوجد فی المفضول ما لیس ذلك فی الفاضل فرد ذلك التوهم ببیان ان
آدم علیه السلام لم یحصل له من العلوم الا مجرد العلم باسمائها
وان الحاصل لنبینا صلی الله علیه وسلم بحقائقها ومسمیاتها
ولا كتب ان العلم بهذا اعلی واجل من العلم بمجرد اسمائها لانها
انما یوتی بها النبیین المسمیات فهی المقصودة بالذات وتلك بالوسیلة
وشتان ما بینهما ونظیر ذلك ان المقصود من خلق آدم علیه السلام
انما هو خلق نبینا صلی الله علیه وسلم من صلبه فهو المقصود

بطریق الذات وآدم بطریق الوسیلة ومن ثم قال بعض المحققین
انما سجد الملائکة لاجل نور محمد صلی الله علیه وسلم فی جبینه ازین
عبارت ظاهرست که حسب افاده بعض محققین سجود ملائکه برای حضرت آدم باین
سبب بود که نور جناب سالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در جبین حضرت آدم
علیه السلام بوده وظاهرست که تا آنوقت نور علوی با نور نبوی متحد بود
وانقسام واقع نشده بود پس سجود ملائکه برای نور علوی هم ثابت باشد
وهرگاه نور علوی مسجود ملائکه باشد در افضلیت آنحضرت کدام ارتیابست
کجا مسجود ملائکه مقربین ومقتدای میکائیل وجبرئیل امین وکجا ساجدین
اصنام منحوته مشرکین وممنوین بکفر وانکار توحید رب العالمین فاستبصر
ولا تکن من الذاهلین وتثبت حتی یاتیک الیقین وجه هفتم آنکه
علامه نحریر بوصیری بصیر در قصیده برده هم مثل قصیده همزیه شعری
بلیغ گفته که ازان واضحست که جمیع آیات که انبیای کرام آورده اند فائض
وصادر از نور نبوی بوده واولا انسب ذی از جلائل محامد بهره ومحاسن
محاسن سفره قصیده برده بر زبان اساطین اعیان باید شنید بعدان شعر این
قصیده فریده بگوش هوش استماع باید نمود ونیز آنچه شراح نحاریر ومحققین
مشاهیر در شرح آن گفته اند ملاحظه باید کرد پس باید دانست که بدرالدین محمود
بن احمد بن مصطفی بن ابراهیم رومی در شرح قصیده برده مسمی بتاج الدرة گفته
روی عن الشیخ العالم العامل جمال الاسلام قدوة الانام زین الادباء
حجة البلغاء شرف الدین ابی عبدالله محمد بن سعید الدلاصی

شرح قصیده برده از شرح آن تاج الدره تصنیف بدرالدین محمود ١٢

البوصیری تغمده الله بغفرانه فی سبب انشاء هذه القصیدة انه
قال کنت قد اصابنی خلط فالج ابطل نصفی فلم انتفع بنفسی ففکرت
فی ان اعمل قصیدة فی مدح النبی صلی الله علیه وسلم استشفع بها
الی الله عز وجل فانشأت هذه القصیدة المبارکة فنمت فرایت النبی
صلی الله علیه وسلم فی المنام انه یمسح علی بیده المبارکة فعوفیت
لوقتی فخرجت من بیتی اول النهار فلقینی بعض الفقراء فقال
یا سیدی ارید ان تعطینی القصیدة التی مدحت بها النبی صلی الله
علیه وسلم ولم اکن اعلمت بها احدا فقلت قد حصل عندی شیء منها
وای قصیدة تریدها فان مدحت النبی صلی الله علیه وسلم بقصائد
کثیرة فقال التی اولها امن تذکر جیران بذی سلم فوالله لقد
سمعتها البارحة وهی تنشد بین یدی من صنفت فیه ورایته
یتمایل کتمایل القضیب فاعطیته القصیدة فذهب وذکر ما جری
بینی وبینه للناس فبلغت الصاحب بهاء الدین المعروف بابن حناء
وزیر الملک الظاهر قصتها فاستنسخ القصیدة ونذر ان لا یسمعها
الا حافیا مکشوف الراس وکان یحب سماعها کثیرا ویتبرک بها هو
واهل بیته وراوا من برکاتها امورا عظیمة فی دینهم ودنیاهم
ولقد اصاب سعد الدین الفارقی موقع الصاحب بهاء الدین
المذکور هذا اشرف علی العمی فرای فی منامه قائلا اظا النبی علیه
الصلوة والسلام او غیره یقول له امض الی الصاحب بهاء الدین
فاعل اصاب ١٢

وخذ منه البردة واجعلها علی عینیک تفق باذن الله عز وجل
قال فنهض من ساعته وجاء الی الصاحب فقال له ما رأی فی نومه
فقال له الصاحب ما عندی شئ یقال له البردة وانما عندی مدیح النبی
صلی الله علیه وسلم انشأه البوصیری ونحن نستشفی بها فاخرجها
ووضعها سعد الدین علی عینیه وقرأت عنده وهو جالس
فعوفی من الرمد لوقته ومن خصائصها انه ما احترق بیت هی
فیه ولا سرق متاع وهی فی ضمنه ویستجاب الدعاء بعد ها بدلیل من
مدح بها علیه من الصلوات انماها فرحم الله ناظمها وقاریها
ومستمعها وشارحها ونفع بها جمیع المومنین والمومنات والمسلمین
والمسلمات وصلی الله علی محمد واله الطیبین الطاهرین ملا ابراهیم
بن ملا محمد بن عربشاه اسفراینی در شرح قصیده برده گفته بدانکه ناظم این قصیده
سعیده که چشم بلاغت بلطافت او ندیده و در براعت باعلی علیین رسیده
ابو عبد الله شرف الدین محمد بن سعد ست که از کبار کتاب روزگار بوده
و دستور کافیان مهم گذار و والیان دیار مصر بوده بعارضه فالج گرفتار شد
چنانچه نصف بدن او بکلی از کار رفته و در استعلاج او را سعادت یار و بخت
بلند غمگسار شده بدان ملهم شده که در مدح سید ابرار مصلح هر پریشان روزگار
عالم مدار دین شعار ملجا هر سعادت مند از دشمن غدار محمد مختار که تحیت بی شمار
و درود بیشمار از حضرت پروردگار قرین او باد ما تعاقب اللیل والنهار
وآل واصحاب او که مقتدایان اخبار دین و راویان اخبار و آثار او یند قصیده

مدح قصیده برده از شرح آن تصنیف ابراهیم بن محمد بن عربشاه اسفراینی

باید پرداخت و در استشفا بدان وسیله شتافت از عالم غیب این نوبا و عجیب
روی نمود چون باتمام رسید آنحضرت علیه الصلوة والتحیة والسلام در منام
بر و ظاهر شده و دست مبارک از قدم تا تارک بر بدن او مالیده فی الحال
صحت تمام یافته هنوز اول صباح بوده که یکی از اهل فلاح بجانب او شتافته
و این قصیده میمونه را از و طلب نموده و گفت که قصیده که در مدح سید عالم
از کتم عدم بظهور رسیده میخواهم جواب داد که مرا درین باب قصیده بسیار ست
کدام را میخواهی گفت این قصیده را میخواهم که اول آن این مصراع ست
امن تذکر جیران بذی سلم لقد سمعتها البارحة وهی تنشد بین
یدی النبی صلی الله علیه وسلم وهو یتمایل تمایل الاغصان و آثار این قصیده
آن مقدار تکرار یافته که از اظهار مستغنی ست فقیر حقیر گرفتار زنجیر اعدا اشد
از منکر و نکیر ابراهیم بن محمد بن عربشاه الاسفراینی نجاه الله تعالی ببرکة
هذه القصیدة من العدو الذی عالمی بقصد قتل او چون سیل بهر جانب
روان بودند و بتوهم یافتن او بهر طرف دوان و او در نهایت بیکسی و غایت
بی فریادرسی متوکل بحضرت متفضل و به نبی هاشمی متوسل در کنجی مخفی و معتزل
که ناگاه این قصیده مضطر پناه مساعدت نموده همدم او شد عزیزی که
دستگاه فضل او از قبیل ذلک فضل الله بود معاونت او بانواع باین
درمانده همراه اشارت فرمود که بر طبق فرصت او را ترجمه موجوی باید نمود
که عاده انافع باشد و ترا خاصته شافع بر مقتضای اشارت و استشمام
بشارت علی الفور جسارت نمود بدین امنوذج که از دهر کسی بنفعی تواند رسید

و از لذت مقاصد او شمه تواند چشید مشغولی نمود امید که توفیق رفیق و بخت شفیق گردد
که شرحی در خور او طرح شود انه ولی التوفیق انتهی و هرگاه اینهمه دریافتی پس بدانکه
بوصیری در قصیده برده می فرماید ع و کل آی اتی الرسل الکرام بها * فانما
اتصلت من نوره بهم * فاضل رومی در تاج الدره در شرح این بیت گفته
یقول و کل معجز من المعجزات التی جاء بها المرسلون علیهم السلام
الی قومهم و سائر الایات الدالة علی کمال فضلهم و صدق مقالهم
من العلم و الحکمة فیهم فانها ما اتصلت بهم و ما وصلت الیهم الا من
نوره الذی هو اول کل نور و مبدأه صلی الله علیه و سلم لقوله علیه الصلوة
و السلام اول ما خلق الله نوری و لا شک ان الانبیاء و الرسل علیهم
السلام کلهم مخلوقون من نور واحد و هو نور نبینا صلی الله علیه
و سلم فانوارهم شعب منه و فروع له و هو نور الانوار و شمس الاقمار
ازین عبارت ظاهرست که جمیع معجزات قاهره و سائر آیات باهره که دلالت
بر کمال فضل و صدق مقالات و حقیت علم و حکمت انبیا علیهم السلام می کرد
و آنرا بسوی قوم خود آورده اند بایشان اصلا حاصل نشد مگر از نور جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که این نور اول هر نور و مبدا آن بود و حدیث
اول ما خلق الله نوری برین معنی دلالت دارد و شکی و ریبی درین معنی نیست
که جمیع انبیا و رسل علیهم السلام مخلوق از نور واحد که آن نور جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم است پس انوار ایشان شعب و فروع این نورست و آن نور
نور الانوار و شمس الاقمارست و چون اتحاد نور جناب امیر المومنین علیه السلام

با نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده و هم تقدم آن بر خلق
حضرت آدم صراحة متحقق پس جمیع این صفات عظیمه و مکرمات فخیمه برای نور
جناب امیر المومنین علیه السلام هم ثابت شود و کسی از اصحاب اگرچه در غایت
جلالت مرتبه باشد بگرد پای این نور انور نمی رسد چه جا که آنحضرت منقاد
و حاکم و رئیس و سائس شود و العیاذ بالله من ذلک و ملا عصام در شرح
قصیده برده در شرح بیت مذکور گفته النکات بها ای بالایات البینات
و انما اتصلت ای ما اتصلت الایات بالرسل الکرام الا من نوره ای من نور
محمد علیه السلام الحاصل ان انوار سائر الرسل اثر من اثار نوره
فمن نور محمد نور العرش و الکرسی و نور الشمس و القمر و انوار جمیع الانبیاء
و انوار الصحابة و التابعین و انوار المسلمین و المسلمات و دلالت این
عبارت بر مطلوب مثل عبارت فاضل روم نزد ارباب فهوم ظاهر و متیقن
و معلوم پس حاجت تبیین و توضیح و افصاح و تشریح ندارد و فاضل اسفرائنی
در شرح قصیده برده گفته و کل بنصب عطف بر اسم ان بمعنی و جمیع آی
ایتها جمع آیه ست اتی آورده اند الرسل پیغامبران صاحب کتاب بسکون
سین تخفیف رسل ست چون عنق و ظاهر است که مراد بوی مطلق انبیا باشد
تا حکم عام شود مگر گویند که قناعت کرده بثبوت حکم در غیر رسول بطریق اولویت
بعد از ثبوت او در رسول الکرام جمع کریم ست بها این ایه فانما اتصلت
نرسیده این ایات من نوره مگر از نور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بهم بدیشان انتهی
و سیوطی در مقامات خود در مقامه سندسیه نقلا عن السبکی گفته هو رسل

الی کل من تقدم من الامم وخبر قال فی جمیع الانبیاء وامهم کلهم
من امته ومشمولون برسالته ونبوته ولذلک یاتی عیسی فی
آخر الزمان علی شریعته وجمیع الشرائع التی جاءت بها الانبیاء
شرائعه ومنسوبة الیه فهو نبی الانبیاء وما جاؤا به الی امهم
احکامه فی الازمنة المتقدمة علیه هکذا قرره ذلک الامام
الحبر الذی لا تکاد تسمح الاعصار له بنظیر وافرد له تالیفا مستقلا
حقه ان یرقم علی السندس بالنضیر ویوافقه من النظم النضیر
قول الشرف البوصیری وکل آی اتی الرسل الکرام بها ✤ فانما
اتصلت من نوره بهم ✤ فانه شمس فضل هم کواکبها ✤ یظهرن انوارها
للناس فی الظلم ✤ وکلهم من رسول الله ملتمس ✤ غرفا من البحر او رشفا
من الدیم ✤ وواقفون لدیه عند حدهم ✤ من نقطة العلم او من شکلة
الحکم ✤ ونیز در قصیده برده بعد شعر سابق مذکورست ✤ فانه شمس فضل هم
کواکبها ✤ یظهرن انوارها للناس فی الظلم ✤ وملا رومی در تاج الدرة بشرح
این بیت گفته یقول انما اتصلت تلک الایات الباهرات بهم من نوره
صلی الله علیه وسلم لانه شمس فضل الله تعالی ورحمة للناس کافة
لقوله تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین وما ارسلناک الا
کافة للناس والرسل علیهم السلام کانوا مظاهر نوره وحملة سره
علی درجات استعداداتهم ومراتب قابلیاتهم یظهرون انوار حقائق
واسرار دقائقه لاقوامهم قرنا بعد قرن بدعوتهم ایاهم الی تصدیقه

والامم

والامم بمجیئه صلی الله علیه وسلم فی زمان ظلم فترات من غیبوبته
کما ان القمر یظهر نور الشمس ویحکیه عند طلوعه فی اللیالی المظلمة لکون
نوره مستفادا من الشمس فاذا طلعت لم یبق له ظهور ولا اثر نوره وفی
هذا البیت من حسن الاستعارة ما لا یخفی وملا عصام در شرح این بیت گفته
النکات التنکیر فی فضل للتعظیم ای فضل عظیم هم ای المرسلون انوارها
ای انوار الکواکب الحاصل انه علیه السلام مثل الشمس وسائر الانبیاء
مثل الکواکب وکان انوارهم یتلألأ حین کان العالم فی الظلمات فلما
ظهر نوره علیه السلام تلاشت انوارها والغرض من ذلک ان الرسل
انما کان یرفع دینهم ما لم یظهر دینه فلما اظهره الله نسخ هذا الدین
سائر الادیان السالفة والملل الماضیة کلها وفاضل اسفراینی
در شرح شعر مذکور گفته فانه نتیجه بیت سابق ست یا دلیل ست بروی یعنی از برای آنکه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم شمس آفتاب فضل وکمال ست وچنانچه آفتاب ممتازست
بضوء از سائر کواکب او نیز ممتازست از سائر انبیا بنور کمال وهم که انبیا علیهم السلام
کواکبها ستارهای اویند وکوکب شمس آنست که او را مزید اختصاص باو باشد
وآن از میان کواکب آنست که از و نور میگیرد ودر محلش مقرر شده که از جمله همان
کواکب ماه ست که این حال دارد فاما چون درین مقام متعدی بمنزله ماه ساخت
تعبیر بلفظ جمع کرد پس متوجه نشود که جمع آوردن متوهم آنست که باقی کواکب
مستفیض از شمس اند ودر دفع این بعضی شارحان کواکب را مظلم ساخته اند و
در بیان او چیزی پرداخته که نتوان گفت وبعضی نظر را از نظم طبیعی اخراج کرده اند

وما علینا الا البلاغ المبین یظهرن ظاهر میسازند این انبیا که کواکب این
شمس فضل اند که پیغمبرست صلی الله علیه وسلم انوارها نورهای او را و چون تعبیر
از پیغمبر بشمس شد و از انبیا بکواکب ضمیر ایشان را حکم معبر به داد و ضمیر غیر عاقل
برای انبیا و ضمیر مونث برای پیغمبر آورد بر عکس آنکه در کلام مجید چون از بتان بالسن
تعبیر فرموده و ایشان بمنزله عقلا شدند ضمیر عائد بایشان را جمع ساخت که
لا تغنی عنی شفاعتهم شیئا ولا هم ینقذون للناس از برای آن
تخصیص بناس بنا بر آنست که انبیای دیگر مبعوث بجن نبوده اند و بر کسی این
دقیقه مختفی مانده نکته تخصیص را شرف ناس داشته و آنرا شرف پنداشته فی الظلم
در تاریکیها جمع ظلمه است چون تهمت و تهم و در ضمن این بیان زمان نبوت
حضرت را بمنزله روز روشن گردانیده و زمان سائر انبیا را بمنزله شب تار که
این روز شب در عقب ندارد والحمد لله رب العالمین و نیز در قصیده برده گفته
محمد سید الکونین والثقلین والفریقین من عرب ومن عجم و ملا روم در تاج الدره در شرح این شعر
گفته المعنی یقول ذلک الحبیب الذی ابتلیت بهواه ودمت علیه من
قبل بقولی نعم سری طیف الخ هو محمد صلی الله علیه وسلم ای مسمی
بهذا الاسم لکثرة خصاله الحمیدة سید علی الاطلاق فی الکونین
وسید اشرف العالمین الاشرف منهم فالاشرف لاختصاصه بدین
هو اظهر الادیان الحقة وکتاب هو افضل الکتب المنزلة وعترة هم
اطهر العتر وامة هم خیر الامم وبه ختم النبوة التشریعیة فلا نبی
بعده الی یوم القیمة وسیختم بولده الصالح المسمی باسمه المکنی

بکنیته الولایة التامة والامامة العامة المبشر بان یملأ الارض
قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا ولا یاتیکم الساعة الا بغتة
اللهم اکشف هذه الغمة عن هذه الامة بظهوره وحضوره
انهم یرونه بعیدا ونریه قریبا و نیز در قصیده برده گفته فاق النبیین
فی خلق وفی خلق ولم یدانوه فی علم ولا کرم ملا رومی در شرح آن میفرماید
المعنی یقول من اوصاف ذلک الحبیب صلوات الله علیه انه فاق
جمیع الانبیاء علیهم السلام بشرف طینته ونزاهة عنصره
وکمال صفاته وفضائل ملکاته حیث بعث من اشرف بقاع
الارض لیتمم مکارم الاخلاق فله السبق والافضلیة من جهة
القابلیة والاستفاضة من الله الحق ومن جهة الفاعلیة
والافاضة علی الخلق والکرم الذین بهما حیوة الباطن والظاهر
تکمل وتتم ولم یقربوا منه فیهما فضلا عمن ان یساووه فاضل
اسفراینی در شرح برده گفته فاق بگذشت و رفضل النبیین از همه انبیا
یک یک و مجموع من حیث المجموع فی خلق بروزن نصر آفرینش چنانچه به آفرینش
تعلق دارد یا بان اعتبار که هیکل مبارک و مثال بیمثالش از قدم تا تارک
در خوبی بیعدیل بود پس تلمیح باشد بجلا حتی که حدیث انا املح شرح نموده
یا بان اعتبار که لوازم بشریت که دلالت بر نقصان دارد در و منتفی بود جز
الامکان تا آنکه او را سایه نبود یا باعتبار آنکه خلق مبارکش مخصوص ست
بانکه خلق همه عالم طفیل اوست وفی خلق بروزن عنق و در خوی چنانچه

کرمیانک لعلی خلق عظیم اشارت ست بران ولم یدانوه ونزدیک نشدند
او را فی علم ودانشی از دانشها ولا کرم ونه در بخششی از بخششها انتهی ونیز در قصیده
وکلهم من رسول الله ملتمس ۞ غرفا من البحر او رشفا من الدیم
عصام در شرح آن گفته فان قلت هم علیهم الصلوة والسلام سابقون
علی النبی صلی الله علیه وسلم فکیف یلتمسون غرفا من بحره قلت
سألوا منه مسائل مشکلة فی علم التوحید والصفات فاجاب النبی
صلی الله علیه وسلم وحل مشکلاتهم وبین یدیه جرت المحاجة
بین آدم صفی الله وبین موسی کلیم الله لیلة المعراج والیه اشار بقوله
حاج موسی آدم فحج آدم موسی او بقول الاعتبار لتقدم الروح
القالب السفلی وروح نبینا مقدم علی ارواح سائر الانبیاء والیه
اشار بقوله کنت نبیا وآدم بین الماء والطین الحاصل کل الانبیاء
من نبینا الا من غیره استفادوا العلم وطلبوا الشفاعة اذ هو بحر
من العلم وسحاب من الجود وهم کالانهار والاشجار وملا رومی در تاج
گفته المعنی یقول فاق رسول الله صلی الله علیه وسلم جمیع الانبیاء
فی الخلق الاحسن الاقوم والخلق الاتم الاعظم وبعلم کبحر زاخر وبکرم
کدیمة دائمة وکیف لا وهم مع کثرة فضائلهم سائلون من ذلک
البحر المحیط العذب المشرب غرفا ومن ذلک الغیث الحیی لاراضی القلوب
رشفا ویتمنون ان یکونوا فی زمانه وفی رکابه ویبشرون بمجیئه
وقدومه صلی الله علیه وسلم وفاضل اسفرائنی در شرح برده گفته

وکلهم وهمه انبیا من رسول الله از رسول خدا ملتمس طلب کننده اند غرفا
کف آبی را من البحر از دریای فضل او او رشفا یا مکیدنی را من الدیم از بارانهای
انعام او جمع دیمه است چون حکمه بمعنی باران که یکشبانه روز ببارد یا بیشتر
متصل ودرین بیت مدح حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم باعتراف
جمیع انبیا بفضل او واحتیاج ایشان بتربیت او مثل احتیاج اطفال
چنانچه در لفظ رشف اشاره بدان شده پس متفرع نشود بر جمله سابق وانکه
گفته اند صدر بیت موقع فاء تفریعیه بود وهم بینما یدو کل که محکوم علیه این
جمله است بمعنی هر یک ومعنی مجموع میتواند ونیز ملا رومی در تاج الدره در شرح
شعر منزه عن شریک فی محاسنه ۞ فجوهر الحسن فیه غیر منقسم گفته
المعنی یقول هو صلی الله علیه وسلم وحید عصره وفرید دهره
من لدن خلق الله تعالی نوره الی یوم القیمة ولیس له فی محاسنه الصوریة
والمعنویة ادنی مشارک فضلا عن مشارک قریب منه فجوهر
الحسن وذاته وحقیقته فیه اصله غیر متبعض بان یکون بعضه
فیه وبعضه فی غیره بل الحسن والکمال بجمیع اجزائه لم یظهر الا فیه
فهو البدر التمام والشمس الضحی ونیز فاضل رومی در تاج الدره بشرح شعر
فان من جودک الدنیا وضرتها ۞ ومن علومک علم اللوح والقلم گفته
الجود اعطاء ما ینبغی لا لعوض وضرة المرأة زوجها والضرتان
حجرا الرحی والدنیا والآخرة ضرتان لتعسر الجمع بینهما واللوح هو
الذی یکتب فیه واللوح الکتف وکل عظم عریض وقیل المراد باللوح

النفس الکلیّة لقبولها نقوش العلوم من العقل الاول المعبر عنه بالقلم الاعلی کما فی الحدیث اوّل ما خلق الله العقل واوّل ما خلق الله القلم واوّل ما خلق الله نوری فالکل واحد والفرق اعتباری و ملا عصام در شرح برده بشرح شعر مذکور گفته الدنیا والاخرة قطرة من بحر جودک وعلم اللوح والقلم شئ قلیل من علومک اللدنیة التی اعطاک الله تعالی اذ ما فی اللوح له نهایة ولیس لعلومک نهایة اذ هو ینبوع من بحر علمه ودلالت این عبارات مثل عبارات سابقه بر مطلوب اهل حق و ایقان یعنی دلالت تقدم خلق نور نبوی بر افضلیت سرور انس و جان صلی الله علیه وآله ما اختلف الملوان نهایت واضح و روشن و عیان و مستغنی از بیان ست چون نور علوی با نور نبوی متحد بود این عبارات و امثال آن دلائل واضحه و براهین لائحه بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه آلاف سلام رب العالمین و نهایت قبح تقدم متغلبین ان ارباب اهل الیقین ست وجه ششم آنکه احمد بن محمد قسطلانی در مواهب لدنیه که تاج الدین دهان مکی در کفایة المتطلع سند روایت آن از شیخ حسن عجیمی تا این شیخ نقل نموده کتاب المواهب اللدنیّة للامام العلاّمة شهاب الدّین احمد بن محمد القسطلانی ابو الخطیب رحمه الله اخذ به عالیا عن الشیخ المسند العلامة ابراهیم بن محمّد المیمونی عن الشیخ شمس الدّین محمد بن الشیخ احمد الرملی عن مؤلفه العلامة احمد بن محمد القسطلانی اجازة هذا سند مسلسل بالمصریین والشافعیین وخود قسطلانی در اول آن گفته وبعد فهذه لطیفة من لطائف

و در تاج الدین دهان سند روایت مواهب لدنیه را در کفایة المتطلع

مدح بلیغ مواهب لدنیه از صدر آن

نفحات العواطف الرحمانیّة ومنحة من منح مواهب العطایا الرّبانیّة تنبئ عن نبذة من کمال شرف نبیّنا محمّد صلی الله علیه افضل الصّلوات وانمی التسلیمات واسنی الصّلات وسبق نبوّته فی الازمان الازلیّة وثبوت رسالته فی العنایات الاحدیّة والتبشیر باحمدیّته فی الاعصار الخالیة والتنکیر بمحمّدیّته فی الامم الماضیة واشراق بوارق لوامع انوار آیات ولادته التی صار ضوء فجرها فی سائر برّیّته ودار بدر فخرها فی اقطار ملته وعواطف لطائف رضاعه وحضانته وینابیع سرّ مسراه وبعثته وهجرته وعوارف معارف عبودیّته السادی عرف شذاها فی آفاق قلوب اهل ولایته ونفائس انفاس احواله الزکیّة ودقائق حقائق سیرته العلیّة الی حین نقلته لروضة قدسه الاحدیة وتشریفه بشرائف الآیات وتکریمه بکرائم المعجزات وترفیعه فی آی التنزیل برفعة ذکره وعلو خطره وتعظیم محاسن شمائله وخلائقه وتخصیصه بعموم رسالته ووجوب محبّته واتباع طرائقه وسیادته الجامعة لجوامع السؤدد فی مشهد مشاهد المرسلین وتفضیله بالشفاعة العظمی العامة لعموم الاولین والاخرین الی غیر ذلک من عجائب آیاته ومنحه وغرائب اعلام نبوته وحججه التی وردتها حججا قاهرة علی الملحدین وذکری نافعة للموحدین وتنبیها

لعزائم المهتدين ولم اكن والله اهلاً لذلك ولم ار نفسي فيما هنالك
لصعوبة هذا المسلك ومشقة السير في طريق لم يكن لمثلي يسلك
وانّما هو نكتة سر قرأتها في كتاب الشفا بحضرة التخصيص والاصطفا
في مكتب التاديب والتعليم في مشهد من مشاهد المؤانسة والتكريم
مستجليا في مجالي تجليات الانوار الاحمدية محاسن صفات
خلقته وعظيم اخلاقه الزكيّة ساريا بسر سيرته في فجاج
ملّته الى ماء هديه الاسنى راتعا في رياض وضح سنته
النزيهة الحسنا مستمدّا من فتح الباري فيض فضله الساري
فمنحني صاحب هذه المنح من مصون حقائقه وابرز لي ما اكتن
من مكنون دقائقه فانفتحت بالفتح المحمدي عين بصيرة الاستبصار
وتنزه الناظر في رياض دقائق الاسرار فاستجليت من ابكار
مخدّرات السنة النبويّة من كل صورة معناها واقتبست من تلألؤ
مصباح مشكاة المعارف من كل بارقة اضواها وانتشقت من كل
عبقة صوفية شذاها واجتنيت من افنان لطائف تاويل آيات الذكر
العزيز من كل ثمرة مشتهاها ولا زلت في جنات لطائف هذه المنح
اغدو واروح في غبوق وصبوح حتى انهملت غمائم المعاني على رياض
المباني فاينعت ازهارها وتكلّمت بنفائس جواهر العلوم
اوراقها وطابت للمجتني رقائق الحقائق ثمارها وتدفقت حياض
بدائع الفاظها بزلال جوامع كلماتها وخطب خطيب قلوب ابناء الهوى

على منبر الغرام الاقدس يدعو لكمال محاسن الحبيب الانفس فوتحت
بلاغة راح الارتياح نفائس الارواح وتمايلت بمطربات الحان الحنين
الى جمال المحبوب كرائم الاشباح وزمزم مزمر الصّفا بحضرة خلاصة
اولي الوفا فمنشد امره داره حضر الحبيب وغاب عنه رقيبه ❊ حسبي نعيم
زال عنه حبيبه ❊ داوي فؤاد الوصل من ادوائه ❊ طوبى لقلبي والحبيب
طبيبه ❊ صدق المحب حبيبه في حبّه ❊ فحباه صدق الحبّ منه حبيبه
لبّاه لبّ فؤاده فاجابه ❊ لما دعاه الى الغرام وجيبه ❊ ولجامع الاهواء
حيعل حبّه ❊ ولحسنه خطب القلوب خطيبه ❊ فلما سمعت هذه
المواهب اذان قلوب اولي الالباب تلفتت عيون اعيانهم لتلخيص خلاصة
جوهر هذا الخطاب في سفر يسفر عن جوهر المنح النبويّة منيع النقاب
فثنيت عنان القلم الى تحصيل مآربهم وتسطير مطالبهم جانحا
صوب الصّواب مودعا ما كان مستودعا لي في غيابات الغيب في
هذا الكتاب مستعينا في ذلك بالقوي الوهاب حتى اتاح الله لي
ذلك وتمم لي ما هنالك فاوضحت ما خفي من الدليل ومهدت
ما توعّر من السّبيل وسمّيته المواهب اللدنّيّة بالمنح المحمديّة
ورتبته على عشرة مقاصد تسهيلا للسالك والقاصد گفته
المقصد الاوّل في تشريفه الله له عليه السّلام بسبق نبوّته في سابق
ازليته ونشره منشور رسالته في مجلس مؤانسته وكتبه توقيع
عنايته في حظائر قدس كرامته وطهارة نسبه وبراهين

استدلال بعبارت قسطلانی متضمن اینمعنی که جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بسبب تقدم خلق خود بر حضرت آدم جنس عالی جمیع اجناس واب اکبر جمیع موجودات وناس ست بر افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام بسبب اتحاد نور آنحضرت با نور نبوی

اعلام ایات حمله وولادته ورضاعه وحضانته ودقائق حر
بعثته وهجرته ولطائف معارف مغازیه وسرایاه وبعوثه
وسیرته مرتبا علی السنین من حین نشأته الی وقت وفاته
ونقلته لریاض وضته اعلم یا ذا العقل السلیم والمتصف
باوصاف الکمال والتتمیم وفقنی الله وایاك بالهدایة الی الصراط المستقیم
انه لما تعلقت ارادة الحق تعالی بایجاد خلقه وتقدیر رزقه ابرز
الحقیقة المحمدیة من الانوار الصمدیة فی الحضرة الاحدیة ثم سلخ
منها العوالم کلها علوها وسفلها علی صورة حکمه کما سبق
سابق ارادته وعلمه ثم اعلمه تعالی بنبوته وبشره برسالته هذا
وآدم لم یکن الا کما قال بین الروح والجسد ثم انبجست
منه صلی الله علیه وسلم عیون الارواح فظهر بالملأ الاعلی وهو
بالمنظر الاجلی فکان لهم المورد الاحلی فهو صلی الله علیه وسلم الجنس
العالی علی جمیع الاجناس والاب الاکبر لجمیع الموجودات والناس ولما
انتهی الزمان بالاسم الباطن فی حقه صلی الله علیه وسلم الی وجود
جسمه وارتباط الروح به انتقل حکم الزمان الی الاسم الظاهر فظهر
محمد صلی الله علیه وسلم بکلیته جسما وروحا فهو صلی الله علیه
وسلم وان تاخرت طینته فقد عرفت قیمته فهو خزانة السر
وموضع نفوذ الامر فلا ینفذ امر الا منه ولا ینقل خبر الا عنه
الا بابی من کان ملکا وسیدا ✤ وآدم بین الماء والطین واقف

قسطلانی فی المواهب اللدنیة ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم الجنس العالی علی جمیع الاجناس والاب الاکبر لجمیع الموجودات والناس

استدلال بعبارت قسطلانی متضمن اینمعنی که جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بسبب تقدم خلق خود بر حضرت آدم جنس عالی جمیع اجناس واب اکبر جمیع موجودات وناس ست بر افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام بسبب اتحاد نور آنحضرت با نور نبوی

فذاك الرسول الابطحی محمد ✤ له فی العلا مجد تلید وطارف ✤
اتی بزمان السعد فی آخر المدی ✤ وکان له فی کل عصر مواقف ✤
اتی لانکسار الدهر یجبر صدعه ✤ فاثنت علیه الس وعوارف
اذا رام امرا لا یکون خلافه ✤ ولیس لذاك الامر فی الکون صارف ✤
ازین عبارت ظاهر ست که سلخ جمیع عوالم علوی وسفلی از حقیقت محمدیه ست
که آنرا حق تعالی از انوار صمدیه اظهار فرموده وانبجاس عیون ارواح از آنحضرت
بملأ اعلی ظاهر شده وبمنظر اجلی جا گرفته وآنحضرت جنس عالی جمیع
اجناس واب اکبر برای جمیع موجودات وجمیع ناس ست وآنحضرت خزانه سر
یزدانی وموضع نفوذ امر ربانی ست ونافذ نمیشود امری مگر از آنحضرت ونقل
کرده نمیشود خبری مگر از آنحضرت وچون نور جناب امیر المومنین علیه السلام
با نور جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم حسب دلالت صریحه حدیث نور
علی کثرة طرقها وتنوع اسانیدها متحد بوده این همه فضائل عظیمه ومآثر
فخیمه برای جناب امیر المومنین علیه السلام هم ثابت ومتحقق باشد پس یکی
از ان برای اثبات افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام از جمیع خلق
بعد جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم وقبیح تقدم اغیار بران
وصی سرور اخیار صلی الله علیه وآله الاطهار کافی ست وجه نهم آنکه
حسین دیار بکری در خمیس گفته وفی فصوص الحکم وشرحه وما کان
من نبی یاخذ شیئا من الکمالات الا من مشکاة خاتم النبیین
وان تاخر عنهم وجود طینته اذ لا تعلق بمشکاته لوجوده الطینی

نقل الدیار بکری فی الخمیس عن الفصوص وشرحه ما کان من نبی یاخذ شیئا من الکمالات الا من مشکاة خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم ان آدم ابو الاشباح

فانه بحقیقته موجود قبلهم لانه ابو الارواح کما ان آدم ابو الاشباح و اصل
عبارت محیی الدین ابن العربی در فصوص الحکم این ست فکل نبی من لدن آدم
الی آخر نبی ما منهم احد یاخذ الا من مشکوة خاتم النبیین وان
(ای النبوة ۱۲ ش)
تاخر وجود طینته فانه بحقیقته موجود و هو قوله کنت نبیا
وآدم بین الماء والطین و غیره من الانبیاء ما کان نبیا الاحین
بعث و داود بن محمود بن محمد القیصری در شرح آن گفته انما اعاد ما ذکر
لیبین انه وان تاخر وجود طینته فانه موجود بحقیقته فی عالم
الارواح و هو نبی قبل ان یوجد و یبعث للرسالة الی الامة لانه
قطب الاقطاب کلها ازلا و ابدا و غیره من الانبیاء لیس لهم النبوة
الاحین البعثة لانه علیه السلام هو المقصود من الکون و هو
الموجود اولا فی العلم و بتفصیل ما یشتمل علیه مرتبته حصل
اعیان العالم فیه و ایضا اعیان الانبیاء بحسب استعداداتهم
وان کانوا طالبین ظهور النبوة فیهم لکنهم لم یظهروا مع انوار الحقیقة
المحمدیة کاختفاء الکواکب و انوارها عند طلوع الشمس و نورها
فلما تحققوا فی مقام الطبیعة الجسمیة و ظلمة اللیالی العنصریة
ظهروا بانوارهم المختفیة کظهور القمر والکواکب فی اللیلة المظلمة
ازین عبارت ظاهر ست که جمیع انبیا علیهم السلام اخذ کمالات از مشکات
جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم اجمعین مے نمودند و مشکات آنحضرت
بوجود ظاهرے تعلقے نیست زیرا که آنحضرت بحقیقت اصلیه خود موجود

ور ابن العربی فی فصوص الحکم ان کل نبی من لدن آدم الی آخر نبی ما منهم احد یاخذ الا من مشکوة خاتم النبیین

قبل

قبل جمیع انبیا که آنحضرت ابو الارواح و حضرت آدم ابو الاشباح ست و چون
نور جناب امیر المومنین علیه السلام با نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
وسلم متحد بوده معلوم شد که جمیع انبیا علیهم السلام اخذ کمالات از مشکوة
آنحضرت هم مینمودند پس چگونه عاقلی تجویز تواند نمود که بر ان نور انور
که جمیع انبیا علیهم السلام سوای خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم
اخذ کمالات از و میفرمودند و تابع و منقاد او بودند کسی از اغیار متقدم شود
و امام مقتدای عالم بعد سرور عالم معاذ الله تابع و محکوم اول و ثانی
و ثالث عسوف ظلوم غشوم گردد ان هذا من احل المحالات و اقبح
التعسفات و اشنع التحکمات و افظع التهجمات و نیز ابن العربی در فصوص
الحکم گفته فص حکمة فردیة فی کلمة محمدیة انما کانت حکمته فردیة
لانه اکمل موجود فی هذا النوع الانسانی و لهذا بدئ به الامر و ختم
فکان نبیا و آدم بین الماء والطین ثم کان بنشأته العنصریة
خاتم النبیین و اول الافراد الثلثة و ما زاد علی هذه الاولیة
من الافراد فانه عنها و کان علیه السلام ادل دلیل علی ربه
فانه اوتی جوامع الکلم التی هی مسمیات اسماء آدم و قیصری در
شرح قول انما کانت حکمته فردیة الخ گفته انما کان اکمل موجود فی
هذا النوع لان الانبیاء صلوات الله علیهم اجمعین اکمل هذا
النوع و کل منهم مظهر لاسم کلی و جمیع الکلیات داخل تحت الاسم
الالهی الذی هو مظهره فهو اکمل افراد هذا النوع و لکونه اکمل الافراد

آحدو

بدأ به امر الوجود بایجاد روحه اولا وختم به امر الرسالة آخرا
بل هو الذی یظهر بالصورة الآدمیة فی المبتدأیة وهو الذی یظهر بالصورة
الخاتمیة للنوع ویفهم هذا السر من یفهم سر الختمیة فلنکتف بالتعریض
عن التصریح والله هو الولی الحمید ودر شرح قول وما زاد علی هذه الاولیة الخ
گفتہ ای علی هذه الفردیة الاولیة هی الثلاث وهذه الثلاثة
المشار الیها فی هی للذات الاحدیة والمرتبة الالهیة والحقیقة
الروحانیة المحمدیة المسماة بالعقل الاول وما زاد علیها فهو
صادر منها کما تقرر ایضا عند اصحاب النظر ان اول ما وجد
هو العقل الاول ودر شرح وکان علیه السلام ادل دلیل علی ربه الخ
گفتہ ای اذا کان الروح المحمدی اکمل هذا النوع کان ادل دلیل
علی ربه لان الرب لا یظهر الا بمربوبه ومظهره وکمالات الذات
باجمعها انما یظهر بوجوده لانه اوتی جوامع الکلم التی هی امهات
الحقائق الالهیة والکونیة الجامعة بجزئیاتها وهی المراد بمسمیات
اسماء آدم فهو ادل دلیل علی الاسم الاعظم الالهی ومخفی نماند کہ کمال حقیت
ورزانت و نہایت جلالت ومتانت مطالب کتاب فصوص الحکم از اول آن
ظاہر وباہر است حیث قال فی صدره اما بعد فانی رایت رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی مبشرة اریتها فی العشر الاخیر من المحرم
سنة سبع وعشرین وستمائة بمحروسة دمشق وبیده صلی الله
علیه وسلم کتاب فقال لی هذا الکتاب فصوص الحکم خذه واخرج

صدور کتاب فصوص الحکم کہ از ان کمال حقیت ورزانت مطالب این کتاب ظاہر می شود

به الی الناس

به الی الناس ینتفعون به فقلت السمع والطاعة لله ولرسوله واولی
الامر منا کما امرنا فحققت الامنیة واخلصت النیة وجردت
القصد والهمة الی ابراز هذا الکتاب کما حده لی رسول الله صلی الله
علیه وسلم من غیر زیادة ولا نقصان وسالت الله تعالی ان
یجعلنی فیه وفی جمیع احوالی من عباده الذین لیس للشیطان
علیهم سلطان وان یخصنی فی جمیع ما یرقمه بنانی وینطق به لسانی
وینطوی علیه جنانی بالالقاء السبوحی والنفث الروحی
فی الروع النفسی بالتایید الاعتصامی حتی اکون مترجما لا متحکما لیتحقق
من یقف علیه من اهل الله واصحاب القلوب انه من مقام التقدیس
المنزه عن الاغراض النفسیة التی یدخلها التلبیس وارجو ان یکون
الحق تعالی لما سمع دعائی قد اجاب ندائی فما القی الا ما یلقی الی ولا
انزل فی هذا المسطور الا ما ینزل به علی ولست بنبی ولا رسول
ولکنی وارث ولآخرتی حارث فمن الله فاسمعوا والی الله فارجعوا
فاذا سمعتم ما اتیت به فعوا ثم بالفهم فصلوا مجمل القول واجمعوا
ثم منوا به علی طالبیه ولا تمنعوا هذه الرحمة التی وسعتکم فوسعوا
ومن الله ارجو ان اکون ممن اید فتاید وایّد وقید بالشرع
المحمدی المطهر فتقید وقید وان یحشرنا فی زمرته
کما جعلنا من امته ازین عبارت ظاہر است کہ کتاب فصوص الحکم را
جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در مبشره مبارکه بابن عربی عنایت

فرموده و او این کتاب را بغیر زیادت و نقصان بحیز اظهار و ابراز آورده از خدا خواسته ہست که او را درین باب در جمیع احوال از بندگانی فرماید که شیطان را بر ایشان سلطان نیست و خاصّ کند او را در ہر چیزی که می نویسد از ابنان او و گویا می شود بآن لسان او و منطوی می شود بران جنان او و بالقاء سبوحے و نفث روحی در قلب نفسی بتایید اعتصامے تا آنکه او مترجم باشد نه متحکم و ہر که از اہل کشف و اصحاب قلوب بران واقف شود بداند که آن از مقام تقدیس ست که از اعراض نفسیه که تلبیس داخل آن مے شود منزه است و نیز ابن عربے امید کرده که حق تعالے دعایش مقرون باجابت فرموده باشد پس القا کند این عربی مگر چیزی را که با و القا کرده می شود و نه نازل کند مگر آنچیز را که درین طور برا و نازل کرده می شود وجه دہم آنکه حسین دیار بکری در خمیس گفته فی شرح المواقف قال بعضهم ان المعلول الاوّل من حیث انّه مجرّد یعقل ذاته و مبدؤه یسمی عقلا و من حیث انّه واسطة فی صدور سائر الموجودات و نقوش العلوم یسمی قلما و من حیث توسطه فی افاضة انوار النبوة و من حیث ان الکمالات الکمالات المحمدیّة من اثر نور سیّد الانبیاء صلّی الله علیه وسلم من حیث انّه سبب لحیاته یسمی روحه و سیجئ لهذا زیادة بیان ازین عبارت ظاہر ست که معلول اول باین حیثیت که واسطه ست در صدور سائر موجودات و نقوش علوم بقلم مسمی میشود و ہمین واسطه متوسّط در افاضه انوار نبوّت و آن روح جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم

پس چون نور جناب امیر المومنین علیه السلام با نور نبوی متحد بوده نور آنحضرت ہم واسطه در صدور جمیع موجودات و سبب افاضه نقوش علوم بر کل کائنات باشد پس چگونه کسی از تیمیّه و عدویه و امویه بران ینبوع محاسن قدسیه متقدم تواند شد که قبح آن از اجلاے واضحات و اظهر لامحات ست و ملا عبد الرحمن جامی در شواهد النبوه گفته و پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم در عالم شہادت اگرچه آخرین پیغمبر بود اما در عالم غیب اول این ایشانست کما قال علیه السلام کنت نبیّا و آدم بین الماء والطین و بیان این آنست که حضرت ذو الجلال والافضال در ازل آزال حیث کان الله ولا شی معه اول تجلّی که بر خود کرد بی آنکه وجود غیری در میان باشد بصورت شانی بود مطلق کلی جامع مر جمیع شئون را بی امتیاز بعضی از بعضی و صورت معلومیت آن شان را تعین اول و حقیقت محمدی گویند و حقائق سائر موجودات ہمه اجزاء و تفاصیل آن حقیقت اند و تجلّیاتی که بصور آنها واقع شده است در غیب انتشار و انبعاث از تجلّی بصورت آن حقیقت یافته است و صورت وجودی آن حقیقت اولا در مرتبه ارواح جوہریست مجرد که شارع صلی الله علیه وسلم تارۀ از ان بعقل و تارۀ بروح یا بنور تعبیر کرده است حیث قال صلی الله علیه وسلم اول ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله القلم و اول ما خلق الله روحی او نوری مع شک نیست که اختلاف عبارات مبنی بر اختلاف اعتبارات ست زیرا که مرتبه اولیت جز یک چیز را نمی تواند بود و صورت وجودے سائر حقائق منشے از صورت وجودے

الحقیقت ست مرتبه بعد مرتبه تا منتهی میشود بصورت جسمانی عنصری انسانی که اول
افراد آن آدم ست علیه السلام پس آدم و سائر انبیاء علیهم السلام مادام که بصورت
جسمانی عنصری در شهادت ظاهر نشده اند بنبوت موصوف نگشتند بخلاف
پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم که چون بوجود روحانی موجود شد بشارت داد او را
و اعلام کرده اند بنبوت بالفعل و در همه شرائع حکم وی را دادند اما بر دست
انبیا و رسل که نواب وی می بودند چنانکه در عالم شهادت امیر المؤمنین علی
و معاذ بن جبل رضی الله عنهما به نیابت وی در یمن رفتند و تبلیغ احکام
کردند زیرا که ثبوت نبوت نیست جز باعتبار شرع مقرر من عند الله پس همه
شرایع شریعت وی بوده که بر دست نواب وی بخلق رسیده است و چون
بوجود جسمانی عنصری ظاهر شد نسخ آن شرائع کرد که بحسب باطن اقتضا کرده بود
زیرا که اختلاف امم در استعدادات و قابلیات مقتضی اختلاف شرائع است
و حسین دیار بکری در خمیس گفته و فی شواهد النبوة ان نبینا صلی الله
علیه وسلم وان کان اخر الانبیاء فی عالم الشهادة لکنه اولهم
فی عالم الغیب قال علیه الصلوة والسلام کنت نبیا وآدم بین الماء
والطین بیانه ان الله تعالی فی ازل الآزال کان الله ولا شیء معه
فجمیع[له] الشئون من غیر امتیاز من بعض وصورة معلومیة ذلک
الشان تسمی تعینا اولا وحقیقة محمدیة وحقائق سائر الموجودات
کلها اجزاء وتفاصیل فتلک الحقیقة والتجلیات التی وقعت بصورها
فی الغیب انما نشأت وانبعثت من التجلی بصور تلک الحقیقة والصورة

[له] کذا فی النسخة الغلطتیة والمطبوعة بمصر والعبارة الموافقة بعبارة الاصل الشواهد ینبغی ان تکون هکذا واول تجلی تجلی به علی نفسه بغیر ان یکون للغیر وجود وکان بصورة شان مطلق کلی جامع لجمیع الشئون من غیر امتیاز بعض الشئون من بعض ۱۲ منه دام ظله العالی

الوجودیه

الوجودیة لتلک الحقیقة اولا فی مرتبة الارواح کانت جوهرا مجردا
عبر عنه الشارع صلی الله علیه وسلم تارة بالعقل وتارة بالقلم
وتارة بالنور وتارة بالروح حیث قال صلی الله علیه وسلم اول
ما خلق الله العقل واول ما خلق الله القلم واول ما خلق الله
روحی ونوری ولا شک ان اختلاف العبارات دتبی اذ مرتبة الاولیة
حقیقة لا تصلح لغیر شیء واحد والصورة[له] الوجودیة لتلک
الحقیقة مرتبة بعد مرتبة حتی انتقلت الی الصورة الجسمانیة
العنصریة الانسانیة التی اول افرادها آدم فهو وسائر الانبیاء
ما لم یظهروا بصورة جسمانیة عنصریة فی الشهادة لم یوصفوا
بالنبوة بخلاف نبینا صلی الله علیه وسلم فانه لما وجد بوجود
روحانی بشره واعلمه بالنبوة بالفعل وفی کل الشرائع اعطی الحکم
له لکن بایدی الانبیاء والرسل الذین کانوا نوابه کما ان علیا ومعاذ
بن جبل فی عالم الشهادة ذهبا بنیابته الی الیمن وبلغا الاحکام
فان ثبوت النبوة لیس الا باعتبار شرع مقرر من عند الله فجمیع
الشرائع شریعته الی الخلق بایدی نوابه ولما ظهر بالوجود الجسمانی العنصری
نسخ تلک الشرائع التی کان اقتضاها بحسب الباطن فان اختلاف الامم
فی الاستعدادات والقابلیات مقتض لاختلاف الشرائع این عبارت
صریحست در آنکه اقدمیت و اسبقیت خلقت جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله وسلم بر حضرت آدم و سائر انبیا علیهم السلام دلیل فضیلت

[له] هذه العبارة غیر موافقة لاصل الشواهد فلتطابق ۱۲

آنحضرت بسبب پس بتحقیق تقدم خلقت نور جناب امیر المومنین علیه السلام که با نور جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم متحد بود دلیل افضلیت و اشرفیت آنحضرت بر سائر خلق خواهد بود و تقدم احدی بر آنحضرت روا نخواهد بود و لو کان فی غایة الفضل والجلالة فضلا عمن یحیر عن ادراک آباؤ کلاله و ملا معین در معارج النبوة گفته رکن اول در بیان ایجاد نور حضرت محمدیه صلی الله علیه وسلم از حین خلقت نور تا بوقت ولادت آنحضرت و درین رکن هشت باب مرقوم کلک بیان خواهد شد انشاء الله العزیز باب اول در ذکر نور باهر حضرت محمدی صلی الله علیه وسلم و درین باب سه فصل ست فصل اول در بیان حدیث اول ما خلق الله تعالی نوری مشتمل بر نعت آنحضرت علیه الصلوة والسلام بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم صل علی محمد و علی آل محمد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اول ما خلق الله تعالی نوری النعت حضرت سید سادات وسند سعادات شاه اسرار قدم ماه انوار حکم لطیفه علوم عرفان صحیفه رقوم احسان مجهد قواعد شریعت مشید قواعد حقیقت مؤسس مغارس بدائع مدرس مدارس شرائع قافله سالار قوافل وجود سپهسالار مشاهد مقصود مقتدای طوائف بشری کره گشای سرائر قدری ان سروری که بلبل بیان عالی برهان بلاغت نشانش و هزار دستان مناشیر فضائل علیه و تباشیر شمائل سنیه اش در بوستان جلالت و گلستان رسالتش چنین میخواند انی عند الله مکتوب خاتم النبیین و ان آدم لمنجدل فی طینته این مترنم

که طوطی زبان شکر افشان فصاحت شعارش باظهار تقدم نور اصالت آثارش این خبر عالی اثر بمسامع مجامع سکان قطان کون و مکان درمیداد که اول ما خلق الله تعالی نوری للشیخ نظامی قدس سره ای ختم پیمبران مرسل ٭ حلوای پسین و ملح اول ٭ نوباوه باغ اولین صلب ٭ لشکر کش عهد آخرین طلب ٭ ای خاک تو توتیای بینش ٭ روشن بتو چشم آفرینش ٭ ای سید بارگاه کونین ٭ نسابه شهر قاب قوسین ٭ آن صدرنشین هر دو عالم ٭ محراب زمین و آسمان هم ٭ آن شاه مقربان درگاه ٭ بزم تو ورای هفت خرگاه ٭ سرجوش خلاصه معانی ٭ سرچشمه آب زندگانی ٭ خاک تو ادیم روی آدم ٭ نور تو چراغ ملک عالم ٭ سرخیل توئی و جمله خیل اند ٭ مقصود توئی همه طفیل اند ٭ ای کنیت نام تو موید ٭ بو القاسم و احمد و محمد ٭ صلی الله علیه و آله و افاض علی روس العالمین سجال نواله چنین میفرماید که اول ما خلق الله نوری یعنی اول شاهد یکه در مشاهد شهود نقاب احتجاب از جمال کمال برکشید اول عروسی که از خلوتخانه بطون بفضای عالم ظهور بیرون خرامید بلکه اول نقطه که از سر پرکار کن فکان بر صفحه وجود افتاد و نخستین نوباده که باغبان ایجاد از باغستان استعداد بر طبق رشد و رشاد بر مشتاقان عرصه کون و مکان جلوه داد نور باهر حضرت من بود که سید کائنات و مخبر موجودات اتم صلی الله علیه وسلم توئی که مطلع احسان و مظهر جودی ٭ که کن فکان نه تو دارند نام موجودی ٭ درین ضیافت هستی بخوان جود و کرم ٭ همه طفیل تو اند و توئی که مقصودی ٭ هنوز آدم و عالم نبود نام و نشان ٭

که در سراچه وحدت جلیس حق بوده ٭ یعنی هنوز دبدبه خلقت بگوش خلقت نرسیده
وکام انام در بزم اعلام مدام اکرام ایجاد نچشیده بود هنوز دود وجود بر چهره
این حصار کبود نشسته بود وجوهر فروش بازار صنع عقد شبه شب را بارشته
مروارید روز برهم نبسته بود بانویان چین تقدیر باقلام مقادیر اشکال قضا را
بر چهره الواح ارواح نه نبشته بودند وصیادان حکمت ربانی طیور ارواح انسانی
در اقفاص اشباح جسمانی بازنداشته بودند هنوز خروس صبح بوقلمون بال کن فیکون
برهم نزده بود وهمای کاف ونون در هوای حماسنون سایه خلافت بازنگسترده
خیاط کرم وجود خلعت وجود در تن آدم مسجود نپوشانیده بود وحلق خلق شراب
ناب شهود در بزم بارزم الست بربکم ننوشیده بود نه سفینه سکینه
جنت بری وقلزم خلقت روان گشته ونه نهنگ بافرهنگ دوزخ در قعر بحر
پنهان شده نه چهار قائمه مربع عرش در قبضه حمله استوار گشته نه گرد بالش
مسدس فرش بر بساط کون قرار آمده نه دعائم قوائم عناصر اربع در مقر
فلک مدور مقرر گشته ونه اطباق سبع سماوی بر محدب کره ناری محیط آمده
دوشیزگان شبستان عدم در خدر حکمت نهفته غمزدگان نوایای هستی سر
بگریبان خمول فرو برده نه عالمیان آفریده نه آدمیان پروریده نه عبده عالم
نه جدبه آدم نه از خاکیان عددی نه از افلاکیان حدی نه از ثری نامی نه از ثریا بامی
نه از بجیهم دامی نه از تجبونه جامی نه از مخلوقات بوی نه از موجودات گوئی نه از ...
آوازه نه از فرشیان نوازه نه از بالا وپستی خبری نه از الا وهستی اثری که نقطه
روح لطیف این سید گرد دایره الطاف پرکار وار بگشت وموجه تسبیح ...

که اول ما خلق الله نوری شاه رسل وشفیع مرسل ٭ خورشید یسین ونور اوائل ٭
هم نوزده چراغ بینش ٭ هم چشم وچراغ آفرینش ٭ شاهنشه تخت آسمانی ٭
خواننده تخته معانی ٭ گنجینه کیمیای عالم ٭ پیش از همه پیشوای عالم ٭
بسته کمر آسمان بکارش ٭ انجم همه چاوشان بارش ٭ بر کنگره کشیده فتراک ٭
کانجا نرسد کمند ادراک ٭ انتهی ودلالت این عبارات ملیحه واشارات فصیحه وتقریرات
رشیقه وتحریرات انیقه وتلویحات رزینه وتصریحات متینه بر آنکه تقدم
خلق جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم دلیل زاهر وبرهان باهر بر کمال
افضلیت آنحضرت وعدم جواز تقدم احدی بر آنحضرت ست پر ظاهر پس همچنین
جناب امیر المومنین علیه السلام هم مثل جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله
وسلم افضل خلق باشد واین همه مناقب وفضائل که ملا معین بسبب تقدم
نور برای جناب سرور مرسلین صلی الله علیه وآله وسلم ثابت کرده برای
جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت باشد فانظر الی اهل التسویل و
الاذلال کیف یذهبون الی الیمین والشمال ولا یهتدون الی صحیح
الاحتجاج وواضح الاستدلال ویبدون غرائب الهذر ومنکرات
المقال وشیخ عبد الحق در مدارج النبوة گفته باب اول در ذکر نسب شریف
وحمل وولادت ورضاع آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدانکه اول مخلوقات
وواسطه صدور کائنات وواسطه خلق عالم وآدم نور محمد ست صلی الله
علیه وسلم چنانکه در حدیث صحیح وارد شده که اول ما خلق الله نوری
وسائر مکونات علوی وسفلی از آن نور واز آن جوهر پاک پیدا شده از

ارواح و اشباح و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملک و فلک و انس و جن
و آسمان و زمین و بحار و جبال و اشجار و سائر مخلوقات و در کیفیت صدور
این کثرت از آن واحد و بروز و ظهور مخلوقات از آن جوهر عبارات و
تعبیرات غریب آورده اند و حدیث اول ما خلق الله العقل نزد محققین
و محدثین بصحت نرسیده و حدیث اول ما خلق الله القلم نیز گفته اند
که مراد بعد العرش والماء است که واقع شده است و کان عرشه علی
الماء و در بعضے احادیث تصریح بدان واقع شده است و آمده است
که خلق ما پیشتر از عرش ست و آمده است که چون خلق کرده شد قلم گفت پروردگار تعالے و تقدس بنویس گفت قلم چه نویسم گفت بنویس ما کان
و ما یکون الی الابد پس معلوم شد که پیش از خلق قلم کائنی بوده است
و گفته اند که آن عرش و کرسی وارد است و نور وی صلی الله علیه وسلم
از آن سابق ست و برین وجه تواند که مراد از ما کان صفات و احوال آن
بوده باشد که اول در آن عالم ثابت است و از ما یکون آنچه در آخر ظاهر گردد و در
انتهی ازین عبارت ظاهر ست که نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله
وسلم اول مخلوقات و واسطه صدور کائنات و سبب خلق عالم و آدم ست و حدیث اول ما خلق الله نوری حدیث صحیح ست و جمیع مکونات
علوی و سفلی از ارواح و اشباح که در آن ارواح جمیع انبیا علیهم السلام داخل
و هم عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و ملک و فلک و سائر مخلوقات از نور
آنحضرت مخلوق شده پس افضلیت نور نبوی بداهة ثابت شد و چون نور علوی

با نور نبوی متحد بوده این همه مراتب علیه و مدارج سنیه برای نور علوی هم
ثابت شود و هیچ تقدم احدی از انبیا و اوصیا سوای خاتم النبیین صلی الله
علیه وآله اجمعین هم بر آنحضرت ظاهر و واضح است تا بتقدم ثلثه مجوره زمره
غیر مشکوره و جماعت غیر مبروره بر آنحضرت که محض جور و عسف و عین حیف
و خسف ست چه رسد و غیاث الدین بن همام الدین در حبیب السیر میفرماید بر ضمائر
فطنت مآثر اهل دانش و بینش و خواطر خبرت مآثر واقفان کارخانه آفرینش
مخفی و مستتر نخواهد بود که بر طبق حدیث صحیح کان الله ولم یکن معه شیء
در ازل ذات حضرت حق عز و جل موجود بود و هیچ چیزی دیگر بر منصه هستی
جلوه ظهور نمی نمود و چون اراده کامله الهی بمقتضای فحوای کنت کنزاً
مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف اقتضای آفرینش
ممکنات عالم علوی و سفلی فرموده نخستین چیزی که از مطلع سپهر
خلقت طلوع کرد نور فائض السرور محمدی بود زیرا که از شاه ولایت
و پناه اهل هدایت اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله
عنه مرویست که روزی از حضرت خاتم الانبیا علیه من الصلوة افضلها پرسید
که اول مخلوقات چیست حضرت جواب داد نور نبیک و این حدیث از
طریق جابر بن عبد الله انصاری نیز سمت ورود یافته و در بعضی از نسخ
معتبره بنظر این ذره احقر درآمد که فیاض علی الاطلاق نور محمدی را که زبده
افضل آنرا جوهر بیضا گویند منقسم بدو قسم ساخت قسمی در غایت لطافت
و صفا و قسمی دیگر درین اوصاف دون مرتبه اولی از قسم نخستین که

موسوم بنور بوده ارواح انبیا و رسل و اولیا و اشخاص شریفه علویه را آفرید و از
قسم ثانی که آن را نار میگفتند جان و بنی الجان و سائر اجسام سفلیه را موجود گردانید
و ازین مقدمه بوضوح می پیوندد که اقدم و افضل مخلوقات نور حضرت رسالت‌پناه است
زیرا که ماسوی الله بوساطه آن نور صفت خلقت یافته اند و جمیع کائنات از
پرتو آن شمع جهان افروز بسر منزل وجود شتافته چه عرش و چه فرش و چه بالا و چه پست
طفیل وجودش بود هر چه هست انتهی ما فی حبیب السیر و دلالته علی افضلیة
نور خیر البشر صلی الله علیه وآله ما طلع شمس و قمر غنیة عن الاظهار
والبیان عند من تامل و تدبر و هو بعینه مثبت افضلیة علی علیه
الآف سلام الملک الاکبر و مظهر نهایة قبح نقد من سلف و غدر علی
نفس النبی الاطهر صلوات الله و سلامه علیهما و آلهما ما اضاء صبح و اسفر
وجه یازدهم علاوه برین همه افادات و تحقیقات محققین عالی درجات
و تنصیصات شیوخ عالی صفات که از آن افضلیت سرور کائنات صلی الله علیه
وآله وسلم بسبب تقدم خلق نور آن مفخر موجودات از اوضح جلیات است روایات
عدیده و اخبار کثیره هم برین معنی دلالت صریحه دارد بعض آن در عبارات شیخ
مکیه و غیر آن گذشته و جمله از آن درین جا مذکور میشود ملا معین در معارج النبوة
گفته بدانکه در کیفیت ایجاد آن نور روایات مختلفه بظهور پیوسته از جمله آن
معتبره پنج روایت مشهوره درین نسخه ایراد نموده شد و باقی حواله بکتب متقدمه
و متداوله گشت روایت اول در شرف المصطفی ابو موسی مدنی رحمه الله آورده
که نور کامل السرور حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پیش از جمیع موجودات بنه

هزار سال موجود گشته و فراشان قدرت در فضای هوای قربت از برای آن
نور منظور بساطی انبساطی ترتیب فرمودند پس بمساعدت توفیق احدی
آن نور محمدی صلی الله علیه وسلم بر آن بساط در طواف آمد و مدتی چندین گاه
در عرصه عالم غیب میگشت تا آنگاه که از جناب رب الارباب جل و علا بسجود
مامور شد مدت صد سال از سالهای آنجهانی که سیصد و شصت روز هر روزی
هزار سال این جهانی باشد در آن سجود توقف فرمود و حضرت جلال احدیت را
جل جلاله باین تسبیح یاد میکرد که سبحان العلیم الذی لا یجهل سبحان
الحلیم الذی لا یعجل سبحان الجواد الذی لا یبخل بعد از آنکه ارادت
مبدع پر کمال جل ذکره مقتضی ایجاد اصول ممکنات و مخترع امهات اصناف
مکونات آمد از آن نور جوهر بیافرید و بنظر قدرتش منظور گردانید آن جوهر
از هیبت نظر الهی آب شد و آن آب مدت هزار سال در جریان بود چنانچه
طرفة العینی در هیچ محل قرار نگرفت پس آن را بده جزو منقسم گردانید از جزو اول
عرش را بوجود آورد و عرش را چهار صد هزار رکن داد و از رکنی تا رکنی چهار
صد هزار ساله راه و از قسم دوم قلم را بیافرید طول او پانصد ساله راه و عرض او
چهل ساله راه و بروایتی صد انبوب و هر انبوب پنجاه ساله راه پس قلم مامور شد
بخطاب اکتب یعنی بنویس گفت خداوندا چه نویسم فرمود علم مرا در خلق من
گفت خدایا ابتدای کتابت بچه کلام کنم فرمان آمد که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
چون قلم بسم الله بنوشت از هیبت نام الله منشق شد و چندین سال همچنان
سر شکافته بر لوح بماند بعد از آن بکتابت اسم رحمن شق اول باسم رحیم

نظ جوهری

شق ثانی فراهم آمدند حاصل مدت هفتصد سال شد از سالهای اینجهانی و بروایت تیسیر هزار سال تا کتابت بسم الله الرحمن الرحیم تمام شد پس حضرت خداوند جل و علا قسم یاد فرمود بعزت و جلال خود که هر بنده از امت محمد صلی الله علیه واله وسلم از زن و مرد که یکبار کلمه بسم الله الرحمن الرحیم بگوید بنویسم در دیوان او ثواب هفتصد ساله عبادت بعد از ان بنوشت انی انا الله لا اله الا انا محمد رسولی من استسلم بقضائی وصبر علی بلائی وشکر علی نعمائی ورضی بحکمی کتبته صدیقا وبعثته یوم القیمة مع الصدیقین ومن لم یستسلم بقضائی ولم یصبر علی بلائی ولم یشکر علی نعمائی ولم یرض بحکمی فلیتخذ الها سوائی بعد از ان بنوشت اعداد قطرات امطار و اعداد نقاط رمال قفار و اوراق اشجار و حبوب و ارزاق خلائق و اعداد لیل و نهار و هرچه واقع خواهد شد تا بروز قیامت و در ان بار آورده که چون قلم نام محمد صلی الله علیه وسلم نوشت حق تعالی را سجود کرد و در سجود خود هزار سال بماند پس سر بر آورد و گفت السلام علیک یا محمد حق سبحانه و تعالی از قبل سید عالم علیه السلام جواب قلم باز داد و قال وعلیکم السلام وعلیه منی الرحمة اوجبت له رحمتی ولمن صدق به وآمن پس از ان روز باز سلام سنت آمد و جواب فرض آمد باز آمدیم بروایت شرف المصطفی و از قسم سوم لوح را بیافرید در تیسیر میگوید که لوح را از یک دانه در سفید آفرید کرانهای وی از یاقوت سرخ عرض او از زمین تا بآسمان هر روز حضرت خداوندی جل و علا سیصد و شصت بار نظر میکند در روی یحیی میتا و یمیت

حیّا ویغنی فقیرا ویفقر غنیا ویعز ذلیلا ویذل عزیزا اعلای لوح بعرش مجید پیوسته و اسفل وی در کنار ملک کریمی استقرار پذیرفته و از قسم چهارم ماه و از قسم پنجم آفتاب را بیافرید نقل است که دریای در زیر آسمان پدید آورده فرسنگ مغاک آن پانصد ساله اه معلقش در هوا بداشت بقدرت خویش که یکقطره از وی متقاطر نمیگردد و این آفتاب و ماه را او روی جاری گردانید و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله سوگند یاد کرد که بدان خدائیکه جان محمد در قبضه قدرت اوست جل جلاله که اگر نه آن دریا بر روی آفتاب حجاب گشتی هر چه بر روی زمین است از تاب آفتاب همه بسوختی از اشجار و احجار و غیر آن و اگر نه این دریا بر روی ماه نقاب کشیدی مجموع خلائق مفتون حسن ماه گشتی تا بحدیکه عبادت او کردندی و بمعبودی او را پرستیدندی الا ما شاء الله ان یعصمه من اولیائه واهل طاعته و در ریاض المذکرین میگوید که عرصه آفتاب هزار هزار و چهار صد هزار فرسنگ ست هر روز او را انوری از انوار عرش بپوشانند و حرارت از نور بوی میدهند روز دیگر آن حرارت از وی سلب میکنند و بجهنم می اندازند چون روز قیامت شود تمامی انوار او را بعرش منتقل گردانند و مجموع حرارت او را در جرم آفتاب مندرج گردانند تا ظلمتش بغایت و حرارتش بنهایت رسد و او را بر روس خلائق جل گز نزدیک بدارند فما ظنک بحال الخلائق من حرها والله العاصم و از قسم ششم بهشت آفرید و انرا مسکن اولیا و منزل اصفیا گردانید و به پنج چیز رش بیاراستند بامر معروف و نهی منکر و سخاوت نفس و اجتناب از گناه

وقیام بحدود الله تعالی و از قسم هفتم روز را بیافرید و آنرا محل معیشت و مکاسب خلائق گردانید و از قسم هشتم ملائکه را بیافرید و ایشانرا اصناف مختلفه ساخته بعبادت خود و استغفار مومنین و مومنات مشغول گردانید و از قسم نهم کرسی را بیافرید از یکدانه لولو و او را بر آسمانها محیط گردانید و هفت آسمان و زمین را در مطابقت آن چون حلقه ساخت در بیابانی و بر یمین او ده هزار کرسی بنهاد و بر یسار او ده هزار کرسی بر هر کرسی فرشته نشسته و آیة الکرسی میخوانند و ثواب آن در نامه اعمال قاریان آیة الکرسی مینویسند از امتیان محمد صلی الله علیه وسلم وحق تعالی بقلم قدرت این آیه کریمه را بخودی خود بر حوالی کرسی مثبت ساخته و هر که بقراءت این آیه متبرکه اقدام نماید حضرت خداوندی روز قیامت بوزن کرسی ثواب در کفه حسنات او پدید آرد و بالله التوفیق و از قسم دهم ذره وجود محمدی صلی الله علیه وسلم مخلوق شد و ذره عبارت از خاکیست پاک که در و درج ذره نور محمدیست و اصل هیئت حضرت احمدی صلی الله علیه وسلم و بروایتی از جزء دهم روح محمدی را خلق فرمود و او را بر یمین عرش بداشت و به تسبیح تقدیس خود مشغول گردانید در مدت چهار هزار سال والله اعلم انتهی ازین روایت که ابوموسی مدینی که جلائل و عقائل محامد او از طبقات سبکی و اسنوی و امثال آن ظاهرست و ملامعین نص بر شهرت و اعتبار آن نموده ظاهرست که تقدم نور نبوی بچندین وجوه زاهره و اسباب باهره دلالت بر افضلیت آنحضرت دارد و فضائل عظیمه و محامد فخیمه در ضمن آن منطوی و مندرجست پس افضلیت جناب امیرالمومنین علیه السلام که نور

الجناب

آنجناب با نور نبوی متحد بوده قطعاً و حتماً ثابت و این عوالی فضائل و جلائل مآثر برای نور آنحضرت حاصل بالشبهه و توجیه تقدم اغیار برین نور الانوار و سید اخلقت انبیای اخیار برار باب اذهان سلیمه و صوائب افکار و اصحت کالشمس فی رابعة النهار و سعید کازرونی در منتقی گفته وقیل کان روحه صلی الله علیه وسلم مثل طیر ابیض تحت بحر یسمی بحر الرحمة وهو دون العرش فانغمس فیها اربعمائة الف سنة یسبح باربع تسبیحات سبحان العلیم الذی لا یجهل سبحان القدیم الذی لا یزول سبحان الکریم الذی لا یبخل سبحان الحلیم الذی لا یعجل فلما خرج من البحر کان له مائة واربعة وعشرون الف جناح فقطر من کل جناح قطرة وخلق من تلک القطرة نوریهی وخلق الله منها ارواح الانبیاء جمیعاً علیهم السلام فذلک قوله ثم اورثنا الکتاب یعنی من بعد جعلنا روحک عنصر ارواح الانبیاء اورثنا الکتاب وقیل ان نوره لما ارتفع منها تنفس بمائة الف واربعة آلاف وعشرین نفساً فکان من تنفسه ارواح الانبیاء و تنفس ارواح الانبیاء وکان ارواح الصدیقین من تنفسهم و در معارج النبوة بعد روایت اولی که مذکور شد گفته روایت دوم در نور حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم در سیر شیخ سعید کازرونی آورده است که چون نور کامل السرور حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مخلوق گشت بر صورت مرغ سفید در بحر رحمت که نزدیک عرش ست

چهار هزار سال غوطه خورد و باین چهار کلمه تسبیح میگفت سبحان العلیم الذی لا یجهل سبحان القدیر الذی لا یزول سبحان الکریم الذی لا یبخل سبحان الحلیم الذی لا یعجل چون ازان بحر برون آمد ویرا صد و بیست و چهار هزار بال بود و از هر بال او قطره فرو چکید و از هر قطره نور پیغمبری مخلوق گشت وارواح پیغمبران علیهم السلام ازان آفریده شدند و بروایت دیگر چون نور محمدی صلی الله علیه وسلم ازان بحر بیرون آمد صد و بیست و چهار هزار نفس زد و ارواح پیغمبران علیهم السلام متکون شدند بعد ازان آن ارواح تنفسها زدند ارواح صدیقان از انفاس انبیا علیهم السلام موجود شدند و از ارواح صدیقان ارواح زاهدان و از ارواح زاهدان ارواح مطیعان و از ارواح مطیعان ارواح عاصیان تولد نمودند و ازانجاست که همه ارواح مطیعان و عاصیان بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم محبت دارند بعد ازان آن خاک را که محل انقاطر نور آنحضرت بود بچهار قسم تقسیم گردانید از یک قسم آفتاب آفرید و از یک قسم ماه و از یک قسم عمود هوا و از چهارم قندیلها و آن قندیلها را بسته سلسله معلق ساخت یک سلسله بقا و دیگر عطا و دیگری لقا و آنرا بمعلاق عنایت در آویخت قطره ازان قندیل فرو چکید جبرئیل علیه السلام را فرمود تا آن خاک را که بآن قطره معجون شده بود بر و بشت و آنرا محل نور آنحضرت صلی الله علیه وسلم گردانید تا بوقت تخمیر طینت آدم علیه السلام بعد ازان در میان دو ابروی آدم علیه السلام و دیعت نهاد چنانچه در محل خود مبین گردد ان شاء الله تعالی انتهی و دلالت این روایت هم مثل روایت سابقه بر کمال افضلیت و اشرفیت و اکرمیت و ارجحیت نور

نبوی و خلق انبیا و ملائکه علیهم السلام و دیگر مخلوقات شریفه ازان در کمال وضوح و ظهور است پس برای نور جناب امیرالمومنین علیه السلام نیز کمال افضلیت و اشرفیت و اکرمیت و ارجحیت ثابت باشد و ظاهر گردد که خلق انبیا و ملائکه و جنت و عرش و کرسی و غیر آن از نور آنحضرت است و کفی به دلالة علی تقدم بعد سید الانبیاء علی سائر الخلق و جمیع الناس فتقدیم غیره و تحکیمه علیه علیه السلام عین الخبط والوسواس و اطاعة اول من قاس وایقاع الناس فی الضلال والالتباس و حسین دیاربکری در خمیس میفرماید و فی کیفیة خلق نوره صلی الله علیه وسلم وردت روایات متعددة و حاصل الکل راجع الی ان الله خلق نور محمد صلی الله علیه وسلم قبل خلق السموات والارض والعرش والکرسی واللوح والقلم والجنة والنار والملائکة والانس والجن وسائر المخلوقات بکذا کذا الف سنة وکان یدور ذلک النور فی فضاء عالم القدس فتارة یامره بالسجود و تارة یامره بالتسبیح والتقدیس و خلق له حجبا واقامه فی کل حجاب مدة مدیدة یسبح الله تعالی فیه بتسبیح خاص فبعد ما خرج من الحجب تنفس بانفاس فخلق من انفاسه ارواح الانبیاء والاولیاء والصدیقین والشهداء وسائر المومنین والملائکة کما روی عن جابر بن عبد الله الانصاری قال سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن اول شیء خلقه الله قال هو نور نبیک یا جابر خلقه ثم خلق منه کل خیر و خلق بعده

كل شئ وحين خلقه اقامه قدامه فی مقام القرب اثنی عشر الف
سنة ثم جعله اربعة اقسام فخلق العرش من قسم والكرسی من قسم
وحملة العرش وخزنة الكرسی من قسم واقام القسم الرابع فی مقام
الحب اثنی عشر الف سنة ثم جعله اربعة اقسام فخلق الخلق من قسم
واللوح من قسم والجنة من قسم واقام القسم الرابع فی مقام الخوف
اثنی عشر الف سنة ثم جعله اربعة اجزاء فخلق الملائكة من جزء
وخلق الشمس من جزء وخلق القمر والكواكب من جزء واقام الجزء
الرابع فی مقام الرجاء اثنی عشر الف سنة ثم جعله اربعة اجزاء
فخلق العقل من جزء والحلم والعلم من جزء والعصمة والتوفيق من
جزء واقام الجزء الرابع فی مقام الحياء اثنی عشر الف سنة ثم نظر الله
سبحانه اليه فترشح النور عرقا فقطرت منه مائة الف وعشرين
الفا واربعة آلاف قطرة من النور فخلق الله سبحانه من كل قطرة
روح نبی او رسول ثم تنفست ارواح الانبياء فخلق الله من انفاسهم
نور الاولياء والسعداء والشهداء والمطيعين من المؤمنين الى
يوم القيمة فالعرش والكرسی من نوری والكروبيون من نوری
والروحانيون من الملائكة من نوری وملائكة السموات السبع
من نوری والجنة وما فيها من النعيم من نوری والشمس والقمر والكواكب
من نوری والعقل والعلم والتوفيق من نوری وارواح الانبياء والرسل
من نوری والشهداء والصالحون من نتائج نوری ثم خلق سبحانه

اثنی عشر حجابا فاقام النور وهو الجزء الرابع فی كل حجاب الف سنة
وهی مقامات العبودية وهی حجاب الكرامة والسعادة والهيبة
والرحمة والرافة والعلم والحلم والوقار والسكينة والصبر والصدق
واليقين فعبد الله ذلك النور فی كل حجاب الف سنة فلما خرج النور
من الحجب ركبه الله فی الارض وكان يضيئ منه ما بين المشرق والمغرب
كالسراج فی الليل المظلم ثم خلق الله آدم فی الارض وركب فيه النور فی
جبينه ثم انتقل منه الى شيث ومنه الى انوش وهكذا كان ينتقل
من طاهر الى طيب الى ان اوصله الله تعالى الى صلب عبد الله بن عبد المطلب
ومنه الى رحم آمنة ثم اخرجنی الى الدنيا فجعلنی سيد المرسلين وخاتم
النبيين ورحمة للعالمين وقائد الغر المحجلين هكذا بدأ خلق نبيك
يا جابر ذكره البيهقی وسعيد كازرونی در كتاب منتقی گفته وروی عن
جابر بن عبد الله انه قال سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم
عن اول شئ خلق الله قال هو نور نبيك يا جابر خلقه ثم خلق منه
كل خير وخلق بعده كل شئ وحين خلقه اقامه قدامه فی مقام القرب
اثنی عشرة الف سنة ثم جعله اربعة اقسام خلق العرش من
قسم والكرسی من قسم وحملة العرش وخزنة الكرسی من قسم واقام
القسم الرابع مقام المحبة اثنتی عشرة الف سنة ثم جعله
اربعة اقسام فخلق الخلق من قسم واللوح من قسم والجنة
من قسم واقام القسم الرابع فی مقام الخوف اثنتی عشرة الف سنة

ثم جعله اربعة اجزاء فخلق الملائكة من جزء وخلق الشمس من
جزء وخلق القمر والكواكب من جزء واقام الجزء الرابع في مقام الرجاء
اثنتى عشرة الف سنة وجعله اربعة اجزاء فخلق العقل من جزء
والحلم والعلم من جزء والعصمة والتوفيق من جزء واقام الجزء الرابع
فى مقام الحياء اثنتى عشرة الف سنة ثم نظر الله سبحانه وتعالى
اليه فترشح النور عرقا فقطرت منه مائة الف وعشرون الفا
واربعة الاف قطرة من النور فخلق الله تعالى من كل قطرة روح
نبى او رسول ثم تنفست ارواح الانبياء فخلق الله من انفاسهم
نور الاولياء والسعداء والشهداء والمطيعين من المومنين
الى يوم القيامة فالعرش والكرسى من نورى والكروبيون من
نورى والروحانيون من الملائكة من نورى وملائكة السموات
السبع من نورى والجنة ومافيها من النعيم من نوراى
والشمس والقمر والكواكب من نورى والعقل والعلم والتوفيق من
نورى وارواح الرسل والانبياء من نوري والشهداء والصالحون
من نتائج نورى ثم خلق الله تعالى اثنى عشر حجابا فاقام النور وهو
الجزء الرابع فى كل حجاب الف سنة وهى مقامات العبودية وهى
حجابات الكرامة والسعادة والهيبة والرحمة والرافة والعلم
والحلم والوقار والسكينة والصبر والصدق واليقين فعبد الله
ذلك النور فى كل حجاب الف سنة فلما خرج النور من الحجب ركبه الله

سبحانه فى الارض فكان يضئ منه ما كان بين المشرق والمغرب
كالسراج فى الليل المظلم ثم خلق الله آدم من الارض فركب فيه النور
فى جبينه ثم انتقل منه الى شيث وكان ينتقل من طاهر الى طيب
ومن طيب الى طاهر الى ان اوصله الله الى صلب عبد الله بن
عبد المطلب ومنه الى رحم امى آمنة ثم اخرجنى الى الدنيا فجعلنى
سيد المرسلين وخاتم النبيين ورحمة للعالمين وقائد الغر المحجلين هكذا
بدأ خلق نبيك يا جابر و ملا معين در معارج النبوة در بيان روايات
معتبره مشهوره درباب نور نبوى گفته روايت سوم در كيفيت ايجاد نور
و بيرون آوردن مكونات از وى هم در سير گازرونى رحمه الله آورده است
و نقل از جابر بن عبد الله انصارى كرده رضى الله عنه كه گفت از حضرت
رسالت صلى الله عليه وسلم سوال كردم از اول چيزيكه حق تعالى بيافريده بود
آنحضرت فرمود هو نور نبيك يا جابر آن نور پيغمبر تو بود يعنى اول آن نور
مخلوق شده و همه اشيا از وى متكون گشت چون نور وافى السرور را مكمن بكون
بماسن ظهور آمد او را حضرت خداوندى جل جلاله دوازده هزار سال در مقام
قرب بداشت بعد از ان آنرا بچهار قسم گردانيد از يك قسم عرش را آفريد و از قسم
ديگر كرسى و از قسم ديگر حمله عرش و خزنه كرسى پس قسم رابع را دوازده هزار سال
ديگر در مقام محبت بداشت بعد از آن آن قسم را بچهار قسم گردانيد
از يك قسم قلم را بيافريد و از قسم ديگر لوح را و از قسم ديگر بهشت را و قسم
چهارم را در مقام خوف دوازده هزار سال ديگر بداشت بعد از ان

بچهار قسم گردانید ملائکه را از یک قسم آفرید و آفتاب را از قسم دیگر وماه را از قسم دیگر
وقسم رابع را در مقام رجا دوازده هزار سال دیگر بداشت بعد از ان او را باز بچهار
قسم منقسم گردانید عقل را از یک قسم آفرید وعلم وحلم را از قسم دیگر وعصمت وتوفیق را
از قسم دیگر وقسم چهارم را در مقام حیا دوازده هزار سال دیگر بداشت پس بعد از ان
بران قسم نظری انداخت از غایت حیا در عرق گردید صد و بیست و چهار هزار
قطره نور از وی متقاطر گشت از هر قطره ازین قطرات روح پیغمبری متکون شد
بعد از ان ارواح انبیا علیهم السلام نفسها زدند و از انفاس ایشان ارواح اولیا
وشهدا و سعدا و مطیعان که تا بقیامت خواهند آمد موجود شد بعد از ان فرمود
صلی الله علیه وسلم که عرش و کرسی از نور منست و عقل و علم از نور منست و آفتاب
وماه و کواکب از نور منست و ارواح رسل از نور منست و ارواح انبیا و صلحا و صدیقان
همه از نور منست بعد از ان فرمود که حق تعالی دوازده حجاب بیافرید و آن قسم
رابع را که از نور من بود در هر حجابی هزار سال بداشت بعد از ان که ازین حجابها
برون آمد حق تعالی او را با جزای ارضیه ترکیب فرمود و آن نور پاک از ان درین
خاک روشنائی می افروخت چنانچه سراج سوا در لیله داج و از مشرق تا بمغرب
منور میساخت بعد از ان حق تعالی آدم صفی را علیه السلام تسویه قالب فرمود
وآن نور مرا در جبین وی ودیعت نهاد بعد از ان از وی منتقل شد بشیث علیه السلام
وبعد از ان از اصلاب طیبه بارحام طاهره منتقل میگشت تا بعبد الله بن
عبد المطلب رسید و از وی برحم آمنه منتقل شد بعد از ان مرا بدنیا بیرون آورد
فجعلنی سید المرسلین وخاتم النبیین سرآمد ترین همه سروران ٭

گزیده تر از جمله پیغمبران ٭ گر آدم ز جنت در آمد بخاک ٭ شد این گنج خاکی بر ایوان پاک
گر آمد برون ماه یوسف ز چاه ٭ شد این چشمه از چاه بر اوج ماه ٭ وگر خضر بر آب
حیوان گذشت ٭ محمد ز سرچشمه جان گذشت ٭ نداوه اگر دور درعی گذاشت
محمد ز دراعه صد درع داشت ٭ سلیمان اگر تخت بر باد بست ٭ محمد ز بازیچه
باد رست ٭ وگر طارم موسی از طور بود ٭ سراپرده احمد از نور بود ٭ وگر مهد
عیسی بگردون رسید ٭ محمد خود از فهم بیرون پرید ٭ تو آن چشمهٔ کاب تو هست پاک
بآن آب شسته شده روی خاک ٭ توئی چشم روشن کن خاکیان ٭ تو ای زنده
جان افلاکیان ٭ انتهی ودلالت این روایت بر فضیلت نور نبوی بر سائر مخلوقات
وقبح تقدم و تحکم احدی بران حضرت ظاهر ست و چون نور جناب امیرالمومنین
علیه السلام متحد بانور آنحضرت هم کالشمس فی رابعة النهار و اوضح من الصبح عند الاسفار
ونهایت شناعت و فظاعت تقدم اغیار بران سرور اهل بیت اطهار
علیه الاف سلام الله ما تتابع اللیل والنهار هویدا و آشکار باشد و
شهاب الدین احمد قسطلانی در مواهب لدنیه گفته روی عبد الرزاق
بسنده عن جابر بن عبد الله الانصاری قال قلت یا رسول الله
بابی انت وامی اخبرنی عن اول شیء خلقه الله تعالی قبل الاشیاء
قال یا جابر ان الله تعالی خلق قبل الاشیاء نور نبیک من نوره فجعل
ذلک النور یدور بالقدرة حیث شاء الله تعالی ولم یکن فی ذلک
الوقت لوح ولا قلم ولا جنة ولا نار ولا ملک ولا سماء ولا ارض
ولا شمس ولا قمر ولا جنی ولا انسی فلما اراد الله تعالی ان یخلق الخلق

بوده فضیلت آنحضرت ثم

قسم ذلک النور اربعة اجزاء فخلق من الجزء الاول القلم ومن الثانی اللوح ومن الثالث العرش ثم قسم الرابع اربعة اجزاء فخلق من الاول حملة العرش ومن الثانی الکرسی ومن الثالث باقی الملائکة ثم قسم الرابع اربعة اجزاء فخلق من الاول السموات ومن الثانی الارضین ومن الثالث الجنة والنار ثم قسم الرابع اربعة اجزاء فخلق من الاول نور ابصار المومنین ومن الثانی نور قلوبهم وهی المعرفة بالله ومن الثالث نور السنتهم وهو التوحید لا اله الا الله محمد رسول الله الحدیث و دلالت این روایت بر فضیلت نور نبوی قریب بدلالت روایت سابقه است والتقریب ظاهر والمطلوب باهر و ملا معین در معارج النبوة در بیان روایات معتبره مشهوره در نور نبوی گفته روایت چهارم در نور سید المرسلین صلی الله علیه وسلم آنست که شیخ نجم الدین رازی قدس سره در مرصاد العباد ایراد فرموده که چون خواجه عالم صلی الله علیه وسلم زبده و خلاصه موجودات و ثمره شجره کائنات بود که لولاک لما خلقت الافلاک مبدا موجودات هم او آمد چرا که آفرینش مثال شجره است و خواجه علیه السلام ثمره آن شجره و شجره بحقیقت از تخم ثمره باشد پس حق تعالی چون خواست که موجودات را از کتم عدم بفضای وجود آرد اول نور محمدی را صلی الله علیه وسلم از پرتو نور احدیت خود پدید آورد چنانکه لسان نبوت ازان معنی بدین عبارت اشاره فرموده که انا من الله والمومنون منی بعد ازانکه نور بعالم ظهور آمد حق تعالی بنظر محبت در ان نور

نگریست حیا بر وی غالب شد قطرات از وی متقاطر گشت ارواح جمیع انبیا علیهم السلام از قطرات نور محمدی صلی الله علیه وسلم مخلوق گشت پس از انوار ارواح انبیا ارواح اولیا بیافرید و از انوار ارواح اولیا ارواح مومنان و از انوار ارواح مومنان ارواح عاصیان و ارواح منافقان و کافران بیافرید بعد ازان از اصناف ارواح انسانی ارواح ملکی بیافرید و از ارواح ملکی ارواح جنی بیافرید و از ارواح جنی ارواح شیاطین و مرده و ابالسه بیافرید بتفاوت مراتب و احوال ایشان باز از ذره ارواح انسانی ارواح حیوانات بتفاوت بیافرید آنگه انواع ملکوتیات و نفوس نباتات و معادن و مرکبات و مفردات عناصر پدید آورد پس مجموع مکونات علویه و سفلیه و ملکیه و ملکوتیه از نور حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم مخلوق گشت و انی وان کنت ابن آدم صورة فلی فیه معنی شاهد بابوتی یعنی هنوز مصوران صورت ذرات کائنات مقربان سور آیات بینات رقم تصویر بر تخت تخمیر طینت آدم علیه السلام نکشیده بودند و با آثار شعشعه انوار روح نوایا کاشانه بینش را منور نگردانیده هنوز آدم میان آب و گل بود که او شاه جهان جان و دل بود هنوز نوح از برای فتوح کشتی نتراشیده بود که آن باده نثار فضل و مرحمت بر بام حقش پاشیده هنوز از برای ابراهیم منجنیق نساخته بودند که استادان فضل ربانی منجوق کامرانی او برداخته بودند هنوز موسی حلقه تقاضا بر در حجره ارنی فرو نگرفته بود که او صفه بار الم تر الی ربک را بجاره و بار لی رفته هنوز عیسی بر بام فلک خیمه اقامت نزده بود که او محرم حرم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی شده بود مثنوی

احمد مرسل آن خلاصه کون ٭ پرده پوش احمد بدامن عون ٭ روشنائی چراغ یقین ٭ نور عرش
شمع باز پسین ٭ انبیا پیش آن خجسته چراغ ٭ طفل گهواره در مقام بلاغ ٭ کاف
نون یک قم ز خامه او ٭ لوح محفوظ زیر نامه او ٭ در سرشت خود از دقیقه
ذات پاکش خمیر مایه کون ٭ نه سپهر از وجود او شده چیز ٭ بلکه هژده هزار عالم
نور او را زمین و دن زاده ٭ آسمان و زمین از و زاده ٭ زبده هر چه بود هر چه
دولتی زین بزرگتر چه بود ٭ هستی از وی علم بر آورده ٭ او تفاخر به نیستی کرده
و ملک العلما شهاب الدین دولتابادی در هدایة السعدا گفته الجلوة
الحادیة عشر فی کرامة المنشود در شرح حدیث اول ما خلق الله نوری
آورده است چون حضرت عزت نور محمد آفرید آن نور را دو منشور بود از قدرت
نور آب برآمد از آن هفت دریا شد کل شیء حی من الماء از آن گشت و تا باد شاه
روی خود را از آن آب نشوید لائق عبادت نیاید و پاکی بجا آب از اینجاست
پس فرمان شد ای نور منشور خود بجنبان یک لاک و بست و چهار هزار قطره چکید
از هر قطره پیغمبری شد باز فرمان آمد که ای نور بجنبان از منشور راست دو قطره
چکید از آن جبرئیل و میکائیل شد و از منشور چپ دو قطره چکید از آن اسرافیل و
عزرائیل شد باز از منشور راست یک قطره چکید و از آن آفتاب و از قطره منشور
چپ ماهتاب شد باز منشور راست هشت قطره چکید از آن هشت بهشت شد
و از منشور چپ هفت قطره چکید از آن هفت دوزخ شد باز از منشور راست هفت
قطره چکید از آن هفت آسمان و از قطره منشور چپ هفت زمین شد تا بدانی
همه چیز بطفیل محمد و برای محمد است لولاک لما خلقت الافلاک سر اینمعنی است

ازین عبارت ظاهر است که از قطرات نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه واله
وسلم خلق جمیع انبیا و مرسلین و خلق ملائکه مقربین و خلق شمس و قمر و جنت و آسمان
و زمین است و هر چیز بطفیل جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم و برای
آنحضرت است و لولاک لما خلقت الافلاک بر همین معنی دلالت دارد و چون
نور جناب امیرالمومنین علیه السلام متحد بوده با نور انور جناب سرور کائنات
علیه و آله الآف التحیات والتسلیمات پس خلق جمیع انبیا و مرسلین و ملائکه و دیگر
مخلوقات بطفیل جناب امیرالمومنین علیه السلام هم باشد و همه مفضول و
مرجوح باشد و جناب امیرالمومنین علیه السلام مثل جناب رسالتمآب صلی الله علیه
واله وسلم افضل خلق باشد و بدیهی است که سوای جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله وسلم تقدم احدی برین نور انور و ضوء ازهر و مجد اطهر و صل افخر
و شرف اکبر وجهی از جواز ندارد پس خلافت بلافصل آنحضرت و بطلان تقدم
تیمی و عدوی و اموی بر آنحضرت مثل شمس تابان و صبح درخشان روشن و نمایان
والحمد لله المنان الحنان الموفق لایضاح الحجة باوضح البیان و کسر
فقرات ظهور ارباب الحقد والشنان ملا معین در معارج النبوة گفته روایت
پنجم از روایات معتبره در باب نور آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تفسیر بحر العلوم
امام نجم الدین عمر نسفی رحمه الله آورده و در روایت مرصاد دیگران منقول است که
نور حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله پیش از تمامی موجودات بهزار هزار سال
و ششصد و هفتاد هزار سال موجود شد و از برای آن نور دوازده حجب
ترتیب کردند حجاب قدرت و حجاب عظمت حجاب منت حجاب رحمت حجاب

سعادت حجاب کرامت حجاب منزلت حجاب هدایت حجاب نبوت حجاب رفعت حجاب هیبت
حجاب شفاعت بعد از آن نور کامل السیر رآن سرور مطلع انوار حضرت صلی الله علیه
وسلم را در هر حجاب ازین حجب آن مقدار که اراده ازلیه بدان تعلق گرفته بود بداشت
مثلا در حجاب قدرت دوازده هزار سال نگه داشتند و بتسبیحش مشغول گردانیدند
و تسبیح او درین حجاب آن بود سُبْحَانَ رَبِّیَ الْاَعْلٰی و در حجاب عظمتش یازده هزار
سال بداشتند و دران حجاب تسبیحش این بود سبحان عالم السر والخفیات و در حجاب منت
ده هزار سال بدین تسبیح مترنم بود که سبحان الرفیع الاعلی و در حجاب رحمت
نه هزار سال بداشت و حضرت خداوند را باین تسبیح میستود که سبحان الحی القیوم
و در حجاب سعادت هشت هزار سال باین تسبیح مبادرت مینمود که سبحان من
هو دائم لا یسهو و در حجاب کرامت هفت هزار سال باین تسبیح مبادرت
مینمود که سبحان من هو غنی لا یفتقر و در حجاب منزلت شش هزار سال باین
تسبیح قیام مینمود که سبحان العلیم الحلیم و در حجاب هدایت پنجهزار سال
ورد وش این بود که سُبْحَانَ ذی العرش العظیم و در حجاب نبوت چهار هزار
سال بملازمت این ذکر می نمود سبحان رب العزة عما یصفون و در حجاب
رفعت سه هزار سال باین تسبیح تکرار میفرمود سبحان ذی الملک والملکوت
و در حجاب هیبت دو هزار سال این تسبیح میخواند که سبحان الله وبحمده
و در حجاب شفاعت یکهزار سال این تسبیح بر زبان میراند که سُبْحَانَ
ربی العظیم وبحمده و بروایتی در هر یک ازین حجابها دوازده هزار سال
بداشت و چون ازین حجابها بیرون آمد در ده دریا او را غوطه فرمودند دریای

شفاعت در دریای نصیحت دریای شکر دریای صبر دریای سخاوت دریای
انابت دریای یقین دریای علم دریای محبت در دریای شفاعت هزار سال
شنا میکرد و میگفت ربی ربی و در دریای نصیحت دو هزار سال سیاحت
مینمود و میگفت الهی الهی و در دریای شکر سه هزار سال شناوری میکرد
و میگفت سیدی سیدی و در دریای صبر چهار هزار سال سباحت میکرد
و میگفت که یا اَحَدُ یا اَحَد و در دریای سخاوت پنجهزار سال دیگر غواصی
میفرمود و میگفت یا وَاحِدُ یا وَاحِد و در دریای انابت شش هزار
سال بسباحت مبادرت مینمود و میگفت یا فَرْد یا فرد و در دریای
یقین هفت هزار سال شنا میکرد و میگفت یا علی یا علی و در دریای علم
هشت هزار سال غواصی میکرد و میگفت یا عظیم یا عظیم و در دریای
قناعت نه هزار سال تردد مینمود و میگفت که یا رؤف یا رؤف و در
دریای محبت که دریای دهم است ده هزار سال تعمق مینمود و میگفت سبوح
قدوس رب الملائکة والروح یا الله یا کریم آنگاه بر گوشه دریای
دهم بساطی از نور بیافرید به بزرگی هفتاد برابر هفت آسمان و زمین و دران
بساط هفتصد مقام بیافرید مقام اول توحید مقام دوم معرفت مقام
دیگر ایمان مقام دیگر اسلام مقام دیگر خوف مقام دیگر رجا مقام دیگر شکر
مقام دیگر صبر مقام دیگر خضوع مقام دیگر خشوع مقام دیگر انابت
مقام دیگر خشیت مقام دیگر هیبت مقام دیگر حیرت مقام دیگر قناعت
مقام دیگر تفویض مقام دیگر ارادت دیگر مقامها تا مقام آخرین مقام

محبت نور کامل السرور سید صلی الله علیه و سلم درین هفتصد مقام و در هر مقامی
هفتاد هزار سال بماند چون ازین هفتصد مقام درگذشت خطاب آمد که ای نور
حبیب من من کیستم الهام یافت تا گفت تو خدای منی و آفرید کار منی
پرورد گار منی روزی دهنده منی زنده کننده منی میرانده منی پس خطاب آمد
که ای نور حبیب من نیکو شناختی مرا اکنون چنانکه شناختی بپرست مرا
تا همه دانند که نشان درستی معرفت مشغولیست بخدمت گشت اول بین
یدی الله هفده هزار سال بقیام بایستاد و بعد از ان حضرت جلال
احدیت جل جلاله از یک قبضه از نور ذات خود بروی ریخت در برابر آن
عطیه نور حضرت محمدی صلی الله علیه و سلم سجده تحیت بجا آورد بدان سجده
نظر خاص متوجه او گشت و قرب اختصاص یافت بجهت ادراک نیل سعادت
در برابر آن سجده نماز صبح بروی و امت او فرض شد باز برخاست و
هزار سال دیگر در مقام خدمت بقیام بایستاد باز بخلعت دیگر از نور خاص
در وی پوشانیدند او نیز در برابر آن عطا سجده شکر ثنا بیش برد
بدین سجده نماز ظهر بروی فرض شد همچنین پنج نوبت قیام مینمود و در
هر قیامی هفده هزار سال توقف میفرمود و خلعت نور می یافت و در
برابر آن سجده شکر بجا می آورد و در برابر هر سجده نماز بروی فرض میشد
تا این پنج وقت نماز معهود در امت وی بروی فرض شد انگاه برادای دوگانه بر منوال
این نمازها که مشتمل است بر ارکان معلومه و اذکار مفهومه موفق گشته اما
چندین هزار سال بایست تا آن نماز با تمام رساند مثلا هزار سال در تکبیر تحریمه

بگذرانید و هزار سال دیگر در قیام و هزار سال در رکوع و هزار سال در قومه و هزار
سال در سجده و هزار سال در جلسه و هزار سال در سجده دوم بگذرانید همچنین
رکعت دوم بدین منوال چون بتشهد آمد هزار سال دیگر در تشهد بگذاشت
انگاه بدست راست سلام داد و هزار سال دیگر بدان مصروف ساخت و بدست
چپ سلام داد و هزار سال دیگر بدان پرداخت چون از نماز فارغ شد خطاب آمد
که ای نور حبیب من خدمت پسندیده بجا آوردی اکنون از من خلعتی بخواه گفت
الهی چنان دانسته ام که مرا مقتدای قومی خواهی گردانید و ایشانرا امت و تبع
من خواهی ساخت و این نماز با این ارکان بر ایشان فرض خواهی گردانید و مقرر است
که بمقتضای بشریت در ادای طاعت تقصیرات واقع خواهد شد من این نماز
خود را امروز در کار ایشان میکنم و خلعت مغفرت از برای ایشان میطلبم خطاب
آمد که ای نور حبیب من نیکو خلعتی خواستی من نیز همچنین از تو پسندیدم چون
نور خواجه علیه الصلوة و السلام از حضرت ملک علام جل جلاله این نواخت
مشاهده کرد بر خود بنازید صد هزار قطره نور از وی بچکید حق تعالی یک قطره را
از ان قطرات در نظر قدرت خود در آورد و بصد و بیست و چهار هزار قسم گردانید
و از هر قسمی روح پیغامبری بیافرید باز قطره دیگر را در نظر آورده ده قسمتش گردانید
از یکی جبرئیل آفرید و از یکی میکائیل و از دیگر اسرافیل و از دیگری عزرائیل و از
دیگری رضوان و از دیگری سکان عرش و از دیگری دردائیل و از دیگری حمله عرش
و از دیگری دراس الهدی انگاه قسم دهم را در نظر قدرت در آورده و آنرا ده قسم گردانید
از یک قسم عرش آفرید و از یک کرسی و از یک قسم لوح آفرید و از یک قسم قلم و از دیگری

بهشت واز دیگری ماه واز دیگری آفتاب واز دیگری ستارها واز دیگری بهشت
خلیفه رضوان با هر خلیفه هشتاد هزار فرشته واز قسم دهم جوهری بیافرید مسافت
وی چهار هزار سال راه طول وی و چهار هزار سال راه عرض وی پس دران
نظری کرد در اضطراب افتاده نیمی آب شد و نیمی آتش ازان آب دریاها انشعاب
پذیرفت بعد ازان این بحار در تموج در آمد از حرکات امواج دریاها ریاح وزیدن
گرفت و در هوا تمکن یافت انگاه آن آتش را که بواسطه اضطراب آن جوهره از
نظر الهی جل جلاله وعم نواله بتحصیل پیوسته بود برین آب استیلا دادند تا آب
بجوش در آمد و کفی بر روی آب پیدا شد زمین ازان کف موجود شد و بخاری ازان
کف متصاعد گشت هیولای آسمان ازان بصورت پیوست موجها متراکم شدند
از تراکم امواج جبال متکون شد برق عزت بکوهسار رسید معادن ازدم
پدید آمدند و میان آهن و سنگ اصطکاک واقع شد آتش برافروخت
و ماده دوزخ وجود گرفت بعده بساط زمین را منبسط ساختند تا مسکن
حیوانات و وحوش و سباع و بهائم و طیور و هوام تواند بود و پس زمین را
هفت طبق ساخت و هر یکی را محلی تعیین فرمود و در هر طبقه جمعی از مخلوقات
ساکن گردانید انگاه از شعلات آن آتش قوم جان را جان داد و زمین را
بتصرف ایشان گذاشت و محل بهشت بر فوق آسمان هفتم و مکان دوزخ
در تحت زمین هفتم قرار گرفت بجهت روشنائی عالم و حساب بیش و کم
آفتاب و ماه و کواکب را از مطلع حکمت و مشارق قدرت تابان گردانید
واز مواد نور و ظلمت روز و شب پیدا گشت و در روایت دیگر در شرح آن

جوهر عالی منظر بنظر رسیده چنانچه در بهر صدف در سلک ضبط درکشیده
که آن جوهر که اصل مادّه اجرام علوی و اجسام سفلی بود جوهری بود بس
نورانی چنانچه شرح کمال و وصف جمال آن بتوصیف هیچ وصافی مبین نگردد
و آن جوهر در عظمت چهار صد برابر تمام عالم بود چون بنظر هیبت در وی نظر
فرمود بشگافت و منقسم بسه قسم شد ثلثی ازان آب شد و ثلثی نار و ثلثی نور
آب با نار بیامیخت دخانی از وی متصاعد گشت و ازان امواج پدید آمد
آسمان از دخان و زمین از زبد و جبال از امواج متکون شدند بعد ازان
آن نور را منشعب بسه شعبه گردانید یک شعبه در اعلی و شعبه دیگر در اسفل
و شعبه دیگر در اوسط قرار یافته از شعبه سفلی آفتاب و ماه و نجوم و اجرام
نورانیه علویه مخلوق شد و از شعبه وسطی عرش و کرسی و جنان عالیه
متکون گشت و آن نور اعلی را که عبارت از شعبه علیا ست در خزائن
ملکوت و کنوز سر وجودش ودیعت نهاد تا بر مقتضای حکمت بالغه
در محل مناسب ودیعت نهد بعد ازانکه ارباب معرفت از حجلات غیب بر بساط
شهادت بانبساط عشق و محبت قدم بیرون نهادند تزئین افهام
عاقلان و تنویر قلوب عارفان و تشریح اسرار موحدان و انکشاف استار
پیغمبران علیهم السلام ازان قطعه نور که بر همه سابق و از همه اعلی بود
متحقق گشت اما انچه ازان حصه حضرت رسالت و نصیب این شاه
بارگاه جلالت صلی الله علیه و سلم بود در خزائن قدرت تحت مشیت مستور بود تا
وقت ظهور آنحضرت صلی الله علیه و سلم شد از خزائن قدرت بصحرای

بیرون آورد و ذات بابرکات محمدی صلی الله علیه وسلم بدان بیارست و هیجده
هزار عالم را بان نور کامل السرور منور گردانید رجعنا الی الروایة الاولی پس نور
حبیب را صلی الله علیه وسلم فرمان آمد که تا بساق عرش آمد هفت هزار سال
اندر ساق عرش میتافت و تسبیح و تهلیل میگفت از انجا بلوح آمد چهار هزار سال
دیگر در لوح نور می افروخت از انجا بکرسی آمد چهار هزار سال دیگر در کرسی نور جمال
میداد و زبان به تسبیح میگشاد انگاه فرمان آمد بجبرئیل و میکائیل و اسرافیل و
عزرائیل علیهم السلام که بزمین روید و ازان محل که جائی روضهٔ مطهره است
مقدار خاک پاک جهت تمهید مهد نور صاحب عهد لولاک صلی الله علیه
وسلم ترتیب نمایند چون فرمان حق سبحانه وتعالی بزمین رسانیدند از غایت
شوق آن زمین خود بجوشید و بشکافت و خاک پاک سفید چون کافور ظاهر گشت
جبرئیل علیه السلام ازان خاک پاک شوقناک مقدار مثقالی بگرفت و بمقام خود
مراجعت نمود فرمان آمد که ای جبرئیل به بهشت رو و مقدار کافور و مشک و
زعفران و سنبل و ماء معین و سلسبیل و شراب تسنیم ترتیب کن و این همه را بخاک
بیامیز جبرئیل علیه السلام حکمت آن استفسار نمود خطاب آمد که از کافور
استخوان محمد را صلی الله علیه وآله وسلم بیافرینم و از زعفران پی او ترتیب کنم
و از مشک خون او و از سنبل موی او و از سلسبیل سخن او و از شراب معین آب
دهان او و از تسنیم عبارت او بیافرینم و او را سخن گوی جمع و شفیع
جمیع خلایق گردانم چون آن گل ساخته شد و آن ماده درج در وجود باجود
محمدی صلی الله علیه وآله وسلم پرداخته گشت فرمان آمد که ای جبرئیل

در شب افروز را بر گرد اطباق سموات بگردان و اندر انجمن ملائک جلوه داده در
جویهای بهشت آنرا غوطه ده و در بر و بحر عالم او را بر خلائق عرض کن و منادی
می کن هذا طینة حبیب رب العالمین و شفیع المذنبین و مشهود
فی الاولین و مذکور فی الاخرین بعد ازان ان گل پرداخته و آن درج
نورانی ساخته را چون قندیلی در ساق عرش مجید درآویختند و آنرا محل نور
خواجه صلی الله علیه وسلم گردانیدند و آن نور کامل السرور دران قندیل
بانجبل میبود تا وقت ساختن کالبد آدم شد علیه السلام در میان دو ابروی
آدم علیه السلام مغاکی مانده بود آن طینت که تعبیر ازان بذره میکنند دران
محل قرار گرفت چون روح در بدن آدم علیه السلام در دمیدند آن نور از میان
دو ابروی وی چنان میتافت که زهره در آسمان تا بد چنانچه در محل خود مستوفی
مبین گردد انشاء الله تعالی این بود خلاصه روایات که بنظر رسیده بود و
روایات دیگر نیز آورده است که بحسب تقدیم و تاخیر و کیفیت و کمیت فی الجمله اختلاف
دارد بانچه مذکور شد فاما مجموع روایات متفق است برین که اصل الاصول
آفرینش و ابو الاشیاء در عالم دانش و بینش بیگمان بیقین نور حضرت
سید المرسلین و خاتم النبیین بود صلی الله علیه وسلم و بیان آن بر سبیل تفصیل
تعذری دارد و فا باید به تحقیق در سلسلهٔ مخلوقات و رابطهٔ موجودات
تامل نمائی تا مقصود از وجود هژده هزار عالم و غرض از ایجاد بنی نوع آدم ذات
بابرکات خواجه ما بود صلی الله علیه وسلم ای درویش اگر حرمت و حشمت
وجود باجود محمدی شاه دین جلال از مرج اقبال استقبال نگستر انید و بخ لطف

طوائف ارباب عواطف را در حیطهٔ ظل ظلیل تربیت نپرورانیدی و قلادهٔ تمجید در جید
عرش مجید که انداختی که الرحمن علی العرش استوی اگر نه تقدیر تحریر دیوان
تقدیر چاکران احمدی بودی قم قسم بر عنوان منشور قلم که برکشیدی که ن والقلم
وما یسطرون اگر احاطت دوائر افلاک بر مراکز کرهٔ خاک نه از برای ترتیب
ملازمان خواجه لولاک بذروارف عوارف نعم عالم پاک بودی هرگز طیلسان
مدحت وسعت بر دوش کرسی نیفتادی که وسع کرسیه السموات والارض
اگر نه سمند دوندهٔ تیزگام باصرهٔ ناظرهٔ او در ریاض زاهرهٔ ناضرهٔ این سبززار
فلک بجودت مبادرت جستی هرگز بشقائق کواکب مزین نگشتی وزیناها للناظرین
اگر خیمهٔ جلالت و شادروان سلطنت و جاهت او برین فرش غبراو بساط
بسیط مربوط مضبوط زمین نمیسازندی هرگز توقیع انتقاش بر منشور افتراش
او بر نکشیدی والارض فرشناها فنعم الماهدون اگر نه چراغ هدایت
وبالنجم هم یهتدون از جهت اهتدای امتش بدست نجوم یار جوم که نمود
انوار هدایت شعار اصحابی کالنجوم اندادی هرگز لباس نور و خلعت ظهور
در نپوشیدی و جام تزیین انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب ننوشیدی
و چادر شب زنگاری آسمان را پر در و مروارید از اجرام اجسام خود ندیدی و بسیط
هامون و بساط بوقلمون را منقوش بنقوش نفوس موالید از رشحات ارقام اقلام خود
نیافتی پیهی و رویش اگر نه نور این سید برگزیده و روشنائی هر دو دیدهٔ بودی
نه زحل تاج مکلل بر فرق داشتی و نه دواج مدول در برابر او بنگاشتی نه قدر منشور
قضا بنام مشتری بنوشتی و نه سجلات در محاضر افلاک مبرهن باحکام او ساختی

نه مریخ را خنجر تغلب در دست و نه رماح زنگاری معلق در شست بودی و نه خورشید
جمشید آسای فلک پیما را نقرهٔ خنگ دولت در اصطبل مشرق سر از مخلاه طلوع
بیرون کردی و نه این قندیل پر آتش جرم نیر اعظم آفتاب بر طاق محراب فیروزه
فلک شش روزه مانند گل لعل در شعشعه بینا تابان گشتی و نه زهره را در قصر
سوم دف شغب در کف طرب بودی و نه در بزم حریفان طرب خانهٔ افلاک بلمع پیشانی
صوامع علوی را از سماع سرود رود خود در رقص آوردی و نه دبیر عطارد
از نقطهٔ دریای قیر بنوک خامهٔ تقدیر بر صفحهٔ شب از مشک اذفر رقم زدی و نه از
قارورهٔ کافوری بمیل زرین نقش بیاض بر دیباجهٔ روز ظاهر کردی و نه ماه
منور بر شکل صحن سیمین پر زر یا بر شکل طبق مرصع بلالی و جواهر یا بر شکل مجن
مفضض کسری و قیصر یا بر شکل شمسهٔ مدور پیکر یا بر شکل آئینهٔ گیتی نمای عالی
منظر یا بر شکل دف در کف مطربان سیمین بر یا بر شکل دائرهٔ خد معشوق
سرو قد دلبر در فضای هوای این گنبد نیلگون اخضر جمال انور نمودن گرفتی
نی آب را رقت بودی و نه هوا را لطافت نی آتش حرارت نمودی و نی خاک
کثافت جواهر زواهر در معادن متمکن نگشتی ظرف و مظروف با یکدیگر مقارن
نیامدی ممکنات در اماکن متوطن نبودی ملک و ملکوت در ظواهر و بواطن
متعین نغنودی نه شکوفه طری بودی در مرغزار نه بنفشه نیلوفری بودی
در سبزه زار نه نرگس ناتوان بیمار نه سوسن ده زبان طرار نه گل رعنا زرد چهره
زرنگار نه گل سرخ فرخ رخ گلعذار نه صدبرگ خرقه سبز و سفید دستار
نه نیلوفر با فرعالی مقدار نه بید با تابید خنجروار نه سر کوتاه دست خویش نهادی

نه اطوار طیار در اقطار گلزار نه چکاوک نواپرداز در جو هوا طیار و نه کبک دری خرامان در کهسار نه بلبل نالان در گلزار نه قمری سقری بر منار اشجار نه کبوتر دم کش در اسحار نه طاوس دم کش بر کنار انهار حاصل این همه اصناف طیور قطار اندر قطار و انواع وحوش و سباع در اقطار بلکه جمیع مکونات از دور و مدار و نور و نار و لیل و نهار و بیداء زمین و زمان و قرار مکین و مکان هم از برکت وجود با جود این سید انس و جان و خواجه هر دو جهان صلی الله علیه وسلم خلعت وجود یافتند و بتصدق خوان کرم و جود بشتافتند ای گشته از برای تو کون و مکان پدید * از عرش تا بفرش ز نور تو آفرید * خانیست پیش نور تو انوار انبیا * در نور آفتاب بود ذره ناپدید * ذرات کون پرتو نور ظهور تست * و اندر ظهور خویش ز نور تو مستفید * الی درویش بعبارت دیگر بشنو هنوز صورت آدم علیه السلام بر لوح فطرت اثبات نکرده بودند و سوره انی جاعل فی الارض در مجامع افواج ملک نرسانیده بودند شخص نبیل خلیل از غار عدم قدم بر جبل وجود ننهاده بود و اشتیاق اسحاق و تاصیل اسماعیل و کروب یعقوب و تاسف یوسف علیهم السلام در پردهٔ غیب متواری بلیغ و هنوز مغفر مغفرت ففغفرنا له بر سر داود بفرمان ملک ودود بر بام همت داود ننهاده بود و رقم امتحان ففهمناها سلیمان بر منشور خلافت آن حاکم کشور انس و جان نکشیده بود و پسر عذرا بتول بر بشارت دادن مبشرا برسول مقرر نگشته بود و طغرای عصمت و نبوت یا یحیی خذ الکتاب بقوة بنام با نظام پسر زکریا ننوشته بودند که نور با سرور این منظور نظر عنایت در بارگاه قبول بر تخت وصول استناد نموده بود

کہ اول

که اول ما خلق الله تعالی نوری و در آن روزی که خوبان آفریدند * ترا بر جمله سلطان آفریدند * چو شادروان جنت میکشیدند * بدربانیت رضوان آفریدند * ملاحت بر تو یکسر ختم کردند * پس آنگه ماه کنعان آفریدند * ترا دادند توقیع سعادت * وزان پس نوع انسان آفریدند * نه گرد کوی تو گردی ببرند * وزان گردون گردان آفریدند * سواری چون تو در میدان خوبی * نیاید تا که میدان آفریدند انتهی و دلالت این احادیث شریفه و روایات منیفه و کلمات رشیقه و اشارات انیقه و عبارات فصیحه و افادات بلیغه و نکات رائعه و تلمیحات ناصعه و توضیحات بارعه و افصاحات فائقه و تنبیهات رائقه بر اینکه تقدم نور نبوی سبب افضلیت سرور کائنات علیه وآله الاف التحیات والتسلیمات ست در کمال بزوغ و ظهور و سطوع و سفور و شروق و لمعان پس دلالت آن بر افضلیت نور علوی بسبب تقدم هم واضح و عیان و شهاب الدین قسطلانی در مواهب گفته فی احکام ابن القطان مما ذکره ابن مرزوق عن علی بن الحسین عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم قال کنت نورا بین یدی ربی قبل خلق آدم باربعة عشر الف عام و محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد گفته فی کتاب الاحکام للحافظ الناقد ابی الحسن بن القطان روی علی بن الحسین عن ابیه عن جده مرفوعا کنت نورا بین یدی ربی عز وجل قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام و نور الدین علی بن ابراهیم الحلبی الشافعی در انسان العیون فی سیرة الامین المامون گفته عن علی بن

ص ۱۷/۵۹۶ الباب الاول فی تشریف الله تعالی له بکونه اول الانبیاء خلقا من جماع ابواب بعض الفضائل والایات الواقعة قبل مولده صلی الله علیه وسلم

الحسین رضی الله عنهما عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال کنت نورا بین یدی ربی قبل خلق آدم علیه السلام باربعة عشر
الف عام پس هرگاه بمفاد این حدیث شریف نور نبوی قبل خلق حضرت آدم
ده هزار سال رو بروی حق تعالی باشد نور جناب امیر المومنین علیه السلام هم قبل خلق
آدم بچهارده هزار سال رو بروی رب متعال خواهد بود وفی هذا امر الدلائل
علی الافضلیة والارجحیة والتقدم والاشرفیة من جمیع الانبیاء
والاصفیاء سوی خاتم النبیین صلی الله علیه وآله اجمعین ما لا یستریب
فیه احد من العقلاء المتفطنین والاذکیاء المتاملین فثبت قطعا
وحتما قبح تقدم المتغلبین وفظاعة ریاسة المتعنتین المتعصبین والحمد لله
رب العالمین ونیز قسطلانی در مواهب گفته وفی الخبر لما خلق الله آدم جعل
ذلک النور النبوی المحمدی فی ظهره فکان یلمع فی جبینه فیغلب علی
سائر نوره ثم رفعه الله تعالی علی سریر مملکته وحمله علی اکتاف
الملائکة وامرهم فطافوا به فی السموات لیری عجائب ملکوته
ازین روایت ظاهرست که نور جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم را
حق تعالی در ظهر حضرت آدم علیه السلام گردانیده پس آن نور در جبین حضرت
آدم علیه السلام لامع و بر سائر نور آنحضرت غالب بوده و چون نور علوی
با نور نبوی متحد بوده نور اسد الله الغالب هم بر سائر نور حضرت آدم غالب باشد
پس تقدیم و تحکیم ائمه نواصب برین نور غالب از اقبح مثالب و افحش معائب باشد
والحمد لله الموفق لانجاح المطالب واسعاف المآرب

سعید کازرونی در منتقی گفته فی بعض الکتب فی معنی قوله صلی الله علیه وسلم
حین سئل متی کنت نبیا کنت نبیا وآدم بین الروح والجسد ان الله عز وجل
وضع نور محمد صلی الله علیه وسلم فی جبهته وکان یزهر فی جبهته مثل
الشمع وکان الناس یتعجبون منها حتی تمنی آدم رؤیتها من کثرة تعجب
الناس منها وامر الله تعالی ان یاتی الی الراس اصبعه السبابة فقال
یا رب ما هذا فقال نور ولد من اولادک اسمه محمد فاشار
باصبعه فقال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله
فصار هذا موضع الاشارة بالشهادة ثم ردها الله الی موضعها
ثم جلس آدم مع حواء فذهب النور من جبهته مع النطفة الی رحم
حواء وکانت تزهر بین ثدییها مثل شمع فحملت بشیث ووضعها
فی جبهة شیث واوحی الله الی آدم ان لا تضع هذه الودیعة
الا بالحلال ومر اولادک حتی لا یضعوها الا بالحلال فلما ولد
شیث کان آدم یحبه من جمیع اولاده لهذا النور وهذا معنی
قوله تعالی وتقلبک فی الساجدین ای فی اصلاب الآباء وارحام
الامهات ظهورا فظهرا وبطنا فبطنا ونکاحا من غیر سفاح این روایت
دلالت صریحه دارد بر آنکه نور نبوی در جبهه آدم علیه السلام روشن و تابان بود
مثل شمع و مردم ازان تعجب میکردند و حضرت آدم آرزوی دیدن آن فرمود
بسبب کثرت تعجب ناس ازان پس حق تعالی حکم فرمود که آن نور بر سبابه
حضرت آدم علیه السلام برآید و هرگاه حضرت آدم علیه السلام آن نور را دید

بوده است که نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم است شهادت توحید و
رسالت ادا فرمود و این همه دلائل واضحه بر افضلیت و ارجحیت این نور از
خلائق است و چون نور جناب امیرالمومنین علیه السلام متحد با این نور بوده افضلیت
و اشرفیت و اکرمیت آن هم و نیز گازرونی در منتقی گفته وقیل ان الحکمة فی
التیمم ان السماء کانت تفتخر علی الارض قبل مولد النبی صلی الله علیه
وسلم وکانت تقول ان العرش فیّ والحکمة فیّ والملائکة السبع
فیّ والرکع والسجد فیّ والشمس والقمر فیّ والنجوم فیّ وانت خلو
عن هذا کله فکانت السماء لها الفخر علی الارض الی ان ولد النبی
محمد صلی الله علیه وسلم وافتخرت الارض علی السماء حینئذ
فقالت ان کانت الشمس والقمر فیک والنجوم والملائکة فیک فقد
ولد علی ظهری النبی المبارک صلی الله علیه وسلم الذی نور الشمس
من نوره ونور السموات والارض من نوره علی ظهری ولادته
وعلی ظهری تربیته وعلی ظهری مبعثه ودعوته وعلی ظهری
تستعمل شریعته وعلی ظهری موته وحفرته وقبره فسمع الله
افتخارها علی السماء بنبیه محمد صلی الله علیه وسلم فقال لاجل
حیث افتخرت بنبیی محمد جعلت تراب شرقک وغربک طهورا لک
ولامته وجعلت شرق الارض وغربها مساجد لهم ومصلی
لافتخارک بمحمد ولذلک قال صلی الله علیه وسلم جعلت لی
الارض مسجدا وطهورا ویقال کان نوره فی تلک الجوهرة التی

خلق الله تعالی منها الارض تزهر کما تزهر الشمس الی الارض وهذا من اتفاق
صلی الله علیه وسلم افتخر السماء والارض فقالت السماء انا افضل
لانه فیّ الصافون وفیّ المسبحون وفیّ العرش والکرسی وقالت الارض
بل انا افضل لانه فیّ الانبیاء والصالحون ونورک ونجومک من
نور محمد صلی الله علیه وسلم وهو فیّ مدفون فقال النبی صلی الله
علیه وسلم فخصمتها هذا او مثل هذا ازین روایت ظاهرست که نور
عرش و نور سموات و نجوم از نور نبوی ست پس نور عرش و نور سموات و نجوم
وارض از نور علوی هم مستفاد باشد که اتحاد با نور نبوی داشته ولله الحمد
حیث جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و نور الدین حلبی
در انسان العیون گفته عن جابر بن عبدالله رضی الله عنهما قال قلت
یا رسول الله بابی انت وامی اخبرنی عن اول شیء خلقه الله تعالی قبل
الاشیاء قال یا جابر ان الله تعالی قد خلق قبل الاشیاء نور نبیک
من نوره الحدیث وفیه انه اصل لکل موجود والله سبحانه
وتعالی اعلم و جمال الدین محدث در روضة الاحباب که در اول آن گفته
از اهم انواع علوم حدیث علم سیرت ان سرور و معرفت احوال آل و صحابه و تابعین
و سلف صالحین است که حماة حوزه دین و رواة اخبار و آثار سید المرسلین
و خاتم النبیین بوده اند چه سنت حسنه و طریقه مستحسنه آنحضرت و آل و اصحاب
و اتباع او از ان علم ظاهر و روشن و مفصل و مبین میگردد و لا غرو و اتباع سنت
و اقتفاء هدی سیرت نبویه و صحابه کرام مستتبع سیادت دارین و مستجلب سعادت

و از این است و آیهٔ کریمه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و خبر معتبر من احب سنتی فقد احبنی و من احبنی کان معی فی الجنة و آنکه فرموده است امت من بر هفتاد و سه ملت خواهند شد که همه دوزخی باشند مگر اهل یک ملت صحابه گفتند یا رسول الله کدام است آن ملت در جواب فرمود که آنچه من و یارانم بر آنیم دلیلی واضح برین مدعی و حجتی لائح برین مبتغی میتواند بود و درینمعنی شائبه نیست که اهل این اعصار را وقوف بر سیر و احوال آنحضرت و صحابه او بوسیله ثقات رواة و ائمه اجله اثبات حاصل تواند شد پس سزاوار بر حال مومن آنست که علم سیرت آن سرور و معرفت احوال صحابه و تابعین و رواة و نقله آنکه سلف صالحین اند و در عرف اهل حدیث آنرا اسماء رجال گویند ضبط نماید تا از عهده متابعت چنانچه شرط آنست بیرون تواند آمد و داخل فرقه ناجیه و واصل بدان درجه عالیه تواند شد بنابرین مقدمات درینولا حضرت امارت نصرت معدلت شعار نصفت دثار آن صاحب همتی که هست زبانش در بیان حق چو شمشیر نظام الدولة والدین علی شیر اعز الله تعالی انصاره و ضاعف فی سلوک سبیل الحق اقتداره که فرصت را غنیمت شمرده با وجود اشتغال بمصالح ملک و دولت پیوسته بمطالعه علوم دین و استفاده حقائق و معارف ارباب یقین و مجالست فقرا و اهل الله و مصاحبت عرفای حقیقت پناه و تقویت شریعت محمدی و تمشیت ملت احمدی مشغولست چه بکمال عقل و وفور دانش بر ضمیر منیرش روشن شده که سرمایه دنیائی پیرایه دین مقدمه و بالست و هوای طبیعت بی رضای شریعت نتیجه اضلال لاجرم خداوند تعالی وی را توفیق

ومن احبنی

گردانید

گردانید تا مدت حیات فانی را وسیله حیات باقی ساخته تقدیم صدقات و افاضه مبرات و اشاعت حسنات و دلالت بر خیرات فرموده در اطراف و اکناف مملکت خراسان مساجد و مدارس که محل اوراد و اذکار و مقام درس و تذکار و مهبط رحمت آفریدگار ست تاسیس نموده و در بیابانها که مظنه حذر و محل خوف و خطر ست بقعها و رباطهای حصین ساخت نوبتی از بارها که این فقیر حقیر در مجلس عالی آنحضرت بشرف مثول و اختصاص و قبول مشرف می شد فرمودند که خاطر چنان میخواهد که کتابی مشتمل بر تمامی سیر و احوال حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و معرفت مشاهیر آل و اصحاب و تابعین و تبع و رواة حدیث و سلف صالحین بلغت فارسی خالی از تکلف عبارت در قید ضبط و تحریر در آید که عموم خلائق از آن بهره مند و محظوظ گردند این فقیر داعی هر چند قلت بضاعت و عدم استطاعت خود را در مجالس متعدده بعز عرض میرسانید و بنابر قضیه مرضیه من صنف فقد استهدف استعفا مینمود قبول نمیفرمودند و در تاکید و تقریر آن امر می افزودند بحدی انجامید که بغیر از امتثال چاره نیافت پس بعد استخارة من الله تعالی والاستمداد من الحضرة النبویة صلی الله علیه وسلم ثم الاستشارة والاستجازة من مخدومی و عمی و استاذی و سیدی و سندی و مولای و اعتمادی المخدوم علی الاطلاق والمتبوع فی الصورة والمعنی بالاستحقاق السید السند المؤید من عند الله اصیل الحق والشریعة والتقوی والدین عبد الله متع الله المسلمین بطول بقائه که این فقیر هر چه یافته بواسطه خدمت آستان

ایات تابعین

آنحضرت و یمن تربیت ایشان یافته سه لقاطهٔ سخن اوست هرچه میگویم * ز باغ
چیده بود آنچه باغبان داده * بدین مهم خطیر شروع نمودم و از کتب تفاسیر
و احادیث و سیر و موالید و تواریخ آنچه بثبوت پیوسته از سیر حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله وسلم و مقدمات و متممات آن و ما یتعلق بها و از احوال مشاهیر
اهل البیت و صحابه و تابعین و تبع تابعین و ائمه حدیث مشتمل بر بیان اسم و نسب
و کنیت و لقب و تاریخ ولادت و وفات و شرح فضائل و کمالات و مخصوصات
و بعضی از آنچه بنظر رسیده از حکم و مواعظ و آثار و کمالات هر یک استخراج نموده
در سلک تحریر کشیدم و آن را روضة الاحباب فی سیر النبی و الآل و الاصحاب نام
ساختم و از حضرت وهاب آمال و امانی مسألت مینمایم که در اتمام این مهم و سائر
امور توفیق را رفیق این شکسته گرداند و امیدوارم چنانم که ببرکت احوال حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و آل و اصحاب و اتباع کرام او رضی الله عنهم تالیف این
کتاب در آخرت منتج وصول ثواب جزیل و در دنیا موجب بقای اسم جمیل حضرت
امارت پناهی و مولف داعی باشد و بالله التوفیق و العصمة و له الحمد و المنة
می فرماید در کیفیت خلق نور محمدی صلی الله علیه وسلم روایات متعدده و اخبار
متنوعه وارد شده حاصل مجموع آنها و الله اعلم باین معنی راجع میشود که حضرت
خداوند تعالی بچند هزار سال پیش از آفرینش آسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم
و بهشت و دوزخ و ملک و انس و جن و سائر مخلوقات نور نبوت آنحضرت را آفرید
و در فضای عالم قدس آن نور را تربیت میفرمود گاهی بسجود شامر میکرد و گاهی هم را
به تسبیح و تقدیس مشغول میداشت و بجهت مستقر آن نور حجابها خلق فرمود

و در هر حجابی مدت مدیدا و را نگاه میداشت و به تسبیح خاص حضرت حق تعالی
یاد میفرمود بعد از آنکه از آن حجب بیرون آمد نفسها بر آورد از انفاس متبرکه او
ارواح انبیا و اولیا و صدیقان و شهدا و سائر مومنان و ملائکه بیافرید آن را
چند قسم ساخت و از آن اقسام عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ
و مواد و اصول آسمان و زمین و آفتاب و ماهتاب و کواکب و بحار و ریاح و جبال
موجود گردانید بعد از آن آسمان و زمین را منبسط گردانید و هر یک از آنها را
هفت طبقه و هر طبقه را بجهت مسکن جمعی از مخلوقات مقرر فرمود
روز و شب پدید آورد پس جبرئیل امین را فرمود تا قبضه خاک پاک سفید از
موضع قبر جناب رسالت صلی الله علیه وسلم بردارد و بآن نور مخلوط سازد
جبرئیل بموجب فرموده کاربند شد و آن نور را با این قبضه خاک پاک
بیامیخت و بآب تسنیم خمیر کرد و بر منوال دره بیضا ساخت و آن را در جویهای
بهشتی غوطه داد و بر آسمانها و زمینها و دریاها و کوهها عرض کرد تا ویرا
پیش از آنکه آدم مخلوق شود بشناختند چنانکه خبر معتبر انی عند الله مکتوب
خاتم النبیین وان آدم لمنجدل فی طینته اشارتی بدین معنی ست سه
گسترده در بساط نبوت بساط او * آدم هنوز رخت نیاورده از عدم انتهی
از ین عبارت و ضحست که حسب روایات متعدده و اخبار متنوعه ظاهرست که خلق
نور جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم بچند هزار سال قبل از خلق آسمان و زمین
و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملک و انس و جن و سائر مخلوقات
واقع شده و در فضای عالم قدس تربیت یافته و در حجب قدس و سرادقات

الانس تا مدت مدید وعهد بعید استقرار واستمرار وبه تسبیح وتقدیس ایزد متعال اشتغال داشته واز اقتباس متبرکه آن نور انوار انبیا واولیا وصدیقین وشهدا وملائکه مقربین مخلوق گردیدند پس در ثبوت این فضائل عالیه ومحامد سامیه برای جناب امیر المومنین علیه السلام که نور آنحضرت با نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم متصل ومقترن ومتحد بوده کدام مقام تشکیک وارتیاب ودر نهایت قبح وسماجت تقدیم ذوی الاذناب بران نور منور رب الارباب کدام اشتباه والله ولی التوفیق والهادی الی الرشاد الصواب والمنقذ بعنایته لمن اراد التنصل من التباب والتباب دیار بکری در خمیس گفته عن کعب الاحبار قال لما اراد الله تعالی ان یخلق محمدا صلی الله علیه وسلم امر جبرئیل فاتاه بالقبضة البیضاء التی هی موضع قبر النبی صلی الله علیه وسلم فعجنت بماء التسنیم ثم غمست فی انهار الجنة وطیف بها فی السموات والارض فعرفت الملائکة محمدا صلی الله علیه وسلم قبل ان تعرف آدم علیه السلام ثم عجنها بطینة آدم وقسطلانی در مواهب لدنیه سفرماید ذکر العارف الربانی عبد الله بن ابی جمرة فی کتابه بهجة النفوس ومن قبله ابن سبع فی شفاء الصدور عن کعب الاحبار قال لما اراد الله تعالی ان یخلق محمدا صلی الله علیه وسلم امر جبرئیل ان یاتیه بالطینة التی هی قلب الارض وبهائها ونورها قال فهبط جبرئیل فی ملائکة الفردوس وملائکة الرفیع الاعلی فقبض قبضة من موضع قبره الشریف وهی بیضاء منیرة فعجنت بماء التسنیم فی معین انهار الجنة حتی

صادرت کالدرة البیضاء لها شعاع عظیم ثم طافت بها الملائکة حول العرش والکرسی وفی السموات والارض والجبال والبحار فعرفت الملائکة وجمیع الخلق سیدنا محمدا وفضله قبل ان یعرف آدم علیهما السلام این روایت دلالت صریحه دارد برآنکه طینت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم افضل طینتها بوده که قلب ارض وبها ونور آن ست وبماء تسنیم در معین انهار جنت معجون شده تا آنکه مثل دره بیضا شده وبرای آن شعاع عظیم بوده وملائکه آنرا حول عرش وکرسی وسموات وارض وجبال طواف دادند پس ملائکه وجمیع خلق جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را قبل خلق حضرت آدم شناختند وکمال افضلیت واکرمیت وارجحیت آن عالی جناب دریافتند وچون اتحاد طینت جناب امیر المومنین علیه السلام حسب روایت محمد بن خلف مروزی صدوق وغیر آن ظاهرست این همه فضائل ومناقب برای طینت جناب امیر المومنین هم ثابت باشد وفضلیت آنحضرت قطعا وحتما محقق گردد ولله الحمد علی ذلک واز عبارت متقدمه روضة الاحباب دریافتی که حضرت جبرئیل امین بحکم رب العالمین این طینت بکر را با نور نبوی که سابق بر همه اشیا بوده مخلوط فرموده پس اندفاع توهم منافات با حدیث نور در کمال وضوح وظهورست مخفی نماند که درباره اول مخلوقات روایات وارد ست که بظاهر مخالف اولیت خلق نور نبوی می باشد لکن علمای اعلام ومحققین فخام اولیت خلق نور نبوی را وتقدم آن بر جمیع مخلوقات بر حقیقت آن داشته اند وروایات دیگر بعد تسلیم صحت آن بتاویلات عدیده وتوجیهات

از شفاء الصدور روایت

المقصد الاول

عمدیدہ ما اوّل ساختہ قسطلانی در مواہب لدنیہ گفتہ وقد اختلف اہل العلم فی اول المخلوقات بعد النور المحمدی قال ابو یعلی الہمدانی الاصح ان العرش قبل القلم لما ثبت فی الصحیح عن عبد اللہ بن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قدّر اللہ مقادیر الخلائق قبل ان یخلق السموات والارض بخمسین الف سنة وکان عرشہ علی الماء فہذا صریح فی ان التقدیر وقع بعد خلق العرش والتقدیر وقع عند اوّل خلق القلم لحدیث عبادة بن الصامت مرفوعا اوّل ما خلق اللہ القلم قال لہ اکتب قال اکتب مقادیر کل شیء رواہ احمد والترمذی وصححہ ایضا من حدیث ابی رزین العقیلی مرفوعا ان الماء خلق قبل العرش وروی السدی باسانید متعددة ان اللہ لم یخلق شیئا مما خلق قبل الماء فیجمع بینہ وبین ما قبلہ بان اولیة القلم بالنسبة الی ما عدا النور النبوی المحمدی والماء والعرش انتہی وقیل الاولیة فی کل شیء بالاضافة الی جنسہ ای اوّل ما خلق اللہ من الانوار نوری وکذا فی باقیہا وحسین دیار بکری در خمیس گفتہ واختلف الروایات فی اول المخلوقات ففی روایة نور رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وفی روایة العقل وفی روایة القلم وفی روایة اللوح ومنشأ الاختلاف ورود الاخبار المختلفة فی اوّل ما خلق اللہ ففی خبر اوّل ما خلق اللہ نور محمد صلی اللہ علیہ وسلم وفی الانس الجلیل ان اللہ خلق اوّلا نور رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبل العرش والکرسی واللوح

والقلم والسماء والارض والجنة والنار بالف الف وستمائة وسبعین الف سنة وفی خبر آخر اوّل ما خلق اللہ العقل فقال لہ اقبل فاقبل ثم قال لہ ادبر فادبر فقال وعزتی وجلالی بک اعطی وبک امنع وبک اثیب وبک اعاقب وفی المشکاة عن ابی ہریرة عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم لما خلق اللہ العقل قال لہ قم فقام ثم قال لہ ادبر فادبر ثم قال لہ اقبل ثم قال لہ اقعد فقعد ثم قال لہ ما خلقت خلقا ہو خیر منک ولا افضل منک ولا احسن منک بک آخذ وبک اعطی وبک اعرف وبک اعاقب وبک الثواب وعلیک العقاب وقد تکلم فیہ بعض العلماء رواہ البیہقی فی شعب الایمان وفی خبر آخر اوّل ما خلق اللہ القلم عن عبادة بن الصامت مرفوعا اوّل ما خلق اللہ القلم فقال لہ اکتب فقال رب ما اکتب قال اکتب مقادیر کل شیء رواہ احمد والترمذی وصححہ فجری القلم بما ہو کائن الی یوم القیمة ولذلک قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم جف القلم علی علم اللہ وفی روایة جف القلم بما ہو کائن الی یوم القیمة وفی خبر آخر اوّل ما خلق اللہ اللوح المحفوظ وعن ابن عباس اوّل ما خلق اللہ اللوح المحفوظ یحفظ اللہ بما کتب فیہ مما کان ویکون لا یعلم ما فیہ الا اللہ وفی المدارک محفوظ من وصول الشیطان انتہی ووجہ الجمع بین الاحادیث المختلفة المذکورة علی تقدیر صحة الکل ان یقال الاوّل الحقیقی نور نبینا صلی اللہ علیہ وسلم واوّلیة العقل والقلم اضافیة یعنی اوّل مخلوق من المجردات العقل ومن

الاجسام القلم او یقال اوّل العقول العقل لدی لما خلقه الله تعالی امره بالاقبال والادبار فاطاع ففاز من رب العزة بانواع الاعزاز والاکرام واوّل الاقلام القلم الذی اثبت بامر الله تعالی تقدیرات الاشیاء فی اللوح المحفوظ واوّل الانوار نور محمّد صلی الله علیه وسلم واهل التحقیق علی ان المراد من هذه الاحادیث شیء واحد لکن باعتبار نسبه وحیثیاته تعددت العبارات کما ان الاسود والمائع والبرّاق عبارة عن الحبر لکن باعتبار النسب و شیخ بن عبد الله العیدروس در نور سافر گفته اختلفوا فی اوّل المخلوقات بعد النور المحمّدی فقیل العرش لما صح من قوله صلّی الله علیه وسلّم قدّر الله مقادیر الخلق قبل ان یخلق السموات والارض بخمسین الف سنة وکان عرشه علی الماء وصح اول ما خلق الله القلم فقال اکتب قال یا رب وما اکتب قال اکتب مقادیر کل شیء لکن صحّ فی حدیث مرفوع ان الماء خلق قبل العرش فعلم ان اوّل الاشیاء علی الاطلاق النور المحمّدی ثم الماء ثم العرش ثم القلم لما علمت من حدیث اوّل ما خلق الله القلم مع ما قبله الدالین علی ان التقدیر بعد العرش والتقدیر وقع عند خلق القلم فذکر الاولیة فیه للنسبة لما بعده و ملا معین در معارج گفته فصل سوم در تاویل احادیث اوّل ما خلق الله تعالی و بیان اوّلیت هر یک از آنها بوجهی از وجوه ماوّله بدانکه از احادیث اوائل چهار حدیث در میان محدثان شهرت یافته که هر یکی از آنها ناظر باکثر

اول مخلوقات یکی از آن چهار است مثلا اوّل یکجا میفرماید اوّل ما خلق الله تعالی روحی و محلّ دیگر میفرماید اوّل ما خلق الله تعالی العقل و جای دیگر میفرماید اوّل ما خلق الله تعالی القلم و هر یک ازین احادیث دلالت می کند که اوّل اشیا یکی ازینها بوده و صورةً تناقض مینماید زیراکه مرتبه اوّلیت جز یک چیز را نمیتواند بود و توفیق میان این احادیث بر تقدیر صحت اینها راجع بچهار تاویلست تاویل اوّل آنکه اکثر بران رفته اند آنست که اول حقیقی نور پیغمبر ماست صلّی الله علیه وسلّم و اولیت روح و عقل و قلم اضافیست یعنی اول مخلوق از ارواح روح محمد بود صلّی الله علیه وسلم و اول از مجردات عقل بود و اول از اجسام قلم تاویل دوم اولیت نور محمدی صلّی الله علیه وسلّم بر حقیقت خود است که بر همه اشیا سابق است حقیقةً و اولیت عقل نظر بعقول الاحقه است یعنی اوّل همه عقلها آن عقل بود که در حدیث وصف آن فرمود کما قال صلّی الله علیه وسلّم اوّل ما خلق الله تعالی العقل فقال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر الی اخر الحدیث یعنی که وجود این عقل بر سائر عقول سابق است و اول اقلام آن قلم است که بامر خداوند تعالی تقدیرات اشیا را بر لوح ثبت کرد تاویل سوم آنست که این هر چهار حدیث بحیثیات مختلفه باسمای متعدده مذکور شده اند فاما همه فی الحقیقت کنایت از یک چیز است یعنی از آن حیثیت که وجود مخترعه خود و ذات و مبدا و معاد خود را بلکه سائر اشیا را تعقل کند او را عقل گویند و از آن جهت که آن جوهر بخود ظاهر است و مظهر غیر است و فیضان کمالات بذات با برکات حضرت مقدس نبوی صلّی الله علیه وسلّم از مبدع بیچون بتوسط وی

فائض گشته واز پرتو او ظهور یافته آنرا نور آنحضرت خوانند وازان وجه که حی بالذات ست و حیات کل موجودات مستفاد از وست آنرا روح محمدی گویند صلی الله علیه وسلم وازانجهت که نقوش علوم در سایر مصنوعات یا در لوح محفوظ بتوسط اوست اورا قلم گویند ودر تحقیق همین معنی قدوة المحققین را سلمه الله در شواهد النبوة بلسان متصوفه بیانی شافی ست که فرمود در ازل آزال حیث کان الله ولا شئ معه اول تجلی که برخود کرد بی آنکه وجود غیر دران مدخل یابد بصورت شانی بود مطلق کلی جامع مرجمیع شیون را بی اشیاء بعضی از بعضی و صورت معلومیت آن شان را تعین اول و حقیقت محمدی گویند صلی الله علیه وسلم وحقائق سائر موجودات همه اجزاء و تفصیل آن حقیقت اند وصورت وجودی آن حقیقت اولا در مرتبه ارواح جوهریست مجرد که شارع محمد صلی الله علیه وسلم تارة ازان بعقل وتارة بقلم وتارة بروح یا بنور تعبیر کرده است وشک نیست که اختلاف عبارات مبنی بر اختلاف اعتبارات است وصورت وجودی سائر حقائق منتشر از صورت وجودی آن حقیقت است مرتبة بعد مرتبة تا منتهی میشود بصورت جسمانی عنصری انسانی که اول افراد آن آدم ست علیه السلام و تحقیق انی عند الله مکتوب خاتم النبیین وان آدم لمنجدل فی طینته درین تاویل جمال نماید والله اعلم تاویل چهارم آنست که اول حقیقی نور محمد یست صلی الله علیه وسلم که ملک و ملکوت از وی مخلوقست وهرچه ذوات ارواحند از ملک و جن و انس و سائر حیوانات حیات از پرتو نور روح او دارند مرتبة بعد مرتبة چنانچه شمه ازان گذشت وهرچه ذوات نفوس اند

از کواکب و افلاک و عناصر و جماد و نبات جمله مایه نفوس از نتیجه عقل او دارند پس تحقیق ان چنین مینماید که ان نور حضرت محمدی را صلی الله علیه وسلم بقلم تشبیه میفرماید چراکه آن نور بواسطه نظر محبت الهی جل ذکره از حیا منشق شده بود بر مثال قلم تا یک شق وی روح آمد وشق دیگر عقل روح شق ایمن و عقل شق ایسر واین همان قلم بود که مورد قسم آمد که ن والقلم وما یسطرون واهل اشاره اینجا لطیفه میگویند که چون روح شق ایمن شد مثالش بر مثال آدم آمد علیه السلام وچون عقل شق ایسر بود قائم مقام حوا آمد یعنی چنانچه حوا از پهلوی چپ بود مخالفت او موجب صدق و مستلزم راستی آمد که شاوروهن و خالفوهن اینجا نیز چون عقل از پهلوی چپ ست مر روح را بااو در معرفت ذات و صفات مشورت کند هرچه از خیال بندد جناب حضرت قدس را جل و علا ازان منزه داند وهرچه عقل ادراک آن کند حضرت اورا خالق او شناسد عقل خود شحنه است چون سلطان رسید شحنه بیچاره در کنجی خزید؛ عقل سایه حق بود چون آفتاب سایه را با آفتاب او چه تاب انتهی وجمال الدین محدث در روضة الاحباب گفته بدان وفقنی الله وایاک مذهب اهلسنت وجماعت رحمهم الله آنست که در ازل هیچ ممکنی نبود چنانچه حدیث صحیح کان الله ولم یکن معه شئ دلالت بران میکند و حضرت حق تعالی بعد از آنکه ممکنات معدوم بوده اند ایشانرا ایجاد فرموده وتاخیر در خلق اشیا نه از عجز بود بلکه قدرت از ذات او تعالی منفک نیست و علما اختلاف کرده اند درآنکه اول مخلوقات چه بود بعضی میگویند اول عقل

مخلوق شد و طائفه دیگر میگویند اول قلم موجود گشته و جمعی برآنند که اول مخلوقات نور نبوت محمدی صلی الله علیه وسلم بود و همانا منشأ اختلاف این طوائف آنست که اخبار مختلفه در باب اول مخلوقات وارد شده یکی این حدیث ست که اول ما خلق الله العقل فقال اقبل فاقبل ثم قال ادبر فادبر فقال وعزتی وجلالی بک اعطی وبک اعاقب و دیگری این حدیث ست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود اول ما خلق الله القلم و دیگری این حدیث ست که اول ما خلق الله نوری و وجه جمع میان احادیث مختلفه بر تقدیر صحت همه والله اعلم آنست که گوییم اول حقیقی نور پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم و اولیت قلم و عقل اضافیست یعنی اول مخلوق از مجردات عقل بود و از اجسام قلم یا خود گوییم اول عقول آن عقل ست که حق تعالی اورا چون آفرید امر فرمود باقبال و ادبار و وی اطاعت کرد حضرت عزت بفنون اعزاز و اکرام مخصوص ست و اول اقلام آن قلم ست که بامر خداوند تعالی تقدیرات اشیا را در لوح ثبت کرد و اول انوار نور محمدی علیه الصلوة والسلام و اهل تحقیق برآنند که مراد ازین عبارات ثلثه یک چیز ست که باعتبار حیثیات مختلفه باسمای متعدده مذکور شده ازان حیثیت که ذات خویش و مبدء خود و سائر اشیا را تعقل کند اورا عقل گویند و ازان حیثیت که کمالات محمدی از پرتو آن نور ست ویرا نور آنحضرت خوانند و ازان حیثیت که نقوش علوم در سائر مصنوعات در لوح محفوظ بتوسط اوست اورا قلم گویند و از بعضی احادیث صحیحه سبق خلق عرش و آب بر خلق قلم معلوم میشود و جمعی از محققان شراح حدیث چنین فرموده اند که حدیث اول ما خلق الله القلم محمول است

بر آنکه بعد از خلق عرش و آب اول چیزی که آفریده شد قلم بود والله اعلم انتهی و در روضة الصفا گفته گفتار در بیان آنکه اول مخلوقات چیست و افضل موجودات کیست در بعضی از نسخ معتبر بنظر رسیده که جابر انصاری رضی الله عنه که بمزید دانش و فضیلت از اهل مدینه امتیاز می داشت پیش از ظهور ملت اسلام با احبار یهود و علمای نصاری و امثال این طائفه صاحبت مینمود و از قضایای گذشته از ایشان استفسار و استخبار میفرمود و در باب تعین اول مخلوقات از ایشان اقوال متباینه شنیده خاطر او بر هیچیک ازانها قرار نمییافت و چون آفتاب رسالت محمدی صلی الله علیه وسلم از افق دیار یثرب طالع گشت جابر را اختصاصی بمجلس شریف خاتم الانبیا علیه من الصلوة اتمها و انماها پیدا شد پیوسته انوار عرفان از مشکوة نبوت اقتباس کرده ارتقاء خویش بمدارج عالیه بنابران احساس نمودی منقولست که روزی گفت یا رسول الله اول چیزی که باری سبحانه وتعالی خلعت خلقت در وی پوشانید چه بود آنحضرت فرمود که نور پیغمبر تو یا جابر و این نکته پوشیده نماند که بعضی از ارباب ملت احمدی را نیز درین باب اختلافست و منشأ خلاف ظاهر آنکه احادیث مختلفه درین باب وارد شده کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اول ما خلق الله نوری و اول ما خلق الله القلم و اول ما خلق الله العقل فقال له اقبل فاقبل و قال له ادبر فادبر فقال وعزتی وجلالی بک اعطی وبک امنع وبک اثیب وبک اعاقب و صاحب کتاب نوادر المعانی در حدیث دیگر این حدیث منضم ساخته گفته است که قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم اوّل ما خلق الله اللوح واوّل ما خلق الله الروح
وعلما این احادیث را تاویلها کرده اند واحسن تاویلات آنکه قدوة المحققین
واسوة المتاخرین امام عبد الله بن علی بن اسعد الیمنی الیافعی هم در کتاب نوادر الاصول
آورده که بر تقدیر صحت احادیث مذکوره مراد حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم یک جوهرست بنابر آنکه آن جوهر بخود ظاهرست ومظهر خیر وفیضان
کمالات بر ذات مقدس نبوی از مبدع بیچون بتوسط وے واقع
شده آنرا نور گفته وبخود اضافت فرموده وباعتبار آنکه نقاش علوم ست
بر لوح محفوظ یا بر صفحات نقوش معبّر بقلم گشت وازین جهت که مخترع خویش
وذات خود وسائر اشیا را تعقل نموده موسوم بعقل شد وبواسطه آنکه محل
نقوش اعیان ثابته است بروح گفتند وازین حیثیت که حی بالذات ست
ومحیی غیر روح خواندند واین معنی از اجلای بدیهیات مینماید که تعداد
اسمها موجب اختلاف مسمی نیست غرض از تمهید این مقدمه آنکه حضرت عزت
بصفت جمال وجلال بر نور محمدی که آنرا جوهر بیضا نیز گویند تجلی فرموده وآن
جوهر منقسم بدو قسم گشت قسمی در غایت صفا وروشنی ولطافت وضیا بود وقسمی
دیگر درین اشیا بنظر عقل دون مرتبه اول مینمود اول را نور ودوم را نار گفتند
از قسم اوّل اشخاص شریفه علویه وکواکب واطباق سماوات وارواح انبیا
ورسل واولیا واصفیا واصحاب یمین آفریده شد واز قسم دوم ارواح اصحاب
شمال وجان وجا اولاد او وسائر اجناس سفلیه مخلوق گشتند وازین تقریر واضح
ست که ماسوی الله بواسطه نور حضرت ختمی پناه از زاویه عدم بفضای

وجود وشهود آمده چنانچه کلمه لولاک لما خلقت الافلاک موید این معنی ست
لاجرم ذات اشرف آنحضرت اشرف وافضل موجودات باشد راقم این حروف گوید
در باب اوّل ممکنی کنه بحلیه وجود متحلی گشته اخبار دیگر آمده خوفا للتطویل رقم
تخفیف برآنها کشیده آمد امید که ناظمان جواهر سخن حمل بر تقصیر کم بضاعتی نفرمایند
وجه دوازدهم آنکه ثعلبی در عرائس گفته اخبرنا ابو عمرو محمد الفریابی باسناده
عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اعطی
موسی الالواح نظر فیها فقال یا رب لقد اکرمتنی بکرامة لم تکرم
بها احدا من العالمین قبلی قال یا موسی انی اصطفیتک علی الناس
برسالتی وبکلامی فخذ ما اتیتک وکن من الشاکرین ای بقوة
وجد وعافظة تموت علی حب محمد قال موسی
یا رب ومن محمد قال احمد الذی اثبت اسمه علی عرشی قبل ان اخلق
السموات والارض بالفی عام وانه نبیی وصفیی وخیرتی من خلقی
وهو احب الی من جمیع خلقی وجمیع ملائکتی فقال موسی یا رب
ان کان محمد احب الیک من جمیع خلقک فهل خلقت امة اکرم
علیک من امتی قال الله تعالی ان فضل امة محمد علی
سائر الامم کفضلی علی جمیع الخلق ازین روایت ظاهرست که حق تعالی
بخطاب موسی کلیم بعد تخصیص آن نبی کریم بر وفات بر حب جناب خاتم المرسلین
صلی الله علیه وآله یا ابتغ الغسق واضاء البهیم بمقام تعریف مدح وثنای
سرور انبیا صلی الله علیه وآله الاصفیا اثبات اسم آنحضرت بر عرش قبل خلق

سموات وارض بدو هزار سال بیان فرموده پس معلوم شد که این فضل نهایت عظیم
وشرف بس فخیم وموجب ظهور اکرمیت وافضلیت جناب رسالتماب صلی الله
علیه وآله وسلم ست پس تقدم خلق نور جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم
هم دلیل افضلیت واکرمیت آنحضرت باشد وچنانچه تقدم نور نبوی دلیل
افضلیت آنحضرتست همچنین تقدم نور جناب امیر المومنین علیه السلام دلیل
اکرمیت واشرفیت وافضلیت آنحضرت از جمیع انبیا سوای خاتم النبیین علیه وآله
وعلیهم سلام رب العالمین واحبیت از جمیع ملائکه وسائر مخلوقین باشد وجه سیزدهم آنکه حضرت
آدم علیه السلام بمقارنت اسم جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم باسم
حق تعالی در کتابت بر عرش استدلال واحتجاج فرموده بر اکرمیت وافضلیت
جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم پس هرگاه مقارنت اسم مبارک جناب
رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم باسم اقدس حق تعالی در کتابت بر عرش دلیل افضلیت
آنحضرت باشد تقدم نور جناب امیر المومنین علیه السلام مثل تقدم نور جناب
رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بر خلق حضرت آدم وسائر انبیا علی نبینا وآله
وعلیهم السلام وبودن این نور روبروی حق تعالی بر عرش نیز دلیل اکرمیت
واشرفیت وافضلیت حضرت امیر المومنین علیه السلام خواهد بود قطعا وحتما و
یقینا وجزما محدث عدیم النظیر لاثانی حاوی ملکات انسانی علامه احمد بن
سلیمان طبرانی در معجم صغیر که نسخه آن بعنایات ربانی والطاف صمدانی و
تاییدات یزدانی بدست این بادیه پیمای بیچمدانی آمده میفرماید حدثنا محمد بن
داود بن اسلم الصدفی المصری حدثنا احمد بن سعید المدنی الفهری

حدثنا عبد الله بن اسمعیل المدنی عن عبد الرحمن بن زید بن اسلم
عن ابیه عن جده عن ابن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لما اذنب آدم صلی الله علیه وسلم الذنب الذی
اذنبه رفع راسه الی العرش فقال اسئلك بحق محمد الا غفرت لی
فاوحی الله الیه وما محمد ومن محمد فقال تبارك اسمك لما
خلقتنی رفعت راسی الی عرشك فاذا فیه مکتوب لا اله الا الله
محمد رسول الله فعلمت انه لیس احد اعظم عندك قدرا ممن جعلت
اسمه مع اسمك فاوحی الله عز وجل الیه یا آدم انه آخر النبیین
من ذریتك وان امته آخر الامم من ذریتك لا یروی عن عمر
الا بهذا الاسناد تفرد به احمد بن سعید وسعید کازرونی در منتقی
گفته وروی عن عمر مما اورده المفسرون فی تفسیر قوله تعالی فتلقی آدم
من ربه کلمات قال لما اذنب آدم علیه السلام الذنب الذی اذنبه
قال یا رب اسألك بمحمد الا غفرت لی فاوحی الله الیه وما یدریك
من محمد قال یا رب لما خلقتنی رفعت راسی الی عرشك فاذا فیه
مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انه لیس احد اکرم
عندك ممن جعلت اسمه مع اسمك فاوحی الله تعالی الیه یا آدم و
عزتی وجلالی انه لآخر النبیین من ذریتك ولولاه ما خلقتك
وروی عن ابن عباس نحوه وفیه زیادة وهی ان الله تعالی امر بان
یکنینی بابی محمد وفی روایة آخر ان آدم قال بحق من وهبت له الشرف

الاکبر الا اقبلتنی عثرتی فاتاه النداء یا آدم من هذا الذی تسألنی
بحقه فقال الهی ومولای وسیدی صفیک ورضیک وحبیبک
محمد وهو هذا النور الذی جعلته بین عینی وقد رایت اسمه علی سرادق
العرش وفی اللوح المحفوظ وعلی صفائح السموات وعلی ابواب الجنان وقد علمت
یا رب انک لم تفعل ذلک الا وهو اکرم الخلیقة فقیل له یا آدم سل تعط
وعبد الوهاب سبکی در شفاء الاسقام گفته اقول ان التوسل بالنبی صلی الله
علیه وسلم جائز فی کل حال قبل خلقه وبعد خلقه فی مدة حیاته
فی الدنیا وبعد موته فی مدة البرزخ وبعد البعث فی عرصات
القیمة والجنة وهو علی ثلثة انواع النوع الاول ان یتوسل به بمعنی
ان طالب الحاجة یسأل الله تعالی به او بجاهه او ببرکته فیجوز ذلک
فی الاحوال الثلثة وقد ورد فی کل منها خبر صحیح اما الحالة الاولی قبل
خلقه فیدل لذلک آثار عن الانبیاء الماضین صلوات الله علیهم
وسلامه اقتصرنا منها علی ما تبین لنا صحته وهو ما رواه الحاکم
ابو عبد الله بن البیع فی المستدرک علی الصحیحین او احدهما قال حدثنا
ابو سعید عمرو بن محمد بن منصور العدل حدثنا ابو الحسن محمد بن اسحق
بن ابراهیم الحنظلی حدثنا ابو الحرث عبد الله بن مسلم الفهری حدثنا
اسمعیل بن مسلمة اخبرنا عبد الرحمن بن زید بن اسلم عن ابیه عن جده
عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لما اقترف آدم الخطیئة قال یا رب اسألک بحق محمد لما غفرت لی فقال الله

یا آدم

یا آدم وکیف عرفت محمدا ولم اخلقه قال یا رب لانک لما خلقتنی بیدک
ونفخت فیّ من روحک رفعت راسی فرایت علی قوائم العرش مکتوبا
لا اله الا الله محمد رسول الله فعرفت انک لم تضف الی اسمک الا
احب الخلق الیک فقال الله صدقت یا آدم انه لاحب الخلق الیّ اذ
سألتنی بحقه فقد غفرت لک ولولا محمد ما خلقتک قال الحاکم
هذا حدیث صحیح الاسناد وهو اول حدیث ذکرته لعبد الرحمن بن زید
بن اسلم فی هذا الکتاب ورواه البیهقی ایضا فی دلائل النبوة وقال
تفرد به عبد الرحمن وذکره الطبرانی وزاد فیه وهو آخر الانبیاء من
ذریتک وذکر الحاکم مع هذا الحدیث ایضا عن علی بن حمشاد العدل
حدثنا هرون بن العباس الهاشمی حدثنا جندل بن والق حدثنا
عمرو بن اوس الانصاری حدثنا سعید بن ابی عروبة عن قتادة عن
سعید بن المسیب عن ابن عباس قال اوحی الله الی عیسی علیه السلام
یا عیسی آمن بمحمد ومر من ادرکه من امتک ان یؤمنوا به فلولا محمد
ما خلقت آدم ولولا محمد ما خلقت الجنة والنار ولقد خلقت
العرش علی الماء فاضطرب فکتبت لا اله الا الله فسکن قال الحاکم
هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه قال الحاکم والحدیث المذکور
لم یقف ابن تیمیة علیه بهذا الاسناد ولا بلغه ان الحاکم صححه فانه
قال اعنی ابن تیمیة اما ما ذکره فی قصة آدم من توسله به فلیس له
اصل ولا نقله احد عن النبی صلی الله علیه وسلم باسناد یصلح الاعتماد

علیه ولا الاعتبار ولا الاستشهاد ثم ادعی ابن تیمیة انه کذب و
اطال الکلام فی ذلک جدا بما لا حاصل تحته بالوهم والتخرص ولو بلغه
ان الحاکم صححه لما قال ذلک او لتعرض للجواب عنه وکانی به ان بلغه
بعد ذلک یطعن فی عبد الرحمن بن زید بن اسلم راوی الحدیث ونحن
قد اعتمدنا فی تصحیحه علی الحاکم وایضا عبد الرحمن بن زید بن اسلم
لا یبلغ فی الضعف الی الحد الذی ادعاه وکیف یحل لمسلم ان یتجاسر علی
منع هذا الامر العظیم الذی لا یرده عقل ولا شرع وقد ورد فیه هذا
الحدیث وسنزید هذا المعنی صحة وتبیینا بعد استیفاء الاقسام واما
ما ورد من توسل نوح وابراهیم وغیرهما من الانبیاء فذکره المفسرون
واکتفینا عنه بهذا الحدیث لجودته وتصحیح الحاکم له و علامه سیوطی در خصائص
کبری گفته باب خصوصیته صلی الله علیه وسلم بکتابة اسمه الشریف
مع اسم الله تعالی علی العرش وسائر ما فی الملکوت اخرج الحاکم والبیهقی
والطبرانی فی الصغیر وابو نعیم وابن عساکر عن عمر بن الخطاب قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اقترف آدم الخطیئة قال یا رب اسئلک
بحق محمد لما غفرت لی قال وکیف عرفت محمدا قال لانک لما خلقتنی بیدک
ونفخت فیّ من روحک رفعت راسی فرایت علی قوائم العرش مکتوبا لا اله
الا الله محمد رسول الله فعلمت انک لم تضف الی اسمک الا احب الخلق
الیک قال صدقت ولولا محمد ما خلقتک واخرج ابن عساکر عن کعب
الاحبار قال ان الله انزل علی آدم عصیا بعدد الانبیاء والمرسلین ثم

نیز سیوطی در درّ منثور گفته اخرج ... عن عبد الرحمن بن زید بن اسلم عن ابیه عن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اقترف آدم الخطیئة قال یا رب اسالک بحق محمد لما غفرت لی فقال الله تعالی یا آدم وکیف عرفت محمدا ولم اخلقه قال یا رب لانک لما خلقتنی بیدک ونفخت فیّ من روحک رفعت راسی فرایت علی قوائم العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انک لم تضف الی اسمک الا احب الخلق الیک فقال الله تعالی صدقت یا آدم انه لاحب الخلق الیّ واذ سالتنی بحقه فقد غفرت لک ولولا محمد ما خلقتک قال ابو عبد الله الحافظ هذا صحیح الاسناد ولم یخرجاه الشیخان

اقبل

اقبل علی ابنه شیث فقال ای بنی انت خلیفتی من بعدی فخذها بعمارة
التقوی والعروة الوثقی وکلما ذکرت الله فاذکر الی جنبه اسم محمد
فانی رأیت اسمه مکتوبا علی ساق العرش وانا بین الروح والطین ثم
انی طفت السموات فلم ار فی السموات موضعا الا رأیت اسم محمد مکتوبا
علیه وان ربی اسکننی الجنة فلم ار فی الجنة قصرا ولا غرفة الا اسم محمد
مکتوبا علیه ولقد رأیت اسم محمد مکتوبا علی نحور الحور العین وعلی ورق قصب آجام الجنة وعلی ورق
شجرة طوبی وعلی ورق سدرة المنتهی وعلی اطراف الحجب وبین اعین الملئکة
فاکثر ذکره فان الملئکة تذکره فی کل ساعاتها و سمهودی در خلاصة الوفا
باخبار دار المصطفی گفته صحح الحاکم حدیث لما اقترف آدم الخطیئة قال یا رب اسئلک
بحق محمد لما غفرت لی فقال یا آدم وکیف عرفت محمدا ولم اخلقه قال
یا رب لانک لما خلقتنی بیدک ونفخت فیّ من روحک رفعت راسی فرأیت
علی قوائم العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله فعرفت انک لم تضف
الی اسمک الا احب الخلق الیک فقال الله صدقت یا آدم انه لاحب الخلق الیّ
اذ سالتنی بحقه فقد غفرت لک ولولا محمد ما خلقتک و قسطلانی در مواهب
لدنیه گفته عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لما اقترف آدم الخطیئة قال یا رب اسالک بحق محمد الا غفرت لی فقال الله تعالی
یا آدم وکیف عرفت محمدا ولم اخلقه قال یا رب انک لما خلقتنی بیدک
ونفخت فیّ من روحک رفعت راسی فرأیت علی قوائم العرش مکتوبا
لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انک لم تضف الی اسمک الا

ص ۴۸ / ۲۴۴
الفصل الثانی فی توسل الزائر
به صلی الله علیه وسلم من الباب الثانی
من ابواب الکتاب

احبّ الخلق الیك فقال الله تعالی صدقت یا آدم انه لاحبّ الخلق الیّ واذ
سألتنی بحقه فقد غفرت لك ولولا محمد ما خلقتك رواه البیهقی فی
دلائله من حدیث عبد الرحمن بن زید بن اسلم وقال تفرد به عبد الرحمن ورواه
الحاکم وصححه وذکره الطبرانی وزاد فیه وهو آخر الانبیاء من ذریتك
وفی حدیث سلمان عند ابن عساکر قال هبط جبرئیل علی النبی صلی الله علیه وآله
فقال انّ ربك یقول ان کنت اتخذت ابراهیم خلیلا فقد اتخذتك حبیبا
وما خلقت خلقا اکرم علیّ منك ولقد خلقت الدنیا واهلها لاعرّفهم
کرامتك ومنزلتك عندی ولولاك ما خلقت الدنیا ولله درّ القائل
سیّدی علی الوفائی حیث قال فی قصیدته التی اولها سکن الفؤاد فعش هنیئا
یا جسد ✽ هذا النعیم هو المقیم الی الابد ✽ روح الوجود حیاة من هو واحد ✽ لولاه
ما تمّ الوجود لمن وجد ✽ عیسی وآدم والصدور جمیعهم ✽ هم اعین هو نورها
لما ورد ✽ لو ابصر الشیطان طلعة نوره ✽ فی وجه آدم کان اول من سجد ✽
او لو رای النمرود نور جماله ✽ عبد الجلیل مع الخلیل ولا عند ✽ لکن جمال الله
جلّ فلا یری ✽ الا بتخصیص من الله الصمد ✽ ودیاربکری در خمیس گفته فی الشفا
حکی ابو محمد المکی وابو اللیث السمرقندی وغیرهما انّ آدم علیه السلام عند
معصیته قال اللهم بحق محمد اغفر لی خطیئتی ویروی تقبل توبتی فقال له
من این عرفت محمدا قال رأیت فی الجنة مکتوبا
لا اله الا الله محمد رسول الله ویروی عبدی ورسولی فعلمت انه اکرم
خلقك علیك فتاب الله علیه وفی روایة اخری فقال آدم لما خلقتنی

رفعت راسی

رفعت راسی الی عرشك فاذا فیه مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم فعلمت انه لیس احد اعظم قدرا عندك ممن جعلت
اسمه مع اسمك فاوحی الله عزوجل الیه وعزتی وجلالی انه لآخر
الانبیاء من ذریتك ولولاه ما خلقتك قال وکان آدم یکنی بابی محمد
وقیل بابی البشر فخص الله تعالی نبینا محمدا صلی الله علیه وسلم بهذا الشرف
واخبر به وبعثته علی السنة الرسل قبل وجوده بدهر طویل والزم بذلك
الحجة علی عباده وقوّی بصائر من آمن به فلله الحمد علی ذلك وقیل فی المعنی
شعر بشری لنا معشر الاسلام انّ لنا ✽ من العنایة رکنا غیر منهدم ✽
لما دعا الله داعینا لطاعته ✽ باکرم الرسل کنا اکرم الامم ✽ وجمال الدین محدث
در روضة الاحباب گفته نقل است که آدم گفت الهی بحق محمد که عثرهٔ مرا اقاله کن
حضرت حق خطاب فرمود که محمد را از کجا شناختی آدم گفت آن زمان که مرا مخلوق ساختی
نظرم بر عرش افتاد دیدم که بر آنجا نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله
دانستم که گرامی ترین خلائق نزد تو او خواهد بود که نام او را قرین نام خود گردانیده
پس ندا رسید که او آخر پیغمبران از ذریت تو است و ترا بطفیل او آفریده ام و گویند آن روز
آدم از نزد حضرت حق تعالی مامور شد بآنکه کنیت خود را ابو محمد کند و بروایتی دیگر آنکه
خداوند عزوجل از آدم پرسید کیست که سوال بحق وی میکنی آدم جواب داد که برگزیده
محبوب تو است و آن نور که بر پیشانی من است نور او ست و بر ساق عرش و لوح محفوظ
و ابواب بهشت دیدم که نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله از آنجا دانستم
که اکرم مخلوقات نزد تو او ست پس خطاب آمد که یا آدم ترا امرزیدم و از گروه تو

درگذشتم و بعزت و جلال من که هر کس از فرزندان تو که باو توسل جوید او را بیامرزم و حاجتش روا کنم انتهی محمد عبد الرؤف بن تاج العارفین المناوی در کتاب الاتحافات السنیة بالاحادیث القدسیة که در اول آن گفته و بعد فیقول العبد الضعیف الراجی عفو الرؤف اللطیف محمد عبد الرؤف المناوی الحدادی کفاه الله شر کل مناو و معادی هذا کتاب اوردت فیه ما سبقت علیکم ما لو اسبق الیه من الاحادیث القدسیة الواردة بالاسانید عن خیر البریة مرتبا علی بابین الاول فیما صدره المصطفی علیه السلام بلفظ قال الله عز و جل والثانی ما صدره بغیرها و قول الله تعالیٰ فی ضمنه و رتبت کلا البابین علی حروف المعجم سائلا ان یغفر لی ما ارتکبته من الذنوب و یرحم انه جواد کریم رؤف رحیم و سمیته الاتحافات السنیة بالاحادیث القدسیة گفته لما اقترف آدم الخطیئة قال یا رب اسألك بحق محمد الا غفرت لی فقال الله تعالیٰ و کیف عرفت محمدا و لم اخلقه بعد قال یا رب لانك لما خلقتنی و نفخت فی روحك رفعت راسی الی عرشك فرأیت مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انك لم تضف الی اسمك الا احب الخلق الیك فقال الله صدقت یا آدم انه لاحب الخلق الی و اذا سألتنی بحقه فقد غفرت لك و لولاه ما خلقتك رواه الطبرانی و ابو نعیم و الحاکم و ابن عساکر عن عمر و علی بن برهان الدین الحلبی در انسان العیون گفته عن عمر بن الخطاب رضی الله تعالیٰ عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اقترف آدم الخطیئة قال یا رب اسألك بحق محمد صلی الله علیه وسلم الا غفرت لی قال و کیف عرفت محمدا و فی لفظ کان فی

الوفاء و ما محمد و من محمد قال لانك لما خلقتنی بیدك و نفخت فی من روحك رفعت راسی فرأیت علی قوائم العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انك لم تضف الی اسمك الا احب الخلق الیك قال صدقت یا آدم و لولا محمد لما خلقتك و فی لفظ کما فی الشفاء قال آدم لما خلقتنی رفعت راسی الی عرشك فاذا فیه مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انه لیس احد اعظم قدرا عندك ممن جعلت اسمه مع اسمك فاوحی الله تعالیٰ الیه و عزتی و جلالی انه لآخر النبیین من ذریتك و لولاه ما خلقتك و شیخ عبد الحق در مدارج النبوة گفته و چون خلق کرده شد آدم حق تعالیٰ او را ابو محمد کنیت نهاد و آورده اند که چون از آدم آن لغزش واقع شد گفت خداوندا قاله کن مرا ازین لغزش بخدمت محمد فرمود خدای تعالیٰ که تو محمد را از کجا شناختی آدم گفت که آن زمان که خلق کردی مرا نظر من بر عرش و ابواب بهشت افتاد و در آنجا نوشته دیدم لا اله الا الله محمد رسول الله دانستم که گرامی ترین خلائق نزد تو او خواهد بود که نام مبارک او را قرین نام خود گردانیدی پس ندا آمد که وی آخر پیغمبران از ذریت تست و نام او در آسمان احمد است و در زمین محمد اگر او نمی بود پیدا نمی کردم آسمان و زمین را و ترا بطفیل او آفریده ام انتهی ازین روایات عدیده ظاهر و باهر ست که حضرت آدم علیه السلام بمقارنت اسم مبارک جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم با اسم اقدس حق تعالیٰ در کتابت بر عرش استدلال فرموده بر افضلیت و اکرمیت و احبیت آنحضرت و لله الحمد و المنة که کتابت اسم شریف جناب امیر المومنین علیه السلام بعد اسم مبارک جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بر عرش و دیگر مقامات شریفه از اخبار متعدده و آثار متنوعه

هویداو آشکارست پس افضلیت واکرمیت واحبیت جناب امیر المومنین علیه السلام از
جمیع خلق انبیاء کانوا او غیرهم بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم حسب
استدلال حضرت صفی ملک قدیر و تقریر وارشاد ایزد خبیر واخبار حضرت بشیر و نذیر
صلی الله علیه یا نفح المسک والعبیر بنهایت روشن وجلی وظاهر و مستنیر باشد و روایات
دالّه بر مقارنت اسم جناب امیر المومنین علیه السلام باسم جناب رسالتمآب صلی الله علیه
وآله الاطهار بسیارست بر بعض آن درین مقام اکتفا واقتصار می‌رود پس از آنجمله است
روایات مکتوب بودن لا اله الا الله محمد رسول الله او محمد صفوتی من خلقی
ایدته بعلی بر ساق عرش قاضی عیاض بن موسی الیحصبی در کتاب شفا فی تعریف حقوق المصطفی گفته
روی ابن قانع القاضی عن ابی الحمراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اسری بی الی السماء
اذا علی العرش مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و ابن المغازلی
در کتاب المناقب گفته اخبرنا محمد بن احمد بن سهل النحوی اذنا قال اخبرنا ابو علی
الحسین بن محمد بن احمد بن الطیب بن کمادی الفقیه قال حدثنی محمد بن
اسحاق قال حدثنی ابو بکر العوفی قال حدثنی اسمعیل بن علیه
برفعه الی ابی الحمراء قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول لما اسری بی الی السماء رأیت علی ساق العرش الایمن انا وحدی
لا اله غیری غرست جنة عدن بیدی محمد صفوتی ایدته بعلی
در کتاب مناقب گفته انبانی ابو العلا الحسن بن احمد هذا اخبرنا
الحسن بن احمد المقری خبرنا احمد بن عبد الله الحافظ حدثنا محمد بن
عمر بن سلم الحافظ وما کتبته الا عنه حدثنی محمد بن الحسن بن مرداس

اصل کتابه اخبرنا احمد بن الحسن الکوفی حدثنا اسمعیل بن علیه عن
یونس بن عبید عن سعید بن جبیر عن ابی الحمراء صاحب رسول الله قال
قال رسول الله صلی الله علیه رأیت لیلة اسری بی مثبتا علی ساق العرش انا غرست
جنة عدن محمد صفوتی من خلقی ایدته بعلی و محب طبری در ریاض النضره گفته
ذکر اختصاصه بتایید الله نبیه صلی الله علیه وسلم وکتبه ذلک علی
ساق العرش و علی بعض الحیوان عن ابی الحمراء قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لیلة اسری بی الی السماء نظرت الی ساق العرش الایمن فرأیت کتابا فهمته
محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به خرجه الملا
فی سیرته عن ابن عباس قال کنا عند النبی صلی الله علیه وسلم فاذا بطائر
فی فیه لوزة خضراء فالقاها فی حجر النبی صلی الله علیه وسلم فاخذها النبی صلی الله
علیه وسلم فقبلها ثم کسرها فاذا فی جوفها ورقة خضراء مکتوب لا اله الا الله
محمد رسول الله نصرته بعلی خرجه ابو الخیر القزوینی الحاکمی
و محمد بن یوسف زرندی در نظم درر السمطین گفته ویروی ان النبی صلی الله علیه
وسلم قال لما اسری بی رأیت فی ساق العرش مکتوبا لا اله الا الله
محمد رسول الله صفوتی من خلقی ایدته بعلی و نصرته به وفی روایة
رأیت علی ساق العرش الایمن مکتوبا انی الله وحدی لا اله غیری
غرست جنة عدن بیدی محمد صفوتی ایدته بعلی و سید شهاب الدین احمد
در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته عن وهب بن منبه رضی الله تعالی
عنه قال مکتوب فی بعض الکتب انه مکتوب علی ساق العرش لا اله الا الله

محمد رسول الله ايدته بعلي ونصرته به رواه الحافظ ابو بكر الخطيب
وعن ابي الخميس رضي الله تعالى قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وبارك
وسلم ليلة اسري بي الى السماء نظرت الى ساق العرش الايمن فرأيت كتابا
فهمته محمد رسول الله ايدته بعلي ونصرته به رواه الطبري وقال في جلاء
سيرته ورواه الزرندي ولفظه قال صلى الله عليه وآله وبارك وسلم
لما اسري بي رأيت في ساق العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله صفوتي
من خلقي ايدته بعلي ونصرته به قال وفي رواية رأيت على ساق العرش الايمن
مكتوبا انا الله وحدي لا اله غيري غرست جنة عدن بيدي محمد
صفوتي ايدته بعلي وعن ابي الحمراء خادم رسول الله صلى الله عليه
وآله وبارك وسلم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وبارك وسلم
يقول لما اسري بي الى السماء دخلت الجنة او قال طلعت في الجنة فرأيت عن
يمين العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلي ونصرته به
رواه الحافظ ابو بكر الخطيب وسعید کازرونی در منتقی گفته روی ابن قانع عن ابي الحمراء
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اسري بي الى السماء اذا على
العرش مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلي وشیخ جلال الدین السیوطی
در درمنثور گفته اخرج ابن عدي وابن عساكر عن انس قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم لما عرج بي رأيت على ساق العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله
ايدته بعلي ونیز سیوطی در خصائص کبری گفته اخرج ابن عدي وابن عساكر عن انس قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما عرج بي رأيت على ساق العرش مكتوبا

لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلي واحمد بن الفضل بن محمد باكثير در وسيلة المآل
گفته عن ابي الحسن رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة
اسري بي الى السماء نظرت الى ساق العرش الايمن فرأيت كتابا فهمته محمد
رسول الله ايدته بعلي ونصرته به خرجه الملا في سيرته ومرزا محمد بدخشانی
در مفتاح النجا گفته اخرج ابن عساكر عن ابي الحمراء عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال رأيت ليلة اسري بي مثبتا على ساق العرش اني انا الله لا اله غيري خلقت
جنة عدن بيدي محمد صفوتي من خلقي ايدته بعلي وعند الطبراني في الكبير
عنه لما اسري بي الى السماء دخلت الجنة فرأيت في ساق العرش الايمن مكتوبا
لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلي ونصرته وشاه ولی الله والد ماجد
مخاطب در ازالة الخفا گفته عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما عرج
بي رأيت على ساق العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلي
واز انجمله است مقرون بودن اسم مبارک جناب امیر المومنین علیه السلام باسم
اقدس جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در چار مقام سید علی همدانی در مودة
القربى روایت کرده عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان رأيت اسمك مقرونا باسمي في اربعة مواطن فآنست
بالنظر اليه لما بلغت بيت المقدس في معراجي الى السماء وجدت على صخرتها
بها لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بوزيره ونصرته بوزيره
فقلت لجبرئيل ومن وزيري قال علي بن ابي طالب فلما انتهيت الى سدرة
المنتهى وجدت عليها اني انا الله لا اله الا انا وحدي ومحمد صفوتي من خلقي

ایدته بوزیره ونصرته بوزیره فقلت لجبرئیل ومن وزیری قال
علی بن ابی طالب فلما جاوزت من سدرة المنتهی وانتهیت الی عرش
رب العالمین فوجدت مکتوبا **وازانجمله** است روایات مکتوب بودن محمد رسول اللہ
علی اخو رسول اللہ بر باب جنت قبل از خلق سموات وارض بدو ہزار سال ابن
المغازلی در کتاب المناقب گفته قوله علیه السلام مکتوب علی باب الجنة الحدیث
اخبرنا ابو الحسن احمد بن المظفر الفقیه الشافعی رحمه الله تعالی بقرائتی علیه
فاقر به قلت له اخبرکم ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المزنی الملقب
بابن السقا الحافظ الواسطی رحمه الله نا ابو یعلی احمد بن علی بن المثنی الموصلی
نا زکریا بن یحیی الکسائی نا یحیی بن سالم نا اشعث بن عمر عن الحسن بن صالح
وکان یفضل علی الحسن قال حدثنی مسعر بن کدام عن عطیة
بن سعید عن جابر بن عبد اللہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم
یقول مکتوب علی باب الجنة قبل ان یخلق اللہ السموت والارض بالفی عام محمد
رسول اللہ وعلی اخوه وابو المؤید اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته اخبرنی شهردار
هذا اجازة قال اخبرنا محمود بن اسمعیل الاشقر قال اخبرنا احمد بن الحسین بن
فادشاه قال الطبرانی عن محمد بن عثمان بن ابی شیبه عن زکریا بن یحیی
بن سالم عن اشعث بن عمر عن الحسن بن صالح وکان یفضل علیا علی الحسن عن
مسعر عن عطیة عن جابر بن عبد اللہ الانصاری قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیه وسلم مکتوب علی باب الجنة محمد رسول اللہ علی
بن ابی طالب اخو رسول اللہ قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام

روایات مکتوب بودن محمد رسول اللہ علی اخو رسول اللہ بر باب جنت

وملک العلماء شهاب الدین دولتابادی در هدایة السعداء گفته وفی الدار عند قوله
تعالی ابتغاء مرضات اللہ قال صلی اللہ علیه وسلم رایت علی باب الجنة
لا اله الا اللہ محمد رسول اللہ علی اخو رسول اللہ قبل ان یخلق اللہ تعالی
بالفی عام وشهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته الباب الرابع
عشر فی ان اسمه قرین اسم النبی فی العرش والجنان فیاله من روح الروح
وبرد الجنان عن جابر رضی اللہ تعالی عنه عن النبی صلی اللہ علیه وآله وبارک
وسلم انه قال مکتوب علی باب الجنة محمد رسول اللہ علی بن ابی طالب اخو
رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله وبارک وسلم قبل ان خلق السموات والارض
بالفی عام رواه الصالحانی باسناده الی الحافظ ابی بکر بن مردویه باسناده
مرفوعا رواه الحافظ ابو بکر الخطیب عن جابر ایضا ولفظه مکتوب علی باب
الجنة محمد رسول اللہ علی اخو رسول اللہ قبل ان یخلق السموات بالف سنة
وعبد الرحمن صفوری در نزهة المجالس گفته وعنه صلی اللہ علیه وسلم مکتوب
علی باب الجنة محمد رسول اللہ علی اخو رسول اللہ قبل ان یخلق السموات بالفی عام
وحاجی عبد الوهاب در تفسیر گفته عن جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنه قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیه وسلم مکتوب علی باب الجنة قبل ان یخلق اللہ السموات والارض
بالفی عام محمد رسول اللہ علی اخوه رواه ابن المغازلی ومحمد صدر عالم در معارج العلی
گفته اخرج الطبرانی فی المعجم الاوسط وابن عساکر والخطیب فی المتفق والمفترق
عن جابر قال قال رسول اللہ مکتوب علی باب الجنة لا اله الا اللہ محمد
رسول اللہ علی اخو رسول اللہ قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام

روایات مکتوب بودن محمد رسول اللہ علی اخو رسول اللہ بر باب جنت

و مرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا گفته اخرج الطبرانی فی الاوسط والخطیب فی المتفق والمفترق عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام وفی روایة اخرجه عنه احمد عنه مرفوعا رایت مکتوبا علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخوه و محمد بن اسمعیل الامیر در روضه ندیه شرح تحفه علویه بشرح شعر من سواه کان صنو المصطفی . او سواه بعده کان وصیا گفته اخرج احمد ایضا من حدیث جابر رضی الله عنه قال علی باب الجنة مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله وفی روایة مکتوب محمد رسول الله علی اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات والارض بالفی سنة افاد ذلک المحب الطبری رحمه الله و از انجمله است مکتوب بودن لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بر ابواب ثمانیه جنت محمد بن یوسف زرندی در نظم درر السمطین گفته نقل الشیخ الامام العالم صدر الدین ابراهیم بن محمد المؤید الحموئی رحمه الله فی کتابه فضل اهل البیت علیهم السلام بسنده الی عبدالله بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اسری بی الی السماء امر بعرض الجنة والنار علی فرایتهما جمیعا فرأیت الجنة والوان نعیمها و رأیت النار وانواع عذابها فلما رجعت قال لی جبرئیل علیه السلام قرأت یا رسول الله ما کان مکتوبا علی ابواب الجنة وما کان مکتوبا علی ابواب النار فقلت لا یا جبرئیل فقال ان

علی ترجیح الفضائل گفته عن عبدالله بن مسعود رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وبارک وسلم لما اسری بی الی السماء امر بعرض الجنة والنار علی فرأیتهما جمیعا رایت الجنة والوان نعیمها و رایت النار وانواع عذابها فلما رجعت قال لی جبرئیل علیه السلام قرأت یا رسول الله ما کان مکتوبا علی باب الجنة وما کان مکتوبا علی ابواب النار فقلت لا یا جبرئیل فقال ان للجنة ثمانیة ابواب علی کل باب منها اربع کلمات کل کلمة خیر من الدنیا وما فیها لمن تعلمها واستعملها وان للنار سبعة ابواب علی کل باب منها ثلاث کلمات کل کلمة خیر من الدنیا وما فیها لمن تعلمها وعرفها فقلت یا جبرئیل ارجع معی لاقرأها فرجع معی جبرئیل علیه السلام فبدأ بابواب الجنة فاذا علی الباب الاول مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله لکل شیء حیلة وحیلة طلب العیش فی الدنیا اربع خصال القناعة ونبذ الحقد وترک الحسد ومجالسة اهل الخیر وعلی الباب الثانی مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله لکل شیء حیلة وحیلة السرور فی الآخرة اربع خصال مسح رأس الیتامی والتعطف علی الارامل والسعی فی حوائج المسلمین وتفقد الفقراء والمساکین وعلی الباب الثالث مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله لکل شیء حیلة وحیلة الصحة فی الدنیا اربع خصال قلة الطعام وقلة الکلام وقلة المنام وقلة المشی وعلی الباب الرابع مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرم جاره من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرم ضیفه من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیبر

والدیه من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلیقل خیرا ولیسکت وعلی الباب الخامس
مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله من اراد ان لا یذل فلا یذل
ومن اراد ان لا یشتم فلا یشتم ومن اراد ان لا یظلم فلا یظلم ومن اراد ان یستمسک
بالعروة الوثقی فلیستمسک بقول لا اله الا الله محمد رسول الله وعلی الباب
السادس منها مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله من احب ان
یکون قبره واسعا فسیحا فلینق المساجد من احب ان لا یاکله الدیدان تحت
الارض فلیکنس المساجد من احب ان لا یظلم لحده فلینور المساجد من احب ان
یبقی طریا تحت الارض فلیشتر بسط المساجد وعلی الباب السابع منها مکتوب
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بیاض القلب فی اربع خصال فی عیادة
المریض واتباع الجنائز وشراء اکفان الموتی ودفع القرض وعلی الباب الثامن منها
مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله من اراد الدخول من هذه
الابواب الثمانیة فلیستمسک باربع خصال الصدقة والسخاء وحسن الخلق وکف
الاذی عن عباد الله عز وجل ثم جئنا الی النار فاذا علی الباب الاول منها ثلث
کلمات لعن الله الکاذبین لعن الله الباخلین لعن الله الظالمین وعلی الباب الثانی
منها مکتوب من رجا الله سعد ومن خاف الله امن والهالک المغرور من رجا
سوی الله وخاف غیره وعلی الباب الثالث منها مکتوب
من اراد ان لا یکون عریانا فی القیمة فلیکس الجلود العاریة
من اراد ان لا یکون جائعا فی القیمة فلیطعم الجائع فی الدنیا ومن اراد ان لا یکون
عطشانا فی یوم القیمة فلیسق العطشان فی الدنیا وعلی الباب الرابع منها

مکتوب اذل الله من اهان الاسلام اذل الله من اهان اهل البیت بیت
نبی الله صلی الله علیه وآله وبارک وسلم اذل الله من اعان الظالمین علی
ظلم المخلوقین وعلی الباب الخامس لا یتبع الهوی فالهوی مجانب الایمان ولا تکثر منطقک
فیما لا یعنیک فتسقط من عین ربک ولا تکن عونا للظالمین فان الجنة
لم تخلق للظالمین وعلی الباب السادس منها مکتوب انا حرام علی المجتهدین
انا حرام علی المصدقین انا حرام علی الصائمین وعلی الباب السابع منها مکتوب
حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا ووبخوا انفسکم قبل ان توبخوا وادعوا الله
عز وجل قبل ان تردوا علیه فلا یقدروا علی ذلک رواه الزرندی وقال
نقل الشیخ العالم صدر الدین ابراهیم بن محمد بن المؤید رحمه الله تعالی
فی کتابه فضل اهل البیت ومنها از انجمله است مکتوب بودن لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله بذهب بر باب جنت سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل
علی ترجیح الفضائل در تعداد اسماء جناب امیر المومنین علیه السلام گفته منها ولی الله
عن موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده علی بن
ابی طالب رضی الله عنه وعنهم اجمعین قال قال رسول الله صلی الله
علیه وعلی آله وبارک وسلم لما اسری بی الی السماء رأیت علی باب الجنة
مکتوبا بالذهب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله الحدیث
فی بابه رواه الحافظ ابو موسی باسناده واز انجمله است مکتوب
لا اله الا الله محمد رسول الله علی حبیب الله بر باب جنت واز انجمله است
مکتوب بودن لا اله الا الله محمد نبی الرحمة علی مقیم الحجة بر عرش

ابو المؤید خوارزمی در کتاب المناقب گفته و بهذه الاسناد عن الامام محمد بن احمد بن شاذان حدثنا ابو محمد هرون بن موسى التلعكبري عن عبد العزيز بن عبد الله عن جعفر بن محمد عن عبد الكريم قال حدثني عثمان العطار حدثنا ابو نصر احمد بن محمد بن الوليد عن وكيع بن الجراح عن الاعمش عن ابي وائل عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما ان خلق الله آدم و نفخ فيه روحه عطس آدم فقال الحمد لله فاوحى الله تعالى حمدني عبدي و عزتي و جلالي لولا عبدان اريد ان اخلقهما في دار الدنيا ما خلقتك قال الهي فيكونان مني قال نعم يا آدم ارفع راسك و انظر فرفع راسه فاذا مكتوب على العرش لا اله الا الله محمد نبي الرحمة على مقيم الحجة من عرف حق علي زكى و طاب و من انكر حقه لعن و خاب اقسمت بعزتي ان ادخل النار من عصاه و ان اطاعني و شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل در ذکر اسماء جناب امیر المومنین علیه السلام گفته و منها مقيم الحجة عن ابن مسعود رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه و على آله و بارك و سلم انه لما خلق الله تعالى آدم و نفخ فيه من روحه عطس آدم عليه السلام فقال الحمد لله رب العالمين فاوحى الله تعالى اليه و بشره بالمغفرة و في هذا الحديث ان الله تعالى قال يا آدم ارفع راسك فانظر فرفع راسه فاذا مكتوب على العرش لا اله الا الله محمد نبي الرحمة على مقيم الحجة و من عرف حق علي زكا و طاب و من انكر حقه لعن و خاب اقسمت بعزتي و جلالي ان ادخل الجنة من احبه و ان عصاني و اقسمت بعزتي و جلالي ان ادخل النار من عصاه و ان اطاعني رواه محيي السنة الصالحاني

و در کتاب الاربعین فی مناقب امیر المومنین تصنیف اخطب الخطباء ابی المؤید الموفق بن احمد المکی ثم الخوارزمی و از انجمله است روایت مکتوب بودن لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب مقیم الحجة در میان هر دو کف صرصائیل قبل از خلق دنیا بدو از ده هزار سال ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در کتاب المناقب گفته انباني ابو العلاء الحافظ الهمداني هذا و الامام الاجل نجم الدين ابو منصور محمد بن الحسين بن محمد البغدادي قالا انبانا الشريف الامام الاجل نور الهدى ابو طالب الحسين بن محمد بن علي الزينبي عن الامام محمد بن احمد بن علي بن الحسن بن شاذان قال حدثنا المعافا بن زكريا عن الحسن بن علي العاصمي عن صهيب عن جعفر بن محمد عن ابيه عن علي بن الحسين عن ابيه عليهم السلام قال بينا رسول الله صلى الله عليه و سلم في بيت ام سلمة فهبط عليه ملك له عشرون راسا في كل راس الف لسان يسبح الله و يقدسه بلغة لا يشبه الاخرى راحته اوسع من سبع سموات و سبع ارضين فحسب النبي صلى الله عليه و سلم انه جبرئيل فقال جبرئيل لم تاتني في مثل هذه الصورة قط قال ما انا جبرئيل انا صرصائيل بعثني الله اليك لتزوج النور من النور فقال النبي صلى الله عليه و سلم من قال ابنتك فاطمة من علي بشهادة جبرئيل و ميكائيل و صرصائيل قال فنظر النبي صلى الله عليه و سلم فاذا بين كفي صرصائيل مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علي بن ابي طالب مقيم الحجة فقال النبي صلى الله عليه و سلم يا صرصائيل منذ كم كتب هذا بين كتفيك قال من قبل ان يخلق الله

باثنی عشرة الف سنة **وازانجملہ است** روایت مکتوب بودن علی الوصی بر علی وصی اسم بعد کلمہ توحید بر جناح جبرئیل چنانچہ ابو المؤید خوارزمی در کتاب المناقب گفتہ اخبرنی شہردار ہذا اجازة قال اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد اللہ بن عبدوس الہمدانی ہذا کتابة قال حدثنا ابو طاہر الحسین بن علی بن سلمة قال حدثنا ابو الفرج الصامت بن صہیب بن عباد قال حدثنی ابی عن جعفر بن محمد عن ابیہ عن علی بن الحسین عن ابیہ عن علی بن ابی طالب علیہم السلام قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتانی جبرئیل وقد نشر جناحیہ فاذا مکتوب لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ ومکتوب علی الآخر لا الہ الا اللہ علی الوصی و سید شباب اہل الجنة در توضیح الدلائل در ذکر اسماء جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ ومنہا وصی اللہ وخلیفة اللہ عن الامام جعفر الصادق عن ابیہ الامام عن جدہ الامام عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وبارک وسلم قال اتانی جبرئیل علیہ الصلوة والسلام وقد نشر جناحیہ فاذا علی احد جناحیہ مکتوب لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ وعلی الآخر مکتوب لا الہ الا اللہ علی وصی اللہ رواہ الصالحانی باسنادہ ایضا **وازانجملہ است** روایت کتابت خدای عز وجل ایدا اللہ محمدا بعلی را در جبہہ ملکی کہ نصفش از نار ونصفش از ثلج بود قبل از خلق دنیا بدو ہزار سال ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در کتاب المناقب گفتہ حدثنا الربیع بن عبد اللہ الہاشمی عن عبد اللہ بن الحسن عن علی بن الحسین عن محمد بن الحنفیة قال قال النبی لما عرج بی الی السماء رایت فی السماء الرابعة

او السادسة ملکا نصفہ من النار ونصفہ من ثلج فی جبہتہ مکتوب ایدا اللہ محمدا بعلی فبقیت متعجبا فقال لی الملک مم تتعجب کتب اللہ فی جبہتہ ما تری قبل الدنیا بالفی عام **وازانجملہ است** روایت کتابت لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ علی ولی اللہ بر لوای حمد قبل از خلق سموات چنانچہ سید علی ہمدانی در مودة القربی گفتہ عن عبد اللہ بن سلام قال قلت یا رسول اللہ اخبرنی عن لواء الحمد ما صفتہ قال طولہ الف عام سنانہ یاقوتة حمراء قبضتہ من لؤلؤ بیضاء زجہ زمردة خضراء لہ ثلاث زوایا زاویة بالمشرق وزاویة بالمغرب وثالث فی وسط الدنیا مکتوب علیہا ثلاثة اسطر السطر الاول بسم اللہ الرحمن الرحیم السطر الثانی الحمد للہ رب العالمین والسطر الثالث لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ علی ولی اللہ طول کل سطر الف یوم قال صدقت یا رسول اللہ فمن یحمل ذلک قال یحملہا الذی یحمل لوائی فی الدنیا علی بن ابی طالب ومن کتب اللہ اسمہ قبل ان یخلق السموات والارض قال صدقت یا رسول اللہ فمن یستظل تحت لوائک قال المومنون اولیاء اللہ وشیعة الحق شیعتی ومحبی وشیعة علی ومحبوہ وانصارہ فطوبی لہم وحسن مآب والویل لمن کذبنی فی علی او کذب علیا فی حقہ او دفعہ عن مقامہ الذی اقامہ اللہ فیہ **ازانجملہ است** روایت مکتوب بودن آل محمد خیر البریة بر لواء نور کہ خداوند عز وجل آنرا قبل از خلق سموات بدو ہزار سال خلق فرمودہ چنانچہ ابو نعیم احمد بن عبد اللہ الاصفہانی در منقبة المطہرین علی ما نقل عنہ می فرماید عن جابر بن عبد اللہ

ص ۱۹/۴۵ المودة السادسة فی ان علیا آخ رسول اللہ ودیعہ و طاعتہ طاعة اللہ

الانصاری قال بینا رسول الله صلّی الله علیه وسلم یوماً فی مسجد المدینة فذکر
بعض اصحابنا الجنّة قال ح جانة یا رسول الله سمعتك تقول الجنة محرمة
علی النبیین و سائر الامم حتی ادخلها فقال له اما علمت ان لله لواء من نور
وعمودا من زبرجد خلقهما قبل ان یخلق السموات بالفی سنة مکتوب علی رداء
ذلك اللواء لا اله الا الله محمّد رسول الله آل محمّد خیر البریة صاحب اللواء
امام القوم فقال علیّ الحمد لله الذی هدانا بك وکرمنا وشرفنا فقال له
النبی صلّی الله علیه وسلم اما علمت ان من احبنا وامتحی اسکنه الله معنا
وتلا هذه الآیة فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر **وازانجمله است**
روایت مکتوب بودن لا اله الا الله محمد رسول الله نصرته بعلی بر درة خضرا
یا ورقه خضراء که در لوزه خضرا بود و آن لوزه را طائری در حضور باهر النور
جناب سالتمآب صلّی الله علیه وآله وسلم انداخته بود چنانچه از عبارت سابقه محب
طبری ظاهر و واضح شد و عبد الرحمن الصفوری در نزهة المجالس گفته قال ابن عباس
رضی الله عنه ما کنا عند رسول الله صلّی الله علیه وسلم واذا بطائر فی فمه
لوزة خضراء فالقاها فاخذها النبی صلی الله علیه وسلم فوجد فیها دودة
خضراء مکتوب علیها بالاصفر لا اله الا الله محمد رسول الله نصرته بعلی
وجه چهاردهم آنکه تقدم نبوت جناب سالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم دلیل
افضلیت آنحضرت از سائر انبیا و مرسلین و جمیع مخلوقین است و ظاهر است که تقدم
نبوت آنحضرت فرع تقدم خلق نور آنحضرت است پس تقدم نور آنحضرت که سبب
اولی است بالاولی دلیل افضلیت آنحضرت باشد و چون تقدم خلق برای جناب امیر المومنین

روى ابن المغازلي در كتاب المناقب
اخبرنا ابو نصر الطحان اجازة
عن القاضي ابي الفرج الحنوطي
اخبرنا عمر بن الفتح البغدادي
حدثنا ابو عبادة المستملي حدثنا
ابن ابي الزعزاع ... عن عبد الكريم
عن سعيد بن جبير قال جاع النبي
صلى الله عليه وسلم جوعا شديدا
فاتى الكعبة فاخذ باستارها
وقال اللهم لا تجع محمدا اكثر مما
اجعته قال فهبط جبرئيل ومعه
لوزة فقال ان الله تبارك وتعالى
يقرأ عليك السلام ويقول لك فك
عنها فاذا فيها ورقة خضراء مكتوب
فيها لا اله الا الله محمد رسول الله
ايدته بعلي ونصرته به
ما انصف الله
من اتهمه

علیه السلام هم ثابت است پس آنحضرت هم افضل از جمیع مخلوقین حتی الانبیاء
والمرسلین سوای خاتم النبیین صلی الله علیه وآله اجمعین باشد پس تقدم انبیای
کرام آنجناب بر آن جناب سمتی از جواز ندارد فکیف تقدم الاصحاب و
کانوا حائزین لجلائل المناقب و زواهر الالقاب فکیف تقدم الثلثة
الذین کانوا منغمسین فی لجج الالتباس و الارتیاب و ابدوا بعد اسلامهم
الظاهری ایضا ما یورث سماعه اصحابهم اوجع القلق والاضطراب
و یوجب ادراکه اشد الالتیاع والالتهاب و شواهد تقدم نبوت جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بسیار از بسیار است و بر ناظر کتب و اسفار علمای
کبار هویدا و آشکار بنابر ایجاز و اختصار ایراد جمله از عبارات محققین احبار اکتفا
و اقتصار می نمایم ابو عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری در تاریخ صغیر گفته
حدثنا عبد الله بن صالح حدثنی معاویة عن سعید بن سوید
عن عبد الاعلی بن هلال السلمی عن عرباض بن سارية صاحب
رسول الله صلّی الله علیه وسلم قال سمعت رسول الله صلّی الله علیه
وسلم یقول انی عبد الله وخاتم النبیین وان آدم لمنجدل فی طینته
وساخبرکم عن ذلك انا دعوة ابی ابراهیم وبشارة عیسی بن مریم و
رؤیا امی التی رأت وکذلك امّهات الانبیاء یرین وان ام رسول الله
صلّی الله علیه وسلم رأت حین وضعته نورا اضاءت له قصور الشام
وابن حجر مکی در منح مکیه در شرح شعر و تراءت قصور قیصر بالروم یراها
من داره البطحاء گفته واصل ذلك الحدیث الصحیح انه صلّی الله علیه وسلم

لوزة فقال يا رسول الله ... ان الله ...
لك ... فكها ...
فاذا فيها ...
مكتوب عليها لا اله الا الله
محمد رسول الله ايدته بعلي
ونصرته به

قال انی عبد الله وخاتم النبیین وان آدم لمنجدل فی طینته وساخبرکم
عن ذلک انا دعوة ابی ابراهیم وبشارة اخی عیسی ورؤیا امی التی رأت
وکذلک امهات الانبیاء یرین وان ام رسول الله صلی الله علیه وسلم
رأت حین وضعته نورا اضاء لها قصور الشام وفی روایة عنها قالت
رأیت کانه خرج من فرجی شهاب اضاءت له الارض حتی رأیت قصور
الشام وفی اخری رأیت لیلة وضعته نورا اضاءت له قصور الشام
حتی رأیتها وفی اخری لما ولدته خرج من فرجی نور حتی اضاء له قصور
الشام فولدته نظیفا ما به قذر وفی اخری لما فصل منی خرج منی نور
اضاء له ما بین المشرق والمغرب وفی روایة الشفاء السابقة واضاء لی
ما بین المشرق والمغرب حتی نظرت الی بعض قصور الروم ولا ینافی هذه
الروایات روایة انها رأت مثل ذلک عند ابتداء وضعه لان تلک الاحتمال
وقعت مرتین عند حمله وعند ولادته زیادة فی البشارة بظهوره
وظهور دینه وخصت الشام بالذکر فی اکثر الروایات لما خصت به من
سبق نور نبوته الیها ومن ثم نقل کعب عن الکتب السابقین انها دار
ملکه ای باعتبار سبقه الیها قبل نظرائها ولهذا اسری به صلی الله
علیه وسلم الی بیت المقدس منه کما هاجر ابراهیم ولوط الیها علیهما السلام
وبها ینزل عیسی علیه السلام وهی ارض المحشر والمنشر وابو نعیم در دلائل
النبوة گفته ذکر ما روی فی تقدم نبوته قبل تمام خلقة آدم صلی الله
علیهما وسلم ثنا احمد بن یعقوب بن المهرجان ثنا جعفر بن محمد الفریابی

روا ابو عیسی محمد بن عیسی الترمذی در صحیح خود گفته حدثنا ابو همام الولید بن شجاع بن الولید البغدادی حدثنا الولید بن مسلم عن الاوزاعی عن یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة عن ابی هریرة قال قالوا یا رسول الله متی وجبت لک النبوة قال وآدم بین الروح والجسد هذا حدیث حسن صحیح غریب من حدیث ابی هریرة لا نعرفه الا من هذا الوجه

نا عمر بن حفص الثقفی الدمشقی ح وثنا القاضی ابو احمد محمد بن احمد بن
ابراهیم نا محمد بن عبد الرحیم بن شبیب نا داود بن رشید نا ابو همام ح
ونا احمد بن اسحاق نا محمد بن احمد بن سلیمان الهروی نا موسی بن عامر
واحمد بن عمرو بن عثمان الدمشقیان قالوا نا الولید بن مسلم نا الاوزاعی
نا یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة عن ابی هریرة قال سئل رسول الله
صلی الله علیه وسلم متی وجبت لک النبوة قال بین خلق آدم ونفخ
الروح فیه ثنا سلیمان بن احمد ثنا حفص بن عمر بن الصباح الرقی واحمد
ابن داود المکی قالا ثنا محمد بن سنان العوفی ثنا ابراهیم بن طهمان عن
بدیل بن میسرة عن عبد الله بن شقیق عن میسرة الفجر رضی الله عنه
قال قلت یا رسول الله متی کتبت نبیا قال وآدم بین الروح والجسد ثنا
محمد بن القاسم بن محمد الغسال ثنا عبید بن الحسن الغزال ثنا عمرو بن
علی الفلاس ثنا معاذ یعنی ابن هانی ثنا ابراهیم بن طهمان مثله ثنا ابو بکر
خلاد ثنا اسمعیل بن اسحاق القاضی ثنا علی بن عبد الله المدینی ح
وثنا ابو بکر بن مالک نا عبد الله بن احمد بن حنبل حدثنی ابی ح
ونا محمد بن الحسن نا محمد بن عثمان بن ابی شیبة نا یحیی بن معین ح
ونا ابو بکر الآجری نا جعفر الفریابی نا یعقوب بن ابراهیم ح ونا احمد
بن اسحاق نا محمد بن احمد بن سلیمان نا محمد بن بشار بندار قالوا نا
عبد الرحمن بن مهدی نا منصور بن سعد عن بدیل بن میسرة عن عبد الله
بن شقیق عن میسرة الفجر قال قلت یا رسول الله متی کتبت نبیا قال

وآدم بين الروح والجسد حدثنا احمد بن يعقوب بن المهرجان نا جعفر
بن محمد الفريابي نا قتيبة بن سعيد نا حماد بن زيد عن بديل بن ميسرة عن
عبد الله بن شقيق قال قيل للنبي صلى الله عليه وسلم متى كتبت نبيا قال
وآدم بين الروح والجسد قال الشيخ كذا رواه ولم يذكر ميسرة حدثنا ابو بكر
بن خلاد ثنا اسمعيل بن اسحاق القاضي انا حجاج بن منهال حدثنا حماد
بن سلمة عن خالد الحذاء عن ابيه عن عبد الله بن شقيق عن رجل انه سأل
النبي صلى الله عليه وسلم متى كتبت نبيا قال وآدم بين الروح والجسد
كذا رواه حماد بن سلمة وقال عن رجل لم يسم ميسرة وتابعه عليه عن خالد
وهيب بن خالد حدثنا ابو علي محمد بن احمد بن الحسن نا خالد الحذاء
عن عبد الله بن شقيق ان رجلا سأل النبي صلى الله عليه وسلم فذكر مثله
ثنا محمد بن عمر بن مسلم ثنا محمد بن بكر بن عمرو الباهلي ثنا شيبان ثنا حسن بن
دينار عن بديل بن ميسرة عن عبد الله بن شقيق عن ميسرة الفجر قلت يا رسول الله
متى كتبت نبيا قال كتبت نبيا وآدم بين الروح والجسد ثنا سليمان بن احمد نا يعقوب
بن اسحاق بن الزبير الحلبي نا ابو جعفر النفيلي نا عمرو بن واقد عن عروة بن رويم
عن الصنابحي قال قال عمر متى جعلت نبيا قال وآدم منجدل في الطين ثنا سليمان
بن احمد نا علي بن عباس البجلي ثنا محمد بن عمارة بن صبيح نا نصر بن مزاحم نا قيس
بن الربيع عن جابر عن الشعبي عن ابن عباس قال قيل يا رسول الله متى كتبت
نبيا قال وآدم بين الروح والجسد تفرد به نصر بن مزاحم ثنا عبد الله بن جعفر
نا اسمعيل بن عبد الله نا ابو اليمان نا ابو بكر بن ابي مريم عن سعيد بن سويد

عن العرباض بن سارية قال سمعت رسول الله يقول اني عبد الله في
ام الكتاب وخاتم النبيين وان آدم لمنجدل في طينته كذا رواه ابو بكر
عن سعيد عن العرباض وجوده معاوية بن صالح عن سعيد عن العرباض
عنه حدث به احمد بن حنبل عن ابي اليمان مثله حدثنا سليمان بن احمد
حدثنا بكر بن سهل نا عبد الله بن صالح حدثني معوية بن صالح عن سعيد
بن سويد عن عبد الاعلى بن هلال عن العرباض بن سارية السلمي
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انا عبد الله وخاتم النبيين
وان آدم لمنجدل في طينته رواه عبد الله بن وهب وعبد الرحمن بن مهدي
عن معوية مثله نا ابو عمرو محمد بن احمد بن حمدان نا الحسن بن سفيان نا
حرملة بن يحيى نا عبد الله بن وهب حدثني معويه بن صالح عن سعيد
بن سويد عن عبد الاعلى بن هلال السلمي عن عرباض قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اني عند الله مكتوب لخاتم النبيين
وان ادم لمنجدل في طينته حدثنا ابو بكر بن مالك نا عبد الله بن
احمد بن حنبل حدثني ابي نا عبد الرحمن بن مهدي عن سعيد بن سويد
الحلبي عن عبد الله بن هلال عن العرباض قال قال رسول الله اني عند الله
لخاتم النبيين وان آدم لمنجدل في طينته ورواه ليث بن سعد عن معوية
مثله وقال عبد الاعلى بن هلال حدثنا سليمان بن احمد نا ابو زرعة
الدمشقي نا علي بن عياش الحمصي نا الليث بن سعد عن معاوية بن صالح
حدثني سعيد بن سويد عن عبد الاعلى بن هلال عن العرباض قال سمعت

رسول الله یقول انی عند الله خاتم النبیین وان آدم لمنجدل فی طینته ثنا احمد
بن اسحاق نا محمد بن احمد بن سلیمان الهروی نا عبد الرحمن بن الحسن الدمشقی
نا الولید یعنی ابن مسلمة نا خلید بن دعلج وسعید بن بشیر عن قتادة عن
الحسن عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کنت اول النبیین
فی الخلق واخرهم فی البعث حدثنا عبد الله بن جعفر حدثنا اسمعیل
بن عبد الله نا خاتم بن عبد الله نا عبد العزیز بن مسلم عن ابراهیم الهجری
عن ابی عیاض عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن
الاخرون السابقون یوم القیمة حدثنا ابو احمد محمد بن احمد نا عبد الله بن
محمد بن شیرویه نا اسحاق بن ابراهیم نا عبد الرزاق نا معمر نا همام قال
هذا ما حدثنا ابو هریرة عن رسول الله قال نحن الاخرون السابقون
یوم القیمة فکان آخرهم فی البعث وبه ختمت النبوة وهو السابق یوم القیمة
لانه اول مکتوب فی النبوة والعهد ففی هذا الخبر الفضیلة العظیمة لرسول الله
لما اوجب الله له النبوة قبل خلق آدم الذی هو ابو البشر ویحتمل ان یکون هذا
الایجاب هو ما اعلم الله ملائکته ما سبق فی علمه وقضائه من بعثته
صلی الله علیه وسلم فی آخر الزمان فمن حاز هذه الفضیلة حق له الصبر
علی مواصلة الدعوة واحتمال الاذیة ممن یادها واعظام من قبلها ویستفرغ
الوسع فی احتمال کل عارض وشدة وبلوی تعرض دون اقامتها اذ الفضیلة
سابقة علی فضائل من تقدمه من الانبیاء فی العهد المتقدم والخلق الاول
واحمد بن عطاء الله الشاذلی در لطائف المنن گفته واما تفضیله علی آدم علیهما السلام

فمن قوله صلی الله علیه وسلم کنت نبیا وآدم فمن دونه من الانبیاء یوم القیمة
تحت لوائی ولقوله انی اول شافع وانی اول مشفع وانا اول من تنشق الارض
عنه وسعید گازرونی در منتقی گفته ثنا شیختنا السعیدة عائشة بنت
عبد الرحیم بن محمد بن فارس الزجاج انا ابو الحسن علی بن عبد المطیق بن یحیی
بن خطاب الجهمی انبئنا شهدة بنت احمد بن الفرج الابری انا النقیب طراد
بن محمد الزینبی انا ابو الحسن علی بن محمد بن عبد الله بن بشران انا ابو عمرو عثمان
بن احمد بن عبد الله الدقاق انا ابو الحسن محمد بن احمد بن البراء العبدی انا
علی بن المدینی ثنا اسمعیل بن ابراهیم انا خالد الحذاء عن عبد الله بن شقیق
قال قال رجل یا رسول الله متی کنت نبیا فقال الناس مه مه فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم دعوه کنت نبیا وآدم بین الروح والجسد وسیوطی
در خصائص کبری گفته باب خصوصیة النبی صلی الله علیه وسلم بکونه اول
النبیین فی الخلق وتقدم نبوته واخذ المیثاق علیه اخرج ابن ابی حاتم
فی تفسیره وابو نعیم فی الدلائل من طریق عن قتادة عن الحسن عن ابی هریرة
عن النبی صلی الله علیه وسلم فی قوله تعالی واذ اخذنا من النبیین میثاقهم
الایة قال کنت اول النبیین فی الخلق وآخرهم فی البعث فبدأ به قبلهم و
اخرج ابو سهل القطان فی جزء من امالیه عن سهل بن صالح الهمدانی قال سألت
ابا جعفر محمد بن علی کیف صار محمد صلی الله علیه وسلم یتقدم الانبیاء
وهو آخر من بعث قال ان الله لما اخذ من بنی آدم من ظهورهم ذریاتهم و
اشهدهم علی انفسهم الست بربکم کان محمد صلی الله علیه وسلم اول من قال

ح بین الماء والطین وآدم ح

بكر ولذلك صار يتقدم الانبياء وهو آخر من بعث واخرج احمد والبخاري في
تاريخه والطبراني والحاكم وابو نعيم عن ميسرة الفجر قال قلت يا رسول الله متى
كنت نبيا قال وآدم بين الروح والجسد واخرج احمد والحاكم والبيهقي عن
العرباض بن سارية سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اني عند الله
في ام الكتاب لخاتم النبيين وان آدم لمنجدل في طينته واخرج الحاكم والبيهقي
وابو نعيم عن ابي هريرة قيل للنبي صلى الله عليه وسلم متى وجبت لك النبوة
قال بين خلق آدم ونفخ الروح فيه واخرج البزار والطبراني في الاوسط
وابو نعيم من طريق الشعبي عن ابن عباس قال قيل يا رسول الله متى كنت
نبيا قال وآدم بين الروح والجسد واخرج ابو نعيم عن الصنابحي قال قال عمر
متى جعلت نبيا قال وآدم منجدل في الطين مرسل واخرج ابن سعد عن
ابن ابي الجدعا قال قلت يا رسول الله متى كنت نبيا قال اذ آدم بين الروح
والجسد واخرج ابن سعد عن مطرف بن عبد الله بن الشخير ان رجلا سأل
رسول الله صلى الله عليه وسلم متى كنت نبيا قال بين الروح والطين
من آدم واخرج ابن سعد عن عامر قال قال رجل للنبي صلى الله عليه وسلم
متى استنبئت قال وآدم بين الروح والجسد حين اخذ مني الميثاق
واخرج الطبراني وابو نعيم عن ابي مريم الغساني ان اعرابيا قال للنبي صلى الله
عليه وسلم اي شيء كان اول نبوتك قال اخذ الله مني الميثاق كما اخذ
من النبيين ميثاقهم ودعوة ابي ابراهيم وبشرى عيسى ورأت امي في منامها
انه خرج من بين رجليها سراج اضاءت له قصور الشام فائدة قال الشيخ

تقي الدين

تقي الدين السبكي في كتابه التعظيم والمنة في لتؤمنن به ولتنصرنه في
هذه الآية من التنويه بالنبي صلى الله عليه وسلم وتعظيم قدره العلي
ما لا يخفى وفيه مع ذلك انه على تقدير مجيئه في زمانهم يكون مرسلا
اليهم فتكون نبوته ورسالته عامة لجميع الخلق من زمن آدم الى يوم القيمة
وتكون الانبياء واممهم كلهم من امته ويكون قوله بعثت الى الناس
كافة لا يختص بالناس من زمانه الى القيمة بل يتناول من قبلهم ايضا
ويتبين بذلك المعنى قوله صلى الله عليه وسلم كنت نبيا وآدم بين الروح
والجسد وان من فسره بعلم الله بانه سيصير نبيا لم يصل الى هذا المعنى
لان علم الله محيط بجميع الاشياء ووصف النبي صلى الله عليه وسلم بالنبوة
في ذلك الوقت ينبغي ان يفهم منه انه امر ثابت له في ذلك الوقت ولهذا
رأى آدم اسمه مكتوبا على العرش محمد رسول الله فلا بد ان يكون
ذلك معنى ثابتا في ذلك الوقت ولو كان المراد بذلك مجرد العلم بما سيصير
في المستقبل لم يكن له خصوصية بانه نبي وآدم بين الروح والجسد
لان جميع الانبياء يعلم الله نبوتهم في ذلك الوقت وقبله فلا بد من خصوصية
للنبي صلى الله عليه وسلم لاجلها اخبر بهذا الخبر اعلاما لامته ليعرفوا
قدره عند الله تعالى فيحصل لهم الخير بذلك وقال فان قلت اريد ان افهم
ذلك القدر الزائد فان النبوة وصف لا بد ان يكون الموصوف به موجودا
وانما يكون بعد بلوغ اربعين سنة ايضا فكيف يوصف به قبل وجوده
وقبل ارساله وان صح ذلك فغيره كذلك قلت قد جاء ان الله خلق الارواح

قبل الاجساد فقد تكون الاشارة بقوله كنت نبيا الى روحه الشريفة او الى حقيقته والحقائق تقصر عقولنا عن معرفتها وانما يعلمها خالقها ومن امده بنور الهي ثم ان تلك الحقائق يؤتي الله كل حقيقة منها ما يشاء في الوقت الذي يشاء فحقيقة النبي صلى الله عليه وسلم قد تكون من قبل خلق آدم آتاها الله ذلك الوصف بان يكون خلقها متهيئة لذلك وافاضه عليها من ذلك الوقت فصار نبيا وكتب اسمه على العرش واخبر عنه بالرسالة ليعلم ملائكته وغيرهم كرامته عنده فحقيقته موجودة من ذلك الوقت وان تاخر جسده الشريف المتصف بها واتصاف حقيقته بالاوصاف الشريفة المفاضة عليه من الحضرة الالهية وانما يتاخر البعث والتبليغ وكل ما له من جهة الله ومن تاهل ذاته الشريفة وحقيقته معجل لا تاخير فيه وكذلك استنباؤه وايتاؤه الكتاب والحكم والنبوة وانما المتاخر تكونه وتنقله الى ان ظهر صلى الله عليه وسلم وغيره من اهل الكرامة وقد تكون افاضة الله تلك الكرامة عليه بعد وجوده بمدة كما يشاء سبحانه ولا شك ان كل ما يقع فالله عالم به من الازل ونحن نعلم علمه بذلك بالادلة العقلية والشرعية ويعلم الناس منها ما يصل اليهم عند ظهوره كعلمهم نبوة النبي صلى الله عليه وسلم حين نزل عليه القرآن في اول ما جاءه جبرئيل وهو فعل من افعاله تعالى من جملة معلوماته ومن آثار قدرته وارادته واختياره في محل خاص يتصف بها فهاتان مرتبتان الاولى معلومة بالبرهان والثانية ظاهرة للعيان وبين المرتبتين وسائط من افعاله تعالى تحدث

بحث استنباء النبي صلعم وايتاءه الكتاب والحكم والنبوة قبل خلق آدم ... ونقل عنه السيوطي في الخصائص

على حسب

على حسب اختياره منها ما يظهر لهم بعد ذلك ومنها ما يحصل به كمال لذلك المحل وان لم يظهر لاحد من المخلوقين وذلك ينقسم الى كمال يقارن ذلك المحل من حين خلقه والى كمال يحصل له بعد ذلك ولا يصل علم ذلك الينا الا بالخبر الصادق والنبي صلى الله عليه وسلم خير الخلق فلا كمال لمخلوق اعظم من كماله ولا محل اشرف من محله فعرفنا بالخبر الصحيح حصول ذلك الكمال من قبل خلق آدم لنبينا صلى الله عليه وسلم من ربه سبحانه وانه اعطاه النبوة من ذلك الوقت ثم اخذ له المواثيق على الانبياء ليعلموا انه المقدم عليهم وانه نبيهم ورسولهم وفي اخذ المواثيق وهي في معنى الاستخلاف ولذلك دخلت لام القسم في لتؤمنن به ولتنصرنه لطيفة اخرى وهي كانها ايمان للبيعة التي تؤخذ للخلفاء ولعل ايمان الخلفاء اخذت من هنا فانظر هذا التعظيم العظيم للنبي صلى الله عليه وسلم من ربه سبحانه وتعالى فاذا عرف ذلك فالنبي صلى الله عليه وسلم هو نبي الانبياء ولهذا ظهر في الآخرة جميع الانبياء تحت لوائه وفي الدنيا كذلك ليلة الاسراء صلى بهم ولو اتفق مجيئه في زمن آدم ونوح وابراهيم وموسى وعيسى وجب عليهم وعلى اممهم الايمان به ونصرته وبذلك اخذ الله الميثاق عليهم ورسالته اليهم معنى حاصل له وانما امره يتوقف على اجتماعهم معه فتاخر ذلك الامر راجع الى وجودهم لا الى عدم اتصافه بما يقتضيه وفرق بين توقف الفعل على قبول المحل وتوقفه على اهلية الفاعل فههنا لا توقف من جهة الفاعل ولا من جهة ذات النبي صلى الله عليه وسلم الشريفة وانما هو من جهة وجود العصر المشتمل عليه فلو وجد في عصرهم لزمهم

اتباعه بلاشك ولهذا ياتي عيسى في آخر الزمان على شريعته وهو نبي كريم
على حاله لا كما يظن بعض الناس انه ياتي واحدا من هذه الامة نعم هو
واحد من هذه الامة لما قلناه من اتباعه للنبي صلى الله عليه وسلم وانما
يحكم بشريعة نبينا محمد صلى الله عليه وسلم بالقرآن والسنة وكل ما فيها
من امر او نهي فهو متعلق به كما يتعلق بسائر الامة وهو نبي كريم على حاله
لم ينقص منه شيء وكذلك لو بعث النبي صلى الله عليه وسلم في زمانه
او في زمن موسى وابراهيم ونوح وآدم كانوا مستمرين على نبوتهم ورسالتهم
الى اممهم والنبي صلى الله عليه وسلم نبي عليهم ورسول الى جميعهم فنبوته
ورسالته اعم واشمل واعظم ومتفق مع شرائعهم في الاصول لانها لا تختلف
وتقدم شريعته صلى الله عليه وسلم فيما عساه يقع الاختلاف فيه من
الفروع اما على سبيل التخصيص واما على سبيل النسخ او لا نسخ ولا تخصيص بل
تكون شريعة النبي صلى الله عليه وسلم في تلك الاوقات بالنسبة الى
اولئك الامم ما جاءت به انبياؤهم وفي هذا الوقت بالنسبة الى هذه الامة
هذه الشريعة والاحكام تختلف باختلاف الاشخاص والاوقات وبهذا بان لنا
معنى حديثين كان خفيا عنا احدهما قوله صلى الله عليه وسلم بعثت الى الناس
كافة كنا نظن انه من زمانه الى يوم القيامة فبان انه جميع الناس اولهم وآخرهم
والثاني قوله صلى الله عليه وسلم كنت نبيا وآدم بين الروح والجسد كنا نظن
انه بالعلم فبان انه زائد على ذلك على ما شرحناه وانما يفترق الحال بين ما بعد
وجود جسده صلى الله عليه وسلم وبلوغه الاربعين وما قبل ذلك بالنسبة

الى المبعوث

الى المبعوث اليهم وتأهلهم لسماع كلامه لا بالنسبة اليه ولا اليهم لو تأهلوا
قبل ذلك وتعليق الاحكام على الشروط قد يكون بحسب المحل القابل
وقد يكون بحسب الفاعل المتصرف فههنا التعليق انما هو بحسب المحل
القابل المبعوث اليهم وقبولهم سماع الخطاب من الجسد الشريف الذي
يخاطبهم بلسانه وهذا كما يوكل الاب رجلا في تزويج ابنته اذا وجدت
كفوا فالتوكيل صحيح وذلك الرجل اهل للوكالة ووكالته ثابتة وقد يحصل
توقف التصرف على وجود كفو ولا يوجد الا بعد مدة وذلك لا يقدح في
صحة الوكالة واهلية الوكيل انتهى كلام السبكي بلفظه وشهاب الدين قسطلانی
در مواهب لدنیه گفته اخرج مسلم في صحيحه من حديث عبد الله بن عمرو بن
العاص عن النبي صلعم انه قال ان الله تعالى كتب مقادير الخلق قبل ان يخلق
السموات والارض بخمسين الف سنة وكان عرشه على الماء ومن جملة
ما كتب في الذكر وهو ام الكتاب ان محمدا خاتم النبيين وعن العرباض بن سارية
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اني عند الله في ام الكتاب لخاتم النبيين
وان آدم لمنجدل في طينته رواه احمد والبيهقي والحاكم وقال صحيح الاسناد
وقوله لمنجدل يعني طريحا ملقى على الارض قبل نفخ الروح فيه وعن ميسرة
الضبي قال قلت يا رسول الله متى كنت نبيا قال كنت نبيا وآدم بين الروح
والجسد هذا لفظ رواية الامام احمد ورواه البخاري في تاريخه وابو نعيم
في الحلية وصححه الحاكم واما ما اشتهر على الالسنة بلفظ كنت نبيا وآدم
بين الماء والطين فقال شيخنا الحافظ ابو الخير السخاوي في كتابه المقاصد

الحسنة لم نقف عليه بهذا اللفظ انتهى وقال الحافظ ابن رجب في اللطائف وبعضهم يرويه
متى كتبت نبيا من الكتابة انتهى قلت كذا رويناه في جزء من حديث ابي عمرو
اسمعيل بن نجيد ولفظه قلت يا رسول الله متى كتبت نبيا قال كتبت نبيا
وادم بين الروح والجسد فتحمل هذه الرواية مع رواية العرباض بن سارية
على وجوب نبوته وثبوتها وظهورها في الخارج فان الكتابة تستعمل فيما هو واجب
قال تعالى كتب عليكم الصيام وكتب الله لاغلبن انا ورسلي وقوله في رواية
احمد اني عند الله في ام الكتاب فيه اشارة الى ان نبوته صلى الله عليه وسلم
كانت مذكورة معروفة من قبل خلقه عليه السلام وانه كان مكتوبا في ام
الكتاب من قبل نفخ الروح في آدم عليه السلام وقد فسر ام الكتاب باللوح
المحفوظ وبالذكر في قوله يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب ولا ريب
ان علم الله تعالى قديم ازلي ثم انه تعالى كتب ذلك في كتاب عنده قبل ان خلق
السموات والارض كما دل عليه حديث عبد الله بن عمرو السابق فمن حينئذ
انتقلت المخلوقات من مرتبة العلم الى مرتبة الكتابة وهو نوع من انواع الوجود
الخارجي وقوله اني عند الله في ام الكتاب لخاتم النبيين وان ادم لمنجدل في
طينته المراد منه الاخبار عن كون ذلك مكتوبا في ام الكتاب قبل نفخ
الروح في آدم فهو اول ما خلق من النوع الانساني وفي الحديث الآخر انه
في تلك الحالة وجبت له النبوة وهذه مرتبة ثالثة وهو خروجه من مرتبة
العلم والكتابة الى مرتبة الوجود العيني الخارجي فانه عليه السلام كان قد
استخرج حينئذ من ظهر آدم ونبئ فصارت نبوته موجودة في الخارج بعد

ان كانت

ان كانت مكتوبة مقدرة في ام الكتاب وعن ابي هريرة انهم قالوا يا رسول الله
متى وجبت لك النبوة قال وآدم بين الروح والجسد رواه الترمذي وقال حديث
حسن ورويناه في جزء من امالي ابي سهل القطان عن سهل بن صالح الهمداني قال سألت
ابا جعفر محمد بن علي كيف صار محمد صلى الله عليه وسلم يتقدم الانبياء وهو
آخر من بعث قال ان الله تعالى لما اخذ من بني آدم من ظهورهم ذرياتهم
واشهدهم على انفسهم الست بربكم كان محمد صلى الله عليه وسلم اول من قال
بلى ولذلك صار يتقدم الانبياء وهو آخر من بعث فان قلت ان النبوة وصف
لابد ان يكون الموصوف به موجودا وانما يكون بعد بلوغ اربعين سنة
ايضا فكيف يوصف به قبل وجوده وارساله اجاب الغزالي في كتاب النفخ
والتسوية عن هذا وعن قوله عليه السلام انا اول الانبياء خلقا وآخرهم
بعثا بان المراد بالخلق هنا التقدير دون الايجاد فانه قبل ان ولدته امه
لم يكن موجودا مخلوقا ولكن الغايات والكمالات سابقة في التقدير لاحقة
في الوجود قال وهو معنى قولهم اول الفكرة آخر العمل وآخر العمل اول الفكرة وبيانه
ان المهندس المقدر للدار اول ما يمثل في نفسه صورة الدار فيحصل في
تقديره دار كاملة البناء وآخر ما يوجد من اعماله هي الدار الكاملة
فالدار الكاملة هي اول الاشياء في حقه تقديرا وآخرها وجودا لان ما قبلها
من ضرب اللبنات وبناء الحيطان وتركيب الجذوع وسيلة الى الغاية وكمال
وهي الدار ولاجلها تقوم الالات والاعمال ثم قال واما قوله عليه السلام كنت
نبيا فاشارة الى ما ذكرناه فانه كان نبيا في التقدير قبل تمام خلقة آدم

علیه السلام لانه لم ینشأ خلق آدم الا لینتزع من ذریة محمد کیستصفی تدریجا الی ان بلغ کمال الصفا قال ولا یفهم هذه الحقیقة الا بان یعلم ان للدار وجودین وجودا فی ذهن المهندس ودماغه وانه ینظر الی صورة الدار خارج الذهن فی الاعیان والوجود الذهنی سبب الوجود الخارج العینی فهو سابق لا محالة وکذلک فاعلم ان الله تعالی یقدر ثم یوجد علی وفق التقدیر ثانیا انتهی وهو متعقب بقول الشیخ تقی الدین السبکی انه قد جاء ان الله خلق الارواح قبل الاجساد فقد تکون الاشارة بقوله کنت نبیا الی روحه الشریفة او الی حقیقة من الحقائق والحقائق تقصر عقولنا عن معرفتها وانما یعلمها خالقها ومن امده الله بنور الهی ثم ان تلک الحقائق یوتی الله کل حقیقة منها ما یشاء فی الوقت الذی یشاء فحقیقة النبی صلی الله علیه وسلم قبل تکون خلق آدم آتاه الله ذلک الوصف بان یکون خلقها متهیئة لذلک وافاضه علیها من ذلک الوقت فصار نبیا وکتب اسمه علی العرش واخبر عنه بالرسالة لیعلم ملائکته وغیرهم کرامته عنده فحقیقته موجودة من ذلک الوقت وان تاخر جسده الشریف المتصف بها واتصاف حقیقته بالاوصاف الشریفة المفاضة علیه من الحضرة الالهیة وانما یتاخر البعث والتبلیغ وکل ما له من جهة الله ومن جهة تاهل ذاته الشریفة وحقیقته معجل لا تاخر فیه وکذلک استنباؤه وایتاؤه الکتاب والحکم والنبوة وانما المتاخر تکونه وتنقله الی ان ظهر صلی الله علیه وسلم وقد علم من هذا ان من فسره بعلم الله بانه سیصیر

نبیا لم یصل الی هذا المعنی لان علم الله تعالی محیط بجمیع الاشیاء ووصف النبی صلی الله علیه وسلم بالنبوة فی ذلک الوقت ینبغی ان یفهم منه انه امر ثابت فی ذلک الوقت ولو کان المراد بذلک مجرد العلم بما سیصیر فی المستقبل لم یکن له خصوصیة بانه نبی وآدم بین الروح والجسد لان جمیع الانبیاء یعلم الله تعالی نبوتهم فی ذلک الوقت وقبله فلا بد من خصوصیة للنبی صلی الله علیه وسلم لاجلها اخبر بهذا الخبر اعلاما لامته لیعرفوا قدره عند الله تعالی وعن الشعبی قال رجل یا رسول الله متی استنبئت قال وآدم بین الروح والجسد حین اخذ منی المیثاق ورواه ابن سعد من روایة جابر الجعفی فیما ذکره ابن رجب فهذا یدل علی انه من حین صور آدم طینا استخرج منه صلی الله علیه وسلم ونبئ واخذ منه المیثاق ثم اعید الی ظهر آدم حتی یخرج وقت خروجه الذی قدره الله خروجه فیه فهو اولهم خلقا لا یقال خلق آدم قبله لان آدم کان حینئذ مواتا لا روح فیه ومحمد صلی الله علیه وسلم کان حیا حین استخرج ونبئ واخذ منه میثاقه فهو اول النبیین خلقا وآخرهم بعثا فان قلت استخراج ذریة آدم منه کان بعد نفخ الروح فیه کما دل علیه اکثر الاحادیث الذی تقرر هنا انه استخرج ونبی قبل نفخ الروح فی آدم علیه السلام اجاب بعضهم بانه صلی الله علیه وسلم خص باستخراجه من ظهر آدم قبل نفخ الروح فان محمدا صلی الله علیه وسلم هو المقصود من خلق النوع الانسانی وهو عینه وخلاصته وواسطة عقده والاحادیث السابقة صریحة

فی ذلك والله اعلم وروی عن علی بن ابی طالب انه قال لم یبعث الله تعالی
نبیا من آدم فمن بعده الا اخذ علیه العهد فی محمد صلی الله علیه وسلم لئن
بعث وهو حی لیؤمنن به ولینصرنه ویاخذ العهد بذلك علی قومه
وهو مروی عن ابن عباس ایضا ذکرهما العماد بن کثیر فی تفسیره و
قیل ان الله تعالی لما خلق نور نبینا محمد صلی الله علیه وسلم امره ان
ینظر الی انوار الانبیاء علیهم السلام فغشیهم من نوره ما انطقهم الله
وقالوا یا ربنا من غشینا نوره فقال الله تعالی هذا نور محمد بن عبد الله
ان آمنتم به جعلتکم انبیاء قالوا آمنا به وبنبوته فقال الله تعالی
اشهد علیکم قالوا نعم فذلك قوله تعالی واذ اخذ الله میثاق
النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم
لتؤمنن به ولتنصرنه الی قوله وانا معکم من الشاهدین قال الشیخ
تقی الدین السبکی فی هذه الآیة الشریفة من التنویه بالنبی صلی الله
علیه وسلم وتعظیم قدره العلی ما لا یخفی وفیه مع ذلك انه صلی الله
علیه وسلم علی تقدیر مجیئه فی زمانهم یکون مرسلا الیهم فتکون نبوته
ورسالته عامة لجمیع الخلق من زمن آدم الی یوم القیمة وتکون الانبیاء
وامهم کلهم من امته ویکون قوله وبعثت الی الناس کافة لا یختص
الناس من زمانه الی یوم القیمة بل یتناول من قبلهم ایضا ویتبین بذلك
معنی قوله صلی الله علیه وسلم کنت نبیا وآدم بین الروح والجسد
قال فاذا عرف هذا فالنبی صلی الله علیه وسلم نبی الانبیاء ولهذا ظهر

ذلك

ذلك فی الآخرة ان جمیع الانبیاء تحت لوائه وفی الدنیا کذلك لیلة
الاسراء صلی بهم ولو اتفق مجیئه فی زمن آدم ونوح وابراهیم وموسی وعیسی
صلوات الله وسلامه علیهم وجب علیهم وعلی اممهم الایمان به ونصرته
وبذلك اخذ الله المیثاق علیهم انتهی وسیاتی ان شاء الله مزید لذلك فی
الفصل السادس وذکر العارف الربانی عبد الله بن ابی جمرة فی کتاب بهجة
النفوس ومن قبله ابن سبع فی شفاء الصدور وعن کعب الاحبار قال
لما اراد الله تعالی ان یخلق محمدا امر جبرئیل ان یاتیه بالطینة التی هی
قلب الارض وبهاؤها ونورها قال فهبط جبرئیل فی ملائکة الفردوس
وملائکة الرفیع الاعلی فقبض قبضة رسول الله صلی الله علیه وسلم
من موضع قبره الشریف وهی بیضاء منیرة فعجنت بماء التسنیم فی
معین انهار الجنة حتی صارت کالدرة البیضاء لها شعاع عظیم ثم
طافت بها الملائکة حول العرش والکرسی وفی السموات والارض والجبال
والبحار فعرفت الملائکة وجمیع الخلق سیدنا محمدا وفضله قبل ان
تعرف آدم علیهما السلام وقیل لما خاطب الله تعالی السماء والارض بقوله
ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین اجاب موضع الکعبة الشریفة
ومن السماء ما یحاذیها وقد قال ابن عباس رضی الله عنه اصل طینة رسول الله صلی الله
علیه وسلم من سرة الارض بمکة فقال بعض العلماء هذا یشعر بان ما اجاب
من الارض الا ذرة المصطفی محمد صلی الله علیه وسلم ومن موضع الکعبة
دحیت الارض فصار رسول الله صلی الله علیه وسلم هو الاصل فی التکوین

والکائنات تبع له وقیل لذلک سمی امیا لان مکة ام القری و ذریته آخر
فان قلت تربة الشخص مدفنه وکان مقتضی هذا ان یکون مدفنه علیه الصلاة
والسلام بمکة حیث کانت تربته منها فقد اجاب عنه صاحب عوارف المعارف
افاض الله علینا من عوارفه وتعطف علینا بعواطفه بانه قیل ان الماء
لما تموج رمی الزبد الی النواحی فوقعت جوهرة النبی صلی الله علیه وسلم الی
ما یحاذی تربته بالمدینة فکان صلی الله علیه وسلم مکیا مدنیا حنینه
الی مکة وتربته بالمدینة انتهی ومحمد بن یوسف شامی در سبل الهدی والرشاد فی سیرة
خیر العباد گفته ویستدل بخبر الشعبی وغیره مما تقدم فی الباب السابق علی
انه صلی الله علیه وسلم ولد نبیا فان نبوته وجبت له حین اخذ منه
المیثاق حیث استخرج من صلب آدم فکان نبیا من حینئذ لکن کانت
مدة خروجه الی الدنیا متاخرة عن ذلک وذلک لا یمنع کونه نبیا کمن
یولی ولایة ویومر بالتصرف فیها فی زمن مستقبل فحکم الولایة ثابت له من حین
ولایته وان کان تصرفه یتاخر الی حین مجی الوقت والاحادیث السابقة
فی باب تقدم نبوته صریحة فی ذلک وحدیث شعبی که بدان اشاره کرده این است
وقال ابن سعد عن الشعبی مرسلا قال رجل یا رسول الله متی استنبئت
قال صلی الله علیه وسلم وآدم بین الروح والجسد حین اخذ منی المیثاق
ودر فتاوی احمد بن محمد بن علی بن حجر مکی هیتمی در رد آنکه بعثت جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وسلم بسوی ملائکه مذکور است ومنها ان السبکی قد بین فی تالیف له انه صلی الله
علیه وسلم ارسل الی جمیع الانبیاء آه وفص بعده واستدل بخبر کنت نبیا

وجوب النبوة للنبی صلعم حین استخرج من صلب آدم مذکور فی سبل الهدی

وآدم

وآدم بین الروح والجسد وبخبر بعثت الی الناس کافة ولهذا اخذ الله
المواثیق علی الانبیاء واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم الآیة واخرج
ابن ابی حاتم عن السدی فی التفسیر قال لم یبعث نبی قط من لدن نوح الا
اخذ الله میثاقه لیؤمن بمحمد وقال السبکی عرفنا بالخبر الصحیح حصول
الکمال من قبل خلق آدم لنبینا صلی الله علیه وسلم من ربه سبحانه وانه اعطاه
النبوة من ذلک الوقت ثم اخذ له المواثیق علی الانبیاء لیعلموا انه المقدم
علیهم وانه نبیهم ورسولهم فهو صلی الله علیه وسلم نبی الانبیاء ولهذا
کانوا فی الآخرة تحت لوائه وفی الدنیا کذلک لیلة الاسراء صلی بهم ولو اتفق
مجیئه فی زمنهم لزمهم وامهم الایمان به ونصرته کما اخذ الله علیهم
المیثاق کذلک مع بقائهم علی نبوتهم ورسالتهم الی اممهم فنبوته
علیهم ورسالته الیهم معنی حاصل له وانما امره یتوقف علی اجتماعهم
معه فتاخر ذلک الامر راجع الی وجودهم لا لعدم اتصافه بما تقتضیه
فنبوته ورسالته اعم واعظم وشریعته موافقة لشرائعهم فی الاصول
لانها لا تختلف وتقدم شریعته فیما عساه یقع الاختلاف فیه من
الفروع اما علی سبیل التخصیص او النسخ او لا ولا بل یکون شریعته تلک الاوقات
ای لا النسخ ولا التخصیص
بالنسبة الی اولئک الامم ما جاءت به انبیاؤهم وفی هذا الوقت
بالنسبة الی هذه الامة هذه الشریعة والاحکام تختلف باختلاف
الاشخاص والاوقات انتهی حاصل کلام السبکی ودیار بکری در تاریخ خمیس گفته
واخرج مسلم فی صحیحه من حدیث عبد الله بن عمرو بن العاص عن النبی

نقل ابن حجر المکی فی فتاواه عن السبکی ان النبی صلعم حصل له الکمال واعطی النبوة قبل خلق آدم

صلى الله عليه وسلم انه قال ان الله عز وجل كتب مقادير الخلق قبل ان
يخلق السموات والارض بخمسين الف سنة وكان عرشه على الماء ومن
جملة ما كتب في الذكر وهو ام الكتاب ان محمدا خاتم النبيين وعن العرباض
بن سارية عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اني عند الله خاتم النبيين
وان آدم لمنجدل في طينته وساخبركم باول امري دعوة ابراهيم و
بشارة عيسى ورؤيا امي التي رأت حين وضعتني وقد خرج منها نور اضاءت
منه قصور الشام رواه احمد والبيهقي والحاكم وقال صحيح الاسناد كذا
في شرح السنة قوله لمنجدل في طينته يعني طريحا ملقى على الارض قبل
نفخ الروح فيه وعن ميسرة الضبي قال قلت يا
رسول الله متى كنت نبيا قال وآدم بين الروح والجسد هذا لفظ رواية
الامام احمد رواه البخاري في تاريخه وابو نعيم في الحلية وصححه الحاكم
واما ما اشتهر على الالسنة بلفظ كنت نبيا وآدم بين الماء والطين فقال
الشيخ الحافظ ابو الخير السخاوي في كتابه المقاصد الحسنة لم نقف عليه
بهذا اللفظ انتهى قال الحافظ ابن رجب في اللطائف
وبعضهم رواه متى كتبت نبيا من الكتابة قال كتبت وآدم بين الروح
والجسد فتحمل هذه الرواية مع رواية العرباض بن سارية على وجوب
نبوته وثبوتها وظهورها في الخارج فان الكتابة تستعمل فيما هو واجب
قال الله تعالى كتب عليكم الصيام وكتب الله لاغلبن انا ورسلي وعن ابي
هريرة انهم قالوا يا رسول الله متى وجبت لك النبوة قال وآدم بين الروح

والجسد

والجسد رواه الترمذي وقال حديث حسن شيخ عبد القادر بن شيخ العيدروس
در اول نور سافر عن اخبار القرن العاشر گفته اعلم ان الله سبحانه وتعالى
لما اراد ايجاد خلقه ابرز الحقيقة المحمدية من انواره الصمدية في
حضرته الاحدية ثم سلخ منها العوالم كلها علوها وسفلها على ما
اقتضاه كمال حكمته وسبق في ارادته وعلمه ثم اعلمه تعالى بكمالية نبوته
وبشره بعموم دعوته ورسالته وبانه نبي الانبياء وواسطة جميع الاصفياء
وابوه آدم بين الروح والجسد ثم انبجست منه عيون الارواح فظهر بالملأ الاعلى
في عوالمها المتقدمة على عالم الاشباح وكان هو الجنس العالي على جميع الاجناس
والاب الاكبر لجميع الموجودات والناس فهو وان تأخر وجود جسمه تميز على
العوالم كلها برتبته وتقدمه اذ هو خزانة السر الصمداني ومحل تفرد
الامداد الرحماني وصح في مسلم انه صلى الله عليه وسلم قال ان الله كتب
مقادير الخلق قبل ان يخلق السموات والارض بخمسين الف سنة وكان
عرشه على الماء ومن جملة ما كتب في الذكر وهو ام الكتاب ان محمدا خاتم النبيين
وان آدم لمنجدل في طينته اي لطريح ملقى قبل نفخ الروح فيه وصح ايضا
انه قيل له يا رسول الله متى كنت نبيا قال وآدم بين الروح والجسد
وروي كتبت من الكتابة وخبر كنت نبيا وآدم بين الماء والطين قال
بعض الحفاظ لم نقف عليه بهذا اللفظ وحسن الترمذي خبر يا رسول الله
متى وجبت لك النبوة قال وآدم بين الروح والجسد ومعنى وجوب النبوة
وكتابتها ثبوتها وظهورها في الخارج نحو كتب الله لاغلبن كتب عليكم الصيام

والمراد ظهور ذلك للملائكة وروحه صلى الله عليه وسلم في عالم الارواح
اعلاما بعظيم شرفه وتميزه على بقية الانبياء وخص بالاظهار بحالة
كون آدم بين الروح والجسد لانه اول دخول الارواح الى عالم الاجساد
والتمايز حينئذ اتم واظهر فاختص صلى الله عليه وسلم بزيادة اظهار شرفه
حينئذ ليتميز على غيره تميزا اعظم واتم واجاب الغزالي عن وصفه
نفسه بالنبوة قبل وجود ذاته وعن خبر ان اول الانبياء خلقا وآخرهم
بعثا بان المراد بالخلق هنا التقدير لا الايجاد فانه قبل ان تحمل به امه
لم يكن مخلوقا موجودا ولكن الغايات والكمالات سابقة في التقدير
قبل تمام خلقة آدم اذ لم ينشأ الا لينتزع من ذريته محمد صلى الله
عليه وسلم وتحقيقه ان للدار في ذهن المهندس وجودا ذهنيا سببا
للوجود الخارجي سابقا عليه فالله تعالى يقدر ثم يوجد على وفق التقدير
ثانيا انتهى ملخصا وذهب السبكي الى ما هو احسن وابين وهو انه جاء ان
الارواح خلقت قبل الاجساد فالاشارة بكنت نبيا الى روحه الشريفة
او حقيقة من حقائقه ولا يعلمها الا الله ومن حباه بالاطلاع عليها
ثم انه تعالى يؤتي كل حقيقة منها ما شاء في اي وقت شاء فحقيقة النبي
صلى الله عليه وسلم قد تكون من حين خلق آدم عليه السلام آتاه الله
ذلك الوصف بان خلقها متهيئة له وافاضه عليها من ذلك الوقت
فصار نبيا وكتب اسمه على العرش ليعلم ملائكته وغيرهم كرامته
فحقيقته موجودة من ذلك الوقت وان تأخر جسده الشريف

المتصف بها فحقيقته تلك النبوة والحكمة وسائر اوصافه حقيقته وكمالاتها
معجل لا تأخر فيه وانما المتأخر تكونه وتنقله في الاصلاب والارحام الطاهرة
الى ان ظهر صلى الله عليه وسلم ومن فسر ذلك بعلم الله بانه سيصير
نبيا لم يصل لهذا المعنى لان علمه تعالى محيط بجميع الاشياء فالوصف
بالنبوة في ذلك الوقت ينبغي ان يفهم منه انه امر ثابت له فيه والا لم يختص
بانه نبي اذ الانبياء كلهم كذلك بالنسبة بعلمه تعالى واخرج ابن سعد
عن الشعبي متى استنبئت يا رسول الله قال وآدم بين الروح والجسد
حين اخذ مني الميثاق وهو يدل على ان آدم عليه السلام لما صور
طينا استخرج صلى الله عليه وسلم ونبئ واخذ منه الميثاق ثم اعيد
الى ظهره ليخرج اوان وجوده فهو اولهم خلقا وخلق آدم السابق كان
مواتا لا روح فيه وصلى الله عليه وسلم كان حيا حين استخرج ونبئ
واخذ منه الميثاق ولا ينافي هذا ان استخراج ذرية آدم انما كان بعد
نفخ الروح فيه لانه صلى الله عليه وسلم خص من بين بني آدم بذلك
الاستخراج الاول وفي تفسير العماد بن كثير عن علي وابن عباس رضي الله
عنهما في قوله تعالى واذ اخذ الله ميثاق النبيين الآية لم يبعث نبيا
الا اخذ عليه العهد في محمد صلى الله عليه وسلم لئن بعث وهو حي
ليؤمنن به ولينصرنه ويأخذ العهد بذلك على قومه واخذ السبكي
من الآية انه على تقدير مجيئه في زمانه مرسل اليهم فتكون نبوته
ورسالته عامة لجميع الخلائق من آدم الى يوم القيمة وتكون الانبياء

وانهم كلهم من امته فقوله وبعثت الى الناس كافة يتناول من قبل زمانه ايضا وبه يتبين معنى كنت نبيا وآدم بين الروح والجسد وحكمنا كون الانبياء فى الآخرة تحت لوائه وصلاته بهم ليلة الاسراء وروى عبد الرزاق بسنده ان النبى صلى الله عليه وسلم قال ان الله خلق نور محمد قبل الاشياء من نوره فجعل ذلك النور يدور بالقدرة حيث شاء الله ولم يكن فى ذلك الوقت لوح ولا قلم الحديث بطوله وجمال الدين محدث در روضة الاحباب گفته مرویست که میسرة الفجر گفت سوال کردم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که متی کنت نبيا انکی باز تو پیغمبر بودی فرمود چون الله تعالی عرش عظیم بیافرید آسمانها و زمینها بیافرید و عرش برکاهل حمله تمکن ساخت بقلم قدرت بر ساق عرش نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله خاتم الانبیاء و نام مرا بر درها و ورقها و قبهاء و خیمهای بهشت ثبت کرد و آدم میان روح و جسد بود یعنی روح در جسد او تمکن نیافته بود بعد از انکه قادر بر کمال آدم را بیافرید آن نور را در پیشانی وی بودیعت سپرد و گفت ای آدم این نور بهترین فرزندان تو و سرور پیغمبران مرسل ست آورده اند که چون آدم را بجهت آن زلت که از وصادر شد تادیب نمودند و بدنیا فرستادند پیوسته گریه و انابت بود تا آخر الامر محمد رسول الله را وسیله ساخته توبه او قبول شد و علی بن ابراهیم حلبی در انسان العیون گفته فى الوفاء عن ميسرة قلت يا رسول الله متى كنت نبيا قال لما خلق الله الارض واستوى الى السماء فسواهن سبع سموات وخلق العرش كتب على ساق العرش محمد رسول الله خاتم الانبياء وخلق الله الجنة التى اسكنها آدم وحوا وكتب اسمى على الابواب

بالنبوة

استدلال باینکه اخذ میثاق نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم فرع تقدم نبوت آنحضرت ست

بالنبوة او بما هو اخص منها وهو الرسالة على ما هو المشهور على الابواب والاوراق والقباب والخيام وآدم بين الروح والجسد قبل ان تدخل الروح جسده فلما احياه الله نظر الى العرش فراى اسمى فاخبره الله تعالى انه سيد ولدك فلما غرهما الشيطان تابا واستشفعا باسمى اليه اى فقد وصف صلى الله عليه وسلم بالنبوة قبل وجود آدم وفيه ايضا عن سعيد بن جبير اختصم ولد آدم اى الخلق اكرم على الله تعالى فقال بعضهم آدم خلقه الله بيده واسجد ملائكته وقال آخرون بل الملائكة لانهم لم يعصوا الله عز وجل فذكروا ذلك لآدم فقال لما نفخ فى الروح لم تبلغ قدمى حتى استويت جالسا فبرق لى العرش فنظرت فيه محمد رسول الله فذاك اكرم الخلق على الله عز وجل

وجه پانزدهم آنکه ظاهرست که فرع تقدم نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم اخذ میثاق بر نبوت آنحضرت از انبیای سابقین ست واخذ میثاق بر نبوت آنحضرت از انبیای سابقین دلالت بر افضلیت آنحضرت ازین حضرات دارد و در وجه سابق مبین شد که تقدم نبوت آنحضرت فرع تقدم خلق نور آنحضرت ست پس هرگاه فرع فرع دلالت بر افضلیت میکند اصل بالاولی دلالت قطعا وحتما دلالت بر افضلیت آنحضرت خواهد کرد و نور جناب امیر المومنین علیه السلام با نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله متحد بوده و متقدم بر خلق حضرت آدم علیه السلام پس ثابت و واضح گردید که برای نور آنحضرت چنین فضیلت جلیله عظیمه حاصل بوده که فرع فرع آن اخذ میثاق از انبیای سابقین علیهم السلام ست

وصف النبی صلعم بالنبوة قبل وجود آدم ذکره فی انسان العیون

پس در فضیلت آنحضرت از انبیای سابقین و قبح تقدم متغلبین متقمصین قمیص خلافت
بغیر نص و تعیین کدام مقام اشتباه و ارتیاب برای منصفین ست اما اینکه اخذ میثاق
نبوت آنحضرت فرع تقدم خلق آنحضرت ست پس ظاهر ست از روایات عدیده ابونعیم در
دلائل النبوة گفته ثم قدمه صلی الله علیه وسلم فی الذکر علی من تقدمه
فی البعث فقال انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده
واوحینا الی ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب الی قوله واتینا داود
زبورا وقال واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح ذالک
ما حدثناه ابو محمد عبدالله بن ابراهیم بن ایوب ثنا جعفر بن احمد بن
عاصم ثنا هشام بن عمار ثنا بقیة حدثنی سعید بن بشیر نا قتادة عن
الحسن عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی قوله واذ
اخذنا من النبیین میثاقهم قال کنت اول النبیین فی الخلق وآخرهم فی البعث
وحدثناه ابو عمرو بن حمدان نا الحسن بن سفین نا هشام بن عمار ثنا الولید
بن مسلم عن خلید بن دعلج وسعید عن قتادة عن الحسن عن ابی هریرة
عن النبی مثله حدثناه ابو بکر بن خلاد ثنا اسمعیل القاضی انا محمد
النهال نا یزید بن زریع نا سعید عن قتادة قال ذکر لنا ان نبی الله قال
مثله حدثنا محمد بن احمد بن الحسن نا اسحق بن الحسن الحربی نا حسین بن
محمد المروزی نا شیبان عن قتادة قال ذکر لنا ان نبی الله قال مثله و عبدالحق
دهلوی در مدارج النبوة گفته اگرچه در علم الهی نبوت تمامه انبیا ثابت و کائن بود
لیکن نبوت آنحضرت ظاهر و معلوم بود در میان ملائکه و ارواح نبوت انبیا مکتوم

دیباچه این معنی که اخذ میثاق نبوت فرع تقدم خلق آنحضرت ست

قال السبکی گفته فوجدنا بالخبر الصحیح حصول ذلک الکمال من قبل آدم لنبینا صلی الله علیه وسلم من ربه سبحانه وانه اعطاه النبوة من ذلک الوقت ثم اخذ له المواثیق علی الانبیاء لیعلموا انه المقدم علیهم وانه نبیهم ورسولهم وفی اخذ المواثیق وهی فی معنی الاستخلاف

ثابت ست این معنی که اخذ میثاق نبوت آنحضرت فرع تقدم خلق آنحضرت ست مدارج النبوة

ومستور

ومستور بود بلکه میگویند که روح آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن عالم مربی ارواح
انبیا و مفیض علوم الهیه بود بر ایشان چنانکه در نشأه دنیا مبعوث و مرسل بود بر سایر بنی آدم
پس وی صلی الله علیه وسلم نبی مرسل بود در آن عالم بالفعل در خارج نه در علم الهی فقط
و تواند که اشارت نحن السابقون الاخرون باین معنی باشد و بعضی گفته اند که در
نشأه میثاق نیز برین صفت بود و اگرچه وجود این نشأه و استخراج ذرات از ظهر آدم
بعد از نفخ روح ست در جسد آدم چنانکه اکثر احادیث بران دال ست و لیکن استخراج ذره
آنحضرت از ظهر او مقدم ست از ذرات دیگر والله اعلم و در اخبار آمده که چون مخلوق شد
نور آنحضرت و بیرون آمد از وی نور انبیا علیهم السلام امر کرد او را پروردگار تعالی
که نظر کند بجانب انوار ایشان پس نظر کرد آنحضرت و پوشید انوار ایشان را گفتند ای
پروردگار ما این کیست که پوشید نور وی انوار ما را گفت الله تعالی این نور محمد بن
عبدالله ست اگر ایمان آورید بوی میگردانم شمارا انبیا گفتند ایمان آوردیم یارب
بوی و بنبوت وی پس گفت رب العزة جل جلاله گواه شدم بر شما و این ست معنی
قول حق سبحانه واذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب وحکمة
الایة و ذکر تفسیر این آیه کریمه سابقا در ذکر فضائل آنحضرت گذشته است پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نبی الانبیاست و ظاهر گردد این معنی در آخرت که جمیع انبیا تحت لوای
وی باشند صلی الله علیهم وسلم و همچنین در شب اسرا امامت کرد ایشان را و اگر
اتفاق می افتاد مجی او در زمن آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله علیهم
واجب میگشت بر ایشان و بر امم ایشان ایمان بوی و نصرت وی و باین گرفته ست حق تعالی
از ایشان میثاق و چون آفریده شد قلم حکم شد او را که بنویسد بر ساق عرش و ابواب بهشت

واوراق آن وثیاب وخیام آن لا اله الا الله محمد رسول الله ودر روایتی لا اله الا الله
محمد رسول الله خاتم الانبیاء بعد از آن نوشت هر چه کائن است تا روز قیامت
چنانکه آمده است جف القلم بما هو کائن انتهی اما دلالت اخذ میثاق بر افضلیت پس بمرتبه اولیٰ
وبدیهی است ولا ینکر دلالة اخذ المیثاق علی افضلیة حبیب الخلاق الا المتهور
الموضع فی الخبط والتماس والشقاق الذی دینه نفاق وماواه زعاق ابونعیم در
دلائل النبوة در ذکر فضائل جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم گفته ومن فضائله
اخذ الله المیثاق علی جمیع انبیائه ان جاءهم رسول امنوا به ونصروه
فلم یکن لیدرك احد منهم الرسول الا وجب علیه الایمان به والنصر لاخذ
المیثاق منهم فجعلهم کلهم اتباعا له یلزمهم الانقیاد والطاعة لو ادرکوه وذلك
ما حدثناه محمد بن احمد بن الحسن ثنا یوسف بن الحکم ثنا محمد بن بشیر
ثنا هشیم ثنا مجالد عن الشعبی عن جابر عن عمر بن الخطاب قال اتیت النبی
صلی الله علیه وسلم ومعی کتاب اصبته من بعض اهل الکتب فقال والذی
نفسی بیده لو ان موسی کان حیا الیوم ما وسعه الا ان یتبعنی وقاضی
ابو الفضل عیاض بن موسی الیحصبی در کتاب شفا بتعریف حقوق المصطفی گفته الفصل
السابع فیما اخبر الله به فی کتابه العزیز من عظیم قدره وشریف منزلته علی الانبیاء
وحظوة رتبته قوله تعالی واذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب
وحکمة الی قوله من الشاهدین قال ابو الحسن القابسی اختص الله تعالی
محمدا صلی الله علیه وسلم بفضل لم یؤته احدا غیره ابانه به وهو ما ذکره
فی هذه الایة قال المفسرون اخذ الله المیثاق بالوحی ولم یبعث نبیا

دلالت اخذ میثاق بنبوت جناب رسالتمآب ... از دلائل النبوة

دلالت اخذ میثاق بر افضلیت آنحضرت از شفای قاضی عیاض

الا ذکر له

الا ذکر له محمدا ونعته واخذ علیه میثاقه ان ادرکه لیؤمنن به وقیل
ان یبینه لقومه ویاخذ میثاقهم ان یبینوه لمن بعدهم وقوله ثم
جاءکم الخطاب لاهل الکتاب المعاصرین لمحمد صلی الله علیه وسلم قال علی
بن ابی طالب رضی الله عنه لم یبعث الله نبیا من آدم فمن بعده الا
اخذ علیه العهد فی محمد علیه الصلوة والسلام لئن بعث وهو حی لیؤمنن
به ولینصرنه ویاخذ العهد بذلك علی قومه ونحوه عن السدی و
قتادة فی آی تضمنت فضله من غیر وجه واحد قال الله تعالی واذ
اخذنا من النبیین میثاقهم ومنك ومن نوح الایة وقال انا اوحینا
الیك کما اوحینا الی نوح الی قوله وکیلا وروی عن عمر بن الخطاب رضی الله
عنه قال فی کلام بکی به النبی صلی الله علیه وسلم فقال بابی انت
وامی یا رسول الله لقد بلغ من فضیلتك عند الله ان بعثك آخر
الانبیاء وذکرك فی اولهم فقال واذ اخذنا من النبیین میثاقهم و
منك ومن نوح الایة بابی انت وامی یا رسول الله لقد بلغ من
فضیلتك عنده ان اهل النار یودون ان یکونوا اطاعوك وهم بین
اطباقها یعذبون یقولون یا لیتنا اطعنا الله واطعنا الرسولا قال
قتادة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال کنت اول الانبیاء فی الخلق
وآخرهم فی البعث فلذلك وقع ذکره مقدما هنا قبل نوح وغیره
قال السمرقندی فی هذا تفضیل نبینا علیه السلام لتخصیصه بالذکر
قبلهم وهو آخرهم المعنی اخذ الله علیهم المیثاق اذ اخرجهم من ظهر آدم

التقدیم فی الذکر ... ذکره فی الشفا

كالذّر وقال تعالى تلك الرسل فضّلنا بعضهم على بعض الآية قال اهل
التفسير اراد بقوله ورفع بعضهم درجات محمّدا صلى الله عليه وسلم لانه
بعث الى الاحمر والاسود واحلت له الغنائم وظهرت على يديه المعجزات فليس
احد من الانبياء اعطى فضيلة وكرامة الا وقد اعطى محمّدا صلى الله عليه وسلم
مثلها قال بعضهم ومن فضله ان الله تعالى خاطب الانبياء باسمائهم
وخاطبه بالنبوّة والرسالة في كتابه فقال يا ايها النبي ويا ايها الرسول
وحكى السمرقندي عن الكلبي في قوله تعالى وان من شيعته لابراهيم ان الهاء
عائدة على محمّد اي ان من شيعة محمّد لابراهيم اي على دينه ومنهاجه
واختاره الفرّاء وحكاه عنه مكّي وقيل المراد نوح عليه الصلوة والسلام
و قسطلانی در مقصد سادس مواهب لدنیه گفته النوع الثاني في اخذ الله تعالى
له الميثاق على النبيين فضلا ومنّة ليؤمننّ به ان ادركوه ولينصرنّه
قال الله تعالى واذ اخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب وحكمة
ثم جاءكم رسول مصدّق لما معكم لتؤمننّ به ولتنصرنّه الآية اخبر
تعالى انه اخذ ميثاق كل نبي بعثه من لدن آدم عليه السلام الى محمّد صلى الله
عليه وسلم ان يصدّق بعضهم بعضا قال الحسن وطاؤس وقتادة وقيل
معناه انه تعالى اخذ الميثاق من النبيين واممهم واستغنى بذكرهم عن
ذكر الامم وعن علي بن ابي طالب وابن عباس ما بعث الله نبيا من الانبياء
الا اخذ عليه الميثاق لئن بعث محمّد صلى الله عليه وسلم وهو حي
ليؤمننّ به ولينصرنّه وما قاله قتادة والحسن وطاؤس لا يضادّه ما قاله

على وابن

على وابن عباس ولا ينفيه بل يستلزمه ويقتضيه قيل معناه ان الانبياء
عليهم السلام كانوا ياخذون الميثاق من اممهم بانه اذا بعث محمّد صلى الله
عليه وسلم ان يؤمنوا به وان ينصروه واحتج له بان الذين اخذ الله
الميثاق منهم يجب عليهم الايمان بمحمّد صلى الله عليه وسلم عند مبعثه
وكان الانبياء عند مبعث محمّد صلى الله عليه وسلم من جملة الاموات
والميّت لا يكون مكلّفا فتعين ان يكون الميثاق ماخوذا على الامم قالوا
ويؤيّد هذا انه تعالى حكم على الذين اخذ عليهم الميثاق انهم لو تولّوا
كانوا فاسقين وهذا الوصف لا يليق بالانبياء وانما يليق بالامم واجيب
بان يكون المراد من الآية ان الانبياء لو كانوا في الحيوة لوجب عليهم الايمان
بمحمّد صلى الله عليه وسلم ونظيره قوله تعالى لئن اشركت ليحبطنّ عملك
وقد حكم الله تعالى انه لا يشرك ولكن خرج هذا الكلام على سبيل التقدير
والفرض وقال تعالى ولو تقوّل علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين
ثم لقطعنا منه الوتين وقال في الملائكة ومن يقل منهم اني اله فذلك
نجزيه جهنم كذلك نجزي الظالمين مع انه تعالى اخبر عنهم بانهم
لا يسبقونه بالقول وبانهم يخافون ربهم من فوقهم فكل ذلك خرج على
سبيل الفرض والتقدير واذا نزلت هذه الآية على ان الله تعالى
لوجب على جميع الانبياء ان يؤمنوا بمحمّد صلى الله عليه وسلم لو كانوا في
الاحياء وانهم لو تركوا ذلك لصاروا في زمرة الفاسقين فلان يكون الايمان
بمحمّد صلى الله عليه وسلم واجبا على اممهم من باب اولى فكان صرف

هذا الميثاق الى الانبياء اقوى في تحصيل المقصود قال السبكي في هذه الآية
انه عليه السلام على تقدير مجيئهم في زمانه يكون مرسلا اليهم فتكون
نبوته ورسالته عامة لجميع الخلق من زمن آدم الى يوم القيمة وتكون
الانبياء واممهم كلهم من امته ويكون قوله وبعثت الى الناس كافة
لا يختص به الناس في زمانه الى يوم القيمة بل يتناول من قبلهم
ايضا وانما اخذ المواثيق على الانبياء ليعلموا انه المقدم عليهم وانه
نبيهم ورسولهم وفي اخذ المواثيق وهي في معنى الاستحلاف ولذلك
دخلت لام القسم في ليؤمنن به ولينصرنه لطيفة وهي كأنها ايمان البيعة
مبتدا موخر وفي اخذ المواثيق خبر مقدم
التي تؤخذ للخلفاء ولعل ايمان الخلفاء اخذت من هنا فانظر هذا التعظيم
العظيم للنبي صلى الله عليه وسلم من ربه تعالى فاذا عرفت هذا فالنبي
محمد صلى الله عليه وسلم نبي الانبياء ولهذا ظهر ذلك في الآخرة
جميع الانبياء تحت لوائه وفي الدنيا كذلك ليلة الاسراء صلى بهم
ولو اتفق مجيئه في زمن آدم ونوح وابراهيم وموسى وعيسى وجب عليهم
وعلى اممهم اتباعه والايمان به ونصرته وبذلك اخذ الله الميثاق
عليهم فنبوته ورسالته اليهم معنى حاصل له وانما امره يتوقف على اجتماعهم
معه فتأخر ذلك الامر راجع الى وجودهم لا الى عدم اتصافهم بما يقتضيه
وفرق بين توقف الفعل على قبول المحل وتوقفه على اهلية الفاعل فههنا
لا توقف من جهة الفاعل ولا من جهة ذات النبي صلى الله عليه وسلم
الشريفة وانما هو من جهة وجود العصر المشتمل عليه فلو وجد في عصرهم

لزمهم اتباعه بلا شك ولهذا يأتي عيسى في آخر الزمان على شريعته
وهو نبي كريم على حاله لا كما يظن بعض الناس انه يأتي واحدا من هذه
الامة نعم هو واحد من هذه الامة لما قلنا من اتباعه للنبي صلى الله
عليه وسلم وانما يحكم بشريعة نبينا محمد صلى الله عليه وسلم بالقرآن
والسنة وكل ما فيهما من امر ونهي فهو متعلق به كما يتعلق بسائر الامة
وهو نبي كريم على حاله لم ينقص منه شيء وكذلك لو بعث النبي صلى الله
عليه وسلم في زمانه او في زمان موسى وابراهيم ونوح وآدم كانوا مستمرين
على نبوتهم ورسالتهم الى اممهم والنبي صلى الله عليه وسلم نبي عليهم ورسول
الى جميعهم فنبوته ورسالته اعم واشمل واعظم ومتفق مع شرائعهم
في الاصول لانها لا تختلف وتقدم شريعته صلى الله عليه وسلم فيما عساه
يقع الاختلاف فيه من الفروع اما على سبيل التخصيص واما على سبيل
النسخ او لا نسخ ولا تخصيص بل تكون شريعة النبي صلى الله عليه وسلم
في تلك الاوقات بالنسبة الى اولئك الامم ما جاءت به انبياؤهم
وفي هذا الوقت بالنسبة الى هذه الامة هذه الشريعة والاحكام تختلف
باختلاف الاشخاص والاوقات وبهذا بان لنا معنى حديثين
كانا خفيين عنا احدهما قوله صلى الله عليه وسلم بعثت الى الناس
كافة كنا نظن انه من زمانه الى يوم القيمة فبان انه جميع الناس
اولهم وآخرهم والثاني قوله صلى الله عليه وسلم كنت نبيا
وآدم بين الروح والجسد كنا نظن انه بالعلم فبان انه زائد

على ذلك وانما يفترق الحال بين ما بعد وجود جسده صلى الله
عليه وسلم وبلوغه الاربعين وما قبل ذلك بالنسبة الى المبعوث اليهم
وتأهلهم لسماع كلامه لا بالنسبة اليه ولا اليهم لو تأهلوا قبل ذلك
وتعليق الاحكام على الشروط قد تكون بحسب المحل القابل وقد تكون
بحسب الفاعل المتصرف فههنا التعليق انما هو بحسب المحل القابل وهو
المبعوث اليهم وقبولهم سماع الخطاب والجسد الشريف الذي يخاطبهم
بلسانه وهذا كما يوكل الاب رجلا في تزويج ابنته اذا وجدت كفوا فالتوكيل
صحيح وذلك الرجل اهل للوكالة ووكالته ثابتة وقد يحصل توقف
التصرف على وجود الكفو ولا يوجد الا بعد مدة وذلك لا يقدح في
صحة الوكالة واهلية الوكيل انتهى والله تعالى اعلم وانفا شنیدی که قسطلانی
در مواهب لدنیه گفته روی عن علی بن ابی طالب انه قال لم يبعث الله تعالى
نبيا من آدم فمن بعده الا اخذ عليه العهد في محمد صلى الله عليه وسلم
لئن بعث وهو حي ليؤمنن به ولينصرنه ويأخذ العهد بذلك على
قومه وهو مروي عن ابن عباس ايضا ذكرها العماد بن كثير في تفسيره
وقيل ان الله تعالى لما خلق نبينا محمد صلى الله عليه وسلم امره ان ينظر
الى انوار الانبياء عليهم السلام فغشيهم من نوره ما انطقهم الله به
وقالوا يا ربنا من غشينا نوره فقال الله تعالى هذا نور محمد بن عبد الله
ان آمنتم به جعلتكم انبياء قالوا آمنا به وبنبوته فقال الله تعالى
اشهد عليكم قالوا نعم فذلك قوله تعالى واذ اخذ الله ميثاق النبيين

لما آتیتکم

لما آتيتكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به
ولتنصرنه الى قوله وانا معكم من الشاهدين قال الشيخ تقي الدين السبكي
في هذه الآية الشريفة من التنويه بالنبي صلى الله عليه وسلم وتعظيم
قدره العلي ما لا يخفى وفيه مع ذلك انه صلى الله عليه وسلم على تقدير
مجيئه في زمانهم يكون مرسلا اليهم فتكون نبوته ورسالته عامة
لجميع الخلق من زمن آدم الى يوم القيمة وتكون الانبياء واممهم كلهم
من امته ويكون قوله وبعثت الى الناس كافة لا يختص به الناس من
زمانه الى يوم القيمة بل يتناول من قبلهم ايضا وتبين
بذلك معنى قوله صلى الله عليه وسلم كنت نبيا وآدم بين الروح والجسد
ثم قال فاذا عرفت هذا فالنبي صلى الله عليه وسلم نبي الانبياء ولهذا ظهر
في الآخرة ان جميع الانبياء تحت لوائه وفي الدنيا كذلك ليلة الاسراء
صلى بهم ولو اتفق مجيئه في زمن آدم ونوح وابراهيم وموسى وعيسى
صلوات الله وسلامه عليهم وجب عليهم وعلى اممهم الايمان به
ونصرته وبذلك اخذ الله الميثاق عليهم انتهى وسيأتي انشاء الله
مزيد لذلك في المقصد السادس وشیخ عبد الحق در مدارج النبوة گفته
وصل وازانجمله دلالت میکند بر غایت فضل وکرامت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بر بودن وی نبی الانبیا وبودن انبیا سلام الله علیهم اجمعین در حکم امتان
وی این آیه کریمه است واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب
وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه

قال أأقررتم وأخذتم على ذلكم إصري قالوا أقررنا قال فاشهدوا وأنا معكم
من الشاهدين فمن تولى بعد ذلك فأولئك هم الفاسقون میفرماید
ذکر کن ای محمد وقتی که گرفت پروردگار عالم تعالی وتقدس عهد و پیمان پیغمبران را که
هر آئینه چیزیکه دادم من شما را از کتاب و حکمت پستر بیاید شما را رسولی که تصدیق
کننده هست چیزی را که با شماست و این صفت تمامه انبیاست که تصدیق یکدیگر
می کنند و متوافق اند در اصول دین هر آئینه ایمان می آرید شما بآن رسول و نصرت
میدهید او را خبر داده است وی تعالی که عهد گرفته است از هر پیغمبری که فرستاده
او را از زمان آدم علیه السلام تا محمد صلی الله علیه وسلم جمهور مفسران برآنند که
باین رسول محمد است صلی الله علیه وسلم و نه فرستاده خدای تعالی هیچ پیغمبر را
مگر آنکه ذکر کرده با وی محمد را و گفت با وی وصاف او را و گرفت بر وی میثاق که اگر
ایمان آرد بوی و لابد چون از انبیا میثاق گرفت از امتیان ایشان که تابعان ایشانند
نیز گرفته باشد و چون انبیا اصل و متبوع اند اکتفا کرده در آیت بذکر ایشان گفت
علی بن ابی طالب و ابن عباس رضی الله عنهما نفرستاده خدای تعالی هیچ پیغمبر را الا آنکه
گرفت بر وی میثاق که اگر باشد و دریابد محمد را صلی الله علیه وسلم ایمان آرد بوی
و نصرت دهد او را و بعضی گفته اند که مراد آنست که گرفت خدای تعالی میثاق را که انبیا
بر امم خود گرفتند که چون محمد صلی الله علیه وسلم مبعوث گردد ایمان آرید بوی و میثاق
این را بکسانیکه بعد از شما بیایند همچنین تا رسید باهل کتاب که معاصر آنحضرت بودند
چون آنحضرت بمدینه قدوم آورد تکذیب کردند او را و نهی یاد داد آنحضرت این میثاق
بایشان و چون نازل شد این آیه احتجاج کرده است این بعض بآنکه آنکسانیکه اخذ کرد خدای تعالی

میثاق را از ایشان باید که واجب شود بر ایشان ایمان بر آنحضرت نزد بعثت و انبیا در وقت
بعثت از جمله اموات بودند و میت مکلف نمی باشد پس متعین شد که میثاق با خود
بر امم باشد و مؤید است این قول را که حق تعالی فرمود فمن تولى بعد ذلك فأولئك
هم الفاسقون و این وصف لائق نیست بانبیا بلکه لائق است بامت و جواب داده شده است
که مراد از آیه بطریق فرض و تقدیر است که انبیا اگر زنده باشند واجب است بر ایشان ایمان به
محمد صلی الله علیه وسلم نه آنکه اخبار است بوقوع آن در وجود بسا احکام که بفرض
و تقدیر آید چنانکه لئن أشركت ليحبطن عملك ولو تقول علينا بعض الأقاويل
و من يقل منهم إني إله الآيات و این مقدار کافیست در اظهار فضل و شرف
و کرامت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و چون بنای کلام بر فرض و تقدیر است
قول وی تعالی فمن تولى بعد ذلك فأولئك هم الفاسقون نیز درست آید
و نیز چون بر انبیا حکم کرده و میثاق گرفت بر تقدیر حیات و واجب است بر ایشان
ایمان بر امتیان نیز واجب خواهد بود بطریق اولی و من تولى بعد ذلك فأولئك
هم الفاسقون نسبت با امم است پس اخذ میثاق بر انبیا و تأکید و تقریر و تشدید
بر ایشان اقوی و ادخل باشد در مقصود فافهم گفت امام سبکی رحمة الله علیه درین آیه
اشارتست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر تقدیر حیات انبیاء در زمان وی
مرسل باشد بسوی ایشان پس باشد نبوت و رسالت وی عام و شامل مر جمیع خلق را
از زمن آدم تا روز قیامت و انبیا و امم ایشان همه امت او باشد و قول وی
صلی الله علیه وسلم که فرستاده شدم من بکافه ناس و قول حق تعالی وما أرسلناك
إلا كافة للناس مخصوص نباشد بمردمی که از زمان وی تا روز قیامت اند بلکه

متناول ست آن کسان را نیز که پیش از وی بودند واخذ میثاق برای وی برانبیا
آن گفت که تا معلوم کنند که وی صلی الله علیه وسلم مقدم ومعظم ست برایشان
نبی ورسول ایشانست پس نظر کن ای طالب صادق بانصاف باین تعظیم عظیم مراین
کریم را از پروردگار وی چون شناختی این را دانستی که نبی محمد ست ووی نبی انبیا ست
صلی الله علیه وسلم وانه بنجا ظاهر شود که در آخرت آدم وجز او تحت لواء او
چنانکه فرمود آدم ومن دونه تحت لوائی واگر فرضا انبیا علیهم السلام
وی می بودند یا وی صلی الله علیه وسلم در زمان ایشان مبعوث هر آئینه همه ایمان
بوی ونصرت میدادند او را ولهذا فرمود ولو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی
از جهت میثاق بر وی ولهذا عیسی علیه السلام در آخر زمان بشریعت وی بیاید
حالانکه وی نبی کریم ست وبا قیست بر نبوت خود نقصان نشده است ازو
چیزی وهمچنین تمامه انبیا بفرض وجود ایشان در زمان ایشان مستمر وثابت اند
بر نبوت ورسالت خود برامم خود وآن حضرت نبی ست بر ایشان ورسول ست بر
ایشان پس نبوت وی اعم واعظم واشمل ست تامل کن درین تا گمان نبری که درین
نفی نبوت ورسالت ست از انبیا این چنین گفته ست صاحب مواهب لدنیه وتحقیق
وتفصیل کرده ست این را زیاده از انچه کرده شد وگفت بنده مسکین خصه الله
بمزید الایمان والیقین پوشیده نماند که ظاهر آیه اخذ میثاق ست از انبیا بنفس
ظاهر قوله لما اتیتکم من کتاب وحکمة وتصریح امیر المومنین علی وابن عباس
وظاهر آنست که از انبیا در وقت اخذ میثاق ایمان بآنحضرت ونصرت کرم او
بان همین موافقت توثیق عهد یا قصد نصرت باشد بوجود آمده وبسا کس

کهباشد

که بآنحضرت پیش از وجود عنصری وی صلی الله علیه وسلم ایمان آورده اند مثل حبیب نجار
وغیره بلکه تمامه خلق سالف که بسماع خبر نبوت وفضائل وکمالات وی صلی الله
علیه وسلم در زمان سابق مشرف شده بودند واین قدر کافی ست در بودن انبیا
وامم ایشان در حکم امت وی صلی الله علیه وسلم وبودن وی رسول نسبت بایشان وانبیا
علیهم السلام وخود در شب اسرا در مسجد اقصی جمع شدند که امامت کرد وهمه اقتدا
نمودند بوی پس در آن وقت ایمان آوردند وخود اتفاق امت ست بر حیات انبیا وبقای
ایشان بحیات حقیقی دنیاوی اگرچه در میثاق گرفتن انبیا برامم خود بایمان ونصرت
وی صلی الله علیه وسلم نیز فضل وشرف آنحضرت ست که دیگر از انبیا ولیکن در میثاق
گرفتن حق سبحانه از انبیا بران اعز واعظم ست وبالله التوفیق انتهی وابن حجر مکی در شرح مکیه
شرح قصیده همزیه در شرح شعر ما مضت فترة من الرسل الا بشرت
قومها بك الانبیاء گفته ما مضت فترة وهی ما بین موت الرسول
وبعثة الرسول الذی یلیه کما بین عیسی ونبینا علیهما الصلوة
والسلام واختلفوا فی قدرها والمشهور انه نحو ستمائة لسنة التی من
خال من الرسل جمع رسول ومر تعریفه اول الکتاب ای ما مضی
زمن خال من الرسل نسی فیه ذکرك الا جاء ته وبشرت من البشارة
وهی الخبر السار قومها لیس فیه الاضمار قبل الذکر لان مرجع الضمیر
الفاعل وهو متقدم الرتبة وان تاخر لفظه علی انه یحتمل علی
بعد ان الضمیر للفترة الی الا بشرت الاقوام الکائنین فی تلك الفترة
بك ای بقرب بعثتك وباهر رسالتك وعظمتك الانبیاء

اى الرسل الذين اتوا بعد الفترة وفي هذا استدلال واضح على كمال
شرفه صلى الله عليه وسلم ورفعته على سائر الرسل فانه نبي الانبياء
المقدم عليهم والتابعون لهم واممهم وشاهد ذلك قوله تعالى عن عيسى
عليه السلام ومبشرا برسول ياتي من بعدي اسمه احمد ومن ثم قال صلى الله
عليه وسلم انا دعوة ابي ابراهيم اي في اية ربنا وابعث فيهم رسولا
منهم وبشارة عيسى وقوله تعالى اذ اخذ الله ميثاق النبيين اي اممهم
وحذف استغناء بذكر المتبوع عن ذكر الاتباع لما مفتوحة توطئة للقسم
الذي تضمنه اخذ الميثاق ولتؤمنن سد مسد جوابه وجواب
ما الشرطية ومكسورة اي لاجل ما آتيتكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم
رسول مصدق لما معكم اي وهو محمد صلى الله عليه وسلم لتؤمنن به
ولتنصرنه الاية وقد اختلف المفسرون فيها والذي قاله علي وابن
عباس رضي الله عنهم وتبعهم الحسن وطاؤس وقتادة رحمهم الله انه
تعالى اخذ على كل نبي بعثه من لدن ادم الى محمد صلى الله عليه وسلم
لئن بعث محمد صلى الله عليه وسلم وهو حي ليؤمنن به ولينصرنه
ويلزم من هذا ان الانبياء كانوا ياخذون الميثاق من اممهم بانهم
ان ادركوا محمدا صلى الله عليه وسلم امنوا به ونصروه ودعوى ان
هذا هو معنى الاية دون الاول مردودة ولا ينافي الاول العلم بان الانبياء
یعنی اخذ المیثاق من الانبیاء ۱۲
لا يدركون حياته صلى الله عليه وسلم ولا الحكم في اخر الاية بالفسق
على من تولى عن ذلك لان التعليق في مثل ذلك لا يستلزم الوقوع الا ترى

الى قوله تعالى لئن اشركت ليحبطن عملك ولو تقول علينا بعض الاقاويل
لاخذنا منه باليمين فالمقصود انه لو فرض انه بعث وهم احياء لزمهم
ذلك كما ان القصد من هاتين الايتين الفرض والتقدير والتقرير ايضا
ومن ثم قال الامام التقي السبكي دلت الاية على انهم لو ادركوا زمنه
صلى الله عليه وسلم كان مرسلا اليهم فتكون نبوته ورسالته عامة لجميع
الخلق الانبياء واممهم من لدن آدم الى قيام الساعة وحينئذ يدخلون
في قوله وارسلت الى الناس كافة وحكمة اخذ هذا الميثاق على الانبياء
اعلامهم واممهم من لدن آدم بانه المتقدم عليهم وانه صلى الله
عليه وسلم نبيهم ورسولهم وقد اظهر الله ذلك في الدنيا بكونه امهم
ليلة الاسراء ويظهر في الاخرة بانهم كلهم تحت لوائه بل وفي آخر الزمان
يكون عيسى عليه السلام ينزل حاكما بشريعة محمد صلى الله عليه
وسلم دون شريعة نفسه وشيخ سليمان جمل در فتوحات احمديه گفته قوله
ما مضت فترة بفتح الفاء وهي ما بين موت الرسول وبعثة الرسول
الذي يليه كما بين عيسى ونبينا صلى الله عليه وسلم واختلفوا في
قدر ما بينهما والمشهور انه ستمائة سنة وهذه فترة في حق
العرب وغيرهم اذ لم يكن في هذا الزمن رسول اصلا وتزيد العرب على
غيرهم بان الفترة في حقهم ما بين اسمعيل ومحمد وهو الوف من السنين
اذ لم يرسل للعرب بعد اسمعيل الا محمد اي ما مضى زمن خال من
الرسل نسي فيه ذكرك الا جددته الانبياء وقوله بشرت من البشارة

وهی الخبر السّارّ بخلاف النذارة فانّها الخبر الضّارّ المسئ وقوله قومی الضمیر عائد علی الانبیاءِ وان تاخر لفظاً لتقدمه رتبة لکونه فاعلاً ویصحّ ان یعود علی الفترة ای الّا بشرت قوم الفترة ای الاقوام الکائنین فیها ببعثتك وباهر رسالتك وعظمتك الانبیاء ای الرسل الذین اتوا بعد تلك الفترة وفی هذا استدلال واضح علی کمال شرفه صلی الله علیه وسلم ورفعته علی السنة الرسل وانه نبیّ الانبیاء المتقدم علیهم التابعون له هم وامهم وشاهد ذلك قوله تعالی واذ اخذ الله میثاق النبیین الایة وقد اختلف المفسّرون فیها والذی قاله علی وابن عباس وطاؤس والحسن انه تعالی اخذ علی کل نبیّ بعثه من لدن آدم ان من ادرك محمّداً صلی الله علیه وسلم وهو حی لیؤمننّ به ولینصرنّه ویلزم من هذا ان الانبیاء کانوا یاخذون المیثاق علی اممهم بانهم ان ادرکوا محمداً صلی الله علیه وسلم امنوا به ونصروه فان قلت قد علم الله انه لا یظهر فی زمنهم فما فائدة اخذ ذلك المیثاق لحبیبه بانه تشریف وتعظیم له وانه لو قدر انه وجد فی زمنهم لوجب علیهم الایمان به قال السبکی دلّت الایة علی انهم لو ادرکوا زمنه کان مرسلاً الیهم فتکون نبوته ورسالته عامة لجمیع الخلق الانبیاء وامهم من لدن آدم الی قیام الساعة وح یدخلون فی قوله وارسلت الی الناس کافة وحکمة اخذ المیثاق علی الانبیاء اعلامهم وامهم بانه المتقدم علیهم وانه نبیّهم ورسولهم وقد ظهر ذلك فی الدنیا بکونه امّهم لیلة الاسراء ویظهر فی الاخرة بانهم کلهم تحت لوائه

بل وفی اخر الزمان یکون عیسی ینزل حاکماً بشریعة محمّد صلی الله علیه وسلّم دون شریعة نفسه بعد ملاحظه این عبارات وتصریحات اکابر ائمه واساطین محققین سنیه یقین واثق وقطع جازم حاصل میشود بانکه اخذ میثاق نبوت جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم از انبیا علیهم السلام دلیل ساطع وبرهان قاطع بر افضلیت سرور کائنات علیه وآله آلاف التحیات ومطاع ومتبوع بودن آنحضرت وعدم جواز تقدم احدی بر آنحضرت ست وهرگاه اخذ میثاق فرع تقدم خلق آنحضرت ست وان در باب مدینة العلم هم متحقق ست پس آنحضرت هم افضل خلق بعد سرور کائنات علیه وآله آلاف التحیات ومطاع ومتبوع خلق بعد سرور انام صلی الله علیه وآله الکرام باشد وتقدم احدی بر ریاست کسی بر آن حضرت جائز و روا نخواهد بود وعلاوه برین بحمد الله وحسن توفیقه حسب روایات اعاظم سنیه عالی درجات وقوع اخذ میثاق ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام هم صراحةً ثابت ومتحقق ست پس اینهمه تقریرات رشیقه وافادات انیقه که در باب اخذ میثاق نبوت جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم مذکور ست بادنی تغیر در اخذ میثاق ولایت آنحضرت جاری خواهد شد وتضییق مجال قیل وقال وقطع السنه ارباب تخدیع وازلال بابلغ وجوه حاصل خواهد شد وکفی الله المومنین القتال پس از انجمله است حدیث بعث انبیا علیهم السلام بر ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام که آنرا ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم واحمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی وابو المؤید موفق بن احمد المکی الخوارزمی وعبد الرزاق بن رزق الله الرسعنی وسلیمان

روایات بعث انبیاء بر ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام

بن شهاب الدین الهمدانی و سید شهاب الدین احمد و شمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی و عبد الوهاب بن محمد بن رفیع الدین احمد و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی روایت کرده اند
ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم در کتاب معرفة علوم الحدیث بعد ذکر انواع عدیده
حدیث گفته حدثنی محمد بن المظفر الحافظ نا عبد الله بن محمد بن غزوان
نا علی بن جابر نا محمد بن خالد بن عبد الله نا محمد بن فضیل نا محمد
بن سوقة عن ابراهیم عن الاسود عن عبد الله قال قال النبی صلی الله
علیه وسلم اتانی ملك فقال یا محمد واسأل من ارسلنا من قبلك
من رسلنا علی ما بعثوا قال قلت علی ما بعثوا قال علی ولایتك وولایة
علی بن ابی طالب قال الحاکم تفرد به علی بن جابر عن محمد بن خالد عن
محمد بن فضیل و لم نکتبه الا عن ابن مظفر و هو عندنا حافظ ثقة مامون
فهذه الانواع التی ذکرناها مثل الالوف من الحدیث یجری علی مثالها
وسننها و ثعلبی در تفسیر خود گفته اخبرنا ابو عبد الله الحسین بن محمد بن
الحسین الدینوری حدثنا ابو الفتح محمد بن الحسین الازدی الموصلی
حدثنا عبد الله بن محمد بن غزوان البغدادی حدثنا علی بن جابر حدثنا
محمد بن خالد بن عبد الله و محمد بن اسمعیل قال حدثنا محمد بن فضیل
عن محمد بن سوقة عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله بن مسعود قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی ملك فقال یا محمد سل
من ارسلنا من قبلك من رسلنا علی ما بعثوا قال قلت علی ما بعثوا
قال علی ولایتك وولایة علی بن ابی طالب اخطب خوارزم در مناقب گفته

روایت بعث انبیاء بر ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام از کتاب معرفة علوم الحدیث ابو عبد الله حاکم

تفسیر آیه و سئل من ارسلنا من قبلك من رسلنا سوره زخرف

روایت بعث انبیاء بر ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام از تفسیر ثعلبی

واخبرنی شهردار هذا اجازة قال اخبرنا احمد بن خلف اجازة قال حدثنا
الحاکم قال حدثنا محمد بن المظفر الحافظ قال حدثنا عبد الله بن محمد
بن غزوان قال حدثنا علی بن جابر قال حدثنا محمد بن خالد بن
عبد الله قال حدثنا محمد بن فضیل قال حدثنا محمد بن سوقة
عن ابراهیم عن الاسود عن عبد الله بن مسعود قال قال النبی صلی الله
علیه وسلم اتانی ملك فقال یا محمد وسل من ارسلنا من قبلك من
رسلنا علی ما بعثوا قال قلت علی ما بعثوا قال علی ولایتك وولایة
علی بن ابی طالب و شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله
وبارك وسلم لما اسری بی لیلة المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء
فاوحی الله الی سلهم یا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان
لا اله الا الله وعلی الاقرار بنبوتك والولایة لعلی بن ابی طالب
اورده الشیخ المرتضی العارف الربانی السید شرف الدین علی الهمدانی
فی بعض تصانیفه وقال رواه الحافظ ابو نعیم و شیخ عبد الوهاب
در تفسیر خود گفته عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لما اسری بی لیلة المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء فاوحی
الله تعالی الی سلهم یا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان
لا اله الا الله وعلی الاقرار بنبوتك والولایة لعلی بن ابی طالب رواه
الحافظ ابو نعیم و شمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللاهجی النوربخشی

روایات بعث انبیاء بر ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام

روایت بعث انبیاء بر ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام از مناقب اخطب خوارزم

رضی الله عنه

روایت بعث انبیاء بر ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام در توضیح الدلائل سید شهاب الدین

روایت بعث انبیاء بر ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام از تفسیر انوری

استدلال باینکه اخذ میثاق نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم که دلیل فضیلت آنحضرت ست فرع تقدم نبوت آنحضرت ست وتقدم نبوت فرع تقدم خلق نور

روایات بعث انبیا بر ولایت جناب امیرالمومنین علیه السلام

در مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز که مصطفی بن عبد الله قسطنطینی ملقب بکاتب چلپی در کشف الظنون در ذکر شروح گلشن راز باین نهج نموده و شرحه مظفر الدین علی الشیرازی والشیخ شمس الدین محمد بن یحیی بن علی اللاهجی الجیلانی النوربخشی المتوفی سنة شرحا فارسیا ممزوجا سماه مفاتیح الاعجاز بیّضه فی ذی الحجّة سنة سبع وثمانین وثمانمائة در شرح این بیت ع زهر سایه که اول گشت حاصل در آخر شد یکی دیگر مقابل مسطور است یعنی چنانچه از سیر دور خورشید حقیقت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در نقاط درجات ارتفاع از شرق نبوت از هر نقطه سایه تعین کامل ظهور یافته بود تا بزمان آنحضرت که وقت استوا بود رسیده سایه پنهان شد و چون آن خورشید از استوا در گذشت و بجانب انحطاط کرد در مقابل هر شخصی از اشخاص انبیا علیهم السلام تعیّنی و تشخصی از اولیا واقع خواهد بود چه در دائره در مقابل و محاذی هر نقطه از نقاط شرقی نقطه از نقاط غربی البته می باشد مثال آنکه نسبت بازمانه حضرت محمدی علیه وعلی آله السلام در جانب نبوت که بمثابه شرق تصویر نموده شد مسیح نبی مرسل از حضرت عیسی علیه السلام اقرب بود که انا اولی الناس بعیسی بن مریم فانه لیس بینی وبینه نبی و از جانب مغرب که طرف ولایت است ظهور سر ولایت حضرت مرتضی گشت که ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن و ایضا لکل نبی وصی و وارث وان علیا وصیی ووارثی و ایضا انا اقاتل علی تنزیل القرآن وعلی یقاتل علی تاویل القرآن وایضا یا ابابکر کفی وکف علی فی العدل سواء وایضا انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب وایضا انا وعلی من شجرة

استدلال باینکه اخذ میثاق نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم که دلیل فضیلت آنحضرت ست فرع تقدم نبوت آنحضرت ست وتقدم نبوت فرع تقدم خلق نور

روایات بعث انبیا بر ولایت جناب امیرالمومنین علیه السلام

روایت بعث انبیا بر ولایت جناب امیرالمومنین علیه السلام از مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز از محمد بن یحیی جیلانی

واحدة والناس من اشجار شتی وایضا قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة والناس جزءا واحدا وایضا اوصی من آمن بی وصدقنی بولایة علی بن ابی طالب فمن تولاه فقد تولانی فقد تولی الله وایضا لما اسری بی لیلة المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء فاوحی الله تعالی الی سلهم یا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله وعلی الاقرار بنبوتک والولایة لعلی بن ابی طالب و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در مفتاح النجا گفته اخرج عبد الرزاق الرسعنی عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی ملک فقال یا محمد واسأل من ارسلنا من قبلک من رسلنا علی ما بعثوا قال قلت علی ما بعثوا قال علی ولایتک وولایة علی بن ابی طالب

روایت بعث انبیا بر ولایت جناب امیرالمومنین علیه السلام از مفتاح النجا بدخشانی

مخفی نماند که از روایت ابونعیم که علی همدانی و سید شهاب الدین احمد و حاجی عبد الوهاب نقلا عنه ذکر کرده اند و شمس الدین جیلانی بختم و جزم آنرا بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در مقام احتجاج و استدلال نسبت کرده ظاهر ست که انبیا علیهم السلام مبعوث شده اند بر اقرار نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم واقرار ولایت جناب امیرالمومنین علیه السلام و ظاهر ست که بقرینه ذکر نبوت قبل ولایت مراد از ولایت امامت و ریاست و امارت ست پس در روایات دیگر هم مراد از ولایت امارت و امامت باشد پس قطعا و حتما ثابت شد که چنانچه حق تعالی از انبیا علیهم السلام اخذ میثاق نبوت پیغمبر نموده همچنان ازین حضرات اخذ میثاق امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام نموده پس امامت

اخذ میثاق از انبیا علیهم السلام بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام

بیفاصله آنحضرت بکمال وضوح وظهور ثابت گردید و تقریرات لطیفه ائمه سنیه که در اخذ میثاق برای اثبات نهایت فضلیت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم واثبات متبوع ومطاع بودن آنحضرت برای انبیا فضلا عن غیرهم ذکر کرده اند درینجا جاریست لفظا باللفظ واگر بمزید تعصب واعوجاج ولایت را در حدیث بعث انبیا بر ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام محمول نکردانند وآنرا بمعنی محبت گیرند باز هم فضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت میشود که هرگاه انبیا علیهم السلام مبعوث بر اقرار محبت آنجناب شوند واقرار محبت آنجناب تالی اقرار نبوت باشد در فضلیت آنحضرت ریبی نیست وثبوت الافضلیة ایضا بحمد الله کاف شاف ومستاصل شافة اهل الاعتساف **وازانجمله است** روایت عرض ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام بر حضرت ابراهیم علی نبینا وآله وعلیه السلام وسوال آنحضرت که ایزد تعالی اسمه جناب امیر المومنین علیه السلام را در ذریت آنحضرت بگرداند مرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا گفته اخرج ابن مردویه عن ابی عبد الله جعفر بن محمد رضی الله عنه فی قوله تعالی واجعل لی لسان صدق فی الآخرین قال هو علی بن ابی طالب عرضت ولایته علی ابراهیم علیه السلام فقال اللهم اجعله من ذریتی ففعل الله ذلک ازین روایت بکمال وضوح ظاهرست که ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام بر حضرت ابراهیم علی نبینا وآله وعلیه السلام عرض کرده شد وآنجناب بسبب ظهور علو مرتبت ورفعت منزلت جناب امیر المومنین علیه السلام از واهب العطایا سوال کرد که او سبحانه وتعالی آنجناب را در ذریت آنحضرت گرداند واین دعای آنجناب بانجاح واسعاف

هم رسید وهمین ست تفسیر آیه واجعل لی لسان صدق فی الآخرین پس ازین روایت علاوه بر عرض ولایت آنجناب که مستلزم فضلیت واکرمیت آنجناب ست بوجه دیگر هم فضلیت واکرمیت واشرفیت آنجناب بظهور رسید چه ازان ظاهر شد که حضرت ابراهیم علیه السلام از حق سبحانه وتعالی طلب فرمود که آنجناب را در ذریت آنحضرت گرداند وظاهرست که این دعای حضرت ابراهیم علیه السلام نیست مگر بوجه اثبات فضلیت واکرمیت جناب امیر المومنین علیه السلام وپر ظاهرست که برای ثلثه این مرتبه عظیمه که عرض ولایت شان بر حضرت ابراهیم علیه السلام شود وآنحضرت سوال جعل شان از ذریت خود کند حاصل نیست فثبت ان هذه مزیة عظیمة وموهبة سنیة من الله القدیر حصت بامیر کل امیر علیه وآله الصلوة والسلام مافاح المسک والعبیر فاین للثلثة الذین هم بمراحل قاصیة ان یدعو ابراهیم الخلیل من الرب الجلیل جعلهم من ذریته وتصییرهم فی عترته التقدم والتراوس علی من حاز هذه المرتبة الباهرة السناء واحرز فضل تلک المنقبة العظیمة المدح والثناء **ازانجمله است** حدیثی که دلالت صریحه دارد بر اخذ میثاق امارت جناب امیر المومنین علیه السلام از ملائکه در کتاب الفردوس که بعنایت رب حمید بعد جهد جهید وکد شدید نقل آن بدست این اقل العبید آمده در فصل لو از باب اللام میگوید حذیفة لو علم الناس متی سمی علی امیر المومنین ما انکروا فضله سمی امیر المومنین وآدم بین الروح والجسد قال الله تعالی واذ اخذ من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالت الملائکة بلی فقال انا

روایات اخذ میثاق امارت جناب امیر المومنین علیه السلام از ملائکه

ربکم ومحمد نبیکم وعلی امیرکم این روایت دلالت صریحه دارد بر آنکه حق تعالی بعد آنکه از ملائکه اخذ میثاق بر ربوبیت خود فرموده وبیان نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم وامارت جناب امیر المومنین علیه السلام هم فرموده پس متحقق گردید که چنانچه میثاق ربوبیت ونبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از ملائکه گرفته شد همچنین اخذ میثاق امارت جناب امیر المومنین علیه السلام از ملائکه واقع شده پس چنانچه کمال شرف وفضل وعلو وسمو جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بسبب اخذ میثاق نبوت آنحضرت ظاهرست واکابر اساطین سنیه تقریر آن کرده اند همچنان نهایت شرف وفضل وعلا وسناء جناب امیر المومنین علیه السلام بسبب اخذ امارت آنحضرت ثابت ومتحقق گردید وهرگاه جناب امیر المومنین علیه السلام امیر ملائکه معصومین باشد افضلیت آنحضرت از ملائکه قطعا وحتما ثابت شد پس فضلیت آنحضرت از انبیا بعد جناب خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم باجماع مرکب ثابت خواهد شد پس در ثبوت افضلیت آنحضرت از ثلثه کدام مقام اشتباه است ونیز هرگاه آنحضرت امیر ملائکه معصومین باشد چگونه عقل عاقل باور تواند کرد که آنحضرت امیر ثلثه نباشد بلکه العیاذ بالله ایشان امیر باشند وآنحضرت مامور هل هذا الامر وساوس الخدع والغرور والدّاعی یلقی الی اولیائه زخرف القول وصریح الزور ومخفی نماند که دیلمی از اکابر محدثین ثقات واجلهٔ حفاظ اثبات سنیه است از افاده ذهبی در تذکرة الحفاظ وسیر النبلا واضح ست که یحیی بن منده گفت که دیلمی جوانی بود زیرک خوش خلق وخلق روشن دل وسخت در سنت وخود ذهبی میگوید که او حسن المعرفه بود ونیز مناقب جلیله ومحامد علیه او

خلاصه محامد شیرویه دیلمی

از کتاب التدوین رافعی وعبر فی خبر من غبر ذهبی وطبقات شافعیه سبکی واسنوی واسدی

روایات اخذ میثاق امارت جناب امیر المومنین علیه السلام از ملائکه

از کتاب التدوین رافعی وعبر فی خبر من غبر ذهبی وطبقات شافعیه سبکی واسنوی واسدی ودر روضة الفردوس علی همدانی وطبقات الحفاظ سیوطی وفیض القدیر مناوی ومقالید الاسانید ابو مهدی ثعالبی مغربی نمایان ست وخود مخاطب والاشان هم در باب المطاعن از همین کتاب بسبب کمال حمایت حمای عثمان بعض مفتریات مرویه دیلمی بمقابله اهل حق وارد نموده بکمال حسن فهم وصحت استدلال خود برارباب عقل ودانش ظاهر فرموده ومستتر نماند که چنانچه از افادات علمای کبار وائمه عالی تبار مناقب زاهره ومفاخر باهره دیلمی جلیل الفخار واضح وآشکارست همچنین مدائح باذخه ومحامد شامخه کتاب فردوس الاخبار تصنیف آن علامه روزگار کالشمس فی رابعة النهار در اقصای انتشار واشتهار می باشد خود دیلمی در اول فردوس الاخبار گفته ان احسن ما نطق به الناطقون وتفوّه به الصّادقون وله به الوامقون حمد الله عزّ وجلّ الی ان قال اما بعد فانّی رایت اهل زماننا هذا خاصّة اهل بلدنا اعرضوا عن الحدیث واسانیده وجهلوا معرفة الصحیح والسقیم وترکوا الکتب التی صنّفها أئمّة الدّین قدیما وحدیثا والمسانید التی جمعوها فی الفرائض والسّنن والحلال والحرام والاداب والوصایا والامثال والمواعظ وفضائل الاعمال واشتغلوا بالقصص والاحادیث المحذوفة عنها اسانیدها التی لم یعرفها نقلة الحدیث ولم تقرأ علی احد من اصحاب الحدیث وطلبوا الموضوعات التی وضعها القُصّاص لینالوا بها القطیعة فی المجالس وعلی الطرقات اثبت فی کتابی هذا اثنی عشر الف حدیثا ونیفا من الاحادیث الصّغار علی سبیل الاختصار من الصحاح والغرائب

مدح فردوس الاخبار دیلمی از صدر کتاب

استدلال باینکه اخذ میثاق نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم که دلیل افضلیت آنحضرت ست فرع تقدم نبوت آنحضرت ست وتقدم نبوت فرع تقدم خلق نور

وجه پانزدهم از وجوه دلالت حدیث نور بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

روایات اخذ میثاق ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام از انبیاء

والا فوادو الصحف المروية عن النبي لعلي بن موسى الرضا وعمر بن شعيب وشهردار پسر شيرويه ديلمى در اوائل مسند الفردوس که نسخه عتیقه آن که در حیات مصنف نوشته شده بنظر قاصر عاثر در کتبخانه مدینه منوره علی مشرفها وآله الف الف صلوة وتحية رسيده از ان عبارات عديده منتخب کردم وقبل از خطبه در آن این چند سطور مرقوم بود قال الامام الاجل السيد الكيا الحافظ زين شمس الاسلام سيد الحفاظ تاج الائمة ناصر السنة ابو منصور شهردار بن شيرويه بن شهردار الديلمي طول الله عمره واعلى في الدارين ذكره گفته اما بعد حمد الله عز وجل الهادي الى اقوم السبل والصلوة والسلام على نبيه محمد خاتم الانبياء والرسل فان والدي الامام السعيد ابا شجاع شيرويه قدس الله روحه ونور ضريحه حين جمع الاحاديث التي سماها كتاب الفردوس حذف منها اسانيدها تعمدا منه وقصدا لاسباب عدة اولها اقتداء وائتساء بمن تقدمه من اهل العلم والزهد والعبادة وثانيها تخفيفا على الطالبين وتسهيلا للناظرين فيه والحافظين وثالثها قلة رغبة جيل هذا الزمن في المسندات وعدم تعويلهم على اسامي الرجال من الرواة واقتصادهم على اللب دون القشر لا اني ابتدئ بقولي هذا انكار فضيلة الاسناد وموضعه من الدين اذ هو من اهم الامور ولولا الاسناد لما عرف الصحيح من السقيم ولا الصدق من الكذب بل يشبه الاسناد بالقشر من حيث ان القشر صوان اللب وبه يحفظ ما عليه

وجه پانزدهم از وجوه دلالت حدیث نور بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

استدلال باینکه اخذ میثاق نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم که دلیل افضلیت آنحضرت ست فرع تقدم نبوت آنحضرت ست وتقدم نبوت فرع تقدم خلق نور

روایات اخذ میثاق ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام از انبیاء

مدح عظیم کتاب فردوس الاخبار از مسند الفردوس شهردار دیلمی

عليه من ان يلحقه الآفات فكذلك الاسناد للحديث صوان له فاذا فارقه تطرق اليه الخلل والفساد رحم الله ابن المبارك حيث قال الاسناد من الدين لولا الاسناد لقال من شاء ما شاء والقول في فضيلة الاسناد اكثر من ان يتضمنه اوراق وليس هذا موضعه ورابعها انه خرج من مسموعاته وكان رحمه الله متحققا متيقنا ان اكثرها بل عامتها مسندة وفي مصنفات الحفاظ الثقات ومجموعات الائمة الاثبات فعراها عن الاسناد اختصارا كما بين عذره في خطبة الكتاب وهو كتاب نفيس عزيز الوجود مفتون به جامع للغرر والدرر النبوية والفوائد الجمة والمحاسن الكثيرة قد طنت به الآفاق وتنافست في تحفظه الرفاق لم تصنف في الاسلام مثله تفصيلا وتبويبا ولم يسبق اليه من سلف من الايام توصيفا وترتيبا كان كل فصل من فصوله حقة لآلي ملئت من الدرر المنظومة واللآلي المكنونة او جونة عطار نفحت بفارات المسك مشحونة وكم ضمنه رحمه الله من عجائب الاخبار وغرائب الاحاديث مما لا يوجد في كثير من الكتب فهو في الحقيقة كالفردوس التي وصفها الله سبحانه وتعالى فقال وفيها ما تشتهي الانفس وتلذ الاعين فاما اليوم فقد كثرت نسخه في البلاد واشتهرت فيما بين العباد بحيث لم يبق بلدة من بلاد العراق ولا كورة من اقطار الآفاق الا وعلماؤها مثابرون على تحصيله وائمتها مكبون على استنساخه ونسخه فضلاؤها مواظبون على قراءته وحفظه

روایات اخذ میثاق ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام از انبیاء

یرتعون فی ریاض محاسنه ویجتنون من ثمار فوائده فسار مسیر الشمس فی
کل بلدة وهبت هبوب الریح فی البر والبحر یستحسنه الائمة والحفاظ
ویستفید منه العلماء والوعاظ وتستطیبه نحاریر الفضلاء
وترتضیه اکیاس البلغاء لنفاستها وتبذل الملوک الرغائب فی
استکتابه لخزانتها ولم اسمع احدا من اهل هذا الزمان جاحدا هذا
الکتاب او طعن فیه بسبب جرح فی الاسناد بل عدّ واذا ذلک من احسن
فوائده واعظم منافعه لان تنقیة القشر من اللباب من شان العلماء
ذوی الالباب و سید علی همدانی در روضة الفردوس گفته اما بعد فیقول
اضعف عباد الله واحقرهم الفقیر الی رحمة الله العلی الکبیر علی بن
شهاب الهمدانی عفی الله عنه بکرمه ووفقه لشکر نعمه لما طالعت کتاب
الفردوس من مصنفات الشیخ الامام العلامة قدوة المحققین
حجة المحدثین شجاع الملة والدین ناصر السنة ابو المحامد شیرویه
بن شهردار الدیلمی الهمدانی افاض الله علی روحه سجال الرحمة
الربانی وجدته بحرا من بحور الفوائد وکنزا من کنوز اللطائف مشحونا
بحقائق الالفاظ النبویة مخرجا فی حدائق فصوله دقائق الآثار
المصطفویة ومع کثرة فوائده وشمول عوائده کاد ان ینطفی نوره
وینطمس آثاره لما فیه من التطویل والزیادات وقصور الرغبات وانخفاض
واعراض اکثر اهل العصر عن معرفة الکتاب والسنة واشتغالهم
بالعلوم المزخرفة التی یتعلق بالخصومات وشغفهم بالقصص والحکایات

مدائح کتاب الفردوس و دیلمی از روضة الفردوس علی همدانی

ولما

روایات اخذ میثاق ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام از انبیاء

ولولا رجال من اهل هذا العلم فی کل عصر وزمان بمشیة رب العزة
یحومون حول حمی السنة ویذبون عن جناب قدسه شوائب زیغ
اهل البدعة لقال من شاء ما شاء فجزی الله ائمة هذا العلم عنا
(جواب لولا ۱۲)
وعن المسلمین خیرا دعتنی بواعث خاطری الی استخراج لبابه واستحضار
ابوابه تسهیلا لضبط الالفاظ وتیسیرا لادراک الحفاظ فاستخرجت
من قعر هذا البحر اشرف جواهرها وجنیت من اغصان ریاضها انفس
ازاهرها وسمیت کتابی هذا روضة الفردوس وبوبته علی عشرین
بابا کل باب منها بروایة صحابی لا غیر الا الباب الآخر فانه یحتوی علی
روایات شتی ونسأل الله تعالی ان یوفقنی فی اتمامه لما یحب ویرضی
انه خیر موفق ومعین و روایت حذیفه متضمن اخذ میثاق امارت جناب
امیر المومنین علیه السلام از ملائکه دیگر ائمه سنیه هم ذکر کرده اند سید علی همدانی
در کتاب روضة الفردوس که انتقا از صدر آن دانستی که از قعر بحر کتاب فردوس
استخراج اشرف جواهر و از اغصان ریاض آن اجتناء انفس زواهر نموده درین
کتاب جمع کرده در باب رابع عشر که در مرویات حذیفه ست می گوید
یعنی عن حذیفة رضی الله عنه قال قال علیه السلام لو علم الناس
متی سمی علی امیر المومنین ما انکروا فضله سمی امیر المومنین وآدم
بین الروح والجسد قال الله تعالی واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم
ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالت الملائکة بلی
فقال الله تبارک وتعالی انا ربکم ومحمد نبیکم وعلی امیرکم ونیز سید علی

روایت اخذ میثاق امارت جناب امیر المومنین علیه السلام از ملائکه از روضة الفردوس علی همدانی

روایت اخذ میثاق بامارت جناب امیرالمومنین علیه السلام از ملائکه از مودة القربی تصنیف سید علی همدانی

همدانی در مودة القربی گفته عن حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لو علم الناس متی سمی علی امیر المومنین ما انکروا فضله سمی
امیر المومنین وآدم بین الروح والجسد وکمال عظمت وجلالت ورفعت
مرتبت ونبالت ونهایت علو اتقان وسمو عرفان سید علی همدانی بر هر قاصی ودانی
واضح ومستنیر ست از خلاصة المناقب نور الدین جعفر بدخشانی ظاهرست که او مطلع بوده
بر حقائق احادیث وتفاسیر ومعن بوده در سرائر بصیرت وتبصیر ومرشد طالبین بوده
در طریق سبحانی وموصل بوده متوجهین را بسوی جمال رحمانی الی غیر ذلک من الفضائل
الجلیلة والمحاسن الاثیلة واز نفحات الانس جامی پیداست که او جامع بوده است درمیان
علوم ظاهری وباطنی ونیز ازان واضحست که او در سیاحت خود بخدمت هزار وچهار
صد ولی رسیده وچارصد ولی را در یک صحبت دریافته واز افادات کفوی در
کتائب اعلام الاخیار واضحست که او لسان عصر وسید وقت ومنسلخ از هیاکل ناسوتیه
ومتوسل بسبوحات لاهوتیه وشیخ عارف ربانی وعالم صمدانی وجامع در علوم
ظاهری وباطنی بوده ونیز از کتائب کفوی پیداست که او اوراد را جمع نموده است
وآن اوراد را مشائخ اختیار فرموده است که در عصر او بودند وبصحبت شان مشرف
گردیده وبدست بوس شان رسیده واقتباس انوار از ایشان نموده وآن را از جوامع کلمات
انسیه شان منتخب نموده ونیز ازان ظاهرست که هرگاه سید علی همدانی اوراد را جمع
نموده در منام خود چنان دید که ملائکه آن اوراد را در شعبه چارگاه میخوانند وگرد عرش طواف
میکنند ودر دستهای شان طبقهای نور که از لآلی وجواهر پرست می باشد وایشان نثار
میکنند واز رساله انتباه واضحست که هرگاه سید علی همدانی دوازده بار بزیارت کعبه

رفته بود

روایت اخذ میثاق بامارت جناب امیرالمومنین علیه السلام از ملائکه

رفته بود بمسجد اقصی سید جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را در واقعه دید
که بجانب او تشریف می آرند او برخاست وپیش رفت وسلام کرد واز آستین مبارک خود
جزوی برون آورده باو فرمودند خذ هذه الفتحیة چون از دست مبارک آنجناب
گرفت ونظر کرد همان اوراد بود وبهمین سبب سید علی همدانی آنرا باوراد فتحیه مسمی کرده
وفی کل ذلك من عظیم الفخر وسناء القدر وجمیل الثناء وفخیم المدح والاطراء
ما لا یخفی علی اولی الفهم والذکاء والله الموفق للتبصر والاهتداء وحاجی
عبدالوهاب بن محمد بن رفیع الدین احمد در تفسیر خود در تفسیر آیه قل لا اسألکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی در ذکر فضائل جناب امیرالمومنین علیه السلام گفته عن
حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم الناس
متی سمی علی امیر المومنین ما انکروا فضله سمی بذلك وآدم بین الروح
والجسد حین قال الست بربکم قالوا بلی فقال الله تعالی انا ربکم ومحمد
نبیکم وعلی امیرکم رواه صاحب الفردوس ومحتجب نماند که عبدالوهاب بن
محمد از اعاظم علماء واصلین حقائق وافاخم عرفاء کاشفین دقائق بوده از اخبار الاخیار
شیخ عبدالحق دهلوی ظاهرست که او موصوف بعلم وعمل وحال بوده وعظمت وجلالتش
بپایه رسیده بود که سلطان وقت را باو اعتقاد عظیم پیدا شده وهرگاه او را طلبید
کمال تبجیل وتعظیم را بعمل آورده ونیز ظاهرست که عبدالوهاب را با شیخ خود عبدالله نسبت
محبت ونیاز وطلب واسترشاد چندان بود که انچه می گویند فنا فی الشیخ می باشد این چنین
خواهد بود وهرگاه مکرر بسعادت عظمی زیارت حرمین فائز گردید بشارتها از جناب
خاتم الرسل صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شده واز آنحضرت اشارت یافته بازبه هند

روایت اخذ میثاق بامارت جناب امیرالمومنین علیه السلام از ملائکه از تفسیر عبدالوهاب رحمه الله تعالی

عود فرموده و از تذکرة الابرار سید جلال عالم الاح ست که آیات عظمت و امارات جلالت
از جبین نور آگین او چون آفتاب تابان می تافت و قبولی عظیم و تصرفی قویم میداشت و علمای
وقت و طلبهٔ روزگار را بجناب او بازگشت میبود و نیز از ان ظاهرست که او از مبادی
حال تا منتهای کمال صحبت با مشایخ کبار بوده و همیشه در افاده و استفاده می بود تا بعد اکمال
کمال و تکمیل رسیده بهدایت و ارشاد مشغول گشت و نیز از ان ظاهرست که او در عین اقامت
مدینهٔ منوره روزی از روضهٔ آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم آوازی شنید که یا ولدی قم
الی الهند وسلو ابنیک و نیز از ان ظاهرست که درین بار چند مرتبه با امامات
ربانی و بشارات نبوی صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شده و نیز از ان ظاهرست که
او را در علم حال و مقام تصوف و حدیث و تفسیر مصنفات بسیارست که از جملهٔ آن تفسیر
انوری ست که معانی اکثر آیات قرآنی را بنعت سوال ذکر و بمی ازجاع ساخته و بسیاری
از دقائق عشق و آثار محبت در انجا درج کرده و نیز در تذکرة الابرار نقل نموده که در ایام
تحریر تفسیر انوری از جمیع لباس او و از قلم و کاغذ و سیاهی بوی مشک می آمد و اکثر اوقات در حالت
استغراق نوشته انتهی و باید دانست که حضرت ابی هریره هم حدیث حذیفه را روایت
کرده چنانچه سید علی همدانی در مودة القربی گفته عن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قیل یا رسول الله متی وجبت لك النبوة قال قبل ان یخلق الله آدم و
نفخ الروح فیه وقال و اذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم
علی انفسهم الست بربکم قالت الملائکة بلی فقال انا ربکم و محمد نبیکم
و علی امیرکم و اگر بعد سماع این وجوه شافیه و دلائل وافیه و براهین متینه فیهم
الجحود و عنود دست از ممارات ناحموده نه بردارند بلکه بهمم قاصره خاسره بفتح ابواب الکلام

مفتوح و ترک سکوت و صموت گمارند بحمد الله المنعام در وجوه آتیه دلالت حدیث نور
بر مطلوب و مرام اهل حق کرام که افضلیت و اکرمیت و ارجحیت جناب امیرالمومنین
علیه السلام و قبح تقدم اغیار اغثام بر وصی سرور انام علیه وآله آلاف التحیة
والسلام ثابت مخصوص بروایاتی که متعلق بخلق جناب امیرالمومنین علیه السلام از نور ست
یا روایاتیکه مؤید و مصدق و مثبت نورست ثابت نمایم و حظ اوفی از اسکات
و افحام و تبکیت و ارغام الد الخصام بایم وجه شانزدهم آنکه محمد بن یوسف
گنجی در کفایة الطالب گفته الباب السابع فی مولده علیه السلام اخبرنا
الشیخ المقری ابو اسحاق ابراهیم بن یوسف بن برکة الکتبی فی مسجده
بمدینة الموصل و مولده فی سنة اربع و خمسین و خمسمائة قال اخبرنا
ابو العلاء الحسن بن احمد بن الحسن العطار الهمدانی اجازة عامة ان
لم تکن خاصة اخبرنا احمد بن محمد بن اسمعیل الفارسی حدثنا فاروق
الخطابی حدثنا الحجاج بن المنهال عن الحسن بن مروان بن عمران
الغنوی عن شاذان بن العلاء حدثنا عبد العزیز بن عبد الصمد عن
مسلم بن خالد المکی المعروف بالزنجی عن ابی الزبیر عن جابر بن عبد الله
قال سألت رسول الله صلی الله علیه وآله عن میلاد علی ابن ابی طالب فقال لقد سألتنی
عن خیر مولود ولد فی شبه المسیح ان الله خلق علیا من نوری
و خلقنی من نوره وکلانا فی نور واحد ثم ان الله عز وجل نقلنا
من صلب آدم الی اصلاب طاهرة فی ارحام زکیة فما نقلت من صلب
الا و نقل علی معی فلم نزل کذلك حتی استودعنی خیر رحم وهی آمنة

ص ۶۹/۱۱۲

واستودع عليا خير رحم وهي فاطمة بنت اسد وكان في زماننا رجل عابد ذا هد يقال له المبرم بن دعيب بن الشقباز قد عبد الله تعالى مأتين وسبعين سنة لم يسأل الله حاجة فبعث الله اليه ابا طالب فلما ابصره المبرم قام اليه وقبل رأسه واجلسه بين يديه ثم قال من انت قال رجل من تهامة فقال من اي تهامة فقال من بني هاشم فوثب العابد فقبل رأسه ثانية ثم قال له يا هذا ان العلي الاعلى الهمني الهاما قال ابو طالب وما هو قال ولد يولد من ظهرك وهو ولي الله عز وجل فلما كان الليلة التي ولد فيها علي اشرقت الارض فخرج وهو يقول ايها الناس ولد في الكعبة ولي الله عز وجل فلما اصبح دخل الكعبة وهو يقول ؎ يا رب هذا الغسق الدجي والقمر المبلج المضئ ؛ بين لنا من امرك الخفي ؛ ماذا ترى في اسم ذا الصبي قال فسمع صوت هاتف يقول ؎ يا اهل بيت المصطفى النبي ؛ خصصتم بالولد الزكي ؛ ان اسمه من شامخ علي ؛ علي اشتق من علي ؛ هذا حديث اختصرته ما كتبناه الا من هذا الوجه تفرد به مسلم بن خالد الزنجي وهو شيخ الشافعي تفرد به عن الزنجي عبد العزيز بن عبد الصمد وهو معروف والزنجي لقب لمسلم وسمي بذلك لحمرة وجهه وجالہ ازین حدیث شریف بنص صریح ظاہر شد کہ جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ بعد بیان این معنی کہ جناب امیر المومنین علیہ السلام خیر مولود ست و ولادت آنحضرت در مشابہت حضرت عیسی ست بیان فرمود کہ اللہ تعالی خلق فرمودہ علی

علیہ السلام

علیہ السلام را از نور جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و خلق فرمودہ آنجناب را از نور خود و آن ہر دو جناب از نور واحد اند پس این بیان وحی ترجمان دلالت واضحہ دارد بر آنکہ حدیث نور دلالت بر خیریت و فضلیت و اکرمیت و اشرفیت و ارجحیت جناب امیر المومنین علیہ السلام دارد وما بعد بیان سید الانس والجان صلی اللہ علیہ وآلہ ما اختلف الملوان مجال بیان لانسان و ہو کاف شاف للحب لقم الحق والصواب بابلغ الوضوح والعیان و مستاصل شافة المراء واللجاج والبہت والعدوان ہادم بنیان المکابرة واللاعوجاج والعناد والطغیان واللہ الموفق وہو المستعان و نیز قصہ مبرم کہ جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیان فرمودہ بر فضلیت جناب امیر المومنین علیہ السلام دلالت صریحہ دارد

وجہ ہفدہم آنکہ نیز محمد بن یوسف گنجی در کفایة الطالب گفتہ اخبرنا علی بن ابی عبد اللہ المعروف بابن المقیر البغدادی بدمشق عن ابی الفضل محمد الحافظ اخبرنا ابو نصر بن علی حدثنا ابو الحسن علی بن محمد المودب حدثنا ابو الحسن الفارسی حدثنا احمد بن سلمة الفہری حدثنا ابو الفرج غلام نوح الواسطی حدثنا حسن بن علی عن مالک بن انس عن ابی سلمة عن ابی شعیب قال سأل ابو عقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا رسول اللہ من سید المسلمین الیس آدم قد خلقه بیده ونفخ فیه من روحه وزوجه حواء امته واسکنه جنته فمن یکن فقال النبی من فضله اللہ عز وجل فقال شیث فقال افضل من شیث فقال ادریس فقال افضل من ادریس

ص ۱۱۲ / ۵۳ الباب السابع والثمانون فی ان علیا خلق من نور النبی

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

فقال فهو قال افضل من هود و صالح و لوط قال فموسی قال افضل من موسی و هرون
قال فابراهیم قال افضل من ابراهیم و اسمعیل و اسحاق قال فیعقوب قال
افضل من یعقوب و یوسف قال فداود قال افضل من داود و سلیمان قال
فایوب قال افضل من ایوب و یونس قال فزکریا قال افضل من زکریا و یحیی
قال فالیسع قال افضل من الیسع و ذی الکفل قال فعیسی قال افضل من عیسی
قال ابو عقال ما علمت من هو یا رسول الله ملک مقرب فقال النبی مکلم
یعنی نفسه فقال ابو عقال سررتنی و الله یا رسول الله فقال النبی ع
انبئک علی ذلک قال نعم قال اعلم یا ابا عقال ان الانبیاء المرسلین
ثلث مائة و ثلثة عشر نبیا لو جعلوا فی کفة و صاحبک فی کفة لرجح
علیهم اعلم یا ابا عقال ان الانبیاء مائة الف نبی و اربعة و عشرون الف نبی
لو جعلوا فی کفة و صاحبک فی کفة لرجح علیهم فقلت ملأتنی سرورا
یا رسول الله فمن افضل الناس بعدک فذکر له نفرا من قریش ثم قال
علی بن ابی طالب فقلت یا رسول الله فایهم احب الیک قال علی فقلت
و لم ذلک قال فقال لانی خلقت انا و علی بن ابی طالب من نور واحد قال
فقلت فلم جعلته آخر القوم قال ویحک یا ابا عقال الیس قد اخبرتک
انی خیر النبیین و قد سبقونی بالرسالة و بشروا بی من قبلی فهل ضرنی
شیء اذ کنت آخر القوم انا محمد رسول الله و کذلک لا یضر علیا اذ کان
آخر القوم و لکن یا ابا عقال فضل علی علی سائر الناس کفضل جبرئیل علی
سائر الملائکة قلت هذا حدیث حسن عال و فیه طول انا اختصرته

روایت و الّه بر تحقیق جناب امیرالمؤمنین علیه السلام بسبب خلق آنحضرت و جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم از نور واحد از کفایة الطالب گنجی

کما کتبناه الا من هذا الوجه این روایت دلالت صریحه دارد بر آنکه جناب
امیرالمؤمنین علیه السلام احب ناس بود بسوی جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
بسبب آنکه مخلوق شده جناب رسالتمآب و آنحضرت از نور واحد و احبیت
دلیل افضلیت است صراحة و بداهة و قد سبق بیانه باوضح تفصیل فی مجلد
حدیث الطیر و نیز ازان ظاهر است که فضل جناب امیرالمؤمنین علیه السلام بر جمیع
مردم مثل فضل حضرت جبرئیل بر جمیع ملائکه است پس افضلیت آنحضرت از جمیع
ناس که در آن جمیع انبیا و مرسلین داخل اند بدلالت مطابقی هم ظاهر شد و الحمد لله
علی ذلک اما آنچه درین روایت مذکور است که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
اولا در بیان افضل ناس بعد آنحضرت ذکر چند کس از مردم قریش فرموده جناب
امیرالمؤمنین علیه السلام را در آخر ذکر نمود پس از متفردات خصم است و بر اهل حق
حجت نمی تواند شد با آنکه رد آن از نفس این حدیث ظاهر است چه هرگاه جناب
امیرالمؤمنین علیه السلام احب ناس بسوی جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
باشد و خلق آنحضرت و جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم از نور واحد باشد
و فضل آنحضرت بر جمیع مردم مثل فضل حضرت جبرئیل بر جمیع ملائکه باشد افضلیت
کسی دیگر چگونه متصور و معقول شود وجه هیجدهم آنکه در کفایة الطالب
کما سمعت سابقا گفته اخبرنا الحافظ یوسف بن خلیل بن عبد الله الدمشقی
بحلب اخبرنا محمد بن اسمعیل الطرسوسی اخبرنا ابو منصور محمد بن اسمعیل
الصیرفی اخبرنا ابو الحسین بن فاذشاه اخبرنا الحافظ ابو القاسم
سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی اخبرنا الحسین بن ادریس

ص ۱۱۳ / ۵۴ الباب السابع و الثمانون

التستری حدثنا ابو عثمان طالوت بن عباد الصیرفی البصری حدثنا فضال بن جبیر حدثنا ابو امامة الباهلی قال قال رسول الله ان الله خلق الانبیاء من اشجار شتی وخلقنی وعلیا من شجرة واحدة فانا اصلها وعلی فرعها وفاطمة لقاحها والحسن والحسین ثمرها فمن تعلق بغصن من اغصانها نجا ومن زاغ عنها هوی ولو ان عبدا عبد الله بین الصفا والمروة الف عام ثم الف عام ثم الف عام لم یدرك محبتنا اکبه الله علی منخریه فی النار ثم تلا قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی قلت هذا حدیث حسن عال رواه الطبرانی فی معجمه کما اخرجناه ورواه محدث الشام فی کتابه بطرق شتی این روایت دلالت صریح دارد بر آنکه خلق انبیاء علیهم السلام از اشجار شتی ست و خلق جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و خلق جناب امیر المومنین علیہ السلام از شجره واحده است و آن دلالت صریحہ دارد بر آنکه جناب امیر المومنین علیہ السلام مثل جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم افضل ست از جمیع انبیاء سابقین علیهم السلام ظاهر ست که مراد از شجرهٔ نور نیست که جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و جناب امیر المومنین علیہ السلام مخلوق شده اند لوجوب التوفیق بین الاحادیث پس دلالت حدیث نور بر افضلیت آنحضرت از جمیع انبیا سوای خاتم الانبیاء صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بلا شبہ ریبی بخاطر اهل ایمان نخلد و غبار هیچ تشکیکے بدامن مطلوب اهل حق و ایقان نرسد و نیز از این روایت شریفه ظاهر ست که هر کسیکه متعلق بغصنی از اغصان این شجره مبارکه باشد نجات می یابد و کسیکه زیغ از آن می ورزد بر می افتد پس دلالت حدیث شجره بر وجوب اتباع و تمسک

حاشیہ: روایت دالہ بر خلق انبیا از اشجار شتی و خلق جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و جناب امیر المومنین علیہ السلام از شجره واحده از کفایة الطالب گنجی — صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

جناب امیر المومنین علیه السلام هم ظاهر و واضح شد پس حضرات ثلثه تابع آنجناب باشند و بر ایشان اتباع و تمسک بآنجناب لازم و واجب باشد پس امامت ثلثه و تقدم و تحکم ایشان بر آنحضرت صراحة بی اصل و باطل و از حلیه صحت و اعتبار عاطل باشد وجه نوزدهم آنکه گنجی در کفایة الطالب کما سمعت سابقا بعد ذکر طرق حدیث تشبیه گفته فمن ذلك ما اخبرنا الشیخان محمد بن سعید بن الموفق الخازن النیسابوری ببغداد وابراهیم بن عثمان الکاشغری بنهر معلی قالا اخبرنا الحافظ ابو القاسم علی بن الحسن الشافعی اخبرنا ابو یعلی حمزة بن احمد فارس بن کروس اخبرنا ابو البرکات احمد بن عبد الله بن علی المقری اخبرنا ابو طالب عمر بن ابراهیم بن سعید الزهری الفقیه اخبرنا ابو بکر محمد بن غریب البزاز حدثنا ابو العباس احمد بن موسی بن زنجویه القطان حدثنا عثمان بن عبد الله یقول کان رسول الله بعرفات وعلی تجاهه فاومأ الی وانی علی فاتینا النبی وهو یقول ادن منی یا علی فدنی منه علی فقال ضع خمسك یعنی کفك فی کفی یا علی خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق بغصن منها دخل الجنة یا علی لو ان امتی قاموا حتی یکونوا کالحنایا وصلوا حتی یکونوا کالاوتاد ثم ابغضوك لاکبهم الله فی النار قلت هکذا رواه فی ترجمة علی من کتابه این روایت قریب روایت سابقه است و از آن صحت حدیث نور و دلالت آن بر وجوب اتباع و تمسک جناب امیر المومنین علیه السلام که مثبت امامت آنحضرت ست واضح و لائح ست

حاشیہ: ص ۵۴ / ۱۱۲ الباب السابع والثمانون

حاشیہ: روایت خلق جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و جناب امیر المومنین علیہ السلام از شجره واحده که تعلق بغصنی از آن موجب دخول جنت ست از کفایة الطالب گنجی — صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

ص ۲۰۹/۱۱۲

وجه بستم آنکه در کفایة الطالب کما مر سابقا مسطورست الباب الثامن والخمسون فی تخصیص علی بقوله انا مدینة العلم وعلی بابها اخبرنا العلامة قاضی القضاة صدر الشام ابو المفضل محمد بن قاضی القضاة شیخ الاسلام ابی المعالی محمد بن علی القرشی اخبرنا حجة العرب زید بن الحسن الکندی اخبرنا ابو منصور القزاز اخبرنا ابی الحفاظ شیخ اهل الحدیث ابو بکر احمد بن علی بن ثابت البغدادی اخبرنا عبد الله بن محمد بن عبد الله حدثنا محمد بن المظفر حدثنا ابو جعفر الحسین بن حفص الخثعمی حدثنا عباد بن یعقوب حدثنا یحیی بن بشیر الکندی عن اسمعیل بن ابراهیم الهمدانی عن ابی اسحاق عن الحرث عن علی وعن عاصم بن ضمرة عن علی قال قال رسول الله انا شجرة انا اصلها وعلی فرعها والحسن والحسین ثمرتها والشیعة ورقها فهل یخرج من الطیب الا الطیب انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد المدینة فلیاتها بابها قلت هکذا رواه الخطیب فی تاریخه

این روایت دلالت صریحه دارد برانکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بعد بیان بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرع شجره که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم اصل آنست و بیان ثمره وورق این شجره مبارکه حدیث مدینة العلم بیان فرموده وآن اشعار تام دارد برانکه بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام باب علم ولزوم اتیان آنحضرت برقاصد مدینه علم فرع بودن آنحضرت فرع شجره مبارکه است پس دلالت حدیث شجره که مثل حدیث نورست بر اعلمیت وافضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام وحاکم ورئیس بودن آنحضرت وتابع ومرؤس

بودن سائر خلق که اراده علم دین داشته باشد بنهایت وضوح وظهور ثابت شد ولله الحمد علی ذلک **وجه بست ویکم** آنکه در کفایة الطالب گفته الباب السادس والخمسون فی تخصیص علی بکونه امام الاولیاء اخبرنا ابو طالب عبد اللطیف بن محمد الجوهری وغیره ببغداد اخبرنا ابو الفتح محمد بن عبد الباقی اخبرنا ابو الفضل بن احمد حدثنا احمد بن عبد الله حدثنا محمد بن المظفر حدثنا محمد بن جعفر بن عبد الرحیم حدثنا احمد بن محمد بن زید بن سلیم حدثنا عبد الرحمن بن عمران بن ابی لیلی اخو محمد بن عمران حدثنا یعقوب بن موسی الهاشمی عن ابی رواد عن اسمعیل بن امیة عن عکرمة عن ابن عباس قال قال رسول الله من سره ان یحیی حیوتی ویموت مماتی ویسکن جنة عدن التی غرسها ربی عز وجل فلیوال علیا من بعدی ولیوال ولیه ولیقتد بالائمة بعدی فانهم عترتی خلقوا من طینتی رزقوا فهما وعلما وویل للمکذبین بفضلهم من امتی القاطعین فیهم صلتی لا انالهم الله شفاعتی این روایت دلالت واضحه دارد برآنکه ائمه علیهم السلام که بعد سرور کائنات علیه آلاف التحیات والتسلیمات بودند از طینت آنحضرت مخلوق شدند وفهم وعلم کامل مرزوق وبرای مکذبین فضل ایشان وقاطعین صله شان ویل ونکال وحرمان از شفاعت جبیب رب متعال صلی الله علیه وآله وسلم ما تتابع النهر واللیال ثابت ومتحقق ست وپر ظاهرست که اول ائمه علیهم السلام جناب امیر المؤمنین علیه السلام ست چنانچه تقدیم ذکر آنحضرت درین روایت دلالت بران دارد ودر روایات دیگر مثل روایات حاکیه که می آید تصریح آن

تصریح بامامت آنحضرت واقع پس صحت حدیث نور و هم صحت استدلال آن بر امامت
آنجناب قطعاً و حتماً ثابت و واضح گردید و انکار سراسر خسار کابلی و مخاطب عمدة الاحبار
نهایت واضح البطلان و لائح الصغار و بغایت مرتبه مستبشع مستشنع نزد ارباب بصائر
والابصار است و اعجباه که ابن الجوزی و ابن روزبهان و کابلی و پانی پتی و مخاطب ازین تهدید
شدید این حدیث شریف نترسیدند و بانکار فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام
بجواب حدیث نور و انکار دیگر فضائل آنحضرت و سائر اهل بیت علیهم السلام استیجاب
ویل و نکال و استحقاق تام عذاب و وبال و حرمان و فوات عالیات خود از شفاعت سرور کائنات
صلی الله علیه و آله اصحاب الآیات الزاهرات باختلف الغدوات والعشیات محقق
و روشن و ظاهر و مبرهن نمودند وجه بست و سوم آنکه در کفایة الطالب بعد از آنچه
سابقه مسطور است اخبرنا العدل الثقة ابو تمام بن ابی الفخار بن ابی منصور دین
الواثق بالله بکرخ بغداد و عبد اللطیف بن محمد قالا اخبرنا محمد بن
عبد الباقی اخبرنا حمد بن احمد اخبرنا ابو نعیم احمد بن عبد الله حدثنا
محمد بن حمید حدثنا علی بن سراج المصری حدثنا محمد بن فیروز حدثنا
ابو عمر و زاهر بن عبد الله حدثنا معتمر بن سلیمان عن ابیه عن هشام
بن عروة عن ابیه حدثنا انس بن مالک قال بعثنی النبی الی ابی برزة
الاسلمی فقال له وانا اسمع ان رب العالمین عهد الیّ عهداً فی علی بن ابی طالب
فقال انه رایة الهدی و منار الایمان و امام اولیائی و نور جمیع من
اطاعنی یا ابا برزة علی بن ابی طالب امینی غداً فی القیمة و صاحب
رایتی و امینی علی مفاتیح خزائن رحمة ربی عز و جل قلت هذا حدیث حسن

نشان سابق

روایت ارشاد و سرور حق تعالی در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت رایت هدی و منار الایمان و امام اولیای و نور جمیع من اطاعنی

اخرجه صاحب حلیة الاولیاء کما اخرجناه و هو الذی ترجمنا علیه الباب
و ما تقدمه حالة الاملاء کان سهواً و ان کان فی معناه این روایت صریح ست
در آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام رایت هدی و منار ایمان و امام اولیاء
خداوند عالم و نور جمیع مطیعین او تعالی و امین جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
در قیامت و صاحب رایت آنحضرت و امین آنحضرت بر مفاتیح خزائن پروردگار است
و هر یکی ازین صفات فاضله و مدائح فاخره برای اثبات افضلیت و وجوب
تقدم آنحضرت کافی و وافی ست و امامت آنحضرت بنص صریح لفظ امام اولیای
واضح و ظاهر و سعی منکرین و مدغلین باطل و خاسر و ایدی ایشان از تاویل علیل
و تسویل غیر جمیل قاصر و چون بودن آنحضرت نور جمیع مطیعین بالتصریح بامامت آنحضرت
ثابت گردید مطلوب اهل حق که دلالت حدیث نور بر امامت آنحضرت ست
بی کلفت و بی ریب و بی شبهت محقق و مبرهن گردید پس قدح و جرح کابلی و مخاطب
عمدة الاعیان و رهبر و مقدمه نهایت رکیک و صریح البطلان و این جسارت
سراسر جلاعت مورث انواع خسران و اقسام نقصان و اصناف زیان ست
ولله الحمد و هو المستعان علی بوار مکابرات اهل الاحقاد والاضغان
و ضیاع مجادلات اصحاب الوغر والشنان وجه بست و سوم آنکه در
کفایة الطالب مسطور ست اخبرنی ابو اسحاق ابراهیم بن یوسف بن
برکة الکتبی اخبرنا الحافظ ابو العلاء الهمدانی اخبرنا ابو الفتح
عبدوس الهمدانی حدثنا ابو طاهر الحسین بن علی بن سلمة عن مسند
زید بن علی حدثنا الفضل بن الفضل بن العباس حدثنا ابو عبد الله

ص ۳۹/۱۱۲ الباب الثانی والثلثون فی تخصیص علی علیه السلام بمنقبة

محمد بن سہل حدثنا محمد بن عبد اللہ البلوی حدثنی ابراہیم بن عبید اللہ
بن العلاء قال حدثنی ابی عن زید بن علی عن ابیہ عن جدہ عن علی بن
ابی طالب قال قال رسول اللہ یوم فتحت خیبر لولا ان تقول فیک طوائف
من امتی ما قالت النصاری فی عیسی ابن مریم لقلت الیوم فیک مقالا لا تمر
علی ملأ من المسلمین الا اخذوا من تراب رجلیک وفضل طہورک یستشفعون
بہ ولکن حسبک ان تکون منی وانا منک ترثنی وارثک وانت منی بمنزلۃ
ہرون من موسی الا انہ لا نبی بعدی انت تؤدی دینی وتقاتل علی سنتی
وانت فی الآخرۃ اقرب الناس منی وانک غدا علی الحوض وانک اول داخل
الجنۃ من امتی وان شیعتک علی منابر من نور مسرورون مبیضۃ
وجوہہم حولی اشفع لہم فیکونون غدا فی الجنۃ جیرانی وان عدوک غدا
ظماء مظمئین مسودۃ وجوہہم مقمحین حربک حربی وسلمک سلمی وسرک
سری وعلانیتک علانیتی وسریرۃ صدرک کسریرۃ صدری وانت
باب علمی وان ولدک ولدی ولحمک لحمی ودمک دمی وان الحق معک والحق
علی لسانک وفی قلبک وبین عینیک والایمان مخالط لحمک ودمک
کما خالط لحمی ودمی وان اللہ عز وجل امرنی ان ابشرک انک وعترتک
فی الجنۃ وان عدوک فی النار لا یرد علی الحوض مبغض لک ولا یغیب عنہ
محب لک قال علی فخررت للہ سبحانہ وتعالی ساجدا وحمدتہ علی ما انعم
علی من الاسلام والقرآن وحببنی الی خاتم النبیین وسید المرسلین این حدیث
شریف کہ علاوہ بر کنجی دیگر ائمہ سنیہ ہم مثل خرکوشی و ابن المغازلی و اخطب خوارزم

روایت بودن سر و علانیت و سریرہ صدر جناب امیر المومنین علیہ السلام مثل سر و علانیت و سریرہ صدر جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از کفایۃ الطالب کنجی

و عمر ملا و ابن سبع اندلسی و ابراہیم وصابی و شہاب الدین احمد و محمد بن اسمعیل یمانی
ہم روایت آن کردہ اند کما سبق فی مجلد حدیث المنزلۃ برانکہ سر جناب امیر المومنین
علیہ السلام مثل سر جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و علانیہ آنحضرت مثل علانیہ
آنجناب و سریرہ صدر آنحضرت مثل سریرہ صدر آنجناب ست و این دلیل واضح ست برانکہ
خلق حضرت امیر المومنین علیہ السلام مثل خلق جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ست
و از ان تصدیق حدیث نور و ابطال خرافات و جزافات متعصبین بکمال وضوح
و ظہور روشن و مبرہن ست و قطعا و حتما واضح و ظاہر ست کہ ہرگاہ سر و علانیہ
و سریرہ صدر جناب امیر المومنین علیہ السلام مثل سر و علانیہ و سریرہ صدر جناب
رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد فضلیت آنحضرت و عصمت آنجناب بابلغ
وجوہ محقق گردید زیرا کہ سر و علانیہ و سریرہ صدر جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم معصوم از خطا و زلل و مصون از زیغ و خطل و افضل از جمیع خلق حتی
الانبیاء والمرسلین والملائکۃ المقربین بودہ پس سر و علانیہ و سریرہ صدر جناب
امیر المومنین علیہ السلام ہم معصوم از زلل و خطا و مصون از ریب و اتراء و افضل
از جمیع خلق حتی الملائکۃ والانبیاء والاولیاء والاوصیاء باشد پس خلافت بلافصل
آنحضرت و کمال قبح تقدم متغلبین متقشفین و نہایت شناعت تراوس متہجمین متعسفین
متصلفین بر آنحضرت بمرتبہ بدیہی اولی رسید و علاوہ برانچہ معروض شد حدیث
شریف بوجوہ دیگر دلالت بر افضلیت آنحضرت دارد کما لا یخفی وجہ بست و چہارم آنکہ
در کفایۃ الطالب باب السادس والعشرون فی شوق الملائکۃ والجنۃ الی علی واستغفارہم
لمحبیہ مذکور ست اخبرنا منصور بن السکن اخبرنا ابن خضیر اخبرنا علی

بن احمد اخبرنا ابو جعفر محمد بن احمد اخبرنا القاضی ابو محمد عبد الله بن معروف حدثنا ابو محمد یحیی بن محمد بن صاعد حدثنا الحسن بن عرفة حدثنا زید بن هرون حدثنا حمید عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مررت لیلة اسری بی الی السماء فاذا انا بملك جالس علی منبر من نور والملائکة تحدق به فقلت یا جبرئیل من هذا الملك قال ادن منه وسلم علیه فدنوت منه وسلمت علیه فاذا انا باخی وابن عمی علی بن ابی طالب فقلت یا جبرئیل سبقنی علی الی السماء الرابعة فقال لی یا محمد لا ولکن الملائکة شکت حبها لعلی فخلق الله تعالی هذا الملك من نور علی صورة علی فالملائکة تزوره فی کل لیلة جمعة ویوم جمعة سبعین الف مرة یسبحون الله ویقدسونه ویهدون ثوابه لمحبی علی قلت هذا حدیث حسن عال لم نکتبه الا من هذا الوجه تفرد به زید بن هرون عن حمید الطویل عن انس وهو ثقة این روایت دلالت واضحه دارد برانکه چون ملائکه مقربین مشتاق زیارت سراپا افاضت جناب امیرالمومنین علیه السلام گردیدند واز عدم تشرف بآن شاکی و مزید شوق وغرام خود را حاکی گردیدند حق تعالی برای انجاح سول و اسعاف مامول شان ملکی برصورت جناب امیرالمومنین علیه السلام از نور خلق فرمود که ملائکه شرف زیارت او را در هر شب جمعه و روز جمعه هفتاد هزار بار حاصل میسازند و تسبیح و تقدیس الهی بجا می آرند و اهدای ثواب آن برای محبین جناب امیرالمومنین علیه السلام می نمایند و این دلالت ظاهر است برانکه ملکی که برصورت جناب امیرالمومنین علیه السلام از نور مخلوق شده افضل

خلق خداوند عالم ملکی را از نور بصورت جناب امیرالمومنین علیه السلام

ملائکه است پس خلق جناب امیرالمومنین علیه السلام از نور و افضلیت آنحضرت کدام مقام اشتباه و ارتیاب است و قدح و جرح ولی الله اذناب درین هر دو باب محض لتعصب و عناد و لداد و ناصواب و تلمیعات ایشان سراسر نقش بر آب و خدع سراب است و الحمد لله الوهاب فی المبداء والمآب و اگر متعصبین و متعنتین از اشیاع و اتباع مخاطب رئیس الهمج الرعاع که در حقیت و اصابت جمیع اقوال جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله بجواب حدیث قرطاس قال و قیل سر نماید و ابواب فضایح از لال و تضلیل می کشاید بلکه معاذ الله صراحة بتقلید فظ غلیظ تجویز بلکه اثبات هجر و هذیان براعدای سرور انس و جان صلی الله علیه وآله وسلم می نماید ارشادات جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم را که از ان دلالت حدیث نور بر افضلیت جناب امیرالمومنین علیه السلام نهایت ظاهر و واضح ست بسمع اصغا جا ندهند بلکه بناه بخدا رد و ابطال و مقابله ان بقیل و قال آغاز نهند در وجه آتی دلالت حدیث نور بر افضلیت جناب امیرالمومنین علیه السلام از حدیث قدسی ثابت نمایم که تجویز بیان خلاف واقع بر حکیم مطلق احدی از اهل اسلام نکرده و گو سنیه تجویز جمیع قبائح عقلیه بر او تعالی شانه می کنند لکن ازین تجویز کذب بر او تعالی شانه تحاکی می زنند وجه بست و پنجم آنکه اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته انبانی مهذب الائمة هذا قال اخبرنا ابو القاسم نصر بن محمد بن علی بن زیرک المقری قال اخبرنا والدی ابو بکر محمد قال حدثنا ابو علی عبد الرحمن بن محمد بن احمد النیسابوری قال حدثنا احمد بن محمد بن عبد الله النایبجی البغدادی من حفظه بدینور قال حدثنا

دلالت ... بر ... جناب امیرالمومنین علیه السلام

محمّد بن جریر الطبری قال حدثنی محمد بن حمید الرازی قال حدّثنا العلاء بن الحسین الهمدانی قال حدّثنا ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی عن عبدالله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم و سئل بایّ لغة خاطبک ربّک لیلة المعراج فقال خاطبنی بلغة علیّ بن ابی طالب فالهمنی ان قلت یا رب خاطبتنی ام علیّ فقال یا احمد انا شیء لا کالاشیاء لا اقاس بالناس و لا اوصف بالشبهات خلقتک من نوری و خلقت علیّا من نورک فاطلعت علی سرائر قلبک فلم اجد احدًا فی قلبک احب الیک من علی بن ابی طالب فخاطبتک بلسانه کیما یطمئن قلبک ازین حدیث قدسی واضح ست که احبیت جناب امیر المومنین علیه السلام بسوی جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم باین سبب بوده که حق تعالی آنحضرت از نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم خلق فرموده و بهمین سبب حق تعالی در لیلة المعراج مخاطبهٔ حبیب خود بلغت و لسان جناب امیر المومنین علیه السلام فرموده و بلغت و لسان احدی از انبیا و اوصیا هم مخاطبهٔ آنحضرت نفرموده تا بلغت و لسان فلان و بهمان که در معرفت کلاله و اب و امثال آن حیران و پریشان و سرگردان بودند چه رسد پس دلالت حدیث نور بر احبیت و اکرمیت و افضلیت و اشرفیت جناب امیر المومنین علیه السلام و قبح و تفضیل و تقدم اغیار بر آنحضرت از حدیث قدسی ثابت شد و لله الحمد علی ذلک و مستتر نماند که این حدیث شریف که اخطب اخزا روایت کرده سید علی همدانی شیخ اجازه والد مخاطب الا ثانی بالقطع و جزم و یقین و حتم ثابت کرده چنانچه نور الدین جعفر بدخشانی در خلاصة المناقب گفته حضرت

روایت نمی خطیب خوارزم که بعد از عالم باجناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج بلغت و لسان جناب امیر المومنین علیه السلام و بیان او سخن کرد که جناب امیر المومنین علیه السلام احب در قلب جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم است بسبب خلق آنحضرت از نور آنجناب از کتاب المناقب اخطب خوارزم

سیادت فرمودند قدّس سرّه و زاد و لنا برّه که از جانب والده بهفده پشت بحضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم می رسد ع خیرة الله من الخلق ابی ثم امّی فانا ابن الخیرین فضّة قد صفت من ذهب فانا الفضّة ابن الذهبین من له جدّ کجدّی فی الوری او کامّی فانا ابن القمرین و مرا خالو بود ملقب بسید علاء الدین و او از اولیاء الله بود و بحسن تربیت او در صغر سن مرا قرآن محفوظ گشت و در امور والد التفات نمی کردم بدان سبب که او حاکم بود و در بیدان و ملتفت بسلاطین و اعوان نظم من کلامه سری کز سر معنی با خبر شد در و گنجایش شادی و غم نیست جهان از عکس روی گشته روشن اگر انکه نه بیند هیچ غم نیست چو باز از چشم همت بستی از کل مقر عز تو جز دست جم نیست بجز همت نیابد راه مقصود همائی همت آنجا متهم نیست علی چون همت عالی نداری ترا کاهی رکولیش لا جرم نیست الحمد لله الهادی السلام که مرا از خواص و عوام اهل اسلام توفیق محبت و متابعت آل طه و یس کرامت نمود و سعادت جز در موافقت ایشان مجرد نفر امود قال الله تعالی فاتبعونی یحببکم الله و قال صلی الله علیه و سلم ان الله و له الحمد عرض حبّ علی و فاطمة و ذرّیتهما علی البریّه فمن بادر منهم بالاجابة جعل منهم الشیعة و ان الله جمعهم فی الجنّة و قال صلی الله علیه و سلم من احبّ ان یحیی حیوتی و یموت موتی و یدخل الجنة التی وعدنی ربی فلیتول علی بن ابی طالب و ذرّیته الطاهرین ائمة الهدی و مصابیح الدجی من بعده فانهم لن تخرجوکم من باب الهدی الی باب الضّلالة و قال صلی الله علیه و سلم اول من اتخذ علی بن ابی طالب

اخا من اهل السماء اسرافیل ثم میکائیل ثم جبرئیل و اول من احبه حملة
العرش ثم رضوان خازن الجنة ثم ملك الموت یترحم علی محبی علی بن
ابی طالب کما یترحم علی الانبیاء الی سدرة المنتهی و قفت بین یدی
ربی فقال یا محمد قلت لبیك وسعدیك قال قد بلوت خلقی فایهم
رأیت اطوع لك قلت ربی علیا قال صدقت یا محمد قال فهلا اتخذت
لنفسك خلیفة یؤدی عنك ویعلم عبادی من کتابك ما لا یعلمون
قلت اختر لی قال اخترت لك علیا فاتخذه لنفسك خلیفة و وصیا
و نحلته علمی و حلمی و هو امیر المومنین حقا لم ینلها احد قبله ولیست
لاحد بعده یا محمد هو رایة الهدی و امام من اطاعنی و نور اولیائی
و هو الکلمة التی الزمتها المتقین من احبه فقد احبنی و من ابغضه
فقد ابغضنی فبشره بذلك یا محمد قلت ربی بشرته قال علی انا
عبد الله و فی قبضته ان یعاقبنی فبذنوبی و ان تمم لی وعدی فان الله
مولای قال فقلت اللهم اجل قلبه واجعل ربیعه الایمان قال الله
قد فعلت ذلك یا محمد غیر انی اخصه بشیء من البلاء لم اخص به
احدا من اولیائی قلت ربی اخی و صاحبی قال قد سبق علمی انه مبتلی
لولا علی لم یعرف حزبی و اولیائی و لا اولیاء رسلی و قال صلی الله
علیه و سلم ان الله خاطبنی لیلة المعراج بلغة علی قلت یا رب
خاطبتنی ام علی قال انا شیء لست کالاشیاء لا اقاس بالناس و لا اوصف
بالشبهات خلقتك من نوری و خلقت علیا من نورك فاطلعت

علی سرائر قلبه فلم اجد فی قلبك احدا احب الیك من علی بن ابی طالب

علی سرائر قلبه فلم اجد فی قلبك احدا احب الیك من علی بن ابی طالب
فخاطبتك بلغته ولسانه کیما یطمئن قلبك **وجہ بست و ششم** آنکہ از غرائب
الطاف نامتناہیہ الٰہیہ آنست کہ شیخ محی الدین بن عربی کہ از اکابر اولیاء اہل سنت
واعاظم عرفای ایشانست و جناب شاہصاحب ہم برسوخ عقیدت بجدی او را از اہل
کہ او را بشیخ اکبر ملقب می سازند و بنقل کلمات او در رسالہ و یاعی نازند بام حق
تصریح کردہ یعنی قائل شدہ باینکہ در عالم ہبا کہ عبارت از عالم نور ست کسے
قریب تر بسوے حق تعالے از جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نبودہ و اقرب ناس
بسوے جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جناب امیر المومنین علیہ السلام بود
و آنجناب امام عالم و جامع اسرار جمیع انبیا است پس حیرانم کہ شاہصاحب چسان
تکذیب و تضلیل چنین امام عارف و ولی کامل و صوفی فاضل کہ صاحب عظائم
برکات عرفان و حائز جلائل کرامات بودہ خواہد کرد و چسان او را از کذابین
و مفترین و مقدوحین و مجروحین بر خلاف اعتقاد خود خواہند نمود و بتعنت
و تنقید و از گون کار بند شدہ بر خلاف افادات خود و اسلاف خود و مشایخ
و والد ماجد خود او را ہی اعتبار خواہند گفت پس باید دانست کہ ابن عربی
در فتوحات مکیہ در باب ششم در بدء الخلق گفتہ فصل کان اللہ ولا شیء
معه و هو الآن علی ما علیه کان لم یرجع الیه من ایجاده العالم صفة
لم یکن علیها بل کان موصوفا بنفسه و سمی قبل خلقه بالاسماء التی
یدعونه بها خلقه فلما اراد وجود العالم و بدأه علی حد ما علمه
بعلمه بنفسه انفعل عن تلك الارادة المقدسة بضرب تجل من

تجلیات التنزیه الی الحقیقة الکلیة حقیقة تسمی الهباء هی بمنزلة
طرح البناء الجص لیفتح فیها ما شاء من الاشکال و الصور و هذا هو
اول موجود فی العالم و قد ذکره علی بن ابی طالب رضی الله عنه
و سهل بن عبد الله رحمه الله و غیرهما من اهل التحقیق اهل الکشف
و الوقوف ثم انه سبحانه تجلی بنوره الی ذلک الهباء و یسمونه اصحاب
الافکار الهیولی الکلی و العالم کله فیه بالقوة و الصلاحیة فقبل منه
کل شئ فی ذلک الهباء علی حسب قوته و استعداده کما یقبل زوایا البیت
نور السراج و علی قدر قربه من ذلک النور یشتد ضوءه و قبوله قال الله تعالی
مثل نوره کمشکوة فیها مصباح فشبه نوره بالمصباح فلم یکن
اقرب الیه قبولا فی ذلک الهباء الا حقیقة محمد صلی الله علیه و سلم
المسماة بالعقل الاول فکان سید العالم باسره و اول ظاهر فی الوجود
فکان ظهوره من ذلک النور الالهی و من الهباء و من الحقیقة الکلیة
و فی الهباء وجد عینه و عین العالم من تجلیه و اقرب الناس الیه
علی بن ابی طالب امام العالم باسره و الجامع لاسرار الانبیاء اجمعین
و صدر عالم هم عبارت فتوحات مکیه را نقل فرموده چنانچه در ما بعد
انشاء الله تعالی بیاید انی که بعد کلامی لطیف و متین در معارج العلی گفته
و قد صرح الشیخ الاکبر محیی الدین بن العربی قدس سره ببعض هذا
التحقیق فرأیت ان اذکر کلامه استشهادا قال الشیخ فی الباب السادس
من الفتوحات المکیة ان الله تبارک و تعالی لما اراد بدء ظهور العالم

علی حد ما سبق فی علمه انفصل العالم من تلک الارادة المقدسة
بضرب من تجلیات التنزیه الی الحقیقة الکلیة فحدث الهباء و هو بمنزلة
طرح البناء الجص لیفتح فیه من الاشکال و الصور ما شاء و هذا اول
موجود فی العالم ثم انه تعالی تجلی بنوره الی ذلک الهباء و العالم کله فیه
بالقوة فقبل منه کل شئ فی ذلک الهباء علی حسب قربه من النور
کقبول زوایا البیت نور السراج فعلی حسب قربه من ذلک النور یشتد
ضوءه و قبوله و لم یکن احد اقرب قبولا الیه من حقیقة محمد
صلی الله علیه و سلم فکان اقرب قبولا من جمیع ما فی ذلک الهباء
فکان صلی الله علیه و سلم مبدأ ظهور العالم و اول موجود قال الشیخ
محیی الدین و کان اقرب الناس الیه فی ذلک الهباء علی بن ابی طالب
امام العالم باسره و الجامع لاسرار الانبیاء اجمعین انتهی ما فی الیواقیت
و الجواهر نقلا عن الفتوحات فاحفظ ذلک التحقیق تجده نافعا
معینا فی کشف کل فضیلة و منقبة ماضیة و آتیة ان شاء الله
فانه اجل منقبة و الله اعلم و دلالت این بیان انیق و تنمیق رشیق بر
اثبات و تحقیق مطلوب حقیق بالاذعان و التصدیق بچند وجه ظاهر است
اول آنکه ازان ظاهر ست که چون جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
اقرب خلق از روی قبول در حقیقت هبا که مراد ازان عالم نور الهی ست بوده
سید تمام عالم و اول ظاهر فی الوجود گردید و تمام عالم بطفیل آنحضرت و از
تجلی نور آنجناب موجود گردید پس چون خلقت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

هم حسب مدلول قطعی حدیث نور با خلقت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
مقارن بوده و نور علوی با نور نبوی اتحاد تمام داشته باشد جناب امیرالمومنین
علیه السلام هم سید تمام عالم بعد سرور عالم باشد و تمام عالم طفیلی جناب رسالتمآب
وآنحضرت خواهد بود پس تقدم احدی از اکابر انبیا و مرسلین سوای حضرت خاتم النبیین
صلی الله علیه وآله اجمعین و تقدم کسی از ملائکه و اوصیا مقربین و اولیا و صلحای
معظمین هم هیچ متدینی فطین و صاحب عقل رزین و فهم متین تجویز نخواهد کرد تا تقدم
ثلثه معلوله بر آنحضرت چه رسد و هرگز کسی که عقلش باللبس و اختلاط مؤوف و قلبش
بحب باطل مشغوف نباشد تجویز نخواهد کرد که کسی که سید عالم بعد جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم باشد بر آن نفس نفیس کسی از اجله و اعاظم و اکابر و افاخم هم حاکم
گردد و رئیس چه جا زمره خسیسه ارباب اضلال و تلبیس و اصحاب اضلال و تدلیس فالحمد
لله علی خمود ذماء المدغلین فلا یسمع لها حسیس و لا یصغی الیها الا
من حب اقتفاء ابلیس فی قلبه سیس و عشق الجبر و الغل له سمیر و انیس
دوم آنکه محیی الدین عربی عمدة الحذاق که محامد عالیه او شهره آفاق است باجلای
قادر علی الاطلاق افاده صریح فرموده که اقرب ناس بسوی جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وسلم یعنی در عالم هبا و نور جناب امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام بوده
پس بحمد الله وحسن توفیقه صحت و قطعیت و حتمیت و حجیت حدیث نور
از کلام ابن مقتدای ارباب کشف و عرفان و شعور بکمال وضوح و ظهور ثابت گردید و بر
ظاهر است که هرگاه جناب امیرالمومنین علیه السلام اقرب ناس در عالم هبا و نور بسوی
جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم باشد سیادت تمام عالم برای آنحضرت نیز بعد

جناب

جناب سرور مرسلین صلی الله علیه وآله اجمعین ثابت و محقق باشد که حسب افاده خود
ابن عربی سیادت عالم برای جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بسبب اقربیت
در عالم هبا ثابت شده و چون جناب امیرالمومنین علیه السلام اقرب ناس بسوی
آنجناب در این عالم باشد بالبداهة سیادت عالم برای آنحضرت نیز بعد جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت باشد بلا ارتیاب و احتجاب و هذا ظاهر و واضح
عند ارباب الفهم و اصحاب توخی الصواب و لا یجحده الا من هو اوقح الاوشاب
واجلع الاقشاب سوم آنکه ابن العربی رئیس اهل العرفان و الشهود و الکشف
بسبب مزید انصاف و اذعان و برارت و انحیاز از عسف اکتفا و اقتصار بر اثبات
اقربیت سرور اهل بیت اخیار با رسول مختار صلی الله علیه و آله الاطهار نکرده
تصریح صحیح باینکه جناب امیرالمومنین علیه السلام امام عالم بالتمام است پس
این نص صریح است بر آنکه جناب امیرالمومنین علیه السلام امام جمیع عالم بوده و بعد
آنحضرت امام تمام عالم بعد سرور انام علیه و آله آلاف التحیة و السلام باشد و ثبوت
امامت بلافصل و قطع و فصل خرافات اهل هزل کدام مقام ارتیاب و اشتباه است
و بنا بر این افاده سراسر اجاده جناب امیرالمومنین علیه السلام بعد سرور کائنات
صلی الله علیه وآله وسلم امام جمیع انبیا و مرسلین و رئیس کل اولیاء و صالحین
بوده و اگر ثلثه داخل عالم بودند امامت آنحضرت برای ایشان هم حتما و قطعا
بمنطوق کلام ابن عربی عمدة الاعلام ثابت شد و اگر ایشان را از عالم خارج
سازند باین نظر که اعمال عجیبه و افعال غریبه که از ایشان صادر شده از هیچکس
در عالم واقع نشده پس باز هم در ثبوت خلافت بلافصل برای جناب امیرالمومنین علیه السلام

وبطلان تقدم این حضرات عالی درجات ریبی باقی نمیماند چهارم آنکه ابن عربی اکتفا
بر تصریح بامامت جناب امیر المومنین علیه السلام نکرده این هم افاده نموده که آنحضرت
جامع اسرار جمیع انبیاست یعنی آنحضرت جامع جمیع اسرار و علوم و حکم جمیع انبیا
و مرسلین و حاوی کل کمالات این زمره مقربین بوده و این افاده متینه و مقاله
رزینه برای اثبات افضلیت آنحضرت و نفی تقدم کسانیکه افکارشان از ادراک
معنای اب و کلاله هم حسیر و کلیل و اذهان عالیه شان در معرفت مسائل سهله مریض
و علیل بوده کافی و وافی و مرض عناد و لجاج و داء مراوا عوجاج را شافی و عافی
والعجب کل العجب که مخاطب نبیه بجواب حدیث تشبیه بعد رد و نفی آن باد عاء
تخصیص محققین صوفیه کمالات را ابن عربی امام الصوفیة المحققین و رئیس العرفاء المتقدمین
جامع اسرار جمیع انبیا علیهم السلام می خواهد و اصلا حیا و شرم و مبالات وازرم را
بدرگاه عالی خود راه نمیدهد و نمیداند که هرگاه جناب امیر المومنین علیه السلام جامع
اسرار جمیع انبیا علیهم السلام باشد صحت حدیث تشبیه هم بکمال وضوح ظاهر شد و تمویهات
و تلمیعات رکیکه خدام او در منع دلالت حدیث تشبیه بر افضلیت جناب امیر المومنین
علیه السلام صراحة باطل و هباء منثورا گردید پس از این افادهٔ متینه
ابن عربی صحت حدیث نور و صحت حدیث تشبیه بلکه صحت جمیع احادیث افضلیت
مطلقه جناب امیر المومنین علیه السلام و صحت جمیع احادیث داله بر افضلیت آنحضرت
از انبیا علیهم السلام بنهایت ظهور متحقق گردید و نیز جمیع تاویلات و مکابرات مخاطب
رفیع الدرجات و اسلاف عالی صفات او در منع دلالت این احادیث شریفه
بر مدلولات صریحه آن محض نقش بر آب و خدع سراب گردید ولله الحمد علی ذلک

عبارات عظیمه ابن عربی از لواقح الانوار شعرانی

وابن العربی را اکابر علمای ثقات و اجلهٔ نحاریر اثبات بمدائح عظیمه و مناقب فخیمه ستوده اند
که عقل بملاحظه آن حائر و فهم از ادراک کنه آن قاصر میشود عبد الوهاب شعرانی
در لواقح الانوار فی طبقات الاخیار میفرماید و منهم الشیخ محیی الدین بن العربی
بالتعریف کما رایته بخطه فی کتاب نسب الخرقه رضی الله عنه اجمع
المحققون من اهل الله عز و جل علی جلالته فی سائر العلوم کما یشهد له
کتبه وما انکر علیه من انکر الا لدقة فهم کلامه لا غیر فانکروا
علی من یطالع کتبه من غیر سلوک طریق الریاضة خوفا من حصول
شبهة فی معتقده یموت علیها لا یهتدی لتاویلها علی مراد الشیخ
وقد ترجمه الشیخ صفی الدین بن ابی المنصور و غیره بالولایة الکبری
والصلاح والعرفان فقال هو الشیخ الامام المحقق راس العلماء العارفین
والمقربین صاحب الاشارات الملکوتیة والنفحات القدسیة و
الانفاس الروحانیة والفتح الموثق والکشف المشرق والبصائر
الخارقة والسرائر الصادقة والمعارف الباهرة والحقائق الزاهرة
له المحل الارفع من مراتب القرب فی منازل الانس والمورد العذب من
مناهل الوصل والطول الاعلی من معارج الدنو والقدم الراسخ فی
التمکین من احوال النهایة والباع الطویل فی التصرف فی احکام الولایة
وهو احد ارکان هذه الطائفة رضی الله عنه وکذلک ترجمه
الشیخ العارف بالله تعالی محمد بن اسعد الیافعی رضی الله عنه بالعرفان
والولایة ولقبه الشیخ ابو مدین بسلطان العارفین وکلام الرجل

دلیل علی مقامه الباطن والظاهر ومناقبه مشهورة بین الناس لاسیما
بارض الروم فانه ذکر فی بعض کتبه صفة السلطان جد السلطان
سلیمان بن عثمان الاول وفتحه القسطنطینیه فی الوقت الفلانی فجاء
الامر کما قال وبینه وبین المذکور نحو مأتی سنة وقد بنی علیه قبة
عظیمة وتکیة شریفة بالشام فیها اطعام وخیرات واحتاج الی الحضور
عنده لاجل ذلک من کان ینکر علیه من القاصرین بعد ان کانوا یبولون
علی قبره رضی الله عنه وقد اخبرنی اخی الشیخ الصالح الحاج احمد الحلبی
انه کان له بیت یشرف علی ضریح الشیخ محیی الدین فجاء شخص من المنکرین
بعد صلاة العشاء بنار یرید ان یحرق تابوت الشیخ فخسف به دون
القبر تسعة اذرع فغاب فی الارض وانا انظر وفقده اهله من تلک
اللیلة فاخبرتهم بالقصة فجاؤا وحفروا فوجدوا راسه وکلما
حفروا انزل وغار فی الارض الی ان عجزوا فردموا علیه التراب وکان
رضی الله عنه اولا یکتب الانشاء لبعض ملوک المغرب ثم تزهد وتعبد
وساح ودخل مصر والشام والحجاز والروم له فی کل بلد دخلها
مولفات وکان الشیخ عز الدین بن عبد السلام شیخ الاسلام بمصر المحروسة
یحط علیه کثیرا فلما صحب الشیخ ابا الحسن الشاذلی رضی الله عنه وعرف
احوال القوم صار یترجم بالولایة والعرفان والقطبیة مات رضی الله
عنه سنة ثمان وثلاثین وستمائة وقد سطرنا الکلام علی علومه
واحواله فی کتابنا المسمی بتنبیه الاغبیاء علی قطرة من بحر علوم

الاولیاء فراجعه والله اعلم وعلامه محب الدین بن النجار در ذیل تاریخ بغداد
علی ما نقل عنه گفته محمد بن علی بن محمد بن عربی ابو عبد الله الطائی من
اهل الاندلس ذکر لی انه ولد بمرسیه لیلة الاثنین سابع عشر رمضان
سنة ستین وخمسمأة ونشأ بها وانتقل الی اشبیلیة فی سنة ثمان
وسبعین فاقام الی سنة ثمان وتسعین ثم دخل بلاد الشرق وطوف
بلاد الشام ودخل بلاد الروم وکان قد صحب الصوفیة وارباب
القلوب وسلک طریق الفقر وحج وجاور وصنف کتبا فی علوم القوم
وفی اخبار مشایخ المغرب وزهادها وله اشعار حسنة وکلام ملیح
اجتمعت به بدمشق وکتبت عنه من شعره ونعم الشیخ هو دخل بغداد
وحدث بها بشیء من مصنفاته وکتب عنه حافظ العصر الشیخ
عبد الله الدبیثی ومن شعره ما انشدنیه لنفسه ایا حائرا ما بین
علم وشهوة ٭ لیتصلا ما بین هذین من وصل ٭ ومن لم یزل یستنشق الیسر
لم یکن ٭ یری الفضل للمسک العبیق علی الوصل ٭ کتب الی الحافظ ضیاء الدین
المقدسی ان ابن عربی توفی لیلة الجمعة الثانی والعشرین من ربیع الآخر
سنة ثمان وثلاثین وستمائة واحمد بن عطاء الله اسکندری در لطائف المنن
گفته واعلم ان بقاء الخضر قد اجمع علیه هذه الطائفة وتواتر عن
اولیاء کل عصر لقاؤه والاخذ عنه واشتهر ذلک الی ان بلغ حد التواتر
الذی لا یمکن جحده والحکایات فی ذلک کثیرة الی ان قال انقل حکایتین
قال ابن عربی مخبرا عن نفسه کنت انا وصاحب لی بالمغرب الاقصی بساحل

محامد ابن العربی از ذیل تاریخ بغداد ابن النجار

حکایت دال بر ملاقات ابن العربی باخضر علیه السلام از لطائف المنن اسکندری

البحر المحیط وهناك مسجد یاوی الیه الابدال فرأیت انا وصاحبی رجلا
قد وضع حصیرا فی الهواء علی مقدار اربعة اذرع من الارض وصلی
علیها فجئت انا وصاحبی ووقفت تحته وقلت شعرا شغل المحب
عن الحبیب بسره ٭ فی حب من خلق الهواء وسخره ٭ العارفون عقولهم معقولة
عن کل کون ترتضیه مطهره ٭ فهم لدیه مکرمون وعنده ٭ اسرارهم
محفوظة ومحرره ٭ قال فاوجز فی صلوته وقال انما فعلت هذا لهذا
المنکر الذی معك وانا ابو العباس الخضر ولم اکن اعلم ان صاحبی ینکر
کرامات الاولیاء فالتفت الی صاحبی وقلت یا فلان اکنت تنکر کرامات
الاولیاء قال نعم قلت فما تقول الان فقال ما بعد العیان ما یقال
ونیز در لطائف المنن گفته قال الشیخ محیی الدین بن عربی دعانا بعض
الفقراء الی دعوة بزقاق القنادیل بمصر فاجتمع بها جماعة من المشایخ
فقدم الطعام وعم الاوعیة وهناك وعاء زجاج جدید قد اتخذ
البول لم یستعمل بعد فغرف فیه رب المنزل الطعام فالجماعة
یاکلون واذا الوعاء یقول اکرمنی الله باکل هؤلاء السادة منی
لا ارضی لنفسی ان اکون بعد ذلك محلا للاذی ثم انکسر نصفین قال
ابن عربی فقلت للجمع سمعتم ما قال الوعاء قالوا نعم قلت ما سمعتم
فاعادوا القول الذی تقدم قال فقلت قال قولا غیر ذلك قالوا ما هو
قلت قال کذلك قلوبکم قد اکرمها الله بالایمان فلا ترضوا بعد
ذلك ان تکون محلا لنجاسة المعصیة وحب الدنیا جعلنا الله

حکایت والیه تکلم وعاء زجاج در کتاب لطائف المنن
ابن العربی از لطائف المنن

وایاکم

وایاکم من اولی الفهم عنه والتلقی منه وعلامه یافعی در کتاب ارشاد
علی ما نقل عنه گفته قال شیخ الطریقة وبحر الحقیقة محیی الدین بن عربی
رضی الله عنه کنت انا وصاحب لی فی المغرب الاقصی بساحل البحر
المحیط وهناك مسجد یاوی الیه الابدال فرأیت انا وصاحبی
رجلا قد وضع حصیرا فی الهواء علی مقدار اربعة من الارض
وصلی علیه فجئت انا وصاحبی حتی وقفت تحته وقلت شعره
شغل المحب عن الحبیب بسره ٭ فی حب من خلق الهواء وسخره ٭
العارفون عقولهم معقولة ٭ عن کل کون ترتضیه مطهره ٭ فهم
لدیه مکرمون وعنده ٭ اسرارهم محفوظة ومحرره ٭ قال فاوجز
فی صلوته وقال انما فعلت هذا لاجل المنکر الذی معك وانا
ابو العباس الخضر ولم اکن اعلم ان صاحبی ینکر کرامات الاولیاء
فالتفت وقلت یا فلان اکنت تنکر کرامات الاولیاء قال نعم قلت
فما تقول الان قال ما بعد العیان ما یقال وقال ایضا دعانا بعض
الفقراء الی دعوة بزقاق القنادیل بمصر فاجتمع لها جماعة من
المشایخ فقدم الطعام وعمرت الاوعیة وهناك وعاء زجاج
جدید قد اتخذ للبول فلم یستعمل فغرف فیه رب المنزل الطعام
والجماعة یاکلون واذا الوعاء یقول منذ اکرمنی الله باکل هؤلاء
السادة منی لا ارضی لنفسی ان اکون بعد ذلك محلا للاذی ثم انکسر
نصفین قال فقلت للجمع سمعتم ما قال الوعاء قالوا نعم قلت ما سمعتم

ذکر یافعی در کتاب الارشاد حکایت صلوة خضر
در هوا و حکایت تکلم وعاء زجاج که دلالت بر علو
مرتبه ابن العربی دارد

۲۱۲ کرامات

فاعادوا القول الذی تقدم قال فقلت قال قولا غیر ذلک قالوا وما هو قلت قال کذلک قلوبکم قد اکرمها اللہ تعالی بالایمان فلا ترضوا بعد ذلک ان تکون بعد ذلک محلا لنجاسة المعصیة وحب الدنیا

و شیخ کمال الدین ابن الزملکانی در تصنیف خود در باب ملک و نبی و شہید و صدیق در فصل ثانی در فصل صدیقیت علی ما نقل عنہ گفتہ قال الشیخ محیی الدین ابن العربی البحر الزاخر فی المعارف الالهیة و ذکر من کلامه جملة ثم قال فی اخر الفصل انما نقلت کلامه و کلام من یجری مجراه من اهل الطریق لانهم اعرف بحقائق هذه المقامات و ابصر بها لدخولهم فیها و تحققهم بها ذوقا و المخبر عن الشیء ذوقا مخبر عن الیقین فاسأل به خبیرا

و کفوی در کتاب اعلام الاخیار میفرماید محمد بن علی بن محمد بن محمد العربی الحاتمی الطائی الاندلسی قدس سره ولد بقریة مرسیة من نواحی اندلس من بلاد المغرب لیلة الاثنین السابع عشر من رمضان من شهور سنة ستین و خمسمائة و هو قدوة القائلین بوحدة الوجود و الناس فی حقه فرقتان فان بعض الفقهاء و علماء الظاهر قد طعنوا فیه و اکفروه و بعض الفقهاء و علماء الاخرة و کبراء الصوفیة عظموه و فخموه تفخیما عظیما و مدحوا کلامه مدحا کریما و وصفوه بعلو المقامات و اخبروا عنه بما یطول ذکره من الکرامات و صنفوا فی مناقبه و الفوا فی احواله و مراتبه ذکر الامام الیافعی فی تاریخه ان الشیخ شهاب الدین السهروردی و الشیخ محیی الدین

مدح ابن العربی از ابن الزملکانی

مدح ابن العربی از کتاب اعلام الاخیار کفوی

العربی اجتمعا فی مجلس واحد فسأل کل منهما عن صاحبه فقال العربی السهروردی هو رجل مملو من قرنه الی قدمه من السنة و قال السهروردی هو بحر الحقائق

و ازنیقی در مدینة العلوم گفتہ و من لطائف کتب المحاضرات محاضرة الابرار و مسامرة الاخیار للشیخ الامام العالم الربانی و البحر الصمدانی و سند السالکین و منقذ الهالکین الشیخ ابی عبد اللہ محیی الدین محمد بن علی بن محمد العربی الحاتم الطائی الاندلسی قدس اللہ سره العزیز کان جلیل الشان و له المصنفات الوافرة و المولفات الزاخرة و تصانیف لا تحصی

و ابراہیم بن حسن الکردی الکورانی در کتاب الامم لایقاظ الهمم گفتہ تصانیف محمد بن علی العربی الحاتمی الطائی الاندلسی ثم المکی ثم الدمشقی نفعنا اللہ تعالی به قرأت علی شیخنا الامام صفی الدین احمد قدس سره طرفا صالحا من اول الفتوحات و اطرافا من اوسطه و باب شرح الاسماء الحسنی بتمامه و سمعت علیه باب الوصایا بتمامه و هو آخر الکتاب و الشیخ قدس سره ما سلک الاصل بخط الشیخ محیی الدین قدس سره و قرأت علیه اطرافا من مواقع النجوم و من کتاب النصائح علی نهج الشرع المصطفوی الفاتح و من کتاب انشاء الدوائر و من کتاب عقلة المستوفز و غیرها باسانیدها منها المسلسل بالصوفیة الیه السابق

و ملا نظام الدین سہالوی والد مولوی عبد العلی کہ سنیہ ایشان را بحر العلوم ملقب میسازند در کتاب صبح صادق شرح منار بعد نقل بعض مکاشفات از شیخ عبد الرزاق گفتہ و قال ابن عبد الرزاق خالک

مدح ابن العربی از مدینة العلوم ازنیقی

مدح ابن العربی و تصانیف او از کتاب الامم ابراہیم کردی

کما وقع لخلیل الله ابراهیم علیه وعلی نبینا وآله السلام فقلت ما وقع
له علیه السلام فقال بعض الحاضرین خفیة ما وجه السوال وانت
تعلم فقلت لیظهر نصا ما قصة خفیة ثم قلت ما تلک الواقعة
فقال ظهور الکبش فی صورة الولد ثم قال تفصیله فی الفصوص ثم
قال الفصوص کتاب فقلت کتاب عظیم الشان للشیخ العربی قدس سره الله
تعالی وقائع الکشف الدینیة وغیرها لا تعد ولا تحصی بل من
تبرک بصحبته فی کل حین یجد تلک الوقائع بحیث یضیق علیه
نطاق التقریر والتحریر ثم وجدنا اصحابه کثرهم الله تعالی مقامات
کشفهم لا تحصی بل وجدنا بعضنا استعد بصحبته ساعة قلیلة
وتوجه هو الیه فصار فی عین تلک الساعة صاحب کشف وسمع
ملکوتی وقال الشیخ وارث النبی العربی صلی الله علیه وسلم الشیخ محیی الدین
بن العربی صاحب الفتوحات هم اخذوا العلم عن میت عن میت ونحن
اخذنا العلم من حی لا یموت فرب حدیث یحکمون بسقوطه لقصور
فی الراوی من جهة الضبط او الفسق وهو فی الحقیقة ثابت ورب
حدیث یحکمون بصحته لاجتماع الشرائط فی الرواة وهو فی الحقیقة
ساقط ولا یتطرق مثله الی ما حصلنا لانا اخذنا من حی لا یموت
ومن طالع کتب الاولیاء کثرهم الله تعالی ایقن ان الالهام من الله
لا من الشیطان و عبد الرسول برزنجی در کتاب اشاعه لاشراط الساعه گفته
تکملة فی فوائد تتضمنها الاحادیث ودل علیها الکشف الصحیح

مدح شیخ ابن العربی از شیخ صادق مولوی عبد العلی سهالی

الخصتها

الخصتها من کلام امام المحققین محیی الملة والدین محمد بن العربی
الطائی الحاتمی الاندلسی قال رحمه الله ورضی عنه فی الباب السادس
والستین وثلثمائة من الفتوحات المکیة ما ملخصه ان لله
خلیفة یخرج وقد امتلأت الارض جورا وظلما فیملأ قسطا
وعدلا یقفو اثر رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یخطی له
ملک یسدده الخ و عبد الرحمن جامی در نفحات الانس گفته
شیخ محیی الدین محمد بن علی العربی قدس سره وی قدوه قائلان بوحدت
وجود است و بسیاری از فقها و علمای ظاهر در وی طعن کرده اند و اندکی
از فقها و جماعتی از صوفیه وی را بزرگ داشته اند و فخموه تفخیما عظیما و
مدحوا کلامه مدحا کریما ووصفوه بعلو المقامات واخبروا
عنه بما یطول ذکره من الکرامات هکذا ذکره الامام الیافعی
رحمه الله فی تاریخه وی را اشعار لطیفه غریبست و اخبار نادر عجیب
و مصنفات بسیار دارد و یکی از کبار مشایخ بغداد در مناقب وی کتابی
جمع کرده است و در انجا آورده که مصنفات حضرت شیخ قدس سره از پانصد
زیاده است و حضرت شیخ بالتماس بعضی از اصحاب رساله در فهرست مصنفات
خود نوشته است و در آنجا زیادت از دویست و پنجاه کتاب نام برده بیشتر
در تصوف و بعضی در غیر آن و در خطبه این رساله فرموده که قصد من از تصنیف
این کتب چون سایر مصنفات تصنیف و تالیف نبود بلکه سبب بعضی تصنیفات
آن بود که بر من از حق سبحانه وتعالی امری وارد می شد که نزدیک بود که مرا بسوزد

مدح ابن العربی از اشراط الساعة عبد الرسول برزنجی

خود را به بیان بعضی از آن مشغول نساختم و سبب بعضی دیگر آنکه در خواب یا در بیداری نه
از جانب حق سبحانه و تعالی بآن مامور می شدم و در تاریخ امام یافعی رحمه الله تعالی
مذکور است که گفته اند که وی را با شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره اتفاق
ملاقات و اجتماع افتاده است و هر یک از ایشان مدتی در دیگری نظر کرده است و انگاه
از یکدیگر مفارقت کرده اند بی آنکه در میان ایشان کلامی واقع شود بعد از آن
وی را از حال شیخ شهاب الدین پرسیدند گفته است هو رجل مملو من فرقه الی قدمه
من السنه و شیخ شهاب الدین را از حال وی پرسیدند گفته هو بحر الحقائق و نسبت
خرقه وی در تصوف بیک واسطه بشیخ محی الدین عبد القادر گیلانی قدس سره
میرسد و نسبت دیگر وی در خرقه بخضر علیه السلام میرسد بیک واسطه
قال رضی الله عنه لبست هذه الخرقة المعروفة من ید ابی الحسن علی بن
عبد الله بن جامع ببستانه بالمعلی خارج الموصل سنة احدی
وستمائة ولبسها ابن جامع من ید الخضر علیه السلام فی الموضع
الذی البسه ایاها البسنیها ابن جامع علی تلک الصورة من غیر
زیادة و نقصان و نسبت دیگر وی بخضر علیه السلام میرسد بیواسطه
قال رضی الله عنه صحبت انا الخضر علیه السلام و تادبت به
واخذت عنه فی وصیة اوصانیها شفاها التسلیم لمقامات
الشیوخ و غیر ذلک و رأیت منه ثلاثة اشیاء من خرق العوائد
رأیته یمشی علی البحر و طی الارض و رأیته یصلی فی الهواء و اعظم
اسباب طعن طاعنان در وی کتاب فصوص الحکم است و پیمانا که منشا

طعن

طعن طاعنان یا تقلید و تعصب است یا عدم اطلاع بر مصطلحات وی یا غموض
معانی و حقایقی که در مصنفات خود درج کرده است و آن مقدار حقائق
و معارف که در مصنفات وی بتخصیص در فصوص و فتوحات اندراج یافته است
در هیچ کتابی یافت نمی شود و از هیچ کس از این طائفه ظاهر نشده است و این فقیر
از خدمت خواجه برهان الدین ابو نصر پارسا قدس سره استماع دارد که می گفت
که والد ما می فرمود که فصوص جان است و فتوحات دل و هر کجا که والد بزرگوار
ایشان در کتاب فصل الخطاب قال بعض کبراء العارفین گفته است مراد
بآن حضرت شیخ است قدس سره روی الشیخ مؤید الدین الجندی فی شرحه
لفصوص الحکم عن شیخه الشیخ صدر الدین القونوی قدس سره
انه روی عن الشیخ رضی الله عنه انه قال لما وصلت الی بحر الروم
من بلاد اندلس عزمت علی نفسی ان لا ارکب البحر الا بعد ان اشهد
تفاصیل احوالی الظاهرة والباطنة الوجودیة مما قدره الله
سبحانه و تعالی علی ولی و منی الی آخر عمری فتوجهت الی الله سبحانه
و تعالی بحضور تام و شهود عام و مراقبة کاملة فاشهدنی الله سبحانه
جمیع احوالی مما یجری ظاهرا و باطنا الی آخر عمری حتی صحبة ابیک
اسحاق بن محمد و صحبتک و احوالک و علومک و اذواقک و
مقاماتک و تجلیاتک و مکاشفاتک و جمیع حظوظک من الله
سبحانه و تعالی فرکبت البحر علی بصیرة و یقین و کان ما کان
و یکون من غیر اخلال و اختلال الی آخر ما فی النفحات و مخاطب کثیر الاجر

گویا در رسالہ خود در تحقیق رؤیا می فرماید ثم ان الاشراقیین ذهبوا الی ان من مواطن النفس عالم هو برزخ بین عالم الاجسام وعالم المجردات وسموه الاقلیم الثامن والمثل المعلقة وعالم الاشباح الی ان قال والصوفیة قاطبة مجمعون علی اثبات هذا العالم قال الشیخ الاکبر فی الباب الثامن من الفتوحات فی کلام له وخلق الله فی جملة عوالمها عالما علی صورتنا اذا ابصرها العارف یشاهد فیها نفسه وقد اشار الی ذلک عبد الله بن عباس رضی الله عنه فیما روی عنه من حدیث الکعبة وانها بیت واحد من اربعة عشر بیتا وان فی کل ارض من الارضین السبع خلقا مثلنا حتی ان فیهم ابن عباس مثلی وصدقت هذه الروایة عند اصحاب الکشف وکل ما فیها حی ناطق وهی باقیة لا تفنی ولا تتبدل واذا دخلها العارفون فانما یدخلون بارواحهم لا باجسامهم فیترکون کلهم فی هذه الارض الدنیا یتجردون عنها ثم قال الخاطب بعد فاصلة یسیرة قال الکاشی فی شرح الفصوص عالم المثال باصطلاح الحکماء عالم النفوس المنطبقة وهو فی الحقیقة خیال العلم انتهی فالصوفیة وافقوا الشرعیة فی اثبات هذا العالم بل عالم آخر خلافا للاشراقیة وغیرهم ممن مر ذکره قال الشیخ الاکبر فی الباب الحادی والعشرین بعد ثلثمائة باب من کتاب الفتوحات ما حاصله ان البرزخ الذی ینتقل الیه الارواح بعد المفارقة عن ابدانها غیر البرزخ الذی من الاجسام والارواح فالاول یسمی غیبیا محالا والثانی امکانیا والذی

یشاهدون الغیب الامکانی ویخبرون عن حوادثه کثیرون بخلاف الغیب المحال فان مکاشفه اقل قلیل ازین عبارت ظاہرست کہ مخاطب فخر بشیخ اکبر بلقب مینماید و استناد و احتجاج بافادات و تحقیقات او می فرماید و مولوی سلامة اللہ در معرکة الآرا گفتہ قال قطب الموحدین محیی الحق والملة والدین مولانا الشیخ الاکبر محمد بن العربی قدس الله سره وافاض علینا فتوحه ان ابراهیم علیه السلام قال لابنه انی اری فی المنام انی اذبحک والمنام حضرة الخیال فلم یعبرها الخ و مولوی صدیق حسن خان در کتاب الجنة فی الاسوة الحسنة بالسنة در ذکر مجتهدین گفتہ ومنهم الشیخ الاکبر ابن العربی فانه لم یقلد احدا الا النبی صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم وقد ذکر فی الفتوحات المذاهب الاربعة وغیرها واختار منها ما افضی الیه اجتهاده من غیر مبالاة بزید وعمرو واکابر العلماء اعتقدوا ولایته والولی الکامل لا یکون مقلدا

وجہ بست و ہفتم آنکہ علامہ ثانی عبد الوہاب شعرانی کہ از مشایخ اجازہ مخاطب حقانی و والد ماجد آن سالک مسالک عرفانی ست عبارت فتوحات در کتاب یواقیت و جواہر وارد فرمودہ چنانچہ از تصریح صدر عالم دہلوی و این عبد قاصر عبارت یواقیت و جواہر را مع عبارت سابق و لاحق کہ از آن سیاق نقل او و تصدیق و تحقیق او این عبارت را و ایقان و اذعان و اعتقاد و ایمان بآن بوضوح تمام ظاہر شود وارد می نمایم پس بدانکہ در یواقیت جواہر گفتہ فان قلت فما معنی قولهم انه صلی الله علیه وسلم اول خلق الله

هل المراد به خلق مخصوص او المراد به الخلق علی الاطلاق فالجواب کما قاله الشیخ فی الباب السادس ان المراد به خلق مخصوص وذلك ان اول ما خلق الله الهبا واول ما ظهر فیه حقیقة محمد صلی الله علیه وسلم قبل سائر الحقائق وایضاح ذلك ان الله تبارك وتعالی لما اراد بدا ظهور العالم علی حد ما سبق فی علمه انفعل العالم من تلك الارادة المقدسة بضرب من تجلیات التنزیه الی الحقیقة الکلیة فحدث الهباء وهو بمنزلة طرح البناء الجص لیفتح فیه من الاشکال والصور ما شاء وهذا هو اول موجود فی العالم ثم انه تعالی تجلی بنوره الی ذلك الهباء والعالم کله فیه بالقوة فقبل منه کل شیء فی ذلك الهباء علی حسب قربه من النور کقبول زوایا البیت نور السراج فعلی حسب قربه من ذلك النور یشتد ضوءه وقبوله ولم یکن احد اقرب الیه من حقیقة محمد صلی الله علیه وسلم فکان اقرب قبولا من جمیع ما فی ذلك الهباء فکان صلی الله علیه وسلم مبدا ظهور العالم واول موجود وقال الشیخ محیی الدین وکان اقرب الناس الیه فی ذلك الهباء علی بن ابی طالب الجامع لاسرار الانبیاء اجمعین انتهی وبعد چند سطر گفته فعلم کما قاله الشیخ محیی الدین فی الفتوحات ان مستمد جمیع الانبیاء والمرسلین من روح محمد صلی الله علیه وسلم اذ هو قطب الاقطاب کما یاتی بسطه فی مبحث کونه خاتم النبیین فهو ممد لجمیع الناس اولا واخرا فهو ممد کل نبی وولی سابق علی ظهوره حال کونه فی الغیب

شعرانی در یواقیت هم در بیان ایراد از فتوحات اقربیت جناب امیر المومنین علیه السلام بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در عالم هبا و عبارت از عالم نور است و بودن آنحضرت جامع جمیع اسرار انبیا و مرسلین نقل کرده

وممد ایضا الکل ولی لاحق به فیوصله بذلك الامداد الی مرتبة کماله فی حال کونه موجودا فی عالم الشهادة وفی حال کونه منتقلا الی الغیب الذی هو البرزخ والدار الاخرة فان انوار رسالته صلی الله علیه وسلم غیر منقطعة عن العالم من المتقدمین والمتاخرین هر چند در نسخ حاضره یواقیت لفظ امام العالم قبل لفظ الجامع لاسرار الانبیاء اجمعین یافت نشده لکن در انسنی که صدر عالم آنرا حواله بیواقیت فرموده پس اسقاط آن از نسخ حاضره از جور ارباب زیغ و عصبیت خاسرات و قطع نظر ازان قدریکه در نسخ حاضره یافت شد برای تبکیت و افحام الد الخصام بعنایت منعم مفضال کافیست چه ازان ظاهرست که جناب امیر المومنین علیه السلام اقرب ناس بسوی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در عالم نور بوده و نیز آنحضرت جامع اسرار جمیع انبیا علیهم السلام است و این هر دو امر برای اثبات افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام و ابطال تقدم و تحکم اغیار بر آنحضرت وافی و ظاهرست که شعرانی این عبارت در جواب سوال مقدر فرموده و آن دلالت صریحه دارد بر آنکه شعرانی این عبارت را تصدیق میکند و از عان و ایقان بان بسبب مزید انصاف و عرفان داده و هرگز کلامی و بحثی دران میان نیاورده و شعرانی بر محض ایراد آن بجواب سوال مقدر اکتفا نکرده برای اظهار نهایت تسلیم و تصدیق و اقصای اثبات و تحقیق ارشاد کرده فعلم کما قاله الشیخ الخ و ازین تفریع منیع صراحة ظاهرست که مدلول افاده ابن العربی آنست که استمداد جمیع انبیا و مرسلین اندرج

جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم است که آنحضرت قطب الاقطاب است پس آنحضرت
ممد جمیع ناس است اولا و آخرا پس آنحضرت ممد هر نبی و ولی سابق و لاحق است و امداد
رسالت آنحضرت از متقدمین و متاخرین عالم منقطع نیست و چون حسب دلالت
قطعیه حدیث نور نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام با نور جناب رسالتماب صلی الله
علیه وآله وسلم متحد بود و انفصال آن حیانه و انقسام و افراد تا زمان ابی طالب نداشته
قطعا و حتما ثابت شد که استمداد جمیع انبیا و مرسلین از روح مبارک آنحضرت هم بوده
و آنجناب هم مثل جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم ممد جمیع اولین و آخرین
و ممد هر نبی و ولی سابق و لاحق بوده و انوار وصایت و ولایت آنحضرت از متقدمین
و متاخرین عالم منقطع نیست و قطع نظر از حدیث نور هرگاه اقربیت جناب
امیر المؤمنین علیه السلام در عالم نور از عبارت ابن العربی که شعرانی اهتمام بلیغ
در اثبات و تحقیق و تصدیق آن دارد ثابت و محقق شد همین قدر کفایت میکند
برای ثبوت این مراتب رفیعه و مناصب منیعه برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام
چه هرگاه اقربیت جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم در عالم نور مثبت این
فضائل جلیله برای جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم گردید لابد اقربیت جناب
امیر المؤمنین علیه السلام کسبو جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم مثبت این
فضائل جمیله برای آنحضرت هم بعد جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم خواهد بود
و نیز ظاهر است که جامع بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام اسرار جمیع انبیا را
که شعرانی درین عبارت مصدقه خود نقل کرده برای اثبات افضلیت جناب
امیر المؤمنین علیه السلام و ابطال تقدم متغلبین عالی مقام کافی است

که حق

که عقل هیچ عاقلی قبول نمیکند که با وجود کسی که جامع اسرار جمیع انبیا و مرسلین و
حاوی تمام علوم و حکم و مخدوم جبرئیل امین باشد آن نفس نفیس بلکه جوهر فرد ثمین
تابع و محکوم و مطیع کسانی باشد که در مسائل سهله عاجز و حیران و در ادراک احکام
واضحه پریشان و سرگردان بوده‌اند و دریوزه گری و استمداد از فلان و بهمان شیوه
و دیدن ایشان بوده و خود رجوع بآنحضرت در مشکلات و تمسک بذیل لطف
و عنایت آنجناب در معضلات میکردند و باید دانست که شعرانی بعد نقل عبارت
فتوحات و قبل قول خود و فعله کما قاله الشیخ یک حرکت مذبوحی آغاز نهاده یعنی
معاذ الله برای تنقیص فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام و اظهار عدم اختصاص
آنحضرت بفضیلت جامعیت اسرار جمیع انبیا علیهم السلام این خرافت بر زبان
آورده و قول الشیخ فی علی رضی الله عنه جامع لاسرار الانبیاء قد
نقل ایضا عن الخضر علیه السلام فی حق الشیخ ابی مدین التلمسانی
فقال فیه حین سئل عنه جامع اسرار المرسلین لا اعلم احدا فی
عصره هذا اجمع لاسرار المرسلین منه و نیز ظاهر است که اگر صدور این قول
از حضرت خضر علیه السلام در حق تلمسانی مقبول هم شود قدحی در ثبوت فضیلت
جناب امیر المؤمنین علیه السلام نمیکند زیرا که غرض اثبات افضلیت آنحضرت از
ثلاثه است و چون عدم جامعیت ثلثه اسرار جمیع انبیا را از احکام باطله مختلفه
و فتاوای فاسده مختله و درماندگی و تحیر و تردد و تحیر ایشان قطعا
و حتما ظاهر است لهذا جناب امیر المؤمنین علیه السلام که جامع اسرار جمیع انبیا
علیهم السلام است حسب افاده ابن العربی که شعرانی تصدیق آن بوجوه عدیده

ظاهر میکند افضل از ثلثه باشد قطعاً و حتماً و اگر تلمسانی هم بفرض غیر واقع جامع اسرار
مرسلین باشد غایتش اینست که از ثلثه افضل خواهد بود و این ضرری بافضلیت جناب
امیر المومنین علیه السلام از ثلثه نمیرساند بلکه انحطاط رتبه ثلثه باقصای اتب میرساند
که ثلثه جائی بمرتبه تلمسانی نرسیده اند که تلمسانی جامع اسرار مرسلین ربانی بوده و ایشان
مبتلای عجز و سرگردانی و حاکم و مفتی بهواجس نفسانی و وساوس ظلمانی و نیز ظاهرست
که تصدیق این نقل خرافت نشان در حق شیخ تلمسان برای اهل حق و ایقان لازم نیست
و شعرانی آنرا بلا سند نقل کرده و نقل بی سند حسب افاده خود مخاطب شتر بیمهارست
پس هرگز معارضه افاده ابن العربی در حق جناب امیر المومنین علیه السلام نمیکند
و هرگز اثبات مساوات تلمسانی با وصی رسول یزدانی درین صفت محکمة المبانی
فخیمة المعانی نماید با آنکه فقره لا اعلم احداً فی عصری هذا اجمع لاسرار المرسلین منه
دلالت دارد بر آنکه مراد اثبات جامعیت بنسبت اهل عصر تلمسانیست نه اثبات
جامعیت مطلقه و در حق جناب امیر المومنین علیه السلام جامعیت جمیع اسرار
انبیا علی الاطلاق بلا قید عصر مخصوص ثابتست بلکه بقرینه اقربیت آنحضرت
در عالم هبا ظاهرست حتماً و جزماً که جامعیت اسرار جمیع انبیا برای آنحضرت
قبل خلق انبیا علیهم السلام حاصل بود فاین هذا من ذاک واین السماک
من السماک وابن التلمسانی من وصی النبی المخصوص بخطاب لولاک فالله الموفق
للتمییز والادراک وهو المنقذ من موجبات الردی والهلاک بالجمله
قطعاً و حتماً علامه شعرانی اقربیت جناب امیر المومنین علیه السلام در عالم هبا
بسوی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت نموده تکذیب و تخجیل متعصبین

در ابطال

در ابطال حدیث نور بابلغ وجوه فرموده و هم جامعیت آنحضرت برای اسرار
جمیع انبیا علیهم السلام محقق نموده فضیلت آنحضرت را کالشمس فی رابعة النهار
هویدا و آشکار ساخته و این هر دو امر برای قمع و قلع و دفع و رفع مجازفات
مخالف و کابرین بالنهام المعزولین عن السمع کافی و وافیست ولله الحمد علی ذلک
و فضائل زاهره عجیبه و محاسن فاخره مطربه و محامد باهره رائقه و مناقب مشرقه
علامه شعرانی بر متتبعین ظاهر و واضحست عبدالله بن حجازی الشهیر بالشرقاوی
در کتاب تحفه بهیه فی طبقات الشافعیه که آنرا در سنه ۱۲۲۱ احدی و عشرین بعد
المائتین و الالف تصنیف کرده و نسخه آن در حرم مدینه منوره فقیر دیده و تراجم
عدیده از آن برچیده م گفته الشیخ الامام العالم العامل الفقیه العارف
بالله تعالی والدال علیه عبدالوهاب الشعرانی بن احمد بن علی بن
احمد بن محمد المنتهی نسبه الی محمد بن الحنفیة رضی الله عنه کان اماماً
فی العلوم الشرعیة وغیرها اخذ العلوم عن مشایخ عصره کالشیخ
السیوطی وشیخ الاسلام زکریا الانصاری وغیرهما من علماء الظاهر
واخذ عن الشیخ محمد الشناوی والشیخ علی الخواص وغیرهما من علماء
الباطن وسلک طریق التصوف بعد تضلّعه من العلوم الشرعیة
والانتهاء ولد ببلدة ساقیة ابی شعرة من اعمال المنوفیة ودخل
مصر سنة احدی عشرة وتسعمائة وله من العمر اثنتا عشرة سنة
واقام بجامع ابی العباس الغمری وشرع فی تحصیل العلم والاجتماع بالعلماء
والصلحاء فاجتمع علی نیف ومائة شیخ من اکابر العلماء والعارفین

علامه شعرانی از تحفه بهیة فی طبقات الشافعیه تصنیف عبدالله شرقاوی

بمصر وقراءها وله مصنفات کثیرة نحو سبعین تصنیفا ومناقبه
شهیرة وکراماته ظاهرة توفی رضی الله عنه یوم الاثنین من شهر
جمادی الاولی سنة ثلث وسبعین وتسعمائة ومحمد بن عبد الباقی
در صدر شرح مواهب بعد کلامی گفته هذا وجامعه الحقیر الفانی محمد بن
عبد الباقی الزرقانی قد اخذ الکتاب روایة ودرایة عن علامة الدنیا
الآخذ من بحار التحقیق بالغایتین القصوی والدنیا الاصولی النحوی
النظار الفقیه النحریر الجهبذ الفهامة النبیه الشیخ علی الشبراملسی
شیخ الاسلام فسح الله له وادام به نفع الانام وکرر بحمد الله اصغی لی
وسمع ما اقول وکتب انقالی وحشی من احضاره ما اداه من النقول
اذا رای ملالی ولم ازل عنده من نعم الله بالمحل الارفع العالی
والله یعلم انی لم اقل ذلک للفخر وای فخر لمن لا یعلم ما حاله فی القبول
امتثالا للامر بالتحدث بالنعمة کشف الله عنا کل غمة وحق روایته
عن شیخ الاسلام احمد بن خلیل السبکی اجازة عن السید یوسف الارمیونی
عن المولف وعن البرهان ابراهیم اللقانی عن العارفین محمد بن البنوفری
وابن الترجمان عن العارف الشعرانی عن مؤلفها وابو محمد عیسی بن محمد الثعالبی
المالکی در مقالید الاسانید گفته وصحبت المذکور اول الترجمة وهو
الشیخ علی بن محمد بن عبد الرحمن الاجهوری وعادت علی برکة صحبته
وهو صحب القاضی بدر الدین محمد بن یحیی بن عمر القرافی آخر قضاة المالکیة
بمصر والشیخ العارف بالله تعالی الواعظ المتکلم علی القلوب ابا عبد الله

مع شعرانی از صدر شرح مواهب زرقانی

محمد بن ترجمان الحنفی وهما صحبا الولی العارف بالله صاحب التصانیف
السائرة ابا محمد عبد الوهاب الشعراوی وهو صحب شیخ الاسلام
ابا یحیی بدر الدین زکریا بن محمد الانصاری وهو صحب الشیخ الامام
الحافظ المقری ابا نعیم زین الدین رضوان بن محمد العقبی وهو
شیخ الاسلام واستاد القراء شمس الدین ابا الخیر محمد بن محمد بن محمد
بن الجزری وهو صحب الشیخ الامام الورع صلاح الدین ابا عبد الله
محمد بن احمد بن ابراهیم بن ابی عمر بن قدامة المقدسی الحنبلی الخ
ونور الدین حلبی در انسان العیون گفته قال الشیخ عبد الوهاب الشعرانی
رضی الله تعالی عنه ومن فوائد الرهبان انهم لا یدخرون قوت الغد
ولا یکنزون فضة ولا ذهبا قال ورایت شخصا قال لراهب انظر
الی هذا الدینار هو من ضرب ای الملوک فلم یرض وقال النظر
الی الدنیا منهی عنه عندنا قال ورایت الرهبان مرة وهم یسحبون
شخصا ویخرجونه من الکنیسة ویقولون له اتلفت علینا
الرهبان فسالت عن ذلک فقالوا راوه علی عاتقه نصف درهم یوما
فقلت لهم ربط الدرهم مذموم فقالوا عندنا وعند نبیکم هذا
کلامه وتاج الدین دهان در کفایة المتطلع گفته طبقات الصوفیة للعالم
الربانی سیدی الشیخ عبد الوهاب بن علی الشعرانی اخبر بها یعنی
الشیخ حسن العجیمی عن جماعة منهم الشیخ محمد بن علاء الدین
البابلی عن الشیخ احمد بن جمیل الکلبی عن مولفها العارف بالله تعالی

مع شعرانی از مقالید الاسانید ابو محمد عیسی مغربی

مع شعرانی از انسان العیون نور الدین حلبی

مع شعرانی از کفایة المتطلع تاج الدین دهان

والدالّ علیہ سیّدی الشیخ عبد الوهّاب بن علی الشعرانی فذکرھا
وشیخ احمد قشاشی در سمط مجید گفتہ اخبرنی شیخنا ابو المواھب احمد بن علی
قدس سرّہ عن والدہ سیدی علی عن الامام عبد الوھاب الشعرانی
عن الحافظ جلال الدین السیوطی رحمہ اللہ انہ قال فی جزیۃ التادیبات
بعد تمہید الخ وشیخ احمد کمشخانوی خالدی در جامع الاصول گفتہ قال العارف
عبد الوھّاب الشعرانی فی المدارج اعلم ایھا الطالب المرید من لم یعلم
اٰباءہ واجدادہ فی الطریق فھو اعمی وربما انتسب الی غیر ابیہ فیدخل
فی قولہ صلّی اللہ علیہ وسلم لعن اللہ من انتسب الی غیر ابیہ قال
سیّدی عمر بن الفارض نسب اقرب فی شرع الھوی بیننا من نسب
من ابوی وذلک لان الرّوح الصق بک من حقیقتک فابو الروح
یلیک وابو الجسم بعدہ فکان بذلک احق ان تنسب الیہ دون ابی الجسم
وقد درج السلف الصّالح کلھم علی تعلیم المریدین اداب اٰبائھم
ومعرفۃ انسابھم واجمعوا کلھم علی انّ من لم یصح لہ نسب القوم
فھو لقیط فی الطریق لا اب لہ ولا یجوز لہ التصدّر والجلوس للارشاد
المریدین الا بعد اخذہ اداب الطریق من شیخ کامل مجمع علی جلالتہ
وخبرتہ بالطریق ثم یوذن لہ صریحا بان یرشد ویلقن ویلبس
الخرقۃ علی شروط ما کان علیہ السلف رضی اللہ عنھم اجمعین
و محمد عابد بن احمد علی السندی در حصر الشارد گفتہ واما کتاب الیواقیت
والجواھر فی عقیدۃ الاکابر للشیخ عبد الوھاب الشعرانی فارویہ عن

مع شعرانی از سمط مجید قشاشی

مع شعرانی از جامع الاصول الاولیاء کمشخانوی

مع شعرانی از حصر الشارد محمد عابد سندی

عمی الشیخ محمد حسین بن محمد مراد الانصاری عن ابیہ عن الشیخ
محمد الھاشم بن عبد الغفور السندی عن الشیخ عبد القادر الصدیقی
عن الشیخ حسن العجیمی عن الشیخ احمد القشاشی عن الشیخ احمد الشناوی
عن مؤلفہ ونیز در حصر الشارد گفتہ واما تنبیہ المغترین للشیخ عبد الوھاب
الشعرانی فارویہ عن عمی الشیخ محمد حسین الانصاری عن الشیخ ابی
الحسن بن محمد صادق السندی عن الشیخ محمد حیات السندی عن الشیخ
عبد اللہ بن سالم البصری عن الشیخ محمد بن علاء الدین البابلی انا
محمد حجازی الواعظ عن مؤلّفہ الشیخ عبد الوھاب الشعرانی ح
وارویہ عن امام المحققین السیّد عبد الرحمن بن سلیمان
ابقاہ اللہ تعالی عن الشیخ امر اللہ المزجاجی عن محمد بن احمد عقیلۃ
عن الشیخ ابراھیم بن حسن الکردی عن الشیخ احمد القشاشی عن
احمد الشناوی عن ابیہ الشیخ علی الشناوی عن الشیخ عبد الوھاب
الشعرانی ح ونیز در حصر الشارد گفتہ مسلسل آخر کذلک ارویہ
عن الشیخ محمد حسین بن محمّد مراد الانصاری السندی الصوفی
قال اخبرنی والدی الشیخ محمد مراد بن یعقوب الصوفی قال انا
الشیخ محمد ھاشم السندی الصوفیّ انا الشیخ عبد القادر مفتی
مکۃ الصّدیقی الصوفیّ انا الشیخ محمد القشاشی الصوفی عن ابی
المواھب احمد بن علی الشناوی الصوفی عن والدہ نور الدّین علی
بن عبد القدوس الصوفی عن الشیخ عبد الوھاب الشعرانی وتر

در حصر الشارد گفتہ والشيخ احمد القشاشي قال والبسني ايضا العارف
بالله تعالى ابو المواهب احمد بن علي الشناوي قال البسني الشيخ عبد القدوس
قال البسني الشيخ عبد الوهاب الشعراني قال البسني جلال الدين
ابو عبد الرحمن السيوطي قال البسني الشيخ كمال الدين محمد بن محمد المعروف
بابن الامام الكاملية قال البسني الشمس محمد بن محمد الجزري قال
البسني الزين عمر بن الحسين المراغي قال البسني الفراء احمد بن ابراهيم
الفاروقي قال البسني الامام محيي الدين محمد بن علي بن العربي
قال البسني جمال الدين يونس بن يحيى بن ابي البركات الهاشمي
العباسي قال البسني شيخ الوقت القطب عبد القادر الجيلاني بسنده
المتقدم و محمد معین بن محمد امین در دراسات اللبیب گفتہ قال امام
الحنفية بل قطب الصوفية الواصل الى عين الشريعة التي
يغترف منها الائمة المجتهدون الامام الشعراوي في الميزان
فان قلت فما اصنع بالاحاديث التي صحت بعد موت امامي
ولم ياخذ بها قلت فالجواب ينبغي لك ان تعمل بها فان امامك
لو ظفر بها وصحت عنده لربما كان امرك بها فان الائمة
اسرى كلهم في يد الشريعة ومن فعل ذلك فقد حاز
الخير بكلتي يديه الخ و شاہ ولی اللہ در رسالہ انتباہ فی سلاسل
اولیاء اللہ در بیان ارتباط خود بسلسلہ قادریہ گفتہ و این فقیر را ارتباط
از جہت خرقہ با شیخ ابو طاہر محمد بن ابراہیم الکردی واقع ست وقد

لبسہا

مدح بلیغ شعرانی از در دراسات اللبیب محمد معین

بودن شعرانی از مشایخ طریقت شاہ ولی اللہ در رسالہ انتباہ تصنیف او

وقد لبسها من ابيه وقد لبسها ابوه من يد شيخه الامام احمد القشاشي
وله في الخرقة القادرية طرق منها انه لبسها من يد شيخه الشيخ
احمد الشناوي بلباسه لها من يد ابيه عبد القدوس بلباسه
لها من يد الشيخ عبد الوهاب الشعراوي بلباسه لها من يد
الحافظ جلال الدين السيوطي في روضة مصر بلباسه لها من
يد الشيخ كمال الدين محمد المعروف بابن الكاملية تجاه الكعبة المشرفة
بلباسه لها من شمس الدين محمد بن محمد الجزري الخ و نیز ولی اللہ در رسالہ
مسلسلات گفتہ حديث المصافحة من مسند الجن رويناه من
طريقين صافحت ابا طاهر صافح الشيخ احمد القشاشي صافح
احمد الشناوي صافح اباه علي بن عبد القدوس صافح الشيخ
عبد الوهاب الشعراوي قال في كتاب لطائف المنن صافحني الشيخ
ابراهيم القيرواني صافح الشريف المناوي بمكة وهو صافح
بعض الجن الذين صافحهم رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال الشعراوي فبيني وبين رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة
رجال و خود مخاطب رسالہ اصول حدیث گفتہ آخرا حضرت والد ماجد
در مدینہ منورہ و در مکہ معظمہ از اجلہ مشایخ حرمین اہل علم باستیعاب
و استقصا اخذ کردہ اند و بیشتر استفادہ ایشان از جناب شیخ ابو طاہر مدنی
قدس سرہ بود کہ یگانہ عصر خود بودند و درین باب رحمة الله عليه وعلى اسلافه
و مشایخہ واز حسن اتفاقات آنکہ شیخ ابو طاہر قدس سرہ سند مسلسل دارند

بودن شعرانی از مشایخ طریقت شاہ ولی اللہ در رسالہ مسلسلات تصنیف او

بصوفیان و عرفا تا شیخ زین الدین زکریا انصاری و هو انه اخذ عن ابیه
الشیخ ابراهیم الکردی و هو عن الشیخ احمد القشاشی و هو عن الشیخ
احمد الشناوی و هو عن والده الشیخ عبد القدوس الشناوی و ایضاً
عن الشیخ محمد بن الحسن البکری و ایضاً عن الشیخ محمد بن احمد الرملی و ایضاً
عن الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد و هؤلاء کلهم من اجلة
المشایخ العارفین بالله والشیخ عبد القدوس عن الشیخ ابن حجر
المکی و عن الشیخ عبد الوهاب الشعراوی و هما عن شیخ الاسلام
زین الدین زکریا الانصاری والشیخ محمد بن البکری عن والده العارف
بالله ابی الحسن البکری فهو عن الشیخ زین الدین زکریا و کذلک الشیخ
محمد الرملی عن والده و عن الزین زکریا و اما الشیخ عبد الرحمن
بن عبد القادر بن فهد فعن عمه جار الله بن فهد عن الشیخ جلال
الدین السیوطی و اکابر علمای اهلسنت از حنفیه و شافعیه و حنبلیه که از معاصرین شعرانی
بودند نهایت مدح و اطرا و کمال ستایش و ثنا کتاب یواقیت و جواهر را ادا
نموده اند شهاب الدین حنفی تصریح نموده که من خلقی کثیر را از اهل طریق دیدم
لیکن هیچکس گرد معانی این مولف نگردیده و بر هر مسلم حسن اعتقاد و ترک
تعصب واجب است و شهاب الدین رملی الشافعی گفته که این کتابیست که فضیلت
آنرا انکار نتوان کرد و هیچکس اختلاف نمیکند درینکه مثل آن تصنیف نشده
و شهاب الدین عمیره شافعی بعد مدح این کتاب گفته که من گمان ندارم
که درین زمانه مثل این تالیف عظیم الشان ظهور و بروز خواهد گرفت

بودن شیخ عبد الوهاب شعرانی از مشایخ والد ماجد مخاطب از رسالهٔ اصول حدیث خود مخاطب

کمال مدح و ثنای معاصرین شعرانی بر کتاب او یواقیت و جواهر

خدای تعالی مصنفش را جزای خیر از ملت حضرت خیر الانام دهد و ما را ببرکاتش
منتفع گرداند و در زمرهٔ او محشور سازد و شیخ الاسلام فتوحی حنبلی گفته که در معانی
این کتاب قدح نمیکند مگر دشمن مرتاب یا جاحد کذاب و شیخ محمد برهتوشی حنفی
هم مبالغه و اغراق در مدح این کتاب بعبارت بلیغه نموده و شیخ محمد کوفی اشعار
لطیفه در نهایت مدح آن گفته و جواهر زواهر مثقب بیان سفته حالا عبارات
این علما که جلالت قدرشان بر ناظر لواقح الانوار مخفی نیست باید شنید در آخر
کتاب یواقیت در نسخهٔ عتیقه مذکور است یقول مؤلفه عفا الله عنه قد
کتب علی مسودة هذا الکتاب جماعة من مشایخ الاسلام بمصر
و اجازوه و مدحوه و من جملة ما کتبه الشیخ شهاب الدین بن
الشلبی الحنفی فی مدح مولفه قد اجتمعنا علی خلق کثیر من اهل
الطریق فلم نر احداً منهم حام حول معانی هذا المولف و انه یجب
علی کل مسلم حسن الاعتقاد و ترک التعصب و الانتقاد و نعوذ بالله
من حصول حسد یسد باب الانصاف و یمنع من الاعتراف بجمیل الاوصاف
و ما احسن ما قال بعضهم و من البلیة عذل من لا یرعوی من جهله
و خطاب من لا یفهم و مما کتبه شیخ الاسلام الفتوحی الحنبلی لا یقدح
فی معانی هذا الکتاب الا معاند مرتاب او جاحد کذاب کما لا یسعی فی
تخطئة مولفه الاکل حائر عن علم الکتاب حائد عن طریق الصواب
کما ینکر فضل مولفه الاکل غبی حسود او جاحد معاند جحود او
زائغ عن السنة مارق و لاجماع ائمتها خارق انتهی و من جملة

ما قال شیخنا شهاب الدین الرملی الشافعی بعد کلام طویل وبالجملة
فهو کتاب لا ینکر فضله ولا یختلف اثنان بانه ما صنف مثله انتهی
ومن جملة ما قاله الشیخ شهاب الدین عمیرة الشافعی بعد مدح
الکتاب وما کنا نظن ان الله تعالی یبرز فی هذا الزمان مثل هذا
التالیف العظیم الشان فجزاه الله عن الملة المحمدیة خیرا ونفعنا
ببرکاته وحشرنا فی زمرته ونیز در آخر نسخه دیگر مرقوم ست ومن جملة
ما قاله الشیخ محمد البرهمتوشی ونقلته من خطه علی نسخة المؤلف
بسم الله الرحمن الرحیم وصلی الله علی سیدنا محمد خاتم النبیین
وعلی آله واصحابه اجمعین الحمد لله الذی بذکره تتم الصالحات
وبتوفیقه تنال الدرجات والصلوة والسلام علی سید السادات
ومعدن الکرامات وعلی آله واصحابه والتابعین لهم باحسان
الی انقراض الساعات وبعد فقد وقف العبد الفقیر الی الله تعالی
محمد بن محمد البرهمتوشی الحنفی علی الیواقیت والجواهر فی عقائد
الاکابر لسیدنا ومولانا الامام العالم العلامة المحقق المدقق
الفهامة خاتمة المحققین وارث علوم الانبیاء والمرسلین
شیخ الحقیقة والشریعة معدن السلوک والطریقة من توجه الله
تاج العرفان فی دفعه علی اهل هذه الازمان مولانا الشیخ
عبد الوهاب ادام الله النفع به للانام وابقاه الله تعالی لنفع
العباد مدی الایام وحرسه بعینه التی لا تنام فاذا هو کتاب

جل مقداره

جل مقداره ولمعت اسراره وسحت من سحب الفضل امطاره وفاحت
فی ریاض التحقیق ازهاره ولاحت فی سماء التدقیق شموسه واقماره
وشادت فی غیاض الارشاد بلغات الحق اطیاره فاشرقت علی صفحات
القلوب بالیقین انواره فاسال الله الکریم ان یمن علی العباد بطول
حیاته والمسئول من فضله واحسانه وصدقاته ان لا یخلی العبد
من نظره ودعواته وان یمتعنا بطول بقائه وحیاته قال ذلک
وکتبه العبد الفقیر الضعیف محمد بن محمد البرهمتوشی الحنفی
حامدا لله ومصلیا بتاریخ سابع عشر محرم الحرام سنة ستین
وتسعمائة احسن الله عاقبتها ودر آخر نسخه علی اکبر موجود که مذکور ست
وقد انشد الشیخ العلامة الشیخ محمد الکومی یمدح هذا الکتاب
یواقیت علم فی عقود عقائد ٭ کأن اصاغ معناها ففیها جواهر
وما هی الا وهبة الله الذی ٭ حباه قدیما فهی عنه مآثر
هو العبد للوهاب ترجمانه ٭ بعلم له فی الغرب والشرق سائر
یحق لمحیی الدین احیاء علومه ٭ وناصره نعم الولی وناصر
فیا ربنا اوفر جزاء لسعیه ٭ فمنه بدا علم عظیم ووافر
ومن حاز شیئا من نفائس کتبه ٭ له الله معط مابرو ومجابر
وناظمه الکومی یدعی محمدا ٭ علیه من الله الکریم ستائر
ودر آخر نسخه یواقیت که در مصر در سنه ۱۲۷۷ مطبوع شده این تقریظات باین
ترتیب مذکور ست وقد انشد العالم العلامة الشیخ محمد الکومی یمدح هذا الکتاب

یواقیت حلو فی عقود عقائد * کذا صاغ معناها ففیها جواهر * وما هی الا
وهبة الله التی * حباه قدیما فهی عنه مآثر * هو العبد للوهاب فرد زمانه
بعلم له فی الشرق والغرب سائر * یحق لمحیی الدین احیا علومه * وناصره لا نعم الکون
وناصر * فیا ربنا اوفر جزاء لسعیه * فمنه بدا علم عظیم ووافر * ومن حاز شیئا
من نفائس کتبه * له الله یعطی ما یروم وجابر * وناظمه الکومی ینادی محمدا * علیه
من الله الکریم ستائر * وانشد الشیخ احمد البوصیری ــه لقد جمع الرحمن عبد الوهاب
من الخیر والاحسان هدیا مفصلا * طلا وجلا کل التفاصیل اجملت * فما احسن
التفصیل اذ جاء مجملا * بعینی رایت البدر فی سطرها التقی * فقل رحم الرحمن عبدا تفضلا
وجد بخط مؤلفه یقول مؤلفه عفا الله عنه قد کتب علی مسودة هذا الکتاب
جماعة من مشایخ الاسلام بمصر واجازوه ومدحوه ومن جمله ما کتبه الشیخ
شهاب الدین ابن الشلبی الحنفی فی مدح مؤلفه قد اجتمعنا علی خلق کثیر من اهل
الطریق فلم نر احدا منهم حام حول معانی هذا المؤلف وانه یجب علی کل مسلم حسن
الاعتقاد فیه وترک التعصب والانتقاد ونعوذ بالله من حصول حسد یسد باب الانصاف
ویمنع من الاعتراف بجمیل الاوصاف وما احسن ما قال بعضهم ومن البلیة
عذل من لا یرعوی * عن جهله وخطاب من لا یفهم * انتهی ومن جملة ما کتبه شیخ الاسلام
الفتوحی الحنبلی رضی الله عنه لا یقدح فی معانی هذا الکتاب الا معاند مرتاب
وجاحد کذاب کما لا یسعی فی تخطئة مؤلفه الا کل حاد عن علم الکتاب حائد
عن طریق الصواب وکما لا تنکر فضل مؤلفه الا کل غبی حسود وجاهل
معاند جحود او زائغ عن السنة مارق وللاجماع ائمتنا خارق انتهی

ومن جملة ما قاله شیخنا الشیخ شهاب الدین الرملی الشافعی رضی الله
عنه بعد کلام طویل وبالجملة فهو کتاب لا ینکر فضله ولا یختلف
اثنان بانه ما ضبط مثله انتهی ومن جملة ما قاله الشیخ شهاب الدین
عمیرة الشافعی رضی الله عنه بعد مدح الکتاب وما کنا نظن
ان الله تعالی یبرز فی هذا الزمان مثل هذا المؤلف العظیم الشان
فجزاه الله عن الملة المحمدیة خیرا ونفعنا ببرکاته وحشرنا
فی زمرته انتهی وکان من جملة ما قاله الشیخ ناصر الدین اللقانی
المالکی بعد مدح الکتاب ومؤلفه واعلم ان المعتزلة وغیرهم
من الفرق الاسلامیة وان ذمهم علماؤنا فلا یقدح فی حقنا نقل شیء
من مذاهبهم فی کتبنا فانهم علی کل حال معدودون من اهل القبلة
غیر محکوم بکفرهم وان اخطاؤا طریق الاستقامة التی علیها
ائمة الشریعة الا تری الی الامام الزمخشری وان جنح الی مذهب
المعتزلة کیف هو معدود من الائمة وعلماء الامة وغالب
الکتب مشحونة باقواله من غیر نکیر فکما لا یخرج المقلد فی الفروع
لامام من الائمة خطاه فی فهمه من الانتساب الی مذهبه کذلک
علماء الامة من المعتزلة وغیرهم لا تخرجهم خطاهم عن کونهم
من العلماء وقد تبع جماعة من الائمة مذاهب اهل الاعتزال
کالحلیمی وغیره ولم یقدح ذلک فی امامته لدقة منازع الفرق
وخفائها علی غالب الافهام وکذا طریق الصوفیة لا یقدح فیها

عدم فهم من ليس من أهلها انتهى ومن جملة ما قاله الشيخ محمد البرهمتوشي
ونقلته من خطه على نسخة المؤلف بسم الله الرحمن الرحيم وصلى الله
على سيدنا محمد خاتم النبيين وعلى آله وصحبه اجمعين الحمد لله الذي
بذكره تتم الصالحات وبتوفيقه تنال الدرجات والصلوة والتسليم على
سيد السادات ومعدن الكرامات وعلى آله وصحابته والتابعين
لهم باحسان الى انقراض الساعات وبعد فقد وقف العبد الفقير
الى الله تعالى محمد بن محمد البرهمتوشي الحنفي على اليواقيت والجواهر
في عقائد الاكابر لسيدنا ومولانا الامام العالم العامل العلامة
المحقق المدقق الفهامة خاتمة المحققين وارث علوم الانبياء و
المرسلين شيخ الحقيقة والشريعة معدن السلوك والطريقة
من توجه الله تاج العرفان ودفعه على اهل هذا الازمان
مولانا الشيخ عبد الوهاب ادام الله النفع به للانام وابقاه تعالى
لنفع العباد مدى الايام وحرسه بعينه التي لا تنام فاذا هو كتاب
جل مقداره ولمعت اسراره وسحت من سحب الفضل امطاره وفاحت
في رياض التحقيق ازهاره ولاحت في سماء التدقيق شموسه واقماره
وتناغت في غياض الارشاد بلغات الحق اطياره فاشرقت على صفحات
القلوب باليقين انواره فأسال الله الكريم ان يمن على العباد بطول
حياته والمسئول من فضله واحسانه وصدقاته ان لا يخلي العبد
من نظره ودعواته وان يمتعنا بطول بقائه وحياته آمين

ونیز در آخر نسخہ یواقیت کہ در مصر مطبوع شدہ این عبارت مرقوم ست
بسم الله الرحمن الرحيم يقول كثير الالحاح على ربه في جبر كسره
وانجاز اربه الفقير الى فضل الله المبين المتين احمد المرصفي الملقب
بشرف الدين حمد المن طبع يواقيت نفائس الجواهر في صفحات لخص
عباده وشكر المن اينعت ثمار فضله فجعل في كل قرن ورثة
لتاهيل نفائس عباده واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له
تنزه عن الامثال واشهد ان سيدنا محمدا عبده ورسوله
الواسطة في جزاء الاعمال صلى الله عليه وعلى آله واصحابه
ما انبعثت اشواق الاكابر الى نشر الشريعة وما يتعلق بصلاح
رعاياه ودامت احبار هذه الامة ساعية باخلاص النية
في بذل همتهم لاجلاله وتحقيق رضاه امين اما بعد فلما
كان كتاب يواقيت الجواهر من اجل المؤلفات مقدارا وارفعها
لدى الحذاق من العلماء تبيانا واسرارا كيف لا وقد راقت موارده
ورقت معانيه وقد انجزت معاهده كما هي العادة لمولفه
في جميع مولفاته فانها خصت بالقبول التهذيب الضبط وكثرة
افاداته حيث ان فضائله لا تحصى واسرار علومه لا تستقصى
وهو لذي القلب الابي مولانا العارف بالله الشيخ عبد الوهاب
الشعراني وكان من العالمين بمكانته من كان جلبا به لباس
التوفيق وشعاره بين اقرانه من العلماء التزامه بسواء الطريق

ذخيرة المحتاجين وكهف المساكين السيّد والملاذ والقدوة الاستاذ العلامة الذي طابق اسمه معناه فطاب بذلك ذكره ومسعاه ولازال بريئاً عمّا يشين من سائر المساوي مولانا الشيخ حسن العدوي الحمزاوي التزم بطبعه لعموم نفعه وقد قلدني بعد ان مضى من تصحيح بعض الافاضل ما ينوف عن ثلث كل جزء من اجزاء هذا الكتاب تتميم التصحيح فالتزمت وحسب الطاقة بذلت الهمّة واحتطت في المقابلة مع التحرّي لهذا التنقيح والا فما اجدر الانسان بالسهو والنسيان اذ لم يعصمه ويحفظه الملك المنان وما ابرّئ نفسي انني بشر اسهو واخطي ما لم يحمني قدر وان ومذ تمت محاسن طبعه وان عموم نفعه قال مورخا الحاذق الاديب والفاضل اللبيب الشيخ محمد السمالوطي طبع اليواقيت ازهته جواهره ✻ وازهرت فخر ذي لدنيا ازاهره ✻ وايتعت في الربا جناته ودنت منها القطوف وحيى الدين ناصره ✻ وطاب في الملة السمحاء منشرها ✻ وقد جرت للملا تجلو كواثره ✻ وارجت جملة الارجاء نافحه ✻ كانما عودها مسك عنا الى اخر الابيات

وجه بست وهشتم آنکه علامه شمس الدين محمد بن حمزه فناری مقتدای اهل کشف وشهود در کتاب مصباح الانس بين المعقول والمشهود شرح مفتاح غيب الجمع والوجود که نسخه عتيقه آن بعنايت مفيض الخير والجود پيش اين قاصر موجود در وصل خامس في ذكر ما يشتمل عليه اللوح من الارواح من الاصل العاشر من الفصل الاول في كيفية المرتبة الجامعة لجميع التعينات

له مصطفی بن عبد الله قسطنطينی در کشف الظنون گفته مفتاح الغيب ... للشيخ صدر الدين محمد بن اسحق القونوی ... سنه اثنتين وسبعين وستمائه ... وکان المولی شمس الدين محمد بن حمزة الفناری ... سنه اربع وثلثين وثمانمائة ... لاقرانه ... وسماه مصباح الانس بين المعقول والمشهود في شرح مفتاح غيب الجمع والوجود ... انتهی

من الباب المسمى بباب كشف السر الكلي وايضاح الامر الاصلي بعد بحثي طويل گفته اقول كانّه هو المراد بالهباء الذي قال في الفتوحات بدء الخلق الهباء واوّل موجود فيه الحقيقة المحمدية وقال فيه ايضاً لما اراد الله بدء العالم على حد ما علمه انفعل عن تلك الارادة المقدّسة بضرب تجلّ من تجليات التنزيه الى الحقيقة الكلية التي انفعل عنها حقيقة تسمّى الهباء وهو اوّل موجود في العالم وقد ذكره علي بن ابي طالب وسهل بن عبد الله وغيرهما من اهل التحقيق ثم تجلى سبحانه بنوره الى ذلك الهباء فقبل منه كل شيء على حسب استعداده فلم يكن اقرب اليه قبولاً الا الحقيقة المحمدية المسمّاة بالعقل الاوّل فكان سيّد العالم باسره واوّل ظاهر في الوجود واقرب الناس اليه علي بن ابي طالب وسائر الانبياء ثم كلامه واقول وهذا غير الهباء الذي قال في الفتوحات بعد وريقات لمّا خلق القلم واللوح وسماهما العقل والروح واعطى الروح صفتين علمه وعمله وجعل العقل لهما معلّماً خلق جوهراً دون النفس الذي هو الروح المذكور سماه الهباء قال الله تعالى فكانت هباءً منبثاً انتهى

اقول پوشیده نماند که در نسخه حاضره مصباح الانس بعد فقره واقرب الناس اليه علي بن ابي طالب لفظ سائر الانبياء مذکور نیست وفقره امام العالم باسره الجامع لاسرار الانبياء اجمعين ساقط است پس فناری را تاب یارای نقل کلام فتوحات موافق اصل

نقل فناری عبارت فتوحات که متضمن اقربیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در عالم هبا

دست نداده ناچار باب تبدیل و تغییر و حذف و تحریف کشاده و بزعم خود داد حمایت
اسلاف نا انصاف داده یعنی لفظ امام العالم باسره حذف نموده و بجای لفظ
الجامع لاسرار الانبیاء اجمعین لفظ وسائر الانبیاء تراشیده و آنرا
معطوف بر لفظ علی ابن ابی طالب گردانیده و مع ذلک کله اقربیت
جناب امیر المؤمنین علیه السلام در عالم نور بسوی جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم بلا شبهه فناری از فتوحات نقل کرده و تسلیم و تصدیق آن
از کلامش ظاهر و واضح است آن برای تکذیب و توهین و تهجین و تخجیل ابن الجوزی
و این بوزینهان کابلی و بانی پتی و مخاطب نبیل و اثبات افضلیت و احقیت
جناب امیر المؤمنین علیه السلام و بطلان تقدم و تحکم ارباب تهور و تحکم کافی
و وافی است و بالفرض اگر لفظ وسائر الانبیاء بعد لفظ علی بن ابی طالب
در فتوحات باشد باز هم بسبب تقدم ذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت می شود
که اقربیت آنحضرت زیاده از اقربیت سائر انبیا علیهم السلام بوده و فیه من
مزید التعظیم و التبجیل ما یشفی العلیل و یروی الغلیل و الله یهدی
من یشاء الی سواء السبیل و هو الصائن من وساوس اهل الازلال
والتضلیل و از ابتدای خلقت حضرت آدم تا حضرت عیسی علی نبینا و آله و علی
جمیع الانبیاء الصلوة والسلام چندین هزار انبیای کرام گذشته
در هیچ شریعتی تحکیم مفضول بر فاضل واقع نشده در شریعت مطهره خاتم النبیین
صلی الله علیه وآله وسلم که بهترین شرائع است با وصف افضلیت جناب
امیر المؤمنین علیه السلام چگونه تحکیم ثلثه بر آنحضرت روا باشد برای خدا

اندک

اندک انصاف و حیا و شرم را بخود راه باید داد و سخن سنجیده و فهمیده باید گفت
و مجنونانه و مدهوشانه و متخبطانه کلمات خرافت سمات نباید گفت و اعجباه
که مخاطب با این افادات رؤسای متصوفین یعنی ابن العربی و فناری و شعرانی
که مثبت حدیث نور و کاسر فقرات ظهور ارباب شر و شور است که اقربیت
و افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از آن بوجهی که مثبت جمیع کمالات
و فضائل جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم سوای نبوت برای آنحضرت
و تقدم آنحضرت بر جمیع انبیا و مرسلین سوای خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم
می باشد ظاهر و باهر است نظری نمی اندازد و بجواب حدیث تشبیه از صوفیه
بی نام و نشان تخصیص کمالات نبوت بشیخین نقل کرده معاذ الله نفی کمالات نبوت
از نفس رسول میخواهد و نمیداند که اگر جمعی از اهل تصوف و ارباب تصلف بکمال
مکابره و تعسف و نهایت مجازفه و تحیف و غایت معانده و تحنف و اقصای
مباهته و تحرف منتهای غلظت و تقشف بعد از تدبر و تامل و امعان و انهماک در تجسس
تجس معرفت تاسف و تلهف اقدام برین کذب و بهت سراسر تکلف کرده باشند
یعنی العیاذ بالله نفی کمالات نبوت از نفس جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
نموده باشند کی لائق استناد و احتجاج و کی مقام استبشار و افتخار اهل مراء و لجاج
الصوفیه خرافتهامی سرایند و افتضاها بر پا مینمایند که هیچ مسلمی را تاب سماع آن نیست
و باید دانست که کتاب مصباح الانس از مرویات شیخ حسن عجمی و ابراهیم بن حسن
کردی کورانی است و این هر دو بزرگ از اجله مشایخ سنیه اند که والد مخاطب
در رساله ارشاد باتصال سند خود بایشان بر خود بالیده حمد الهی بجا آورده

الصوفیه

پس این کتاب از اجل کتب اجازه شاه ولی الله و مشایخ اوست و فی ذلک من مزید
القبول والاعتقاد والاعتبار ما لا یخفی شرفه علی اولی الابصار ابراهیم
بن حسن الکردی الکورانی در کتاب الامم لایقاظ الهمم گفته مصباح الانس بین
المعقول والمشهود فی شرح مفتاح غیب الجمع والوجود للشمس محمد
بن حمزة الفناری علی سائر تصانیفه ومرویاته قرأت منه اطرافا علی
شیخنا الامام احمد قدس سره بسنده الی الحافظ ابن حجر عنه و تاج الدین
در کفایة المتطلع که دران مرویات حسن عجیمی وارد کرده گفته شرح مفتاح الغیب
المسمی مصباح الانس بین المعقول والمشهود للامام المحقق الشمس
محمد بن حمزة الفنری رحمه الله اخبرنا بها وبسائر مصنفاته ومرویاته
عن الشیخ احمد العجل عن البدر محمد بن الرضی الغزی عن الحافظ
جلال الدین عبد الرحمن السیوطی عن الحافظ احمد بن حجر العسقلانی
والعلامة محمد بن سلیمان الکافیجی کلاهما عن مؤلفهما العلامة
شمس الدین محمد بن حمزة الفنری فذکرهما وعلامه فناری مشعل فروز
تحقیق و تنقید و مقتنی ذخائر تدقیق و تسدید و ممدوح بانواع تبجیل و تمجید است
علامه محمود بن سلیمان کفوی در کتاب اعلام الاخیار گفته المولی الفاضل
الاستاذ علی الاطلاق والعامل الکامل المشار الیه بلا اشتقاق
شمس الأئمة الاعلام و بدر الاجلة و الباع الواسع واللسان
الجاری مولانا شمس الدین محمد بن حمزة بن محمد الفناری علیه رحمة الله
الغفار الباری امام کبیر علامة نحریر عظیم القدر جلیل المحل جامع

ذکر ابراهیم کردی سند خود برای روایت مصباح الانس در کتاب الامم

[illegible] الفناری [illegible]

ذکر تاج الدین دهان سند اوالی قریه[illegible] روایت حسن عجیمی مصباح الانس را در کفایة المتطلع اتحاف

مدائح علامه فناری از کتاب اعلام الاخیار کفوی

بین العلم

بین العلم والعمل وحدا وانه فی العلوم النقلیة اصولا و فروعا
واغلب اقرانه فی الفنون العقلیة وکان یجمعها جموعا شیخ دهره
فی العلوم والادب ومجتهد عصره فی الخلاف والمذهب وکان کثیر
المشارکة فی الفنون الادبیة والعربیة وله اطلاع علی کل العلوم
الغریبة من الالهی والریاضی وانواع الحکمة وهو افضل الرؤساء الذین
انفرد کل منهم بفضل ففاق فیه اقرانه علی راس القرن الثامن وهم
الشیخ سراج الدین ابن الملقن فی کثرة التصانیف فی الفقه والحدیث
والشیخ مجد الدین الشیرازی صاحب القاموس فی اللغة والشیخ
زین الدین العراقی فی علوم الحدیث والشیخ شمس الدین الفناری فی
الاطلاع علی کل العلوم العقلیة والنقلیة والعربیة جمع علم
الشریعة والحقیقة وشرح احسن الشروح اصول الطریقة واخذ
علوم التصوف من والده المولی العارف بالله مولانا حمزة ابو محمد وکان
من تلامذة الشیخ صدر الدین القونوی وقرأ علیه من تصانیفه
مفتاح الغیب واقرأه علی ولده المولی الفناری ثم ان المولی المذکور
شرحه شرحا وافیا وضمنه من معارف الصوفیة ما لم تسمعه الاذان
ویقصر عن فهمه الاذهان ولد رحمه الله فی صفر سنة احدی وخمسین وسبعمائة
واخذ عن العلامة علاء الدین الاسود شارح المغنی والوقایة
واخذ عن المولی جمال الدین محمد بن محمد بن محمد الاقسرائی ثم رحل الی
مصر وکان الشریف فیه فاشتغلا فی مصر واخذا عن الشیخ کمال الدین

عن قوام الدین الکاکی عن حسام الدین الشغنانی عن حافظ الدین الکبیر البخاری عن عبد الستار شمس الائمة الکردری عن صاحب الهدایة عن الصدر الشهید حسام الدین عن الصدر الکبیر برهان الدین بن مازة عن شمس الائمة السرخسی عن شمس الائمة الحلوانی عن ابی علی النسفی عن ابی بکر محمد بن الفضل عن الاستاذ السندموتی عن ابی عبد الله بن ابی حفص الکبیر عن ابیه ابی حفص الکبیر عن محمد عن ابی حنیفة رحمهم الله تعالی ثم رجع الی الروم فولی قضاء بروسا وارتفع قدره عند السلطان بایزید خان بن السلطان مراد خان بن اورخان بن عثمان الغازی وحل المحل الاعلی حتی صار فی معنی الوزیر فاشتهر ذکره وشاع فضله وکان حسن السمت کثیر الفضل والافضال وکان ذا مروة وثروة ومال وله الاسم المشتهر والذکر الموفور فی بطون الاوراق وظهور الآفاق قرعت به اسماع اهل البدو والحضر وصکت به آذان سکان الوبر والمدر وله التصانیف التی سارت فی الخافقین فهو شمس الزمان وقد اضاء بنوره المشرقین صنف فصول البدائع فی اصول الشرائع وجمع فیه الکتب الاربعة من الاصول مختصر بن الحاجب والمنار والبزدوی والمحصول وغیر ذلک من الکتب المستحسنة واقام فی عمله ثلاثین سنة وشرح الرسالة الاثیریة المشتهرة بین الطلبة بایساغوجی واتمه مع اذان المغرب الیوم الذی افتتح الشرح المذکور غدوة هذا الیوم وکان من اقصر الایام وهو شرح لطیف مقبول لدی العلماء الفخام وقال فی خطبته شرعت فیه غدوة یوم من اقصر الایام

وختمته

وختمته مع اذان المغرب بعون الملک العلام وله تفسیر الفاتحة جمع فیها غرائب التفسیر وکلمات القوم ولطائف الصوفیة وحقائق علم الحقیقة ودقائق الطریقة **وجه بست و نهم** آنکه محیی الدین بن عربی در فتوحات مکیه در باب عاشر فی معرفة دورة الملک گفته اعلم ایدک الله انه قد ورد فی الخبر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انا سید ولد آدم ولا فخر بالراء وفی روایة بالزاء وهو التبجح بالباطل وفی صحیح مسلم انا سید الناس یوم القیمة ویثبت له السیادة والشرف علی ابناء جنسه من البشر وقال علیه السلام کنت نبیا وآدم بین الماء والطین یرید علی علم بذلک فاخبره الله بمرتبته وهو روح قبل ایجاده الاجسام الانسانیة کما اخذ المیثاق علی بنی آدم قبل ایجاده اجسامهم والحقنا الله تعالی بانبیائه بان جعلنا شهداء علی اممهم معهم حین یبعث من کل امة شهیدا علیهم من انفسهم هم الرسل فکانت الانبیاء علیهم السلام فی العالم نوابه صلی الله علیه وسلم من آدم الی آخر الرسل علیهم السلام وقد بان صلی الله علیه وسلم عن هذا المقام بامور منها قوله صلی الله علیه وسلم والله لو کان موسی حیا ما وسعه الا ان یتبعنی وقوله فی نزول عیسی بن مریم فی آخر الزمان انه یؤمنا منا وهو یحکم فینا بسنة نبینا صلی الله علیه وسلم یکسر الصلیب ویقتل الخنزیر ولو کان محمد صلی الله علیه وسلم قد بعث فی زمان آدم الی زمان وجوده الآن

الکانت الانبیاء وجمیع الناس تحت حکم شریعته الی یوم القیمة ولهذا لم بعث
عامة الا هو خاصة فهو الملک والسید وکل رسول سواه فبعث الی
قوم مخصوصین فلم یعم رسالة احد من الرسل سوی رسالته صلی الله
علیه وسلم فمن زمان آدم علیه السلام الی زمان بعث محمد صلی الله علیه
وسلم الی یوم القیمة ملکه وتقدمه فی الآخرة علی جمیع الرسل
وسیادته فمنصوص علی ذلک فی الصحیح عنه فروحانیته صلی الله
علیه وسلم موجودة وروحانیة کل نبی ورسول موجودة فکان
الامداد یاتی الیهم من تلک الروح الطاهرة فیما یظهرون به من
الشرائع والعلوم فی زمان وجودهم رسلا وتشریعهم الشرائع کعلی
ومعاذ وغیرهما فی زمان وجودهم ووجوده صلی الله علیه وسلم وکالیاس
والخضر علیهما السلام وعیسی علیه السلام فی زمان ظهوره فی
آخر الزمان حاکما بشرع محمد صلی الله علیه وسلم فی امته المقرر شرعه
فی الظاهر لکن لما لم یتقدم فی عالم الحس وجود عینه صلی الله
علیه وسلم اولا نسب کل شرع الی من بعث به وهو فی الحقیقة
شرع محمد صلی الله علیه وسلم وان کان مفقود العین من حیث
لا یعلم ذلک کما هو مفقود العین الآن وفی زمان نزول عیسی علیه السلام
فالحکم بشرعه واما نسخ الله بشرعه جمیع الشرائع فلا یخرج هذا
النسخ ما تقدم من الشرائع ان یکون من شرعه فان الله قد
اشهدنا فی شرعه الظاهر المنزل به صلی الله علیه وسلم

کان الامداد یاتی الی الانبیاء والرسل من روحه صلعم فیما یظهرون به من الشرائع والعلوم ذکره ابن العربی فی الفتوحات

فی القرآن

فی القرآن وفی السنة النسخ مع اجماعنا واتفاقنا علی ان ذلک المنسوخ
شرعه الذی بعث به الینا فنسخ المتاخر المتقدم فکان تنبیها لنا
هذا النسخ الموجود فی القرآن والسنة علی ان نسخه لجمیع الشرائع
المتقدمة لا یخرجها عن کونها شرعا وکان نزول عیسی علیه السلام
فی آخر الزمان حاکما بغیر شرعه او بعضه الذی کان علیه فی زمان
رسالته وحکمه بالشرع المحمدی المقرر الیوم دلیلا علی انه لا حکم لاحد
من الانبیاء علیهم السلام مع وجود ما قرره صلی الله علیه وسلم
فی شرعه یدخل فی ذلک ما علیه اهل الذمة من اهل الکتاب
ما داموا یعطون الجزیة عن ید وهم صاغرون فان حکم الشرع علی
احوال فخرج من هذا المجموع کله انه ملک وسید علی جمیع بنی آدم
وان جمیع من تقدمه کان ملکا وله تبعا والحاکمون فیه نواب عنه
فان قیل فقوله صلی الله علیه وسلم لا تفضلونی فالجواب نحن
ما فضلنا بل الله فضله فان ذلک لیس لنا وان کان قد ورد اولئک
الذین هدی الله فبهدیهم اقتده لما ذکر الانبیاء علیهم السلام فهو صحیح
فانه قال فبهداهم اقتده وهداهم من الله هو شرعه صلی الله علیه
وسلم ای الزم شرعک الذی ظهر به نوابک من اقامة الدین وعدم
التفرق فیه وقوله اتبع ملة ابراهیم وهو الدین فهو مامور باتباع
الدین فان اصل الدین انما هو من الله لا من غیره وانظروا فی قوله
علیه السلام لو کان موسی حیا ما وسعه الا ان یتبعنی فاضاف

الاتباع الیه فی امره صلی الله علیه وسلم باتباع الدین وهدی الانبیاء کلهم فان الامام الاعظم اذا حضر لا یبقی لنائب من نوابه حکم الا له فاذا غاب حکم النواب بمراسمه فهو الحاکم غیبا وشهادة وما اوردنا هذه الاخبار والتنبیهات الا تانیسا لمن لا یعرف هذه المرتبة من کشفه ولا اطلعه الله علی ذلک من نفسه واما اهل الله فهم علی ما نحن علیه فیه قد قامت لهم شواهد التحقیق علی ذلک من عند ربهم فی نفوسهم وان کان یتصور علی جمیع ما اوردناه فی ذلک احتمالات کثیرة فذلک راجع الی ما تعطیه الالفاظ فی اصل وضعها الا ما هو الامر علیه فی نفسه عند اهل الاذواق الذین یاخذون العلم عن الله تعالی کالخضر وامثاله فان الانسان ینطق بالکلام یرید به معنی واحدا مثلا من المعانی التی یتضمنها ذلک الکلام فاذا فسر بغیر مقصود المتکلم من تلک المعانی فان ما فسر المفسر بعض ما یعطیه قوة اللفظ وان لم یصب مقصود المتکلم الا تری الصحابة کیف شق علیهم قوله تعالی الذین امنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم فانوه بکرة فقالوا وایّنا لم یلبس ایمانه بظلم فهولاء الصحابة وهم العرب الذین نزل القرآن بلسانهم ما عرفوا مقصود الحق من الایة والذی نظروه شائع فی الکلمة غیر منکور فقال لهم النبی صلی الله علیه وسلم لیس الامر کما ظننتم وانما اراد الله بالظلم هنا ما قال لقمن لابنه وهو یعظه یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم فقوة الکلمة تعم کل ظلم وقصد المتکلم

انما هو

انما هو ظلم معین مخصوص فکذلک ما اوردناه من الاخبار فی ان بنی آدم سوقة وملک لهذا السید محمد صلی الله علیه وسلم هو المقصود من جهة الکشف کما کان الظلم هناک المقصود من المتکلم به الشرک خاصة ولذا یتقوی التفاسیر فی الکلام بقرائن الاحوال فانها الممیزة للمعانی المقصودة للمتکلم فکیف من عنده الکشف الالهی والعلم اللدنی الربانی فینبغی للعاقل المنصف ان یسلم لهولاء القوم ما یخبرون به فان صدقوا فی ذلک الظن بهم انتفعوا بالتسلیم حیث لم یردّ المسلم ما هو حق فی نفس الامر وان لم یصدقوا لم یضر المسلم بل انتفعوا حیث ترکوا الخوض فیما لیس لهم به قطع وردّ واعلم ذلک الی الله تعالی فوفوا الربوبیة حقها واذا کان ما قاله اولیاء الله ممکنا فالتسلیم اولی بکل وجه هذا الذی نزعنا الیه من دورة الملک قال به غیرنا کالامام ابی القاسم بن قسی فی خلعه وهو روایتنا عن ابیه عنه هو من سادات القوم وکان شیخه الذی کشف له علی یدیه من اکبر شیوخ المغرب یقال له ابن خلیل من اهل لبلة فنحن ما نعتمد فی کل ما نذکره الا علی ما یلقی الله عند نا من ذلک لا علی ما یحتمل الالفاظ من الوجوه وقد یکون جمیع المحتملات فی بعض الکلام مقصودة للمتکلم فی بعض المواضع فنقول بها کلها فقد دورة الملک عبارة عما مدّ الله من آدم الی زمان محمد صلی الله علیه وسلم

من الترتیبات فی هذه النشاة الانسانیة بما ظهر من الاحکام الالهیة فیها
وکانوا خلفاء الخلیفة السید فاول موجود ظهر من الاجسام الانسانیة
کان آدم علیه السلام وهو الاب الاول من هذا الجنس وسائر الاباء
من الاجناس یاتی بعد هذا الباب ان شاء الله تعالی انتهی از این عبارت ظاهر است
که بحسب دلالت حدیث شریف کنت نبیا وآدم بین الماء والطین روح
اقدس جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم قبل خلق حضرت آدم موجود بوده
وجمیع انبیا و مرسلین امجاد انجاد و امداد در اظهار شرائع و علوم و نشر احکام
حی قیوم از آنحضرت میرسید و آنحضرت مالک و سید جمیع انبیا و مرسلین بوده همه آنها
محکوم و تابع و نائب آنحضرت بودند و چون حسب دلالت حدیث نور نور جناب
امیر المومنین علیه السلام با نور جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم متحد بوده
ثابت گردید که جمیع انبیای سابقین علیهم السلام از آنحضرت هم مستمد و مستعین
و در اظهار شرائع و دین مستفیض از فیوض غیر متناهیه جناب امیر المومنین
علیه السلام اسد رب العالمین بوده‌اند پس افضلیت آنجناب از انبیای سابقین
وقبح تقدم متغلبین و متراسین بر آنحضرت کالشمس فی رابعة النهار او الصبح
عند الاسفار هویدا و آشکار گردید وجه سی ام شعرانی در یواقیت در مبحث
ثانی وثلثون گفته فان قلت قد ورد فی الحدیث اول ما خلق الله
نوری وفی روایة اول ما خلق الله العقل فما الجمع بینهما فالجواب
ان معناهما واحد لان حقیقة محمد صلی الله تعالی علیه وسلم تارة یعبر
عنها بالعقل الاول وتارة بالنور فان قلت فما الدلیل علی کونه

صلی الله

صلی الله علیه وسلم ممدا للانبیاء السابقین فی الظهور علیهم من
القرآن فالجواب من الدلیل علی ذلک قوله تعالی اولئک الذین
هدی الله فبهداهم اقتده ای ان هداهم هو هداک الذی سری
الیهم منک فی الباطن فاذا اهتدیت بهداهم فانما ذلک اهتداء
بهدیک اذ الاولیة لک باطنا والاخریة لک ظاهرا ولو ان المراد بهداهم
غیر ما قررناه لقال له صلی الله تعالی علیه وسلم فبهم اقتده وتقدم
حدیث کنت نبیا وآدم بین الماء والطین فکل نبی تقدم علی زمن ظهوره
فهو نائب عنه فی بعثته بتلک الشریعة ویؤید ذلک قوله صلی الله
تعالی علیه وسلم فی حدیث وضع الله تعالی یده بین ثدیی کما یلیق
بجلاله فعلمت علم الاولین والآخرین اذ المراد بالاولین جمیع الانبیاء
الذین تقدموا فی الظهور عند غیبة جسمه الشریف وایضاح ذلک
انه صلی الله تعالی علیه وسلم اعطی العلم مرتین مرة قبل خلق آدم ومرة
بعد ظهور رسالته صلی الله تعالی علیه وسلم کما انزل علیه القرآن اولا
من غیر علم جبرئیل ثم علمه به جبرئیل مرة اخری ولذلک قال تعالی
ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه ای لا تعجل بتلاوة
ما عندک منه قبل ان تسمعه من جبرئیل وانت منصت الیه کانک
ما سمعته قط وقد علمت التلامذة الموفقون بذلک مع استاذهم
ذکر ذلک الشیخ فی باب الثانی عشر من الفتوحات وفی غیره من
الابواب قلت وفی تصریح الشیخ بان القرآن انزل علی رسول الله

استدلال بعبارت شعرانی متضمن بودن جناب رسالتماب صلی الله علیه وسلم مجمع انبیای سابقین و بودن روح آنحضرت روح کل عالم خیر

روح محمد صلی الله علیه وآله وسلم روح عالم الخیر کله کما قال الشعرانی فی الیواقیت

صلی الله علیه وسلم قبل جبرئیل نظر ولم اطلع علی ذلک فی حدیث
فلیتامل فان قلت فاذن روح محمد صلی الله علیه وسلم هی روح
عالم الخیر کله وهی النفس الناطقة فیه کله فالجواب نعم والامر
کذلک کما ذکره الشیخ فی الباب السادس والاربعین و ثلاثمائة فحال
العالم المذکور قبل ظهوره صلی الله تعالی علیه وسلم بمنزلة الجسد
المسوی وحاله بعد موته صلی الله تعالی علیه وسلم بمنزلة النائم وحال
العالم حیث یبعث یوم القیمة بمنزلة الانتباه من النوم فالعالم
کله نائم من حین مات رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم الی
ان یبعث انتهی ازین عبارت ظاهرست که جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله
وسلم بسبب تقدم خلق نور آنحضرت مجمع انبیای سابقین علیهم السلام بوده
و دلیل این اداز کلام رب العباد ظاهرست و آنحضرت را علم اولین
و آخرین حاصل بوده و آنحضرت قبل خلق حضرت آدم علیه السلام عالم بوده
و روح آنحضرت روح کل عالم خیرست و چون اتحاد نور جناب امیر المومنین
علیه السلام با نور جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم حسب دلالت
صریحه حدیث نور در کمال وضوح و ظهورست پس جناب امیر المومنین علیه السلام
نیز مجمع انبیای سابقین و عالم علوم اولین و آخرین و صاحب علم لدنی قبل خلق
حضرت آدم علیه السلام و روح آنحضرت روح تمام عالم خیر باشد و با وصف
ثبوت این اوصاف زاهره عظیمه جلیله و مناقب باهره فخیمه احدی از اهل
ایمان و اسلام و ارباب حیا و انصاف تقدیم و ترجیح کسی از مخلوقین سوای

جناب

استدلال بعبارت فتوحات متضمن حاصل بودن مرتبه سیادت جمیع خلق جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم قبل خلق آدم و بودن آنحضرت ممد جمیع مبعوثین بناموس بهمین سبب

جناب خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم انجناب نمی تواند کرد وجه سی و یکم
آنکه محیی الدین بن عربی در فتوحات در باب سابع و ثلثین و ثلثمائة گفته اعلم
ان الله لما جعل منزل محمد صلی الله علیه وسلم السیادة فکان
سیدا ومن سواه سوقة علمنا انه لا یقاوم فان السوقة لا یقاوم
ملوکها فله منزل خاص وللسوقة منزل ولما اعطی هذه المنزلة
وآدم بین الماء والطین علمنا انه الممد لکل انسان مبعوث بناموس
الهی او حکمی واول ما ظهر من ذلک فی آدم حیث جعله الله خلیفة
عن محمد صلی الله علیه وسلم فامده بالاسماء کلها من مقام
جامع الکلم التی لمحمد صلی الله علیه وسلم الخ این عبارت دلالت صریحه
دارد بر آنکه جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم قبل خلق حضرت آدم
علیه السلام رتبه سیادت جمیع خلق حاصل بود و جمیع خلق سوقه و رعیت آنحضرت
بودند و آن حضرت ممد هر انسانی ست که مبعوث شده بناموس الهی یا حکمی پس
برای جناب امیر المومنین علیه السلام هم سیادت جمیع خلق بعد جناب
رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت و متحقق باشد و جمیع خلق رعیت و تابع
و محکوم آنحضرت باشند و آنحضرت ممد هر انسانی باشد که مبعوث شده
بناموس الهی یا حکمی پس قطعا و حتما ثابت شد که ثلثه از جمله سوقه و رعایا
و محکومین و مرؤسین جناب امیر المومنین علیه السلام بودند و تقدم و تحکم
شان مبنی بر محض تغلب و عدوان و تهجم و خسران و تطاول و خذلان
و تخاذل و طغیان و تعسف و شنآن و تجبر و کفران بوده وجه سی و دوم

قال ابن العربی فی الفتوحات لما اعطی رسول الله السیادة وآدم بین الماء والطین علمنا انه الممد لکل انسان مبعوث بناموس الهی او حکمی

سید محمد گیسو دراز در تفسیر ملتقط بتفسیر آیہ ثم اوحینا الیک ان اتبع ملۃ
ابراہیم الآیۃ بعد نقل حدیث نور باین الفاظ خلقت انا و علی من نور
واحد قبل ان یخلق اللہ آدم باربعۃ آلاف سنۃ فرکب اللہ ذلک
النور فی صلب آدم فلم نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب
عبد المطلب ففیّ النبوۃ و فیہ الخلافۃ گفتہ و علیہ قول الشاعر
انی وان کنت ابن آدم صورۃ فلی فیہ معنی شاہد بابوتی والیہ اشار
قول اللہ تقدس ثم اوحینا الیک ان اتبع ملۃ ابراہیم حنیفا کنت
تتقلب فی اصلاب آبائک الانبیاء و تتشکل بھا تستفیض من فیضہم
کل من الانبیاء اختص بما لا یفہم غیرہ بالعقل والحس اجتمع
عندک خصائص مائۃ الف بنیّ واربعین الف و نیف حتی امتلأ
جناب قلبک باللطائف والانوار والمشاہدۃ والاسرار و لم یبق
مساغ الازدیاد و مکان الاستکثار جلیناک عن تتق الاستار
واظہرناک عن کتم الاسرار لتتم مکارم الاخلاق ان النبوۃ تاج الانبیاء
الاخیار وانک درۃ التاج یا سید الاحرار انتہی نقلا عن نسخۃ من
الدر الملتقط ظفر بہا العبد القاصر صانہ اللہ عن الشطط الزین عبارت
بنہایت وضوح ظاہرست کہ صاحب در ملتقط قول شاعر را کہ دلالت میکند
بر آنکہ جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اگرچہ ابن آدم ست از روی
صورت لکن در آنجناب معنای ست شاہد بابوت آنحضرت مبنی و موسس
بر حدیث نور میداند و قول حق تعالی ثم اوحینا الیک ان اتبع ملۃ ابراہیم

مبنی و موسس بودن ابوت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حضرت آدم را بر حدیث نور و انتقال در ملتقط گیسو دراز

حنیفا را مشیر بحدیث نور میگرداند و در تبیین این مضمون لطائف مشحون میفرماید
کہ جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منقلب میشد در اصلاب آبای کرام خود
کہ انبیاء علیہم السلام بودند و مستفیض میشد بفیض آنحضرات و مجتمع شد نزد
آنجناب خصائص یک لک و چہل ہزار و چندی و ہرگاہ قلب اطہر آنحضرت
بلطائف و انوار ممتلی و مشاہدہ حکم و اسرار منجلی گردید و مساغ ازدیاد و
مجال استکثار نماند آنحضرت را از حجب و استار و کتم اسرار بمنصہ اظہار تشریف داد
تا مکارم اخلاق تمام گردد و نبوت تاج انبیای اخیار و آنحضرت درہ این تاج
عالی مقدار پس جناب امیر المومنین علیہ السلام ہم بحکم حدیث نور اگرچہ ابن
آدم ست از روی صورت لکن در آنجناب معنای شاہد بابوت آنحضرت باشد
پس فضیلت آنجناب بر حضرت آدم و دیگر انبیاء علی نبینا و علیہم السلام قطعا و حتما ثابت گردید
و نیز ثابت گردید کہ در آنحضرت ہم خصائص انبیای سابقین علیہم السلام
مجتمع بود و قلب انور آنحضرت بلطائف و انوار و مشاہدات و اسرار
مشحون و مساغ ازدیاد و مقام استکثار مناقب و فضائل جلیلۃ الفخار در آنحضرت
غیر موہوم و غیر مظنون و آنحضرت علیہ السلام ہم مثل جناب رسالتمآب صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم درۂ تاج انبیای اخیار و سید احرار بعد سرور مختار صلی اللہ
علیہ وآلہ الاطہار بودہ پس دلالت حدیث نور بر کمال افضلیت جناب
امیر المومنین علیہ السلام از جمیع خلق بعد جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم و عدم جواز تقدم احدی و قبح ریاست و حکومت کسی کائنا
من کان بر آنحضرت ثابت و متحقق گردید **وجہ سی و سوم** آنکہ سید محمد گیسو دراز

در کتاب اسمار در سمر چهل و هفتم گفته حدیث خلقت انا وعلی من نور
واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة الاف سنة فلم نزل فی شیء
واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب دلیل برین کرد کما لیکه در آدم بود
در محمد است کذلک کمال نوح و موسی کلیم الله و خلیل الله و روح الله در محمد
بنقد موجود بود و خلقت عالم و آدم جز برای محمد نشد ازین عبارت ظاهر است
که سید گیسو دراز بحدیث نور که از آن مخلوق شدن جناب سالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم و جناب امیرالمومنین علیه السلام از نور واحد قبل خلق آدم
بچهار هزار سال استدلال بنماید بر آنکه هر کمالی که در حضرت آدم موجود بود
برای جناب سالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم حاصل بوده و نیز جمیع کمالات
حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا وآله و
علیهم السلام در جناب سالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم متحقق بوده و خلق
حضرت آدم و جمیع عالم محض برای آنحضرت است و همه طفیلی آنحضرت اند پس
ثابت شد بلا ارتیاب و تشکیک و بلا فصل و تفکیک که جمیع کمالات حضرت آدم
و حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا
وآله و علیهم السلام در ذات قدسی صفات جناب امیرالمومنین علیه السلام
متحقق و حاصل بود و شبهات اهل خرافات در افضلیت آنحضرت باطل
و تلمیعات ارباب تلفیقات لاطائل مندفع و زائل و لله الحمد الشامل
الکامل **وجه سی و چهارم** آنکه قسطلانی در مواهب لدنیه کما سمعت
سابقاً گفته لما تعلقت ارادة الحق تعالی بایجاد خلقه و تقدیره

لنفسه

استدلال بر اینکه کمالات انبیا [illegible] آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم بنقد موجود بود

رزقه ابرز الحقیقة المحمدیة من الانوار الصمدیة فی الحضرة الاحدیة
ثم سلخ منها العوالم کلها علوها و سفلها علی صورة حکمه کما سبق
فی سابق ارادته و علمه ثم اعلمه تعالی بنبوته و بشره برسالته هذا و
آدم لم یکن الا کما قال بین الروح والجسد ثم انبجست منه صلی الله
علیه وسلم عیون الارواح فظهر بالملأ الاعلی وهو بالمنظر الاجلی وکان هو
المورد الاحلی فهو صلی الله علیه وسلم الجنس العالی علی جمیع الاجناس
والاب الاکبر لجمیع الموجودات والناس ازین عبارت ظاهر است که
جناب سالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم جنس عالی جمیع اجناس و اب اکبر
جمیع موجودات و ناس است باین سبب که نور منور آنحضرت قبل خلق جمیع
عوالم علوی و سفلی خلق شده پس چون نور جناب امیرالمومنین علیه السلام
نیز همراه نور مبارک آنحضرت خلق شده آنحضرت نیز جنس عالی جمیع کائنات
و اب اکبر تمامی موجودات و مخلوقات باشد و تقدم احدی از مخلوقات بر آن
حضرت جائز نگردد زیرا که جمیع موجودات از اتباع و اشیاع آنحضرت هستند
و از همین جاست که جناب سالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بخطاب جناب
امیرالمومنین علیه السلام فرموده که انا وانت یا علی ابوا هذه الامة
ملا رومی در تاج الدره شرح قصیده برده در شرح شعر احل امته فی حرز ملته
کاللیث حل مع الاشبال فی الاجم گفته یقول کیف لا وقد احل واقر
رسول الله صلی الله علیه وسلم امته اجابته فی حرز الحریز وحصن
الحصین من شریعته الحنیفیة الباقیة الی یوم القیمة وهو ضام

وکونه صلی الله علیه وآله وسلم الاب الاکبر لجمیع الموجودات ذکره القسطلانی فی المواهب

غایة غایة الکمال من الرجال واتباعه کالاولاد لقوله تعالی
انما المومنون اخوة ولقوله صلی الله علیه و سلم
انا من الله والمومنون منی وانا وانت
یا علی ابو هذه الامة وناهیك لقوة دین الله دلیلا
ولن یجعل الله للکافرین علی المومنین سبیلا این عبارت دلالت
صریحه دارد بر آنکه حسب دلالت حدیث شریف انا وانت یا علی ابوا هذه الامة
اتباع جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم مثل اولاد آنحضرت بودند پس
بدلالت صریحه این حدیث شریف هم حسب استدلال مولوی ظریف جناب امیر المومنین
علیه السلام متبوع این امت و تمام امت اتباع باشند پس حضرات ثلثه هم از سائرین
ومحکومین و اتباع باشند و جناب امیر المومنین علیه السلام متبوع و مطاع
وحاکم و رئیس آن نور باهر الضیاء والشعاع خواهد بود نه کسی از اتباع و اشیاع
وان کانوا من ارباب الصلاح والنباهة والارتفاع فضلا عن الهمج
الرعاع المورث اتباعهم لانواع المضض والالتیاع والقائد اطاعتهم
الی اقسام العلز والارتیاع وجه سی و پنجم آنکه ملك العلماء شهاب الدین
دولتابادی در هدایة السعداء بعد ذکر حدیث نور گفته حاصله خداوند تعالی
مرا و علی را از یک نور آفرید و آن نور راه و منشور بود و ما میانه عرش تسبیح میگفتیم
خدا را پیش از آنکه آدم آفریده شود بدو هزار سال چون آدم آفریده شد ساکن
شدیم در صلب آدم و از صلب پاک و شکم پاک بیرون آمدیم بوده در میان ما حجاب
پوشیده تا آمدیم در صلب عبد المطلب و آنجا دو پرکاله شد از یکی من در صلب

استدلال بحدیث انا وانت یا علی ابوا هذه الامة بر مطاع بودن جناب امیر المومنین علیه السلام

عبدالله

عبدالله آمدم و علی در صلب ابوطالب آمد و آن هر دو نور باز در شکم فاطمه
جمع شدند حسن و حسین نور خدا اند اگرچه حضرت مصطفی را غیر از علی و ابنای
اعمام و غیر از فاطمه دختران و مر علی و فاطمه را فرزندان غیر از حسن و حسین بسیار بودند
از جمله ایشان حسن و حسین را نور خدا گفت یا ایها الناس قد جاءکم برهان
من ربکم وانزلنا الیکم نورا مبینا فاما الذین آمنوا بالله واعتصموا به
فسیدخلهم فی رحمة منه وفضل ویهدیهم الیه صراطا مستقیما
ان تمسکتم به لن تضلوا من بعدی هر که تمسک بنور الله کند هرگز بی راه نشود
و این عنایت پروردگار است هر کرا توفیق دهد او بر هد یهدی الله بنوره من
یشاء ویضرب الله الامثال للناس هر کرا از در رانده و خوار و زار و
ملعون و نابکار و در زمره حرام خوار در آورده هر آئینه در کشتن و میرانیدن این
نور الله سعی مینماید و بنفخ دهن گنده خود اعتراضات پراگنده بر فضائل
ایشان میکند یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره
ولو کره الکافرون ع چراغی را که ایزد بر فروزد * هر آنکو پف زند خود را بسوزد
اگرچه در گیتی همه عالم اغیار ایشان باشند و بخواهند که این نور خدا بکشند نتوانند
اگر گیتی سراسر باد گیرد * چراغ مقبلان هرگز نمیرد * نسل ایشان تا قیامت
قائم و مریدست ایشان را جز مردم نورانی که در دل نور ایمان است دیگری نشناسد
و دیو مردم هرگز تعظیم ایشان نکند ع نور باید که نور را بیند * دیده دیو جز پری بیند
جنس باید که جنس را داند * غیر کاتب نبشته کی خواند * بدانکه ذات ایشان
از نور است و لهذا نور روی فاطمه گاهی ظاهر می شود فی اخر الظهیریة

وبها ای لفاطمة کان نوراً یضیء من وجهها حتی روی عن عائشة رضی الله
عنها قالت اسلک فی سم الخیاط فی اللیلة المظلمة من نور وجه فاطمة
ترجمه عائشه گفت رضی الله عنها بارها در شب تاریک از روشنائی روی فاطمه
رشته در سوزن کرده ام و در در رسیگوید حسن و حسین شبی المصطفی بر گشتند نور
ایشان را گرد گرفت وقد ذکرناه فی الجلوة الاولی من الهدایة الثامنة
تا بدانی که ایشان نور الله اند انتهی از ین عبارت ظاهر ست که خلق جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم و خلق جناب امیر المومنین علیه السلام از یک نور ست
و آن نور تسبیح حق تعالی قبل خلق حضرت آدم علیه السلام میکرد و خلق جناب امیر المومنین
علیه السلام از نور اتحاد نور آنحضرت با نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم
صفت جلیله خاصه ست بجناب امیر المومنین علیه السلام که برای دیگر بنی اعمام
نبوی حاصل نبوده پس این اختصاص فضیلت عالیه جلیلة لا اخطار بذات
قدسی صفات حیدر کرار علیه و آله الاطهار آلاف سلام ما تتابع اللیل والنهار
دلیل صریح ست بر فضیلت آنحضرت و نیز اختصاص نور خدا بودن بحضرت فاطمه
و حسنین علیهم السلام و عدم مشارکت دیگر اولاد جناب امیر المومنین علیه السلام
از این عبارت ظاهر ست و آنهم دلیل صریح ست بر آنکه این فضیلت فضیلتی ست
بس عمده و فخیمة الشان که انشعاب فضائل عظیمه از آن متحقق گشته و نیز از آن
ظاهر ست که چون جناب امیر المومنین علیه السلام نور خدا بود پس آنحضرت
مصداق آیه کریمه یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم وانزلنا
الیکم نورا مبینا فاما الذین امنوا واعتصموا به فسیدخلهم فی رحمة

عنه

منه وفضل ویهدیهم الیه صراطاً مستقیما بوده پس آنجناب برهان
پروردگار و نور الهی بوده که مومنین را اعتصام بآنحضرت لازم و واجب
و اعتصام بآنحضرت سبب دخول در رحمت الهی و هدایت بصراط مستقیم ست
پس بعد ثبوت این خصائص عظیمه زاهره و مآثر فخیمه باهره برای آنحضرت
در ثبوت افضلیت و وجوب اطاعت و ظهور قبح تقدم کسی از امت بر آنحضرت
شکی و ریبی نماند و نیز از ین افاده ملک العلما ظاهر می شود که آنحضرت مصداق
جمیع آیات کریمه ست که در آن ذکر نور واقع شده و چون از ان آیات افضلیت این
مصداق نور ظاهر ست آن همه آیات دلیل افضلیت جناب امیر المومنین
علیه السلام خواهد بود و نیز از افادهٔ ملک العلما ظاهر ست که حدیث ثقلین
که آمر ست بتمسک اهل بیت علیهم السلام مبنی و موسس ست بر حدیث نور
که چون جناب امیر المومنین علیه السلام و حضرت فاطمه و حسنین علیهم السلام
نور خدا بودند تمسک باین حضرات لازم شد پس حدیث نور بنا بر کریمه
وانزلنا الیکم نورا مبینا الآیه و حدیث ثقلین مفید وجوب اطاعت
جناب امیر المومنین باشد و تقدم و ریاست احدی فضلا عن الثلثه
بر آنحضرت روا نباشد بلکه محض ضلال و خطا و نیز از قول ملک العلما
هر که تمسک بنور الله کند هرگز بی راه نگردد و صحیح ست که تمسک بجناب امیر المومنین
علیه السلام که نور الهی ست سبب وصول بشاهراه هدایت و نجات از سمت گمراهی
و ضلالت ست و نیز از عبارت او ظاهر ست که جناب امیر المومنین علیه السلام
مصداق آیه یهدی الله بنوره من یشاء بوده پس هر که اطاعت آنحضرت کرد

و مهتدی ست و ناجی و هر که تخلف از طریقه آنحضرت ورزید هالک ست و از کس و خیر
راجی و نیز قول بلیغ ملک العلما هر که از در رانده الی قوله اعتراضات پراگنده بر فضائل
ایشان میکند بمایلون لیطفئوا نور الله الآیه صراحةً و اضحست که کسیکه در فضائل
جناب امیر المؤمنین علیه السلام و سائر اهل بیت طاهرین میکند خصوصا کسی که
حدیث نور را بالخصوص تکذیب میکند و ابطال آن مینماید و اعتراضات رکیکه
و ایرادات اگنده بران میکند آنکس از در رحمت الهی رانده و تباه و خوار و
پریشان و زار و مرحوم بدکردار و ملعون نابکار و داخل زمره حرام خوار و محشور
در زمره اشرار و قطعا و بتادر کشتن و میرانیدن نور الهی سعی مینماید و بنفس
دهن گنده اعتراضات پراگنده میکند و آیه یریدون لیطفئوا نور الله
در حق او صادق و بحال پر اختلال او مطابق ست که از ان کفر او صراحةً
و جهاراً هویدا و اشکار ست پس چون ابن الجوزی و ابن روزبهان و کابلی
و مخاطب جلیل در پی رد و ابطال و انکار بسیاری از فضائل جناب
امیر المؤمنین علیهم السلام و دیگر اهلبیت علیهم السلام افتاده و هم داد سعی
در ابطال و تکذیب حدیث نور بالخصوص داده اند این صفات عالیه که
ملک العلما جزاه الله خیرا بعد اثبات نور در حق منکرین فضائل آنحضرت
مطلقا و منکرین حدیث نور خصوصا ثابت کرده بر ذوات این حضرات
عالی درجات بی تکلف و بی تجشم مؤنت تعیین و تقریب صادق می آید
و نیز می باید که در حق اینحضرات اشعار بلاغت شعار که ملک العلما عالی مقدار
خوانده خواند شود و هر چند در توفیق و تطبیق این بیان انیق و تبیان رشیق

ملک اهل التحقیق بر ذوات عالی مخاطب انیق نهایت طعن و تشنیع آن بلیس اب آ
تدقیق و غایت تعییر و ازرا آن عمده اصحاب تعمیق لازم می آید لکن چون
حضرت او خلیع العذار و گسسته مهار در تکذیب حدیث نور و دیگر فضائل
وصی سرور مختار صلی الله علیه و آله الاطهار رفته بعناد و ما اصابکم من
مصیبة فبما کسبت ایدیکم آنچه بر سر ملامت رسیده از دست خود او
یداک اوکتا و فوک نفخ و حقیر حسب ارشاد با سداد ملک العلما النقاد که ممدوح
والد ماجد مخاطب والانژاد ست در اظهار امر حق معذورم و براءت ساحت
فقیر از انشاء امری خلاف شان مخاطب رفیع المکان بکمال ظهور که آنچه گفته است
ملک العلما گفته و آنچه نوشته ممدوح والد حضرتش نوشته حقیر ناقل و حاکی
نه موجد و مخترع اسارت ادب و بی باکی **وجه سی و ششم** آنکه نیز سید علی
همدانی در شرح قصیده میمیه فارضیه که موسوم ست بمشارب الاذواق در شرح
شعر لها البدر کاس و هی شمس یدیرها ﴿ هلال و کم یبدو اذا مزجت نجم
فرموده و شاید مراد ناظم ازین معانی اعیان خارجی بوده و شاید که بدین حقایق
نفسی خواهد و بر تقدیر اول مراد از بدر روح محمدی بوده که مظهر آفتاب
احدیت و وعاء حقیقت محبت ست و مراد از هلال علی باشد که ساقی کوثر شراب
محبت ذو الجلال و موصل متعطشان فیافی امال بمورد زلال وصال
اوست که انا مدینة العلم و علی بابها و چنانکه هلال غیر بدر نیست بلکه
جزوی از وست سید اولیا را با مهتر انبیا همین حکم ست که خلقت انا
و علی من نور واحد علی منی و انا منه و از استخراج احکام شرائع مصطفوی

بعبارت

سید علی همدانی در مشارب الاذواق تصریح کرده
که چنانکه هلال غیر بدر نیست بلکه جزوی از بدر است
جناب امیر المؤمنین علیه السلام را با جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم همین حکم است و صریح نور
بران دلالت دارد

واعلام حقائق مرتضوی نجوم مشارب اذواق اعیان اولیا ظاهر شده وانکه
سید انبیا در حق مهتر اصفیا فرمود که انا وانت ابوا هذه الامة اشاره
بدین معنی ست زیراکه منبع اسرار معارف توحید و مطلع انوار معالم التحقیق او ست
وحصول کمال درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از ینبوع هدایت او بوده و ست
وخواهد بود که انا المنذر و علی الهادی و بك یا علی یهتدی المهتدون
وچون این سر بر تو مکشوف شود بدانی که طالع انوار حقائق هر ولی مقتبس از
مشکوة ولایت علی ست و با وجود امام هادی متابعت غیری از احمقی ست
ازین عبارت سراسر بلاغت مشحون بانواع رشاقت وحاوی اقسام هدایت
وحائز صنوف رزانت ومتانت واضح ولائح ست که حسب دلالت حدیث
نور جناب امیر المومنین علیه السلام اتحاد تمام با جناب رسالتماب صلی الله
علیه و آله وسلم داشته وچنانچه هلال غیر بدر نیست همچنین آنحضرت غیر جناب
رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم نیست و چون آنحضرت اتحاد با سرور
انبیای امجاد صلی الله علیه و آله الی یوم التناد داشته لهذا
باستخراج احکام شرائع نبویه و اعلام حقائق علویه
نجوم مشارب اذواق اعیان اولیا و اتواق اکابر
اصفیا ظاهر شده یعنی جمیع اولیا و اصفیا
مستمد و مستعین از فیوض جناب رسالتماب صلی الله
علیه و آله وسلم و جناب امیر المومنین علیه السلام
می باشند پس جناب امیر المومنین علیه السلام

افضل خلق بعد جناب رسالتماب صلی الله علیه و اله وسلم باشد و تجویز تقدم
وریاست احدی بر آنحضرت نهایت شنیع و قبیح و فظیع و فضیح ست مثل
تجویز تقدم وریاست احدی بر جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم
وعلاوه برین بوجوه عدیده دیگر ثبوت کمال افضلیت جناب امیر المومنین
علیه السلام و عدم جواز تقدم وترأس احدی بر آنحضرت ازین عبارت
عالی الیانی علی همدانی بر هر قاصی و دانی ظاهر ست چه ازان واضح است
که جناب امیر المومنین حسب دلالت حدیث مدینة العلم ساقی کوثر
شراب محبت ذو الجلال و موصل متعطشان فیافی امال بهور و زلال وصال
ایزد متعال ست پس اگر ثلثه را داخل زمره متعطشان فیافی امال و طالبان
وصال گردانند ایشان نیز تابع و محکوم باب مدینة العلوم باشند و آنحضرت
حاکم و رئیس و امام ایشان باشد و اگر ایشان را از زمره طالبان و متعطشان
وصال و کمال خارج سازند پس در بطلان خلافت و ریاست ایشان چه جای
ارتیاب و اشتباه ست و نیز ازان ظاهر ست که جناب رسالتماب صلی الله
علیه و آله وسلم قطعا و حتما حدیث انا وانت ابوا هذه الامة بخطاب
جناب امیر المومنین علیه السلام ارشاد فرموده و آنحضرت بدلالت این
حدیث شریف که مؤید و مصدق حدیث نور و کاسر ظهور ارباب کذب
و زور ست افضل است و حاکم ان مثل جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم
و تقدم وریاست احدی بر آنحضرت جائز نیست منبع اسرار معارف توحید
و مطلع انوار معالم التحقیق ست پس کسانیکه از فهم کلاله و آبا هم عاجز و قاصر

و اذہان ثاقبہ شان در ادراک مسائل سہلہ پریشان وحائر بودہ
چگونہ برآنحضرت حاکم و امیر و رئیس باتوقیر کردند ونیز از ان
ظاہرست کہ حسب دلالت حدیث شریف انا المنذر وعلی الہادی
کہ مخاطب ہادی قدم مبارک در وادی قدح وجرح آنہم نہادہ حصول کمال
درجات اسرار جمیع اہل کشف وشہود از ینبوع ہدایت حضرت ولایت بودہ
وہست وخواہد بود پس اگر حضرات ثلثہ از اہل کشف وشہود ومہتدی ومحمود بودند
می باید کہ تابع ومروس ومامور ومحکوم جناب امیر المومنین علیہ السلام باشند
واگر ایشان را خارج از اہل کشف وشہود وحائزین کمال درجات اسرار بر جعود
گردانند پس باز ہم تقدم وریاست اینہا بر نفس رسول وہادی ہر ظلوم وجہول
وموصل جمیع خلق بکمال درجات اسرار ومطلع حکم مشرقۃ الانوار چگونہ
روا خواہد شد وعلاوہ برین ہمہ علی ہمدانی در آخر کلام بلاغت نظام تصریح
فرمودہ بکلمہ طالع انوار حقائق ہر ولی مقتبس از مشکوۃ ولایت علی ست
وباوجود امام ہادی متابعت غیرے از اولیست پس معلوم شد
بنہایت صراحت ووضوح کہ کسیکہ باوجود جناب امیر المومنین علیہ السلام
متابعت شیوخ ثلثہ کرد انکس ضال اضل وواصل درک اسفل بودہ کہ باوجود
امام ہادی اعراض واستنکاف از اقتباس انوار مشکوۃ ولایت واغماض
وانحراف از سلوک شاہراہ ہدایت نمودہ خود را در بوادی ضلال وہلاک
ودر مہامہ تیہ وخسران وخذلان وعمی انداختہ وتابعان ومتبوعین ہمہ از حق
وصواب برگردانیدہ وآئی ومعاملہ ریاست وتسلط ظاہری شان ابی بکر

تزویر

تزویر وتغریر وتلمیع وتخدیع شان کالبی ونار اثارت وساوس شبہات
وتعلیلات خیالی ومحامد علیہ ومناقب سنیہ ومفاخر باہرہ ومآثر زاہرہ سید علی
ہمدانی در مجلد حدیث تشبیہ وغیران بزبان اساطین قوم شنیدی باید کہ ازان
در ینجا باید شنید مجد الدین علی بن ظہیر الدین محمد بدخشانی در جامع السلاسل
بترجمہ او گفتہ آوردہ اند کہ اجازت ارشاد از سیصد وشصت مشایخ کامل مکمل داشتہ اند
وبعد ذکر اسمای شان گفتہ ونوشتہ اند کہ ازان سیصد وشصت اولیاء الکاملین العارفین
یکی شیخ سعید چشتی بودہ کہ ایشان از اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ورضی اللہ عنہ کہ علی ثانی از صحبت ایشان بشرف تابعین رضوان اللہ علیہم
اجمعین رسیدند وفروغ دل یافتند وخرقہ خلافت در بر گرفتند امیر سید محمد
طالقانی قدس سرہ در لقب امیر کہ بدان سبب علی ثانی لقب افتاد چند وجا
نوشتہ اند کہ موافق افتادہ است با امیر مردان رضی اللہ عنہ اول احیاء اموات
دوم در صین سیاحت کہ بزیارت حضرت آدم صفی علیہ صلوات وسلام میرفتند
در زمین سراندیب اژدہای راہ بر ایشان گرفت بی الت جارحہ او را بہلاک
رسانیدند وطی ارض داشتند چنانچہ سہ مرتبہ ربع مسکون را طی کردند وطی
لسان داشتند ودر علم از فحول علما بودند بدین جملہ ایشان را علی ثانی لقب
افتاد وجامع بودند در علوم ظاہری وباطنی وایشان را در بیان علم ظاہر
وباطن مصنفات مشہور است چون کتاب اسرار النقطہ وشرح اسماء اللہ الحسنی
وشرح فصوص الحکم وشرح تائیہ فارضیہ وذخیرۃ الملوک ودیوان اشعار
وغیر آن رسائل بسیار ست ویکی از مصنفات خود کہ مسمی باسراریہ است

مراد از علی ہمدانی از جامع السلاسل

بتقریبی لختی از احوالات خود نگاشته اند که چون کسب طریقت در صحبت سیدی و سندی قدوة الواصلین حجة العارفین شرف الحق والدین محمود بن عبد الله المزدقانی افاض الله علینا رحمة الکثیرة و بخرقه خلافت مشرف گشتم بحکم اشارت غیبی و نیز بحکم شیخ خود در اقصای بلاد عالم گشتم و عمر عزیز را در تردد و ملاقات مشایخ کبار صرف نمود و برشد تنهای بحار و جبال و برار و بهر جا که شخصی در اقصای اماکن و بلاد وصف کردند عزیمت بسته قطع مراحل و منازل کرده سه نوبت ربع مسکون را سیر کردم و هم در مصنفات خود آورده اند که یکهزار و چهار صد اولیای کامل را دریافتم و از هر یک نصیبی برگرفتم و از انجمله چهار صد اولیا را در یک مجلس یافتم و هر یک نوازش کردند و هر یک اسمی از اسماء الله که گشایش و فتح کار طریقت ایشان ازان حاصل شده بود باین ضعیف عطا فرمودند و بمداومت آن کثیر البرکات و عظیم الخاصیات و آیات بینات حضرت صمدیت و احادیث مصطفویه صلی الله علیه وسلم فراوان بهره برگرفتم و فتح کار خود ازان یافتم اما چون ازان فتح الباب دیدم مجموع آنرا اوراد فتحیه نام نهادم و در اسراریه که از مصنفات ایشانست نوشته اند که چون بمدینه رسیدم و بمواجهه روضه رسول سلام کردم جواب سلام باز یافتم و درین ضمن مرا غیبتی شد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم دیدم نشسته اند و جمعی کثیر از صحابه رضی الله عنهم دران مجمع حاضر بد سلام کردم مرا پیش خواندند و طومار کاغذی بدستم دادند برگشادم اوراد فتحیه بود با ترتیب و دران اثنا دیدم که جمعی بدور حلقه برکشیده بزمزمه الحان همان اوراد میخوانند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم روی مبارک بسوی من کرده

[illegible]

[illegible]

فرمودند که بدین ترتیب باید خواند اگرچه ابتداء ازان یکهزار چهار صد شیخ کامل اکمل این اوراد عطا بود اما دو بار تصحیح ترتیب آنرا ازان سرور کائنات صلی الله علیه وسلم یافتم خفیه بود بجهر خواندن مامور شدم و ازان حضرت صلی الله علیه وسلم فراوان بهره مندی و فتح کار خود یافتم امیر سید محمد طالقانی قدس اسراره که از اعاظم خلفاء علی ثانی است در آخر رساله قیافه نامه خود بعد از بیان حسن و قبح قیافت تصحیح مراتب نموده تعیین مرتبه مشایخ مینمایند و بحسب تمثیل ضمنا نقلی نیز از علی ثانی می آرند تبرکا از تصحیح مراتب اولیا نگاشته آمد من کلامه القدسی طائفه که ارباب قلوب اند ایشانرا درین زمانه اولیاء الله میگویند و ایشان اطوار متفاوت دارند طائفه از طوائف اولیا مشهور باسمی باشند چون اقطاب و افراد و ابدال و اوتاد و ابرار و غیرهم بعضی بظاهر و بعضی بباطن معمور و در شریعت و طریقت و حقیقت مشهور اند و ایشان که اکمل اقطاب و افراد و اوتاد و غیرهم که مقرب اند در صورت و سیرت مشابه پیغمبر اند علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام مرشدی و مقتدائی چنین کاملی را می سزد که در شریعت شرعیات متبحر و در جمیع فنون علوم از فحول علما باشد و در طریقت صحبت اکمل اولیا یافته بریاضت و مجاهدات در مرتبه او قصوری نباشد و در حقیقت صاحب مشرب عمیق گشته بمشاهدات و تجلیات در توحید عالی وارث نوح و فتدلی باشد نه بظاهر خراب و بباطن معمور باشد که از طائفه ابدالان مرشدی و مقتدائی نیاید و انکار ایشان نکنند از بهر آنکه تکالیف شرعی برارباب عقولست کسی که مسلوب العقل بود من حیث الشرع

برو تکلیف نیست و مسلوب العقل بر دو قسم اند بعضی که نور عقل ایشان بانوار شموس
تجلیات الهی مسلوب و محجوب کرده و دیگر مجنون باتفاق جمیع علماء مذاهب
این هر دو طائفه از تکلیفات شرعی آزاد اند و اکابر درویشان طائفه ابدال را
لایقتدی بهم ولاینکر علیهم فرموده اند یعنی اقتدا بایشان نکنند که از ایشان
تربیت متعذر ست بلکه مضرت ایشان بمردم مناهی و ملحدی نماز میرسد و منفعت
نمیرسد و تفاوت طبقات اولیاء هر زمان بحسب مراتب و مقامات ایشان بر سبیل
اجمال از مقامات و احوال قدری معلوم باید نمود بعد از ان بقدر مقامات
تعیین مراتب اولیا باید فرمود ولی زنده صحیح بیدار دل ست از مومنان و زهاد
و صلحا و علما چون بر صفت حیات و صفت بیداری صفات دیگرش بینائی
و گویائی و دانائی بیفزاید نشان ولایت باشد صاحب آن از مقام ایمان بمقام
ولایت ترقی نموده باشد اول اهل الله بینا شوند و آن بینائی مراتب دارد چون
مکاشفات و مشاهدات و معاینات و تجلیات آثاری و افعالی و صفاتی
و ذاتی بعد بینائی شنوائی شود و آن شنوائی مراتب دارد چون علم الیقین
و عین الیقین و حق الیقین هر که ازین مراتب و احوال مذکوره نصیبی دارد ولی ست و لیکن
که بینا و گویا نیست طفل طریقت ست چون گویا شود از طفولیت عبور نماید چون
بحقائق دانا شود بالغ گردد و بلوغ مردان عبارت ازین مرتبه است اکمل
مردان مرد در سر یا بمظهر جامعیت که مراتب مکاشفات و مشاهدات و معاینات و
تجلیات و اطوار سبعه قلبی و نفسی و سری و روحی و خفی و غیب الغیوبی و حقائق
توحید علم الیقین و حق الیقین و عین الیقین کمال یافته باشد که تا وارث

مصطفی و امام الاولیاء و غوث اعظم و قطب عالم و مظهر کامل و هادی سبل خوانند
چند کلمه در صفت بواطن کمل گفته شد که تفصیل آن در کتب مطول نگنجد از آثار
و علامات ظاهر جزوی ازین طائفه تقریر نموده شد که قریب الفهم باشد اما
آثار ولایت همه در قدم ست و آثار و علامات ولایت کرامت ست یعنی
از وی چیزی صادر شود که مقدور عوام اهل اسلام نباشد چون اخبار از
غیب بموجب الهام چنانکه بایزید بسطامی قدس الله سره میخواست که احرام
نماز بندد و در جماعت مسافری بود موافقت خواست که احرام نماز بندد و حضرت
شیخ نزد وی رفت و آهسته گفت که چون بآب و آبادانی رسیدی تیمم باطل گشت
آن عزیز متیمم بود متذکر گشت و طهارت ساخت و اگر چه ازین قبیل کرامات
از اولیا این زمان و در هر زمان صادر شده و میشود و لیکن این تمثیل چون
در طبقات الاولیاء شیخ عبد الرحمن سلمی قدس الله سره آورده است جهت
تیمن و تبرک همین تمثیل آورده شد و یا همچنان حالی ثانی که چون علماء نصاری را
در ولایت روم با علماء اهل اسلام بر حدیث نبوی مذاکره افتاد که علماء
امتی کانبیاء بنی اسرائیل یعنی پیغمبر شما علیه الصلوة والسلام گفته است
که علماء امت من مثل انبیای بنی اسرائیل اند و عیسی علیه السلام احیاء اموات
میکرد و اگر پیغمبر شما برین قول که میگوئید راسخ ست مرده را زنده کنید علماء
اهل اسلام عاجز گشته چهل روز مهلت خواستند که بعد از چهل روز جواب گویند
چون مدت رسید بموجب الهام الهی امیر سید علی همدانی بطی الارض در ان مجمع حاضر شد
بعلماء نصاری گفت که آنچه پیغمبر ما گفته حق و صدق ست پس فرمود تا دو

حاضر آورده ندر و بعلماء نصاری کرده فرمود که چون پیغمبران شما احیاء اموات
میکردند چه میگفتند جواب گفتند پیغمبر با قم باذن الله گفتی امیر کبیر فرمود اگر من
بفرمان الله تعالی قم باذنی بگویم واین مرده را زنده گردانم بر دین پیغمبر ما ایمان
می آرید گفتند ایمان آریم پس امیر فرمود من یکی از فروترین امت پیغمبرم که چون من
هزاران هزار امت درین زمان یافته شود پس گفت قم باذنی دست آن مرده
گرفت و برداشت چون علماء نصاری آنچنان معاینه دیدند بلا توقف ایمان
آوردند از آن روز باز امیر کبیر را علی ثانی خواندند نزد علمای اهلسنت کرامات الاولیاء
حق مقرر است ولیکن لازم نیست که اولیا در جمیع اوقات بر احوال اطلاع نمایند
چون اکمل کمل اولیا و انبیا حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم است انه قال
لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة فرمود یعنی حجاب
بشری بر دل حضرت پیغمبر میشود و آنحضرت هر روز هفتاد بار طلب مغفرت مینمایند
یعقوب نبی را صلوات الله علیه پرسیدند که یوسف را در چاه کنعان با وجود قرب
مکان ندیدی و از مصر بوی پیراهن شمیدی و عاقل بغایت بدیع مینماید جواب داد
که احوال این طایفه متفاوتست یکی پرسید زان گم کرده فرزند * که ای روشن گهر پیر خردمند
ز مصرش بوی پیراهن شمیدی * چرا در چاه کنعانش ندیدی * بگفت احوال ما برق جهانست
دمی پیدا و دیگر دم نهانست * گهی بر طارم اعلی نشینم * گهی بر پشت پای خود نبینم
اگر درویش بر حالی بماندی * سر دست از دو عالم بر فشاندی * یعنی اگر درویش
صاحب کمال که مظهر تجلیات جلال و جمال باشد در حال استغراق لی مع الله
وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل بماند و از مقام فنا فی الله

ولایت

و لاهوت بمقام بقاء الله و جبروت تنزل نکند و از عالم ملک و ملکوت فارغ البال
در استغراق زلال وصال باشد هیچ احدی از وی استفاضه نتوان کرد و آن مظهر
تربیت سالکان نتواند فرمود اما کامل مکمل مظهریست که برداشت مقام انبیا کند
و در صحو و بقا وطن سازد و به تربیت طالبان لقاء الله پردازد تا از دامن دولت
آن مرشدان کامل و واصلان موصل تا دامن قیامت باقی مانند چنانکه مرشد باستحقاق
و قطب آفاق مخدوم علی الاطلاق حضرت خواجه اسحاق قدس سره از حضرت ولایتمآب
قطب الاقطاب علی ثانی امیر سید علی همدانی کمال یافت و آنحضرت بعد حیازت
فنون علم و بملازمت حضرت مرشد حقانی شیخ محمود مزدقانی بمقام ولایت و ارشاد
وصول یافت بعد از اجازت از حضرت شیخ بموجب اشاره غیبی بسفر سه بار
بآن مقدار که مقدور بشر نباشد عالم را دید و بصحبت شریف هزار و چهارصد
ولی سید بظاهر و باطن مظهر جامع عبارت از چنین کاملست اما جمعیت
معنوی که ذکر کرده شد بکاشفات و اطوار دال و حقائق مظهر غیر سلسله علی ثانی
سید علی همدانی یافت نشد اما جمعیت صوری آنکه بحبل الله تعالی کبریاءه و اعتصموا
بحبل الله جمیعاً امر فرمود یعنی همه چنگ بحبل الله زنید اصح اقاویل معتبر چهار است
بعضی فرموده اند که حبل الله علماء شریعت اند که بیان معانی قرآن فرمایند و عالمان را
بسبب قرآن براه نمایند و بعضی فرموده اند که حبل الله مشایخ طریقت اند چون تحقیقت
علماء ربانی طائفه توانند بود که علم با عمل دارند و الشیخ فی قومه کالنبی فی
امته در احادیث نبوی وارد است و بعضی فرموده اند که حبل الله عترت حضرت رسول الله است
کما قال علیه السلام انی تارک فیکم الثقلین کلام الله و عترتی ما ان تمسکتم

فانهما حبلان لا ینقطعان الی یوم القیمة یعنی درمیان شما دو چیز بزرگ میگذاریم یکی
کتاب خدا و یکی فرزندان خویش و آگاه باشید و چنگ زنید در این هر دو بدرستیکه این دو
ریسمانیست که منقطع نشوند تا روز قیامت چون اصحّ اقاویل اهل تفسیر و تاویل
در حبل الله چهار است و آن چهار معنی در ذات شریف حضرت علی ثانی امیر سید علی همدانی
موجود بود بی اشتباه آنحضرت حبل الله باشد تمام سلسله پیر او فرق از سلسله اولیا چون
مقصود ازین رساله شناختن انسانست در بیان صورت و سیرت انسان نوشته
شد زیاده موجب ملالست و نیز در اسراریه علی ثانی فرموده که درین مدت
چهل و پنجسال که همیشه در سیاحت بودم هر سال بحج میرسیدم نوبتی در راه کعبه
عورتی مرا پیش رسید پرسید که چه نام داری گفتم سید علی را تعظیم بسیار کرد پس همیان
زری پیش من بنهاد و گفت این نذر پیغمبرست صلی الله علیه و سلم گفتم تو چون
دانستی که من مستحق این نذرم گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرا خبر دادند داعیه آن داشتم
که این مبلغ را بجهة در خواب پیغمبر صلی الله علیه و سلم دیدم که فرمودند که باسم سید علی
از فرزندان ماست اینجا خواهد رسید این فتوح را باو رسان بعلاماتی که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم فرموده بودند ترا شناختم پس آن مبلغ را ستدم و در راه کعبه صرف ناد
مسکینان و مستحقان نمودم و نیز در اسراریه فرموده که چون بمدینه رسیدم بروضه منوره
مبارک آن سرور صلی الله علیه و سلم سلام کردم جواب سلام باز شنیدم و چون
مستقبل روضه منوره در مراقبه رفتم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم دیدم در پیشگاه
روضه نشسته و جمع کثیر از صحابه رضی الله عنهم در آنجا حاضر بودند رفتم و بر
پیغمبر صلی الله علیه و سلم سلام کردم باز جواب دادند و تلطف بی اندازه فرمودند

وطومار

و طوماری کاغذی نوشته بدستم دادند برگشادم همان کلمات بود که در سیاحت از هزار
و چهار صد ولی بمن رسیده بود و ترتیب آن را نمیدانستم چون ترتیب قرائت آن را معلوم کردم
بخاطر رسید که آیا این اوراد را جهریه باید کرد یا خفیه باید خواند درین ضمن دیده شد
که جمعی بدور حلقه بر کشیده واقف بمقام دو گاه همان اوراد میخوانند ناگاه حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم روی مبارک سوی این ضعیف کرده فرموده که
باین ترتیب باید خواند از آن روز باز اوراد را بر علانیه خواندن آغاز کردم و نیز در
جامع السلاسل بعد ذکر اشعار عدیده متضمن بعض امتحانات امیر تیمور علی همدانی را و
ظهور کرامت او گفته نقل است که چون امیر کبیر یعنی علی ثانی از مجلس میر تیمور بمکان
خود تشریف آورد متعاقب کس میر تیمور رسید گفت میر تیمور میگوید که از حد ملک
ما بیرون آید امیر فرمود که اگر از قلمرو تو بیرون نامده آب اشامم بر من حرام باد همان
ساعت از سمرقند برآمده اند وقت نماز ظهر کاروانیان بر عقبه کوه هندوکش
دیده اند و آنجا وقت نماز ظهر شده بود و از آنجا بطی الارض بکشمیر آمده نماز عصر آنجا خوانده اند
و نیز در اسراریه فرموده اند که چون بکشمیر رسیدم در مسجدی جای گرفتم چون پاسی
از شب گذشت نگاهبان مسجد آمد گفت از مسجد بیرون آی که قفل کنم گفتم
مسجد وقف فقرا و خانه غربا است ازینجا بیرون نروم گفت هر که
شبی درین مسجد مقام گرفته صباح هرگز زنده بیرون نامده هر چند الحاح نمودند
صورت نبست پس مسجد را از بیرون مقفل ساخته برفت چون نصف شب گذشت
در دروازه مسجد گشاده شد شعله ظاهر شد و متعقب آن شعله صورتی برقع
پوشی بیامد چون قریب رسید بصفای باطن دریافتم که این جنیست چون نظر

خشم سوی وی دیدم در ساعت مثل ارزن دانه پاش پاش شده ناپدید گشت چون
آن صباح مردم به مسجد آوردند و مرا زنده یافتند بسیار تعجب نمودند و ایشان را
فی الجمله اعتقادی بهم رسید بعضی از اهل اسلام که آنجا بودند ارادت نمودند اما اکثر
مردم کشمیر کافر بودند و اسلام را چندان رواج نبود چون کافران را باسلام خواندیم
گفتند مارا شخصی ست که عالم و فاضل صاحب کرامات اگر بر وی در مناظره علم و امور
شیخی فائق آئی اسلام آریم نزد وی رفتیم وان گبری بود سر و پا برهنه و خاک بر
تمام اعضا مالیده و بنگ بی نهایت خورده بغایت سیاه و چشمها مانند دو طاس
پر خون بابوی در علم مباحثه واقع شد و عاجز آمد خواست که بطریق استدراج
کرامات نماید گاوی ایستاده بود گفت توانی بگوئی که در رحم این گاو گوساله
بچه رنگ ست و ماده هست یا نر گفتم تو بگوئی گفت گوساله نر ست چون تامل کردم
نر بود گفت سیاه خالص ست و قدری پیشانی او سپید ست گفتم پیشانی وی سپید نیست
بلکه سر دم وی سپید ست دم را حلقه کرده بر پیشانی آورده است فرمودتا گاو را
شگافتند همان دم بود که بر پیشانی حلقه کرده بود خواست که حیله دیگر انگیزد و انحات
و استدراج را از و گرفتم از ان خودستائی فرو نشست منفعل از جای خود برخاست
سر بپای من انداخت و اسلام آورد و یکی از واصلان شد چون کافران چنین دیدند
اکثر مسلمان شدند از ان روز باز اسلام در ان ولایت در تزاید شد او را این چنین خوارق
و کرامات بسیار ست اگر تمام آورده شود دفتری علحده باید بنا کردن اختصار
داد وفات وی در سادس ذی الحجه سیت و ثمانین و سبعمائه نزدیک بولایت سواد بوده
از انجا بختلان نقل کردند تاریخ وفات آنحضرت که مولانا نور الدین جعفر

جعفر بنظم آورده مرشد سالکان شه همدان ٭ کز دمش باغ معرفت بشگفت ٭
مظهر نور حق که روشن بود ٭ عاقبت از جهانیان بنهفت ٭ عقل تاریخ سال رحلت او
سید ما علی ثانی گفت ٭ ایضاً چو شد از گاه احمد خاتم دین ٭ ز هجرت هفتصد و هشتاد و شش
برفت از عالم فانی بباقی ٭ امیر بحر و عالم آل یسین ٭ وجه سی و هفتم آنکه شهاب الدین
ابو حفص عمر بن محمد بن عبد الله السهروردی در عوارف المعارف بعد ذکر بعض
احادیث داله بر فضیلت فقه در دین گفته والله سبحانه وتعالی جعل الفقه
صفة القلب فقال لهم قلوب لا یفقهون بها فلما فقهوا علموا ولما علموا
عملوا ولما عملوا عرفوا ولما عرفوا اهتدوا فکل من کان افقه کانت نفسه
اسرع اجابة واکثر انقیادا لمعالم الدین واوفر حظا من نور الیقین فالعلم
جملة موهوبة من الله تعالی للقلوب والمعرفة تمیز تلک الجملة والهدی
وجدان القلوب ذلک فالمعنی مثل ما بعثنی الله به من الهدی
والعلم اخبر انه وجد القلب النبوی للهدی والعلم فکان هادیا
مهدیا وعلم صلوات الله علیه ان ذاته معجونة فیه من آدم ابی البشر
صلوات الله علیه حیث علم الاسماء سمة الاشیاء فکرمه الله تعالی
بالعلم فقال علم الانسان ما لم یعلم فادم علیه السلام بما کتب فیه
من العلم والحکمة صار ذا الفهم والفطنة والمعرفة والرافة واللطف
والحب والبغض والفرح والغم والرضاء والرخاء والغضب والکیاسة
ثم اقتضاء استعمال کل ذلک وجعل لقلبه بصیرة واهتدی الی الله
بالنور الذی وهب له فالنبی علیه السلام بعث الی الامة بالنور الموروث

والموهوب له خاصة قيل لما خطب الله سبحانه السموات والارض بقوله لهما
ائتيا طوعا او كرها قالتا اتينا طائعين نطق من الارض واجاب موضع الكعبة
ومن السماء ما يحاذيها وقد قال عبد الله بن عباس رضي الله عنهما اصل
طينة رسول الله صلى الله عليه وسلم من سرة الارض بمكة فقال بعض
العلماء هذا يشعر بان ما اجاب من الارض ذرة المصطفى محمد صلى الله
عليه وسلم ومن موضع الكعبة دحيت الارض فصار رسول الله
صلى الله عليه وسلم هو الاصل في التكوين والكائنات تبع له والى هذا
الاشارة بقوله صلى الله عليه وسلم كنت نبيا وآدم بين الماء
والطين وفي رواية بين الروح والجسد وقيل لذلك سمي اميا لان مكة
ام القرى وذرته ام الخليقة وتربة الشخص مدفنه فكان يقتضي
ان يكون مدفنه بمكة حيث كانت تربته منها ولكن قيل الماء
لما تموج رمى الزبد الى النواحي فوقعت جوهرة النبي صلى الله عليه
وسلم الى ما يحاذي تربته بالمدينة وكان رسول الله صلى الله عليه
وسلم مكيا مدنيا حنينه الى مكة وتربته بالمدينة فالاشارة فيما
ذكرنا من ذرة رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قال الله تعالى واذ اخذ
ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم واشهدهم على انفسهم الست بربكم
قالوا بلى وفي الحديث ان الله مسح ظهر آدم واخرج ذريته منه كهيئة
الذر واستخرج الذر من مسام شعر آدم فخرج الذر كخروج العرق وقيل
كان المسح من بعض الملائكة فاضاف الفعل الى المسبب وقيل معنى القول

بانه

بانه مسح اي احصى كما يحصى الارض بالمساحة وكان ذلك ببطن نعمان
وهو واد بجنب عرفة بين مكة والطائف فلما خاطب الله الذرة و
اجابوا ببلى كتب العهد في رق ابيض واشهد عليه الملائكة والقمه
الحجر الاسود وكانت ذرة رسول الله صلى الله عليه وسلم هي المجيبة من
الارض والعلم والهدى فيه معجونان فبعث بالعلم والهدى موروثا له وهونا
وقيل لما بعث الله تعالى جبرئيل وميكائيل ليقبضا قبضة من الارض
فابت حتى بعث الله عزرائيل فقبض قبضة من الارض وكان ابليس
قد وطي الارض بقدميه فصار بعض الارض بين قدميه وبعض الارض
موضع اقدامه فخلقت النفس مما مس قدم ابليس فصارت ماوى الشر
وبعضها لم يصل اليه قدم ابليس فمن تلك الارض تربة اصل
الانبياء والاولياء فكانت ذرة رسول الله صلى الله عليه وسلم
موضع نظر الله سبحانه وتعالى من قبضة عزرائيل لم يمسها قدم
ابليس فلم يصبه حظ الجهل بل صار منزوع الجهل موفر الحظ
من العلم والهدى فبعثه الله تعالى بالهدى والعلم وانتقل من قلبه
الى القلوب ومن نفسه الى النفوس فوقعت المناسبة في اصل طهارة
الطينة ووقع التاليف بالتعارف الاول فكل من كان اقرب منه مناسبة
بنسبة طهارة الطينة كان اتم حظا من قبول ما جاء به رسول الله
صلى الله عليه وسلم فكانت قلوب الصوفية اقرب منها مناسبة فاخذت
من العلم حظا وافرا وصارت بواطنهم اخاذات فعلموا وعملوا كالاخاذ التي

یسقی منه و یزرع منه و جمعوا بین فائدة علوم الدراسة و علوم الوراثة
فائدة باحکام اساس التقوی فلما زکت النفوس انجلت مرآة قلوبهم
بما صقلها من التقوی و انجلی فیها صور الاشیاء علی هیأتها و ماهیتها
فبانت لهم الدنیا بقبحها و فضوحها و ظهرت الآخرة بحسنها فطلبوها فلما
زهدوا فی الدنیا انصبت الی بواطنهم اقسام العلوم انصبابا و انضاف الی علم
الدراية علم الوراثة ازین عبارت ظاهرست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم
اصل در تکوین موجودات ست و جمیع کائنات تابع آنحضرت اند و قول آنحضرت کنت
نبیا و آدم بین الماء و الطین اشاره بان میکند و نیز ازان ظاهرست که ذره
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم در وقت اجابت خطاب الهی معجون بود
بعلم و هدایت و نیز ذرهٔ آنحضرت موضع نظر حق تعالی بوده که قدم ابلیس آنرا
مس نکرده و حظ جهل بان نرسیده بلکه جهل ازان منزوع گردیده و موفر شده حظ آن
از علم و هدایت و چون ظاهرست که جناب امیر المؤمنین علیه السلام را حسب دلالت
حدیث نور اتحاد با جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم در عالم ذر هم حاصل بوده
طینت شریفهٔ آنحضرت معجون بعلم و هدایت و موضع نظر حق تعالی باشد و جهل را هیچ
بآنجناب نباشد و حظ آنحضرت از علم مثل جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم
موفر باشد و اعلمیت آنحضرت از جمیع خلق و افضلیت آنحضرت در هدایت و اجابت
عهد الهی مثل جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم ثابت و متحقق باشد و نیز
ازین عبارت ظاهرست که هر کسی که اقرب ست بجناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم
از روی مناسبت نسبت طهارت طینت حظ او اوفرست در قبول شریعت

آنجناب

آنجناب هم زیاده تر از دیگران حظ وافر از علم رسیده باشد و نیز اولی از دیگران افضل و اعلی
و ابهی و اسنی ست و چون ظاهرست که حسب دلالت حدیث نور جناب امیر المؤمنین
علیه السلام بسوی جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم اقرب بوده حظ آنحضرت
در قبول شریعت مطهره اوفر و اغزر از حضرات خلفا و وافره را از علم و هدایت اکثر و اغزر باشد
پس افضلیت آنجناب از ثلثه عالی شان باین وجه سعیقة البنیان ظاهر و عیان گردید
وجه سی و هشتم آنکه ابو نعیم اصفهانی در دلائل النبوة گفته اما بعد فقد سألتم
عمرکم الله بالبصائر طویاتکم و نور فی المسیر الی خالقها وعیتکم و نیاتکم
جمع المنتشر من الروایات فی النبوة و دلائلها و المعجزة و حقائقها
و خصائص المبعوث محمد صلی الله علیه وسلم بالسناء الساطع و الشفاء
النافع الذی استضاء به السعداء و استشفی به الشهداء و استوصل
دون البعداء فاستعنت بالله و استوفقته و به الحول و القوة
و هو القوی العزیز و اعلموا وفقکم الله ان الخالق الحکیم انشأ الخلق
مختلف الصور و الجواهر متفاوتی الامزجة و البصائر اجزاؤهم فی
الطبیعة و القوة متفاضلة و احلامهم فی النظر و الاعتبار
متفاوتة فمن معتدل مزاجه مستغن بصحته عن الاطباء
و العقاقیر و متوسط فی الاعتدال یطیبه القلیل من الابازیر و ساقط
رذیل لا یقیمه العزیز من العقاقیر کذلک الارواح منها صاف زکی
بالحکمة مشغوف و الی التعرف و التبصر ملهوف حریص علی ما استبق الیه
السعداء و منها نوع کدر بطی عن المعارف و البصائر مطوف علی ایات

والعبر مصر و فخیص الی ما استلزه البعداء ومنها روح متوسط حطّ به
عن کمال الصفاء والزکاء ونجی به من هلاک الکدر والعماء فلتفاوت
الاشباح والارواح اختلفت الاقوال والاحوال فالمجبول فی صفا الارواح یحن
جوهره دائما الی صفوة الروحانیة الذین هم سکان العلی من السموات
والممنو بکدر الارواح یمیل جوهره دائما الی مماثلة المسخرة والبهائم من
الانعام المرکبة من الکدر والظلمات فاذا اختلفت الابنیة والامزجة
فالمجبول علی عدل الترتیب و اصفی الترکیب من لباب البشر وصیاب
النشر من ارتاح للتأله والصلاح واهتز للتشمر والفلاح مخصوص
بالبشارة والنذارة مقصود بالنفث والایحاء من الکرام البررة ممد
بالموهبة الالهیة والاثرة العلویة ویسعد بالقبول منه المتوسط
من المقبلین و یحجب بالنفور عنه والتکبر منه العماة من المدبرین فاولئک
المقصودون هم الدعاة من الاولیاء والسادة من الرسل والانبیاء
این عبارت بلیغه نفیر ناصعه و مقالات فصیحه ملیحه بار عه دلالت صریحه دارد
بر آنکه چنانچه حق تعالی خلق را باختلاف صور و جواهر و تفاوت امزجه و بصائر
آفریده همچنان ارواح مختلف ست و چون انبیا علیهم السلام مجبول شده اند بر اعدل
ترتیب و اصفای ترکیب ارتیاح نمودند برای تأله و صلاح و اهتزاز کردند برای تشمر
و فلاح و مخصوص شدند به بشارت و نذارت و مقصود شدند بنفث و ایحاء و امداد
کرده شدند بموهبت الهیه و اثره علویه و هرگاه اشرفیت خلقت انبیا سبب
افضلیت ایشان و اختصاص ایشان بمزایا و فضائل عالیه سبب حصول شرف

نبوت

نبوت برای شان گردیده اتحاد نور جناب امیر المومنین علیه السلام با نور جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم و تقدم آن در خلق بر حضرت آدم علیه السلام بلا شبهه دلیل کمال افضلیت
جناب امیر المومنین علیه السلام و حصول جمیع فضائل و مزایا که بالاتر از فضائل
و مزایای جمیع انبیا علیهم السلام سوای خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم باشد
خواهد گردید و هرگاه فضلیت آنحضرت از جمیع خلق حتی الانبیاء السابقین المرسلین
الماضین قبل خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم ثابت و محقق شد در قبح تقدم
ثلثه بر آنحضرت و صرف خلافت از آن حضرت بسوی آنها و معاذ الله آنحضرت را
محکوم و تابع اینها گردانیدن کدام عاقل دیندار شک و ریب خواهد ورزید
و نیز ابو نعیم در دلائل النبوه بعد عبارتیکه الفا شنیدی گفته فالنبوة
هی سفارة العبد بین الله وبین ذوی الالباب من خلیقته
ولهذا یوصف ابدا بالرسالة والبعثة وقیل ان النبوة ازاحة
علل ذوی الالباب فیما تقصر عقولهم عنه من مصالح الدارین
ولهذا یوصف دائما بالحجة والهدایة لیزیح بها عللهم علی سبیل
الهدایة والتثقیف و معنی النبی هو ذو النبأ والخبر لان یکون مخبرا
عن الله بما خصه به من الوحی وقیل انها مشتقة من النبوة التی
هی المکان المرتفع عن الارض وهو ان یخص بضرب من الرفعة فجعل
سفیرا بین الله وبین خلقه یعنی بذلک وصفه بالشرف
والرفعة ومن جعل النبوة من الانباء التی هی الاخبار لم یفرق
بین النبوة والرسالة واما معنی الرسول فهو المرسل فعول علی لفظ

مفصل وارساله امره اياه بابلاغ الرسالة والوحي ومعنى
الوحي ماخوذ من الوحي وهو العجلة فلما كان الرسول متعجلا
لما يفهم قيل لذلك التفهم وحي وله مراتب ووجوه
في القرآن وحي الى الرسول وهو ان يخاطبه الملك
شفاها او يلقي ذلك في روعه وذلك قوله وما كان
لبشر ان يكلمه الله الا وحيا او من وراء حجاب او يرسل رسولا فيوحي باذنه
ما يشاء يريد بذلك خطابا يلقيه في قلبه حتى يعيه ويحفظه وما
عداه من غير خطاب فانما هو ابتداء اعلام والهام وتوقيف من
غير كلام ولا خطاب كقوله تعالى واوحى ربك الى النحل واوحينا
الى ام موسى وما في معناه ثم ان هذه النبوة التي هي السفارة لا تتم الا
بخصائص اربعة يهبها الله لهم كما ان ازاحة علل العقول لا تتم
الا بالسلامة من آفات اربع يعصم منها فالسفير السعيد بالمواهب
الاربع سليم عن الآفات الاربع والعاقل السليم من الآفات الاربع
ليس بسعيد بالمواهب الاربع فالمواهب الاربع اولها الفضيلة
النوعية وثانيها الفضيلة الاكرامية وثالثها الامداد بالهداية
ورابعها التثقيف عند الزلة والآفات الاربع التي يعصم منها السليم
من الانبياء اولها الكفر بالله وثانيها التقول على الله وثالثها
الفسوق في اوامر الله ورابعها الجهل باحكام الله فمعنى الفضيلة النوعية
ان الاحسن في سير الملوك والاحمد من حكمهم انهم لا يرسلون مبلغا عنهم

الا الافضل

الا الافضل المستقل باثقال الرسالة قد ثقفته خدمته وخرجته ايامه
والعقول تشهد ان مثله يكون مقيضا مرتادا عند المرسل في الابلاغ
والتادية عنه فالله الحكيم العزيز لا يختار للرسالة الا المتقدم
على المبعوث اليهم المزين بكل المناقب ولهذا لم يوجد نبي قط به عاهة في
بدنه او اختلاط في عقله او دناءة في نسبه او رداءة في خلقه واليه
يرجع قوله تعالى الله اعلم حيث يجعل رسالته ومعنى الفضيلة الاكرامية
ان الملوك متى ارسلوا رسولا اختاروه للوفادة ايدوه في حال الارسال
بلطائف وكرامات وزوائد معاونات يتيسر من الخطب عليه فوق
ما كان مكنه منه وخوله في ماضي خدمته فالله الرؤف الرحيم اذا اتى
للابلاغ عنه الافضل امده بزوائد تقوى قلبه وتشحذ قريحته
وتمكنه من الاخلاق الحميدة والعزائم القوية والحكم المديدة
كما ايد موسى بحل العقدة من لسانه واشراكه هرون اياه في الارسال
وهو قوله فارسله معي ردءا يصدقني واليه يرجع قوله قد اوتيت
سؤلك يا موسى ومعنى الامداد بالهداية ان الملوك متى ما اختاروا
للابلاغ عنهم من علموا منه الكفاية والاستقلال بما ولوه فلا
يخلونه من كتب منهم اليه تتضمن الرشد والهداية علما منهم بانه مجبول
على صيغة الآدميين فالله العلي العظيم متى قلد عبدا قلائد الرسالة
فحكمته تقتضي ان لا يخليه من مواد الارشاد لعلمه ان العلوم
المكتسبة لا تنال الا تعريفا ولا تصاب المصالح الكلية الا توقيفا واليه

يرجع قوله كذلك لنثبت به فوادك ولولا ان ثبتناك لقد كدت ومعنى
التثقيف عند الزلّة مما بعث ملك وافدا يجتلب به الرعيّة الى طاعته
فيرى طبعه مائلا في حال الابلاغ الّا زجره عند ادنى هفوة
بابلغ مزجرة يتقفه بها صيانة لمحله وحفظا لحراسته واستقامته
علما منه بان من لم ينبّه على فلتاته اوشك ان تالف وتعتاده
فالله اللطيف بعباده الوافي لاوليائه بالنصر والتاييد لا يعدم
وافده وصفيه المرشح لحمل اثقال النبوة التنبيه والتثقيف واليه
يرجع قوله تعالى لنوح فلا تسالن ما ليس لك به علم اني اعظك ان تكون
من الجاهلين وقوله لداود فاحكم بيننا بالحق ولا تشطط وقوله
لسليمان والقينا على كرسيه جسدا ثم اناب وقوله لمحمد صلى الله
عليه وسلم واستقم كما امرت ولا تتبع اهواءهم ولولا كتاب من الله
سبق وقوله وان كان كبر عليك اعراضهم الاية فهذه الخصائص
الاربعة لا تنال الا بالاكتساب والاجتهاد لانها موهبة الهية
واثرة علوية حكمها معلقة بتدبير من له الخلق والامر لا يظهرها
الّا في اخص الازمنة واحق الامكنة عند مساس الحاجة الكلية
واطباق الدهماء على الضلال من البرية ومحلها اعلى من ان
يفوز به العقول الجزوية او تحصلها المساعي الكسبية واليه يرجع
قوله وما كان الله ليطلعكم على الغيب ولكن الله يجتبي من رسله من يشاء
وقوله ان نحن الا بشر مثلكم ولكن الله يمن على من يشاء من عباده وقوله

فلا يظهر

فلا يظهر على غيبه احدا الّا من ارتضى من رسول ازين عبارت ظاهرست كه نبوت
كه مراد ازان سفارت درميان خدا و درميان ذوی الالبابست تمام نمی شود
مگر بخصائص اربعه كه ايزد وهاب انبيای انجاب را بان مخصوص ميگرداند وآن
خصائص اربعه فضيلت نوعيه وفضيلت اكراميه وامداد بهدايت وتثقيف
وحفظ عن الزله ست وچونكه نبوت انبيا عليهم السلام متسبب از اشرفيت
خلقت اين حضراتست كما ظهر من البيان السابق واين خصائص اربعه لوازم
نبوتست پس معلوم شد كه اين فضائل اربعه بسبب اشرفيت خلقت اين حضرات
حاصل شده است اگرچه نبوت در ذات قدسی صفات جناب امير المؤمنين عليه السلام
بسبب ختم نبوت ممتنع شد لكن اين خصائص اربعه براى آنحضرت بسبب
تحقق اصل سبب كه اشرفيت خلقتست در ذات عالی صفات آنحضرت
متحقق باشد پس معلوم شد كه آنحضرت بعد جناب رسالتمآب صلى الله عليه
وآله وسلم متقدم بر جميع امتست و مزين بكل مناقب و بری از عاهات خلق و مؤيد
بلطائف كرامات و زوائد معاونات و مسترد بزواهر انعامات كه مقوی
قلب و مشحذ قريحه و ممكن از اخلاق حميده و عزائم قويه و حكم مديده است و موصوف
بكفايت واستقلال و متحلی بمواد ارشاد و ينبوع علوم لدنيه كه كفايت اصابت
مصالح كليه توانند كرد و فائق بر علوم مكتسبه ميباشد و نيز آنحضرت از ارتكاب
مخالفات محفوظ و مصون و از مدانات اقترافات معصوم و محروس ست
فثبت من ذلك التقرير والتحبير كمال الافضلية والاكرمية والعصمة
والاعلمية لامير كل امير وفيه ما يغنى كل متامل بصير وينبذ القذى

فی عین کل من طرفه عن ادراک الحق حسیر وجه سی و نهم آنکه ولی الله
والد ماجد مخاطب را شده در ازالة الخفا گفته نفوس قدسیه انبیا علیهم السلام
در غایت صفا و علو فطرت آفریده شده است و در حکمت الهی بهمان صفا و علو
فطرت مستوجب وحی گشته اند و ریاست عالم بایشان مفوض شده قال الله
تعالی الله اعلم حیث یجعل رسالته و از میان امت جمعی هستند که جوهر
نفس ایشان قریب بجوهر نفوس انبیا مخلوق شده و این جماعت در اصل فطرت
خلفای انبیا اند در امت بمثال آنکه از آفتاب آینه آهنی اثری قبول میکند که
چوب و سنگ را میسر نیست این فریق که خلاصه امت اند از نفس قدسیه پیغمبر بوجهی
متاثر میشوند که دیگر آنرا میسر نمی آید و آنچه از آنحضرت فرا گرفته اند بشهادت
دل فرا گرفته اند گویا دل ایشان آن چیزها اجمالا ادراک کرده و کلام
آنحضرت صلی الله علیه و سلم شرح و تفصیل آن معنی اجمالی نموده و بعد ایشان
جماعهٔ دیگر اند پایه بپایه فرود تر تا آنکه نوبت عوام مسلمین رسد پس خلافت
خاصه آنست که این شخص چنانکه در ظاهر حال رئیس مسلمین شود بحسب
وضع طبیعی که مراتب استعدادات افراد بنی آدم ست در صفا و علو فطرت
الامثل فالامثل نیز رئیس امت باشد تا ریاست ظاهر همدوش ریاست
باطن باشد الخ ازین عبارت سراسر متانت بنهایت وضوح و ظهور دلالت
حدیث نور بر مطلوب سراسر حبور بچند وجه ظاهر است اول آنکه ازان
واضحست که خلق نفوس قدسیه انبیا علیهم السلام در غایت صفا و علو
فطرت مستوجب وحی الهی گشته و بهمین سبب ریاست عالم بایشان

نکته اول از فصل دوم از لوازم خلافت خاصه از مقصد اول

مفوض شده

مفوض شده و آیه کریمه الله اعلم حیث یجعل رسالته باین معنی ناظر و مشیر
و صحت این مقدمه متینه از امور اوضح و مستنیر است پس هرگاه خلق قلوب انبیا علیهم السلام
در نهایت صفا و علو فطرت موجب تفویض ریاست عالم بایشان باشد
خلق جناب امیر المومنین علیه السلام در نهایت صفا و علو فطرت که از حدیث
نور ظاهر است قطعا و حتما موجب تفویض ریاست عالم که آن امامت عامه
و خلافت تامه و ریاست عباد و حکومت بلاد ست بآنحضرت باشد و ظاهر است
که مدلول حدیث نور آنست که جناب امیر المومنین علیه السلام اعلی و افضل از
حضرت آدم و سائر انبیا سوای خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین در صفا
و علو فطرت بوده که نور آنحضرت متحد بود با نور نبوی پس چنانچه جناب
رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم اعلی و اسنی و ابهی و اشمل و افضل بود در صفا
و علو فطرت از جمیع انبیا همچنین جناب امیر المومنین علیه السلام اعلی و افضل
و اجل و اشمل در صفا و علو فطرت از جمیع انبیا سوای خاتم النبیین علیهم السلام
من رب العالمین خواهد بود پس باولویت قطعیه یقینیه تفویض ریاست عالم بجناب
امیر المومنین علیه السلام واجب و لازم باشد و اعجباه که مخاطب ناقد بر افادات
والد ماجد خود که مدح آن بابلغ وجوه در همین باب امامت و لو باخفاء علاقة
الابوة والبنوة نموده نیز اطلاعی بهم نرسانیده بنهایت تعصب و تعسف
و غایت تصلب و تصلف منع دلالت حدیث نور برامامت فرموده و اظهار
غایت صفا و علو فطرت و نهایت ذکا و طیب سریرت و انهماک ذات عالی صفات
در رعایت حقوق و مهاجرت حقوق والد ماجد خود که او را آیتی از آیات الهی
و معجزه از معجزات نبوی ظاهر نموده می کند و دلالت اول کلام بلاغت نظام
شاه ولی الله اگرچه بر مقصود و مرام اهل کرام بنهایت ظاهر و باهر است
لکن لله الحمد والمنه که دلالت برین مقصود محمود از بقیه کلام منصور آن محقق
امجد بدلالت اصرح از سابق ظاهر است بچند وجه چنانچه در وجوه آتیه مبین

میشود دوم آنکه قول او و از میان امت جمعی هستند الخ صریحست در آنکه خلفای انبیا
در امت کسانی هستند که جوهر نفس ایشان قریب بجوهر نفوس انبیا مخلوق شده
و چون ظاهرست که بمدلول قطعی و فحوای حتمی حدیث نور جوهر نفس نفیس رسول
قریب بجوهر نفس رسول مقبول صلی الله علیه و آله ما هبت القبول بوده و
تعبیر بقرب برای تقریب و تنزلیست و الا ظاهرست که حسب مدلول حدیث نور جوهر
جناب امیر المومنین علیه السلام با جوهر نفس نفیس جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
متحد بوده پس خلیفه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت باشد نه کسانیکه
ازین قرب و مدانات و مماثلت و مضاهات بمراحل قاصیه دور و از شرف خلق
نور حتما و جزما مهجور سوم آنکه قول او بمثال آنکه از آفتاب آئینه آهنی اثری قبول میکند
که خاک و چوب و سنگ را میسر نیست ظاهرست که کسانیکه جوهر نفس ایشان قریب
بجوهر نفوس انبیا مخلوق شده و خلفای انبیا اند مثال ایشان مثال آئینه آهنی
که از آفتاب اثر تمام قبول میکند و مثال دیگران که باین قرب فائز نیستند مثال خاک
و چوب و سنگست و چون بر ظاهرست که حسب مدلول حدیث نور کمال قرب و مدانات
و نهایت اتصال و مواخات بلکه اقصای اتحاد و عدم انفصال و انفراد از نور سرور
انبیای امجاد صلی الله علیه و آله شفعاء یوم التناد برای جناب امیر المومنین علیه آلاف
سلام رب العباد حاصل ست و این قرب برای کسی از انبیا و اوصیا و اصفیا و اولیا
غیر متحقق چه جا ثلثه غساله مغسوله و جماعت نفاله معلوله و زمره قواله مدخوله
و شرذمه حماله بخیر منخوله پس مثال ثلثه شیوخ و سنگ مثال خاک و چوب و سنگ باشد
و قطعی و حتمی ست که تقدیم خاک و چوب و سنگ بر آئینه با صفا و مجلی از زنگ احدی
از ارباب هوش و فرهنگ تجویز نکند الا من طبع علی قلبه بالاسلاد فهو یصیر
فی کل واد و یظهر بدائع الزیغ و العصبیة و العناد و الله ولی التوفیق
و الارشاد چهارم آنکه قول او این فریق که خلاصه امت اند الخ صریحست در آنکه خلفای
انبیا خلاصه امت اند و مآثر ایشان از نفس قدسیه پیغمبر افضل و اعلی از مآثر دیگرانست

و آنچه از آنحضرت فرا گرفته اند بشهادت دل گرفته و ظاهرست که حسب مدلول حدیث نور
این مرتبه رفیعه جلیله و منزلت منیعه جمیله هم باقصی الوجوه و ابلغ الطرق برای
جناب امیر المومنین علیه السلام حاصل بوده نه برای اغیار اغمار و متغلبین علی التجا
پس کسیکه ادنی تمیز و ادراک داشته باشد بعد تصدیق حدیث نور و ملاحظه
کلام این صدر الصدور ریبی نمی ورزد در ثبوت خلافت بلا فصل برای جناب
امیر المومنین علیه آلاف سلام رب العالمین و بطلان خلافت متغلبین متقدمین
و متغلبین متهجمین و الحمد لله رب العالمین پنجم آنکه قول او پس خلافت خاصه انست
الخ که خاتمه کلام و فخ مرام ست نهایت صریحست در آن که در خلافت خاصه
واجب و لازم و ضروری و متحتم ست که خلیفه بحسب وضع طبعی در صفا و علو
فطرت رئیس امت باشد تا ریاست ظاهر بهم دوش ریاست باطن باشد و ظاهرست
که حسب مدلول حدیث نور جناب امیر المومنین علیه السلام بحسب وضع طبعی در صفا
و علو فطرت رئیس جمیع امت بلکه رئیس جمیع خلق بعد جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله و سلم بوده پس ریاست ظاهری جمیع امت هم مخصوص ذات بابرکات
قدسی صفات آن خلاصه موجودات بعد مفخر کائنات علیه و آله آلاف التحیات
و التسلیمات ما اتصل العشیات بالغدوات باشد و برای فلان و بهمان
و حامی حکم و مروان فضلا عن غیرهم من ائمة الجور و العدوان و المنهمکین فی
العسف و الطغیان و المبالغین فی الزیغ و الشنآن در خلافت خاصه حقه جواز
آنحضرت بهره و حظی و نصیبی و خلاقی نباشد و تقدیم احدی از مخلوقات اگرچه
در غایت مرتبه عظمت و جلالت و نهایت صفا و علو فطرت و نبالت باشد
بر آن حضرت نهایت قبیح و شنیع و محظور و غایت سماجت و فظاعت آن بر
ارباب ادراک و شعور در اقصای ظهور فما ظنک بتقدیم الثلثة الذین
صرفوا فی الکفر و الانکار مدة مدیدة من الدهر و قرونا طویلا من
العصور و اگر بعد این همه دلائل زاهره و براهین باهره و حجج قاهره و شواهد

فاخره بهم متعصبین و متعنتین و متهوکین و متنطعین دست از تشکیک رکیک و تمریض مریض وتضعیف سخیف و توهین وهین و تهجین هجین نه بردارند و همم قاصره و مساعی خاسره بانکار حق و صلح کارند ناچار در وجه آتی دلالت حدیث نور بر خلافت و امامت صریح تر از سابق ثابت سازم و اتش کلی در خرمن شبهات و تشکیکات ارباب مکابرات و مجادلات اندازم **وجه چهلم** آنکه فاضل جلیل و عارف نبیل حاوی محاسن و مکارم عمدة الاجلة و الاعاظم حضرت صدر عالم در کتاب معارج العلی فی مناقب المرتضی که بجد و جهد تمام نسخه آن بوساطت بعض فضلاء اعلام بدست این مستهام آمده میفرماید اخرج ابن اسحق و ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه وابو نعیم والبیهقی معا فی الدلائل عن علی قال لما نزلت هذه الآیة علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وانذر عشیرتک الاقربین دعانی فضقت بذلک ذرعا وعرفت انی مهما اباد ههم بهذا الامر اری منهم ما اکره فصمت علیها حتی جاء نی جبرئیل فقال یا محمد انک ان لم تفعل ما تومر به یعذبک ربک فاصنع لی صاعا من طعام واجعل علیه رجل شاة واجعل لنا عسا من لبن ثم اجمع لی بنی عبد المطلب حتی اکلمهم وابلغ ما امرت به ففعلت ما امرنی به ثم دعوتهم له وهم یومئذ اربعون رجلا یزیدون او ینقصونه فیهم اعمامه ابو طالب وحمزة والعباس و ابو لهب فلما اجتمعوا الیه دعانی بالطعام الذی صنعت لهم فجئت به فلما وضعته تناول النبی صلی الله علیه وسلم جذبة من اللحم فشقها باسنانه ثم القاها فی نواحی الصحفة ثم قال کلوا بسم الله فاکل القوم حتی نهلوا عنه حتی ما نری الا اثار اصابعهم والله ان کان الرجل الواحد منهم لیاکل مثل ما قدمت لجمیعهم ثم قال اسق القوم یا علی فجئتهم بذلک العس فشربوا منه حتی رووا جمیعا وایم الله ان کان الرجل منهم لیشرب مثله فلما اراد النبی صلی الله علیه وسلم ان یکلمهم بدره ابو لهب الی الکلام فقال لقد سحرکم صاحبکم والله فتفرق القوم ولم یکلمهم النبی

ص المعارج الاول

فقال یا محمد ان الله امرنی ان انذر عشیرتک الاقربین

صلی الله علیه وسلم فلما کان الغد قال یا علی ان هذا الرجل قد سبقنی الی ما سمعت من القول فتفرق القوم قبل ان اکلمهم فعد لنا بمثل الذی صنعت بالامس من الطعام والشراب ثم اجمعهم لی ففعلت ثم جمعتهم ثم دعانی بالطعام فقربته ففعل کما فعل بالامس فاکلوا وشربوا حتی نهلوا ثم تکلم النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا بنی عبد المطلب انی والله ما اعلم شابا فی العرب جاء قومه بافضل مما جئتکم به انی جئتکم بخیر الدنیا والآخرة وقد امرنی الله ان ادعوکم الیه فایکم یوازرنی علی امری هذا فقلت وانا احدثهم سنا وارمصهم عینا واعظمهم بطنا واحمشهم ساقا انا یا نبی الله اکون وزیرک علیه فاخذ برقبتی فقال ان هذا اخی ووصیی وخلیفتی فیکم فاسمعوا له واطیعوا فقام القوم یضحکون لابی طالب قد امرک ان تسمع وتطیع لعلی واخرج ابن جریر عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا بنی عبد المطلب انی قد جئتکم بخیر الدنیا والآخرة وقد امرنی الله ان ادعوالیه فایکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی ووصیی وخلیفتی فیکم قال فاحجم القوم عنها جمیعا وقلت انا یا نبی الله اکون وزیرک علیه فاخذ برقبتی ثم قال هذا اخی ووصیی وخلیفتی فاسمعوا له واطیعوا واخرج احمد وابن جریر والضیاء عن علی انه قیل له کیف ورثت ابن عمک دون عمک فقال جمع رسول الله صلی الله علیه وسلم بنی عبد المطلب وهم رهط کلهم یاکل الجذعة ویشرب الفرق فصنع لهم مدا من طعام فاکلوا حتی شبعوا وبقی الطعام کما هو کانه لم یمس ولم یشرب فقال یا بنی عبد المطلب انی بعثت الیکم خاصة والی الناس عامة وقد رایتم من هذه الآیة ما رایتم فایکم یبایعنی علی ان یکون اخی وصاحبی ووارثی فلم یقم الیه احد فقمت الیه وکنت من اصغر القوم فقال اجلس ثم قال ثلث مرات کل ذلک اقوم الیه فیقول لی اجلس

استدلال بعبارت معارج العلی متضمن تحقیق وصیت و اخوت که در ان اقربیت روح جناب امیر المؤمنین علیه السلام بروح جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم ذکر کرده

وجه چهلم از وجوه دلالت حدیث حدیث نور بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

حتی کان فی الثالثة ضرب بیده علی یدی قال فلذلک ورثت ابن عمی تفسیر

خطیر ادنی الیه الذی وفی الصحیح اعلم ان الاخوة هی المقارنة الوجودیة اولا

والمشهودیة ثانیا والوصایة هی التحقق بما تحقق به الموصی علما وحالا

ومقاما ومعرفة والوراثة تحمل ما تحمله المورث من الاحمال والاثقال والوراثة

تحصیل ما حصله المورث لا علی سبیل التکسب بل بالمناسبة الاستعدادیة

والاقتضائیة والخلافة هی القیام مقام المستخلف علی سبیل النیابة تحقیق

انیق اعلم ان للوصایة والاخوة وغیرهما من الفضائل المذکورة حکمة غامضة

وسر عمیق فی الاصل الوجودی اتضح بالوجدان الصریح والذوق الصحیح وهو ان

حضرة الوجوب والالوهیة لما افاضت بفیضها الاقدس صورا معلومة

فی حضرة علمه فاول مفاض فی تلک الحضرة هو العین المحمدی صلی الله

علیه وسلم وحقیقته الجامعة لجمیع حقائق الممکنات واعیانها ولها البرزخیة

الکبری بین حضرة الوجوب والامکان ثم استفاض بالثبوت العلمی بوساطته

صلی الله علیه وسلم مقترنا به العین العلوی الجامع لحقائق الانبیاء والمرسلین

وغیرها ثم استفاضت الاعیان الاخر وکذلک لما افاضت هذه الحضرة

بفیضها المقدس افاضة وجودیة خارجیة فی الحضرة العیانیة کان

السابق بالوجود فی تلک الحضرة الروح المحمدی وتالیه الروح العلوی

ثم لما اوجد الله الهباء فاول ما ظهرت به حقیقة محمد صلی الله علیه

وسلم روحه قبل سائر الحقائق والارواح وکان الروح العلوی اقرب

الارواح الیه صلی الله علیه وسلم فظهرت مقارنا لظهوره ثم استعدت

وتوجهت تلک الحقیقة المحمدیة والصورة الهبائیة لانطباق التجلی

الاعظم للحق الذی به یهتدی الخلق والیه یلجأ وذلک التجلی عبارة

عن تجل الهی بحسب جمعیة اسمائه فی الاسم الوحید الهادی فتجلی الرحیم

الهادی باحدیة جمیع الاسماء فی صورة النور الاعظم وانطبق علی

ذکر صدر العالم در معارج العلی ان بعد استفاضه العین المحمدی استفاض بالثبوت العلمی بوساطته صلعم مقترنا به العین العلوی الجامع لحقائق الانبیاء والمرسلین

وجه چهلم از وجوه دلالت حدیث نور بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

استدلال بعبارت معارج العلی متضمن تحقیق وصیت و اخوت که در ان اقربیت روح جناب امیر المؤمنین علیه السلام بروح جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم ذکر کرده

تلک الصورة الهبائیة فتحقق وتجوهر بها ثم انبسط ذلک النور علی من هو

اقرب به صلی الله علیه وسلم فی ذلک الهباء ثم وثم وکان اقرب الناس

الیه فی ذلک الهباء علی بن ابی طالب رضی الله عنه ولذا صار جامعا

لحقائق الانبیاء والمرسلین واسرار الاولیاء المتقدمین والمتاخرین

وکان اخاه صلی الله علیه وسلم ووصیا وخلیفة ووارثا ووزیرا

وولیا للمؤمنین ومولی لهم وممدا لجمیع الانبیاء والمرسلین والاولیاء الاولین

والاخرین بعده صلی الله علیه وسلم الناشی من ذلک النور الاعظم ویؤید

ما قلنا ما اخرجه الامام احمد فی المناقب عن سلمان الفارسی قال سمعت

رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نورا بین یدی الله تعالی

قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلک جزئین

فجزء انا وجزء علی بن ابی طالب ویؤیده ایضا قوله صلی الله علیه وسلم

یا علی کنت مع الانبیاء سرا ومعی جهرا وقال سیدی وسندی وجدی المعتصم

بالله الصمد الشیخ ابو الرضا محمد قدس الله سره الامجد فی شرح هذا الحدیث

نعم هو من الاولیاء السابقین هم الذین یتصرف تمثل روحهم فی العالم

قبل ان یتعلق الروح بالبدن العنصری تعلق التصرف والتدبیر فقال

ویؤیده قصة دشت ارژن وتلک قصة طویلة لم اذکرها خوف الاطالة

فمن اراد الاطلاع علیها فلیطالع الملفوظات القدسیة الرضائیة

التی الفتها ورتبتها وایضا مؤید للمذکور ما روی فی کلماته المأثورة رضی الله

عنه انا علی وهو علی انا بکل شیء علیم انا الذی مفاتیح الغیب عندی

لا یعلمها بعد محمد غیری انا قلب الله انا ید الله انا جنب الله انا اللوح

المحفوظ انا ذو القرنین انا لنوح الاول انا لابراهیم الخلیل انا لموسی الکلیم

انا الاول والاخر والظاهر والباطن انا روح الارواح انا روح الاشباح

انا خازن النبوة انا وجه الله انا ترجمان وحی الله انتهی ثم اعلم انه کان

ذکر صدر العالم ان علی بن ابی طالب علیه السلام کان اقرب الناس الی النبی صلعم فی الهباء ولذا صار جامعا لحقائق الانبیاء والمرسلین واسرار الاولیاء المتقدمین والمتاخرین وکان اخا ووصیا وخلیفة ووارثا ووزیرا وولیا للمؤمنین ومولی لهم وممدا لجمیع الانبیاء والمرسلین والاولیاء الاولین والاخرین وجعل حدیث النور مؤیدا لذلک

منشأ ذلك التحقيق انى رأيت فى مبشرة كانّ رسول الله صلى الله عليه وسلم قدم فى بلدى وتوجّه الى الحصن السلطانى فدخل فيه واصحابه رضى الله عنهم كل واحد منهم نزل فى دار من له معرفة به ومودة حتى جاء امير المومنين على بن ابى طالب رضى الله عنه الى دارى وجلس على سقف بيتى فصعدت السقف وقمت وراء ظهره لخدمته فلبث رضى الله عنه قليلا ثم قام وقال لى انظر الى السماء فرأيت فى كبد سماء الحقيقة بدرا كاملا تنور به العالم كمال التنور فقال رضى الله عنه هذا البدر تمثال الحقيقة المحمدية فاذا البدر انشق بنصفين نصف بقى على السماء وكمل بدرا فى آن واحد كانه ما انشق وانتقل النصف الثانى فدخل فى صدره رضى الله عنه وكنت انظر اذ كمل بدرا بتدريج قليل فقال رضى الله عنه هذا نسبتى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال بالتلطف التام وهكذا نسبتك معى فانظر الى بدرى فرأيت فاذا بدره انشق بشقين قام الشق الواحد فى رضى الله عنه وكمل بدرا كانه ما انشق وانتقل الشق الثانى فدخل فى صدرى وقال رضى الله عنه بالعطوفة التامة سيكمل شقك ايضا بدرا ولكن بالتدريج مرة بعد اخرى ثم جاء رضى الله عنه قعد فى حجرى فعانقته وشرعت اقول انت سيدى وامامى انت حجتى وبرهانى انت اسلامى وايمانى انت عرفانى ووجدانى انت ذاتى وصفاتى انت حقيقتى ورسمى انت اخلاقى واسرارى ثم انكشف على السر الذى حررت فالحمد لله حمدا كثيرا خالدا مع خلوده والحمد لله حمدا لا منتهى له دون علمه والحمد لله حمدا لا منتهى له دون مشيته والحمد لله حمدا لا اجر يقابله الا رضاه وقد صرح الشيخ الاكبر محيى الدين بن العربى قدس سره ببعض هذا التحقيق فرأيت ان اذكر كلامه استشهادا قال الشيخ فى الباب السادس من الفتوحات المكية ان الله تبارك وتعالى لما اراد بدء

ظهور العالم على حدّ ما سبق فى علمه انفصل العالم من تلك الارادة المقدسة بضرب من تجليات التنزيه الى الحقيقة الكلية فحدث الهباء وهو بمنزلة طرح البناء الجص ليفتح فيه من الاشكال والصور ما شاء وهذا هو اول موجود فى العالم ثم انه تعالى تجلى بنوره الى ذلك الهباء والعالم كله فيه بالقوة فقبل منه كل شئ فى ذلك الهباء على حسب قوته من النور كقبول زوايا البيت نور السراج فعلى حسب قربه من ذلك النور يشتد ضوءه وقبوله ولم يكن احد اقرب اليه قبولا من حقيقة محمد صلى الله عليه وسلم فكان اقرب قبولا من جميع ما فى ذلك الهباء فكان صلى الله عليه وسلم مبدأ ظهور العالم واول موجود قال الشيخ محيى الدين وكان اقرب الناس اليه فى ذلك الهباء على بن ابى طالب امام العالم باسره والجامع لاسرار الانبياء اجمعين انتهى ما فى اليواقيت والجواهر نقلا من الفتوحات فاحفظ ذلك التحقيق تجده نافعا معينا فى كشف كل فضيلة ومنقبة ماضية وآتية انشاء الله تعالى فانه اصل كل منقبة والله اعلم ازین عبارت سراسر رشاقت واضح ولائح ست که صدر عالم در اثبات خلافت وامامت جناب امیر المومنین علیه السلام سعی جمیل نموده حیازت اجر جزیل فرموده که اولا اکابر وائمه واساطین وصدور وبدور محدثین قصه نزول آیه انذر عشیرتك الاقربین نقل نموده که دران تصریح ست باخوت ووصایت وخلافت وزارت جناب امیر المومنین علیه السلام وامرست جمیع حاضرین را بسمع واطاعت آنحضرت که دلیل قاطع وبرهان ساطع بر امامت آنحضرت ست وباز حدیث دیگر متضمن نص بر اخوت ووصایت وامامت آنحضرت از ابن جریر نقل نموده وباز حدیث دال بر اختصاص آنحضرت بوراثت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم وحرمان عباس ازان نقل کرده وبعد نقل این احادیث شریفه تفسیر

وتبیین حقائق اخوت ووصایت ووزارت وخلافت نموده وبعد آن سر اختصاص این فضائل ومراتب ومزایا ومناقب ومنائح ومواهب ومحامد ورغائب بذات بابرکات اسد الله الغالب علیه آلاف سلام الملک الواهب بتقریر متین وتوضیح رزین بیان کرده که ازان ظاهرست که سبب اختصاص این فضائل بآنحضرت اقتران ذات مبارک جناب امیر المومنین علیه السلام باذات اقدس جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم در عالم ارواح قبل خلق اشباح ست وذات جناب امیر المومنین علیه السلام جامع حقائق انبیاء ومرسلین علیهم السلام وخیر ایشان بوده ودر حضرت علمیه بعد استفاضه ذات جناب امیر المومنین علیه السلام که مقترن استفاضه ذات جناب رسالتماب صلی الله علیه واله وسلم بوده استفاضه اعیان اخر متحقق شده ودر افاضه وجودیه که در حضرت عیانیه واقع شده نیز سابق بالوجود درین حضرت روح اقدس جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بوده وتالی آن حضرت بلا فصل فاصل روح اطهر جناب امیر المومنین علیه السلام بوده ودر عالمها نیز اول الاشیا ظاهره حقیقت جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم وروح آنحضرت بوده که قبل سائر حقائق وارواح ظاهر شده وروح جناب امیر المومنین علیه السلام در عالمها باهم اقرب ارواح بسوی روح جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بوده که روح علوی مقارن روح نبوی ظاهر شده وهرگاه حقیقت مقدسه محمدیه وصورت هبائیه متوجه عالم نور اعظم شد انبساط این نور بحسب مراتب قرب واقع شده واقرب ناس بسوی جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم درینها جناب امیر المومنین علیه السلام بوده وبهمین سبب آنحضرت جامع حقائق انبیاء ومرسلین وحاوی اسرار اولیاء متقدمین ومتاخرین گردیده وبهمین سبب اخ جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم ووصی وخلیفه آنحضرت ووارث ووزیر آنحضرت وولی مومنین ومولای ایشان ومحمد جمیع انبیاء ومرسلین واولیای اولین وآخرین بوده واین امداد ناشی ازین نور اعظم بوده واین بیان شریف را حدیث امام احمد که در مناقب از سلمان روایت کرده موید

وثبوت

وثبوت آن را محقق ومسدد ونیز حدیث جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم که ازان ظاهرست که جناب امیر المومنین علیه السلام با جمیع انبیا علیهم السلام باسرار بوده وباآنجناب جهرا تائید وتصدیق این بیان انیق واثبات وتحقیق این تقریر رشیق می کند وشیخ ابو الرضا محمد که سید وسند وجد صدر عالم ست ومتفرد بامر الصمد ست تصدیق این حدیث شریف نموده ودر شرح آن افاده کرده که جناب امیر المومنین علیه السلام از اولیای سابقین ست که تصرف می کند تمثل روح ایشان در عالم قبل تعلق روح ببدن عنصری ونیز ابو الرضا افاده فرموده که این حدیث شریف را قصه دیگر نیز تایید می کند وآن قصه طویله است که صدر عالم در ملفوظات قدسیه رضائیه ذکر کرده ونیز صدر عالم تایید این تحقیق شریف که دران ثابت کرده که جناب امیر المومنین ممد ومعین جمیع انبیاء سابقین علیهم السلام بوده بکلمات ماثوره از آنحضرت استدلال کرده که ازان کمال افضلیت آنحضرت بوجوه عدیده ظاهرست ونیز صدر عالم افاده کرده که منشا این تحقیق رویای مبشره بوده که دران بزیارت جناب امیر المومنین علیه السلام مشرف شده وآنحضرت بر بیان کمال قرب واتصال خود بجناب رسالتماب صلی الله علیه واله وسلم که بعد ان هرگز کسی از خلق درمیان جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم وآنحضرت حائل وفاصل نمی تواند شد بیان فرموده ونیز صدر عالم کلام ابن العربی که مشتمل ست بر بعض این تحقیق انیق از فتوحات بواسطه یواقیت شعرانی نقل کرده که ازان کمال افضلیت جناب امیر المومنین از جمیع خلق وبودن آنحضرت امام تمام عالم ظاهرست وصدر عالم بعد نقل فتوحات امر بحفظ این تحقیق شریف نموده وافاده فرموده که آن نافع ومعین ست در کشف فضیلت منقبت که قبل این تحقیق گذشته وبعد آن می آید پس باین افاده انشعاب جمیع فضائل ومناقب ازین فضیلت عالیه ظاهر ساخته ونیز کمال ثبوت وتحقق جمیع فضائل ومناقب مذکوره در کتاب خود مبین نموده وخاتمه کلام بلاغت نظام برین فقره بلیغه فاذا اصل کل منقبة

نموده که ازان ظاهر ست که اقربیت جناب امیر المومنین علیه السلام در نور با جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم اصل جمیع فضائل و سبب کل مناقب ست پس بعد
این همه وجوه زاهره کثیره و براهین باهره غزیره که از افادات فاخره صدر عالم
ظاهر ست در افضلیت آنحضرت و عدم جواز تقدم ور یاست احدی از خلق سوای
خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم بر نفس رسول کسی که استحقاق اطلاق انسان
داشته ارتیاب نکند فانه قد اشرق نور الیقین وقطع دابر القوم الذین ظلموا
والحمد لله رب العالمین **قوله** زیرا که شرکت حضرت امیر در نور نبوی مستلزم
وجوب امامت او بلا فصل نمی شود **اقول** این تعلیل علیل فرقی ندارد با سعلال ادخال
سوای اجمال و اختصار اول و قدری اسهاب و تطویل درین تفصیل غیر جمیل و ظاهر ست
که این نفی محض تلمیع و تسویل و بحث تخدیع و تضلیل و عناد صریح البوار غیر
قابل التعویل و لداد واضح التبار جالب عذاب وبیل و مکابره فضیح العوار معوج
السبیل ست زیرا که هرگاه شرکت در نور نبوی مع تقدیم نور علوی بر خلقت حضرت
آدم و جمیع انبیاء سوای خاتم النبیین صلی الله علیه وآله اجمعین ثابت گردید
افضلیت آنحضرت از حضرت آدم و جمیع انبیاء علیهم السلام حسب افادات
و تحقیقات اکابر احبار ثقات و جهابذه محققین عالی درجات ظاهر و واضح
پس افضلیت آنحضرت از ثلثه خوش صفات خود از اجلای بدیهیات ست و آن
اثبات امامت حقه بلا فصل فاصل و ابطال تقدم شیوخ اماثل حسب تنصیصات
والد ماجد مخاطب ناقد و تصریحات ابن تیمیه جامع المحامد و دیگر افادات شیوخ
و اساطین فوی المفاخر المحکمة المعاقد کافی و وافی و باید دانست که مخاطب
تحریر مبدی هر وهم رکیک بقصد تخفیف و تفکیک مساوات نور وصی برحق
با نور نبوی صلی الله علیه وآله وسلم تعبیر بشرکت نموده حالانکه بدلول روایات
کثیره دانست نوری که حق تعالی قبل جمیع اشیاء خلق فرموده نصف آن نور
نبوی ست و نصف دیگر نور علوی و ظاهر ست که لفظ نصف صریح ست

در آنکه نور علوی مساوی نور نبوی بوده پس حمل روایاتیکه دران لفظ نصف وارد نیست
بر نصف واجب و لازم باشد و روایاتیکه دران لفظ جزو وارد ست آبی از حمل بر نصف نیست
بلکه متبادر از تقسیم یک چیز بدو جزء تساوی می باشد مثلا هرگاه بگویند که یک
ذراع جامه را بدو جزء یا دو حصه منقسم بکنید متبادر ازان همین ست که از جامه
دو جزء مساوی باشد و عدم تساوی ازان فهمیده نمی شود و قطع نظر ازین مجرد
شرکت و لو فرضنا که نور علوی کم از نور نبوی بوده مثبت افضلیت آنحضرت ست
از کسانیکه ازین شرکت محروم بلکه بسمت ظلمت کفر تا زمان دراز موسوم و بوصمت
انکار سراسر خساره توحید خداوند قهار و نبوت رسول مختار موصوم بودند **قوله**
و ملازمت درین هر دو امر بیان باید کرد بوجهی که غبار منع بر ان نشیند **اقول**
قد اثبتنا اثباتا لا یطور به ریب فی مدارک بتوفیق الله ولی الطول و
الفضل فی الفصل السابق البین الفصل ان کون نور الوصی مساویا
فی التقدم لنور النبی دلیل زاهر علی الخلافة بلا فصل و ان لا انکار
والرد لا یصدر الا من ارباب الهذر والهزل واصحاب السفه والعناد
الوذل والصارمین لشجرة الحیاء من الاس والاصل والمتناولین
لاغصان الانصاف بالجز والفصل للذین لاخلاق لهم فلا یلصق غبار
بهذا المطلوب المشرق المنار العلی الاخطار الساطع الانوار العزیز
المثار المقبول لدی اولی الایدی والابصار المجتنین من التحقیق والامعان
نافحة الانهار المقتنین من التدبر والتامل ذخائر الاستبصار الفائزین
بشرف النقد والاعتبار و لا ینکره و یجحده و یلطه الا الاوغاد الاغمار
الذین هم ما جاسوا خلال دیار الاثار وما تشرفوا قط بملاحظة
تصریحات الاساطین الکبار و افادات السابرین لحقائق الاخبار
وما خاضوا فی غمار بحار تفحص الاسفار الشائعة فی شاسعة الاقطار
الذائعة فی نائیة الامصار المحظوة بکمال الاشتهار المقرونة

بالمباهاة والافتخار، الموصوفة بالاعتماد والاعتبار، الموضوعة علی اعین القبول والاحتفال من الحذاق الذین لهم جلالة الفخار، **قوله** و دونه خرط القتاد **اقول** اثبات خرط القتاد، دون هذا المرام الصریح السداد، والمراد الواضح الرشاد، لا یصدر الا ممن خبّ واوضع فی مهامه العمه والعناد، واوغل واهطع فی سباسب التعنت واللداد، ونکص وحاد وزاغ عن الحق الابلج وحاد، واضطرب فی مجاهل التعصب والتعسف وفی بوادی التصلب والتصلف ماد، وساق اتباعه والخافقین للنعال خلفه الی الردی وقاد، وانما خرط القتاد، من خبط خبط العشواء ورکب متن البعاد، عن الانقیاد **قوله** و در قرب نسب حضرت امیر به آنجناب بحثی نیست **اقول** مخاطب جلیل الحسب جمیل الادب محترز از جلب موجبات ردی و عطب و مجتوی از جذب مورثات شقی و شجب بمزید حقد و غل و غضب بر فضل امیر عرب چنین فضل عظیم الرتب اعنی اتحاد نور علوی با نور نبوی و تقدم بر خلق حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام بر محض قرب نسب حمل کرده جمیع ارباب حیف و زیغ و مکابره و تسویل و عسف و مجادله را عرق عرق خجل و تشویر و معترف بنهایت عجز و تقصیر ساخته و گمان نمی برم که احدی از مکابرین متعنتین و مجادلین متنطعین تا حال اقدام بر چنین مباهته و مدافعه و مصادمه بداهت و رد و دفع صراحت کرده باشد و مع ذلک از این کلام خرابت نظام مخاطب تمقام بصراحت تمام بر ارباب افهام ظاهر است که مدلول حدیث نور محض قرب نسب جناب امیر المومنین علیه السلام با جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم است و خارج از بحث و حساب و شک و امترا و ارتیاب در این باب بدل حجد والانصاب منجلد بلکه آنرا قطعا و حتما و یقینا و جزما ثابت و محقق میداند پس بحمد الله صحت حدیث نور و بطلان تکذیب و ابطال آن از افاده مخاطب مختال فخور بکمال وضوح و ظهور ثابت گردید و شناعت و فظاعت تعصب

ابن الجوزی و ابن روزبهان و کابلی و پانی پتی و خود مخاطب عمدة الاعیان بمرتبه بداهت و عیان رسیده و لا یحیق المکر السیء الا باهله و هر چند مخاطب بحالت بسبب مزید عجز و انمیاث اقرار و اعتراف بنفی بحث در قرب نسب جناب امیر المومنین علیه السلام با جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم می نماید لکن خلیفه ثانی با آنهمه والای که تو دانی و اتصاف بنهایت حق پرستی و خوف ربانی و رعایت ادب ایمانی و رسوخ در درجات ایقانی بنا بر مزعوم جانب ثانی العیاذ بالله جسارت بر نفی قرب نسب جناب امیر المومنین علیه السلام هم نموده یعنی راه انکار بودن آنحضرت اخ جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم پیموده چنانچه عبد الله بن مسلم ابن قتیبه ابو محمد الکاتب الدینوری در کتاب امامت و سیاست در بیان بیعت ابوبکر گفته ان ابابکر اخبر بقوم تخلفوا عن بیعته عند علی فبعث الیهم عمر بن الخطاب فجاء فناداهم وهم فی دار علی علیه السلام وابوا ان یخرجوا فدعا عمر بالحطب فقال والذی نفس عمر بیده لتخرجن او لاحرقنها علیکم علی ما فیها فقیل له یا ابا حفص ان فیها فاطمة فقال وان فخرجوا و بایعوا الا علیا فزعم انه قال حلفت ان لا اخرج ولا اضع ثوبی علی عاتقی حتی اجمع القرآن فوقفت فاطمة علی بابها فقالت لا عهد لی بقوم حضروا اسوأ محضر منکم ترکتم جنازة رسول الله صلی الله علیه و سلم بین ایدینا وقطعتم امرکم بینکم لم تستامرونا ولم تروا لنا حقا فاتی عمر ابابکر فقال له الا تاخذ هذا المتخلف عنک بالبیعة فقال ابوبکر یا قنفذ وهو مولی له اذهب فادع علیا قال فذهب قنفذ الی علی فقال ما حاجتک قال یدعوک خلیفة رسول الله قال علی لسریع ما کذبتم علی رسول الله فرجع قنفذ فابلغ الرسالة قال فبکی عمر طویلا فقال عمر الثانیة الا تضم هذا المتخلف عنک بالبیعة فقال ابوبکر لقنفذ عد الیه فقل امیر المومنین یدعوک لتبایع فجاءه

فقنفذ فادی ما امر به فرفع علی صوته فقال سبحان الله لقد ادعی ما لیس له فرجع قنفذ فابلغ الرسالة قال فبکی ابو بکر طویلا ثم قام عمر فمشی و معه جماعة حتی اتوا باب فاطمة فدقوا الباب فلما سمعت اصواتهم نادت باعلی صوتها باکیة یا رسول الله ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافة فلما سمع القوم صوتها و بکاءها انصرفوا باکین فکادت قلوبهم تتصدع و اکبادهم تنفطر و بقی عمر معه قوم فاخرجوا علیا و مضوا به الی ابی بکر فقالوا له بایع فقال ان لم افعل فمه قالوا اذا والله الذی لا اله الا هو نضرب عنقک قال اذا تقتلون عبد الله و اخا رسوله قال عمر اما عبد الله فنعم و اما اخا رسوله فلا و ابو بکر ساکت لا یتکلم فقال له عمر الا تامر فیه بامرک فقال لا اکرهه علی شیء ما کانت فاطمة الی جنبه فلحق علی بقبر رسول الله صلی الله علیه و سلم یصیح و یبکی و ینادی یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی الخ

پس عجب خیره بنظر تعصبات فاحشه و مجازفات داهشه مخاطب رئیس الجماعة الناهشه که بتقلید خلیفه ثانی در قرب نسب جناب امیرالمومنین علیه السلام کلام آغاز می‌نهاد و داد اظهار کمال صدق و تورع خود میداد مگر چون ابواب انکار و احتیال و طرق قیل و قال مسدود یافت ناچار اعتراف بقرب نسب آنحضرت ساخت فالحمد لله علی ظهور کذب الثانی الشانی علی لسان المخاطب الحائر للمناقب المنیعة الباقی المبتدع لغرائب المقاصد و عجائب المعانی المخترع لمنکرات المکابرات المحیرة للقاصی والدانی **قوله** اما کلام درین ست که قرب نسب موجب امامت بلافصل ست یا نی **اقول** لله الحمد و المنه که استدلال بقرب نسب جناب امیرالمومنین علیه السلام بر خلافت آنحضرت نهایت قوی و رزین و باقصی مرتبه موجه و متین ست اصلا تشکیک و تمریض ارباب تلمیع و تخدیع پیرامون آن نمیگردد و کلام مخاطب عالیمقام درین مرام ناشی از فقد تدبر و استیلای اوهام و عدم عثور بر روایات

نقض عمر اخوت جناب امیرالمومنین ... بکره ابن قتیبه ...

و افادات اکابر اعلام و محققین فخام ست و بطلان آن ظاهر ست بر ارباب افهام بچند وجه

اول آنکه احادیث کثیره و اخبار وفیره دلالت دارد بر آنکه بنی هاشم افضل بودند از غیر ایشان و حق تعالی بنی هاشم را از جمیع خلق اصطفا کرده و برگزیده و چون جناب امیرالمومنین علیه السلام هم از بنی هاشم بودند بلکه یقینا و جزما حسب ادله مسلمه طرفین بعد جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم از جمیع بنی هاشم افضل بوده پس آنحضرت بیقین جازم از ثلثه غواشم که خارج از بنی هاشم بودند بلا ریب افضل باشد و با وجود افضل بنی هاشم چگونه ثلثه متقدم و حاکم می‌توانند شد و احادیث فضیلت بنی هاشم نهایت معروف و مشهور ست و در مقام اثبات فضل جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم در اسفار چنین اکابر صدور ریذکور و مسطور مسلم در صحیح خود گفته حدثنا محمد بن مهران الرازی و محمد بن عبد الرحمن بن سهم جمیعا عن الولید قال ابن مهران نا الولید بن مسلم قال نا الاوزاعی عن ابی عمار شداد انه سمع واثلة بن الاسقع یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان الله عز و جل اصطفی کنانة من ولد اسمعیل علیه الصلوة و السلام و اصطفی قریشا من کنانة و اصطفی من قریش بنی هاشم و اصطفانی من بنی هاشم و نووی در شرح این حدیث گفته قوله صلی الله علیه و سلم ان الله اصطفی کنانة الی آخره استدل به اصحابنا علی ان غیر قریش من العرب لیس بکفو لهم و لا غیر بنی هاشم کفو لهم الا بنی المطلب فانهم هم و بنو هاشم شیء واحد کما صرح به فی الحدیث الصحیح والله اعلم و محمد بن عیسی ترمذی در صحیح خود گفته باب ما جاء فی فضل النبی صلی الله علیه و سلم حدثنا خلاد بن اسلم البغدادی نا محمد بن مصعب نا الاوزاعی عن ابی عمار عن واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله اصطفی من ولد ابراهیم اسمعیل و اصطفی من ولد اسمعیل بنی کنانة و اصطفی من بنی کنانة قریشا و اصطفی

احتجاج باحادیث فضیلت بنی هاشم بر صحت استدلال بقرب نسب جناب امیرالمومنین علیه السلام

حدیث فضیلت بنی هاشم از صحیح مسلم

عبارت نووی در شرح صحیح مسلم در استدلال ... بنی هاشم

احادیث دالّه بر افضلیت بنی هاشم از صحیح ترمذی

من قریش بنی ھاشم واصطفانی من بنی ھاشم ھذا حدیث صحیح حدثنا
یوسف بن موسی القطان البغدادی نا عبید اللہ بن موسی عن اسمعیل بن
ابی خالد عن یزید بن ابی زیاد عن عبد اللہ بن الحارث عن العباس بن
عبد المطلب قال قلت یا رسول اللہ ان قریشا جلسوا فتذاکروا احسابهم
بینهم فجعلوا مثلک مثل نخلة فی کبوة من الارض فقال النبی صلی اللہ
علیه وسلم ان اللہ خلق الخلق فجعلنی من خیر فرقهم وخیر الفریقین
ثم خیر القبائل فجعلنی من خیر القبیلة ثم خیر البیوت فجعلنی من خیر
بیوتهم فانا خیرهم نفسا وخیرهم بیتا ھذا حدیث حسن وعبد اللہ
بن الحارث ھو ابن نوفل حدثنا محمود بن غیلان نا ابو احمد نا سفین
عن یزید بن ابی زیاد عن عبد اللہ بن الحارث عن المطلب بن ابی وداعة
قال جاء العباس الی رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم وکانه سمع شیئا
فقام النبی صلی اللہ علیه وسلم علی المنبر فقال من انا فقالوا انت
رسول اللہ علیک السلام قال انا محمد بن عبد اللہ بن عبد المطلب
ان اللہ خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم ثم جعلهم فرقتین فجعلنی فی
خیرهم فرقة ثم جعلهم قبائل فجعلنی فی خیرهم قبیلة ثم جعلهم
بیوتا فجعلنی فی خیرهم بیتا وخیرهم نفسا ھذا حدیث حسن وقد
روی عن سفین الثوری عن یزید بن ابی زیاد نحو حدیث اسمعیل بن
ابی خالد عن یزید بن ابی زیاد عن عبد اللہ بن الحارث عن العباس
بن عبد المطلب حدثنا محمد بن اسمعیل نا سلیمان بن عبد الرحمن الدمشقی
نا الولید بن مسلم نا الاوزاعی نا شداد ابو عمار ثنی واثلة بن الاسقع
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم ان اللہ اصطفی کنانة من ولد
اسمعیل واصطفی قریشا من کنانة واصطفی ھاشما من قریش واصطفانی
من بنی ھاشم ھذا حدیث حسن غریب صحیح ومبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر

الجزری در جامع الاصول در باب ثالث فی فضائل النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ومناقبه
من کتاب الفضائل والمناقب الذی ھو الکتاب الاول من حرف الفا گفته نوع ثالث
ابو ھریرة ان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم قال بعثت من خیر قرون
بنی آدم قرنا فقرنا حتی کنت من القرن الذی کنت منه اخرجه البخاری
واثلة بن الاسقع قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یقول
ان اللہ اصطفی کنانة من ولد اسمعیل واصطفی قریشا من کنانة واصطفی
من قریش بنی ھاشم واصطفانی من بنی ھاشم اخرجه مسلم والترمذی
وللترمذی فی اخری ان اللہ اصطفی من ولد ابراھیم اسمعیل واصطفی من ولد
اسمعیل بنی کنانة وذکر الباقی وقال قلت یا رسول اللہ ان قریشا جلسوا
فتذاکروا احسابهم بینهم فجعلوا مثلک کمثل نخلة فی کبوة من الارض
فقال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم ان اللہ خلق الخلق فجعلنی من
خیر فرقهم وخیر الفریقین ثم خیر القبائل فجعلنی فی خیر قبیلة ثم خیر
البیوت فجعلنی فی خیر بیوتهم فانا خیرهم نفسا وخیرهم بیتا اخرجه
الترمذی مطلب بن وداعة قال جاء العباس الی رسول اللہ صلی اللہ علیه
وسلم وکانه سمع شیئا فقام النبی صلی اللہ علیه وسلم علی المنبر
فقال من انا فقالوا انت رسول اللہ قال انا محمد بن عبد اللہ بن
عبد المطلب ان اللہ خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم فرقة ثم جعلهم
قبائل فجعلنی فی خیرهم قبیلة ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم بیتا
وخیرهم نفسا اخرجه الترمذی وواقدی در فتوح الشام در بیان مکالمه عمرو
عاص با قسطنطین گفته قال عمرو فوجدت ابی وعظهم السبیل وقلت
اعلموا یا معاشر الروم ان اللہ عز وجل قد قرب علیکم ما تطلبون
فان کنتم تریدون بلادکم فادخلوا فی دیننا وصدقوا قولنا
بمقالة نبینا فان الدین عند اللہ الاسلام فقولوا لا الہ الا اللہ

وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله قال قسطنطين يا عمرو انا
لا نفارق ديننا وعليه مات آباؤنا واجدادنا قال عمرو فان كرهت
الاسلام فاعطنا الجزية منك ومن قومك وانتم صاغرون قال
قسطنطين ما اجيبك الى ذلك لان الروم ما تطاوعني على اداء
الجزية ولقد قال لهم على الجزية ابي من قبل فارادوا قتله قال عمرو هذا
ما عندي من الاعتذار والانذار وقد حذرتكم ما استطعت ولم يبق
الا السيف بيننا حكما والله يعلم اني قد دعوتكم الى امر فيه نجاتكم
فعصيتم عنه كما عصى ابوكم عيص على امه فخرج من الرحم قبل اخيه
يعقوب وانتم تزعمون انكم اقرب في النسب وانا ابرأ الى الله عز وجل منكم
ومن قرابتكم اذا انتم تكفرون بالرحمن وانتم من ولد العيص بن اسحاق
ونحن من ولد اسمعيل عليه السلام وان الله عز وجل اختار لنبينا
الانساب من صلب آدم الى ان خرج من صلب ابيه عبد الله فجعل
خير الناس من ولد اسمعيل والهم اسمعيل ان يتكلم بالعربية وترك اسحق
على لسان ابيه فولد اسمعيل العرب ثم جعل خير العرب كنانة ثم جعل
خير كنانة قريشا ثم جعل خير قريش بني هاشم ثم جعل خير بني هاشم
بني عبد المطلب ثم جعل خير عبد المطلب نبينا صلوات الله وسلامه
عليه فبعثه رسولا واتخذه نبيا وهبط عليه جبرئيل بالوحي وقال
طفت المشرق والمغرب فلم ار افضل منك يا محمد قال فاقشعرت
جلود القوم وخضعت جوانحهم حين ذكرت رسول الله صلى الله عليه وسلم
ورجفت قلوبهم ودخلت الهيبة قلب قسطنطين حين سمع كلام عمرو
وقال له صدقت في قولك كذلك الانبياء تبعث من كبار بيوت قومها
ومحمد بن سعد بن منيع الزهری در طبقات که نسخه مستکتبه آن نزد این کثیر العثرات
بعنایت خالق بریات حاضرست گفته حدثنا محمد بن مصعب الاوزاعی عن شداد

قال عمرو [illegible] ثم جعل خير قريش بني هاشم [illegible] ذكره الواقدي في فتوح الشام

ابی عمار

ابي عمار عن واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله
اصطفى من ولد ابراهيم اسمعيل واصطفى من ولد اسمعيل بني كنانة
واصطفى من بني كنانة قريشا واصطفى من قريش بني هاشم واصطفاني
من بني هاشم اخبرنا ابو ضمرة المدني انس بن عياض الليثي نا جعفر بن
محمد بن علي عن ابيه محمد بن علي بن حسين بن علي بن ابي طالب ان النبي
صلى الله عليه وسلم قال قسم الله الارض نصفين فجعلني في خيرهما
ثم قسم النصف على ثلثة فكنت في خير ثلث منها ثم اختار العرب
من الناس ثم اختار قريشا من العرب ثم اختار بني هاشم من قريش
ثم اختار بني عبد المطلب من بني هاشم ثم اختارني من بني عبد المطلب
اخبرنا عارم بن الفضل السدوسي ويونس بن محمد المؤدب نا حماد بن زيد
عن عمرو يعني ابن دينار عن محمد بن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم ان الله اختار العرب فاختار منهم كنانة او النضر بن كنانة ثم
اختار منهم قريشا ثم اختار منهم بني هاشم ثم اختارني من بني هاشم
اخبرنا يعقوب بن اسحق الحضرمي نا العلاء بن خالد نا عبد الله بن عبيد
بن عمير قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله اختار العرب
فاختار كنانة من العرب فاختار قريشا من كنانة واختار بني هاشم
من قريش واختارني من بني هاشم وابو نعیم در کتاب دلائل النبوة که نسخه
عتیقه آن بخط عرب برسیده وقت رجوع از حج خرید کردم گفته الفصل الثاني
في ذكر فضيلته صلى الله عليه وسلم بطيب مولده وحسبه ونسبه
وغير ذلك حدثنا ابو بكر محمد بن حميد ثنا هرون بن يوسف بن
زياد ثنا محمد بن ابي عمر ثنا محمد بن جعفر بن محمد قال اشهد على ابي
لحدثني عن ابيه عن جده عن علي ان النبي قال خرجت من نكاح
ولم اخرج من سفاح من لدن آدم الى ان ولدني ابي وامي لم يصبني

احادیث دال بر افضلیت بنی هاشم از دلائل النبوة ابو نعیم اصفهانی [illegible]

من سفاح الجاهلية شئ رواه ابوضمرة عن جعفر عن ابيه مرسلاً حدثنا
ابو عبد الله جعفر نا اسمعيل بن عيينة نا سعيد بن منصور وحدثنا
ابراهيم بن عبد الله بن اسحاق نا محمد بن اسحاق الثقفی نا قتيبة ان سعيدا
قال حدثنا يعقوب بن عبد الرحمن عن عمرو بن ابی عمرو عن سعيد المقبری
عن ابی هريرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله عليه وسلم قال
بعثت فی خير قرون بنی آدم قرنا فقرنا حتی كنت من القرن الذی كنت فيه
رواه ابن وهب عن يحيی بن عبد الله بن سالم عن عمرو عن جعفر بن عاصم
عن ابی هريرة ثنا ابو بكر بن خلاد نا الحارث بن ابی اسامة نا محمد بن
بكار نا اسمعيل بن جعفر اخبرنی عمرو بن ابی عمرو عن سعيد المقبری عن
ابی هريرة ان النبی صلی الله عليه وسلم قال بعثت من خير قرون بنی آدم
قرنا فقرنا حتی بعثت من القرن الذی كنت منه ثنا سليمان نا هارون بن موسی
الاخفش الدمشقی نا سلام بن سليمان المدائنی نا ورقاء بن عمر عن ابن
ابی نجيح عن عطاء ومجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله عليه
وسلم لم يلتق ابوای قط علی سفاح لم يزل الله ينقلنی من الاصلاب الطيبة
الی الارحام الطاهرة مصفی مهذبا ولا تتشعب شعبتان الا كنت فی خيرهما
حدثنا محمد بن سليمان الهاشمی نا احمد بن محمد بن سعيد المروزی نا محمد
بن عبد الله حدثنی انس بن محمد نا موسی بن عيسی نا يزيد بن ابی حكيم
عن عكرمة عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
عليه وسلم لم يلتق ابوای فی سفاح لم يزل الله تعالی ينقلنی من اصلاب
طيبة الی ارحام طاهرة صافيا مهذبا لا تتشعب شعبتان الا كنت فی خيرهما
حدثنا محمد بن احمد بن علی بن مخلد نا ابراهيم بن الهيثم البلدی نا محمد
بن كثير نا الاوزاعی عن شداد ابی عمار عن واثلة بن الاسقع قال قال
رسول الله صلی الله عليه وسلم ان الله اصطفی كنانة من ولد اسمعيل

واصطفی قريشا من كنانة واصطفی هاشما من قريش واصطفانی من
بنی هاشم رواه يحيی بن ابی كثير عن الاوزاعی مثله حدثنا ابو بكر بن خلاد
نا محمد بن يونس بن موسی نا بهلول بن مورق نا موسی بن عبيدة
عن عمرو بن عبد الله حدثنی عدی بن كعب عن الزهری عن ابی سلمة
عن عائشة قالت قال لی رسول الله صلی الله عليه وسلم قال لی
جبرائيل قلبت مشارق الارض ومغاربها فلم اجد بنی اب خيرا من بنی
هاشم وقلبت مشارق الارض ومغاربها فلم اجد عبدا خيرا من محمد
رواه عمرو بن علی عن بهلول ورواه بكار بن عبد الله بن عبيدة الربذی عن عمه
موسی بن عبيدة حدثناه نا البغوی نا الحسن بن اسرائيل النهرتيری نا بكار
هو ابن عبد الله بن عبيدة عن موسی بن عمرو بن عبد الله العدوی عن عائشة
قالت قال رسول الله صلی الله عليه وسلم مثله حدثنا ابو بكر محمد بن الحسن
بن كوثر ثنا محمد بن سليمان بن الحرث ثنا عبيد الله بن موسی ثنا اسمعيل
بن ابی خالد عن يزيد بن ابی زياد عن عبد الله بن الحرث بن نوفل عن العباس
بن عبد المطلب قال قلت يا رسول الله ان قريشا جلسوا فتذاكروا احسابهم
وانسابهم فجعلوا مثلك مثل نخلة نبتت فی كبوة من الارض قال
فغضب النبی صلی الله عليه وسلم قال ان الله تعالی حين خلق الخلق
جعلنی من خير خلقه ثم حين خلق القبائل جعلنی من خير قبيلتهم
وحين خلق الانفس جعلنی من خير انفسهم ثم حين خلق البيوت
جعلنی من خير بيوتهم فانا خيرهم وخيرهم نفسا ثنا محمد بن احمد
بن الحسن نا محمد بن عثمان بن ابی شيبة نا عمی ابو بكر بن ابی شيبة
ح ونا سليمان نا عبيد بن غنام ح ونا ابو بكر عبد الله بن محمد ثنا ابو بكر
بن ابی عاصم قالا نا ابو بكر بن ابی شيبة نا محمد بن فضيل عن يزيد
بن زياد عن عبد الله بن الحرث عن عبد المطلب بن ربيعة ان

عبيدة عن عمه

انا ناسا من الانصار قالوا للنبی انا نسمع من قومک حتی یقول القائل منهم
انما مثل محمد مثل نخلة نبتت فی کباء قال فقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یا ایها الناس من انا قالوا انت رسول الله (ای محل مرتفع) علیک السلام
قال انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب قال فما سمعته انتمی قبلها
وبعد قط ثم قال الا ان الله تعالی خلق خلقه ثم فرقهم فریقین فجعلنی
من خیرهم قبیلة فانا خیرکم بیتا وخیرکم نفسا وحدثنا ابو بکر ثنا ابن
ابی عاصم ثنا الحسن بن علی ثنا یعقوب بن ابراهیم نا ابی نا صالح عن
الزهری عن عبید الله بن عبد الله بن الحرث بن عبد المطلب عن
عبد المطلب بن ربیعة بن الحرث والعباس بن عبد المطلب فذکر
نحوه حدثنا سلیمان بن احمد نا عبد الله بن الحسین المصیصی نا یحیی
بن اسحاق السیلحینی نا العلاء بن خالد عن عبد الله بن عبید بن
عمیر عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله اختار
العرب ثم اختار من العرب کنانة واختار من کنانة قریشا واختار من
قریش بنی هاشم واختارنی من بنی هاشم ثنا ابو جعفر محمد بن عمر بن
احمد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر العرب مضر وخیر مضر
بنو عبد مناف وخیر بنی عبد مناف بنو هاشم وخیر بنی هاشم بنو عبد المطلب
والله ما افترق فرقتان منذ خلق الله آدم الا کنت فی خیرهما ثنا ابو بکر بن خلاد
ثنا الحرث بن ابی اسامة نا محمد بن کناسة نا الکلبی عن ابی صالح
عن ابن عباس فی قوله تعالی لقد جاءکم رسول من انفسکم قال لیس
من العرب قبیلة الا ولدت النبی صلی الله علیه وسلم مضریها و
ربیعها ویمانیها ثنا ابو العم جعفر بن محمد بن عمرو الاحمسی نا ابو حصین
محمد بن الحسین القاضی الوادعی ح ونا محمد بن احمد بن الحسن نا محمد
بن عثمان بن ابی شیبة قالا نا یحیی بن عبد الحمید نا قیس بن ربیع

حدثنا محمد بن یعقوب الاموی ثنا احمد بن عبد الجبار ... ابن نوبة نا ابو بکر بن عیاش عن الکلبی عن ابی صالح عن ابن عباس

عن الاعمش

عن الاعمش عن عبایة بن ربعی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله تعالی قسم الخلق قسمین فجعلنی فی خیرهما قسما ثم جعل
القسمین اثلاثا فجعلنی فی خیرها ثلثا ثم جعل الاثلاث قبائل فجعلنی
فی خیرها قبیلة ثم جعل القبائل بیوتا فجعلنی
فی خیرها بیتا فذلک قوله انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت الایة هذا لفظ ابی حصین ولفظ
محمد بن عثمان اتم وابلغ ثنا حبیب بن الحسن نا ابو مسلم الکشی نا ابو عاصم
عن شبیب عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما وتقلبک فی
الساجدین قال من نبی الی نبی حتی اخرجت نبیا حدثنا ابو بکر محمد بن الحسین
نا محمد بن غالب نا الحسن بن بشر نا سعدان بن الولید عن عطاء عن
ابن عباس وتقلبک فی الساجدین قال مازال النبی صلی الله علیه وسلم
یتقلب فی اصلاب الانبیاء حتی ولدته امه ثنا عبد الله بن جعفر حدثنا
اسمعیل بن عبد الله ثنا ابو علی عبد الوهاب ثنا عبد الله بن بکر السهمی
ح ونا علی بن هرون نا عبد الله بن محمد بن عبد العزیز نا احمد بن المقدام
نا حماد بن واقد الصفار قالا نا محمد بن ذکوان عن عمرو بن دینار عن ابن عمر
قال قال رسول الله ان الله خلق السموات سبعا فاختار العلیا منها
فسکنها واسکن سائر سمواته من شاء من خلقه وخلق الارضین
سبعا فاختار العلیا منها فاسکنها من شاء من خلقه ثم خلق
الخلق فاختار من الخلق بنی آدم واختار من بنی آدم العرب واختار من
العرب مضر واختار من مضر قریشا واختار من قریش بنی هاشم ثم
اختارنی من بنی هاشم فانا من خیار الی خیار فمن احب العرب فبحبی
احبهم ومن ابغض العرب فببغضی ابغضهم وقاضی عیاض بن موسی
الیحصبی در شفا بتعریف حقوق المصطفی گفته واما

شرف نسبه وكرم بلده ومنشأه فمالا يحتاج الى اقامة دليل عليه ولا بيان مشكل ولا خفى منه فانه نخبة بنى هاشم وافضل سلالة قريش وصميمها واشرف وافضل العرب واعزهم نفرا من قبل ابيه ومن اهل مكة من اكرم بلاد الله على الله وعباده حدثنا قاضى القضاة حسين بن محمد الصدفى حدثنا القاضى ابو الوليد سليمان بن خلف حدثنا ابو ذر عبد بن احمد حدثنا ابو محمد السرخسى وابو اسحاق وابو الهيثم قالوا حدثنا محمد بن يوسف قال حدثنا محمد بن اسمعيل حدثنا قتيبة بن سعيد حدثنا يعقوب بن عبد الرحمن عن عمرو عن ابى سعيد المقبرى عن ابى هريرة رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بعثت من خير قرون بنى آدم قرنا فقرنا حتى كنت من القرن الذى كنت منه وعن العباس رضى الله عنه قال قال النبى صلى الله عليه وسلم ان الله خلق الخلق فجعلنى من خيرهم من خير قرنهم ثم تخير القبائل فجعلنى من خير قبيلة ثم خير البيوت فجعلنى من خير بيوتهم فانا خيرهم نفسا وخيرهم بيتا وعن واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله اصطفى من ولد ابراهيم اسمعيل واصطفى من ولد اسمعيل بنى كنانة واصطفى من بنى كنانة قريشا واصطفى من قريش بنى هاشم واصطفانى من بنى هاشم قال الترمذى هذا حديث صحيح وفى حديث عن ابن عمر رضى الله عنهما رواه الطبرى انه صلى الله عليه وسلم قال ان الله اختار خلقه فاختار منهم بنى آدم ثم اختار بنى آدم فاختار منهم العرب ثم اختار العرب فاختار منهم قريشا ثم اختار قريشا فاختار منهم بنى هاشم ثم اختار بنى هاشم فاختارنى من بنى هاشم فلم ازل خيارا من خيار الا من احب العرب فبحبى احبهم ومن ابغض العرب فببغضى ابغضهم

ونیز قاضی عیاض در شفا گفته الفصل الاول فيما ورد من ذكر مكانته

احادیث فضیلت بنی ہاشم از شفای قاضی عیاض

ص ۹۵

عند ربه والاصطفاء ورفعة الذكر والتفضيل وسيادة ولد آدم وما خصه به فى الدنيا من مزايا الرتب وبركة اسمه الطيب اخبرنا الشيخ ابو محمد عبد الله بن احمد العدل اذنا بلفظه قال انا ابو الحسين الفرغانى حدثتنا ام القسم بنت ابى بكر بن يعقوب عن ابيها انا حاتم وهو ابن عقيل عن يحيى وهو ابن اسمعيل عن يحيى الحمانى ناقيس عن الاعمش عن عباية بن ربعى عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله قسم الخلق قسمين فجعلنى من خيرهم قسما فذلك قوله اصحاب اليمين واصحاب الشمال فانا من اصحاب اليمين وانا خير اصحاب اليمين ثم جعل القسمين اثلاثا فجعلنى فى خيرها ثلثا وذلك قوله اصحاب الميمنة واصحاب المشأمة والسابقون السابقون فانا من السابقين وانا خير السابقين ثم جعل الاثلاث قبائل فجعلنى من خيرها قبيلة وذلك قوله تعالى وجعلناكم شعوبا وقبائل الاية فانا اتقى ولد آدم واكرمهم على الله ولا فخر ثم جعل القبائل بيوتا فجعلنى فى خيرها بيتا ولا فخر وذلك قوله تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت الاية ونیز قاضی عیاض در شفا گفته عن واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله اصطفى من ولد آدم ابراهيم واصطفى من ولد ابراهيم اسمعيل واصطفى من ولد اسمعيل بنى كنانة واصطفى من بنى كنانة قريشا واصطفى من قريش بنى هاشم واصطفانى من بنى هاشم ومحمد بن يوسف گنجی در کفایة الطالب بعد نقل روایت اصطفاء بنی ہاشم از ابن عساکر گفته اخبرنا ابن الخلك الحفاظ محمد بن محمود ببغداد وعثمان بن عبد الرحمن وغيره بدمشق ومحمد بن ابى جعفر ببصرى ومحمد بن طلحة بحلب قال ابن ابى جعفر اخبرنا محمد بن على بن صدقة الحرانى بدمشق

ص ۱۱۲ / ۴۷
الباب الثامن فی ذکر النسب یعنی علیا علیه السلام در ابواب کنز الکتاب

وقال الباقون اخبرنا المؤید بن محمد الطوسی بنیسابور قالا اخبرنا
محمد بن الفضل الفراوی اخبرنا ابو الحسین عبد الغافر بن ابراهیم
بن سفیان الفقیه قال حدثنا الامام ابو الحسین مسلم بن الحجاج حدثنا
محمد بن مهران الرازی حدثنا الولید بن مسلم الاوزاعی عن ابی عمار شداد
انه سمع واثلة بن الاسقع یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول ان الله اصطفی کنانة من ولد اسمعیل واصطفی قریشا
من کنانة واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم
قلت هذا لفظه فی صحیحه واخرجه الامام الحافظ الترمذی فی جامعه
اخبرنا بذلک السید الامام العلامة شافع الزمان ابو محمد عبد الله
بن ابی الوفا البازری علی الحافظ عبد العزیز بن الاخضر اخبرنا ابو الفتح
الکروخی واخبرنا الخطیب المفتی عبد الکریم بن قاضی القضاة عبد الصمد
وابو طالب المظفر بن ابی بکر محمد وابو الفتح نصر الله بن محمد الانصاریون
قالوا اخبرنا عبد الجبار المروزی اخبرنا محمد بن احمد اخبرنا الحافظ ابو عیسی
محمد حدثنا خلاد بن اسلم البغدادی حدثنا محمد بن مصعب حدثنا
الاوزاعی عن ابی عمار عن واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله اصطفی من ولد ابراهیم اسمعیل واصطفی من بنی
اسمعیل کنانة واصطفی من بنی کنانة قریشا واصطفی من قریش
بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم قال الترمذی هذا حدیث صحیح
قلت ومعنی قوله اصطفی اختار ذکره جماعة من المفسرین فی قوله
عز وجل ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین
ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید فثبت ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبر وهو الصادق المصدوق
عن الله تبارک وتعالی انه اصطفی بنی هاشم علی غیرهم من قبائل

قریش

قریش ویؤید هذا القول ما اخرجه عبد الله بن احمد بن حنبل فی زیادة علی
ما جمعه والده من مناقب علی حدثنا عبد الله بن سلیمان السجستانی
حدثنا عباد بن یعقوب حدثنا موسی بن عمیر عن جعفر بن محمد
عن ابیه عن جده عن علی بن ابی طالب قال النبی صلی الله علیه
وسلم یا معشر بنی هاشم والذی بعثنی بالحق لو اخذت بحلقة
باب الجنة ما بدأت الا بکم ولو لم یکن کالشمس ما ادخله فی مصنفه
والده ومحب الدین طبری در ذخائر العقبی گفته ذکر اصطفائهم ای قریش عن
واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله اصطفی
من ولد آدم ابراهیم واتخذه خلیلا واصطفی من ولد ابراهیم اسمعیل
ثم اصطفی من ولد اسمعیل نزار ثم اصطفی من ولد نزار مضر ثم اصطفی
من ولد مضر کنانة ثم اصطفی من ولد کنانة قریشا ثم اصطفی من
قریش بنی هاشم ثم اصطفی من بنی هاشم بنی عبد المطلب ثم اصطفانی
من بنی عبد المطلب اخرجه بهذا السیاق الحافظ ابو القاسم حمزة
بن یوسف السهمی فی فضائل العباس واخرجه مسلم والترمذی
وابو حاتم مختصرا ولفظه ان الله اصطفی کنانة من ولد اسمعیل واصطفی
قریشا من کنانة ثم اصطفی هاشما من قریش ثم اصطفانی من هاشم
ذکر انهم خیر الخلق عن العباس بن عبد المطلب قال بلغ النبی صلی الله
علیه وسلم ما یقول الناس فصعد المنبر فقال من انا قالوا انت
رسول الله فقال انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق
الخلق فجعلنی فی خیر خلقه وجعلهم فرقتین فجعلنی فی خیر فرقة
وخلق القبائل فجعلنی فی خیر قبیلة وجعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم
بیتا فانا خیرکم بیتا وانا خیرکم نفسا اخرجه احمد والبغوی فی
الفضائل وسید علی همدانی در مودة القربی گفته المودة الاولی فی فضائل

احادیث فضیلت بنی هاشم از ذخائر العقبی از محب طبری

احادیث فضیلت بنی هاشم از مودة القربی از سید علی همدانی

سیدنا وصفینا ومولانا محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم عن مطلب
بن وداعة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم
ثم جعلهم قبائل فجعلنی فی خیرهم ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم فانا
خیرکم بیتا وخیرکم قبیلاً وخیرکم نفساً ونیز سید علی همدانی در مودة القربی
گفته عن واثلة بن الاسقع رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان الله اصطفی کنانة من ولد اسمعیل واصطفی قریشا من کنانة
واصطفی من بنی قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم ویروی
ان الله تعالی اصطفی من ولد ابراهیم اسمعیل واصطفی من ولد اسمعیل الی آخر
الحدیث ومحمد بن یوسف زرندی در نظم درر السمطین گفته روی واثلة بن الاسقع
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله اصطفی
کنانة من بنی اسمعیل واصطفی من بنی کنانة قریشا واصطفی من قریش
بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم اخرجه مسلم رحمه الله واخرج
ابو نعیم من طرق عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لم یلتق ابوای قط علی سفاح لم یزل الله ینقلنی من الاصلاب الطیبة الی
الارحام الطاهرة مصفی مهذبا لا تتشعب شعبتان الا کنت فی خیرهما
واخرج ابن سعد من طریق الکلبی عن ابی صالح عن ابن عباس قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر العرب مضر وخیر مضر بنو عبد
مناف وخیر بنی عبد مناف بنو هاشم وخیر بنی هاشم بنو عبد المطلب
والله ما افترقت فرقتان منذ خلق الله آدم الا کنت فی خیرهما
واخرج البزار والطبرانی وابو نعیم من طریق عکرمة عن ابن عباس
فی قوله وتقلبک فی الساجدین قال ما زال النبی صلی الله علیه وسلم
یتقلب فی اصلاب الانبیاء حتی ولدته امه واخرج البخاری عن ابی هریرة

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بعثت من خیر قرون بنی آدم
قرنا فقرنا حتی کنت من القرن الذی کنت فیه واخرج مسلم والترمذی
عن واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الله اصطفی من ولد ابراهیم اسمعیل واصطفی من ولد اسمعیل بنی
کنانة واصطفی من بنی کنانة قریشا واصطفی من قریش بنی هاشم واخرج
الترمذی وحسنه والبیهقی وابو نعیم عن العباس بن عبد المطلب
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله حین خلقنی جعلنی من خیر
خلقه ثم حین خلق القبائل جعلنی من خیرهم قبیلة وحین خلق الانفس
جعلنی من خیر انفسهم ثم حین خلق البیوت جعلنی من خیر بیوتهم
فانا خیرهم بیتا وخیرهم نفسا واخرج البیهقی والطبرانی وابو نعیم
عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله خلق الخلق
فاختار من الخلق بنی آدم واختار من بنی آدم العرب واختار من العرب
مضر واختار من مضر قریشا واختار من قریش بنی هاشم واختارنی من
بنی هاشم فانا خیار الی خیار واخرج البیهقی والطبرانی وابو نعیم عن
ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله خلق الخلق
قسمین فجعلنی فی خیرهما قسما ثم جعل القسمین اثلاثا فجعلنی فی خیرها ثلثا
ثم جعل الاثلاث قبائل فجعلنی فی خیرها قبیلة ثم جعل القبائل بیوتا
فجعلنی فی خیرها بیتا فذلک قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت الآیة واخرج البیهقی وابن عساکر من طریق مالک
عن الزهری عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما افترق الناس
فرقتین الا جعلنی الله فی خیرهما فاخرجت من بین ابوی فلم یصبنی شیء
من عهد الجاهلیة وخرجت من نکاح ولم اخرج من سفاح من لدن آدم
حتی انتهیت الی ابی وامی فانا خیرکم نفسا وخیرکم ابا واخرج البیهقی

واصطفانی من بنی هاشم

عن محمد بن علی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله اختار
فاختار العرب ثم اختار منهم کنانة ثم اختار منهم قریشا ثم اختار
منهم بنی هاشم ثم اختارنی من بنی هاشم واخرج البیهقی والطبرانی فی الاوسط
وابن عساکر عن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال لی جبرئیل قلبت الارض مشارقها ومغاربها فلم اجد رجلا
افضل من محمد ولم اجد بنی اب افضل من بنی هاشم واخرج ابن عساکر
عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ولدنی
بغی قط مذ خرجت من صلب آدم ولم تزل تنازعنی الامم کابرا عن
کابر حتی خرجت من افضل حیین من العرب هاشم وزهرة واخرج ابن
مردویه عن انس قال قرأ رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد
جاءکم رسول من انفسکم بفتح الفاء وقال انا انفسکم نسبا وصهرا وحسبا
لیس فی آبائی من لدن آدم سفاح کلنا نکاح وملا علی متقی در کنز العمال گفته
انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن
قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک
بن نضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن نضر بن نزار
وما افترق الناس فرقتین الا جعلنی الله فی خیرهما فاخرجت من بین
ابوی فلم یصبنی شیء من عهد الجاهلیة وخرجت من نکاح ولم اخرج
من سفاح من لدن آدم حتی انتهیت الی ابی وامی فانا خیرکم نسبا وخیرکم
ابا البیهقی فی الدلائل عن انس ونیز در کنز العمال گفته قلبت مشارق الارض
ومغاربها فلم اجد رجلا افضل من محمد وقلبت مشارق الارض
ومغاربها فلم اجد بنی اب افضل من بنی هاشم الحاکم فی الکنی عن عائشة
ونیز در کنز العمال گفته ان الله خلق خلقه فجعلهم فریقین فجعلنی فی
خیر الفریقین ثم جعلهم قبائل فجعلنی فی خیر قبیلة ثم جعلهم بیوتا

(حاشیه: ... کنز العمال ... الفصل الثالث فی فضائل ... تحفة ... عن التحدث بالنعم من الباب الاول فی فضائل نبینا محمد صلی الله علیه واسمائه وصفاته البشریة من کتاب الفضائل الذی هو الکتاب الثالث من حرف الفاء)

فجعلنی فی خیرهم بیتا فانا خیرکم قبیلة وخیرکم بیتا ک عن ربیعة
بن الحارث انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق
فجعلنی فی خیرهم ثم جعلهم فرقتین فجعلنی فی خیرهم فرقة
ثم جعلهم قبائل فجعلنی فی خیرهم قبیلة ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم
بیتا فانا خیرکم بیتا وخیرکم نفسا حم ت عن المطلب بن ابی وداعة ونیز
در کنز العمال گفته ان الله تعالی اصطفی کنانة من ولد اسمعیل واصطفی
قریشا من کنانة واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی من
بنی هاشم ت عن واثلة ان الله عز وجل اصطفی من ولد ابراهیم
اسمعیل واصطفی من ولد اسمعیل بنی کنانة واصطفی من کنانة
قریشا بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم ت عن واثلة ان الله بعثنی
رحمة مهداة وبعثنی برفع قوم وخفض آخرین ابن عساکر ونیز در کنز العمال گفته
ان الله تعالی خلق الخلق فجعلنی فی خیر فرقهم وخیر الفرقتین ثم خیر القبائل
فجعلنی فی خیر القبیلة ثم خیر البیوت فجعلنی فی خیر بیوتهم فانا خیرهم نسبا
وخیرهم بیتا ت عن العباس بن عبد المطلب ونیز در کنز العمال گفته کنت وآدم
فی الجنة فی صلبه ورکب بی السفینة فی صلب ابی نوح وقذف بی
فی النار فی صلب ابی ابراهیم لم یلتق ابوای قط علی سفاح ولم یزل الله
ینقلنی من الاصلاب الحسنة الی الارحام الطاهرة مصفی مهذبا لا یتشعب
شعبتان الا کنت فی خیرهما وقد اخذ الله بالنبوة میثاقی وبالاسلام
عهدی ونشر فی التوراة والانجیل ذکری وبین کل نبی صفتی تشرق الارض
بنوری والغمام لوجهی وعلمنی کتابه ورقانی فی سمائه وشق لی اسما من
اسمائه فذو العرش محمود وانا محمد واحمد ووعدنی ان یحبونی بالحوض والکوثر
وان یجعلنی اول شافع واول مشفع ثم اخرجنی من خیر قرن لامتی
وهم الحمادون یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر ابن عساکر عن

(حاشیه: ... اصطفی من ... قریش ... الفرقتین ...)

ابن عباس رض قال غریب جدًّا لما بلغ ولد معد بن عدنان اربعین رجلاً
وقعوا على عسكر موسى فانتهبوه فدعا عليهم موسى قال يا رب هؤلاء
ولد معد قد اغاروا على عسكري فاوحى الله تعالى اليه يا موسى
لا تدع عليهم فان منهم النبي الامي النذير البشير ختني ومنهم الامة
المرحومة امة محمد الذين يرضون من الله باليسير من الرزق ويرضى
منهم بالقليل من العمل فيدخلهم الجنة بقول لا اله الا الله لان
فيهم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب المتواضع في هيبته المجتمع له
اللب في سكوته ينطق بالحكمة ويستعمل الحكم اخرجته من خير جيل
من امته قريش ثم اخرجته من هاشم صفوة قريش فهو خير الى خير
يصير وامته الى خير يصيرون طب عن ابي امامة ونیز در کنز العمال
گفته ما ولدتني بغي قط منذ خرجت من صلب آدم ولم تزل تنازعني
الامم كابرا عن كابر حتى خرجت من افضل حيين من العرب هاشم
وزهرة ابن عساكر عن ابي هريرة ونیز در کنز العمال گفته ان الله عز وجل اختار
العرب فاختار كنانة من العرب واختار قريشا من كنانة واختار بني هاشم
من قريش واختارني من بني هاشم ابن سعد عن عبد الله بن عمير
مرسلا ان الله تعالى اختار العرب فاختار منهم كنانة او النضر بن كنانة ثم
اختار منهم قريشا واختار من قريش بني هاشم ابن سعد في حسنه عن محمد
بن علي معضلا قال لي جبرئيل قلبت مشارق الارض ومغاربها فلم اجد
رجلا افضل من محمد وقلبت مشارق الارض ومغاربها فلم اجد
بني اب افضل من بني هاشم الحاكم في الكنى وابن عساكر عن عائشة
وصح قسم الله عز وجل الارض نصفين فجعلني في خيرهما ثم قسم النصف
على ثلثة فكنت في خير ثلث ثم اختار العرب من الناس ثم اختار قريشا
من العرب ثم اختار بني هاشم من قريش ثم اختار بني عبد المطلب

من بني هاشم ثم اختارني من بني عبد المطلب ابن سعد عن جعفر بن محمد بن
علي بن الحسين عن ابيه معضلا وقسطلانی در مواهب لدنیه گفته روی ابو نعيم
عن ابن عباس مرفوعا لم يلتق ابواي قط على سفاح لم يزل الله ينقلني من
الاصلاب الطيبة الى الارحام الطاهرة لطيفا مهذبا لا تتشعب شعبتان
الا كنت في خيرهما ونیز در مواهب گفته في الدلائل لابي نعيم عن عائشة
رضي الله عنها عنه صلى الله عليه وسلم عن جبرئيل قال قلبت مشارق
الارض ومغاربها فلم ار رجلا افضل من محمد ولا بني اب افضل من بني
هاشم وكذا اخرجه الطبراني في الاوسط قال الحافظ شيخ الاسلام
ابن حجر لوائح الصحة ظاهرة على صفحات هذا المتن وفي البخاري
عن ابي هريرة عنه صلى الله عليه وسلم قال بعثت من خير قرون
بني آدم قرنا فقرنا حتى كنت من القرن الذي كنت منه وفي مسلم
عن واثلة بن الاسقع قال صلى الله عليه وسلم ان الله اصطفى
كنانة من ولد اسمعيل واصطفى قريشا من كنانة واصطفى من
قريش بني هاشم واصطفاني من بني هاشم ورواه الترمذي وعن
العباس قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله خلق الخلق
فجعلني في خير فرقتهم وخير الفريقين ثم تخير القبائل فجعلني في خير
القبيلة ثم تخير البيوت فجعلني في خير بيوتهم فانا خيرهم نفسا
وخيرهم بيتا رواه الترمذي هكذا منفردا به قال حديث حسن
اي خيرهم روحا وذاتا وخيرهم بيتا اي اصلا وابن حجر در منح مكيه شرح همزيه
لم تزل في ضمائر الكون تختار لك الامهات والآباء گفته اي كما طابت
ذاتك بما اوتيته من الكمال الاعلى كذلك طاب نسبك فلم يكن في
امهاتك من لدن حواء الى امك آمنة ولا في آبائك من لدن آدم
الى ابيك عبد الله الا من هو مصطفى مختار وشاهد ذلك حديث

البخاری بعثت من خیر قرون بنی آدم قرنا فقرنا حتی کنت من القرن الذی کنت منه وحدیث مسلم ان الله اصطفی کنانة من ولد اسمعیل واصطفی قریشا من کنانة واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم وحدیث الترمذی بسند حسن ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیر فرقهم ثم تخیر القبائل فجعلنی فی خیر قبیلة ثم تخیر البیوت فجعلنی فی خیر بیوتهم فانا خیرهم نفسا ای روحا وذاتا وخیرهم بیتا ای اصلا وحدیث الطبرانی ان الله اختار الخلق فاختار منهم بنی آدم ثم اختار من بنی آدم فاختار منهم العرب ثم اختارنی من العرب فلم ازل خیارا من خیار الا من احب العرب فبحبی احبهم ومن ابغض العرب فببغضی ابغضهم واعلم ان ولد آدم ولد له من حوا اربعین ولدا فی عشرین بطنا الا شیث وصیة فانه ولد منفردا کرامة لکون نبینا محمد صلی الله علیه وسلم من نسله ثم لما توفی وصی بنیه بوصیة ابیه له ان لا یضع هذا النور الذی بجبهة آدم ثم انتقل الی شیث الا فی المطهرات من النساء ولم تزل هذه الوصیة معمولا بها فی القرون الی ان وصل ذلک النور الی جبهة عبد المطلب ثم ولده عبد الله فطهر الله هذا البیت الشریف من سفاح الجاهلیة کما ورد فی الاحادیث کحدیث فی سنن البیهقی ما ولدنی من سفاح الجاهلیة شیء ما ولدنی الا نکاح الاسلام وروی ابن سعد وابن عساکر عن محمد بن السائب الکلبی عن ابیه قال کتبت للنبی صلی الله علیه وسلم مائة ام فما وجدت فیهن سفاحا ولا شیئا مما کان فی امر الجاهلیة والطبرانی وابو نعیم وابن عساکر خرجت من نکاح لم اخرج من سفاح من لدن آدم الی ان ولدنی ابی وامی ولم یصبنی من سفاح اهل الجاهلیة شیء وابو نعیم لم یلتق ابوای قط علی سفاح لم یزل الله ینقلنی من الاصلاب الطیبة الی الارحام الطاهرة مصفی مهذبا لا ینشعب

شعبتان الا کنت فی خیرهما وابن مردویه قرأ صلی الله علیه وسلم لقد جاءکم رسول من انفسکم ای بفتح الفاء وقال انا انفسکم نسبا وصهرا وحسبا لیس فی آبائی من لدن آدم سفاح کلنا نکاح، وحسین دیار بکری در خمیس گفته وفی الصفوة عن واثلة بن الاسقع ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الله عز وجل اصطفی من ولد ابراهیم اسمعیل واصطفی من بنی اسمعیل کنانة واصطفی من کنانة قریشا واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم انفرد باخراجه مسلم وعلی بن ابراهیم الحلبی در انسان العیون گفته ومما یدل علی شرف هذا النسب ایضا ما جاء عن عمرو بن العاص رضی الله تعالی عنه ان الله اختار العرب علی الناس واختارنی علی من انا منه من اولئک العرب وما جاء عن واثلة بن الاسقع رضی الله تعالی عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله اصطفی قریشا من کنانة واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم اقول وجاء بلفظ آخر عن واثلة بن الاسقع وهو ان الله اصطفی من ولد آدم ابراهیم علیهما السلام واتخذه خلیلا واصطفی من ولد ابراهیم اسمعیل ثم اصطفی من ولد نزار مضر ثم اصطفی من ولد مضر کنانة ثم اصطفی من کنانة قریشا ثم اصطفی من قریش بنی هاشم ثم اصطفی من بنی هاشم عبد المطلب ثم اصطفانی من بنی عبد المطلب والله اعلم قال وفی روایة ان الله اصطفی من ولد ابراهیم اسمعیل واصطفی من ولد اسمعیل کنانة واصطفی من بنی کنانة قریشا واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم وما جاء عن جعفر بن محمد عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی جبرئیل فقال یا محمد ان الله بعثنی فطفت شرق الارض ومغربها وسهلها وجبلها فلم اجد حیا خیرا من مضر ثم امرنی

حدیث دال بر افضلیت بنی هاشم از خمیس دیار بکری

ص ۳۶ / ۲۳۴ جزء اول

باب النسب الشریف

احادیث افضلیت بنی هاشم از انسان العیون

ثم اصطفی من ولد اسمعیل نزار

فطفت فی کنانة فلم اجد حیا خیرا من قریش ثم امرنی فطفت فی قریش فلم
اجد حیا خیرا من بنی هاشم ثم امرنی ان اختار فی انفسهم ای اختار نفسا
من انفسهم فلم اجد نفسا خیرا من نفسك انتهی ای و فی الوفاء عن ابن
عباس رضی الله تعالی عنهما فی قوله تعالی لقد جاءکم رسول من انفسکم قال
لیس من العرب قبیلة الا ولدت النبی صلی الله علیه وسلم مضریها و ربیعیها
و یمانیها و عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله خلق الخلق فاختار من الخلق بنی آدم واختار من
بنی آدم العرب و اختار من العرب مضر واختار من مضر قریشا واختار
من قریش بنی هاشم واختارنی من بنی هاشم فانا خیار من خیار الی
خیار انتهی و قوله واختار من مضر قریشا یدل علی ان مضر لیس جماع
قریش والا کانت اولاده کلها قریشا و عن ابی هریرة بسند
حسنه الحافظ العراقی ان الله حین خلق الخلق بعث جبرئیل فقسم
الناس قسمین قسم العرب قسما و قسم العجم قسما و کانت خیرة الله فی
العرب ثم قسم العرب قسمین فقسم الیمن قسما و قسم مضر قسما و کانت
خیرة الله فی مضر و قسم مضر قسمین فکانت قریش قسما و کانت خیرة الله
فی قریش ثم اخرجنی من خیار من انا منه قال بعضهم و ما جاء فی
فضل قریش فهو ثابت لبنی هاشم والمطلب لانهم اخص و ما ثبت
للاعم یثبت للاخص ولا عکس و فی الشفاء عن ابن عباس رضی الله تعالی
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله سبحانه و تعالی
قسم الخلق قسمین فجعلنی من خیرهم قسما فذلك قوله تعالی اصحاب
الیمین و اصحاب الشمال فانا من اصحاب الیمین وانا خیر اصحاب الیمین
ثم جعل القسمین اثلاثا فجعلنی فی خیرها ثلثا فذلك قوله تعالی اصحاب
المیمنة و اصحاب المشئمة والسابقون السابقون فانا خیر السابقین

فی مضر فلم اجد حیا خیرا من کنانة ثم امرنی فطفت

ثم جعل الاثلاث قبائل فجعلنی من خیرها قبیلة و ذلك قوله تعالی
وجعلناکم شعوبا و قبائل الآیة فانا اتقی ولد آدم و اکرمهم علی الله تعالی
ولا فخر و جعل القبائل بیوتا فجعلنی فی خیرها بیتا ولا فخر فذلك قوله
تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت الآیة هذا کلام
الشفاء فلیتامل و نیز در انسان العیون گفته عن ابن عباس رضی الله تعالی
عنهما خیر العرب مضر و خیر مضر عبد مناف و خیر بنی عبد مناف بنو هاشم و خیر بنی هاشم
بنو عبد المطلب والله ما افترق فرقتان منذ خلق الله تعالی آدم الا کنت
فی خیرهما اول و فی لفظ آخر عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله حین خلقنی جعلنی من خیر خلقه
ثم حین خلق القبائل جعلنی من خیرهم قبیلة و حین خلق الانفس
جعلنی من خیر انفسهم ثم حین خلق البیوت جعلنی من خیر بیوتهم
فانا خیرهم بیتا وانا خیرهم نسبا و فی لفظ آخر عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الله قسم الخلق قسمین فجعلنی فی خیرهم قسما
ثم جعل القسمین اثلاثا فجعلنی فی خیرها ثلثا ثم جعل الثلث قبائل فجعلنی
فی خیرها قبیلة ثم جعل القبائل بیوتا فجعلنی فی خیرها بیتا و تقدم
عن الشفاء مثل ذلك مع زیادة الاستدلال بالآیات و تقدم
الامر بالتامل فی ذلك والله اعلم و شیخ عبد الحق در مدارج النبوة گفته
از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه
وسلم بیرون آمدم از نکاح و بیرون نیامده ام از سفاح از گاه آدم علیه السلام
تا آنکه بزائید مرا پدر و مادر من و نرسید مرا از سفاح جاهلیت چیزی و در حدیثی
دیگر آمده که فرمود همیشه بود خدای تعالی که نقل میکرد مرا از اصلاب طیبه بارحام
طاهره مصفا و مهذب و منشعب نمی شد دو شعبه مگر آنکه بودم من در بهتر
ازین دو شعبه و نیز در مدارج گفته و ابو نعیم در دلائل ذکر کرده از عائشه

صہ ۳۳ ثلث اول
باب نسب الشریف

احادیث فضیلت بنی هاشم از
مدارج النبوة عبد الحق دهلوی

از رسول خدا از جبرئیل که گفت گشتم مشارق ارض و مغارب آن را پس ندیدم
هیچ مردی را افضل تر از محمد و ندیدم پسران هیچ مردی را افضل تر از بنی هاشم
و در صحیح بخاری از ابی هریره آمده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
برانگیخته شده ام من از خیر قرون بنی آدم قرنی بعد از قرنی تا پیدا شدم از قرنی
که در وی هستم و در صحیح مسلم آمده که فرمود آنحضرت بدرستی که برگزید خدای تعالی کنانه را
از اولاد اسمعیل علیه السلام و برگزید قریش را از کنانه و برگزید از قریش بنی هاشم را
و برگزید مرا از بنی هاشم انتهی و قطع نظر ازین احادیث و روایات کثیره حسب افادات
علمای عالی درجات نسب شریف جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم افضل انساب
و اشرف احساب و افضلیت نسب آنحضرت مثبت نهایت افضلیت آن صفوه
انبیای انجاب صلی الله علیه وآله الاطیاب با نفح مسک و طاب ملاب پس
اشرفیت نسب جناب امیر المومنین علیه السلام هم مثبت کمال افضلیت آنحضرت باشد
و چون اغیار ازین فضیلت جلیله الفخار شرفة المنار براحل قاصیه دور اند
و حرمان شان از مدانات این بکرمت فخیمه و منقبت عظیمه در کمال ظهور پس در
افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام ریبی نماند و بعد لحاظ انضمام دیگر
فضائل و مآثر عالیه و محامد و مناقب سامیه یقین افضلیت آنحضرت باقصای
مدارج و اعلای مراتب فائز می گردد قسطلانی در مواهب لدنیه گفته ثم اعلم
انه علیه الصلوة والسلام لم یشرکه فی ولادته عن ابویه اخ او
اخت لانتهاء صفوتهما الیه و قصور نسبتهما علیه لتکون مختصا
بنسب جعله الله تعالی للنبوة غایة ولتمام الشرف نهایة وانت
اذا اختبرت حال نسبه الشریف و علمت طهارة مولده تیقنت انه
هو سلالة آباء کرام فهو صلی الله علیه وسلم النبی العربی الابطحی
الحرمی الهاشمی القرشی نخبة بنی هاشم المختار المنتخب من خیر بطون
العرب و اعرقها فی النسب و اشرفها فی الحسب و انضرها عودا و اطولها

عموداً و اطیبها ارومة و اعزها جرثومة و افصحها لسانا و اوضحها
بیانا و ارجحها میزانا و اصحها ایمانا و اعزها نفرا و اکرمها معشرا من قبل
ابیه و امه و من اکرم بلاد الله علیه و علی عباده و سیوطی در مقامات
خود گفته المقامة السندسیة لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه
ما عنتم حریص علیکم بالمومنین رؤف رحیم نبی شرف قدره علی
و برهانه جلی خیر الخلیقة اما و ابا و انکاهم حسبا و نسبا خلق الله
لاجله الکونین واقربه من کل مومن العینین و جعله نبی الانبیاء
و آدم منجدل فی طینته و کتب اسمه علی العرش علاما بمزیته
عنده و فضیلته و توسل به آدم فتاب علیه و اخبره انه لولاه
ما خلقه و ناهیک بها مزیة لدیه نبی خص بالتقدیم قدما
و آدم بعد فی طین و ماء کریم بالحباء من راحتیه یجود وفی المحیا
بالحیاء و من خصائصه فیما ذکر الغزالی و غیره ان الله ملکه الجنة
و اذن له ان یقطع منها من یشاء ما یشاء و اعظم بذلک منة
و خصه بطهارة النسب تعظیما لشانه و حفظ اباءه من الدنس
تتمیما لبرهانه و جعل کل اصل من اصوله خیر اهل زمانه کما
قال فی حدیث البخاری الذی تقطع بصدق رواه من فیه بعثت من خیر
قرون بنی آدم قرنا فقرنا حتی کنت من القرن الذی کنت فیه و قال
علیه السلام انا انفسکم نسبا و صهرا و حسبا لم یزل الله ینقلنی
من الاصلاب الطیبة الی الارحام الطاهرة مصفی مهذبا لا تتشعب
شعبتان الا کنت فی خیرهما فانا خیرکم نفسا و خیرکم ابا و اجدر
بقول صاحب البردة ان یکون له فی عرصات القیمة عدة
و بدا للوجود منک کریم من کریم آباؤه کرماء نسب تحسب العلی بحلاه
قلدتها نجومها الجوزاء حبذا عقد سودد و فخار انت فیه الیتیمة العصماء

وفی تصریح سیوطی بکمال شرف نسب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در مقامات خود

وینظم فی سلك هذه الدرر قول حافظ العصر ابی الفضل ابن حجر فی نبی الهدی المختار من آل هاشم ﴿ فعن فخرهم فلیقصر المتطاول ﴿ تنقل فی اصلاب قوم تشرفوا ﴿ به مثل ما للبدر تلك المنازل ﴿ و حلبی در انسان العیون گفته والی شرف هذا النسب یشیر صاحب الهمزیة رحمه الله تعالی بقوله وبدا للوجود منك کریم ﴿ من کریم آباؤه کرماء ﴿ نسب تحسب العلی بحلاه ﴿ قلدتها نجومها الجوزاء ﴿ حبذا عقد سودد وفخار ﴿ انت فیه الیتیمة العصماء ﴿ ای ظهر لهذا العالم منك کریم ای جامع لکل صفة کمال و هذا علی حد قولهم لی من فلان صدیق حمیم وذلك الکریم الذاتی ظهر و جد من اب کریم سالم من نقص الجاهلیة اباؤه الشامل للامهات جمیعهم کرماء ای سالمون من نقائص الجاهلیة ای ما یعد فی الاسلام نقصا من اوصاف الجاهلیة وهذا نسب لا اجل منه ولجلالته اذا تاملته تظن بسبب ما تحلی به من الکمالات ای معالیها اجعلت الجوزاء نجومها التی یقال لها نطاق الجوزاء قلادة لتلك المعالی وهذه القلادة هی قلادة سیادة وتمدح موصوفة بانك فی تلك القلادة الدرة الیتیمة التی لا مشابه لها المحفوظة عن الاعین لجلالتها لا یقال شمول الاباء للامهات لا یناسب قوله نسب لان النسب الشرعی فی الاباء خاصة لانا نقول المراد بالنسب ما یعم اللغوی ویقال سلامة ابائه من النقائص انما هو من حیث ابوته ای کونه متفرعا عنهم وذلك یستلزم ان تکون امهاته کذلك وسیاق لم ازل انقل من اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات وسیاق الکلام علی ذلك مستوفی وقد قال الماوردی فی کتاب اعلام النبوة واذا اختبرت حال نسبه صلی الله علیه وسلم وعرفت طهارة مولده صلی الله علیه وسلم علمت انه سلالة اباء کرام لیس فیهم مسترذل بل کلهم سادة قادة وشرف النسب

تصریح نور الدین حلبی شرف و حسب و نسب جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم

وطهارة المولد من شروط النبوة هذا کلامه ومن کلام عمه ابو طالب اذا اجتمعت یوما قریش لمفخر ﴿ فعبد مناف سرها وصمیمها ﴿ وان حصلت انساب عبد منافها ﴿ ففی هاشم اشرافها وقدیمها ﴿ وان فخرت یوما فان محمدا ﴿ هو المصطفی من سرها وکریمها ﴿ بالرفع عطفا علی المصطفی وسر القوم وسطهم فاشرف القوم قومه واشرف القبائل قبیلته واشرف الافخاذ فخذه و ابو نعیم احمد بن عبد الله بن احمد الاصفهانی بعد ذکر احادیث فضیلت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بطیب ولادت و حسب و نسب در دلائل النبوة گفته و وجه الدلالة فی هذه الفضیلة ان النبوة ملك وسیاسة عامة وذلك قوله تعالی ام یحسدون الناس علی ما اتاهم الله من فضله فقد اتینا ال ابراهیم الکتاب والحکمة واتیناهم ملکا عظیما والملك فی ذوی الاحساب والاخطار من الناس وکل ما کان خصال فضله اوفر کانت الرعیة بالانقیاد الیه اسمح والی طاعته مطیعة اسرع واذا کان فی الملك وفی توابعه نقیصة نقص عدد اتباعه ورعیته ففی اختیار الله له ان امده بکل ما بالملوك الیه الحاجة لیدعوا الناس الی اتباعه ولذلك قال قوم یا شعیب ما نفقه کثیرا مما تقول وانا لنرئك فینا ضعیفا ولولا رهطك لرجمناك الایة وقال فرعون لموسی ام انا خیر من هذا الذی هو مهین ولا یکاد یبین فازری فرعون به لیثبط بذلك القوم عن اتباعه حتی شکا موسی الی الله تعالی وساله ان یحل العقدة من لسانه لیفقهوا قوله فقال واخی هرون هو افصح منی لسانا فارسله معی ردأ یصدقنی فدلك ذلك علی ان الملك لا یجعل الا فی اهل الکمال والمهابة وهاتان الخصلتان لا توجدان فی غیر ذوی الاحساب فجعل الله لنبیه محمد صلی الله علیه وسلم من الحظوظ اوفرها

کلام ابو نعیم اصفهانی در اثبات شرف و نسب و حسب جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم در دلائل النبوة

ومن الشهام اوفاها واكثرها فلذلك قال فانا من خيار الى خيار
وجعله ايضا من افضل البقاع مولدا ومسكنا ومخرجا البقعة
التى افترض الله على كل الموحدين من المستطيعين حجه فكان بهذا
ايضا افضلهم نفسا وحسبا ودارا ولذلك سال هرقل اباسفين
بن حرب عن حسبه فقال كيف حسبه فيكم فقالوا هو من اوسطنا
حسبا فقال له هرقل كذلك الانبياء وسيوطى در خصائص بعد ذكر
احاديث سابقه گفته قال ابو نعيم وجه الدلالة على نبوته من
هذه الفضيلة ان النبوة ملك وسياسة عامة والملك في
ذوى الاحساب والاخطار من الناس لان ذلك ادعى الى انقياد الرعية
له واسرع الى طاعته ولذلك سال هرقل اباسفيان كيف نسبه فيكم
قالوا هو فينا ذو نسب قال هرقل وكذلك الرسل تبعث في نسب قومها
قاضى عياض در شفا گفته الباب الثانى فى تكميل الله تعالى له المحاسن
خلقا وخلقا وقرانه جميع الفضائل الدينية والدنيوية فيه
نسقا اعلم ايها المحب لهذا النبى الكريم الباحث عن تفاصيل جمل
قدره العظيم ان خصال الجلال والكمال فى البشر نوعان ضرورى
دنيوى اقتضته الجبلة وضرورة الحياة الدنيا ومكتسب دينى وهو
ما يحمد فاعله ويقرب الى الله زلفى ثم هى على فنين ايضا منها ما يتخلص
لاحد الوصفين ومنها ما يتمازج ويتداخل فاما الضرورى المحض فما ليس
للمرء فيه اختيار ولا اكتساب مثل ما كان فى جبلته من كمال خلقته
وجمال صورته وقوة عقله وصحة فهمه وفصاحة لسانه وقوة
حواسه واعضائه واعتدال حركاته وشرف نسبه وعزة قومه
وكرم ارضه ويلحق به ما تدعوه ضرورة حياته اليه من غذائه
ونومه وملبسه ومسكنه ومنكحه وماله وجاهه وقد تلحق

تصریح سیوطی در خصائص باشرفیت نسب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم وبودن آن دلیل نبوت آنجناب

بیان قاضی عیاض در شفا بشرفیت نسب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم

هذه

هذه الخصال الاخرة بالاخروية اذا قصد به التقوى ومعونة
البدن على سلوك طريقها وكانت على حدود الضرورة وقوانين
الشريعة فاما المكتسبة الاخروية فالاخلاق العلية والاداب
الشرعية من الدين والعلم والحلم والصبر والشكر والعدل والزهد
والتواضع والعفة والعفو والجود والشجاعة والحياء والمروة
والصمت والتؤدة والوقار والرحمة وحسن الادب والمعاشرة واخواتها
وهى التى جماعها حسن الخلق وقد يكون من هذه الاخلاق ما هو
فى الغريزة واصل الجبلة لبعض الناس وبعضهم لا تكون فيه فيكتسبها
ولكنه لا بد ان يكون من اصولها فى اصل الجبلة شعبة كما سنبينه
ان شاء الله تعالى وتكون هذه الاخلاق دنيوية اذا لم يرد بها
وجه الله تعالى والدار الاخرة ولكنها كلها محاسن وفضائل باتفاق
اصحاب العقول السليمة وان اختلفوا فى موجب حسنها وتفضيلها
فصل اذا كانت خصال الكمال والجلال ما ذكرناه ووجدنا الواحد
منا يشرف بواحدة منها او اثنتين ان اتفقت له فى كل عصر اما
من نسب او جمال او قوة او علم او حلم او شجاعة او سماحة حتى يعظم
قدره وتضرب باسمه الامثال ويتقرر له بالوصف بذلك فى القلوب
اثرة وعظمة وهو منذ عصور خوال رمم بوال فما ظنك بعظيم
قدر من اجتمعت فيه كل هذه الخصال الى ما لا ياخذه عد ولا
يعبر عنه مقال ولا ينال بكسب ولا حيلة الا بتخصيص الكبير المتعال
من فضيلة النبوة والرسالة والخلة والمحبة والاصطفاء والاسراء
والرؤية والقرب والدنو والوحى والشفاعة والوسيلة والفضيلة
والدرجة الرفيعة والمقام المحمود والبراق والمعراج والبعث
الى الاحمر والاسود والصلوة بالانبياء والشهادة بين الانبياء

والامم وسيادة ولد آدم ولواء الحمد والبشارة والنذارة والمكانة عند ذي العرش والطاعة ثم والامانة والهداية ورحمة للعالمين واعطاء الرضى والسؤل والكوثر وسماع القول واتمام النعمة والعفو عما تقدم وما تاخر وشرح الصدر ووضع الوزر ورفع الذكر وعزة النصر ونزول السكينة والتاييد بالملائكة وايتاء الكتاب والحكمة والسبع المثاني والقرآن العظيم وتزكية الامة والدعاء الى الله والملائكة والحكم بين الناس بما اراه الله تعالى ووضع الاصر والاغلال عنهم والقسم باسمه واجابة دعوته وتكليم الجمادات والعجم واحياء الموتى واسماع الصم ونبع الماء من بين اصابعه وتكثير القليل وانشقاق القمر ورد الشمس وقلب الاعيان والنصر بالرعب والاطلاع على الغيب وظل الغمام وتسبيح الحصا وابراء الالام والعصمة من الناس الى ما لا تحويه محفل ولا يحيط بعلمه الا مانحه ذلك ومفضله به لا اله غيره الى ما اعد له في الدار الآخرة من منازل الكرامة ودرجات القدس ومراتب السعادة والحسنى والزيادة التي تقف دونها العقول ويحار دون ادانيها الوهم وهم آنکہ شاہ ولی اللہ در ازالۃ الخفا بعد ذکر واقعہ وفات جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتہ بعد ازان دران حالت بوقوع آمد اعظم اختلافی کہ پیش آمد اجتماع انصار بود در سقیفہ بنی ساعدہ بقصد بیعت سعد بن عبادہ واین ہمان اختلافیست کہ اگر بتدبیر حضرت صدیق و فاروق دفع آن نمیشد سل سیف بمیان می آمد و دین از ہم می پاشید و حضرت صدیق و فاروق در سقیفہ حاضر شدند و بسیف بیان قطع آن اختلاف نمودند و رواۃ علم در نقل این بیان قاطع مختلف اند ہر یکی چیزی حفظ کردہ و چیزی ترک نمودہ و درین محل روایتی چند بر نگارم تا قصہ منقح گردد والی ان قال اما روایۃ ابی سعید الخدری قال لما توفی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

قام خطباء الانصار فجعل الرجل منهم يقول يا معشر المهاجرين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا استعمل رجلا منكم قرن معه رجلا منا فنرى ان يلي هذا الامر رجلان احدهما منكم والآخر منا قال فتتابعت خطباء الانصار على ذلك فقام زيد بن ثابت فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان من المهاجرين فان الامام يكون من المهاجرين ونحن انصاره كما كنا انصار رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام ابو بكر فقال جزاكم الله خيرا يا معشر الانصار وثبت قائلكم ثم قال والله لو فعلتم غير ذلك لما صالحتكم اخرجه ابن ابي شيبة ازین روایت ظاہرست کہ زید بن ثابت استدلال کردہ بر انحصار خلافت در مہاجرین باین امر کہ جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از مہاجرین بودہ پس باید کہ خلیفہ نیز از مہاجرین باشد پس بمفاد ہمین تقریر میگوییم کہ چون جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از بنی ہاشم بود باید کہ خلیفہ نیز از بنی ہاشم باشد و چون بعد جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم افضل بنی ہاشم جناب امیر المومنین علیہ السلام بودہ خلافت در آنحضرت منحصر باشد پس قرب نسب جناب امیر المومنین علیہ السلام مثبت امامت بلا فصل آنحضرت باشد سوم آنکہ حضرت عتیق در معرض بیان انحصار امر امارت و خلافت در قریش اشرفیت ایشان از روی نسب و دار ذکر کردہ و باین حجت انصار را عاجز و ساکت و خامد و صامت گردانیدہ و جمیع حاضرین از مہاجرین و انصار بر و انکار آن لب نکشودند بلکہ بمفاد آن طریق انقیاد و تسلیم و بیعت عتیق پیمودند و ظاہرست کہ اشرفیت جناب امیر المومنین علیہ السلام از روی نسب و دار بنسبت جمیع مہاجرین و انصار ثابت و متحقق ہست پس حسب افادہ حضرت عتیق انحصار خلافت در ذات سراپا برکات جناب امیر المومنین علیہ السلام بکمال اولویت ظاہر و باہر گردید ثم انہ بلغنی ان قائلا منکم یقول واللہ لو مات عمر بایعت فلانا

فلا یغترن امرأ ان یقول انما کانت بیعة ابی بکر فلتة وتمت الا وانها
قد کانت کذلك ولکن اللہ وقی شرها ولیس فیکم من تقطع الاعناق
الیه مثل ابی بکر من بایع رجلا من غیر مشورة من المسلمین فلا یبایع
هو ولا الذی تابعه تغرة ان یقتلا وانه قد کان من خیرنا حین
توفی اللہ نبیه ان الانصار خالفونا واجتمعوا باسرهم فی سقیفة بنی
ساعدة وخالف عنا علی والزبیر ومن معهما واجتمع المهاجرون الی
ابی بکر رضی اللہ عنه فقلت لابی بکر یا ابا بکر انطلق بنا الی اخواننا
هؤلاء من الانصار فانطلقنا نریدهم فلما دنونا منهم لقینا منهم رجلان
صالحان فذکرا ما تمالأ علیه القوم فقالا این تریدون یا معشر المهاجرین
فقلنا نرید اخواننا هؤلاء من الانصار فقالا علیکم ان لا تقربوهم
اقضوا امرکم فقلت واللہ لنأتینهم فانطلقنا حتی اتیناهم فی سقیفة
بنی ساعدة فاذا رجل مزمل بین ظهرانیهم فقلت من هذا قالوا هذا
سعد بن عبادة فقلت ما له قالوا یوعك فلما جلسنا قلیلا تشهد
خطیبهم فاثنی علی اللہ بما هو اهله ثم قال اما بعد فنحن انصار اللہ وکتیبة
الاسلام وانتم معاشر المهاجرین رهط وقد دفت دافة من قومکم
فاذا هم یریدون ان یختزلونا من اصلنا وان یحضنونا من الامر
فلما سکت اردت ان اتکلم وکنت زورت مقالة اعجبتنی ارید ان اقدمها
بین یدی ابی بکر وکنت اداری منه بعض الحد فلما اردت ان اتکلم
قال ابو بکر علی رسلك فکرهت ان اغضبه فتکلم ابو بکر فکان هو
احلم منی واوقر واللہ ما ترك من کلمة اعجبتنی فی تزویری الا قال
فی بدیهته مثلها او افضل منها حتی سکت فقال ما ذکرتم فیکم
من خیر فانتم له اهل ولن یعرف هذا الامر الا لهذا الحی من قریش
هم اوسط العرب نسبا ودارا وقد رضیت لکم احد هذین الرجلین

فبایعوا ایهما شئتم فاخذ بیدی وبید ابی عبیدة بن الجراح وهو جالس
بیننا فلم اکره مما قال غیرها کان واللہ ان اقدم فتضرب عنقی لا یقربنی ذلك
من اثم احب الی من ان اتامر علی قوم فیهم ابو بکر اللهم الا ان تسول لی نفسی
عند الموت شیئا لا اجده الآن فقال قائل من الانصار انا جذیلها المحکك
وعذیقها المرجب منا امیر ومنکم امیر یا معشر قریش فکثر اللغط وارتفعت الاصوات
حتی فرقت من الاختلاف فقلت ابسط یدك یا ابا بکر فبسط یده فبایعته
وبایعه المهاجرون ثم بایعته الانصار ونزونا علی سعد بن عبادة
فقلت قتل اللہ سعد بن عبادة قال عمر وانا واللہ ما وجدنا فی
ما حضرنا من امر اقوی من مبایعة ابی بکر خشینا ان فارقنا القوم
ولم تکن بیعة ان یبایعوا رجلا منهم بعدنا فاما بایعناهم علی
ما لا نرضی واما نخالفهم فیکون فساد فمن بایع رجلا علی غیر مشورة
من المسلمین فلا یبایع هو ولا الذی تابعه تغرة ان یقتلا وابن هشام
در سیرت خود از عمر نقل نموده که او گفته ثم انه قد بلغنی ان فلانا قال واللہ
لو قد مات عمر بن الخطاب لقد بایعت فلانا فلا یغرن امرأ ان یقول
ان بیعة ابی بکر کانت فلتة فتمت وانها قد کانت کذلك الا ان اللہ
قد وقی شرها ولیس فیکم من تنقطع الاعناق الیه مثل ابی بکر فمن
بایع رجلا عن غیر مشورة من المسلمین فانه لا بیعة له هو ولا الذی
بایعه تغرة ان یقتلا انه کان من خیرنا حین توفی اللہ نبیه صلی اللہ
علیه وسلم ان الانصار خالفوا فاجتمعوا باشرافهم فی سقیفة بنی
ساعدة وتخلف عنا علی بن ابی طالب والزبیر بن العوام ومن معهما
واجتمع المهاجرون الی ابی بکر فقلت لابی بکر انطلق بنا الی اخواننا
هؤلاء من الانصار فانطلقنا نؤمهم حتی لقینا منهم رجلان صالحان
فذکرا لنا ما تمالأ علیه القوم وقالا این تریدون یا معشر المهاجرین

قلنا نريد اخواننا هؤلاء من الانصار قالا فلا عليكم ان لا تقربوهم يا معشر المهاجرين اقضوا امركم قال قلت والله لنأتينهم فانطلقنا حتى اتيناهم فى سقيفة بنى ساعدة فاذا بين ظهرانيهم رجل مزمل فقلت من هذا قالوا سعد بن عبادة فقلت ماله قالوا وجع فلما جلسنا تشهد خطيبهم فاثنى على الله بما هو له اهل ثم قال اما بعد فنحن انصار الله وكتيبة الاسلام وانتم يا معشر المهاجرين رهط منا وقد دفت دافة من قومكم قال واذا هم يريدون ان يختازونا من اصلنا ويغصبونا الامر فلما سكت اردت ان اتكلم وقد زورت فى نفسى مقالة قد اعجبتنى اريد ان اقدمها بين يدى ابى بكر وكنت اداری منه بعض الحد فقال ابو بكر على رسلك يا عمر فكرهت ان اغضبه فتكلم وهو كان اعلم منى واوقر فوالله ما ترك من كلمة اعجبتنى من تزويرى الا قال فى بديهته او مثلها او افضل حتى سكت قال اما ما ذكرتم فيكم من خير فانتم له اهل ولن تعرف العرب هذا الامر الا لهذا الحى من قريش هم اوسط العرب نسبا ودارا وقد رضيت لكم احد هذين الرجلين فبايعوا ايهما شئتم واخذ بيدى وبيد ابى عبيدة بن الجراح وهو جالس بيننا ولم اكره شيئا مما قال غيرها كان والله ان اقدم فتضرب عنقى لا يقربنى ذلك الى اثم احب الى من ان اتأمر على قوم فيهم ابو بكر قال فقال قائل من الانصار انا جذيلها المحكك وعذيقها المرجب منا امير ومنكم امير يا معشر قريش قال فكثر اللغط وارتفعت الاصوات حتى تخوفت الاختلاف فقلت ابسط يدك يا ابا بكر فبسط يده فبايعته ثم بايعه المهاجرون ثم بايعه الانصار ونزونا على سعد بن عبادة فقال قائل منهم قتلتم سعد بن عبادة قال فقلت قتل الله سعد بن عبادة قال ابن اسحاق قال الزهرى اخبرنى عروة بن الزبير ان

يغصبونا

و مجاح ابن ابی بکر یکون قریش اوسط العرب
نسبا و دارا علی اختصاص الخلافة بهم
در کتاب السیرة لابن هشام

احد الرجلين الذين لقوا من الانصار حين ذهبوا الى السقيفة عويم بن ساعدة والآخر معن بن عدى اخو بنى العجلان فاما عويم بن ساعدة فهو الذى بلغنا انه قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم من الذين قال الله عز وجل لهم فيه رجال يحبون ان يتطهروا والله يحب المتطهرين فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم المرء منهم عويم بن ساعدة واما معن بن عدى فبلغنا ان الناس بكوا على رسول الله صلى الله عليه وسلم حين توفاه الله عز وجل وقالوا والله لوددنا انا متنا قبله انا نخشى ان نفتتن بعده قال معن بن عدى لكنى والله ما احب انى مت قبله حتى اصدقه ميتا كما صدقته حيا فقتل معن يوم اليمامة شهيدا فى خلافة ابى بكر يوم مسيلمة الكذاب

ومحمد بن جرير طبری در تاریخ کبیر از عمر نقل کرده که او در خطبه خود گفته ثم

انه بلغنى ان قائلا منكم يقول لو قد مات امير المومنين بايعت فلانا فلا يغرن امرأ ان يقول ان بيعة ابى بكر كانت فلتة فقد كانت كذلك غير ان الله وقى شرها وليس منكم من تقطع اليه الاعناق مثل ابى بكر وانه كان خيرنا حين توفى الله نبيه وان عليا والزبير ومن معهما تخلفوا عنه فى بيت فاطمة وتخلفت عنا الانصار باسرها واجتمع المهاجرون الى ابى بكر فقلت لابى بكر انطلق بنا الى اخواننا هؤلاء من الانصار فانطلقنا نؤمهم فلقينا رجلان صالحان قد شهدا بدرا فقالا اين تريدون يا معشر المهاجرين قلنا نريد اخواننا هؤلاء من الانصار قال فارجعوا فاقضوا امركم بينكم فقلنا والله لنأتينهم قال فاتيناهم وهم مجتمعون فى سقيفة بنى ساعدة قال واذا بين اظهرهم رجل مزمل قال قلت من هذا قالوا سعد بن عبادة قال قلت ما شأنه قالوا وجع فقام رجل

منہم وقال الحمد للہ اما بعد فنحن الانصار وکتیبة الاسلام وانتم
یا معشر قریش رھط نبینا وقد دفت الینا من قومکم دافة فلما
رأیتہم یریدون ان یختزلونا من اصلنا ویغصبونا الامر وقد کنت
زورت فی نفسی مقالة اقدمہا بین یدی ابی بکر وکنت اداری منہ
بعض الحد وکان اوقر منی واحلم فلما اردت ان اتکلم قال علی
رسلک وکرھت ان اغضبہ فقام فحمد اللہ واثنی علیہ فما ترک
شیئا کنت زورت فی نفسی ان اتکلم بہ لو قد تکلمت الا جاء بہ
او باحسن منہ وقال اما بعد یا معشر الانصار فانکم لا تذکرون
منکم فضلا الا وانتم لہ اھل وان العرب لن تعرف ھذا الامر الا لھذا
الحی من قریش ھم اوسط دارا ونسبا وانی قد رضیت لکم احد ھذین
الرجلین فبایعوا ایہما شئتم واخذ بیدی وید ابی عبیدة بن الجراح
وانی واللہ ما کرھت من کلامہ شیئا غیر ھذہ الکلمة ان کنت اقدم
فتضرب عنقی فیما لا یقربنی الی اثم احب الی من ان اومر علی قوم فیہم ابو بکر
فلما قضی ابو بکر کلامہ قام منہم رجل فقال انا جذیلہا المحکک
وعذیقہا المرجب منا امیر ومنکم امیر یا معشر قریش قال فارتفعت
الاصوات وکثر اللغط فلما اشفقت الاختلاف قلت لابی بکر ابسط
یدک فابایعک فبسط یدہ فبایعتہ وبایعہ المہاجرون وبایعہ
الانصار ثم نزونا علی سعد حتی قال قائلہم قتلتم سعدا فقلت قتل اللہ
سعدا وانا واللہ ما وجدنا امرا ھو اقوی من مبایعة ابی بکر خشینا
ان فارقنا القوم ولم یکن بیعة ان یحدثوا بعدنا بیعة فاما نتابعہم
علی ما لا نرضی او نخالفہم فیکون فساد وعلی متقی در کنز العمال گفتہ
عن ابن عباس قال قال عمر بن الخطاب انہ کان من خبرنا حین توفی اللہ
نبیہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الانصار خالفوا واجتمعوا فی سقیفة

فلما سکت اردت ان اتکلم

واحتج علیہم ابو بکر بان یکون قریش اوسط العرب دارا ونسبا علی انحصار الخلافة فیہم الطبری

ص
الفرع الاول فی خلافة ابی بکر الصدیق من الفصل الثانی فی خلافة الخلفاء الاربعة من الباب الثانی من کتاب الامارة الذی ہو کتاب سادس من حرف الھمزة

بنی ساعدة وخالف عنا علی والزبیر ومن معہما واجتمع المہاجرون
الی ابی بکر فقلت لابی بکر یا ابا بکر انطلق بنا الی اخواننا ھؤلاء من الانصار فانطلقنا
نریدھم فلما دنونا منہم لقینا منہم رجلان صالحان فذکرا ما تمالا
علیہ القوم فقالا این تریدون یا معشر المہاجرین فقلنا نرید
اخواننا ھؤلاء من الانصار فقالا لا علیکم ان لا تقربوھم اقضوا امرکم
فقلت واللہ لنأتینہم فانطلقنا حتی اتیناھم فی سقیفة بنی ساعدة
فاذا رجل مزمل بین ظہرانیہم فقلت من ھذا قالوا سعد بن عبادة
فقلت ما لہ قالوا یوعک فلما جلسنا قلیلا تشہد خطیبہم فاثنی
علی اللہ بما ھو اھلہ ثم قال اما بعد فنحن انصار اللہ وکتیبة الاسلام
وانتم المہاجرون رھط منا وقد دفت دافة من قومکم فاذا انتم
تریدون ان تختزلونا من اصلنا وان تحضنونا من ھذا الامر فلما سکت
واردت ان اتکلم زورت مقالة اعجبتنی اردت ان اقدمہا بین یدی ابی بکر
وکنت اداری منہ بعض الحد فلما اردت ان اتکلم قال ابو بکر
علی رسلک فکرھت ان اغضبہ فتکلم ابو بکر وکان ھو احلم منی
واوقر واللہ ما ترک من کلمة اعجبتنی فی تزویری الا قال فی بدیہتہ
مثلہا او افضل منہا حتی سکت قال ما ذکرتم من خیر فانتم لہ اھل
ولن یعرف ھذا الامر الا لھذا الحی من قریش ھم اوسط العرب نسبا
ودارا وقد رضیت لکم احد ھذین الرجلین فبایعوا ایہما شئتم واخذ
بیدی وبید ابی عبیدة الجراح وھو جالس بیننا فلم اکرہ مما قال غیرھا
کان واللہ ان اقدم فتضرب عنقی لا یقربنی ذلک من اثم احب الی من
ان تأمر علی قوم فیہم ابو بکر اللہم الا ان تسول نفسی عند الموت شیئا
لا اجدہ الآن فقال قائل الانصار انا جذیلہا المحکک وعذیقہا المرجب
منا امیر ومنکم امیر یا معشر قریش وکثر اللغط وارتفعت الاصوات

واحتجاج ابی بکر بکون قریش اوسط العرب نسبا ودارا علی انحصار الخلافة فیہم
کنز العمال بعید الحنیم

حتى فرقت من ان يقع اختلاف فقلت ابسط يدك يا ابا بكر فبسط يده فبايعته وبايعه المهاجرون ثم بايعه الانصار ونزونا على سعد بن عبادة فقال قائل منهم قتلتم سعدًا فقلت قتل الله سعدًا اما والله ما وجدنا فيما حضرنا امرا اوفق من مبايعة ابي بكر خشينا ان فارقنا القوم ولم يكن بيعة ان يحدثوا بعدنا بيعة فاما ان نتابعهم على ما لا نرضى واما ان نخالفهم فيكون فيه فساد فمن بايع اميرا من غير مشورة المسلمين فلا بيعة له ولا بيعة للذي بايعه تغرة ان يقتلا خ وابو عبيد في الغريب حق چهارم آنکه ابو بکر انصار را دفع کرده بدعوی اقربیت خود باجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم واحتجاج بآن نموده بر احقیت خود بر خلافت پس حسب احتجاج واستدلال ابی بکر جناب امیر المومنین علیه السلام که بلا شبهه اقرب از ابی بکرست اولی واحق بخلافت باشد محب الدین طبری در ریاض نضره گفته وذكر موسى بن عقبة عن ابن شهاب ان ابا بكر يوم السقيفة تشهد وانصت القوم فقال بعث الله نبيه بالهدى ودين الحق فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الاسلام فاخذ الله بقلوبنا ونواصينا الى ما دعا اليه فكنا معشر المهاجرين اول الناس اسلامًا ونحن عشيرته واقاربه وذوو رحمه ونحن اهل الخلافة واوسط الناس انسابًا في العرب ولدتنا العرب كلها فليس منهم قبيلة الا لقريش فيها ولادة ولن تصلح الا لرجل من قريش هم اصبح الناس وجوها واسلطهم السنة وافضلهم قولا فالناس لقريش تبع فنحن الامراء وانتم الوزراء وانتم يا معشر الانصار اخواننا في كتاب الله وشركاؤنا في دين الله تعالى والتسليم الفضيلة اخوانكم من المهاجرين واحق الناس ان لا تحسدوهم على خير آتاهم الله اياه وانا ادعوكم الى احد رجلين ثم ذكر معنى ما قبله في حديث

ابن عباس

ابن عباس ثم قال فقالت الانصار والله ما نحسدكم على خير ساقه الله اليكم وما احد من خلق الله تعالى احب الينا ولا اعز علينا ولا ارضى عندنا منكم ونحن نشفق من بعد اليوم فلو جعلتم اليوم رجلا منكم فاذا هلك اخترنا رجلا من الانصار فجعلناه مكانه فاذا هلك اخترنا رجلا من المهاجرين فجعلناه مكانه كذلك ابدًا كان ذلك اجدر ان يشفق القرشي ان زاغ ان ينقض عليه الانصاري وان يشفق الانصاري ان زاغ ان ينقض عليه القرشي قال عمر لا ينبغي هذا الامر ولا يصلح الا لرجل من قريش ولن ترضى العرب الا به ولن تعرف الامارة الا له والله ما يخالفنا احد الا قتلناه فقام حباب بن المنذر السلمي فقال منا امير ومنكم امير انا جذيلها المحكك وعذيقها المرجب وقد دفت علينا دافة ارادوا ان يختزلونا من اصلنا ويحضنونا من الامر وان شئتم اعدناها جذعة قال فكثر القول حتى كاد ان يكون بينهم في السقيفة حرب توعد بعضهم بعضًا ثم تراد المسلمون وعصم الله لهم دينهم فرجعوا بقول حسن فسلموا الامر واغضبوا الشيطان فوثب عمر واخذ بيد ابي بكر وقام اسيد بن الحضير اخو بني عبد الاشهل وبشير بن سعد يستبقون ليبايعوا فسبقهما عمر فبايعاه معًا ووثب اهل السقيفة يبتدرون البيعة وسعد بن عبادة مضطجع يوعك فازدحم الناس على بيعة ابي بكر فقال قائل من الانصار اتقوا سعد بن عبادة ولا تطؤوه فقال عمر اقتلوه قتله الله وقال عمر ذلك بغضب فلما فرغ ابو بكر من البيعة رجع الى المسجد فقعد على المنبر فبايعه الناس حتى امسى وشغلوا عن دفن رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى كان آخر الليل من ليلة الثلثاء ثم ذكر حديث دفنه والصلوة عليه صلى الله عليه وسلم حضرت عتيق

درین تقریر سراسر تحبیر رشک افزای عفران زار کشمیر که بسبب آن ثانی نحریر سرایا تزویر اظهار عجز و تقصیر مفضولیت و تشویر خود فرموده کما یظهر من روایة البخاری و ابن هشام وغیرهما هرچند داد کمال بلاغت و سلاست و ذلاقت و رشاقت بیان داده و حسب ظاهر ابواب افحام و الزام انصار عالی مقام کشاده و ادلهٔ زاهره و براهین باهره و حجج قاهره و شواهد فاخره بر اولویت خود و انحصار خلافت در مهاجرین فراروی مجمع سقیفه نهاده لیکن بعد اندک تامل ظاهر میشود که همه آن برای خدام عالی مقام او زهر قاتل و سم هلاهل بود که بسبب هر فقره از آن بنیان غیر مرصوص خلافت او و او اخوین جنابش باب سید و محض نقش بر آب و نمایش سراب گردید که اگر بعد از ابن بدعت عمر اتباع ثلثه و ماغهای خود سوزند و زمین و آسمان دوزند و نالهای آن زار آغاز ند و صداهای استغاثه بهر طرف بلند سازند و عرقهای ریزند و فتنها انگیزند و اشکها ریزند و حبال انواع تزویر و تلبیس درمیان آویزند اصلا نفعی نرسانند و هرگز ایشان را از بلای ضلال و داء عضال اشکال نرهانند زیرا که ابو بکر بودن مهاجرین عشیره جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم و اقارب آنحضرت و صاحبان رحم آنحضرت بر انحصار خلافت در ایشان احتجاج و استدلال نموده و رد انصار باین حجت کرده و نیز باشرفیت نسب خود و مزید قرب و اتصال قریش بجمیع قبائل عرب و بودن قریش اصبح ناس از روی وجوه و اسلطیت السنه و فضیلت تمول شان در عرب تمسک نموده و ظاهرست که جمیع وجوه با اولویت تمام در ذات بابرکات وصی برحق علیه الاف التحیات و التسلیمات متحقق بوده و ابو بکر در همه آن کمتر و مفضول از وصی رسول بود پس تعین خلافت برای جناب امیر المومنین علیه السلام و بطلان خلافت ابی بکر از افادهٔ خود ش بکمال ظهور ثابت و متحقق شد و لله الحمد علی ذلک و محمد بن جریر طبری در تاریخ خود گفته و اتی عمر الخبر واقبل الی منزل النبی صلی الله علیه فارسل الی ابی بکر و ابو بکر

فالداد

فالدار و علی بن ابی طالب فی جهاز رسول الله صلی الله علیه فارسل الی ابی بکر ان اخرج الیّ فارسل الیه انی مشتغل فارسل الیه انه قد حضر امر لابدّ لک من حضوره اما علمت ان الانصار قد اجتمعت فی سقیفة بنی ساعدة یبایعون سعد بن عبادة واحسنهم مقالة من یقول منّا امیر و منکم امیر فمضینا مسرعین فلقینا ابا عبیدة بن الجراح فتمّاشوا الیهم ثلثتهم فلقیهم عاصم بن عدی و عویم بن ساعدة فقالا لهم ارجعوا فانه لا یکون ما تریدون فقالوا لا نفعل فجاؤا وهم مجتمعون فقال عمر بن الخطاب اتیناهم وقد کنت زوّرت کلاما اردت ان اقوم به فیهم فلما ان وقعت الیهم ذهبت لابتدی النطق فقال لی ابو بکر رویدا حتی اتکلم ثم انطق بعد بما احببت فنطق فقال عمر فما شیء کنت اردت ان اقول الا وقد اتی به او زاد علیه قال عبد الله بن عبد الرحمن فبدأ ابو بکر فحمد الله واثنی علیه ثم قال ان الله بعث فینا رسولا شهیدا علی امته لیعبدوا الله ویوحدوه وهم یعبدون من دونه آلهة شتی ویزعمون انها لهم عند الله شافعة ولهم نافعة وانما هی من حجر منحوت وخشب منجور ثم قرأ یعبدون من دون الله ما لا یضرهم ولا ینفعهم وهم یقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله وقالوا ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی فعظم علی العرب ان یترکوا دین ابائهم فخص الله المهاجرین الاولین من قومه بتصدیقه والایمان به والمواساة له والصبر معه علی شدة اذی قومهم لهم ولذبهم وکل الناس لهم مخالف زار علیهم فلم یستوحشوا القلة عددهم وشنف الناس لهم واجماع قومهم علیهم فهم اول من عبد الله فی الارض وامن به وبالرسول وهم اولیاؤه وعشیرته واحق الناس بهذا الامر

من بعده ولا ینازعهم فی ذلک الا ظالم وانتم یا معشر الانصار من
لا ینکر فضلهم فی الدین ولا سابقتهم العظیمة فی الاسلام رضیکم الله
انصارا لدینه وجعل الیکم هجرته وفیکم جلة ازواجه واصحابه
فلیس بعد المهاجرین الاولین عندنا بمنزلتکم فنحن الامراء وانتم
الوزراء لا تفتاتون بمشورة ولا تقضی دونکم الامور ازین عبارت
ظاهرست که عتیق افیق در مقام دفع انصار از خلافت وامامت اولویت
مهاجرین بر بیست اختصاص مهاجرین بتصدیق جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم وایمان بآنجناب مواسات برای آن عالی قباب وصبر
بر شدت اذی کفار اقشاب عدم استیحاش از قلت عدد وبغض ارباب
واجماع کفار اشرار بر مخالفت اخیار ذکر کرده وبعد ان افاده نموده که
مهاجرین اول کسانند که عبادت کردند حق تعالی را در ارض وایمان آوردند
باو تعالی شانه وبرسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ومهاجرین اولیا
وعشیره آنحضرت اند وبعد ذکر این وجوه که خلاصه آن احتجاج بقرابت است
احقیت مهاجرین بخلافت صراحة بیان کرده تا معلوم شود که بوجوه مذکوره
مهاجرین احق اند بخلافت وامامت وحکومت وریاست وبرین هم
اکتفا ننموده بصراحت تمام افاده کرده که کسی که منازعت مهاجرین
در خلافت کند او ظالم یعنی ستمگار وناهنجار وبدکردار وجفاکارست
وچون بدیهی اولیست که وجوهیکه حضرت عتیق برای مهاجرین عموما
ثابت کرده باولویت تمام در ذات قدسی صفات جناب امیر المومنین
علیه السلام متحقق بوده زیرا که آنحضرت بلاشبهه از جمیع مهاجرین اقرب است
بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم وهم افضل است واسبق از
جمیع مهاجرین در اختصاص بتصدیق جناب رسالتمآب صلی الله علیه
وآله وسلم وایمان بآنحضرت ومواسات آنجناب وصبر با آنجناب بر شدت

اذی کفار

اذای کفار وعدم استیحاش از قلت عدد ارباب دیانت وبغض وعداوت
ارباب کفر وضلالت واجماع معاندین واضغان حائدین از دین وآنجناب
اول کسی است که عبادت کرده حق تعالی را با جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم پس حسب ارشاد با سداد عتیق والانزاد کسی که با وجود آنحضرت
متقمص قمیص خلافت وامامت گردید ومسمی شد برئیس وحاکم بلاشبهه معاند
ظالم وجائر غاشم بوده والله یحق الحق بکلماته واولیت اسلام وایمان
جناب امیر المومنین علیه السلام از احادیث واخبار بسیار هویدا وآشکارست
از انجمله حدیثی که آنرا ابو یعلی احمد بن علی الموصلی وابو نعیم احمد بن عبد الله
الاصفهانی وموفق بن احمد المعروف باخطب خوارزم وعلی بن الحسن
بن هبة الله المعروف بابن عساکر وابو الخیر الحاکمی ومحمد بن یوسف گنجی
وسید شهاب الدین احمد وابراهیم بن عبد الله احمد بن عبد الله ابو نعیم
الاصبهانی در حلیة الاولیا فرموده حدثنا ابراهیم بن احمد بن
محمد بن ابی حصین ثنا محمد بن عبد الله الحضرمی ثنا خلف بن
خالد العبدی البصری ثنا بشر بن ابراهیم الانصاری عن ثور
بن یزید عن خالد بن معدان عن معاذ بن جبل قال قال النبی
صلی الله علیه وسلم یا علی اخصمک بالنبوة ولا نبوة بعدی وتخصم الناس
بسبع لا یحاجک فیها احد من قریش انت اولهم ایمانا واوفاهم بعهد الله
واقومهم بامر الله واقسمهم بالسویة واعدلهم فی الرعیة وابصرهم
بالقضیة واعظمهم عند الله مزیة واحتجاج ابی بکر بدعوی
اقربیت بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
بر احقیت خود بخلافت ودفع انصار بآن از دیگر روایات هم
ظاهر وواضح است محمد بن جریر طبری در تاریخ خود در قصه سقیفه
نقل کرده فقال عمر هیهات لا یجتمع اثنان فی قرن والله لا ترضی العرب ان

یوم و کم و نبیها غیر کم و لکن العرب لا تمنع ان تولّی امرها من کانت النّبوة فیهم و ولی امورهم منهم و لنا بذلک علی من ابی من العرب الحجة الظاهرة والسّلطان المبین من ذا ینازعنا سلطان محمّد و امارته و نحن اولیاؤه و عشیرته الا مدل بباطل او متجانف لاثم او متورط فی هلکة فقام المنذر بن الحباب فقال یا معشر الانصار املکوا علی ایدیکم و لا تسمعوا مقالة هذا و اصحابه فیذهبوا بنصیبکم من هذا الامر فان ابوا علیکم ما سألتموهم فاجلوهم من هذه البلاد و تولوا علیهم هذه الامور فانتم والله احق بدینه انا جذیلها المحکک و عذیقها المرجب ام والله لئن شئتم لنعیدها جذعة فقال عمر اذا یقتلک الله قال بل ایاک یقتل فقال ابو عبیدة یا معشر الانصار انکم اوّل من نصر و آزر فلا تکونوا اوّل من بدّل و غیّر فقام بشیر بن سعد بن النعمان بن بشیر فقال یا معشر الانصار انا والله لئن کنّا اولی فضیلة فی جهاد المشرکین و سابقة فی هذا الدّین ما اردنا الا رضی ربّنا و طاعة نبیّنا و الکدح فما ینبغی لنا ان نستطیل علی النّاس بذلک و لا نبتغی به من الدنیا عرضا فان الله ولیّ المنّة علینا بذلک الا ان محمّدا صلی الله علیه من قریش و هم قومه و هم احق به و اولی و ایم الله لا یرانی الله انازعهم فی هذا الامر ابدا فاتقوا الله و لا تخالفوهم و لا تنازعوهم و ابن خلدون در تاریخ خود گفته لما قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم ارتاع الحاضرون لفقده حتّی ظنّ انّه لم یمت و اجتمعت الانصار فی سقیفة بنی ساعدة یبایعون سعد بن عبادة و هم یرون ان الامر لهم بما آووا و نصروا و بلغ الخبر الی ابی بکر و عمر فجاؤا الیهم و معهم ابو عبیدة و لقیهم عدی بن عاصم و عویم بن ساعدة فارادوهم علی الرجوع و خفضوا علیهم الشان فابوا الا ان یاتوهم فاتوهم فی مکانهم ذلک فاعجلوهم

احتجاج ابی بکر علی الانصار بالخلافة بکون قریش اولیاء و عشیرته من تاریخ الطبری

عن شانهم

عن شانهم و غلبوهم حجاجا و موعظة و قال ابو بکر نحن اولیاء النبی و عشیرته و احق النّاس بامره و لا ننازع فی ذلک و انتم لکم حق السابقة والنّصرة فنحن الامراء و انتم الوزراء و قال الحباب بن المنذر بن الجموح منا امیر و منکم امیر و ان ابوا فاجلوهم یا معشر الانصار عن البلاد فباسیافکم دان النّاس لهذا الدّین و ان شئتم اعدناها جذعة انا جذیلها المحکک و عذیقها المرجب و قال عمر ان رسول الله صلّی الله علیه وسلّم اوصانا بکم کما تعلمون و لو کنتم امراء لاوصاکم بنا ثم وقعت ملاحاة بین عمر و ابن المنذر و ابو عبیدة یخفضها و یقول اتقوا الله یا معشر الانصار انتم اوّل من نصر و آزر فلا تکونوا اوّل من بدّل و غیّر فقام بشیر بن سعد بن النعمان بن کعب بن الخزرج فقال ان محمّدا من قریش و قومه احقّ و اولی و نحن و ان کنا اولی فضل فی الجهاد و سابقة فی الدّین فما اردنا بذلک الا رضی الله و طاعة نبیّه فلا نبتغی به من الدنیا عوضا و لا نستطیل به علی النّاس فقال الحباب بن المنذر نفست والله علی ابن عمک یا بشیر فقال لا والله و لکن کرهت ان انازع قوما حقّهم فاشار ابو بکر الی عمر و ابی عبیدة فامتنعا و بایعا ابا بکر و سبقهما الیه بشیر بن سعد ثم تناجی الاوس فیما بینهم و کان فیهم اسید بن حضیر احد النقباء و کرهوا امارة الخزرج علیهم و ذهبوا الی بیعة ابی بکر فبایعوه و اقبل النّاس من کل جانب یبایعون ابا بکر و کادوا یطأون سعد بن عبادة فقال ناس من اصحابه اتقوا سعدا لا تقتلوه فقال عمر اقتلوه قتله الله و تماسکا فقال ابو بکر مهلا یا عمر الرفق هنا ابلغ فاعرض عمر ثم طلب سعد فی البیعة فابی و اشار بشیر بن سعد بترکه و قال انما هو رجل

احتجاج ابی بکر بکون قریش اولیاء رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و عشیرته من کتاب ابن خلدون

واحد فاقام سعد لایجتمع معهم فی الصلوة ولا یفیض معهم فی الحدیث حتی هلك ابو بکر الخ آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام ابو بکر واتباع واشیاع او را که اخذ خلافت از انصار فرمودند وطریق احتجاج بقرابت جناب سرور مختار صلی الله علیه وآله الاطهار پیمودند باعراض واعماض از اقربیت جناب امیر المؤمنین بابن حجت قاهره ودلالت زاهره محجوج ومبهوت ومبتلای عجز وسکوت وصموت فرمود که ایشان احتجاج بقرابت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم نمودند واخذ خلافت ولایت بغصب عدوان وعسف وطغیان کردند زیرا که گفتند بانصار که ما اولی هستیم از شما بخلافت بسبب قرب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم وانصار انقیاد ایشان نمودند وتسلیم امارت بسوی ایشان کردند پس بمثل همین احتجاج واستدلال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اولی بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در حالت حیات ووفات باشد پس اگر ابو بکر واتباع او حظی از ایمان بحق تعالی وخوف آخرت میداشتند طریق انصاف وتسلیم امارت بآنحضرت مسلوک میداشتند والا می‌بایست که اقرار بظلم وجور وعدول خود بسوی زیغ وجور مینمودند لکن با این همه الزام وافحام وسطوع حجت متینة النظام رجوع بانصاف نیاوردند ونه درین وقت اعتراف بظلم وعدوان خود نمودند بلکه فظ غلیظ براه استبداد واصرار بر اکراه واجبار شتافت ودرجات عالیه برای خود واتباع ومتبوع خود که رد وانکار بر اصرار واضرار او نکردند مهیا ساخت ولله الحمد والمنه که کمال متانت ورزانت احتجاج والزام جناب امیر المؤمنین علیه السلام بحدی واضح ولائح بود که ابو بکر وفظ غلیظ ودیگر اتباع واشیاع شان بجواب آن حرفی نتوانستند آورد وهیچ خللی در بنیان مرصوص آن نتوانستند انداخت علامه عبد الله بن مسلم بن قتیبة الدینوری که بندی از فضائل فاخره ومحامد

باهره

باهره او از تاریخ بغداد احمد بن علی الخطیب البغدادی ومختار مختصر تاریخ بغداد از ابو علی یحیی بن عیسی بن جزله وکتاب الانساب ابو سعد عبد الکریم بن محمد السمعانی وجامع الاصول ونهایة اللغة ابی السعادات مبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری وتهذیب الاسماء یحیی بن شرف النووی ووفیات الاعیان ابن خلکان وسیر النبلاء ومیزان الاعتدال وکتاب المغنی ذهبی ومرآة الجنان یافعی وحسن المحاضره وبغیة الوعاة ومزهر سیوطی واتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر ظاهر وباهر ست در کتاب الامامة والسیاسة که نسخه عتیقه آن پیش قاصر حاضرست گفته ابایة علی بن ابی طالب بیعة ابی بکر ثم ان علیا اتی به ابو بکر وهو یقول انا عبد الله واخو رسوله فقیل له بایع ابا بکر فقال انا احق بهذا الامر منکم لا ابایعکم وانتم اولی بالبیعة لی اخذتم هذا الامر من الانصار واحتججتم علیهم بالقرابة من النبی صلی الله علیه وسلم وتاخذونه منا اهل البیت غصبا الستم زعمتم للانصار انکم اولی بهذا الامر منهم لما کان محمد منکم واعطوکم المقادة وسلموا الیکم الامارة فانا احتج علیکم بمثل ما احتججتم علی الانصار نحن اولی برسول الله صلی الله علیه وسلم حیا ومیتا فانصفونا ان کنتم تؤمنون بالله وتخافون الله والا فبوؤا بالظلم وانتم تعلمون فقال له عمر انك لست متروکا حتی تبایع فقال له علی بن ابی طالب احلب حلبا لك شطره اشدده له الیوم یرده علیك غدا ثم قال والله یا عمر لا اقبل قولك ولا ابایعه فقال له ابو بکر فان لم تبایعنی فلا اکرهك فقال ابو عبیدة بن الجراح لعلی یا ابن عم انك حدیث السن وهؤلاء مشیخة قومك لیس لك تجربتهم ومعرفتهم بالامور ولا اری ابا بکر الا اقوی علی هذا الامر منك واشد احتمالا واستطلاعا فسلم هذا الامر لابی بکر فانك ان تعش ویطل بك بقاء فانت بهذا الامر

خلیق وحقیق فی فضلك ودینك وعلمك وفهمك وسابقتك ونسبك
وصهرك فقال علی یا معشر المهاجرین الله الله لا تخرجوا سلطان محمد
فی العرب من داره وقعر بیته الی دورکم وقعور بیوتکم وتدفعون
اهله عن مقامه فی الناس وحقه فوالله یا معشر المهاجرین لنحن احق
الناس به لانا اهل البیت ونحن احق بهذا الامر منکم ما کان فینا القاری
لکتاب الله الفقیه فی دین الله العالم بسنة رسول الله المتضلع بامر الرعیة
المدافع عنهم الامور السیئة القاسم بینهم بالسویة والله انه لفینا
ولا تتبعوا الهوی فتضلوا عن سبیل الله وتزدادوا من الحق بعدا فقال
قیس بن سعد لو کان هذا الکلام سمعته الانصار منك یا علی
قبل بیعتها ابا بکر ما اختلف علیك اثنان قال وخرج علی یحمل
فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم علی دابة لیلا علی مجالس
الانصار یسالهم النصرة فکانوا یقولون یا بنت رسول الله صلی الله
علیه وسلم قد مضت بیعتنا لهذا الرجل ولو ان زوجك وابن
عمك سبق الینا ابا بکر ما عدلنا به فیقول علی افکنت ادع رسول الله
فی بیته لم ادفنه واخرج انازع الناس سلطانه فقالت فاطمة ما صنع
ابو الحسن الا ما کان ینبغی له قد صنعوا ما الله حسیبهم وطالبهم و
جمال الدین محدث شیخ اجازه مخاطب الانصاب در روضة الاحباب گفته جمعی از اهل تواریخ
آورده اند که چون از مهم بیعت فارغ شد ابو بکر صدیق از وجوه مهاجرین و اعیان
انصار مجمعی ساخته فرستاده علی مرتضی را کرم الله وجهه بان مجلس طلبید
وی اجابت نموده دران مجلس حاضر شد و در محل لائق خود بنشست و از موجب طلب
خویش پرسید عمر فاروق گفت موجب آنست که میخواهیم که چنانچه سائر اصحاب
با ابو بکر بیعت کرده اند تو هم بیعت کنی علی گفت من همان سخن که شما بر انصار حجت
ساخته این منصب را گرفتید بر شما حجت میگردانم راست گوئید که بآنحضرت

رسالت پناه صلی الله علیه وسلم اقرب کیست عمر گفت تا نگذاریم تا بیعت کنی گفت
اول این سخن مرا جوابی بصواب بگوئید بعد از آن از من بیعت جوئید ابو عبیده گفت
ای ابو الحسن تو بواسطه سبقت در اسلام وفضل و قرابت قریبه با سید انام
علیه السلام سزاوار حکومت وخلافتی ولیکن چون صحابه بر ابو بکر اتفاق و
اجماع نمودند مناسب آنست که تو نیز قدم در دائره وفاق داری علی گفت
ای ابو عبیده تو امین این امتی بقول رسول مختار و مقتضای امانت راستی
در گفتار و کردار و مهیمنی که حق سبحانه وتعالی بخاندان نبوت کرامت فرموده
در بندان میباشید که بجای دیگر نقل کنید مهبط قرآن و وحی و مورد و نهی
و منبع فضل و علم و معدن عقل و علم مائیم و بواسطه این امور خلافت را شایسته
و امارت را سزا ائیم بشیر ابن سعد انصاری گفت ای ابو الحسن اگر این داعیه قوم
ظاهر میکنی پیش از بیعت معلوم مردم می شد هر آئینه با تو مضائقه و منازعت
نمیکردند و بلکه تو بیعت می نمودند و لیکن چون خانه خود نشستی و در اختلاط
با مردم بستی ایشان را این گمان شد که تو از خلافت کناره میکنی و دفع
وابای این امر را از خود چاره میکنی الحال که جماعت مسلمانان کس دیگر را
قبول کرده اند به پیشوائی از پی در می آئی و خود در طرز دیگری می نمائی علی مرتضی فرمود
ای بشیر تو روا میداری که من جسد اطهر و قالب انور سید عالم را صلی الله
علیه وسلم غسل نا داده و تجهیز و تکفین نموده و از دفن او فراغت حاصل نا کرده دم
از طلب خلافت و حکومت زده می و با مردم در منازعت و مخاصمت شده
و ابو بکر صدیق چون دید که کلمات علی جمله محکم و استوار و هر یکی از انها مقابل
صد کلمه بل هزار است از راه رفق و مدارا در آمد فرمود ای ابو الحسن مرا گمان
این بود که ترا با من درین امر مضائقه نباشد و اگر میدانستیم که بعد از بیعت
با من تخلف خواهی کرد هرگز قبول نمیکردم الحال که بر من مردم اتفاق نمودند
اگر تو نیز با ایشان موافقت نمائی ظن مرا مطابق واقع ساخته باشی و اگر

حالا توقف کنی و خواهی که درین امر تامل نمائی هیچ حرجی بر تو نیست پس علی از مجلس برخاست و متوجه خانه شد انتهی ششم آنکه جناب امیر المومنین علیه السلام یوم شوری باقربیت خود بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم احتجاج بر خلافت خود نموده وکسی از اهل شوری تاب انکار آن نیاورده بلکه همه ایشان تصدیق این مقال و تسلیم این استدلال ساختند و علم افتخار باعتراف و اقرار افراختند ابن حجر مکی در صواعق گفته اخرج الدار قطني ان عليا يوم الشورى احتج على اهلها فقال لهم انشدكم بالله هل فيكم احد اقرب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم في الرحم مني ومن جعله صلى الله عليه وسلم نفسه وابناءه ابناءه ونساءه نساءه قالوا اللهم لا الحديث وكمال الدين بن فخر الدين جهرمی در براهین قاطعه ترجمه صواعق گفته دار قطنی روایت کرد که علی رضی الله عنه در روز شوری حجت با اهل شوری گرفته گفت شما را سوگند میدهم بخدای تعالی وسوال میکنم که هیچ کدام از شما برسول صلی الله علیه وسلم در نسب نزدیکتر از من است وغیر از من کسی دیگر در میان شما هست که اولاد او اولاد رسول الله و نساء او نساء رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد گفتند نه هیچ کدام انتهی این منزلت نیابد و ملا مبارک هروی در احسن الاخبار گفته دار قطنی از علی رضی الله عنه روایت کرده گفت که علی رضی الله عنه روز شوری حجت آورد بر اهل شوری و فرمود با ایشان که کدام یکی از من قریب تر در رحم بسوی رسول علیه السلام است و رسول علیه السلام ذات کدام یکی را از جمله ذات خود شمرده غیر از من و پسران کدام کس را گفت که اینها پسران من اند و زنان کدام یکی را گفت که اینها زنان من اند غیر از پسران او و زنان او همه گفتند غیر از شما هیچ یکی را این قرب و نسبت نیست انتهی از این روایت ظاهر است که جناب امیر المومنین علیه السلام بمقابله اهل شوری بر اثبات حقیت خلافت خود احتجاج فرموده باقربیت خود بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم و اهل شوری همه تسلیم آن کردند و گردن باعتراف آن نهادند و السنه خود را بتشکیک

ص ۱۷۲ ۱۹۷ الآية التاسعة من الفصل الاول في الآيات من الباب الحادي عشر في فضائل اهل البيت النبوي

استدلال باحتجاج جناب امیر المومنین یوم شوری باقربیت خود بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم

طلحه استدلال بقرب نسب جناب امیر المومنین علیه السلام بر خلافت بلا فصل آنحضرت عین حق و صواب و بعید از شک و ارتیاب باشد و نیز از آن ظاهر است که زبیر هم مثل طلحه با جناب امیر المومنین علیه السلام کلام کرده یعنی او هم اولویت آنحضرت را بخلافت بسبب سابقه و قرابت آنحضرت بیان کرده پس حسب ارشاد زبیر بن العوام هم احتجاج و استدلال بقرب نسب جناب خیر الانام صلی الله علیه وآله وسلم محل بحث و کلام نباشد و نیز از آن ظاهر است که کسانیکه بعد قتل عثمان در خدمت جناب امیر المومنین علیه السلام مجتمع شدند بعد ذکر این معنی که کسی احق از آن حضرت بخلافت نیست نفی کسی که اقدم از آنحضرت از روی سابقه و اقرب بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله از روی رحم باشد کرده اند و ظاهر است که این مجتمعین از صحابه کبار از مهاجرین و انصار بوده اند پس معلوم شد که نزد یک صحابه اعیان هم قرب نسب جناب سرور انس و جان صلی الله علیه وآله ما اختلف الملوان موجب خلافت است هشتم آنکه علامه جلال الدین سیوطی در تفسیر در منثور گفته اخرج الطبراني عن ابن عباس رضي الله عنه قال لما اقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم من غزوة حنين انزل عليه اذا جاء نصر الله والفتح الى آخر القصة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي بن ابي طالب يا فاطمة بنت محمد جاء نصر الله والفتح ورأيت الناس يدخلون في دين الله افواجا فسبحان ربي وبحمده واستغفره انه كان توابا ويا علي انه يكون بعدي في المومنين الجهاد فقال علي على ما نجاهد المومنين الذين يقولون امنا قال على الاحداث في الدين اذا عملوا بالرأي ولا رأي في الدين انما الدين من الرب امره ونهيه قال علي يا رسول الله أرأيت ان عرض لنا امر لم ينزل فيه القرآن ولم يمض فيه سنة منك قال تجعلونه شورى بين

ص تفسیر سورة النصر

احتجاج بو بکر بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم قرابت جناب امیر المومنین علیه السلام ... اولویت آنحضرت بخلافت الخ

العابدین من المومنین ولا تقضونه برای خاصّة فلو کنت مستخلفا احدا لم یکن احد احق منک لقدمک فی الاسلام وقرابتک من رسول الله وصهرک وعندک سیّدة نساء العالمین وقبل ذلک ما کان من بلاء ابی طالب ونزل القرآن وانا حریص ان اراعی فی ذلک از ین روایت ظاهرست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم قرابت جناب امیر المومنین علیه السلام را با آنحضرت در وجوه اولویت آنحضرت کلا از ان نفی احقیت دیگری بآن ظاهرست ذکر فرموده پس احتجاج بقرب نسب جناب امیر المومنین علیه السلام بر خلافت بلا فصل آنحضرت عین اتباع ارشاد جناب سرور کائنات علیه وآله الاف التحیات والتسلیمات وازکی التحف والصلوات وقدح وجرح وردّ وابطال آن از اسمج شبهات واقبح خرافات وافظع خزعبلات واشنع توهمات وافحش تخیلات وانکر تعصبات واشنع تهورات وابشع تجسات ست نهم آنکه شاه ولی الله در ازالة الخفا گفته قال الله تعالی قال رب اشرح لی صدری ویسّر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری کی نسبحک کثیرا ونذکرک کثیرا انک کنت بنا بصیرا فقیر گوید رب العزت تبارک وتعالی حضرت موسی را بجانب فرعون فرستاد وآنحضرت بعض سوالات ضروریه که بغیر آن تحمل اعبای رسالت متعذر باشد طلب نمود ندالحال تفصیل آن باید شنید از جمله سوالات سوالیست که بنفس حضرت موسی تعلق دارد رب اشرح لی صدری واین از جمله ضروریات تحمل اعبای رسالت ست تا شرح صدر نباشد هر سوال را جواب باصواب میسر نیاید وتا تیسیر امور از جهت غیب نباشد مکافحه اعدا که بادشاهان زمین باشند بوجود نیاید وتا فصاحت لسان نباشد تبلیغ رسالت رب العزت بابلغ وجوه صورت نگیرد واز جمله آنها

(حاشیه: ص — فصل ششم در عمومات قرآن وتعریضات آن که بدلالت آن کلامی کنند بر صحت خلافت خاصه وبر خلافت خلفا وفضائل وسوابق الشان از مقصد اول)

وارتیاب ورا ازکار یارد وابطال وانکار نکشادند وظاهرست که اقربیت جناب امیر المومنین علیه السلام بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم محض بنسبت اهل شوری نیست بلکه اقربیت آنحضرت از اول وثانی هم قطعا وحتما مسلم هر موالف ومخالف شانی ست کسی از مکابرین ومجادلین در آن کلامی وبحثی نتوانکرد پس بحسب استدلال جناب امیر المومنین علیه السلام استدلال آنحضرت بر خلافت بلا فاصله آنجناب عین حق وصواب ومسئله لاجواب ومتانت ورزانت آن روشن مثل آفتاب ورد وانکار آن مورث تبار وتباب والله الموفق للصواب فی کل باب هفتم آنکه ملا علی متقی در کنز العمال گفته عن محمد بن الحنفیة قال لما قتل عثمان استخفی علیّ فی دار لابی عمرو بن حصین الانصاری فاجتمع الناس فدخلوا علیه الدار فتداکوا علی یده لیبایعوه تداک الابل الهیم علی حیاضها وقالوا نبایعک قال لا حاجة لی فی ذلک علیکم بطلحة والزبیر قالوا فانطلق معنا فخرج علیّ وانا معه فی جماعة من الناس حتی اتینا طلحة بن عبید الله فقال له انّ الناس قد اجتمعوا لیبایعونی ولا حاجة لی فی بیعتهم فابسط یدک ابایعک علی کتاب الله وسنة رسوله فقال له طلحة انت اولی بذلک منّی واحق لسابقتک وقرابتک وقد اجتمع لک من هؤلاء الناس من قد تفرق عنی فقال له علی اخاف ان تنکث بیعتی وتغدر بی قال لا تخافنّ ذلک فوالله لا ترینّ من قبلی ابدا شیئا تکرهه قال الله علیک بذلک کفیل ثم اتی الزبیر بن العوام ونحن معه فقال له مثل ما قال لطلحة ورد علیه مثل الذی ردّ علیه طلحة وکان طلحة قد اخذ لقاحا لعثمان ومفاتیح وکان الناس اجتمعوا علیه لیبایعوه ولم یفعلوا فضرب الرکبان بخبره الی عائشة وهی بسرف فقالت کانی انظر الی اصبعه تبایع

(حاشیه: ص — الفرع الرابع فی خلافة امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه من الفصل الثانی من الباب الثانی من کتاب الامارة)

عجب وغدر قال ابن الحنفیة لما اجتمع الناس علی علی قالوا له ان هذا الرجل قد قتل ولا بد للناس من امام ولا نجد لهذا الامر احق منک ولا اقدم سابقة ولا اقرب من رسول الله صلی الله علیه وسلم رحما منک قال لا تفعلوا فانی وزیرا خیر منی لکم امیرا قالوا والله ما نحن بفاعلین ابدا حتی نبایعک وتدالکوا علی یده فلما رای ذلک قال ان بیعتی لا تکون فی خلوة الا فی المسجد ظاهرا وامر منادیا فنادی المسجد المسجد فخرج وخرج الناس معه فصعد المنبر فحمد الله واثنی علیه ثم قال حق وباطل ولکل اهل فلئن کثر الباطل لقدیما فعل ولئن قل الحق فلربما ولعل ما ادبر شیئ فاقبل ولئن رد الیکم امرکم لسعداء فانی اخشی ان تکونوا فی فترة وما علی الا الجهد سبق الرجلان وقام الثالث ثلاثة واثنان لیس معهما سادس ملک مقرب ومن اخذ الله میثاقه وصدیق نجا وساع مجتهد وطالب یرجو هلک من ادعی وخاب من افتری الیمین والشمال مضلة والطریق المنهج علیه باقی الکتاب وآثار النبوة وان الله ادب هذه الامة بالسوط والسیف لیس لاحد فیما عندنا هوادة فاستتروا ببیوتکم واصلحوا ذات بینکم وتعاطوا الحق فیما بینکم فمن ابدی صفحته معاندا للحق هلک والتوبة من ورائکم واقول قولی هذا واستغفر الله لی ولکم فهو اول خطبة خطبها بعد ما استخلف اللالکائی بملاحظه این خبر که لالکائی امام سنیه روایت کرده زبان قیل وقال اهل جدال لال والزام وافحام الدخصام بالغ ست بمرتبه کمال چه از ان ظاهرست که طلحه اولویت جناب امیر المومنین علیه السلام به بیعت خلافت معلل ساخته بسابقه وقرابت آنحضرت پس حسب افاده

سوالی هست که با خانت دیگری در امر رسالت تعلق داده واین را بوزارت تعبیر رفته ودر جای دیگر به ردا یصدقنی تقریر کرده شد باز اینجا نشه صفت در باب وزارت طلب کردند یکی من اهلی اخی واین صفت از جهت خصوص حال بود که حضرت موسی را غیر حضرت هارون در ان وقت کسی باین نصرت قیام نمی توانست نمود نه شرط وزارت مطلقه بقرینه آنکه حضرت موسی حضرت یوشع را که نه از سبط موسی بود خلیفه خود ساخت و خلافت ابلغ ست از وزارت و انچه در وزارت مطلوب میشود مرد صاحب قوت ومروت ست که قوم از اهل وعقد وی حساب میگرفته باشند ودر خلافت زیادت ازان اشتراک با پیغامبر در جد اعلی که قبیله بوی منسوب باشد مطلوبست تا مردمان در خلیفه بچشم حقارت ننگرند لهذا خدای تعالی در بنی اسرائیل پیغامبری نفرستاد مگر از بنی اسرائیل از سبط حضرت موسی باشد یا غیران و همین معنی را آنحضرت در خلفای خود جاری ساختند که الائمة من قریش تا موافقت سنة الله فی انبیاء بنی اسرائیل واقع شود انتهی ازین عبارت ظاهرست که اشتراک خلیفه با رسول در جد اعلی که قبیله بوی منسوب باشد مطلوبست باین جهت که مردم در خلیفه بچشم حقارت ننگرند پس میگوئیم که بعین همین دلیل لازم است که خلیفه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از بنی هاشم باشد تا مردم در وی بچشم تحقیر ننگرند ولزوم تحقیر بهر وجهیکه برای غیر قریش ثابت خواهند کرد بمثل همان وجه یا اولی ازان تحقیر غیر بنی هاشم ثابت خواهد شد وهر گاه باین دلیل مبین لازم شد که خلیفه از بنی هاشم باشد تعین خلافت برای جناب امیر المومنین علیه السلام که افضل بنی هاشم بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بود کالشمس فی رابعة النهار هویدا وآشکار گردید وتاروپود خلافت ثلثه که از بنی هاشم نبودند از هم پاشید وتحقیر وتعییر ایشان در صورت تصدی خلافت حضرت بشیر ونذیر صلی الله علیه وآله وسلم اصحاب التطهیر بمنصه ظهور

بزعم ناقد بصیر رسید و لا ینبئك مثل خبیر و نیز ازین عبارت ظاهرست
که مطلوب آنست که مشیت الهی که در انبیای بنی اسرائیل جاری بود در خلفای
جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم جاری شود پس لازم ست که خلفای
آنحضرت معصوم باشند و منصوص علیهم و افضل خلق بعد جناب رسالتماب
صلی الله علیه وآله و فقدان عصمت از ثلثه ظاهرست و بفقدان نص خود
مخاطب معترفست و دیگر اسلاف هم بآن مصرح می باشند و بطلان افضلیت
از حدیث طیر و مدینة العلم و امثال آن واضح و لائح است و خود مخاطب با انصاف
اعتراف کرده بانکه گنجایش بحث دران بسیارست حیث قال فی باب الامامة
من هذا الکتاب بعد ذکر العقیدة الخامسة باید دانست که این هر سه شرط را
عصمت امام و منصوصیت و افضلیت او امامیه برای آن افزوده اند که نفی امامت
خلفاء ثلثه بزعم خود در عین دعوی سرانجام نمایند و محتاج بجواب اهلسنت
نشوند زیرا که خلفاء ثلثه نزد اهلسنت نه معصوم اند و نه منصوص علیه و در افضلیت
هم گنجایش بحث بسیارست انتهی و هم آنکه فخر رازی در رساله مناقب شافعی در قسم اول گفته
الباب الاول فی شرح نسبه و ذکر ما یتعلق به اعلم ان الشافعی کان
مطلبیا من جهة الاب و هاشمیا من امهات الاجداد و ازدیا
من جهة امه خاصة المقام الاول فی بیان کونه مطلبیا من جهة
الاب فنقول ان الشافعی کان یفخر بهذا النسب و ثبت بالتواتر فنقول
انه ابو عبد الله محمد بن ادریس بن العباس بن العثمان بن الشافع
بن السائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن المطلب بن عبد مناف
و نسبه یتصل بنسب رسول الله صلی الله علیه وسلم عند الانتهاء
الی عبد مناف و اعلم ان السائب بن عبید اسر یوم بدر ثم اسلم
وکان یشبه رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الصورة و الخلقة
و روی ان النبی صلی الله علیه وسلم لما اتی بالسائب و بعمه العباس

قال

قال السائب هذا اخی و انا اخوه فالسائب صحابی و عبد الله بن السائب
و هو الشافع بن السائب ایضا صحابی و حکی الخطیب فی تاریخ بغداد
عن القاضی ابی الطیب الطبری انه قال شافع بن السائب الذی
ینسب الیه الشافعی لقی النبی صلی الله علیه وسلم و هو مترعرع
و اما السائب فکان صاحب رایة الهاشمیین و لما اسر فدی نفسه
ثم اسلم فقیل له لم لم تسلم قبل اعطاء الفداء فقال ما کنت احرم المؤمنین
مطمعا فی و طعن الجرجانی و هو فقیه من فقهاء الحنفیة فی هذا
النسب و قال ان اصحاب مالك لا یسلمون ان نسب الشافعی من قریش
بل یزعمون ان شافعا کان مولی لابی لهب فطلب من عمر ان یجعله
من موالی قریش فامتنع و طلب من عثمان ذلك ففعل فعلی هذا التقدیر
یکون الشافعی من الموالی لا من قریش و الجواب ان الذی ذکره
هذا الجاهل المتعصب باطل و یدل علیه وجوه الاول انه قد
ثبت بالتواتر ان الشافعی کان یفتخر بهذا النسب و ثبت بالتواتر
انه کان رجلا معتبرا رفیع القدر عالی الدرجة و ثبت بالتواتر
ان اکثر علماء زمانه کانوا یحسدونه لا سیما اصحاب مالك
و اصحاب ابی حنیفة بسبب انه طعن فی مذهبهما و بین ضعف اقوالهما
فلو کان ما ذکره هذا الجاهل المتعصب صحیحا لامتنع فی مجاری العادة
سکوتهم عند ذکر ذلك الطعن و لو ذکروا ذلك الطعن لاشتهر و لوصل
الی الکل حیث لم ینقل عن احد من الذین کانوا معاصرین للشافعی
انهم قالوا فیه ذلك علمنا ان هذا الطعن باطل و بهذا الدلیل
بعینه علمنا ان القرآن لم یعارض و ان شریعة محمد علیه السلام
ما نسخت و العجب ان مذهب ابی حنیفة ان خبر الواحد فیما یعم
به البلوی مردود قال لانه لو کان صحیحا لوجب ان یصیر متواترا

لاجل ان الدواعی متوفرة علی نقله وهذا الطاعن کان علی مذهب ابی حنیفة فکان من حقه ان لا ینسی هذا الاصل فانا بینا ان هذا الطعن لو کان له اصل لکانت الدواعی فی غایة التوفر علی افشائه فحیث لم یذکر احد هذا الطعن الا هذا الجاهل علمنا انه کذب و زور وبهتان الوجه الثانی ان الموافق والمخالف نقلوا فی حکایة محنة الشافعی انه لما حضر عند الرشید قد اتهمه بموافقة العلویة والخروج علیه فذکر ان الرجل الذی له طائفة من ابناء الاعمام وطائفة اخری لکن الطائفة الاولی یستعبدونه ویتخذمونه وطائفة اخری یکرمونه ولا یخاطبونه الا بخطاب التعظیم فانه یحب الطائفة الثانیة اکثر مما یحب الطائفة الاولی ثم قال هذا مثلی معك یا امیر المومنین و مع العلویة فان الشافعی لما ادعی هذا النسب بحضرة الرشید حال کونه فی غایة الخوف والعجز دل ذلك ان النسب کان فی غایة الظهور کالشمس الطالعة الوجه الثالث ان اکابر العلماء شهدوا علی صحة هذا النسب قال محمد بن اسمعیل البخاری فی التاریخ الکبیر عند ذکر الشافعی محمد بن ادریس بن العباس بن السائب الشافعی القرشی وقال مسلم بن الحجاج عبد الله بن السائب والی مکة وهو اخو الشافع بن السائب جد محمد بن ادریس قلت ولا نزاع ان عبد الله بن السائب کان من بنی المطلب و کان داود بن علی الاصفهانی اذا روی قولا للشافعی قال هذا قول مطلبینا الذی علا الناس بنکته و قهرهم بادلته وبانجو بشهامته وظهر علیهم بدیانته التقی فی دینه النقی فی حسبه الفاضل فی نفسه المتمسك بکتاب ربه المقتدی بسنة رسول الله الماحی لآثار اهل البدع الذاهب بخبرهم الطامس لسیرهم حتی اصبحوا کما قال الله تعالی فاصبح هشیما تذروه الریاح وحکی الاستاذ ابو منصور البغدادی عن ابی الفرج المالکی واسمعیل بن اسحاق القاضی وکانا من اکابر المالکیة

انهما صنفا فی الرد علی الشافعی کتابین و ذکرا فی کتابیهما نسب الشافعی من بنی المطلب فافتخرا بانه مع کونه کذلك من اصحاب مالك وحکی عن محمد بن الحکم و کان من اجل اصحاب مالك انه صنف کتابا فی فضائل الشافعی و ذکر فیه نسبه وافتخار مالك به واعلم ان الجرجانی انما قدم علی هذا البهتان لان الناس اتفقوا علی ان ابا حنیفة کان من الموالی الا انهم اختلفوا فی انه کان من موالی العتاقة او کان من الموالی بالحلف والنصرة وطال کلامهم فی هذا الباب فاراد ان یقابل ذلك بمثل هذا البهتان و ما مثله فیه الا کما قال الله تعالی یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم و ابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون المقام الثانی وهو فی بیان ان الشافعی کان هاشمیا من جهة امهات اجداده فقد قال الحاکم ابو عبد الله والحافظ ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی والخطیب صاحب تاریخ بغداد ان الشافعی ولده هاشم بن عبد مناف جد رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث مرات وذلك لان ام السائب هی الشفاء بنت الارقم بن هاشم بن عبد مناف و ام الشفاء هی خلیدة بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف وام عبد یزید الشفا بنت هاشم بن عبد مناف و ذلك ان المطلب زوج ابنه هاشما الشفاء بنت هاشم بن عبد مناف فولدت له عبد یزید فالشافعی ابن عم رسول الله وابن عمته لان المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم والشفاء بنت هاشم بن عبد مناف واخت عبد المطلب عمة رسول الله صلی الله علیه وسلم وایضا نقل عن الشافعی رضی الله عنه انه کان یقول علی بن ابی طالب ابن عمی وابن خالتی اما کونه ابن عم له فظاهر واما انه ابن خالته فذلك لانا ذکرنا ان ام السائب بن عبید جد الشافعی هی الشفاء بنت الارقم بن هاشم بن عبد مناف وام هذه

المرأة هي خليدة بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف وام علی فاطمة بنت
اسد بن هاشم بن عبد مناف فعلی هذا ام علی بن ابی طالب خالة
ام السائب بن عبد يزيد جد الشافعی فيكون علی بن ابی طالب ابن خالة
الشافعی يعنی ابن خالة ام جده انتهى واما المقام الثالث وهو بيان
نسب الشافعی من جهة الام ففيه قولان الاول وهو قول شاذ رواه
الحاكم ابو عبد الله الحافظ وهو ان ام الشافعی هي فاطمة بنت عبد الله
بن الحسين بن الحسن بن علی بن ابی طالب والثانی وهو المشهور انها كانت
امرأة من الازد وروى انس ان النبی صلی الله عليه وسلم قال الازد ازد الله
قلت وهذا يدل علی مزيد الشرف بسبب هذا الاختصاص كقولنا
بيت الله وناقة الله الفصل الثانی فی شرح المناقب الحاصلة بسبب
هذا النسب منها ان هذا النسب الذی شرحناه يفيد الشرف والمنقبة
من وجوه الاول ان عبد مناف جد رسول الله صلی الله عليه وسلم
كان له ابناء اربعة هاشم وهو جد رسول الله صلی الله عليه وسلم
والمطلب وهو جد الشافعی وعبد شمس وهو جد عثمان ونوفل وهو جد
جبير بن مطعم وكان هاشم والمطلب متناصرين وعبد شمس ونوفل متناصرين
وكان بين هاشم والمطلب وبين عبد شمس ونوفل خصومة شديدة
ومن المشهور قول الناس صداقة الاباء قرابة الابناء فلما حصل
بين هاشم والمطلب الاخوة من جهة النسب والاخوة ايضاً من جهة
المحبة والنصرة بقی ذلك بين الاولاد فلاجرم كان الشافعی مخصوصاً
بمزيد الاهتمام بنصرة دين محمد صلی الله عليه وسلم الوجه الثانی
فی تقرير ما ذكرناه روی ان هاشم بن عبد مناف تزوج امرأة من
بنی النجار بالمدينة فولدت له شيبة جد رسول الله صلی الله عليه
وسلم ثم توفی هاشم وبقی شيبة مع امه فلما ترعرع خرج اليه

مطلب بن عبد مناف فاخذه من امه وجاء به الی مكة وهو مردفه
علی راحلته فظنوا انه عبد ملكه المطلب فلقبوه به فغلب عليه هذا
الاسم ثم ان المطلب عرفهم انه ابن اخيه ثم انه رباه وقام بامره فثبت
ان المطلب جد الشافعی كان ناصراً لهاشم ومربيا لعبد المطلب فبلغت
تلك التربية الی حيث اشتهر بكونه عبد المطلب ولا شك انه حق
عظيم ودرجة عالية فی التربية ثم ان الله تعالی قدر ان صير الشافعی
كالناصر لدين محمد صلی الله عليه وسلم والذاب عنه ولذلك لقبوا
الشافعی رضی الله عنه فی بغداد بناصر الحديث حتی يكون نسبة
الاولاد الی الاولاد كنسبة الاجداد الی الاجداد الوجه الثالث روی
جبير بن مطعم انه لما قسم رسول الله صلی الله عليه وسلم سهم ذوی
القربی من خيبر علی بنی هاشم وبنی المطلب مشيت انا وعثمان
بن عفان فقلت يا رسول الله هؤلاء اخوتك بنو هاشم لا ننكر فضلهم
لان الله تعالی جعلك منهم الا انك اعطيت بنی المطلب وتركتنا
وانما نحن وهم بمنزل واحد منك فقال عليه السلام انهم لم يفارقونا
فی جاهلية ولا اسلام وانما بنو هاشم وبنو المطلب شیء واحد هكذا
ثم شبك عليه السلام بين اصابع يديه احدهما فی الاخری والله اعلم
انه صلی الله عليه وسلم انما قال نحن وبنو المطلب شیء واحد
لوجهين احدهما ما روينا ان المطلب كان ناصراً لهاشم واما عبد شمس
ونوفل فكانا يعاديان هاشماً وكان هذا النوع من المواصلة حاصلا
فی زمان الجاهلية بين هاشم والمطلب والثانی ان الله تعالی لما بعث
محمداً عليه السلام بالرسالة اذاه بنو عبد شمس وبنو نوفل واما
بنو هاشم وبنو المطلب فقاموا بنصرته وبالذب عنه فلهذين
الوجهين قال عليه السلام نحن وبنو المطلب شیء واحد اذا عرفت

هذا فنقول انه یفرّع علی هذا الاصل وجوه من الشرف والمنقبة الاوّل انّ سهم ذوی القربی مصروف الی بنی هاشم وبنی المطلب واما بنو عبد شمس وبنو نوفل فهم محرومون عنه والشافعی لما کان مطلبیا کان له حق فی سهم ذوی القربی الثانی انّ الصّدقات کانت محرّمة علی بنی المطلب کما کانت محرّمة علی بنی هاشم وهذا التحریم انما کان بسبب الاعزاز فکان الشافعی داخلاً فی هذا الاعزاز الثالث انّ اخذ سهم ذوی القربی وحرمة اخذ الصّدقات لما کان مخصوصا بآل محمد صلی الله علیه وسلم ثم ان هذین الحکمین حصلا فی بنی المطلب فوجب القطع بانهم من آل محمد والناس اختلفوا فی تفسیر آل محمّد فمنهم من فسّره بالنسب ومنهم من فسّره بکلّ من کان علی دینه وشرعه وعلی کلا التقدیرین فالشافعی من آل محمّد فکان داخلاً فی قولنا اللّهم صلّ علی محمّد وعلی آل محمّد ولمّا کان هو من آل محمّد ووجب الصّلوة علی الآل فوجبت علیه ولا شكّ ان مالکاً وابا حنیفة لیسا کذلك فکان هذا النوع من الشرف حاصلا له وغیر حاصل لسائر المجتهدین وذلك یوجب کمال الفضیلة ازین عبارت ظاهرست که فخر رازی بکمال بلاغت بیانی ونهایت امعان در تلخیص معانی وتشیید مبانی فضل شافعی وحید دوران بنسب آلی او با آنکه مقدوح ومجروحست بطعن فقیه جرجانی ورازی در دفع ورفع آن محتاج شده بتجشّم تکلّف ایجاد وجوه جدیده که اولین آن مشتمل ست بر ذکر طعن شافعی بر مذهب مالك وابو حنیفه ودر آخر ضبط در جگر نتوانسته تصریح مکرّر ببهتان فقیه جرجان نموده ایه قرآنی که در حق کفار وارد است استدلال کرده است بر حصول مناقب متعدده وفضائل متنوعه برای شافعی ودر آخر عبارت بنفی این فضیلت شریفه از مالك وابو حنیفه مفضولیت شان وافضلیت شافعی ظاهر کرده وچون ظاهرست که نسب جناب امیر المومنین علیه السلام بمدارج بی حد واحصا افضل واعلی واسنی از نسب

اثبات فخر رازی بودن شافعی را از آل محمد وتصریح بافضلیت او از دیگر مجتهدین بسبب نسب او

شافعی ست وجمیع وجوهیکه برای فضل شافعی رازی بیان ساخته بصعد اولویت در ذات قدسی صفات جناب امیر المومنین علیه السلام متحقق بوده وحضرات ثلثه از آن حظی نداشتند پس در ثبوت فضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام وخسران ثلثه عالی شان حسب افاده رازی عمدة الاعیان هیچ مقام ریب وتشکیک ومساغ توهم رکیک نماند **قوله** واگر مجرد قرب نسب موجب تقدم در امامت می شد حضرت عباس اولی می بود بامامت وخلافت لکونه عمّه وصنو ابیه والعم اقرب من ابن العم عرفاً وشرعاً **اقول** کمال حیرت ست که مخاطب عمدة الاحبار با آنکه دلالت حدیث نور بر کمال افضلیت واکرمیّت واشرفیت جناب امیر المومنین علیه السلام وقبح تقدم احدی از خلق سوای خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم بر آنحضرت نهایت ظاهر وواضح ومتین ولائح ست ادراك آن نتوانسته یا دیده ودانسته پردهٔ تغافل بر چشم بصیرت تنیده بوجوه شتی بر سر انهماك ومبالغه در منع دلالت رسیده پا بر مصحف کشیده وما نوار بر خود پیچیده نهایت مرتبه درهم وبرهم گردیده وبر عاقل خبیر مخفی نیست که معارضه بذکر اقربیت عباس مبنی بر محض خلط والتباس وایقاع اشباه ناس در اشتباه ووسواس ومکابره واهی الاساس ومجادله بعید از صواب وقیاس ست ووهن آن ظاهرست بچند وجه **اول** آنکه عباس متقرب بسوی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از جانب اب تنها ست ومادرش غیر والده ماجده حضرت عبد الله والد ماجد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ست وحضرت ابو طالب وحضرت عبد الله از یك بطن اند که والده هر دو فاطمه بنت عمرو مخزومیه است پس جناب امیر المومنین علیه السلام ابن عم پدری ومادری ست وعباس عم پدری تنها واولویت عم پدری تنها از ابن عم پدری ومادری مسلّم نیست نه عرفا نه شرعا اما اینکه والده حضرت ابی طالب وحضرت عبد الله فاطمه مخزومیه است

ابطال اولویت عباس از جناب امیر المومنین علیه السلام بسبب بودن عباس عم جناب رسالتمآب صلعم وبودن جناب امیر المومنین علیه السلام ابن عم پدری ومادری آنجناب

ه والده عبّاس غیر والده حضرت عبداللہ پس مقام ارتیاب نیست ابن حجر عسقلانی
در اصابہ گفتہ ابو طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن
قصی القرشی الهاشمی عمّ رسول الله صلی الله علیه وسلم شقیق ابیه
امّهما فاطمة بنت عمرو بن عائذ المخزومیة الخ و نیز در اصابہ گفتہ العبّاس بن
عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف القرشی عم رسول الله صلی الله
علیه وسلم ابوالفضل امّه نفیلة بنت حباب بن کلیب الخ و یوسف
اعور در رسالہ خود در وجوه جواب احتجاج بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام
بسبب قرب نسب گفتہ الثالث ان الحکم لو کان للاقرب لزم للرافضة
ان یقولوا الیس لعلی بعد النبی صلی الله علیه وسلم حکم اذ العبّاس
اقرب منه لکونه عما و علیٌ ابن عمه وکل من ابی بکر و عمر و عثمان
افضل من العبّاس و نجم الدین خضر بن محمد بن علی الرازی در توضیح انوار
بجواب آن فرموده و اما الوجه الثالث فلانّ الحکم انّما هو للاقرب لما
ذکرنا و لا یلزم منه ما الزمه بجهله و عناده و خروجه عن طریق
الحق و انفراده لانّ امیرالمومنین علیّا علیه السلام ابن عمّ الرسول
صلی الله علیه و آله وسلم من الابوین و العبّاس عمّه من الاب و ابن العم
من الابوین مقدّم فی الارث علی العم من الاب عندنا لا ما مبة
مطلقا فکیف یلزمهم ان یقولوا الیس لعلیٍ علیه السلام بعد النبی صلی الله
علیه وسلم حکم یا ابا جهل عوام النّاس و تفضیل الجماعة المذکورین
علی العبّاس مجرّد دعوی بلا نص و لا اساس و تحکم من الناصبی الاعور
ذی التلبیس و الوسواس وَوُم آنکه ولی الله در ازالة الخفا گفتہ اخرج
الطبرانی فی الصغیر من حدیث ابی هند یحیی بن عبدالله بن
حجر بن عبد الجبار بن وائل بن حجر الحضرمی الکوفی بالکوفة قال
حدثنا عمّی محمد بن حجر بن عبد الجبار قال حدثنی سعید بن

عبدالجبار

عبدالجبّار عن ابیه عبدالجبّار عن امّه ام یحیی عن وائل بن حجر حدیثا
طویلا فی قصّة وفوده علی النبی صلی الله علیه وسلم ثم رجوعه الی وطنه
ثم اعتزاله النّاس فی فتنة عثمان ثم قدومه علی معاویة فقال له
معاویة فما منعک من نصرنا و قد اتخذک عثمان ثقة و صهرا
قلت انّک قاتلت رجلا هو احق بعثمان منک قال و کیف یکون احق
بعثمان منّی و انا اقرب الی عثمان فی النسب قلت ان النبی صلی الله علیه وسلم
کان آخا بین علی و عثمان فالاخ اولی من ابن العم و لست اقاتل المهاجرین
قال و لسنا مهاجرین قلت او لسنا قد اعتزلناکما جمیعا و حجة اخری
حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و قد رفع راسه نحو المشرق
و قد حضره جمع کثیر ثم ردّ الیه بصره فقال اتتکم الفتن کقطع اللیل
المظلم فشدّد امرها و عجّله و قبّحه فقلت له من بین القوم یا
رسول الله و ما الفتن فقال یا وائل اذا اختلف سیفان فی الاسلام
فاعتزلهما فقال اصبحت شیعیّا فقلت لا و لکنّی اصبحت ناصحا
للمسلمین فقال معاویة و لو سمعت ذا و علمته ما اقدمتک قلت
او لیس قد رأیت ما صنع محمّد بن مسلمة عند مقتل عثمان انتهی
بسیفه الی الصخرة فضربه حتی انکسر فقال اولئک قوم یحملون علینا
قلت فکیف نصنع بقول رسول الله صلی الله علیه وسلم من احبّ
الانصار فبحبّی و من ابغض الانصار فببغضی انتهی ازین روایت ظاهرست که
اخوتی که بسبب عقد مواخات حاصل باشد در حکم اخوت نسبیه ست که
وائل بن حجر بزعم ثبوت عقد مواخات درمیان جناب امیرالمومنین علیه السلام
و عثمان اقربیت آنحضرت بعثمان از معاویه که ابن عم نسبی بوده ثابت کرده
و چون بروایات کثیره ظاهرست که در وقت عقد مواخات جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله جناب امیرالمومنین علیه السلام را اخ خود گردانیده پس

قال وائل بن حجر فی مخاطبته بمعاویة
فالاخ اولی من ابن العم ذکره ولی الله
فی ازالة الخفا

بدلالت روایات مواخات جناب امیر المومنین علیه السلام اقرب باشد از عباس
زیرا که اخ اقرب ست از عم بلا شبهه **سوم** آنکه محمد بن عبد الله بن الحسن المثنی بآیه
اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض استدلال بر خلافت بی فاصله جناب
امیر المومنین علیه السلام نموده چنانچه فخر رازی در تفسیر گفته تمسّک محمّد
بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علیّ بن ابی طالب رضی الله
عنهم فی کتابه الی ابی جعفر المنصور بهذه الآیة فی انّ الامام
بعد رسول الله صلّی الله علیه وسلم هو علی بن ابی طالب
فقال قوله تعالی واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض یدل علی ثبوت
الاولویّة ولیس فی الآیة شیٔ معیّن فی ثبوت هذه الاولویّة فوجب
حمله علی الکلّ الا ما خصّه الدلیل وح یندرج فیه الامامة
ولا یجوز ان یقال انّ ابا بکر کان من اولی الارحام لما نقل انّه صلّی الله
علیه وسلم اعطاه سورة براءة لیبلغها الی القوم ثم بعث علیّاً
خلفه وامر بان یکون المبلّغ هو علیّ وقال لا یؤدّیها الّا رجل منّی
وذلک یدلّ علی انّ ابا بکر ما کان منه فهذا هو وجه الاستدلال بهذه
الآیة والجواب ان صحّت هذه الدلالة کان العبّاس اولی بالامامة
لانّه کان اقرب الی رسول الله صلّی الله علیه وسلّم من علیّ وبهذا الوجه
اجاب ابو جعفر المنصور عنه هرگاه محمد بن عبد الله بن الحسن استدلال بآیه
اولی الارحام بر خلافت جناب امیر المومنین علیه السلام نموده قبول وتسلیم
دلیل ومدلول هر دو سنّیه را واجب و لازم ست وجوابیکه رازی داده حواله
آن بمنصور مدحور نموده ومخاطب هم کاسه لیسی آن نموده واجب الرّد والطرح
ولائق التفات واصغا نیست زیرا که حضرات سنیه دم افتخار ومباهات
بر تمسک واتباع اهل بیت میزنند واهل بیت را در حدیث ثقلین ومثل آن
عام از ائمه معصومین علیهم السلام میگردانند وجمیع اولاد این حضرات را

احتجاج باستدلال محمد بن عبد الله بن الحسن المثنی بآیه اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض بر خلافت بلا فاصله جناب امیر المومنین علیه السلام

داخل اهلبیت می نمایند کما یظهر صریحا من کلام الکابلی فی الصواعق
وکلام المخاطب فی الباب الرابع وجواب حدیث الثقلین وغیرهما من
المقامات پس بعد این نازش وافتخار وتعمیم اهل بیت از معصومین اطهار
صلوات الله وسلامه علیهم ما تعاقب اللیل والنهار هرگز امکانی ندارد که سر از
قبول احتجاج واستدلال محمد بن عبد الله بتابند والا هلاک وضلال شان
بتخلف از اتباع اهلبیت درین مقام هم حسب اعتراف شان ثابت خواهد شد
چنانچه از دیگر اعترافات وتصریحات اسلاف واخلاف ظاهر وباهر ست
پس فکر جواب معارضه واهیه رازی در ذمه اهلسنت ست واهل حق را توجه
بآن لازم نیست وسابقا در مجلد حدیث غدیر بیان کردم که ابو العباس
محمد بن یزید الازدی البصری المعروف بالمبرّد در کتاب کامل که بعنایت
رب الارباب یک نسخه عتیقه آن بخط عرب و دیگر نسخه جدیدة الاستکتاب
بنظر خادم الطلاب رسیده ونسخه مطبوعه آن درین زمان پیش قاصر
حاضر میگوید ونحن ذاکرون الرّسائل بین امیر المومنین
المنصور وبین محمّد بن عبد الله بن الحسن العلوی کما وعدنا
فی اوّل الکتاب ونختصر ما یجوز ذکره منه ونمسک الباقی
فقد قیل للرّاویة احد الشاتمین قال لما خرج محمد بن عبد الله
علی المنصور کتب الیه المنصور وبعد ذکر کتاب منصور گفته فکتب
الیه محمّد بن عبد الله بسم الله الرّحمن الرّحیم من عبد الله محمّد
المهدی امیر المومنین الی عبد الله بن محمد امّا بعد طسٓمٓ تلک
آیات الکتاب المبین نتلو علیک من نبأ موسی وفرعون بالحق
لقوم یؤمنون انّ فرعون علا فی الارض وجعل اهلها شیعاً
یستضعف طائفة منهم یذبّح ابناءهم ویستحیی نساءهم انّه
کان من المفسدین ونرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض

وبجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين ونمكن لهم فى الارض ونرى فرعون
وهامان وجنودهما منهم ما كانوا يحذرون وانا اعرض عليك
من الامان مثل الذى اعطيتنى فقد تعلمون ان الحق حقنا وانكم
طلبتموه بنا ونهضتم فيه بشيعتنا وخطبتموه بفضلنا وان اباناً
علياً كان الوصى والامام فكيف ورثتموه دوننا ونحن احياء
ولقد علمتم انه ليس احد من بنى هاشم يمت بمثل فضلنا ولا يفخر
بمثل قديمنا وحديثنا ونسبنا وسببنا وانا بنو ام الرسول صلى الله
عليه وآله وسلم فاطمة بنت عمرو فى الجاهلية دونكم وبنو فاطمة
بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فى الاسلام من بينكم فانا
اوسط بنى هاشم نسباً وخيرهم اماً وابا لم تلدنى العجم ولم تعرق
فى امهات الاولاد وان الله تبارك وتعالى لم يزل يختار لنا فولدنى
من النبيين افضلهم محمد صلى الله ومن الاصحاب اقدمهم اسلاما
واوسعهم علماً واكثرهم جهاداً على بن ابى طالب ومن نسائنا
افضلهن سيدة نساء الجاهلية خديجة بنت خويلد رضى الله
عنها اول من آمن بالله من النساء وصلى الى القبلة ومن بناته
افضلهن وسيدة نساء اهل الجنة ازين عبارت ظاهرست كه محمد
بن عبد الله بن الحسن تصريح كرده بانكه جناب امير المومنين عليه السلام
وصى وامام بود وآنحضرت اقدم اصحاب اند روى اسلام واوسع
شان اند روى علم واكثر ايشان اند روى جهاد بود وفى كل ذلك اثبات
الامامته وخلافته بلافصل وابطال لدعاوى ارباب الجحود
والذهول وكتابيكه منصور بجواب اين كتاب محمد بن عبد الله نوشته
دلالت صريحه دارد برانكه جناب امير المومنين عليه السلام طلب خلافت
بحضرت فاطمه عليها السلام بهر وجه نمود وحضرت فاطمه عليها السلام

قال محمد بن عبد الله بن الحسن المثنى فى كتابه
الى المنصور ان اباناً علياً كان الوصى
والامام فكيف ورثتموه دوننا
ذكره المبرد فى الكامل

قال محمد بن عبد الله بن الحسن المثنى اقدم الاصحاب
اسلاما واوسعهم علما واكثرهم جهادا
على بن ابى طالب ذكره المبرد فى الكامل

طلب خلافت بحضرت فاطمه عليها السلام بهر وجه نمود وحضرت فاطمه
عليها السلام را براى مخاصمه بيرون آورده قال المبرد فى الكامل
بعد ذكر كتاب محمد بن عبد الله فكتب اليه المنصور
بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله امير المومنين الى محمد بن
عبد الله اما بعد فقد اتانى كتابك وبلغنى كلامك الى ان
ذكر فى هذا الكتاب واما ما ذكرت من انك ابن رسول الله
جل وعز ابى ذلك فقال ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله
وخاتم النبيين ولكنكم بنو بنته وانها لقرابة قريبة غير انها
امراة لا تحوز الميراث ولا تؤم فكيف تورث الامامة من
قبلها ولقد طلب بها ابوك بكل وجه فاخرجها تخاصم
ومرضها سرا ودفنها ليلاً فابى الناس الا تقديم الشيخين
هرگاه جناب امير المومنين عليه السلام طالب خلافت وامامت باشد
وجد وجهد آنجناب درين باب بشابه رسيده كه باعتراف منصور
طلب خلافت بحضرت فاطمه عليها السلام بهر وجه فرمايد وحضرت
فاطمه عليها السلام را براى مخاصمه بيرون آمد وبعد ازين چگونه موهنى
نفى خلافت وامامت از آنجناب نمايد ومخفى نماند كه خطوط منصور ومحمد
بن عبد الله را كه مبرد در كامل وارد كرده ابن الاثير در تاريخ كامل وابن خلدون
در كتاب العبر هم ذكر كرده اند چهارم آنكه خود عباس اولويت جناب امير المومنين عليه السلام
بخلافت از ساير ناس وتعيين خلافت براى آنحضرت حتما وجزما
ثابت كرده زيرا كه بعد وفات جناب سرور كائنات صلى الله عليه واله الاف التحيات
بخطاب جناب امير المومنين عليه السلام گفته امدد يدك ابايعك پس معلوم شد
كه عباس خود را مستحق خلافت نميدانست وخلافت را متعين براى جناب امير المومنين
عليه السلام ميدانست وآنحضرت اولاى ناس بخلافت وامامت بوده پس تعين تم

احتجاج بقول عباس بخطاب
جناب امير المومنين عليه السلام
امدد يدك ابايعك بر عدم رغبت
عباس براى خلافت وامامت

اولویت عباس بخلافت حسب تصریح خود عباس باطل واز حلیهٔ صحت عاطل بلکه
وقول عباس بخطاب جناب امیر المومنین علیه السلام نهایت شائع و مشهور
بلکه در مقام احتجاج واستدلال اکابر سنیه مذکور فضل بن روزبهان در
کتاب الباطل گفته مذهب اهل السنة والجماعة ان الامام بالحق
بعد رسول الله صلی الله علیه ابوبکر الصدیق وعند الشیعة
علی المرتضی کرم الله وجهه ورضی الله عنه ودلیل اهل السنة
وجهان الاول ان طریق ثبوت الامامة اما النص والاجماع
بالبیعة اما النص فلم یوجد لما ذکرنا ولما سنذکر ونفصل بعد
هذا ان شاء الله تعالی اما الاجماع فلم یوجد فی غیر ابی بکر
اتفاقا من الامة الوجه الثانی ان الاجماع منعقد علی حقیة
امامة احد الثلثة ابی بکر وعباس وعلی ثم انهما لم ینازعا ابابکر
ولو لم تکن علی الحق لنازعاه کما نازع علی معویة لان العادة
تقضی بالمنازعة فی مثل ذلک ولان ترک المنازعة مع الامکان
مخل بالعصمة اذ هو معصیة کبیرة یوجب انثلام العصمة و
انتم توجبونها فی الامام وتجعلونها لصحة امامته فان قیل
لا نسلم الامکان ای امکان منازعتهما ابابکر قلنا قد ذهبتم
وسلمتم ان علیا کان اشجع الناس من ابی بکر واصلب منه
فی الدین واکثر منه قبیلة واعوانا واشرف منه نسبا واتم منه
حسبا والنص الذی تدعونه لا شک انه کان بمرأی من الناس
ومسمع منه والانصار لم یکونوا یرجحون ابابکر علی علی لان النبی
صلی الله علیه وسلم ذکر فی اٰخر عمره علی المنبر وقال ان الانصار
کرشی وعیبتی وهم کانوا الجند الغالب والعسکر وکان ینبغی
ان النبی صلی الله علیه وسلم اوصی الانصار بامداد علی فی

امر الخ

امر الخلافة وان یحاربوا من یخالف نصه فی خلافة علی ثم ان فاطمة
علیها السلام مع علو منصبها زوجته والحسن والحسین علیهما السلام
مع کونهما سبطی رسول الله صلی الله علیه وسلم ولداه والعباس مع
علو منصبه عمه ومعه فانه روی انه قال لعلی امدد یدک ابایعک
حتی یقول الناس بایع عم رسول الله ابن عمه فلا یختلف فیک اثنان
والزبیر مع شجاعته کان معه حتی قیل انه سل السیف وقال
لا ارضی بخلافة ابی بکر وقال ابوسفیان ارضیتم یا بنی عبد مناف
ان یلی علیکم تیمی والله لاملأن الوادی خیلا ورجالا وکرهت
الانصار خلافة ابی بکر فقالوا منا امیر ومنکم امیر کما ذکرنا ولو کان
علی امامة علی نص جلی لاظهروه قطعا ولامکنهم المنازعة
جزما کیف لا وابوبکر عندهم شیخ جبان لا مال له ولا رجال
ولا شوکة فان یتصور امتناع المنازعة معه وکل هذه الامور
یدل علی ان الاجماع وقع علی خلافة ابی بکر ولم یکن نص
علی خلافة غیره وبایعه علی رضی الله عنه حیث راٰه اهلا للخلافة
عاقلا صبورا مدابرا شیخا للاسلام ولم یکن غرض بین الصحابة
لاجل السلطنة والزعامة بل غرضهم کان اقامة الحق وتقویم
الشریعة لیدخل الناس کافة فی دین الاسلام وقد کان یحصل
هذا من خلافة ابی بکر فسلموا الیه الامر وکانوا اعوانا له فی اقامة
الحق هذا هو المذهب الصحیح والحق الصریح الذی علیه السواد الاعظم
من الامة وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم بالسواد
الاعظم ناصر الدین بیضاوی در طوالع الانوار گفته قیل الحق کان لعلی
رضی الله عنه الا انه اعرض عنه تقیة قلنا کیف وکان هو فی
غایة الشجاعة والشهامة وکانت فاطمة الزهراء رضی الله عنها

قال العباس لعلی علیه السلام امدد یدک ابایعک ذکره ابن روزبهان فی کتاب الباطل

کمال رکاکت و بطلان این تقریر و تقریر صاحب لوامع از کلام جذو کتاب احقاق الحق و امثال آن واضح است ۱۲ دام ظله

مع علو شانها زوجة له واكثر صناديد القريش وساداتهم معه
كالحسن والحسين والعباس مع منصبه فانه قال امدد يدك
لابايعك حتى يقول الناس بايع عم رسول الله ابن عمه فلا يختلف
عليك اثنان والزبير مع شجاعته سل السيف وقال لا ارضى
بخلافة ابى بكر وسفيان رئيس مكة وراس بنى امية قال ارضيتم
يا بنى عبد مناف ان يلى عليكم تيم والانصار نازعهم ابو بكر ومنعهم
الخلافة وكان ابو بكر شيخا ضعيفا خاشعا سليما عديم المال قليل الاعوان
وشمس الدين اصفهانى در مطالع الانظار شرح طوالع الانوار گفته قيل
الامامة كان حقا لعلى الا ان عليا اعرض عن حقه تقية على
نفسه قلنا كيف يتصور التقية فى حق على وكان على فى غاية
الشجاعة والشهامة وكانت فاطمة الزهراء مع علو شانها و
جلالة قدرها وفضل نسبها زوجة على واكثر صناديد قريش
وساداتهم كالحسن والحسين والعباس مع على والعباس مع علو منصبه
قال لعلى امدد يدك لابايعك حتى يقول الناس بايع عم النبى
ابن عمه فلا يختلف عليك اثنان والزبير بن العوام مع غاية شجاعته
سل السيف وقال لا ارضى بخلافة ابى بكر وابو سفيان رئيس مكة
وراس بنى امية قال يا بنى عبد مناف ارضيتم ان يلى عليكم
تيم يعنى ابا بكر من قبيلة تيم بن مرة ثم قال ابو سفيان والله لاملأن
الوادى خيلا ورجلا والانصار نازعهم ابو بكر ومنعهم الخلافة
فانهم طلبوا الامامة وقالوا امير منا وامير منكم وكان ابو بكر
رضى الله عنه شيخا كبيرا ضعيفا خاشعا سليما عديم المال قليل
الاعوان فعلم ان بيعة على لابى بكر انما كانت عن رضى لانه
كان مقدما على الصحابة فى العلوم والفضائل واقرب الناس

الى النبى عليه السلام وابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبه دينورى در كتاب الامامة
والسياسة گفته وكان العباس بن عبد المطلب لقى على بن ابى طالب فقال له
ان النبى صلى الله عليه وسلم يقبض فاسأله فان كان الامر لنا بينه وان كان
لغيرنا اوصى بنا خيرا فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
العباس لعلى بن ابى طالب ابسط يدك ابايعك فيقال عم رسول الله
بايع ابن عم رسول الله ويبايعك اهل بيتك وان هذا الامر اذا كان
لم يؤخر فقال له على ومن يطلب هذا الامر غيرنا وقد كان العباس لقى
ابا بكر فقال هل وصاك رسول الله صلى الله عليه وسلم بشئ فقال
لا فلقى العباس عمر فقال له مثله فقال عمر لا فعند ذلك قال العباس
لعلى ابسط يدك ابايعك ويبايعك اهل بيتك پنجم آنكه سيد على همدانى
در مودة القربى گفته عن ابى حمزة الثمالى رضى الله عنه عن ابى جعفر الباقر
عن آبائه عليهم السلام قال لما مرض رسول الله صلى الله عليه وسلم
مرضه الذى قبض فيه كان راسه فى حجر على والعباس يذب عنه
والبيت غاص بالمهاجرين والانصار فقال عليه السلام يا عم
اتقبل وصيتى وتنجز عداتى فقال انا رجل كبير السن وكثير العيال
فقال يا على اتقبل وصيتى وتنجز عداتى فخنق عليا العبرة
وما استطاع ان يجيبه فاعادها عليه فقال على بابى انت
وامى نعم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انت اخى ووصيى
ووزيرى وخليفتى ثم قال يا بلال هلم سيف رسول الله ذا الفقار
فجاء به بلال فوضع بين يدى رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال
يا بلال هلم مغفر رسول الله ذا الجبين فجاء به فوضعه ثم
قال يا بلال هلم درع رسول الله ذات الفصول فجاء بها ثم
قال يا بلال هلم فرس رسول الله المرتجز فاتى به فاوثقه ثم قال

هلم ناقة رسول الله العضباء فجاء بها فاوثقها ثم قال یا بلال هلم
بردة رسول الله السحاب فجاء بها فوضعها ثم قال یا بلال هلم
قضیب رسول الله الممشوق فجاء به فوضعه فلم یزل یدعو بشیء
بعد شیء حتی بالعصابة التی کان یعصب بها بطنه فی الحرب ثم
نزع الخاتم فدفعه الی علی ثم قال یا علی اذهب بها اجمع فاستودعها
بیتک بشهادة المهاجرین والانصار لکیلا یکون لاحد ان ینازعک فیها
بعدی فانطلق امیر المومنین حتی وضعها فی منزله ثم رجع ازین
روایت ظاهر شد که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در وقت قرب
وفات خود بعباس ارشاد فرمود که ای عم آیا وصیت مرا قبول میکنی و وعدهای
مرا انجاز خواهی کرد عباس بجواب آنحضرت گفت که من مردی هستم کبیر السن
وکثیر العیال یعنی از من انجام این امر جلیل الشان نمی آید پس خطاب بجناب
امیر المومنین علیه السلام کرده ارشاد فرمود که یا علی آیا وصیت مرا قبول میکنی
و وعدهای مرا وفا خواهی کرد اول وهله آنحضرت بسبب گلوگرفتگی گریه قادر بر جواب
جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بار دیگر کلام هدایت التیام خود را
اعاده فرمودند آنوقت جناب امیر المومنین علیه السلام فرمود که بابی انت وامی
نعم جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که تو برادر من هستی و وصی
من هستی و وزیر من هستی و خلیفه من هستی بعد از آن ببلال حکم فرمود تا که سیف
ذو الفقار و مغفر ذو النجدین و درع ذات الفضول و فرس
مرتجز و ناقه عضباء و برده سحاب و قضیب ممشوق و غیر ذلک
بیارد و بلال یکی یکی را بحکم آنجناب می آورد و میگذاشت
تا اینکه عصابه که آنجناب شکم خود را بآن می بستند نیز طلب فرمود و بلال آنرا
حاضر آورد و پس آنجناب خاتم خود را از انگشت مبارک برآورده بجناب
امیر المومنین علیه السلام عنایت فرمودند و بعد ان ارشاد نمودند که

یا علی این همه را ببر و در خانه خود بگذار بشهادت مهاجرین و انصار تا نرسد کسی را
که بعد از من با تو درین باب منازعه کند پس بحمد الله بکمال وضوح و ظهور ثابت
گردید که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بغرض اظهار عدم استحقاق
عباس برای وصایت و خلافت اولا از و سوال قبول وصایت فرمود
لکن چون عباس خود را قابل آن ندانست استعفا خواست و جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم جناب امیر المومنین علیه السلام را علی رؤس الاشهاد
من المهاجرین والانصار وصی و وزیر و خلیفه فرمود و بعد این بیان جلی
البرهان شکی و ارتیابی در عدم استحقاق عباس امامت را بخاطر کسی از اهل ایمان
و ایقان جا نمیگیرد ششم آنکه ولی الله در ازالة الخفا در مآثر جناب امیر المومنین
علیه السلام گفته از انجمله پیش از هجرت صلی الله علیه وسلم با او معامله منتظر
الخلافة که یکی از لوازم خاصه است بجا آورد فی کتاب الخصائص عن
ربیعة بن ناجد ان رجلا قال لعلی بن ابی طالب رضی الله عنه
لم ورثت ابن عمک دون عمک قال جمع رسول الله صلی الله علیه وسلم
او قال دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم بنی عبد المطلب فصنع
لهم مدا من طعام فاکلوا حتی شبعوا وبقی الطعام کما هو کان لم یمس
ثم دعا بغمر فشربوا حتی رووا وبقی الشراب کان لم یمس ولم یشرب
فقال یا بنی عبد المطلب انی بعثت الیکم خاصة والی الناس
عامة وقد رایتم من هذه الایة ما رأیتم وایکم یبایعنی علی
ان یکون اخی وصاحبی ووارثی فلم یقم الیه احد فقمت الیه
وکنت اصغر القوم قال اجلس ثم قال ثلث مرات کل ذلک اقوم
الیه فیقول اجلس حتی کان فی الثالثة ضرب بیده علی یدی
ثم قال فبذلک ورثت ابن عمی دون عمی ازین عبارت ظاهر است
که جناب امیر المومنین علیه السلام وارث جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم

روایت دال بر اینکه جناب امیر المومنین علیه السلام وارث جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بودند نه عباس از ازالة الخفاء

بوده و عباس حظی از وراثت آنحضرت نداشت پس تجویز خلافت برای او بزعم اقربیت
او در کمال وهن و بطلان باشد هفتم آنکه اجماع شیعه و سنی متحقق است بر عدم
امامت و خلافت عباس پس احتمال اولویت عباس بخلافت و امامت قطعی
البطلان است و خروج آن از اولویت اقرب بامامت و خلافت قادح دلالت
اقربیت نسب بر اولویت سید العرب بخلافت و امامت نمی تواند شد چنانچه
خروج بعض مستحیلات مثل خلق شریک و اتخاذ ولد و غیر ذلک قادح دلالت
آیه ان الله علی کل شیء قدیر بر عموم قدرت او تعالی شانه بر جمیع ممکنات
نیست هشتم آنکه از لوازم خلافت آنست که خلیفه از مهاجرین اولین باشد
و ظاهر است که عباس از مهاجرین اولین نبوده زیرا که او مهاجرت قبل فتح
بفاصله یسیره نموده اما اینکه مهاجرت عباس بفاصله یسیره قبل از فتح
بوده پس بر متتبعین کتب سیر صحابه مخفی نیست ابن حجر عسقلانی در اصابه
فی تمییز الصحابه بترجمه عباس گفته و کان الیه فی الجاهلیة السقایة
والعمارة وحضر بیعة العقبة مع الانصار قبل ان یسلم وشهد بدرا
مع المشرکین کرها فاسر فافتدی نفسه وافتدی ابن اخیه
عقیل بن ابی طالب فرجع الی مکة فیقال انه اسلم وکتم قومه
ذلك وصار یکتب الی النبی صلی الله علیه وسلم بالاخبار
ثم هاجر قبل الفتح بقلیل وشهد الفتح وثبت یوم حنین واما اینکه
بودن خلیفه از مهاجرین اولین از لوازم خلافت است پس شاه ولی الله
در ازالة الخفا گفته از جمله لوازم خلافت خاصه آنست که خلیفه از مهاجرین
اولین باشد و از حاضرین حدیبیه و از حاضران نزول سوره نور و از حاضران
دیگر مشاهد عظیمه مثل بدر و تبوک که در شرح تنویه شان آن مشاهد و وعده
جنت برای حاضران آنها مستفیض شده اما آنکه از مهاجرین اولین باشد
از ان جهت مطلوبست که خدای تعالی در شان مهاجرین اولین میفرماید

منهاج بتحقق اجماع طرفین بر عدم امامت و خلافت عباس

منهاج بر عدم اولویت عباس بخلافت بایکه از لوازم خلافت خلیفه از مهاجرین اولین است و عباس از مهاجرین اولین نبوده

اذن

اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا بعد از ان فرمود الذین اخرجوا من دیارهم
بغیر حق بعد از ان فرمود الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة
واتوا الزکوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر حاصل معنی این آیات آنست
که در باب مهاجرین اولین که اذن قتال برای ایشان داده باشد تعلیق میفرماید
که اگر ایشان را تمکین فی الارض دهیم یعنی رئیس گردانیم اقامت صلوة کنند
و ایتاء زکوة نمایند و امر بمعروف و نهی منکر بعمل آرند و نهی منکر متناول است
جهاد را زیرا که اشد منکرات کفر است و اشد نهی قتال و متناول است اقامت حدود
و رفع مظالم را و امر بمعروف متناول است احیاء علوم دینیه را پس بمقتضای
این تعلیق لازم شد که هر شخصی از مهاجرین اولین که متمکن فی الارض شود
از دست او مقاصد خلافت سرانجام یابد و در وعد الهی خلف نیست پس
خلیفه اگر از مهاجرین اولین باشد امن حاصل شود بروی و اطمینان قلب متحقق گردد
از خلافت وی و این خصلت نمونه عصمتی است که برای انبیا علیهم السلام
ثابت است و نیز می فرماید فالذین هاجروا واخرجوا من دیارهم
واوذوا فی سبیلی وقاتلوا وقتلوا لاکفرن عنهم سیئاتهم ولادخلنهم
جنات تجری من تحتها الانهار ثوابا من عند الله و نیز میفرماید والذین
آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله والذین آووا ونصروا اولئك
هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق کریم و نیز میفرماید الذین آمنوا وهاجروا
وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله
نهم آنکه از عبارت ازالة الخفا واضح است که بودن خلیفه از حاضران
حدیبیه و حاضران نزول سوره نور و حاضران دیگر مشاهد عظیمه مثل بدر
و غیر آن از لوازم خلافت است نیز در ازالة الخفا در مقام تفصیل این لوازم بعد
عبارت سابقه گفته و اما آنکه از حاضران حدیبیه باشد از ان جهت مطلوب است
که خدای تعالی میفرماید محمد رسول الله والذین معه اشداء

منهاج بر لزوم بودن خلیفه از حاضران حدیبیه و حاضران نزول سوره نور و حاضران دیگر مشاهد عظیمه مثل بدر و غیر آن بعدم قابلیت عباس خلافت را بسبب عدم حضور او همین مشاهد عظیمه

على الكفار رحماء بينهم و براثروی سیفر باید ذلك مثلهم فى التورىة ومثلهم فى الانجيل كزرع اخرج شطاه فآزره حاصل معنى این آیات آنست که بردست جماعتی که همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین واقعه مبارکه حاضر بودند اظهار دین و اعلای کلمة الله واقع خواهد شد پس چون این وصف در خلیفه ثابت باشد اعتماد تحقق شود که مقاصد خلافت از وی سرانجام خواهد گرفت و در قرآن عظیم اثبات رضا برای این فریق مقرر شد قال الله تعالى لقد رضى الله عن المومنين اذ يبايعونك تحت الشجرة و در حدیث آمده عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لن يلج النار احد شهد بدرا والحديبية وعنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يدخل النار احد ممن بايع تحت الشجرة واما آنکه از حاضران نزول سوره نور باشد از انجهت مطلوبست که خدای تعالی سیفرماید وعد الله الذين امنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم فى الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذى ارتضى لهم لفظ منکم راجع ست بحاضرین نه بمسلمین قاطبة زیرا که اگر جمیع مسلمین مراد می بودند بذکر لفظ منکم با کلمه الذین امنوا وعملوا الصالحات تکرار لازم می آمد پس حاصل معنی آنست که وعده برای جمعی ست از شاهدان نزول آیه که تمکین دین بروفق سعی ایشان و اجتهاد و کوشش ایشان بظهور خواهد رسید واما آنکه از حاضران مشاهد بدر باشد از انجهت ست که اهل بدر افضل صحابه اند اخرج البخاری عن معاذ بن رفاعة بن رافع الزرقى عن ابيه وكان ابوه من اهل بدر قال جاء جبرئيل الى النبى صلى الله عليه وسلم فقال ما تعدون اهل بدر فيكم فقال من افضل المسلمين او كلمة نحوها قال وكذلك من شهد بدرا من الملائكة و در شان ایشان صحیح شده

لعل الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم او فقد وجبت لكم الجنة و در حاضران تبوک نازل شده لقد تاب الله على النبى والمهاجرين والانصار الذين اتبعوه فى ساعة العسرة انتهى وظاهرست که عباس از حاضران بدر و حدیبیه و حاضران نزول سوره نور نبوده زیرا که غزوه بدر در سنه ثانیه از هجرت بوده حسین دیار بکری در خمیس گفته الموطن الثانى فى حوادث السنة الثانية من الهجرة من صوم عاشوراء وتزوج على بفاطمة وغزوة ودان وهى الابواء وغزوة بواط وغزوة العشيرة وتكنية على بابى تراب فى سرية عبد الله بن جحش الى بطن نخلة وتحويل القبلة وتجديد بناء مسجد قباء ونزول فرض رمضان وغزوة بدر الخ ازین عبارت ظاهرست که غزوه بدر در سنه ثانیه واقع شده واز عبارت اصابه ابن حجر عسقلانی که در وجه سابق مذکور شد واضحست که مهاجرت عباس قبل از فتح بزمان یسیرست و فتح مکه در سنه ثامنه هست چنانچه دیار بکری در خمیس گفته الموطن الثامن فى وقائع السنة الثامنة من الهجرة من اسلام خالد بن الوليد وعمرو بن العاص وعثمان بن طلحة وتزوج فاطمة بنت الضحاك وسرية غالب بن عبد الله الليثى الى بنى الملوح وسرية غالب بن عبد الله الى مصاب اصحاب بشر بن سعد بفدك واتخاذ المنبر والقصاص وسرية شجاع بن وهب الى بنى عامر بالسئ وسرية كعب بن عمير الغفارى الى ذات اطلاح وسرية موتة وسرية عمرو بن العاص الى ذات السلاسل وسرية ابى عبيدة بن الجراح الى سيف البحر وسرية ابى قتادة الى خضرة وسرية ابى قتادة الى بطن اضم وسرية عبد الله بن ابى حدرد الى الغابة وغزوة فتح مكة الخ پس عباس از حاضرین بدر نبوده بلکه از افادات قوم ظاهرست که او

در مشرکین بوده و در زمره ایشان اسیر هم شده چنانچه از عبارت ابن حجر ظاهر شد اما اینکه عباس از حاضران غزوه حدیبیه نبوده پس بیانش آنست که غزوه حدیبیه در سنه سادسه واقع شده حسین دیار بکری در خمیس گفته الموطن السادس فیما وقع فی السنة السادسة من الهجرة من سریة محمد بن مسلمة الی القرطا بالضریة وقصة ثمامة وکسوف الشمس الی ان قال وغزوة الحدیبیة الخ ازین عبارت ظاهرست که غزوه حدیبیه در سنه سادسه واقع شده پس عباس درین مشهد عظیم هم شریک نباشد که اسلام او متاخرست ازان اما اینکه عباس از حاضران نزول سوره نور نبوده پس آنهم در کمال ظهورست زیرا که سوره نور نزد حضرات سنیه در قصه افک عائشه واقع شده واین قصه در سنه خامسه واقع شده حسین دیار بکری در خمیس گفته الموطن الخامس فی وقائع السنة الخامسة من الهجرة من فک سلمان عن الرق وغزوة دومة الجندل ووفاة ام سعد وخسوف القمر وشدة قریش ووفد بلال بن الحارث المزنی وقدوم ضمام بن ثعلبة وغزوة المریسیع وتنازع جهجاه وقدوم مقیس بن صبابة ونزول آیة التیمم وتزوج جویریة وافک عائشة رضی الله عنها الخ ازین عبارت واضح شد که قصه افک از حوادث سنه خامسه است اما اینکه نزول سوره نور در قصه افک است پس آنهم از عبارت خمیس ظاهرست حیث قال فیه وفی روایة ابشری یا حمیراء فقد انزل الله براءتک قلت بحمد الله لا بحمدک قالت فقالت لی امی قومی الی رسول الله فقلت لا والله لا اقوم الیه ولا احمد الا الله فانزل الله عز وجل ان الذین جاؤا بالافک عصبة منکم العشر الآیات کذا فی الصحیحین وسیم آنکه خلافت برای طلقا سمتی از جواز ندارد و عباس طلیق بوده بیان امر اول آنکه در ازالة الخفا بعد عبارتیکه متضمن ست لزوم بودن خلیفه

از حاضران مشاهد خیر و انفا گذشته میگوید ومبنی بر همین اصل ست کلامیکه ابن عمر مهیا کرده بود که با معاویه بن ابی سفیان بگوید احق بهذا الامر منک من قاتلک وقاتل اباک علی الاسلام اخرجه البخاری و کلام عبدالرحمن بن غنم اشعری فقیه شام چون ابوهریره وابو الدرداء از نزد یک حضرت مرتضی برگشتند وایشان میانجی بودند میان معویه وحضرت مرتضی ومعاویه طلب میکرد خلافت را که بگذارد وشوری گردانند در میان مسلمین فکان مما قال لهما عجبا منکما کیف جاز علیکما ما جئتما به تدعوان علیا ان یجعلها شوری وقد علمتما انه قد بایعه المهاجرون والانصار واهل الحجاز والعراق وان من رضیه خیر ممن کرهه ومن بایعه خیر ممن لم یبایعه وای مدخل لمعاویة فی الشوری وهو من الطلقاء الذین لا یجوز لهم الخلافة وهو وابوه رؤس الاحزاب فندما علی مسیرهما وتابا بین یدیه اخرجه ابو عمرو فی الاستیعاب انتهی ازین کلام بلاغت نظام عبدالرحمن اشعری فقیه شام که در مقام توبیخ وتعییر ابوهریره وابو الدرداء فرموده ظاهرست که خلافت برای طلقا سمتی از جواز ندارد اما اینکه عباس طلیق بوده پس از عبارت اصابه عسقلانی که در وجه هشتم گذشته [illegible] دیار بکری در خمیس در ذکر غزوه بدر بعد نقل اسمای اساری بدر از ابن اسحاق گفته اقول ومن جملة اساری بدر عباس بن عبد المطلب ولم یذکره فیما ذکره **قوله** واگر گویند عباس را بجهت محروم ماندن از نور لیاقت امامت حاصل نشد زیرا که نور عبد المطلب منقسم شد در عبد الله وابو طالب و دیگر پسران او را نصیبی نرسید **اقول** این عبارت دلالت صریحه دارد بر آنکه قرب نسب امری نیست ورای شرکت در نور نبوی پس حیرانم که باوجود علم این معنی چرا دیده ودانسته وسنجیده وفهمیده اعراض از نام واضح

در رنیده قبل این بحث را بسوی محض قرب نسب کشیده **قوله** گوئیم اگر مدار تقدم
در امامت بر قوت وکثرت نورست پس حسنین اولی واحق باشند بامامت
از حضرت امیر بهر دو جهت قوت وکثرت اما قوت پس ازانجهت که چون انقسام
نور واقع شده وحصه پیغمبر به پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید از همان حصه
انشعاب حسنین هم شد بخلاف حضرت امیر که در اصل نور شریک بودند نه در حصه
پیغمبر وپر روشن ست که حصه پیغمبر صلی الله علیه وسلم از نور اقوی ست از
حصه غیر او واما کثرت پس ازانجهت که حسنین جامع بودند درمیان نور
مصطفوی ونور مرتضوی والاثنان اکثر من الواحد قطعا **اقول**
مخاطب عظیم الجور والعسف بغرض ابراز وکشف نصب وحیف صریح الکسف
واعلان بغض وشنان مورث استحقاق غرق وخسف واجهار حقد وعدوان
معقب صلم ورجف وابداء تعصب وتصلب واضح الخسف واظهار مکابره
ومجادله بعید از تدبر ونصف ورشف اخلاف خلاف حق متین الرصف
بعد آنهمه کاوکاو وکلکل قابل ازراء وادراء ونسف وتزویر وتقریر لائق اسقاط
وحذف وتلفیق وترویج مستوجب الغاء وقذف خاتمه خرافات ومقطع
جزافات ویسین جهلات وآخرین مزخرفات این الزام بدیع النظام
قرار داده ودر تعیین این انواع غفلات وعثرات ومخالفت اولیات
وبدیهیات آغاز نهاده ونهایت بطلان وهوان آن واضح وعیان ست
بوجوه عدیده **اول** آنکه مدار امامت بر افضلیت ست وچون افضلیت
جناب امیر المومنین علیه السلام از حدیث نور بوجوه بسیار ثابت کردیم
حالا این تشکیک رکیک ناصواب لائق التفات وقابل جواب نیست **دوم**
آنکه هرگاه انشعاب حسنین علیهما السلام از حصه نور نبوی واقع شد
پس پر ظاهرست که بحسنین علیهما السلام جمیع نور جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم نرسیده زیراکه اگر جمیع نور جناب رسالتمآب

صلی الله علیه وآله وسلم منتقل میشد لازم می آمد خلو ذات عالی صفات
جناب سرور کائنات علیه وآله آلاف التحیات والتسلیمات از نور وبطلانه
من القطعیات والبدیهیات الاولیات پس هرگاه جمیع نور جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بحسنین علیهما السلام نرسیده باشد
اقوی بودن نور حسنین علیهما السلام از نور جناب امیر المومنین علیه السلام
لازم نیاید وهو ظاهر جدا والملتزم لخلافه والمقتحم فی انکاره یجیء
شیئا ادا **سوم** آنکه اگر بفرض غیر واقع جمیع نور جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم بحسنین علیهما السلام رسیده وتمام آن نور منقسم ومنشعب گردیده
پس پر ظاهرست که جمیع آن نور در حسنین علیهما السلام منقسم شده نه آنکه جمیع
آن نور مرة بامام حسن ومرة اخری بامام حسین علیهما السلام واصل شده
پس نصف نور نبوی یا چیزی زائد بامام حسن علیه السلام ونصف یا چیزی
کم بامام حسین علیه السلام رسیده وظاهرست که در ذات بابرکات جناب
امیر المومنین علیه السلام نصف اصل نور که مساوی حصه نور نبوی بوده
متحقق بود وحصه هریک از حسنین علیهما السلام ربع اصل نور باشد
یا حصه امام حسن علیه السلام قدری زائد از ربع بقدر نقص از حصه امام حسین
علیه السلام خواهد بود والربع وحده او مع شیء زائد علیه والناقص
من الربع اقل قطعا من النصف بهرحال حصه حسنین علیهما السلام کم از
حصه جناب امیر المومنین علیه السلام خواهد بود پس مساوات نور هریک از حسنین
علیهما السلام با خود جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت نشود تا باقوی
بودن چه رسد **چهارم** آنکه از قول او پر روشن ست که حصه پیغمبر صلی الله
علیه وسلم از نور اقوی ست از حصه غیر او انتهی پر روشن ست که کسی افضل
باشد نور او اقوی ست واقوی بودن نور لازم افضلیت ست پس اگر نور حسنین
علیهما السلام اقوی باشد افضلیت حسنین علیهما السلام از جناب

امیر المومنین علیہ السلام لازم آید و آن باطل ست باجماع اہل اسلام و احادیث
صحیحہ صریحہ جناب سرور انام صلی اللہ علیہ و آلہ ما تلألأ النور و انقشع الظلام
پس این شبہہ واہیہ از مزید وہن علی طرف الثمام و بغایت نامربوط و نہایت
ناتمام واللہ ہو الحافظ الصائن من خلل الافہام و زلل الاقدام
پنجم آنکہ ہرگاہ بزعم مخاطب وحید نور حسنین علیہما السلام اقوی ست
از نور جناب امیر المومنین علیہ السلام پس بنا بدین توہم نور حضرت فاطمہ
علیہا السلام کہ بواسطہ آنحضرت نور جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم بحسنین رسیدہ بالاولی اقوی خواہد بود پس بایست کہ قبل این
الزام الزام اولویت حضرت فاطمہ علیہا السلام بامامت ذکر میکرد و اگر بگوید کہ
فقد ذکوریت مانع امامت ست لہذا آنرا ذکر نمودم پس چرا مفضولیت
حسنین علیہما السلام کہ باجماع شیعہ و سنی ثابت ست مانع از ذکر اولویت
حسنین علیہما السلام بامامت نگردانید **ششم** آنکہ از دلائل سابقہ ظاہر ست
کہ تقدم نور جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وسلم سبب افضلیت آنحضرت بر جمیع
انبیاء و مرسلین و جمیع خلق ست و چون نور جناب امیر المومنین علیہ السلام
با نور جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم متحد بود این اتحاد و ارتباط
و کمال اقتراب و اتصال موجب افضلیت آنحضرت از جمیع خلق کہ حسنین
علیہما السلام ہم دران داخل اند خواہد بود پس اقوی بودن نور حسنین
از نور جناب امیر المومنین علیہم السلام امکانی ندارد **ہفتم** آنکہ قول اولیت
قوت پس ازان جہت کہ چون انقسام نور واقع شد و حصہ پیغمبر بپیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم رسید از ہمان حصہ انشعاب حسنین ہم شد دلالت
صریحہ دارد بر آنکہ انشعاب حسنین علیہما السلام از حصہ نور جناب رسالتمآب
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم واقع شدہ پس ہرگاہ حسنین علیہما السلام از نور
نبوی باشند چرا مخاطب حتماً و جزماً کمال ولا و صفا و نہایت ایمان اسلام

بتکذیب

بتکذیب خلق جناب امیر المومنین علیہ السلام از نور ظاہر می فرماید و عالم را بظلمت جور
و حیف مملو می نماید چہ قول بانکہ حسنین علیہما السلام از نور نبوی بودند
و جناب امیر المومنین علیہ السلام معاذ اللہ مخلوق از نور نبود خلاف اجماع
شیعہ و سنی ست پس خلق حسنین علیہما السلام از نور نبوی ظاہر و دلیل ظاہر
خواہد بود بر آنکہ جناب امیر المومنین علیہ السلام ہم از نور الہی مخلوق شدہ
والا لازم آید تفضیل حسنین علیہما السلام بر جناب امیر المومنین علیہ السلام
کہ بطلان آن از قطعیات و خلاف اجماع اہل اسلام ست و اگر بسر آید کہ ذکر انشعاب
حسنین علیہما السلام از حصہ نور جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
بنا بر الزام اہل حق ست پس قطع نظر از انکہ حسب افادہ او در باب قول
جناب امیر المومنین علیہ السلام بایعنی القوم الذین بایعوا ابابکر و عمر
حمل کلام بر الزام باطل و ناجائز ست مدفوع ست بانکہ بنا برین می بایست
کہ روایتی از روایات اہل حق متضمن انشعاب حسنین علیہما السلام از حصہ
رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ بر آن توہم قوت نور حسنین علیہما السلام
متفرع می شد و لو بحسب بادی الرای نقل میکرد حالانکہ روایات اہل حق کہ
درین باب وارد ست و بعض آن سابقا منقول شد صراحۃ دلالت دارد
بر انکہ حسنین علیہما السلام از جناب امیر المومنین علیہ السلام مفضول ہرگز
نور حسنین علیہما السلام قوی تر از نور جناب امیر المومنین علیہ السلام
نبودہ **ہشتم** آنکہ مراد از اکثریت نور اگر زیادت آن در کمیت و کیفیت ست پس
آن عین قوت ست تفریق درین ہر دو امر وجہی ندارد حالانکہ کلام مخاطب عالی مقام
دلالت واضحہ دارد بر آنکہ قوت و کثرت نور دو امر متغایر ست و پر ظاہر ست
کہ کثرت نور عین قوت ست و معنون واحد ست گو عنوان مختلف باشد
زیرا کہ ہرگاہ اکثر خواہد بود اقوی ہم خواہد بود و ہمچنین ہرگاہ اقوی باشد
اکثر خواہد بود و انفکاک درین ہر دو امر معقول نمیشود و اگر غرض از کثرت

محض این معنی ست که در جناب امیرالمومنین علیه السلام محض یک نور بود که آن
نور علوی بود و در حسنین دو نور یکی نور مصطفوی و یکی نور علوی گو این هر دو
نور در کمیّت و کیفیت کم باشند از اصل نور علوی پس این کثرت در حقیقت
کثرت نیست و چنین کثرت را هیچ عاقلی مدار احقیّت و افضلیت نمیگرداند
و این کثرت اعتباریست مثل کثرت اجزا به نسبت کل مثلا اگر یک کل مرکب
از بست جز باشد پس ظاهر ست که عدد ده یا پانزده جز اکثر ست از عدد
کل که یک ست لکن این کثرت را کسی از عقلا موجب احقیت و اولویت آنها از کل
نمیگرداند نهم آنکه اگر این توهم واهی مخاطب نبیل وانحائی سمتی از صحت داشته باشد
لازم آید که نور حسنین علیهما السلام معاذ الله اکثر باشد از نور جناب
رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم چه حسب تقریر مخاطب نحریر توان گفت
که حسنین علیهما السلام جامع بودند در میان نور مصطفوی و نور مرتضوی
پس نور ایشان اکثر باشد از نور مصطفوی زیرا که هرگاه انقسام النور واقع شد
حصه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بآنجناب رسید و حصه حضرت
امیرالمومنین بآنحضرت رسید و چون حصه جناب امیرالمومنین علیه السلام
مختص بآنحضرت بوده و چیزی از آن در ذات قدسی صفات جناب
سرور کائنات صلی الله علیه و آله الاف التحیات نبوده و حسنین علیهما السلام
نور علوی هم حاصل بوده پس معاذ الله نور حسنین علیهما السلام اکثر باشد
از نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم و لا یقول بذلک احد من
اهل الاسلام وان کان یلتزم به المخاطب المقام لابطال دلیل
اهل الحق الکرام و هم آنکه جامع بودن حسنین علیهما السلام در میان نور
مصطفوی و نور مرتضوی از کجا ثابت کرده اگر اثبات آن بدلیل تحقیقی ست
باز همان بلای تکذیب او و اسلاف او در تکذیب حدیث نور بصراحت تمام
بر سر او و مقتدایانش میرسد و اگر بدلیل الزامی محض ست پس پر ظاهر ست

که روایات

که روایات اهل حق له صریحست در آنکه نور حسنین علیهما السلام کم از نور جناب امیرالمومنین
علیه السلام بوده پس نور هر واحد از حسنین علیهما السلام مساوی نور جناب
امیرالمومنین علیه السلام هم نباشد چه جای آنکه اکثر از آن باشد و در روایات اهلسنت هم
دلالت صریحه وارد و بر مفضولیت حسنین علیهما السلام از جناب امیرالمومنین
علیه السلام در عالم النور سابقا شنیدی که ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم نطنزی
شیخ سمعانی در کتاب خصائص علویه گفته اخبرنی علی بن ابراهیم القاضی
بفرات قال اخبرنی والدی قال اخبرنی جدی قال حدثنا حجاج
بن رویة عن ابن نجیح عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنه قال لما
خلق الله عز و جل آدم و نفخ فیه من روحه عطس فالهمه الله
الحمد لله رب العالمین فقال له ربه یرحمك ربك فلما سجد
له الملائکة تداخله العجب فقال یا رب خلقت خلقا هو احب
الیك منی فلم یجب ثم قال الثانی فلم یجب ثم قال الثالثة فلم یجب
ثم قال الرابعة فقال الله عز و جل له نعم ولولاهم ما خلقتك
فقال یا رب ارنیهم فاوحی الله عز و جل الی ملائکة الحجب ان
ارفعوا الحجب فلما رفعت اذا آدم بخمسة اشباح قدام العرش
فقال یا رب من هؤلاء قال یا آدم هذا نبیی و هذا علی امیرالمومنین
ابن عم النبی و هذه فاطمة بنت نبیی و هذان الحسن والحسین
ابنا علی و ولد النبی ثم قال یا آدم هم الاول ففرح بذلك فلما اقترف الخطیئة
قال یا رب اسألك بمحمد و علی و فاطمة والحسن والحسین لما غفرت لی فغفر الله
له فهذا الذی قال الله عز و جل فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه
فلما اهبط الی الارض صاغ خاتما فنقش علیه محمد رسول الله
و یکنی آدم بابی محمد انتهی ازین روایت ظاهر ست که حسنین علیهما السلام
در عالم نور مفضول از جناب امیرالمومنین علیه السلام بودند و آنجناب افضل بود که حق تعالی

له سابقا دریافتی که قاضی عیاض ... دلالت حدیث نور بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام ... بعد ذکر روایتی مشتمل بر ذکر آیه واذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منك و من نوح الآیة گفته قال ... تقدیم ... در دلائل النبوة ... خصائص جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم ...



ذکر حسنین علیهما السّلام بعد ذکر حضرت فاطمه علیها السلام و ذکر آنحضرت بعد
ذکر جناب امیر المومنین علیه السلام نموده وملا معین در معارج النبوة در
بیان بشاراتی که تعلق دارد بملائکه وانبیا از فصل دوم باب اول از رکن
دوم گفته واقعه ششم نیز بشارت آدم صفی ست علیه السلام امام جعفر صادق
رضی الله عنه در تفسیر آیه کریمه فتلقی آدم من ربه کلمات میفرماید که آدم وحوا
در حینی که بر سریر جنت متکی بودند واز زندگانی بر وفق کامرانی بهره میگرفتند حق تعالی
جبرئیل امین را علیه السّلام فرستاد تا آدم را علیه السلام بر منازل وقصور درجات
جنت سیر دهد وجبرئیل دست آدم گرفته بمنزلی آورد که بنای خشتی از زر وخشتی از نقره بود
وکنگرها از زمرد اخضر ودرین قصر تختی بود از یاقوت احمر بنا کاشته بر بالای آن
تخت قبه از نور برافراشته ودران قبه بر بالای تخت صورتی در غایت حسن
وجمال ترتیب داده تاجی از نور بر سر وی نهاده ودو گوشواره از لؤلؤ در گوش وی
در آورده وقلاده نور در گردن او کرده آدم از غایت صباحت وملاحت
انگشت حسرت در دندان حیرت گرفته حسن وجمال حوا را در جنب آن فراموش
ساخته پرسید بادب ما هذه الصّورة خطاب آمد که این صورت فاطمه
زهرا ست دختر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم وآن تاج نور که بر سر او نمودار ست
پدر او ست علیه الصلوة والسلام وآن قلاده نور در گردن او شوهر عالی
مقدار او ست یعنی علی کرم الله وجهه وآن دو گوشواره چون لآلی زاهره
کنایت اند دو فرزندان ارجمند فرمان برداران او رضوان الله علیهم اجمعین
بعد از آن بر بالای سر نظر کرد پنج در دید کشاده وبر کتابت هر یک کلمه از
نور مثبت ساخته بر بالای یک در نوشته بود که انا المحمود وهذا محمّد و
بر فرق در دیگر رقم زده بود که انا العلی الاعلی وهذا علیّ وبر کتابه
منظر سوم این کتابت کرده بود که انا الفاطر وهذه فاطمة وبر جبهه در
دیگر این کلمه مرقوم ساخته بود که انا المحسن وهذا الحسن وبر ایوان

منفذ پنجم

منفذ پنجم نوشته بود این ترکیب که منّی الاحسان وهذا الحسین جبرئیل
علیه السلام فرمود که ای آدم این کلمات بابرکات واین اسامی گرامی را
بخاطر میدار که روزی شاید بتذکار این کلمات محتاج گردی بعد از انکه
سیصد سال بجهت ارتکاب زلّت گریسته بود بمقتضای ندای هاتف غیبی
باز بآن کلمات مستسعد گشت تا گفت یا محمود یا علی الاعلی ویا فاطر
ویا محسن ویا منک الاحسان بحق محمّد وعلی وفاطمة والحسن
والحسین ان تغفر لی وتقبل توبتی بالفور از جانب قدس خداوند
جلّ وعلا وحی آمد که ای ادم اگر مجرمان تمامی ذرّیت خود را درخواست
میکردی ببرکت این پنج نفر همه را مغفور میساختم فذلک قوله
تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه این روایت هم مثل
روایت اولی دلالت صریحه دارد بر مفضولیت حسنین علیهما السّلام
از جناب امیر المومنین علیه السلام در عالم نور فارجع البصر کرّتین
هل تری من فطور پس قوّت وکثرت نور حسنین علیهما السّلام نسبت
بجناب امیر المومنین علیه السّلام که مخاطب الملعی بقوت فکر وکثرت علم خود
ایجاد واختراع آن نموده محض توهم بی اصل و واهی و تجسس و تجم موروث
انواع تباهی ست فالحمد لله علی ما مزّقنا شمل الباطل کلّ ممزّق
وفرّقنا جماع الاثم کلّ مفرّق وقصمنا ظهور المبطلین وفصمنا
عرى تشکیکات المدغلین واوهنّا تمویهات المسوّلین
ودمّرنا علی تزویقات المتوغّلین فی کتمان الحقّ والیقین وابترنا
مجادلات المعاندین وعفونا اثار الحائدین عن الدین و
اطفأنا نارهم واظلمنا نهارهم وکوّرنا شموسهم وغیّبنا
نفوسهم وهشمنا اسواقهم وکسدنا اعلاقهم وشدّدنا
ارهاقهم وجزمنا اوهاقهم وهتکنا جننهم وعلّلنا علل

وضيّقنا مساربهم ؛ وسددنا مهاربهم ؛ وجببنا اسنامهم ؛ وبدد
نظامهم ؛ وارغمنا آنافهم ؛ وشوّهنا سفسافهم ؛ وعجّلنا حتوفهم
وكللنا سيوفهم ؛ وقطعنا اسبابهم ؛ واغلقنا ابوابهم ؛ واخربنا
دورهم ؛ وهدمنا قصورهم ؛ واظهرنا حصورهم ؛ وعوّضنا بالمذل
سرورهم ؛ وبدّلنا بالملل حبورهم ؛ وزعزعنا حصونهم ؛ وغيّرنا
شؤونهم ؛ وابدينا مجونهم ؛ وكشفنا السحر وجنونهم ؛ وهصر
اغصانهم وفنونهم ؛ وكسرنا نبالهم ؛
وابطلنا جدالهم ؛ ولبّدنا زعازعهم ؛
وسكّنا قعاقعهم ؛ وهزمنا اعوانهم ؛
وانصارهم ؛ واحضرنا هلاكهم
وبوارهم ؛ واستاصلنا شافتهم ؛
وبددنا رادفهم ؛ وزيّقنا
نافقهم ؛ وقبّحنا رائقهم ؛
فانمحت مراسم مموهاتهم
وتسويلاتهم بنقوشها
واصبحت بيوت
تلفيقاتهم
وهي خاوية
على عروشها

